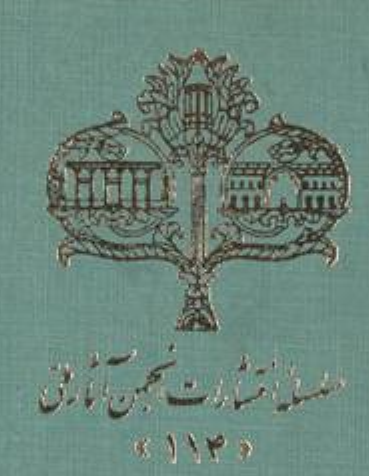




سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی
«۱۱۲»

الغارات

(بزبان عربی)

تألیف

ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی اصفهانی

درگذشته به سال ۲۸۳ هـ

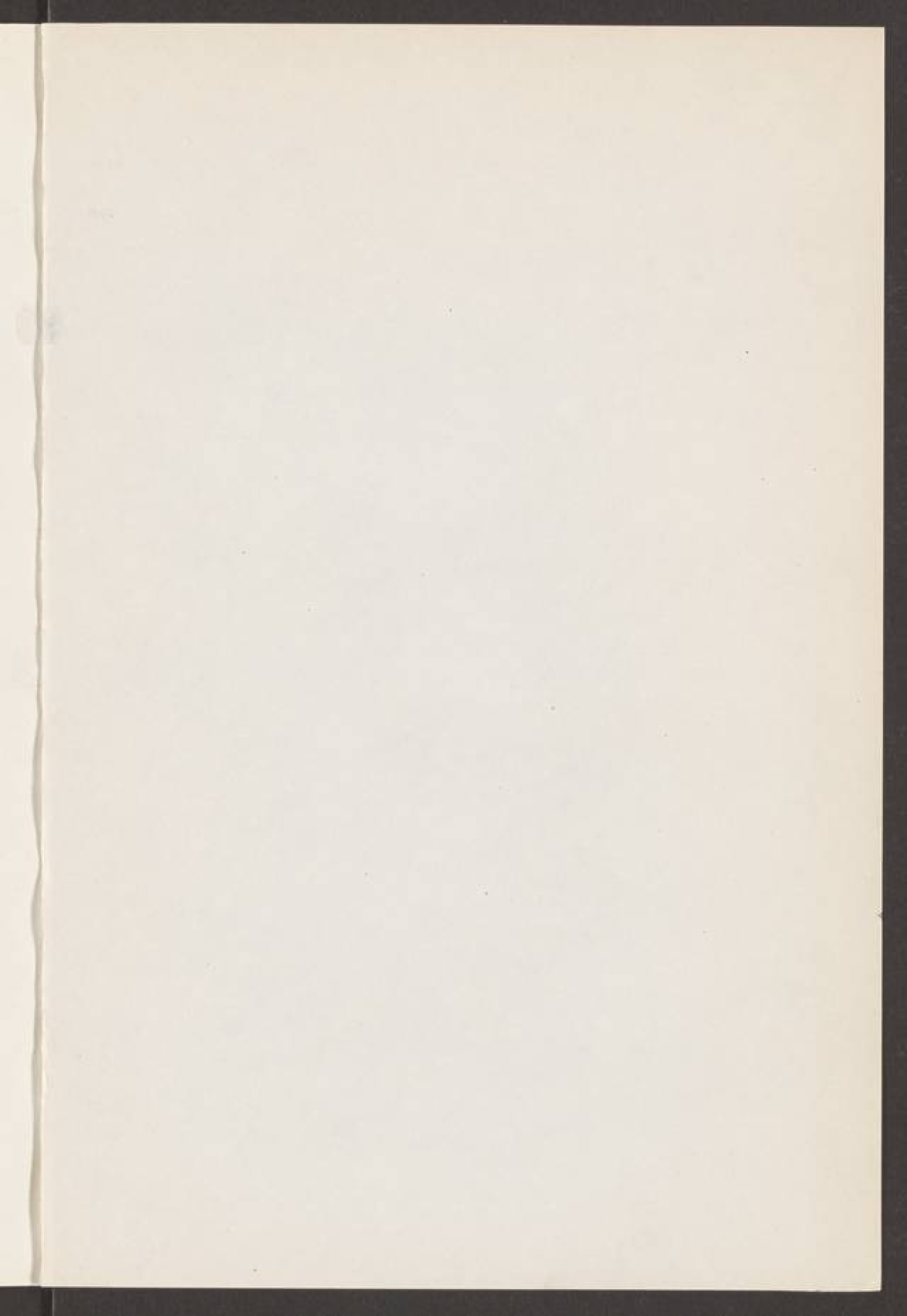
جلد نخستین

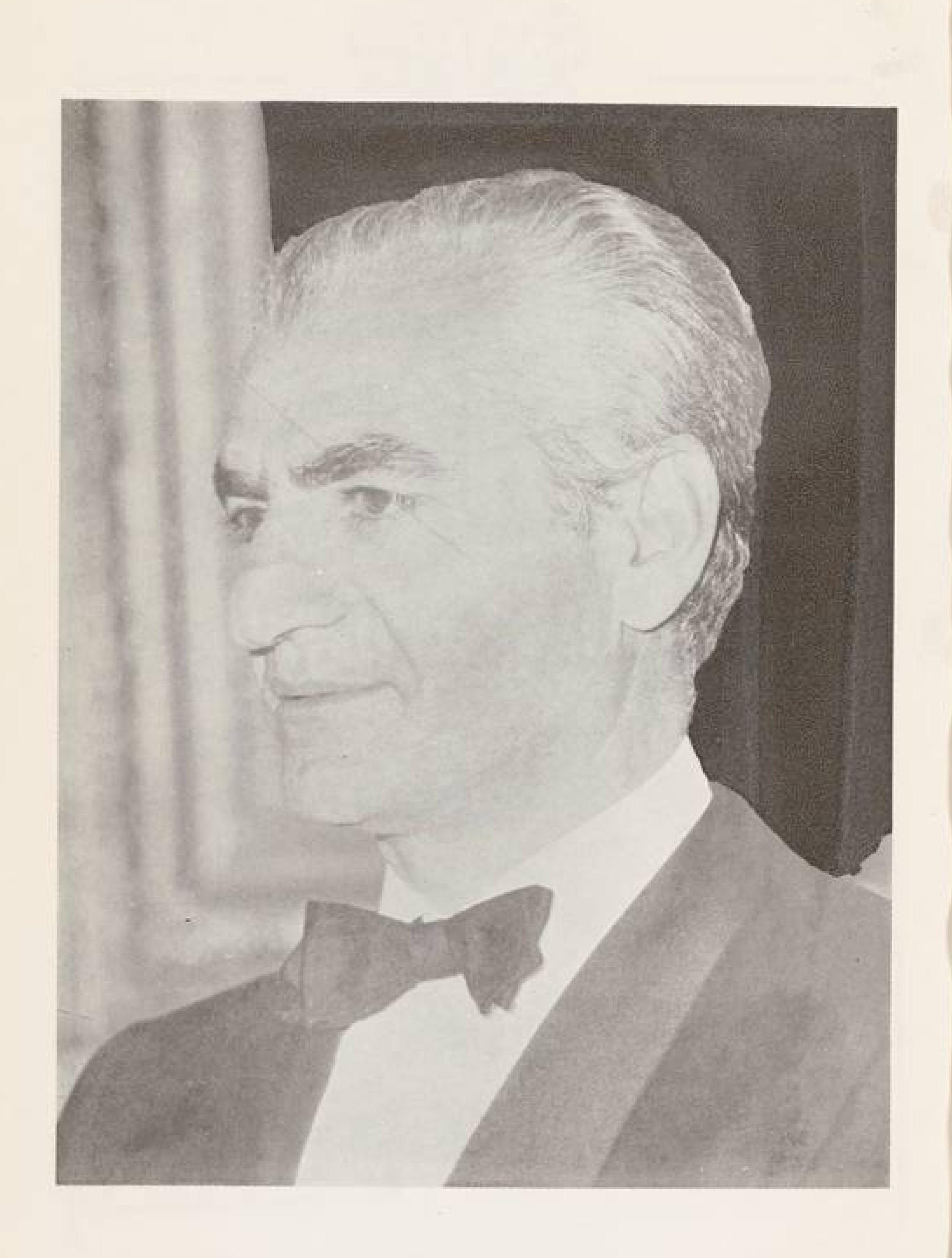
با مقدمه و حواشی و تعلیقات

میر جلال الدین حسینی ارموی
«محدث»



DATE DUE	DATE DUE









سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی

۱۱۴

Thaqafi, Abu Ishaq Ibrahim

الغارات

/al-Gharat/

لأبي اسحق ابراهيم بن محمد الثقفي الكوفي

المتوفى سنة ۲۸۳

المجلد الأول

تحقيق السيد جلال الدين

المحدث

از این کتاب هزار نسخه در چاپخانهٔ حیدری بچاپ رسید

شمارهٔ ثبت در دفتر کتابخانهٔ ملی : ۲۱۱ به‌تاریخ۱۳۵۴/۲/۲۲

تهران بسال ۱۳۹۵ قمری

سزد که کاتب رضوان برای خلد کند   سواد نسخهٔ این بر بیاض دیدهٔ حور

سر آغاز
بنام خداوند جان آفرین

با عرض سپاس بی اندازه به درگاه پروردگار جهان و درود فراوان بر روان پاک پیمبر بزرگ اسلام (ص)، در پرتو عنایات کریمانهٔ ذات خجستهٔ اعلیحضرت همایون محمّدرضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر کتاب «الغارات» تألیف ابواسحاق ابراهیم بن محمّد بن سعید ثقفی اصفهانی، متوفّی سنهٔ ۲۸۳ هجری قمری، که از جملهٔ آثار و یادگارهای قدیم گران ارز تاریخی و دینی جامعهٔ اسلام بویژه مذهب شریف و آئین حنیف شیعهٔ امامیه است به معرض انتشار و استفادهٔ علاقه‌مندان گذارده میشود و هرچند متن آن بزبان عربی است، چون موضوع مطالب کتاب با اندیشه و آئین قاطبهٔ ملّت ایران پیوستگی و ارتباط ناگسستنی دارد چاپ آن از لحاظ جمع داشتن بسیاری از حقایق تاریخی سودمند و بمورد بنظر می آید.

دانشمندان فرزانه بخوبی میدانند که اختران تابناکی از دنیای علم و تقوی همچون فضل بن شاذان (۱) وبرقی صاحب «المحاسن» (۲) وکلینی (۳) وشیخ صدوق وپدرش (٤) وشیخ طوسی (٥) وابوالفتوح رازی (٦) وشیخ طبرسی (۷) و خواجه نصیرالدین طوسی (۸) وبسیاری دانشمندان وپژوهندگان والامرتبت دیگر ازمرز وبوم ایران برخاسته ودرعالم اسلام منشأ خدمات بس گرانقدر شده اند وپایهٔ بلند علمی ومقام ارجمند روحانی ومعنوی وخدمتهای ارزندهٔ ایشان به دین مقدس اسلام همچون آفتاب جهانتاب پیش همه کس روشن وآشکار وازحقایق غیرقابل انکار بوده وقولی است که جملگی برآنند.

ازطرفی هم چه بسیار گنبد وبارگاهها ومساجد ومشاهد مشرفه وزیارتگاهها ومدرسه های دینی وحسینیه ها وفاطمیه ها وتکیه ها ومجموعه های ساختمانهای خیریه وعام المنفعه ودیگر آثار بس ارزندهٔ مذهبی ونفائس تاریخی وهنری وملی که بخاطر دین ودانش، یا بپاس حرمت امامان وامامزادگان بوسیلهٔ مردم ایران وازجهت دلبستگی باطنیشان باهل بیت نبوت بوجود آمده ودرواقع همان عقیدهٔ صافی ونیت پاک ایشان است که درمظاهر هنری جلوه گر

---

(۱) تا (۸) نام وکنیه ودوران زندگی دانشمندان مذکور دراین قسمت پس ازپایان سرآغاز به اختصار ذکر شده است.

و پدیدار گشته است ، باین معنی که استادان رشته های گوناگون هنر از قبیل معمار و
کاشیکار و خوشنویس و نجار و آجرتراش و گچبر و آئینه کار و نقاش و درودگر و منبت کار و
زرگر و بافندگان فرش و زری و نظائر آنان در طول قرنهای متمادی هنر خود را توأم با
اخلاص و ایمان بخاندان عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین در ابنیه و آثار هنری
بکار بسته اند و بدین ترتیب مردم ایران از هر مقام و طبقه توفیق انجام خدمت به خاندانی را
پیدا کرده اند که کریمهٔ : إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۹) درشأن ایشان نازل شده است .

با توجه بدین معانی انجمن آثار ملی چاپ کتاب حاضر را که روشن کننده حقایقی در
بارهٔ زندگانی و روش اداری و سیاسی و اخلاقی مولای متقیان حضرت علی ابن ابی طالب (ع)
است ، و در عین حال سندی بس معتبر از یک دانشمند ایرانی در آنچه قاطبهٔ مردم ایران
باور دارند بشمار میرود ، خدمتی درخور فرهنگ اسلامی ایران می شناسد و از استاد گرامی
آقای میر جلال محدث کمال امتنان را دارد که وجود تنها نسخهٔ چنین اثر دینی و فرهنگی مهم
دار زنده را ، که بسیاری از فهرست نویسان آن را مفقود الاثر و از بین رفته می پنداشتند ،
خوشبختانه به انجمن اطلاع دادند و از طرف انجمن انجام کارهای دشواری را که لازمهٔ چاپ

کتاب بصورت حاضر بود بر عهده گرفتند.

درباره شرح حال مؤلف کتاب و نسخهٔ مورد استفاده توضیح کافی در ضمن مقدمهٔ مفصل عربی و شانزده صفحه پیشگفتار فارسی داده شده است و چون عدهٔ صفحات کتاب مجموعاً از هزار و دویست بیشتر بود مناسب شمرده شد که آن در دو جلد صحافی گردد جلد اول مشتمل بر حدود پانصد صفحه حاوی مقدمهٔ فارسی و عربی و بخشی از کتاب (تا صفحهٔ ۳۷۲، پایان خبر بنی ناجیه) و جلد دوم شامل بقیهٔ کتاب و فهرستها (مجموعاً در حدود هفتصد و پنجاه صفحه.)

امید میرود که ترجمهٔ فارسی این اثر نغز و کم نظیر هم بطور شایسته و در خور حقایق مرقوم در آن فراهم و مورد استفاده بهتر و بیشتر و آسانتر هم میهنان ارجمند واقع گردد.

بمنه و کرمه
انجمن آثار ملی

(۹) از آیهٔ ۳۳ سورهٔ (۳۳) احزاب مفهوم سادهٔ آیهٔ مبارکه خطاب به اهل بیت چنین است که بطور تاکید میفرماید «خواستهٔ پروردگار دربارهٔ شما - خاندان رسالت - اینست که بدی و پلیدی را از شما ببرد و پاک و معصومتان بدارد»

۱- علم‌الدین ابو محمد فضل بن شاذان نیشابوری (متوفی در سال ۲۶۰ هـ)

۲- ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی مؤلف کتاب «المحاسن» متوفی در ۲۷۴ یا ۲۸۰ هـ

۳- ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی مؤلف کتاب «الکافی» متوفی بسال ۳۲۹ هـ

۴- ابن بابویه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین قمی مؤلف «من لایحضره الفقیه» متوفی در ۳۸۱ هـ، درگذشت علی پدر ابن بابویه ۳۲۸ هـ

۵- ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی طوسی مؤلف تهذیب و استبصار و کتابهای نفیس دیگر متوفی در ۴۶۰ هـ

۶- ابوالفتوح رازی حسین بن علی بن محمد خزاعی مؤلف تفسیر «روض الجنان و روح الجنان» متوفی در حدود ۵۵۹ هـ

۷- امین‌الدین ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی مؤلف تفسیر «مجمع البیان» متوفی بسال ۵۴۸ هـ

۸- خواجه نصیرالدین محمد بن محمد بن الحسن طوسی جهرودی قمی متولد ۵۹۷ و متوفی در ۶۷۲ هـ

مادّه تاریخ پایان طبع و نشر کتاب

الغارات

سروده استاد جلال الدین همائی

باب رحمت فضل دین و دانش است | «باز باش ای باب رحمت تا ابد»

هست دریای کرم درگاه فیض | «بارگاه ما له کفواً احد»

چونکه از آثار ملّی انجمن | یافت «الغارات» طبعی معتمد

کار طبع و نشر آن پایان گرفت | در هزار و سیصد و پنج و نود

قد بدا کالبدر مکشوف الدجی | ما علی خدرته طال الأمد

از محدّث یادگاری تازه ماند | بعد ما قد جدّ جدّاً واجتهد

سر همائی برد در تاریخ و گفت: | مذهب حق را یکی قاطع سند

۱۳۹۵ هجری

قال علي عليه السلام

يا كميل مات خزان المال وهم أحياء
والعلماء باقون ما بقي الدهر أعيانهم
مفقودة وأمثالهم في القلوب
موجودة

(الغارات)

يا رُبَّ حيٍّ ميّتٍ ذِكرُهُ   وميّتٍ يحيى بأخبارِهِ
ليس بميتٍ عند أهلِ النُّهى   مَنْ كانَ هذا بعضَ آثارِهِ

فهرس ما فى المقدمة

فهرس ما في المقدمة

فهرس ما في المقدمة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلامٌ علی عباده الّذین اصطفی

أما بعد

این چند کلمه پیش گفتار مختصریست درپیرامون کتاب ومؤلف آن .

این دفتر دانش واختر بینش که گنجی سراسر گهر ودُرجی لبالب درر است یکی از نفایس کتب باستانی ومفاخر مهمّ جاودانی است که از قرن سوم هجری بیاد گار مانده است ، مؤلف کتاب أبو إسحاق إبراهیم بن محمّد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود ثقفی کوفی است که از مؤلفان نامی ونویسند گان معروف عصر خود بوده ودرحدود پنجاه جلد کتاب تألیف نموده است ، نسب وی چنانکه یاد شد به سعد بن مسعود ثقفی عموی مختار بن أبی عبید ثقفی می‌پیوندد که از طرف أمیر المؤمنین علیه السلام والی مداین بوده است .ابراهیم در أوایل عُمر زیدی مذهب بوده سپس بمذهب حقّ امامیّهٔ اثنا عشریّه گرویده است ، تاریخ ولادت وی در دست نیست لیکن بسال دویست وهشتاد وسهٔ هجری در اصفهان بدرود جهان گفته است ، وسبب انتقال وی از کوفه باصفهان آن بوده که وی کتابی بنام « المعرفة » درمناقب أهل بیت عصمت وطهارت علیهم السلام ومثالب دشمنان ایشان نوشت برخی ازدانشمندان کوفه اورا از نشر آن کتاب بجهت اشتمالش بر مثالب دشمنان أهل بیت مذکور منع نمودند لیکن او نظر باعتماد واطمینان تمام که بآن تألیف خود داشت از نشر آن خود داری نکرد بلکه قدمی فراتر گذاشت وسوگند یاد نمود که آنرا درشهر اصفهان که آن زمان دورتر ازعقاید وآراء شیعیان ومخالف تر بامذهب وآئین ایشان بوده است نشر کند پس

به‌اصفهان کوچیده ودر آنجا رحل اقامت انداخت و بنشر کتاب خود در آن شهر پرداخت حتّی گروهی از علمای بزرگ قم ، از آن جمله احمد بن أبی‌عبدالله برقی ، از أعاظم علمای شیعه و مؤلّف کتاب شریف « المحاسن » ، بخدمت وی آمده از او درخواست نمودند که بقم منتقل شود وی نپذیرفت وتا آخر عمر در آنجا بسر برد و گروهی از راویان بزرگ اصفهان ازقبیل حسن زعفرانی اصفهانی واحمد بن علویّهٔ اصفهانی وغیر ایشان ازمحضرش استفاده نمودند واز این روی اورا «ابراهیم بن سعید اصفهانی» نیز مینامند.

محدث قمی (ره) در تتمة المنتهی گفته (ص ۲۷۰) :

« ودر سنهٔ ۲۸۳ ابراهیم بن محمّد ثقفی وفات کرد واین شیخ جلیل از أحفاد سعید بن مسعود عمّ مختار بن أبی عبید بن مسعود است که أمیر المؤمنین علیه‌السلام اورا والی مداین کرده بود ودرزمان حضرت امام حسن علیه‌السلام نیز والی بود وحضرت امام حسن بعداز آنکه جَرّاح بن سنان در مُظلم‌ساباط مداین[1] آن جناب را زخم زد براو وارد شد واو جرّاح آورد وبمعالجهٔ زخم آن جناب مشغول شد .

وبالجمله ابراهیم اوّلاً زیدی مذهب بوده وپس از آن بمذهب امامیّه منتقل شد وأصلش کوفی بود لیکن به‌اصفهان انتقال نمود وسببش آن بود که چون کتاب «معرفت» را تألیف کرد که مشتمل بود آن کتاب برمناقب أئمّهٔ أطهار علیهم‌السلام ومثالب أعداء ایشان ،کوفیّین تألیف آن کتاب را عظیم شمردند چه وضعش بر خلاف تقیّه بوده وباوی گفتند : مصلحت آنست که این کتاب را نقل نکنی و بیرون نیاوری ، فقال : أيّ البلاد أبعد من الشّیعة ؟ پرسید که کدام بلد است که شیعهٔ او کمتر واز شیعه دور تر است ؟ - گفتند : اصفهان ، پس ابراهیم قسم یاد کرد که آن کتاب را نقل نکند وروایت ننماید مگر دراصفهان .

پس از کوفه منتقل شد بشهر اصفهان وآن کتاب را که برخلاف تقیّه‌بود

۱- یاقوت در معجم البلدان گفته : «مظلم وآنرا مظلم ساباط گویند اضافه شده بساباط که درنزدیك مداین است ، جایی است درآنجا ؛ ونمیدانم که چرا باین نام نامیده‌شده است» وفیروز ابادی گفته : « مظلم بروزن محسن است» یعنی بضم میم وسکون ظاء وکسر لام است .

در اصفهان روایت کرد، پس جماعتی ازقمیّین مانند أحمد بن محمّد بن خالد وغیر او به اصفهان رفتند واز او خواهش نمودند که بقم منتقل شود قبول ننمود ودراصفهان اقامت فرمود.

مؤلف گوید: از اینجا معلوم شد که أهل اصفهان در آن أعصار غیر امامی بودند بلکه از جای دیگر معلوم شده که در طریق نصب و عناد بودند پس أحادیثی که در مذمّت اهل اصفهان وارد شده محمول برزمانهای سابق است».

آنگاه سه حدیث که براین مدّعا دلالت میکند نقل کرده و گفته است:

«احادیث مذکوروامثال اینها تمام مخصوص همان زمانها بوده والّا درازمنهٔ متأخّره خصوص از زمانهای سلاطین صفویّه تا زمان ما بحمد الله بلدهٔ اصفهان قبّة الاسلام ومحطّ رحال أهل ایمان وهمیشه مرکز علم وعلماء بوده وقبور شریفهٔ بسیاری از أعاظم علما که حصر نتوان نمود درآن بلده است».

این مختصریست از شرح حال مؤلف که محصّل بیانات بزرگان شیعه‌است، ماننده نجاشی وشیخ‌طوسی وعلاّمهٔ حلّی، وطالب تفصیل بمقدّمهٔ عربی‌مراجعه‌نماید.

من ازمفصّل این قصّه مجملی گفتم تو خودحدیث مفصّل بخوان‌ازاین‌مجمل

هدف مؤلف

چون‌هدف مؤلف در این‌تألیف آن بوده غارتهائی‌را که بعد از جنگ‌نهروان بقلمرو أمیرالمؤمنین علی عليه‌السلام وسرزمینهای تحت تصرّف او از طرف معاویه شده است یاد کندآنرا «الغارات» نامیده است واین نوع تألیف درآن زمان میان‌ارباب سیر وتواریخ متداول بوده حتّی جماعتی مانند کلبی وأبو مخنف ومداینی ونصر بن مزاحم که همه از مشایخ مؤلف هستند نیز هریك کتابی دراین موضوع بهمین‌نام گرد آورده است.

اگرچه غرض أصلی از تألیف این کتاب ذکر غارات بوده لیکن چون‌مؤلف بسیاربا اطّلاع وپُرمایه بوده ودر فنّ تصنیف وتألیف مهارت وتبحّر تمام داشته در مطاوی این کتاب ولابلای اوراق آن مطالب بسیار ارزنده تر از اصل موضوع را

که ذکرغارات مذکور باشد گنجانده است بطوریکه خواننده از آن مطالب فرعی وتبعی که بطفیل موضوع اصلی یادشده است بیشتر استفاده میکند ، غالب این مطالب که مؤلف بعنوان پیش گفتارو تمهیدمقدّمه وزمینه‌سازی برای دخول دراصل موضوع در اختیار خوانندگان گذارده در پیرامون آنست که مختصری از وضع حیات وچگونگی زندگانی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام وروش اداری وسیاسی واخلاقی آنحضرت را که درسی آموزنده وتأمین کنندهٔ سعادت جاودانی برای نوع بشر است در دسترس خواننده بگذارد تا وی ازروی بصیرت ازمطالب کتاب بهره مند شود وبداند کهاین غارتهاهمانا انگیزهٔ جهل ونادانی ووسیلهٔ حق کشی ونابود کردن عدالت ودست آویز تمایلات وأغراض نفسانی وزائیدهٔ هوی وهوس مشتی دنیا طلب بوده است تا درنتیجه ظالم ومظلوم خود بخود ازهمدیگر جدا شده و هریك از حقّ وباطل روشن وپیدا وآشکار وهویدا گردد .

آثار مؤلف

چنانکه یاد شدمؤلف (ره) قریب به پنجاه جلد کتاب تألیف نموده ومتأسّفانه دستبردهای روزگار وپیش آمدهای ناگوار همهٔ آنها را مانند بسیاری از آثار نفیسهٔ گذشتگان از میان برده ، وبنابر اطّلاعی که از تتبّع فهارس کتب موجود برمیآید نشانی ازآنها برروی زمین باقی نمانده است وفقط کتاب « الغارات »حاضر است که از این خطر نابودی جان بدر برده و اکنون بفضل خدا در دسترس فضلا و خوانندگان قرارمیگیردوبدین‌وسیله نام مؤلف‌را زنده وروح وی را شادمیگرداند .

این کتاب از زمانهای پیشین‌وأدوار گذشته مورد استفادهٔ علمای بزرگ اسلام بوده ودانشمندان نامی وبرجستهٔ فریقین مطاوی آن را درکتب خود نقل نموده اند تا آنجا که ابن أبی الحدید معتزلی بغدادی در شرح نهج البلاغه بسیاری از قصص وروایات آنرا درج‌کرده وبرسایر کتب تاریخ مقدّم شمرده است تا چه رسد بعلمای شیعه که طبق تصریح علاّمهٔ مجلسی وشیخ حرّ عاملی ومحدّث نوری و جمعی دیگر

از سایر فحول علمای ما ـ رضوان الله علیهم ـ این کتاب مورد قبول واعتماد فرقهٔ حقهٔ امامیه بوده ودر عداد کتب معتبره بشمار رفته واحادیث وروایات آن درمیان ایشان محل تمسک ومأخذ احکام واقع شده وبااین همه متأسفانه نسخ آن نایاب گردیده است.

کلمات اهل فن در بارهٔ نسخهٔ «الغارات»
و کیفیت نسخه‌ای که اساس طبع کتاب بر آن است

نظر بآنکه نسخهٔ مخطوط کتاب «الغارات» که متعلق بنگارنده وأساس طبع کتاب حاضر است مشوش ومندمج ودرهم وبرهم وغیر مصحح بود از این روی درصدد برآمدم که نسخهٔ دیگری را از آن بدست آورم تا درتصحیح کتاب از آن نیز کمك گرفته واز هردو استفاده کنم متأسفانه تیر این آرزو بهدف مقصود نرسید.

توضیح این اجمال آنکه بعدازمراجعه بفهارس کتب که مظنهٔ ذکر مواردوجود این قبیل نسخ است معلوم شدکه نسخه‌ای از آن در دسترس نیست.

بروکلمن در تاریخ الادب العربی گفته[1]: «ابراهیم بن محمد الثقفی ابتدا از زیدیه بود سپس امامی اثناعشری شد و درسال ۲۸۳ در اصفهان در گذشت چنانکه در منهج المقال استرابادی صفحهٔ ۲۶ مذکور است، مجلسی با آنکه کتابهای تاریخی بسیاری داشته از کتاب الغارات او بطور وفور نقل می کند (این را ریتر گفته است)».

شیخ آقا بزرگ طهرانی (ره) در الذریعه گفته: «نسخه‌ای از الغارات ثقفی نزد مجلسی (ره) بوده است ودر بحار از آن نقل میکند، و نسخه‌ای نیز بدست شیخ ما حاجی میرزا حسین نوری (ره) رسیده وآن بزرگوار آنرا بخط خود نسخه برداری نموده است، ونیز نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ راجه در فیض آباد (ماری ۲) هست».

۱ـ رجوع شود به ص۴۰ جلدسوم ترجمهٔ کتاب بروکلمن بقلم دکتر عبدالحلیم نجار.

چون بقرینهٔ سایر موارد از « الذّریعه » معلوم است که مراد او از این کتابخانه « کتابخانهٔ راجه محمّد مهدی »است که درفیض آبادبوده است پس من جریان را به انجمن آثارملّی گزارش نمودم انجمن نیز نامه‌ای بسفارت کبرای شاهنشاهی درهند نوشته ودرخواست تهیّهٔ میکرو فیلم آنرا نمود ، همچنین نگارنده این تقاضا را از دوست گرامی خود آقای ایرج افشار مدیر کتابخانهٔمرکزی ومرکز اسناد دانشگاه نمود ایشان هم‌نامه‌ای برایزنی فرهنگی ایران‌نوشته وتقاضای میکروفیلم از نسخهٔ هندرافرمودند‌رایزن محترم فرهنگی ایران نیز پاسخی برای‌نامهٔ آقای ایرج افشار فرستادندکه صورت آن عیناً درصفحهٔ آینده (ص ز ــ ح) درج میشود .

دکترصلاح الدین‌منجد که از رجال این فنّ و از مردان این میدان‌اند ، و از خُبرت و اطّلاع بر نسخ مخطوطهٔ عربی حظّی وافر و نصیبی کامل دارند ودر کنگرهٔ بزرگداشت‌سیبویه که در اوایل سال جاری (۷ــ۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۳)در شیراز برگزار شد شرف حضور داشتند نگارنده این مطلب را با ایشان در میان گذاشته و سراغ نسخهٔ غارات را از ایشان گرفت ایشان اظهار داشتند که فعلاً نسخه ای را از آن در نظر ندارم‌لیکن بعد از برگشتن به بیروت ، مراجعهٔدقیق‌تر که قابل اطمینان تر باشد نموده ونتیجه را بشما مینویسم پس بعد از برگشتن به بیروت نامه ای نوشته و **نسبت بغارات چنین اظهار نظر نموده اند :**

«امّا درپاسخ‌پرسشی که نسبت‌بکتاب «الغارات ثقفی» کرده‌ایداظهار میدارد : من بفیشهائی که در موضوع نسخه‌های خطّی دارم نگاه کردم وبهمهٔ مظانّ مخطوطات عربی نیز مراجعه نمودم باین نتیجه رسیدم که کتاب « الغارات ثقفی » از بین رفته است ونسخهٔ مخطوطی از آن درهیچ یك از کتابخانه های جهان طبق فهارسی که دردست است وجود ندارد ونصوصی که ازآن کتاب نقل شده است همانا قسمتهائی است که عالم متبحّر وثقهٔ ناقد ابن أبی الحدید در شرح معروف خود بکتاب نهج البلاغه نقل نموده است وبس » .

(صورت نامهٔ دکترمنجّد در صفحهٔ ط درج خواهد شد)

University of Tehran

Central Library and Documentation Center



Avenue Shah-Reza
ehran, IRAN

کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد

۲۲۴۳/ک
۵۳/۵/۲

استاد دانشمند جناب آقای دکتر جلال الدین محدث

احتراما" به استحضار می رساند :

عطف به نامهٔ شماره ۱۰۸۸/ك م مورخ ۵۳/۳/۲۷ ازرایزنی فرهنگی ایران در دهلی تقاضا شده بود که ازکتاب "الغارات" میکروفیلم تهیه شود تابرای استفادهٔ علمی دراختیارآن استاد دانشمند قرارگیرد ، اینك فتوکپی نامه شماره ۳۸۹/ف مورخ ۵۳/۴/۲۸ که ازرایزنی مذکور دراین مورد واصل شده است به پیوست به حضورمحترم عالی تقدیم می شود .

ایرج افشار

کتابخانه مرکزی ومرکزاسناد

نامهٔ آقای ایرج افشار



سفارت شاهنشاهی ایران - دهلی نو

رایزنی فرهنگی

شماره ۳۸۹/ف

تاریخ ۵۳/۴/۲۸

پیوست ندارد

جناب آقای ایرج افشار

رئیس محترم کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد

ضمن تجدید مراتب ارادت و مودت در پاسخ نامهٔ شمارهٔ ۱۵۸۸ ك م مورخ ۵۳/۳/۲۷، بدینوسیله باستحضار میرساند که بقرار اطلاع واصل متأسفانه مکتبهٔ راجه محمد مهدی که کتابخانه‌ای خصوصی و شخصی بوده است فعلاً در فیض‌آباد وجود ندارد و از مدتها پیش کتابهای آن متفرق و فروخته شده است.

بنا براین دسترسی به کتاب "الغارات" در حال حاضر مشکل مینماید. بهمین ترتیب جواب نامهٔ انجمن حفظ آثار ملی ودانشمند محترم آقای جلال محدث از طریق سفارت شاهنشاهی ووزارت امور خارجه ارسال گردید معهذا این رایزنی از طرق مختلف در تعقیب جریان امر خواهد بود و بمحض دسترسی به کتاب مزبور، مراتب به جنابعالی اعلام خواهد شد.

با تجدید مراتب احترام — کاردوش

[امضا]

نامهٔ رایزنی فرهنگی ایران

بيروت في ١٨ مايس ١٩٧٤

حضرة الأخ الاستاذ المحقق الدكتور مير جلال الدين محدث

حفظه الله

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

وبعد، فقد كنتُ مسروراً جداً بالاجتماع بكم في مؤتمر سيبويه في شيراز، ثم في طهران. وأشكركم على حفاوتكم بي.

أمّا سؤالكم بشأن كتاب الغارات فإني بحثتُ في بطاقاتي وفي جميع مظان المخطوطات العربية فوجدت أنّ هذا الكتاب مفقود ليس له نسخة خطية معروفة الآن في أيّ مكتبة من مكتبات العالم، والنصوص التي نعرفها هي ما نقله العالم الثبت ابن ابي الحديد في شرحه المستفيض لكتاب نهج البلاغة.

هذا، وأرجو الله أن يوفقكم في عملكم ويسبغ عليكم الصحة الدائمة والعافية.

المحب

المخلص الدين ا.

[توقيع]

صلاح الدين المنجد

نامهٔ آقای دکتر منجّد

دکتر صفا خلوصی درمجلهٔ « المعلم الجدید » کتاب غارات ابن هلال ثقفی را در عداد کتب از میان رفته معرّفی نموده است.

عبدالزهراء حسینی در جلد اول مصادر نهج البلاغه باین سخن پاسخ داده و گفته (ص۲۵۹) :

« کتاب غارات از میان نرفته زیرا نسخهٔ مخطوطی از آن درکتابخانهٔ آیةالله بروجردی در قم هست ».

نصّ عبارت دکتر صفا خلوصی واعتراض عبدالزّهراء بر آن
درمقدّمهٔ عربی بتفصیل یاد خواهد شد ان شاء الله تعالی

پس نگارنده بقم رفته واز نجل بزرگوار آیة الله بروجردی حاجی آقا سیّد حسن ـطال بقاؤهـ پرسیدم که آیا چنین نسخه‌ای درکتابخانهٔ والدمرحوم‌تان هست یا نه؟ درصورت وجود آنرا در اختیار من بگذارید تا برای چاپ کتاب از آن نیز استفاده شود ایشان اظهار عدم اطّلاع بر وجود چنین نسخه ای کردند لیکن نظر بسوابقی‌که درمیان است وعده‌فرمودندکه درکتابخانهٔ والد مرحوم شان‌که دراختیار دارند بگردند و درست بررسی و رسیدگی کنند اگر دسترسی بآن نسخه یافتند نگارنده رااطّلاع بدهند تاازآن نیزاستفاده شود وچون‌خبری نرسید معلوم‌میشود که نسخه‌موجودنیست.

پس ناگزیر باین گفتار سعدی:

« کهن جامهٔ خویش‌پیراستن به از جامهٔ عاریت خواستن »

عمل کرده وبا نسخهٔ کهنهٔ خود ساختم و بوصله وپینهٔ‌آن پرداختم واساس طبع را برهمان نسخهٔ موجودمنحصربفرد گذارده ومطاوی‌آنرا بکمك گرفتن از موارد نقل مطالب آن تصحیح وطبع‌کردم تابتوفیق خداکارآن بجائی‌رسید که باتمام‌مشکلات و مبهماتی که درآن‌باقی‌مانده است مصداق این‌مصراع«بدین‌شکستگی‌ارزد بصد هزار درست » گردید.

اشکالات تصحیح کتاب

و معذرت از صاحبدلان و اولوالالباب

بر صاحبدلان که روی سخن با ایشان است پوشیده نیست که تصحیح وتنقیح کتابهایی که نادر الوجود وقلیل النّسخه است مانند تصحیح وتنقیح کتابهایی نیست که نسخه‌های آنها بسیار ، وشایع وسایر در أقطار وأمصار است ؛ کتبی که پیوسته در دسترس بوده وعلما وفضلا خلفاً عن سلفٍ درس وبحث ومقابله وتصحیح واستنساخ واستکتاب آنهارا وجههٔ همّت ساخته وبشرح وبیان وتحشیه و تعلیق و اشاعه ونشر آنها پرداخته اند ، میتوان برای مثال باین قبیل کتب کتب أربعهٔ خاصّه وصحاح ستّهٔ عامّه را ذکر نمود ؛ زیرا هرمشکلی که در این قبیل کتابها بوده پیشینیان در این طول زمان راه حلّ آنرا بقدم جدّ وجهد پیموده و گره آن مشکل را از روی صدق دل بسر انگشت تحقیق گشوده اند پس در تصحیح و تنقیح این نوع کتابها صلاحیت متصدّی ومراجعه بمآخذ در موارد لزوم کافی است بخلاف کتبی که نسخ آنها در دسترس نبوده و از زمان تألیف هرگز مورد مقابله و تصحیح قرار نگرفته وهنوز عالمی بعنوان بررسی و تحقیق بآنها دست نیازیده است بلکه بقول معروف تاکنون دست کسی بدامان وصال آنها نرسیده وهنوز بکر است ، پُر واضح است که‌فرق میان این دوتصحیح ودو نوع کتب بسیاربلکه خارج از حدّ اندازه گیری و قیاس‌است‌چنانکه‌شاعر گفته :

میانِ ماهِ من تا ماه گردون　　تفاوت اززمین‌تاآسمان‌است

بدیهی است که هرچند دایره تنگتر باشد کار سختتر خواهد بود مثلاً اگر تألیف‌قدیمتر باشدونسخه منحصر بفرد باشدودرعین‌حال‌مشوّش ومغلوط ودستخورده ؛ الی غیر ذلك از مشکلاتی که موجب مزید صعوبت امر میگردد تا کار بجائی رسد که تصحیح ممکن نباشد .

بعد از تمهید این مقدّمه میگوئیم :

ازبیانات گذشته بخوبی روشن شد که « الغارات ثقفی » از کتابهایی است که نسخ آن از قدیم الأیّام أعزّ از کبریت أحمر ونایاب تر از سیمرغ و کیمیا بوده است وبر این حال تا کنون باقی است بدلایلی که یاد کردیم .

خصایص نسخهٔ منحصر بفرد

نسخه تاریخ کتابت ندارد لیکن اسلوب کتابت ووضع کاغذ وخطّ نشان‌میدهد که دراواخر زمان صفویّه نوشته شده باشد وکاتب تصریح کرده که نسخهٔ أصل که مأخذاستنساخ وی بوده است مشوّش ودرهم وبرهم بوده ازاین روی نتوانسته‌مطالب کتاب را درست‌مرتّب کند دریکجا گفته : «در اینجا سقطی هست» ودر جای‌دیگر گفته : « محتمل است که در اینجا سقطی باشد » در صورتی که ما بتوفیق خدای تعالی این دوقسمت متوهّم السّقط ومحتمل السّقط رابکمك قراین قویّه وامارات قاطعه از لابلای اوراق کتاب پیدا کرده ویاد کردیم که این توهّم سقط واحتمال سقط درنتیجهٔ تشویش وپس وپیش شدن اوراق کتاب برای مستنسخ روی داده است ودر آخر کتاب نیز گفته :

« تمّ کتاب الغارات علی حذف الزّیادات وتکرارات »

یعنی

کتاب بپایان رسید با توجّه باینکه من بتلخیص آن پرداختم و زیادات وتکراراتی را از آن دور انداختم .

چون‌اعتراضاتی که براین‌قبیل تصرّفات ناروا لازم است درمقدّمهٔ عربی شده وخصایص دیگر نسخه نیزدرآنجا یاد گردیده است‌بهتر آنست که‌برای این‌امر بآنجا مراجعه شود .

پس أهل فنّ وصاحبان فضل‌و کمال که‌مردان این‌میدان وحریفان این گوی وچوگان اند بعد ازتوجّه بأمور یاد شده اگردراین کتاب بناهمواریهایی‌ازجهت تصحیح وتنقیح که‌مربوط‌بنگارنده میباشد برخورندبطورقطع وی‌را معذور خواهند

داشت و خواهند دانست که تصحیح این کتاب باری بوده کمر شکن و کاری بوده طاقت فرسا ، وبخوبی خواهند دریافت که چنان نسخه ای‌را باین صورت درآوردن چه مقدار مؤونه لازم دارد؛ العاقل یکفیه الاشارة ، شاعر نیکو گفته است :

آنکس که زکوی آشنائیست　　داند که متاع ما کجائیست

قدر دانی از کسانی که کتاب غارات حاضر را زنده نگهداشته‌اند

ناگفته نماند که اگر زحمات دوتن از بزرگان اسلام وعلمای اعلام نمی‌بود من با کمال تهیدستی وبی بضاعتی که دارم هرگز نمیتوانستم با چنین نسخه ای در راه تصحیح این کتاب عظیم‌الشّأن قدمی بردارم تا چه رسد که بتصحیح آن همّت گمارم وحواشی وتعلیقات بر آن بنگارم پس لازم است که آن دو تن را در اینجا معرّفی کنم واز ایشان تشکّر و سپاسگزاری نمایم وآن دو تن باین ترتیب اند :

۱ ـ عالِم شهیر عالَم اسلام عبد الحمید بن‌أبی‌الحدید معتزلی بغدادی شارح نهج البلاغه زیرا وی بیشتر مطالب ومندرجات کتاب غارات را درشرح نهج البلاغه نقل کرده ودر چند مورد نیز برخی ازکلمات مشکل را برداشته وبجای آنها کلمات سهلتری گذاشته است و درپاره ای از موارد نیز بتوضیح و شرح آن مطالب پرداخته است .

۲ ـ غوّاص بحار أحادیث و اخبار و ناشر آثار ائمّهٔ أطهار مولی محمّد باقر مجلسی که تمام مطالب‌غارات‌را در مجلّدات بحار نقل کرده و هیچگونه تغییری در عبارات‌نداده مگر در مواردی که تلخیص کرده وتصریح بآن نموده است ودر موارد مقتضی‌نیز بشرح وبیان آنها پرداخته است .

و میتوان در دنبال این دو نفر دو نفر دیگر را از علمای شیعه بشمار آورد باین ترتیب :

۱ ـ شیخ بزرگوار و عالم عالیمقدار محمّد بن الحسن الحرّ العاملی صاحب کتاب شریف وسائل الشّیعة .

۲ ـ حامل لوای حدیث و رجال در قرن چهاردهم هجری حاجّ میرزا حسین نوری مؤلف مستدرك الوسائل .

زیرا این دو نفر نیز قسمتی از أحادیث مربوط بعقائد وأحکام وأخلاق مذکور در کتاب غارات را در کتابهای خود درج نموده اند .

نگارنده درذیل صفحات بموارد نقل این بزرگان و غیر ایشان از علما نیز اگر نقلی از کتاب «الغارات» کرده باشند با ذکر نام کتاب وباب و صفحه و سطر اشاره نمود تا هر که خواست بمورد نقل از کتاب مذکور مراجعه کند .

شکر و دعا

نظر بآنکه این بزرگان مطالب کتاب را نقل کرده وجادّه را صاف نموده‌اند و من بکمك استفاده از منقولات آنان و در نتیجهٔ استعانت از بیانات و تحقیقات ایشان این کتاب را درست کرده و فواید مربوط بآن را از موارد متفرّقه گرد آورده و برشتهٔ تتبّع و تحقیق بهم بستهام زیبنده و بجاست که دست بدعا بردارم و بدرگاه خدای تعالی عرض کنم :

اللّهم تقبّل خدمات هؤلاء و ارفع درجاتهم وضاعف حسناتهم و اجزهم عن الاسلام و أهله خیر الجزاء انّك علی کلّ شيءٍ قدیر و بالاجابة جدیر .

چون انجمن آثار ملّی پیوسته همّت خود را بر نشر آثار مفیدهٔ باستانی واحیاء کتب نفیسهٔ پیشینیان گماشته و پرچم افتخار خدمت بدین و دولت و ملك وملّت را بدین وسیله برافراشته است نگارنده طبع و نشر این کتاب را از آن انجمن درخواست نمود اعضای محترم انجمن نیز پیشنهاد این جانب را با آغوش باز پذیرفته ووسائل چاپ آنرا چنانکه شاید وباید فراهم نمودند امیدآنکه خدای تعالی بفضل بی منتهای خود امثال این خدمات را بدرجهٔ قبول مقرون فرموده وتوفیقات این قبیل اشخاص را افزون گرداناد بمنّه وجوده .

حمد و ثنا

سپاس مر خدای را ـ جلّت أسماؤه وعمّت نعماؤه ـ که بدستیاری قائد توفیق او گره مشکلات پرپیچ وخم این کتاب شریف را گشودم وبپایمردی رائد تأیید او

عقبات طاقت فرسای مراحل تصحیح و منازل تنقیح این اثر مُنیف را پیمودم تا بسر منزل مقصود درسیدم و باین نتیجه نائل گردیدم که این خزائهٔ معانی و گنجینهٔ معارف که از دیر باز و سالیان دراز مانند سایر مفاخر بسیار و مآثر بی شمار بازمانده از پیشینیان طبق مضمون مثل معروف «کم خبایا في زوایا» در کنج خفا وزاویهٔ استتار واختفا مستور ونهان و مدفون وپنهان مانده، وعناکب نسیان بر روی آن تارهای خود را تنیده بود درمنظر ومرآی جهانیان جلوه گر گردیدوعروسان معانی آن دردسترس خاطبان قرار گرفت.

فالحمد لله الّذي هدانا لهذا وما كنّا لنهتدی لو لا أن هدانا الله.

فحمداً له ثمّ حمداً له　　على ما كسانا رداء الكرم
وشكراً له ثمّ شكراً له　　على ما هدانا لشكر النّعم

اللّهمّ اجعله بفضلك العظيم خالصاً لوجهك الكريم وانفعنا به في حياتنا وبعد المنون يوم لا ينفع مالٌ ولا بنون إلّا من أتى الله بقلبٍ سليم بحقّ حبيبك محمّدٍ وآله الطّاهرين صلواتك عليه وعليهم أجمعين.

ختامه مسكٌ وفي ذلك فليتنافس المتنافسون

تقدیم و اهدا

چون این کتاب مشتمل بر أخبار و آثار أقضى الأمّة وأبو الأئمّة امام المتّقين وقائد الغرّ المحجّلين أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام است ونزدیکترین فرد بآن حضرت در این زمان دهمین فرزند او حجّت بن الحسن العسکری است که ولیّ خدا وامام هدی، ووارث انبیا وخاتم اوصیا، و کهف الأمان وصاحب الزّمان است ـ أقرّ الله عيون الشّيعة بنور طلعته البهيّة الباهرة، وشيّد أركان الشّريعة بظهور دولته القويّة القاهرة ـ راه و رسم ادب و طریقه و روش خدمتگزاری و وظیفه شناسی اقتضا میکند که بآستان ملایك پاسبان آن بزرگوار تقدیم و اهدا شود زیرا اگرچه آفتاب طلعت آن حضرت در پس پردهٔ غیبت پنهان است امّا وجودش واسطهٔ فیض وجود

است و رابطهٔ غیب و شهود ، سبب بقای زمین و آسمان است و وسیلهٔ نزول برکات آشکار و نهان .

امید آنکه این خدمت در آن ساحت با عظمت عزّ قبول یابد زیرا سجیّت صاحب‌ساحت مانند آباء بزرگوارش کرم است و انعام وعنایت، وسیرتش مانند اجداد والاتبارش تفضّل و احسان ورعایت .

تو مگو مارا بدان شه بار نیست   با کریمان کارها دشوار نیست

۲۴ محرّم الحرام ۱۳۹۵ هجری = ۱۷ بهمن ۱۳۵۳

میر جلال الدّین حسینی اُرموی

محدّث

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين ، و صلّى الله على محمد و آله الطّاهرين

أما بعد

فهذا مختصرٌ يبحث عن ترجمة المؤلّف والمؤلَّف ويشرح حالهما ؛ فنقول والله المستعان وعليه التّكلان [1] :

أما المؤلف فهو أبواسحاق ابراهيم الثقفى الكوفى الاصبهانى الشيعى الّذي صرّح بترجمته جماعةٌ من العلماء .

فمنهم الخرّيت الخبير والنّاقد النّحرير **أبو الفرج محمد بن اسحاق** المعروف بـ « **ابن النديم** » **فى كتابه « الفهرست » فانه قال فيه** في الفنّ الخامس من المقالة السّادسة (وذلك الفنّ يحتوى على أخبار فقهاء الشيعة وأسماء ما صنّفوه من الكتب) ما نصّه [2] :

« الثّقفيّ أبواسحاق إبراهيم بن محمد الاصفهانيّ من الثّقات العلماء المصنّفين وله من الكتب كتاب أخبار الحسن بن علي عليه السلام » .

و منهم شيخ الطّائفة **أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسى** ـ قدّس الله روحه القدّوسيّ ـ **فانه قال فى كتاب رجاله** في باب من لم يرو عن الأئمّة عليهم السّلام ما نصّه [3] .

---

۱ ـ هو بضم التاء و سكون الكاف على زنة البرهان اسم من : « توكلت على الله » أى اعتمدت عليه ووثقت به وعلمت بأن المخلوق لا يضر ولا ينفع ، و لايعطى ولا يمنع .

۲ ـ انظر ص ۳۲۷ من طبعة مطبعة الاستقامة بالقاهرة .

۳ ـ انظر ص ۴۵۱ من طبعة النجف سنة ۱۳۸۱ هـ ق .

« إبراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ كوفيٌّ له كتبٌ ذكرناها في الفهرست » .

وقال في الفهرست [1] :

« إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثّقفيّ ـ رضي الله عنه ـ أصله كوفيٌّ ، وسعد بن مسعود أخو أبي عبيد بن مسعود عمّ المختار، ولّاه عليٌّ عليه السلام على المدائن ، وهو الّذي لجأ إليه الحسن عليه السلام يوم ساباط ، وانتقل أبو اسحاق إبراهيم بن محمّد إلى اصفهان وأقام بها ، وكان زيديّاً أوّلاً ثمّ انتقل إلى القول بالامامة ، ويقال : انّ جماعة من القمّيّين كأحمد بن محمّد بن خالد وغيره وفدوا عليه إلى اصفهان وسألوه الانتقال إلى قمّ فأبى .

وله مصنّفاتٌ كثيرةٌ منها كتاب المغازي ، كتاب السّقيفة ، كتاب الرّدّة ، كتاب مقتل عثمان ، كتاب الشّورى ، كتاب بيعة أمير المؤمنين عليه السلام ، كتاب الجمل ، كتاب صفّين ، كتاب الحكمين ، كتاب النّهر[وان] [2] ، **كتاب الغارات** ، كتاب مقتل أمير المؤمنين عليه السلام ، كتاب رسائل أمير المؤمنين عليه السلام وأخباره وحروبه غير ما تقدّم ، كتاب قيام الحسن بن عليّ عليه السلام ، كتاب مقتل الحسين عليه السلام ، كتاب التّوّابين وعين الوردة ، كتاب أخبار المختار ، كتاب فدك ، كتاب الحجّة في فعل [فضل] [3] المكرمين ، كتاب السّرائر ، كتاب المودّة في القربى ، **كتاب المعرفة** ، كتاب الحوض والشّفاعة ، كتاب الجامع الكبير في الفقه ، كتاب الجامع الصّغير ، كتاب ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين عليه السلام ، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من الصّحابة ، كتابٌ في الامامة كبيرٌ ، كتابٌ في الامامة صغيرٌ ، كتاب المتعتين ، كتاب الجنائز ، كتاب الوصيّة .

وزاد أحمد بن عبدون في فهرسه :

كتاب المبتدأ ، كتاب أخبار عمر ، كتاب أخبار عثمان ، كتاب الدّار ، كتاب ـ

---

١ ـ انظر ص ٣ ـ ٦ من طبعة النجف سنة ١٣٥٦ هـ ق .

٢ ـ فى نسخة .

٣ ـ فى نسخة .

الأحداث ، كتاب الحروراء ، كتاب الاستنفار والغارات ، كتاب السيرة ، كتاب أخبار يزيد ، كتاب ابن الزبير ، كتاب التفسير ، كتاب التاريخ ، كتاب الرؤيا ، كتاب الأشربة ؛ الكبير والصغير ، كتاب زيد وأخباره ، كتاب محمد وإبراهيم ، كتاب من قتل من آل محمد عليهم السلام ، كتاب الخطب المعربات .

أخبرنا بجميع هذه الكتب أحمد بن عبدون عن عليّ بن محمد بن الزبير القرشيّ ، عن عبد الرحمن بن إبراهيم المستملي ، عن أبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفيّ .

وأخبرنا بكتاب المعرفة ابن أبي جيد القميّ عن محمد بن الحسن بن الوليد عن أحمد بن علويّة الاصفهانيّ المعروف بابن الأسود عن إبراهيم بن محمد الثقفيّ ، وأخبرنا به الأجلّ المرتضى عليّ بن الحسين الموسويّ أدام الله تأييده والشيخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان المفيد ـ رضي الله عنهم ـ جميعاً عن عليّ بن حبش[1] الكاتب عن الحسن بن عليّ بن عبدالكريم الزعفرانيّ ، عن أبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد .

ومات إبراهيم بن محمد سنة ثلاث وثمانين ومائتين» .

ومنهم الشيخ الجليل **أبو العباس أحمد** بن عليّ بن أحمد بن العبّاس **النجاشي ـ** تغمّده الله برحمته وأسكنه فسيح جنّته ـ فانّه قال في رجاله ما نصّه[2] :

« إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفيّ ، أصله كوفيّ وسعد بن مسعود أخو أبي عبيد بن مسعود عمّ المختار ، ولاه أمير المؤمنين عليه السلام المدائن ، وهو الّذي لجأ إليه الحسن عليه السلام يوم ساباط ، انتقل أبو اسحاق هذا إلى اصفهان وأقام بها ، وكان زيدياً أولاً ثمّ انتقل إلينا ، ويقال : انّ جماعة من القميّين كأحمد بن محمد بن خالد وفدوا إليه وسألوه الانتقال إلى قمّ فأبى ، وكان سبب خروجه من الكوفة أنّه عمل كتاب المعرفة وفيه المناقب المشهورة والمثالب ؛ فاستعظمه الكوفيّون

---

١ ـ قال الشيخ أبو على الحسن بن محمد الطوسى (ره) هنا : « حبش بغير ياء » .
٢ ـ انظر ص ١٢ من طبعة بمبئى سنة ١٣١٧ .

وأشاروا عليه بأن يتركه ولا يخرجه ، فقال : أيّ البلاد أبعد من الشّيعة ؟ فقالوا : اصفهان ؛ فحلف لأروى هذا الكتاب إلّابها ، فانتقل إليها ورواه بهائقة منه بصحّة ما رواه فيه .

وله تصنيفات كثيرة انتهى الينا منها :

كتاب المبتدأ ، كتاب السّيرة ، كتاب معرفة فضل الأفضل ، كتاب أخبار المختار ، كتاب المغازي ، كتاب السّقيفة ، كتاب الرّدّة ، كتاب مقتل عثمان ، كتاب الشّورى ، كتاب بيعة عليّ ، كتاب الجمل ، كتاب صفّين ، كتاب الحكمين ، كتاب النّهر ، **كتاب الغارات** ، كتاب مقتل أمير المؤمنين عليه السلام ، كتاب رسائله وأخباره ، كتاب قيام الحسن عليه السلام ، كتاب مقتل الحسين سلام الله عليه ، كتاب التّوّابين ، كتاب فدك ، كتاب الحجّة في فضل المكرمين ، كتاب السّرائر ، كتاب المودّة في ذوي القربى ، كتاب المعرفة ، كتاب الحوض والشّفاعة ، كتاب الجامع الكبير في الفقه ، كتاب الجامع الصّغير ، كتاب ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين عليه السلام ، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من الصّحابة ، كتابٌ في الامامة كبير ، كتابٌ في الامامة صغير ، كتاب المتعتين ، كتاب الجنائز ، كتاب الوصيّة ، كتاب الدّلائل .

أخبرنا محمّد بن محمّد قال : حدّثنا جعفر بن محمّد قال : حدّثنا القاسم بن محمّد بن عليّ بن إبراهيم ، قال : حدّثنا عبّاس بن السّنديّ [1] عن إبراهيم بكتبه .

وأخبرنا الحسين عن محمّد بن عليّ بن تمام ، قال : حدّثنا عليّ بن محمّد بن يعقوب الكسائيّ قال : حدّثنا محمّد بن زيد الرّطّاب ، عن إبراهيم بكتبه .

وأخبرنا عليّ بن أحمد قال : حدّثنا محمّد بن الحسين بن محمّد بن عامر عن أحمد بن علويّة الاصفهانيّ الكاتب المعروف بأبي الأسود عنه بكتبه .

وأخبرنا أحمد بن عبدالواحد قال : حدّثنا عليّ بن محمّد القرشيّ ، عن عبدالرّحمن ابن إبراهيم المستملي ، عن إبراهيم بالمبتدأ ، والمغازي ، والرّدّة ، وأخبار عمر ، وأخبار عثمان ، وكتاب الدّار ، وكتاب الأحداث ، **حروب الغارات** ، السّيرة ، أخبار يزيد لعنه الله ،

١ ــ في نسخة : « السرى » .

مقتل الحسين عليه السلام ، التوابين، المختار، [ابن] الزبير، المعرفة ، جامع الفقه والأحكام، التفسير، فضل المكرمين، التاريخ، الرؤيا ، السرائر، كتاب الأشربة صغير و كبير، أخبار زيد ، أخبار محمد و إبراهيم ، أخبار من قتل من آل أبي طالب عليه السلام، كتاب الخطب السائرة ، الخطب المقريات، كتاب الامامة الكبير والصغير ، كتاب - فضل الكوفة .

ومات إبراهيم بن محمد الثقفي سنة ثلاث وثمانين ومائتين » .

و منهم حامل لواء الشيعة وحافظ ناموس الشريعة **جمال الدين أبو منصور الحسن** بن يوسف بن علي بن المطهر الحلي **العلامة أعلى الله مقامه فانه قال في خلاصة الاقوال في معرفة الرجال** في القسم الأول منه وهو فيمن اعتمد عليه[1] :

« إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود أبو إسحاق الثقفي أصله كوفي وانتقل إلى اصفهان وأقام بها ، وكان زيدياً أولاً وانتقل إلى القول بالامامة و صنف فيها و في غيرها ، ذكرنا كتبه في كتابنا الكبير، و مات سنة ثلاث و ثمانين ومائتين » .

ومنهم تقي الدين الحسن بن علي بن داود الحلي - قدس الله روحه ونور ضريحه - **فانه قال في رجاله** في الجزء الأول الذي هو في ذكر الممدوحين ومن لم يضعفهم الأصحاب فيما علمه :

« إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال [ومنهم من يقول ابن هليل بفتح الهاء وكسر اللام والحق الأول] ابن عاصم الثقفي ، أصله كوفي يكنى أبا إسحاق قال الشيخ الطوسي : هو ممن لم يروعن الأئمة عليهم السلام ،كان زيدياً ثم رجع وصنف كتاباً في المناقب والمثالب فاستعظمه الكوفيون فقال : أي البلاد أبعد من الشيعة ؟ فقالوا : اصفهان فحلف لايرويه إلا بها » .

و منهم الناقد البصير ميرزا محمد الاسترابادي - رحمه الله تعالى - فانه قال في منهج المقال :

---

1 - ص ٢ من الطبعة الاولى بطهران سنة ١٣١٢ .

« إبراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ كوفيٌّ له كتبٌ (فنقل كلمات الشّيخ الطّوسيّ عن رجاله وفهرسته وكلمات النّجاشيّ والعلّامة وقال) وعن الشّهيد الثّاني: ذكر الشّيخ في الفهرست منها [أي من كتبه] سبعة وأربعين كتاباً .

ولا يخفى أنّما ذكر أكثر من ذلك » .

و منهم الشيخ الناقد البصير فخر الدين الطريحى (ره) فانه قال فى جامع المقال في القسم الثّاني عند ذكره ما يمكن أن يتميّز به بين من اشترك في الاسم والاب (ص ٩٦من النّسخة المطبوعة) ما نصّه :

« إبراهيم بن محمّد مشتركٌ بين ثقة وغيره ويمكن استعلام أنّه ابن محمّد بن سعيد الكبير برواية [ابن] إبراهيم المستملي عنه ، ورواية أحمد بن علويّة عنه ، ورواية الحسن بن عليّ بن عبد الكريم عنه ، و رواية العبّاس بن السّريّ عنه ، و رواية محمّد بن زيد الرّطّاب عنه » .

ومنهم العالم المحقق البصير المولى محمد تقى المجلسى ـ أكرم الله مثواه فانّه قال في شرح مشيخة الفقيه في شرح هذه العبارة للصدوق (ره) : «وماكان فيه عن إبراهيم ابن محمّد الثّقفيّ فقد رويته عن أبي ـ رضي الله عنه ـ عن عبدالله بن الحسين[1] المؤدّب عن أحمد بن عليّ الاصبهانيّ ، عن إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ ، ورويته عن محمّد بن الحسن ـ رضي الله عنه ـ عن أحمد بن علويّة الاصبهانيّ عن إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ[2] » مانصّه :

«(و ما كان فيه عن إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ) أصله كوفيّ و انتقل أبو إسحاق هذا إلى اصفهان وأقام بها وكان زيديّاً أوّلاً ثمّ انتقل إلينا، ويقال : انّ جماعةً من القمّيّين كأحمد بن محمّد بن خالد وفدوا إليه و سألوه الانتقال إلى قمّ فأبى ، وكان سبب خروجه من الكوفة أنّه عمل كتاب المعرفة و فيه المناقب المشهورة والمثالب؛ فاستعظمه الكوفيّون وأشاروا إليه بأن يتركه ولا يخرجه، فقال : أيّ البلاد أبعد من

١ ـ ذكر فى الهامش أن فى بعض النسخ مكان « الحسين » : « الحسن » .

٢ ـ انظر ص ٣٩٩ من الجزء الثالث من « من لا يحضره الفقيه » من طبعة الهند سنة ١٣٠٧ .

الشّيعة ؟ ـ فقالوا : اصفهان ، فحلف لا أروى هذا الكتاب إلّا بها؛فانتقل إليها ورواه بها، ثقة منه بصحّة ما رواه فيه، وله مصنّفات كثيرة روى عنه العبّاس بن السّري، ومحمّدبن زيد الرّطّاب ، وأحمدبن علويّة الاصفهاني المعروف بأبي الأسود ، وعبدالرّحمن ابن إبراهيم المستملي ، مات في سنة ثلاث وثمانين ومائتين ؛ قاله النّجاشي .

و في الفهرست للشيخ (ره) ما يفيد معناه .

(عن عبدالله بن الحسين المؤدّب) أي معلّم الأدب والظّاهر أنّه القطربلي وكان من خواص سيّدنا أبي محمّد عليه السلام قرأ على تغلب وكان من وجوه أهل الأدب أي النّحو والصّرف واللّغة قاله النّجاشي ، عبدالله بن الحسن المؤدّب روى عن أحمدبن علويّة كتب الثّقفي روى عنه علي بن الحسين بن بابويه قاله الشّيخ فيمن لم يرو عن الأئمّة من رجاله وكأنّ تبديل الحسين بالحسن من الكتّاب .

(عن أحمد بن علي الاصبهاني) له كتاب الاعتقاد في الأدعية روي عنه محمّدبن أحمدبن محمّد في النّجاشي :المعروف بابن الأسود الكاتب؛روى عن إبراهيم بن محمّد الثّقفي كتبه كلّها ، روى عنه الحسين بن محمّدبن عامر،وله دعاء الاعتقاد تصنيفه فيمن لم يرو من رجال الشّيخ.

وربّما كان ذلك دعاء العديلة فالخبر حسن أو قوي مثله » .

و منهم المولى المحقق المدقق الجليل محمد باقر بن محمد أكمل المشتهر بالوحيد البهبهاني ـ قدس الله رمسه و طيب مضجعه ـ فانه قال فى تعليقاته على منهج المقال ما نصه (ص ٢٦) :

« قوله (ره) : إبراهيم بن محمّدبن سعيد ؛ يظهر حسنه من امور ؛ وفدالقمّيين إليه ، و سؤال الانتقال إلى قم ، واشارة الكوفيّين إليه بعدم اخراج كتابه ، و كونه صاحب مصنّفات كثيرة ، وملاحظة أسامي كتبه و ما يظهر منها ، وترحّم الشّيخ عليه ، وقال خالي العلّامة (ره) : له مدائح كثيرة ووثّقه ابن طاووس (انتهى) » .

ومنهم الشيخ أبو على محمد بن اسماعيل الحائرى ـ قدس سره ـ فانه قال فى منتهى المقال بعدنقل كلمات الشّيخ والنّجاشي والعلّامة وماذكره الوحيد

البهبهانيّ في التّعليقة ما نصّه : « معاملة القمّيّين المذكورة ربّما تشير إلى وثاقته، ينبّه على ذلك ما يأتي في إبراهيم بن هاشم » .

وذكر في إبراهيم بن هاشم ما محصّله : « انّ أئمّة الحديث من القمّيّين كانوا يقدحون في رواة الحديث بأدنى شيء » فاذاً يكون وفد القمّيّين إليه وسؤال الانتقال إلى قمّ دليلاً على وثاقته ».

ومنهم العالم الناقد الجليل أبو أحمد محمد بن عبد النبى بن عبد - الصانع الخراسانى النيسابورى - تغمده الله بغفرانه - فانه قال فى المجلد الثانى من تلخيص أحوال حملة حكمة النبى والال صلى الله عليه وعليهم على كلّ حال ، وهو كتاب على أُسلوبٍ عزيزٍ ونهج وجيزٍ ما نصّه :

« إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال أبو إسحاق الثّقفيّ الكوفيّ أصلاً الاصبهانيّ مسكناً، عنه النّحويّ كان زيديّاً ثم تبصّر، وفد إليه جماعةٌ من القمّيّين منهم أحمد بن أبي عبدالله وسألوا عنه الانتقال إلى قمّ فأبى ، **له مصنفات كثيرة، منها كتاب الغارات،** ترحّم عليه الشّيخ في الفهرست مرّتين ، ووثّقه ابن طاووس في كشف اليقين ، وقال الشّيخ عليّ : يظهر من ابن طاووس في كتاب الاقبال توثيقه ، ولولا تصريحه في كتاب كشف اليقين بأنّ الاصل في ذلك توثيق ابن النّديم في كتاب الفهرست له حيث قال: انّه من الثّقات العلماء المصنّفين ؛ وحاله مجهولٌ ، لكان قوله نعم الحجّة .

وقال الشّيخ عليٌّ أيضاً :

ونقل مولانا المعاصر محمّد باقر دام ظلّه عن ابن طاووس أنّه وثّقه انتهى .

و كان سبب خروجه أنّه عمل كتاب المعرفة و فيه المناقب المشهورة والمثالب ؛ فاستعظمه الكوفيّون وأشاروا عليه بأن يتركه ولا يخرجه ، فقال : أيّ البلاد أبعد من الشّيعة ؟ - فقالوا : اصبهان فحلف أن لا أروي هذا الكتاب إلّا بها ؛ فانتقل إليها و رواه بها ثقةً منه بصحّة ما رواه فيه . **قال السمعاني :** و كان يغلو في الرّفض و هو أخو عليّ بن محمّد الثّقفيّ وكان عليٌّ قد هجره ، وله مصنّفاتٌ في التّشيّع يروي عن أبي نعيم الفضل بن دكين وإسماعيل بن أبان انتهى . **وفى الميزان :** يروي عن يونس

ابن عبيد وأبي الحسن المدائنيّ وغيرهما .

أقول : في بالي أنّ السّمعانيّ قال في ذكر أحمد بن أبي إسحاق بطّة المدائنيّ : عنه محمّد بن إبراهيم الاصبهانيّ ؛ فالظّاهر الّذي عبّر عنه الذّهبيّ في الميزان بأبي الحسن المدائنيّ هو أحمد بن بطّة الّذي ذكره السّمعانيّ وهو جدّ محمّد بن جعفر بن أحمد بن بطّة القمّيّ المؤدّب والله أعلم ، عنه عمر بن حمدان . و قال الصّدوق في كتاب عيون أخبار الرّضا عليه السلام : عن إبراهيم بن هاشم عن إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ عن أبي الحسن الرّضا عليه السّلام . و في نوافل شهر رمضان من التّهذيب : أبو جعفر أحمد بن علويّة عنه .

وفي موضع آخر :

عليّ بن عبدالله بن كوشيد ، والحسن بن عليّ بن عبد الكريم الزّعفرانيّ ، وعبدالرّحمن بن إبراهيم .

أقول : أحمد بن علويّة هو المعروف بابن الأسود الاصبهانيّ ضعيفٌ عند العامّة صحيحٌ عند الخاصّة» .

و منهم ناشر لواء الحديث والرّجال العالم الخبير والنّاقد البصير **الحاج ميرزا حسين النوري الطبرسي** ـ أجزل الله له الثّواب و أحسن له المآب ـ **فانه قال في خاتمة المستدرك** عند البحث عن مشيخة من لا يحضره الفقيه تحت عنوان « طريق الصدوق (ره) إلى إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ » بعد الخوض في ترجمة أحمد بن علويّة الاصفهانيّ وعبدالله بن الحسن المؤدّب الواقعين في الطّريق (ج ٣ ؛ ص ٥٤٩ ـ ٥٥٠) **ما نصه :**

« و أما ابراهيم بن محمد الثقفي صاحب كتاب الغارات المعروف الذي اعتمد عليه الاصحاب فهو من أجلاء الرواة المؤلفين كما يظهر من ترجمته ويروي عنه الأجلّاء كالصفّار وسعد بن عبدالله وأحمد بن أبي عبدالله .

و في أنساب السمعاني بعد التّرجمة : قدم اصبهان وأقام بها ، وكان يغلو في الرّفض ، وله مصنّفاتٌ في التّشيّع ، روى عن أبي نعيم الفضل بن دكين وإسماعيل ابن أبان ، وقال السّيّد عليّ بن طاووس في الباب الرّابع والأربعين من كتابه الموسوم

باليقين في الباب الرّابع والأربعين : فيمانذكره من تسمية مولانا عليّ بأمير المؤمنين عليه السّلام سمّاه به سيّد المرسلين صلوات الله عليهم أجمعين ، روينا ذلك من كتاب المعرفة تأليف أبي إسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ من الجزء الأوّل منه وقد أثنى عليه محمّدبن إسحاق النّديم في كتاب الفهرست في...الرّابع فقال ماهذالفظه : « أبو إسحاق إبراهيم بن محمّد الاصفهانيّ من الثّقات العلماء المصنّفين » قال:انّ هذا أبا إسحاق إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ كان من الكوفة ومذهبه مذهب الزّيديّة ثمّ رجع إلى اعتقاد الاماميّة وصنّف هذا كتاب المعرفة فقال له الكوفيّون : تتركه ولاتخرجه لأجل ما فيه من كشف الأمور فقال لهم : أيّ البلاد أبعد من مذهب الشّيعة ؟ ـ فقالوا : اصفهان ، فرحل من الكوفة إليها ، وحلف أنّه لا يرويه إلّا بها فانتقل إلى اصبهان ورواه بها ثقة منه بصحّة ما رواه فيه،وكانت وفاته سنة ٢٨٣ (انتهى) » .

و منهم الفاضل المتتبّع و العالم المتضلّع **السيد محمد باقر الموسوى الخوانسارى الاصفهانى** ـ قدّس الله تربته وأعلى في أعلى علّيّين رتبته ـ فانّه قال في **روضات الجنات** في أحوال العلماء والسّادات ما نصّه :

« الشّيخ المحدّث المروّج الصّالح السّديد أبو إسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثّقفيّ الاصفهانيّ صاحب كتاب الغارات الذي ينقل عنه في البحار كثيراً ، أصله كوفيّ ، وسعد بن مسعود أخو أبي عبيد بن مسعود عمّ المختار ولّاه أمير المؤمنين عليه السلام المدائن ، وهو الذي لجأ إليه الحسن عليه السلام يوم ساباط .

و كان الشّيخ أبو اسحاق المذكور في زمن الغيبة الصّغرى ، وله في الحكم والآداب والتّفسير والتّاريخ والأحداث والخطب والأخبار وغير ذلك نحوٌ من خمسين مؤلّفاً لطيفاً فصّلها الرّجاليّون في فهارسهم المعتبرة .

و ذكروا أيضاً في شأنه و وجه انتسابه إلى اصفهان أنّه كان زيديّاً أوّلاً ثمّ صار اماميّاً فعمل كتاب « المعرفة في المناقب و المثالب » فاستعظمه الكوفيّون وأشاروا إليه بتركه وأن لا يخرجه من بلده ، فقال : أيّ البلاد أبعد من الشّيعة ؟

فقالوا : اصفهان ، فحلف أن لا يروى هذا الكتاب إلّا بها ، فانتقل إليها ورواه بها وأقام هناك .

ثمّ انّ الشّيخ أحمد بن أبي عبدالله البرقيّ صاحب كتاب المحاسن وجماعةمن أعاظم القمّيّين وفدوا إليه باصبهان وسألوه الانتقال إلى قمّ للتّزوّد من بركات أنفاسه الشّريفة فأبى؛ والله يعلم ما كان قصده بذلك .

وقد توفّي - رحمه‌الله - في حدود سنة ثلاث وثمانين ومائتين من الهجرة المقدّسة النّبويّة على صادعها ألف صلوة وسلام وتحيّة .

وفي تعليقات سميّنا المروّج البهبهانيّ على الرّجال الكبير عند ذكره لهذا الرّجل :

يظهر حسنه من اُمور : وفد القمّيّين إليه ، وسؤال الانتقال إلى قمّ ، واشارة الكوفيّين بعدم اخراج كتابه ، وكونه صاحب مصنّفات ، وملاحظة أسامي كتبه وما يظهر منها ، وترحّم الشّيخ عليه . وقال خالي : له مدائح كثيرة ، ووثّقه ابن- طاووس رحمة الله عليه (انتهى) » .

أقول : مراد الوحيد (ره) من قوله : « خالي » العلاّمة المجلسيّ (ره) فانّه خال اُمّ الوحيد البهبهانيّ (ره) وصرّح بذلك في كتب التّراجم .

ومنهم العالم المتتبع الحاج الشيخ عبدالله المامقانى (ره) فانه قال فى تنقيح المقال بعد أن عنون الرّجل بعنوان « ابراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفي » ونقل شيئاً من كلمات علماء الرّجال في حقّه **ما نصه** :

« وأقول : انتقاله إلينا من الزّيديّة يكشف عن أنّ كونه زيديّاً أوّلاً كان عن اشتباه ، ومن قوّة ديانته رجع إلى الحقّ بمجرّد الاهتداء إليه ، وانتقاله إلى اصفهان لأجل نشر المناقب والمثالب يكشف عن تصلّبه في التّشيّع والدّيانة ، ورواح القمّيّين إليه وطلبهم منه انتقاله إليهم يكشف عن غاية وثاقته كما لا يخفى على العارف بعادة القمّيّين من ردّ رواية الرّجل بما لا يوجب الفسق؛ وغاية مداقّتهم في عدالة الرّاوي ، ويقوّي ذلك كثرة كتبه ، وترضّي الشّيخ (ره) عنه في الفهرست في

الابتداء، وترحّمه عليه في الانتهاء، وقال الفاضل المجلسيّ (ره) في الوجيزة: انّ مدائحه كثيرةٌ ووثّقه ابن طاووس (انتهى) فروايته حينئذٍ حسنٌ كالصّحيح بل هو بالنّظر إلى توثيق العدل الأمين ابن طاووس من الصّحيح اصطلاحاً (إلى آخر ما قال)».

و منهم السيد السند الجليل والمحقق المعتمد النبيل الحسين بن رضا الحسيني - قدّس الله روحه ونوّر ضريحه - في منظومته المسمّاة بنخبة المقال عند ذكره المسمّين بابراهيم ما نصّه (ص ٧):

«سبط سعيدٍ ثقةٌ مستبصرُ إذ كان زيدياً جليلٌ خيّرُ»

وقال في هامش البيت:

«المراد به إبراهيم بن محمّد بن سعيد صاحب كتاب المعرفة، مات سنة ثلاثٍ و ثمانين و مائتين، عنه عبد الرّحمن بن إبراهيم، والحسن بن عليّ بن عبدالكريم الزّعفرانيّ».

وقال أيضاً في قسم المستطرفات الملحق بنخبة المقال في الطّبع في باب الكنى عند ذكره المكنّين بكنية «أبي اسحاق» ما نصّه (ص ١١٨):

«أبو اسحاق الثّقفيّ إبراهيم بن محمّد بن سعيد».

ومنهم السيد السند البارع الجامع والناقد النحرير البصير السيد حسن الصدر - أعلى الله مقامه - فانه قال في كتاب «الشيعة و فنون الاسلام» تحت عنوان «الصّحيفة الرّابعة فيمن يزيد على غيره في علم الاخبار والتّواريخ والآثار من الشّيعة على ما قاله العلماء» (ص ١٠٨ - ١٠٩):

«و منهم ابراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثّقفيّ الكوفيّ كان في أوّل أمره زيدياً ثمّ انتقل الينا و قال بالامامة، مات سنة ثلاثٍ و ثمانين و مائتين، كان امام الأخبار في عصره وله مصنّفات كثيرةٌ منها كتاب المغازي (الى أن قال) و مات ابراهيم في اصفهان سنة مائتين و ثلاث و ثمانين و كان انتقل من الكوفة الى اصبهان وسكنها، ولذلك سببٌ ذكرناه في الاصل في ترجمته فراجع (الى آخر ما قال)».

و قال في تأسيس الشيعة لفنون الاسلام في الفصل العاشر تحت عنوان « علم الفقه » (ص٣٠٠) :

«ابراهيم بن محمد الثقفي ؛ و لابراهيم هذا كتاب الفقه و الاحكام مات سنة٢٨٣».

و قال أيضاً في الفصل الثاني عشر عند ذكره علوم القرآن (ص٣٣٠) :

« و منهم [أي من المصنفين في علوم القرآن] ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي الكوفي المصنف المكثر المتقدم ذكره ، له كتاب التفسيرمات سنة ثلاث و ثمانين و مائتين » .

و منهم المحدث القمي الحاج الشيخ عباس - رحمة الله عليه - فانه قال في كتاب الكنى والألقاب مانصه :

«الثقفي هو ابراهيم بن محمد بن سعيد صاحب كتاب الغارات و كتب كثيرة نحو خمسين مؤلفاً ، قالوا :كان زيدياً ثم صار امامياً فعمل كتاب المعرفة و فيه المناقب المشهورة و المثالب ؛ فاستعظمه الكوفيون و أشاروا اليه بتركه و أن لا يخرجه من بلده ، فقال : أي البلاد أبعد من الشيعة؟ فقالوا : اصفهان ، فحلف أن لايروي هذا الكتاب الا بها،فانتقل اليها ورواه بها ثقة منه بصحة ما رواه فيه ، وأقام هناك ، و يقال : ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد و غيره وفدوا اليه و سألوه الانتقال الى قم فأبى ، توفي رحمه الله في حدود سنة ٢٨٣ » .

و قال في سفينة البحار في « ب ر ه م » مانصه :

«ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي أصله كوفي ثم انتقل الى اصبهان وأقام بها ، و كان زيدياً أولاً ثم انتقل الى القول بالامامة ، و يقال : ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد و غيره وفدوا اليه الى اصفهان وسألوه الانتقال الى قم فأبى ، و له مصنفات كثيرة منها **كتاب الغارات** الذي اعتمد عليه الأصحاب ، و منها كتاب المعرفة ففي المستدرك: قال السيد علي بن طاووس (فنقل عبارة المستدرك كما نقلناه) » .

أقول : للمحدث القمي (ره) أيضاً ترجمة للمصنف(ره) وذكر لتاريخ وفاته في كتبه الفارسية كتحفة الأحباب وطبقات الخلفاء ، وأما تتمة المنتهى فقد نقلنا ما

ذكره فيه من ترجمته فيما سبق (انظر ص ب) و أمّا عبارة المجلسيّ وعبارة الشّيخ الحرّ العامليّ فسننقلهما بعد ذلك عند الكلام حول كتاب الغارات ان شاء الله تعالى .

وقال الشيخ آقا بزرگ الطهراني (ره) في مصفى المقال في مصنفي علم الرجال (ص ٨) :

« أبو اسحاق ابراهيم الثّقفيّ الكوفيّ ابن محمّد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثّقفيّ الكوفيّ نزيل اصفهان كان زيديّاً ثمّ انتقل الى القول بالامامة، ترجمه النّجاشيّ والشّيخ في « الفهرست » وهو صاحب كتاب المعرفة ، و ذكروا من تصانيفه قرب خمسين كتاباً ؛ منها « كتاب من قتل من آل محمّد » و« كتاب فضل الكوفة » و « كتاب أخبار عمر » و غير ذلك .

وروى عنه كتبه كلّها أحمد بن علويّة الاصبهانيّ المعروف بابن الأسود الكاتب» .

وقال الامام الخوئي ـ أطال الله بقاءه ـ في معجم رجال الحديث: (ج ١ ؛ ص ١٤٠) :

« إبراهيم محمّد بن سعيد = إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ (فنقل كلام النّجاشي وكلام الشّيخ الطّوسيّ ـ رحمهما الله ـ فقال :)

« روى عن أبان بن عثمان وروى عنه إبراهيم بن هاشم . تفسير القمّيّ عند تفسير قوله تعالى : ولقد رآه نزلةً اُخرى .

وروى عن أبي عبدالله عليه السلام مرفوعاً ، وروى عنه أحمد بن علويّة الاصفهانيّ . كامل الزّيارات : باب من اغتسل في الفرات وزار الحسين عليه السلام ٧٥ ، الحديث ٦ .

أقول : وثّقه ابن طاووس في كتاب الاقبال (انظر ترجمة إسحاق بن إبراهيم الثّقفيّ) .

وعن فهرست ابن النّديم : «انّ الثّقفيّ إبراهيم بن محمّد الاصفهانيّ من الثّقات العلماء المصنّفين » .

وقال العلّامة المجلسيّ : انّ له مدائح كثيرة . هذا .

ويكفي في توثيقه وقوعه في اسناد تفسير القمّيّ ، وفي طريق جعفر بن محمّد بن

قولويه . وللصدوق إليه طريقان :

أحدهما : أبوه ـ رضي الله عنه ـ عن عبدالله بن الحسين المؤدّب عن أحمد بن عليّ الاصفهانيّ عن إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ .

وثانيهما محمّد بن الحسن ـ رضي الله عنه ـ عن أحمد بن علويّة عن إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ .

وهذا الطّريق صحيحٌ وإن كان فيه أحمد بن علويّة فانّه ثقة لوقوعه في طريق جعفر بن محمّد بن قولويه في كامل الزّيارات .

و طريق الشّيخ إليه ضعيف . ولا أقلّ من جهة جهالة عبد الرّحمن بن إبراهيم المستملي .

نعم طريقه إلى خصوص كتاب المعرفة صحيحٌ و قد أغفله الأردبيليّ في كتابه جامع الرّواة .

وكيف كان فقد روى إبراهيم بن محمّد بن سعيد أبو إسحاق الثّقفيّ عن عليّ بن معلّى ، وروى عنه أبوجعفر أحمد بن علويّة وعليّ بن عبدالله بن كوشيد الاصبهانيّ التّهذيب: الجزء ٣ ، باب الدّعاء بين الرّكعات، الحديث ٢٤٤ ـ ٢٤٥ .

وتأتي له رواياتٌ بعنوان : إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ » :

وقال بعد قليل (ص ١٤٩) :

« إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ = إبراهيم بن محمّد بن سعيد » .

(فخاض في ذكر موارد رواياته ثمّ قال) .

« ثمّ انّ الشّيخ روى بطريقه عن محمّد بن أحمد بن داود عن أبي بشير بن إبراهيم القمّيّ قال : حدّثنا أبو محمّد الحسن بن عليّ الزّعفرانيّ قال : حدّثنا إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ قال : كان أبو عبدالله عليه السلام يقول في غسل الزّيارة إذا فرغ من الغسل: (اللّهمّ اجعله لي نوراً و طهوراً ...) التّهذيب : الجزء ٦ ، باب فضل الغسل للزّيارة، الحديث ١٣٠ .

وعليه فقد يتخيل أنّ إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ يطلق على رجلين أحدهما

المعروف وهو المتقدّم ،والثّاني مجهولٌ ومن أصحاب الصّادق عليه السلام .

ولكنّ الظّاهر أنّ إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ المذكور في الرّواية هو المعروف بقرينة رواية الزّعفرانيّ عنه وعدم تعرّض أحدٍ لترجمة المسمّى بهذا الاسم غير من هو المعروف ، إلّا أنّه يروى عن الصّادق عليه السلام مرسلاً ، لا أنّه سمع الدّعاء منه سلام الله عليه ، والّذي يدلّ على ذلك أنّ جعفر بن محمّد بن قولويه روى هذه الرّواية بعينها عن إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ وقال : رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام وتقدّمت الرّواية في إبراهيم بن محمّد بن سعيد .

(إلى أن قال)

وتقدّمت ترجمة إبراهيم بن محمّدٍ الثّقفيّ بعنوان (إبراهيم بن محمّد بن سعيد) » .

أقول : قوله دام ظلّه : « وعدم تعرّض أحدٍ لترجمة المسمّى بهذا الاسم غير من هو المعروف » ان كان المراد به علماء الشّيعة فهو صحيحٌ وا لّا فليس في محلّه فانّ البخاريّ قال في التّاريخ الكبير (ج ١ ، ص ٣٢١) :

« إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ عن يونس بن عبيد قال لي أحمد بن صالح : حدّثنا ابن وهبٍ قال : أخبرني سعيد عن إبراهيم (بن محمّد) الثّقفيّ عن هشام بن أبي هشام عن امّه عن عائشة عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال : من ذكر مصيبته وان قدم عهدها فيسترجع إلّا أعطاه الله عزّ وجلّ مثل يوم أصيب .

(إلى آخر ما قال) » .

وقال ابن أبي حاتم في الجرح والتعديل (ج ٢ ، ص ١٣٧) :

« إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ روى عن يونس بن عبيدٍ عن ابن مسعود ، وروى ابن وهب عن سعيد بن أبي أيّوب عن إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ عن هشام بن أبي‌هشام عن امّه عن عائشة سمعت أبي وأبازرعة يقولان ذلك .

سمعت أبي يقول : هو مجهول » .

وقال الذهبي في ميزان الاعتدال (ج ١ ؛ ص ٦٢) :

« إبراهيم بن محمّد الثّقفي عن يونس بن عبيد قال ابن أبي‌حاتم : هو مجهول ، وقال البخاريّ : لم يصحّ حديثه .

قلت : يعني ما رواه ابن وهب: أنبأنا سعيد بن أبي أيّوب عن إبراهيم بن محمّد عن هشام بن أبي هشام عن امّه عن عائشة في الاسترجاع لتذكّر المصيبة » .

إلى غير ذلك ممّن صرّح منهم بوجود رجلٍ آخر بعنوان «إبراهيم بن محمّد الثّقفي» المتقدّم طبقةً على صاحب الغارات فالتّعدّد ثابتٌ إلّا أنّ المنطبق على من نحن بصدده بمعونة القرائن القطعيّة هو صاحب الغارات فقط كما اختاره دام ظلّه وحكم به .

ينبغي التنبيه على أمرين :

١ ـ اذا أحطت خبراً بما نقلناه من اُصول كتب الرّجال و عمدها كرجال النّجاشي و الشّيخ و فهرسته و ما يتلوتلوها علمت أنّ كلّ من دوّن كتاباً في الرّجال بعدهم فعليه أن يذكر ما فيها فعلى ذلك لا نطيل الكتاب بالاشارة الى أسماء كتب سائر علمائنا ـ رضوان الله عليهم ـ في الرّجال فانّهم قد ذكروا نظائر ما في كتب المتقدّمين و ذلك ككتاب مجمع الرّجال للقهبائيّ وايجاز المقال للشّيخ فرج الله التّستريّ ونقدالرّجال للتّفرشيّ واتقان‌المقال للشّيخ طه‌نجف وملخّص ـ المقال للخوئيّ وأعيان الشّيعة للسّيد محسن العامليّ ، ـ وقاموس الرّجال للمحقّق التّستريّ أدام الله تأييده الى غيرذلك ممّا يضاهيه ، و كذلك لم نشر الى ما في كتب المشتركات للرّجال و لم ننقل عبارات مؤلّفيها للاستغناء عن كلماتهم بما خضنا فيه من البحث و التّحقيق .

٢ ـ من أراد الاطّلاع على خصائص كلّ واحدٍ من كتب الثّقفيّ فليراجع كتاب الذّريعة الى تصانيف الشّيعة فانّ المقام لا يسع البحث عن حال كلّ كتاب من الكتب المشار اليها ، أمّا الذّريعة فهو موضوعٌ لذلك الأمر فان أردت الخوض في ذلك فراجعه .

تكملة

قد استفيد ممّا تقدّم في ترجمة الثّقفي أنّ أهل اصفهان كانوا في ذلك الزّمان من أشدّ النّاس بغضاً للشّيعة و أكثرهم عداوة لأهل بيت النّبي صلّى الله عليه وآله ومن ثمّ قالت جماعة من علماء الرّجال بعد نقل ترجمة الثّقفي: « فيها ما يدلّ على أحوال أهل اصفهان في ذلك الزّمان » فالأولى أن نشير هنا الى شيء ممّا يدلّ على ذلك فنقول: قال المجلسيّ (ره) في تاسع البحار في باب « معجزات كلامه عليه السلام من اخباره بالغائبات و علمه باللّغات » ما نصّه (انظر ص٥٨٢ من طبعة أمين الضّرب) :

« يج » [أي في كتاب الخرائج والجرائح للشّيخ الامام قطب الدّين أبي الحسن سعيد بن هبة الله بن الحسن الرّاوندي قدّس الله روحه] روي عن ابن مسعود قال :

كنت قاعداً عند أمير المؤمنين عليه السلام في مسجد رسول الله صلّى الله عليه وآله اذ نادى رجل من يدلّني على من آخذ منه علماً؟ ومرّ ، فقلت : يا هذا هل سمعت قول النّبي صلّى الله عليه وآله : أنا مدينة العلم وعليٌّ بابها؟ - فقال : نعم ، قلت : فأين تذهب وهذا عليّ بن أبي طالب؟! فانصرف الرّجل وجثا بين يديه فقال عليه السلام : من أيّ البلاد أنت؟ - قال : من اصفهان، قال له : اكتب : أملى عليّ بن أبي طالب انّ أهل اصفهان لا يكون فيهم خمس خصال السّخاوة والشّجاعة والأمانة والغيرة وحبّنا أهل البيت ، قال: زدني يا أمير المؤمنين قال عليه السلام بلسان [أهل] اصبهان : اروت اين وس ، أي اليوم حسبك هذا .

بيان - كان أهل اصفهان في ذلك الزّمان الى أوّل استيلاء الدّولة القاهرة الصّفويّة - أدام الله بركاتهم - من أشدّ النّواصب ، والحمد لله الّذي جعلهم أشدّ النّاس حبّاً لأهل البيت عليهم السلام - و أطوعهم لأمرهم و أوعاهم لعلمهم و أشدّهم انتظاراً لفرجهم حتّى أنّه لا يكاد يوجد من يتّهم بالخلاف في البلد ولا في شيء من قراه القريبة أو البعيدة ، ويرى كذلك تبدّلت الخصال الأربع أيضاً فيهم ، رزقنا الله و سائر أهل هذه البلاد نصر قائم آل محمّد صلّى الله عليه وآله والشّهادة تحت لوائه ، وحشرنا معهم في الدّنيا و الآخرة » .

وصرّح بمثله صاحب روضات الجنّات فانّه (ره) خاض بعد الفراغ عن ترجمة الثّقفيّ في البحث عن بلدة اصبهان (الى أن قال) :

« و أمّا المرتضويّ الوارد في الخرائج وغيره من أن أهلها لا تكون فيهم خمس خصال السّخاوة و الشّجاعة و الأمانة و الغيرة و حبّ أهل البيت عليهم السلام (و في بعض المواضع بدل الامانة: (الوفاء) وما روى أيضاً فيه أو فى النّبويّ المرسل كما في بعض المجاميع المعتبرة أنّه قال : ماأحسن أو ماأفلح اصفهانيٌّ قطّ ، و كذا ما نقله بعض أعلام العصر من أنّهم استمهلوا ولاة عمربن عبدالعزيز بجعل كثير حتّى يتمّ أربعينهم في سبّ أميرالمؤمنين عليّ عليه السلام بعد ما اُخبروا برفعه ذلك ومنعه منه وردّه فدك الى أهل البيت عليهم السلام فهي أيضاً بتمامها محمولةٌ على اتّصافهم بمثل ذلك في زمان نصبهم وعداوتهم لأهل البيت عليهم السلام وإلّا فهي فيهذا الأوان بيضة أهل الاسلام ومحطّ رحال أهل الايمان » هذا .

فلنذكر شيئاً مما قاله علماء العامة فى ترجمة الرجل

فمنهم الحافظ أبو نعيم أحمد بن عبدالله الاصبهانى فانه قال فى كتاب ذكر أخبار اصبهان (ج ١ ؛ ص ١٨٧) :

« إبراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ أخو عليّ كان غالياً في الرّفض ، يروي عن إسماعيل بن أبان وغيره ، ترك حديثه » .

أقول : انّ سبب ترك علماء العامّة لحديث إبراهيم الثّقفيّ هو كونه شيعيّاً اماميّاً وذلك دأبهم لزعمهم أنّ التّشيّع ذنبٌ لا يغفر ، ومن ارتكبه فقد خرج عن درجة الاعتبار وسقط عن صلاحية أن يؤخذ عنه الأحاديث والأخبار، ويومي إلى ذلك كلماتهم في حقّه و كثيراً ما يعبّرون عن ذلك الأمر بأنّه غالٍ في الرّفض وله نظائر كثيرة في كتبهم .

وقال أيضاً فيه فى ترجمة أخيه عليّ بن محمّد بن سعيد بن هلال الثّقفيّ الكوفيّ (ج ٢ ؛ ص ٧) :

« كان أخوه إبراهيم أسنّ منه يروي عن إسماعيل بن أبان » .

أقول : كأنّ مراده بقوله : « يروي عن إسماعيل بن أبان » أنّه قد كان من المعمّرين لأنّ إسماعيل بن أبان قد توفّي سنة ستّ عشرة ومائتين ، وسنذكر فيما يأتي أنّ الثّقفيّ يروي عمّن توفّي قبل هذا بسنين فانتظر .

ومنهم السمعاني فانه قال في الانساب :

« الثّقفيّ بفتح الثّاء المثلّثة والقاف والفاء ؛ هذه النّسبة إلى ثقيف وهو ثقيف ابن منبّه بن بكر بن هوازن بن منصور بن عكرمة بن خصفة بن قيس بن عيلان بن مضر ، وقيل : انّ اسم ثقيف قسيّ ، ونزلت أكثر هذه القبيلة بالطّائف ؛ وانتشرت منها في البلاد .

(إلى أن قال عند عدّه المنسوبين إليها)

و إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال الثّقفيّ الكوفيّ قدم اصبهان و أقام بها وكان يغلو في التّرفّض ، هو أخو عليّ بن محمّد الثّقفيّ وكان عليٌّ قد هجره وباينه ، وله مصنّفات في التّشيّع ، يروي عن أبي نعيم الفضل بن دُكين وإسماعيل بن أبان » .

وقال ياقوت الحموي في معجم الادباء (ج۱ ؛ ص۲۹۴ من طبعة اروبا) :

« إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود بن عمرو بن عمير بن عوف بن عقدة بن غبرة بن عوف بن ثقيف الثّقفيّ أصله كوفيٌّ ، وسعد بن مسعود هو أخو [أبي] عبيد بن مسعود صاحب يوم الجسر في أيّام عمر بن الخطّاب مع الفرس ، وسعدٌ هو عمّ المختار بن أبي عبيد الثّقفيّ ولّاه عليٌّ - كرّم الله وجهه - المدائن وهو الّذي لجأ إليه الحسن يوم ساباط .

وكنية ابراهيم ابو اسحاق ، وكان جباراً من مشهوري الامامية .

ذكره أبو جعفر محمّد بن الحسن الطّوسيّ في مصنّفي الاماميّة ، وذكر أنّه مات في سنة ۲۸۳ قال :

وانتقل من الكوفة إلى اصفهان وأقام بها وكان زيديّاً أوّلاً وانتقل إلى القول بالامامة وله مصنّفاتٌ كثيرةٌ منها :

كتاب المغازي ، كتاب السقيفة ، كتاب الردة ، كتاب مقتل عثمان ، كتاب الشورى ، كتاب بيعة أمير المؤمنين ، كتاب الجمل، كتاب صفين ، كتاب الحكمين ، كتاب النهر ، **كتاب الغارات** ، كتاب مقتل أمير المؤمنين ، كتاب رسائل أمير المؤمنين وأخباره وحروبه غير ما تقدم ، كتاب قيام الحسن بن علي رضي الله عنهما ، كتاب مقتل الحسين ، كتاب التوابين وعين الوردة، كتاب أخبار المختار، كتاب فدك ، كتاب الحجة في فعل[1] المكرمين، كتاب السرائر، كتاب المودة في ذوي القربى، كتاب المعرفة، كتاب الحوض والشفاعة، كتاب الجامع الكبير في الفقه ، كتاب الجامع الصغير ، كتاب ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من الصحابة، كتاب الامامة كبير، كتاب الامامة صغير، كتاب المتعتين، كتاب الجنائز، كتاب الوصية، كتاب المبتدأ، كتاب أخبار عمر، كتاب أخبار عثمان، كتاب الدار، كتاب الأحداث، كتاب الحروري ، **كتاب الاستنفار والغارات** ، كتاب السير ، كتاب يزيد ، كتاب ابن الزبير ، كتاب التفسير ، كتاب التاريخ ، كتاب الرؤيا ، كتاب الأشربة الكبير، والصغير ، كتاب محمد وإبراهيم ، كتاب من قتل من آل محمد ، كتاب الخطب » .

وقال صلاح الدين خليل بن ايبك الصفدى فى الوافى بالوفيات (ج٦ ص ٢٢٠ - ١٢١) :

« الثقفي الرقي إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود صاحب يوم الجسر في ايام عمر بن الخطاب رضي الله عنه مع الفرس ، وسعد هو عم المختار بن أبي عبيد الثقفي أبو اسحاق الثقفي أصله كوفي و كان أخبارياً من مشهوري الامامية ، ذكره أبو جعفر محمد بن الطوسي[2] في مصنفي الامامية وذكر أنه مات سنة ثلاث وثمانين ومائتين ، وانتقل من الكوفة إلى اصبهان وكان زيدياً أولاً وانتقل إلى القول بالامامة وله مصنفات كثيرة منها :

المغازي ، السقيفة ، الردة ، مقتل عثمان ، الشورى ، بيعة أمير المؤمنين ،

---

١ ـ فى الفهرست : « فضل » وهو الصحيح .

٢ ـ فهرست الطوسى ص ٤-٦ .

الجمل، صفّين، الحكمين، النّهر، **الغارات**، مقتل أمير المؤمنين، رسائل أمير المؤمنين و أخباره و حروبه غير ما تقدّم، قيام الحسن بن عليّ، مقتل الحسين، التّوّابين وعين الوردة، أخبار المختار، فدك، الحجّة في فعل[1] المكرمين، السّرائر، المودّة في ذي[2] القربى، المعرفة، الحوض والشّفاعة، الجامع الكبير في الفقه، الجامع الصّغير، الجنائز، الوصيّة، ما نزل من القرآن في أمير المومنين، فضل الكوفة ومن نزلها من الصّحابة، الامامة كبيرٌ، الامامة صغيرٌ، المبتدأ، أخبار عمر، أخبار عثمان، الدّار، الأحداث، الحروري، **الاستنفار والغارات**[3]، السّير، يزيد، ابن الزّبير التّعبير[4]، التّاريخ، الرّؤيا، الأشربة: الكبير و الصّغير، محمّد و إبراهيم، من قتل من آل محمّد، الخطب، المتعتين».

وقال ابن حجر فى لسان الميزان (ج ١؛ ص١٠٢ ــ ١٠٣):

« إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد الثّقفيّ: يروي عن إسماعيل بن أبان وغيره. قال أبو نعيم في تاريخ اصبهان: كان غالياً في الرّفض؛ ترك حديثه » وذكره الطّوسيّ في رجال الشّيعة وقال: كان أوّلاً زيديّاً ثمّ صار اماميّاً. قال: وكان سبب خروجه من الكوفة إلى اصبهان أنّه صنّف **كتاب المناقب والمثالب** فأشار عليه بعض أهل الكوفة أن يخفيه ولا يظهره، فقال: أيّ البلاد أبعد عن التّشيّع؟ فقالوا له: اصبهان، فحلف أن لا يخرجه ويحدّث به إلّا باصبهان ثقةً منه بصحّة ما أخرج فيه، فتحوّل إلى اصبهان وحدّث به فيها.

قال: ومات باصبهان سنة [ثلاث و] ثمانين ومائتين حدّث عن أبي نعيم وعبّاد بن يعقوب والعبّاس بن بكّار وهذه الطّبقة، ومن تصانيفه: كتاب المغازي، كتاب السّقيفة، كتاب الرّدّة، كتاب الشّورى، كتاب مقتل عثمان، كتاب صفّين، كتاب الحكمين،

---

١ ــ الطوسى: « فضل ».

٢ ــ الطوسى: « ذوى ».

٣ ــ الطوسى: « كتاب الجزور أو كتاب الاستنفار والغارات ».

٤ ــ الطوسى: « التفسير ».

كتاب النّهروان ، كتاب مقتل عليّ ، كتاب مقتل الحسين ، كتاب التوّابين ، كتاب أخبار المختار ، كتاب السّرائر ، **كتاب المعرفة** ، كتاب الجامع الكبير في الفقه ، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من الصّحابة ، كتاب الدّلائل ، كتاب من قتل من آل محمّد ، كتاب التّفسير ، وغير ذلك .

روى عنه أحمد بن عليّ الاصبهانيّ ، والحسن بن عليّ بن محمّد الزّعفرانيّ ، ومحمّد بن زيد الرّطّال ، وآخرون .

وكان أخوه عليٌّ قد هجره وباينه بسبب الرّفض .

قلت : أرّخ الطّوسيّ وفاته سنة ثلاث وثمانين ومائتين» .

وقال الناقد الجليل الشيخ محمود حسن التونكى فى معجم المصنفين تحت عنوان « ابراهيم الثقفى الاصفهانى » (ج ٤ ؛ ص ٤٠١-٤٠٤) :

« الشّيخ كبير الشّيعة أبواسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثّقفيّ الكوفيّ الاصفهانيّ الشّيعيّ كان من كبراء الشّيعة وفضلائهم ، ولد بالكوفة وتشيّع وغلا فيه وصار أحد المشاركين في علومهم ثمّ ارتحل من بلدة الكوفة وقدم اصبهان وتديّر بها ، أخرجه ابن النّديم البغداديّ في فهرست العلماء في أخبار الشّيعة منه وقال :

الثّقفيّ أبو اسحاق إبراهيم بن محمّد الاصبهانيّ من الثّقات العلماء المصنّفين ، وله من الكتب كتاب أخبار الحسن بن عليّ عليه السلام ، وكتاب أخبار الحسين بن عليّ عليهما السّلام (انتهى) .

وذكره السمعانى فى الانساب وقال :

إبراهيم بن سعد بن هلال الثّقفيّ وكان عليٌّ قد هجره وباينه ، وله مصنّفاتٌ في التّشيّع ، يروي عن أبي نعيم الفضل بن دكين وإسماعيل بن أبان (انتهى) .

قال الحافظ الذهبى فى الميزان :

إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ عن يونس بن عبيد قال ابن أبي حاتم : هو مجهولٌ وقال البخاريّ : لم يصحّ حديثه .

قلت : يعني مارواه ابن وهب (أنا) سعيدبن أبي أيّوب عن إبراهيم بن محمّد عن هشام بن أبي هشام عن عائشة ـ رضي الله تعالى عنها ـ في الاسترجاع لتذكّره المصيبة انتهى. فابراهيم هذا الّذي ذكره في الميزان غير إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ المترجم هذا وسميّه القادم باصبهان فانّ هذا الّذي ذكره في الميزان مقدّم على المترجم وقدترجم الحافظ ابن حجر في لسان الميزان لكليهما فانّه ذكر أوّلاً إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ المترجم في الميزان ثمّ أخرج المترجم بنسبه المذكور وقال : يروى عن اسماعيل بن أبان وغيره . قال أبو نعيم .كان غالياً في مذهبه ترك حديثه ، وذكره الطّوسيّ في رجال الشّيعة قال :

وكان زيديّاً ثمّ صار اماميّاً . قال : وكان سبب خروجه من الكوفة إلى اصبهان أنّه صنّف **كتاب المناقب والمثالب** فأشار عليه بعض أهل الكوفة أن يخفيه ولايظهره فقال: أي البلاد أبعدعن التّشيّع؟ ـ فقالوا له : اصبهان ، فحلف أن لايخرجه ولايحدّث به إلّا باصبهان لثقة منه بصحّة ما أخرج فيه ، فتحوّل إلى اصبهان وحدّث به فيها ، و مات باصبهان سنة [ثلاث و] ثمانين ومائتين ، حدّث عن أبي نعيم وعبّاد بن يعقوب والعبّاس بن بكّار وهذه الطّبقة .

ومن تصانيفه :

كتاب المغازي ، كتاب السّقيفة ، كتاب الرّدّة ، كتاب الشّورى ، كتاب مقتل عثمان ، كتاب صفّين ، كتاب الحكمين ، كتاب مقتل الحسين رضي الله عنه ، كتاب التّوّابين ، كتاب أخبار المختار ، كتاب النّهروان ، كتاب مقتل عليّ رضي الله عنه ، كتاب السّرائر ، **كتاب المعرفة** ، كتاب الجامع الكبير في الفقه، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من الصّحابة ، كتاب الدّلائل ، كتاب من قتل من آل محمّد ، كتاب التّفسير وغير ذلك .

روى عنه أحمد بن عليّ الاصبهانيّ ،والحسن بن عليّ بن محمّد الزّعفرانيّ ، ومحمّد بن زيد الرّطّال وآخرون .

وكان أخوه عليّ قد هجره وباينه بسبب الغلوّ ، أرّخ الطوسيّ وفاته سنة ثلاث وثمانين ومائتين (انتهى) .

وأخرجه الطوسيّ في الفهرست وقال :

سعد بن مسعود أخو أبي عبيد بن مسعود عمّ المختار ولّاه عليّ عليه السلام على المدائن ، وهو الّذي لجأ إليه الحسن عليه السلام يوم ساباط ، وانتقل أبو اسحاق هذا إلى اصبهان وأقام بها ، ويقال : انّ جماعة من القمّيّين كأحمد بن محمّد بن خالد وغيره وفدوا عليه إلى اصفهان وسألوه الانتقال إلى قمّ ؛ فأبى .

وزاد الطوسيّ في مصنّفاته : كتاب بيعة أمير المؤمنين عليه السلام وأخباره وحروبه ، كتاب قيام الحسن عليه السلام ، كتاب فدك ، كتاب الحجّة في فضل المكرمين ، كتاب المودّة في ذوي القربى ، كتاب الحوض والشّفاعة ، كتاب الجامع الصّغير في الفقه ، كتاب ما اُنزل من القرآن في أمير المؤمنين عليه السلام ، كتابٌ في الامامة كبير ، كتابٌ في الامامة صغيرٌ ، كتاب المتعتين ، كتاب الجنائز ، كتاب الوصيّة ، كتاب المبتدأ ، كتاب أخبار عمر . كتاب أخبار عثمان ، كتاب الدّار ، كتاب الأحداث ، كتاب الجزور ، **كتاب الاسفار والغارات** ، كتاب السّيرة ، كتاب أخبار يزيد ، كتاب ابن الزّبير ، كتاب التّفسير ، كتاب التّاريخ ، كتاب الرّؤيا ، كتاب الأشربة الكبير ، كتاب الأشربة الصّغير ، كتاب زيد وأخباره ، كتاب محمّد وإبراهيم ، كتاب الخطب المعربات .

قال : وأخبرنا بجميع الكتب أحمد بن عبدون عن عليّ بن محمّد بن الزّبير القرشيّ عن عبد الرّحمن بن إبراهيم المستملي عن إبراهيم الثّقفيّ .

وأخبرنا بكتاب المعرفة ابن أبي جيد القمي ، عن محمّد بن الحسن بن الوليد عن أحمد بن علويّة الاصفهانيّ المعروف بابن الأسود عن إبراهيم .

وأخبرنا به الأجلّ المرتضى عليّ بن الحسين الموسوي أدام الله تأييده ، والشّيخ أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النّعمان جميعاً عن عليّ بن حبشيّ الكاتب (قال الشّيخ : انّه عليّ بن حبش بغير ياء) عن الحسن بن علي بن عبد الكريم الزّعفرانيّ عن إبراهيم .

مات إبراهيم سنة ٢٨٣ ثلاث وثمانين ومائتين (انتهى).

وقد أخرجه ياقوت الحمويّ في معجم الادباء وساق نسبه : سعد بن مسعود بن عمرو بن عمير بن عوف بن عقدة بن غبرة بن عوف بن ثقيف الثّقفيّ ؛ قال : و كنية إبراهيم أبو اسحاق ، و كان جبّاراً من مشهوري الاماميّة ثمّ ذكر مصنّفاته من فهرست الطّوسيّ.

و هذه الكتب للمترجم لم تشتهر ببغداد في القرن الثّالث و الرّابع و إنّما ذكرها الشّيخ الطّوسيّ بعد هذا العهد في القرن الخامس فانّ ابن النّديم لم يذكر له سوى الكتابين المذكورين ».

أقول : قوله « و هذه الكتب للمترجم لم تشتهر ببغداد في القرن الثّالث والرّابع » بمعزلٍ عن الصّواب وسنشير إلى أسامي جماعةٍ ممّن نقلوا عن كتبه هذه في القرنين المذكورين إن شاء الله تعالى .

وقال خير الدين الزركلى فى الاعلام :

« إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال الثّقفيّ عالمٌ كان يرى رأي الزّيديّة ثمّ انتقل إلى القول بالاماميّة ، من أهل الكوفة ، انتقل إلى اصفهان فمات فيها ، من كتبه : المغازي ، و الرّدّة ، و الشّورى ، و مقتل عثمان ، و صفّين ، و النّهروان ، و **الغارات** ، ورسائل عليّ بن أبي طالب وغاراته وحروبه ، والجامع الكبير في فقه الاماميّة ، و كتاب الامامة ، ومن قتل من آل محمّد ، والسّير ، و كتاب في التّاريخ ، و كتابان في الأشربة ، و كتاب في الخطب ، وأخبار المختار ، وفضل الكوفة ومن نزلها من الصّحابة » .

أقول : قوله : « وغاراته [أي غارات عليّ عليه السلام] » بمعزلٍ عن الصّواب فانّ عليّاً عليه السلام لم يغر اغارة معاوية على المؤمنين الابرياء قطّ ؛ وهذا واضح ، فلعلّ المراد بها ما كان صادراً من مالك قبل اعزام عليّ عليه السلام إيّاه على مصر وهي أيضاً لم تكن من قبيل غارات معاوية ، كيف لا ، وهو من أتباع أمير المؤمنين عليه السلام وعمّاله ؛ فراجع .

وقال عمر رضا كحالة فى معجم المؤلفين (ج ١ ؛ ص ٩٥) :

« إبراهيم الثّقفيّ المتوفّى سنة ٢٨٣ هـ = ٨٩٦ م هو إبراهيم بن محمّد بن

سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثّقفي محدّث، مؤرّخ، فقيه. له مصنّفات كثيرة (انظرها في معجم الادباء) منها المغازي، الجامع الكبير في الفقه، فضل الكوفة و من نزلها من الصّحابة، الامامة، و كتاب التّاريخ

ذكر ترجمته الصّفدي في الوافي (ج ٦؛ ص ١٢٠ من المطبوعة وج ٥ ص ٨٠ من المخطوطة المشار إليها في الكتاب. وياقوت في معجم الأدباء (ج ١؛ ص ٢٣٢ ـ ٢٣٤) والطّوسي في الفهرست (ص ٤ـ٦) وآغا بزرك في الذّريعة (٥: ص ٦٢ وص ٦٤ـ٦٥) والبغدادي في ايضاح المكنون (ج ١؛ ص ٣٥ و ٣٥٥، وج ٢؛ ص ٢٩٠ و ٣٢٧ و ٣٤٧) و الخوانساري في روضات الجنّات (ص ٢) و العاملي في أعيان الشّيعة (ج ٥؛ ص ٤١٨ ـ ٤٢٣)».

تكملة

لمّا كان طريق عدّة من علمائنا رضوان الله عليهم كابن قولويه و الصّدوق الى كتب أبي اسحاق ابراهيم الثّقفي ـ رضي الله عنه ـ و رواياته منتهياً الى أحمد بن علويّة الاصبهاني و كذلك طريق الشّيخ و النّجاشي الى كتب الثّقفي و رواياته منتهياً اليه و الى الحسن بن علي بن عبدالكريم الزّعفراني وقد ذكرنا ترجمة الزّعفراني في تعليقات آخر الكتاب لاقتضاء المقام ايّاه هناك، وبقي علينا أن نترجم أحمد بن علويّة الاصبهاني هنا ليكون القارىء خبيراً بشأنه و بصيراً بعلوّ مقامه و عظمة مكانته فدونكها:

قال النجاشي (ره) في رجاله:

«أحمد بن علويّة الاصفهاني أخبرنا ابن نوح قال: حدّثنا محمّد بن علي بن أحمد بن هشام أبوجعفر القمّي قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن محمّد بن بشير بن البطّال بن بشير بن الرّحّال قال: وسمّي الرّحّال لانّه رحل خمسين رحلة من حجّ الى غزو. قال: حدّثنا أحمد بن علويّة بكتابه الاعتقاد في الأدعية».

أقول: و أمّا انتهاء طريقه الى ابن علويّة فقد تقدّم في ترجمة ابراهيم الثّقفي.

و قال الشّيخ (ره) في رجاله فيمن لم يروعن الائمّة عليهم السلام :

«أحمد بن علويّة الاصفهانيّ المعروف بابن الأسود الكاتب روى عن ابراهيم بن محمّد الثّقفيّ كتبه كلّها ، روى عنه الحسين بن محمّد بن عامر وله دعاء الاعتقاد تصنيفه».

و قال أيضاً فى حرف العين فيمن لم يرو عنهم عليهم السلام :

« عبدالله بن الحسن المؤدّب روى عن أحمد بن علويّة كتب الثّقفيّ ؛ و روى عنه عليّ بن الحسين بن بابويه (ره) » .

وقال ابن شهراشوب فى معالم العلماء (ص ١٩) :

«أحمد بن علويّة الاصفهانيّ ابن الاسود الكاتب، له كتبٌ منها دعاء الاعتقاد، و له النّونيّة المسمّاة بالألفيّة والمحبّرة وهي ثمانمائة و نيّف وثلاثون بيتاً وقد عرضت على أبي حاتم السّجستانيّ فقال : ياأهل البصرة غلبكم والله شاعر اصفهان بهذه القصيدة في احكامها و كثرة قوافيها » و عدّه أيضاً في آخر الكتاب من مجاهرى شعراء أهل البيت (انظر ص ١٣٦ ؛ س ١٤) .

وقال الصدوق (ره) فى مشيخة الفقيه:

و ما كان فيه عن ابراهيم بن محمّد الثّقفيّ فقد رويته عن أبي رضي الله عنه عن عبدالله بن الحسن المؤدّب عن أحمد بن عليّ الاصبهانيّ عن ابراهيم بن محمّد الثّقفيّ ورويته عن محمّد بن الحسن رضي الله عنه عن أحمد بن علويّة الاصبهانيّ عن ابراهيم بن محمّد الثّقفيّ » .

و قال المحدث النورى (ره) فى خاتمة المستدرك فى شرح العبارة (ج ٣ ؛ ص ٥٤٩) :

«والى ابراهيم بن محمّد الثّقفيّ أبوه عن عبدالله بن الحسين المؤدّب عن أحمد بن عليّ الاصفهانيّ ، وعن محمّد بن الحسن عن أحمد بن علويّة الاصفهانيّ عنه ، و الظّاهر اتّحاد الأحمدين والاشتباه في السّند الأوّل لما في جش[1] : عبدالله بن الحسن المؤدّب

١ ــ الظاهر أن كلمة «جش» و هو رمز للنجاشي اشتباه من الناسخ والصحيح «لم جخ» و المراد منهما « باب من لم يرو عن الائمة عليهم السلام من رجال الشيخ الطوسى» فان الرجل غير مذكور فى النجاشي و مذكور فى رجال الشيخ كما نقلنا عبارته آنفاً .

روى عن أحمد بن علويّة كتب الثّقفيّ روى عنه عليّ بن الحسين بن بابويه ، و في لم من جخ : أحمد بن علويّة الاصفهانيّ المعروف بابن الأسود روى عن ابراهيم بن محمّد الثّقفيّ كتبه كلّها مع أنّه ليس للأوّل ذكرٌ في كتب الأصحاب . ثمّ انّهم لم يوثّقوا أحمد بن علويّة صريحاً الّا أنّهم مدحوه بما يقرب من التّوثيق ولا أقلّ من معناه الأعمّ ففي النّجاشي: انّ له كتاب الاعتقاد في الأدعية و ذكر طريقه اليه، و في رجال الشّيخ فيمن لم يرو عنهم: روى عنه الحسين بن محمّد بن عامر و له دعاء الاعتقاد تصنيفه،والحسين هوالأشعريّ الثّقة ويروى عنه ابن الوليد الجليل المعروف حاله في شدّة التّحرّز عن الرّواية عن غير الثّقة ، وقال ابن شهراشوب في المعالم فيذكر الطّبقة الاولى من شعراء أهل البيت عليهم السلام وهم المجاهرون : الشّيخ أحمد بن علويّة الاصفهانيّ **و في ايضاح العلامة :** أحمد بن علويّة الاصبهانيّ بفتح العين المهملة و فتح اللاّم و كسر الواو و تشديد الياء المنقّطة تحتها نقطتين ، له كتاب الاعتقاد في الأدعية (الى آخر ما مرّ نقله من معالم العلماء) ثمّ قال : و ذكره ابن-داود في القسم الأوّل من كتابه وقال : أحمد بن علويّة الاصبهانيّ الرّحّال بالحاء المهملة و التّضعيف نقلاً عن رجال الشّيخ والكشّيّ : سمّي الرّحال لأنّه رحل خمسين رحلة من حجٍّ الى غزو ،و نقله عنه المحقّق الكاظميّ في عدّته ولم يتعرّض لما فيه من الاشتباه فانّ الرّحّال من ألقاب محمّد بن أحمد الرّاوي عنه دونه ، ففي النّجاشي: أحمد بن علويّة الاصبهانيّ أخبرنا ابن نوح قال : حدّثنا محمّد بن عليّ بن أحمد بن هشام أبوجعفر القميّ قال : حدّثنا محمّد بن أحمد بن بشر البطّال بن بشير الرّحّال قال : وسمّي الرّحّال لأنه رحل خمسين رحلة من حجّة الى غزو ،وقال : حدّثنا أحمد بن علويّة بكتاب الاعتقاد في الأدعية ؛ **وفيه اشتباه آخر** من نسبة ذلك الى الكشّيّ دون النّجاشيّ وليس له ذكر في الكشّيّ » .

وقال المحدث القمى (ره) فى الكنى والالقاب :

«ابن الأسود الكاتب هو أحمد بن علويّة الاصبهانيّ الكرمانيّ كان لغويّاً أديباً كاتباً شاعراً شيعيّاً راوياً للحديث ،نادم الأمراء والكبراء وعمّر طويلاً ، ذكره الشّيخ

فيمن لم يرو عنهم وقال : له دعاء الاعتقاد تصنيفه ، وعن العلّامة المجلسيّ (ره) أنّه احتمل أن يكون المراد بدعاء الاعتقاد دعاء العديلة ؛ ولكن ينافيه تسمية النّجاشيّ له بكتاب الاعتقاد في الأدعية ، وذكره ياقوت في معجم الأدباء وقال في المحكيّ عنه : له ثمانية كتب في الدّعاء من انشائه ، وقال : كان صاحب لغة يتعاطي التّأديب و صار في ندماء أحمد بن عبدالعزيز ، ودلف بن أبي دلف العجليّ .

(الى أن قال)

وقال العلامة فى محكى الايضاح :

له كتاب الاعتقاد في الأدعية ، وله النّونيّة المسمّاة بالألفيّة والمجبّرة في مدح أمير المؤمنين عليه السلام وهي ثمانمائة و نيّف وثلاثون بيتاً ، و قد عرضت على أبي حاتم السّجستانيّ فقال : يا أهل البصرة غلبكم والله شاعر اصبهان في هذه القصيدة في احكامها و كثرة فوائدها (انتهى) .

و هذه القصيدة لم توجد لها نسخة في هذه الاعصار الّا أبيات مقطّعة (إلى أن قال) توفّي سنة ٣٢٠ أو ٣١٢ ، وكان قد تجاوز المائة» .

أقول : ما نقله عن محكيّ الايضاح هو عبارة ابن شهر اشوب في معالم العلماء و العلّامة (ره) قد أخذها من المعالم ، ويستفاد من تعبير السّجستاني بقوله : « شاعر اصبهان » أنّه قد كان بمقام شامخ من الشّهرة في الشّعر والأدب .

و يفصح عنه أيضاً كلام الثعالبى فى يتيمة الدهر فانّه قال فيه تحت عنوان «الباب الخامس في محاسن أشعار أهل العصر من اصبهان (ج ٣ ص ٢٦٧ من النّسخة المطبوعة بمصر سنة ١٣٥٤) :

« لم تزل اصبهان مخصوصةً من بين البلدان باخراج فضلاء الأدباء و فحولة الكتّاب والشّعراء ، فلمّا أخرجت الصّاحب أبا القاسم و كثيراً من أصحابه وصنائعه وصارت مركز عزّه ومجمع ندمائه ومطرح زوّاره استحقّت أن تدعى مثابة الفضل وموسم الأدب ، وإذا تصفّحت كتاب اصبهان لأبي عبدالله حمزة بن الحسين الاصبهانيّ وانتهيت إلى ما أورد فيه من ذكر شعرائها وشعراء الكرخ المقطعة عنها وسياقة عيون

أشعارهم وملح أخبارهم كمنصور بن باذان وأبي دلف العجليّ وأخيه معقل بن عيسى وبكر بن عبدالعزيز وأحمد بن علويّة (إلى آخر ما قال)».

وسمّاه ابن النّديم في الفهرست تحت عنوان «أسماء الشّعراء الكتّاب على ماذكره ابن الحاجب النّعمان في كتابه» بهذه العبارة: «أحمدبن علويّة الاصفهانيّ الكاتب خمسون ورقة» أي له ديوانٌ في خمسين ورقةً (انظر ص ٢٣٧ من النّسخة المطبوعة بمصر سنة ١٣٤٨ هـ ق):

وقال الشيخ آقا بزرك الطهراني (ره) في طبقات أعلام الشيعة (ص ٣٦ من نوابغ الرواة في رابعة المآت):

«أحمد بن علويّة الاصفهانيّ المعروف بابن الأسود الكاتب؛ روى عن إبراهيم ابن محمّد الثّقفيّ كتبه كلّها، ويروي عنه محمّدبن الحسن بن الوليد المتوفّى سنة ٣٤٣ كما في الأمالي، ترجم في معجم الأدباء (ج ٤؛ ص ٧٢) نقلاً عن حمزة صاحب كتاب اصفهان ونقل من شعرهما أنشده سنة ٣١٠ وله يومئذٍ ثمانٍ وتسعون سنة ثمّ شعره الّذي أنشده بعد أن أتت عليه مائة سنة و قصيدته الّتي عرضت على أبي حاتم السّجستانيّ؛ أوّلها:

مابال عينك ثرّة الانسان عبرى اللّحاظ سقيمة الأجفان

وتسمّى الألفيّة في مدح الأمير عليه السلام».

وقال الاميني (ره) في كتاب «الغدير» (ج ٣؛ ص ٣٤٨):

«أبو جعفر أحمد بن علويّة الاصبهانيّ الكرمانيّ الشّهير بابن الأسود هو أحد مؤلّفي الاماميّة المطّرد ذكرهم في المعاجم (إلى أن قال) المترجم من أئمّة الحديث ومن صدور حملته، أخذ عنه مشايخ علماء الاماميّة واعتمدوا عليه.

منهم شيخ القمّيّين أبو جعفر محمّد بن الحسن بن الوليد القمّيّ المتوفّى سنة ٣٤٣ المعلوم حاله في الثّقة والتّحرّز عن الرّواية عن غير الثّقة وطعنه واخراجه من روى عن الضّعفاء من قمّ فقد روى عنه كتب إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ المعتمد عليه عند الأصحاب كما في مشيخة الفقيه وفهرست شيخ الطّائفة الطّوسيّ.

و منهم فقيه الطّائفة وشيخها ووجهها سعد بن عبدالله بن أبي خلف الأشعريّ المتوفّى سنة ٢٩٩ أو ٣٠٠ أو ٣٠١ كما في المجلس العشرين[1] من مجالس شيخنا الأكبر محمّد بن محمّد بن النّعمان المفيد.

و منهم الحسين بن محمّد بن عمران الأشعريّ القمّيّ الثّقة الّذي أكثر النّقل عنه ثقة الاسلام الكلينيّ في الكافي وابن قولويه في الكامل.

و منهم عبدالله بن الحسين المؤدّب أحد مشايخ الصّدوق ووالده كما في مشيخة الصّدوق.

ويروى عنه كتابه الاعتقاد في الأدعية محمّد بن أحمد الرّحّال كما في فهرست النّجاشي ص ٦٤ وأحمد بن يعقوب الاصبهانيّ كما في تهذيب الشّيخ الطّوسيّ ج ١ ص ١٤١ في باب الدّعاء بين الرّكعات (إلى أن قال):

و حسب المترجم جلالةً أن تكون أخباره مبثوثةً في مثل الفقيه و التّهذيب والكامل وأمالي الصّدوق ومجالس المفيد وأمثالها من عمد كتب أصحابنا رضوان الله عليهم، وحسبنا آيةً لثقته اعتماد القمّيّين عليه مع تسرّعهم الى الوقيعة بأدنى غميزة في الرّجل (إلى آخر ما قال)».

وقال السيد محسن العاملى (ره) فى أعيان الشيعة:

(ص ٦٧ ـ ٨٣ من الجزء التّاسع = المجلّد العاشر)

«أحمد بن علويّة الاصبهانيّ الكرّاني المعروف بأبي الأسود أو بابن الأسود الكاتب (فخاض في ترجمته المبسوطة إلى أن قال):

«واحتمل المجلسيّ (ره) أن يكون المراد بدعاء الاعتقاد دعاء العديلة، وينافيه تسمية النّجاشيّ له بكتاب الاعتقاد في الأدعية فدلّ على أنّه كتابٌ فيه عدّة أدعية و يأتي قول ياقوت: له ثمانية كتب في الدّعاء من انشائه، وقول الشّيخ: له دعاء الاعتقاد تصنيفه، لعلّ صوابه: كتاب الاعتقاد؛ وتوهّم بعضهم أنّ قوله: وسمّي الرّحّال

---

١ ـ «العشرين» سهو من قلمه (ره) فان السند موجود فى المجلس التاسع عشر من المجالس (انظر ص ٩١ من طبعة النجف).

راجعٌ إلى أحمد بن علويّة وليس كذلك .

والظّاهر أنّ كتاب الاعتقاد هوالّذي ينقل عنه الشّيخ إبراهيم الكفعميّ في كتبه وجعله في آخر كتابه «البلدالأمين» من مصادره فيظهر أنّه كان موجوداً عنده» .

(الى أن قال)

« القصيدة الألفيّة أو المحبّرة - مرّ عن العلّامة في الايضاح أنّه قال : له النّونيّة المسمّاة بالألفيّة والمحبّرة في مدح أمير المؤمنين عليه السلام و هي ثمانمائة و نيّف و ثلاثون بيتاً ؛ وقد عرضت على أبي حاتم السّجستانيّ فقال : يا أهل البصرة غلبكم والله شاعر اصبهان في هذه القصيدة في احكامها و كثرة فوائدها .

وفي معجم الأدباء : قال حمزة : له قصيدة على ألف قافية شيعيّة عرضت على أبي حاتم السّجستانيّ فأعجب بها وقال : يا أهل البصرة غلبكم أهل اصبهان (إلى آخره) وتسميتها بالألفيّة يدلّ على أنّها ألف بيتٍ وهو صريح قول حمزة ، والعلّامة مع تسميته لها بالألفيّة قال : انّها ثمانمائة و نيّف وثلاثون بيتاً كما سمعت ، و كأنّ هذا هو الّذي وصل إليه منها ، وحمزة الاصبهانيّ أعرف بأهل بلده .

وليت شعري أين ذهبت هذه الألفيّة الّتي أعجب بها أبو حاتم على جلالته كلّ هذا الاعجاب حتّى لم توجد لها نسخةٌ في هذه الأعصار إلّا أبيات مقطّعة أوردها ابن شهر اشوب في المناقب وفرّقها على أبواب كتابه و فصوله فأورد منها في كلّ موضعٍ بيتاً أو بيتين أو أكثر ممّا يناسب المقام فتارةً يقول : ابن علويّة الاصفهانيّ ، وتارةً : ابن علويّة ، وتارةً : الاصبهانيّ ، وتارةً : ابن الأسود ، وتارةً : المحبّرة ، وتارةً : الألفيّة ، ونحو ذلك ؛ والمقصود في الجميع واحدٌ وقد جمعنا ما تفرّق منها في كتاب المناقب و رتّبناه بحسب الامكان و على مقتضى المناسبة فقد يوافق ترتيب ناظمها وقد يخالفه ، ولعلّه لا يوافقه مطلقاً لكنّ هذا ما أمكننا فبلغ ذلك مائتين وأربعاً وعشرين بيتاً ، وقد وقع فيها في نسخة المناقب المطبوعة تحريفٌ كثيرٌ أخرج بعض أبياتها عن أن يفهم لها معنىً فما تمكنّا من اصلاحه بحسب القرائن أصلحناه ، وما استغلق علينا أبقيناه بحاله .

وصاحب الطليعة يقول : انّه جمع منها ما يقرب من مائتين وخمسين بيتاً ولعلّه وجد منها في غير المناقب أيضاً أوبقي في المناقب شيءٌ لم يقع عليه نظرنا بعد طول التّفتيش قال :

ما بال عينك ثرّة الانسان   عبرى اللّحاظ سقيمة الأجفان

(فنقل ما جمع من القصيدة وهي ٢٢٤ بيتاً ثمّ قال) :

هذا ما أمكن جمعه من هذه القصيدة وأنت ترى أنّ فيها أبياتاً كثيرةً مستغلقة بسبب التّحريف الّذي طرأ عليها ولم نتمكّن من معرفة صوابها و وضعنا اشارةً على قليل منها و أكثرها تركناه بحاله و لعلّ أحداً يوفّق لنسخةٍ صحيحةٍ مخطوطةٍ فيصحّحها (إلى آخر ما قال) ».

وقال ياقوت الحموى فى معجم الادباء (ج ٢ ؛ ص ٣ من الطبعة الثانية بمصر سنة ١٩٢٤ م) :

« أحمد بن علويّة الاصبهانيّ الكرمانيّ [١] قال حمزة : كان صاحب لغة يتعاطى التّأديب ، و يقول الشّعر الجيّد ، و كان من أصحاب أبي عليّ لغذة ثمّ رفض صناعة التّأديب وصار في ندماء أحمد بن عبد العزيز ودلف بن أبي دلف العجليّ ، وله رسائل مختارة فدوّنها أبو الحسن أحمد بن سعد في كتابه المصنّف في الرّسائل ، وله ثمانية كتب في الدّعاء من انشائه ، ورسالة في الشّيب والخضاب ، وله شعرٌ جيّد كثير منه في أحمد بن عبد العزيز العجليّ (فذكر شيئاً من أشعاره ثمّ قال) قال حمزة : و له وأنشدنيها في سنة عشر وثلاثمائة وله تسعون وثمان سنين (فذكر أبياتاً وقال) قال : ولاحمد بن علويّة قصيدةٌ على ألف قافية شيعيّة عرضت على أبي حاتم السّجستانيّ فأعجب بها وقال: يا أهل البصرة غلبكم أهل اصبهان ، وأوّل هذه القصيدة :

ما بال عينك ثرّة الانسان   عبرى اللّحاظ سقيمة الأجفان

(إلى آخر ما قال) ».

وقال السيوطى فى بغية الوعاة (ج١ ص ٣٣٦ من طبعة سنة ١٣٨٤ھ ق):

---

١ - كذا لكن الصحيح : « الكرانى » وكران محلة من محلات اصبهان كما فى معجم البلدان لياقوت .

«أحمد بن علويّة الاصبهانيّ الكرانيّ قال ياقوت : كان (فذكر ما في معجم الادباء ملخّصاً) » .

وقال الصفدى فى الوافى بالوفيات (ج ٧ ؛ ص ٢٥٣) :

« أحمد بن علويّة الاصبهانيّ الكرانيّ قال حمزة : كان صاحب لغة (فذكر نحو ما في معجم الادباء لياقوت وزاد عليه أبياتاً من أشعاره) » .

أسرته

قد كان المؤلّف (ره) ترعرع في عشيرة معروفة من قبائل العرب القاطنين بالكوفة و هي قبيلة بني ثقيف وقد خرج منها عدّة من أعاظم الرّواة منهم اُسرة المؤلّف وقد عرفت فيماسبق أنّ جدّه الأعلى وهوسعد بن مسعود الثّقفيّ عمّ المختار كان من أصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم و أمير المؤمنين عليه السلام ، و كان على رأس سبع من أسباع الكوفة وكان والياً على المدائن من قبل أمير المؤمنين عليه السلام .

قال البلاذرى فى أنساب الاشراف تحت عنوان «خبر حرب الجمل» مانصه:

(انظر ص ٢٣٥ من طبعة بيروت بتحقيق الشّيخ محمّد باقر المحموديّ سنة ١٣٩٤ ه‍ ق)

« وقال أبو مخنف وغيره : لمّا دعا الحسن وعمّار أهل الكوفة إلى انجاد عليّ والنّهوض إليه سارعوا إلى ذلك ، فنفر مع الحسن عشرة آلاف على راياتهم ؛ ويقال : اثناعشر ألفاً ، وكانوا يدعون في خلافة عثمان وعليّ أسباعاً حتّى كان زياد بن أبي سفيان فصيّرهم أرباعاً .

فكانت همدان وحمير سبعاً عليهم سعيد بن قيس الهمدانيّ ، ويقال : بل أقام سعيد بالكوفة وكان على السّبع غيره واقامته بالكوفة أثبت ، وكانت مذحج والأشعريّون سبعاً عليهم زياد بن النّضر الحارثيّ إلّا أنّ عديّ بن حاتم كان على طيء مفرداً دون صاحب سبع مذحج والأشعريّين .

وكانت قيس عيلان وعبد القيس سبعاً عليهم سعد بن مسعود عم المختار ابن أبي عبيد الثقفى ، وكانت كندة وحضرموت وقضاعة ومهرة سبعاً عليهم حُجر

ابن عديّ الكنديّ ، وكانت الأزد وبجيلة وخثعم والأنصار سبعاً عليهم مخنف بن سليم الأزديّ ، وكانت بكر بن وائل وتغلب وسائر ربيعة غير عبد القيس سبعاً عليهم وعلة بن محدوح الذهليّ ، وكانت قريشُ و كنانة وأسدُ وتميمُ وضبّة والرّباب ومزينة سبعاً عليهم معقل بن قيس الرّياحيّ فشهد هؤلاء الجمل وصفّين والنّهروان وهم هكذا » .

و قال نصر بن مزاحم فی کتاب صفین عند ذكره استنفار علي عليه السلام أهل البصرة إلى حرب معاوية ص ١٣١ ـ ١٣٢) ما نصّه :

« وأجاب النّاس إلى المسير ونشطوا وخفّوا فاستعمل ابن عبّاس على البصرة أبا الأسود الدّئليّ وخرج حتّى قدم على عليّ ومعه رؤوس الأخماس؛ خالد بن معمّر السّدوسيّ على بكر بن وائل ، وعمرو بن مرجوم العبديّ على عبد القيس ، وصبرة ابن شيمان الأزديّ على الأزد ، والأحنف بن قيس على تميم و ضبّة والرّباب ، وشريك بن الأعور الحارثيّ على أهل العالية فقدموا على عليّ عليه السلام بالنّخيلة .

و أمر الاسباع من أهل الكوفة سعد بن مسعود الثقفی على قيس وعبد القيس، ومعقل بن قيس اليربوعيّ على تميم وضبّة والرّباب وقريش و كنانة وأسد ، ومخنف بن سليم على الأزد وبجيلة و خثعم والأنصار وخزاعة ، وحُجر بن عديّ الكنديّ على كندة وحضرموت وقضاعة ومهرة ، وزياد بن النّضر على مذحج والأشعريّين ، وسعيد بن قيس بن مرّة الهمدانيّ على همدان ومن معهم من حمير ، وعديّ بن حاتم على طيء ويجمعهم الدّعوة من مذحج وتختلف الرّايتان ؛ راية مذحج مع زياد بن النّضر ، وراية طيء مع عديّ بن حاتم » .

وصرّح بمثل كلامهما الطّبريّ أيضاً في تاريخه ونقلناه في تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص ٦٣٧ ـ ٦٣٨) » .

وقد قال نصر أيضاً فيما سبق (ص ١٤ ـ ١٥) :

« ثمّ انّ عليّاً عليه السلام أقام بالكوفة واستعمل العمّال (إلى أن قال) وبعث سعد ابن مسعود الثّقفيّ على استان الزّوابي » .

وقال البلاذرى فى أنساب الاشراف (ج ٢ ؛ ص ١٥٨) :

(تحت عنوان « القول فيما كتبه عليه السلام إلى ولاته وغيرهم ») .

« و كتب عليه السلام إلى سعد بن مسعود الثّقفيّ عامله على المدائن وجوخا :

أما بعد فقد وفّرت على المسلمين فيئهم ، و أطعت ربّك ، ونصحت امامك فعل المتنزّه العفيف ، فقد حمدت أمرك ، ورضيت هديك ، وأبنت رشدك ؛ غفر الله لك، والسّلام » .

وقال اليعقوبى فى تاريخه تحت عنوان « كتب عليّ عليه السلام إلى عمّاله يستحثّهم بالخراج » (الجزء الثّاني ص ١٧٦ من طبعة النّجف سنة ١٣٥٧ هـ ق ، و ص ٢٠١ من المجلّد الثّاني من طبعة بيروت دار صادر) :

« و كتب إلى سعد بن مسعود عمّ المختار بن أبي عبيد وهو على المدائن :

أما بعد فانّك قد أدّيت خراجك ، وأطعت ربّك ، وأرضيت امامك ؛ فعل البرّ التّقيّ النّجيب فغفر الله ذنبك وتقبّل سعيك وحسّن مآبك » .

و قال الطبرى عند ذكره حوادث سنة ست و ثلاثين تحت عنوان « خروج على بن أبى طالب الى صفين » ما نصه :

« وخرج عليّ من النّخيلة بمن معه فلمّا دخل المدائن شخص معه من فيها من المقاتلة ، وولّي على المدائن سعد بن مسعود الثّقفيّ عمّ المختار بن أبي عبيد » .

وقال المفيد (ره) فى الارشاد في حديث حمل الحسن عليه السلام بعد ما طعن بالرّمح في فخذه إلى المدائن ما نصّه :

« فاُنزل به عليه السلام على سعد بن مسعود الثّقفيّ وكان عامل أمير المؤمنين عليه السلام بها فأقرّه الحسن عليه السلام على ذلك واشتغل الحسن عليه السلام بنفسه يعالج جرحه (الحديث) »

وعده الشيخ (ره) فى رجاله من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام بهذه العبارة :

« سعد بن مسعود الثّقفيّ » .

وقال ابن عبد البر فى الاستيعاب :

« سعد بن مسعود الثّقفيّ عمّ المختار بن أبي عبيد له صحبة » .

وقال ابن حجر في الاصابة : « سعد بن مسعود الثّقفيّ عمّ المختار بن أبي عبيد ذكره البخاريّ في الصّحابة وقال الطّبرانيّ : له صحبة،وذكرأبو مخنف أنّ عليّاً ولّاه بعض عمله ثمّ استصحبه معه إلى صفّين ، و روى الطّبرانيّ من طريق أبي حصين عن عبدالله بن سنان عن سعد بن مسعود الثّقفيّ قال : كان نوحٌ إذا لبس ثوباً حمدالله ، وإذا أكل أوشرب حمدالله ، فلذلك سمّي عبداً شكوراً » .

وفي اسد الغابة قريبٌ ممّا ذكر.

أقول : وممّا تفرّد بنقله صاحب روضة الصّفاء على ما علمت أنّ تولية سعد على المدائن كانت من زمن عمر و أبقاه عثمان و عليٌّ في ذلك و نصّ عبارته في ترجمة المختار بن أبي عبيد الثّقفيّ هكذا :

« مختار پسر أبوعبيد بن مسعود الثّقفي بود كه درزمان عمر سپهسالار لشكر عراق شد ودر واقعهٔ جسر در زير پاى فيل كشته شد چنانچه ذكر آن گذشت وچون مداين درتحت تسخير أهل اسلام آمد عمر امارت آن ديار را به سعد بن مسعود كه عمّ مختار بود ارزانى داشت وسعد در أيّام خلافت عثمان وأمير المؤمنين على(رض) بدستور سابق در مداين حاكم بود (إلى آخر ما قال) » .

ونقله عنه القاضي نورالله التّستريّ (ره) في مجالس المؤمنين في ترجمة المختار (انظر المجلس الثّامن ص ٣٤٥ من الطّبعة الاولى) .

وأمّا المختار وأبوه أبوعبيد الثّقفيّان فغنيّان عن التّرجمة،وأمّا جدّه الأدنى وهو سعيدبن هلال فقدعدّه الشّيخ (ره) في رجاله من أصحاب الصّادق عليه السلام فقال : « سعيد بن هلال الثّقفيّ الكوفيّ » .

وأمّا أخوه المشار إليه في ترجمة المؤلّف نقلاً عن أبي نعيم والسّمعانيّ والعسقلانيّ فهو من ذكره أبو نعيم في تاريخ اصبهان وقال فيه ما نصّه (ج ٢؛ ص ٧) :

« عليّ بن محمّدبن سعيد بن هلال الثّقفي أبوالحسن كوفيّ قدم اصبهان وتوفّي بها سنة اثنتين وثمانين ومائتين،يروي عن أحمدبن يونس ومنجاب وعليّ بن حكيم . كان أخوه إبراهيم أسنّ منه يروي عن إسماعيل بن أبان .

حدّثنا أحمد بن جعفر بن معبد حدّثنا عليّ بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ حدّثنا منجاب أخبرنا أبو الأحوص عن سعيد بن مسروق عن محارب بن دثار عن جابر قال: أمّ معاذ بن جبل قوماً في صلوة المغرب فمرّ به غلامٌ من الأنصار وهو يعمل على بعير له فلمّا رآهم في الصّلوة أتاهم فدخل معهم في الصّلوة و ترك بعيره فطوّل بهم معاذ فلمّا رأى الغلام ذلك ترك الصّلوة وانطلق في طلب بعيره. قال: فرفع ذلك إلى النّبيّ صلّى الله عليه وآله فقال: أفتّانٌ يامعاذ؟! ألا يقرأ أحدكم في المغرب بسبّح اسم ربّك الأعلى، والشّمس وضحاها.

حدّثنا عبدالله بن محمّد بن محمّد حدّثنا عليّ بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ حدّثنا أحمد بن عبدالله بن يونس حدّثنا عليّ بن غراب عن ليث بن سعد عن ذويد مولى قريش عن أبي منصور الفارسيّ قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: الحدّة تعتري خيار اُمّتي».

عصر المؤلف

قد كان المؤلّف ـ رحمه الله ـ يعيش في عصر لعبت فيه أيادي الفوضى والهمجيّة بالتّفرقة بين المسلمين: الشّيعة واخوانهم العامّة أهل السّنّة والجماعة، وكانت الشّيعة وقتئذٍ قليلين مقهورين خائفين مستضعفين، ومع ذلك كانت الكوفة وقم إذ ذاك معهد علماء الشّيعة و مهد عظمائهم يأوى إليهما كلّ من يبتغى علوم أهل البيت عليهم السلام وسماع أحاديثهم وأخبارهم ونشر رواياتهم وآثارهم، وبما أنّ المؤلّف (ره) كان مولعاً بحبّ أهل البيت و مغرماً ببثّ ما صدر عنهم عليهم السلام أخذ جانباً حياديّاً في تحمّل الأحاديث والرّوايات فسمع عن كلّ من عرف بالعلم وشهر بالفضل؛ ومن ثمّ ترى أنّ أكثر رواياته في هذا الكتاب مأخوذةٌ من رواة أهل السّنّة والجماعة حتّى أنّك ترى أنّ أكثر مشايخه هم الّذين نقل عنهم الامام البخاريّ ومسلم في صحيحيهما.

و إذا أحطت خُبراً بذلك و تدبّرت فيما ذكر في ترجمته من سبب انتقاله من مولده وموطنه الكوفة إلى اصبهان تبيّن لك أنّه ـ رضي الله عنه ـ قد كان رجلاً مجاهداً في سبيل الله ومعدوداً في زمرة الّذين لا تأخذهم في الله لومة لائم، ويكشف عن ذلك صريحاً مامرّ أيضاً أنّ اصبهان قد كانت حين ذاك أبعد مدينةٍ عن عقائد الشّيعة

وآرائهم، ومع ذلك أنّه اختار الاقامة فيها و أبى عن الانتقال إلى قمّ عند وفود جماعة من وجوه علماء قم إليه و التماسهم الانتقال إليها كما مرّ تفصيله .

مشايخه

الذين روى عنهم فى هذا الكتاب

١ ـ إبراهيم بن العبّاس البصريّ الأزديّ .
٢ ـ إبراهيم بن عمرو بن المبارك الأزديّ .
٣ ـ إبراهيم بن محمّد بن ميمون .
٤ ـ إبراهيم بن يحيى الدّوريّ (أو : النّوريّ أو : الثّوريّ) .
٥ ـ أحمد بن عمران بن محمّد بن أبي ليلى الأنصاريّ .
٦ ـ أحمد بن معمّر الأسديّ .
٧ ـ إسماعيل بن أبان الاسديّ الأزديّ .
٨ ـ بشير بن خيثمة المراديّ .
٩ ـ بكر بن بكّار القيسيّ .
١٠ ـ الحسين بن هاشم .
١١ ـ الحكم بن سليمان الكنديّ .
١٢ ـ عبدالله بن بلج البصريّ .
١٣ ـ عبدالله بن محمّد بن أبي شيبة العبسيّ .
١٤ ـ عبدالله بن محمّد بن عثمان الثّقفيّ .
١٥ ـ عبيد (أو : عبيدالله) بن سليمان النّخعيّ .
١٦ ـ عبيد بن الصّبّاح .
١٧ ـ عبيدالله بن محمّد بن عائشة التّيميّ .
١٨ ـ عليّ بن قادم الخزاعيّ .
١٩ ـ عليّ بن هلال الأحمسيّ .

٢٠ ـ عمرو بن حمّاد بن طلحة القنّاد .

٢١ ـ عمرو بن عليّ بن محمّد (أو : بحر) .

٢٢ ـ الفضل بن دُكين أبو نعيم المُلائيّ .

٢٣ ـ مالك بن إسماعيل أبو غسّان النّهديّ .

٢٤ ـ محمّد بن إسماعيل مولى قريش .

٢٥ ـ محمّد بن عبدالله بن عثمان .

٢٦ ـ محمّد بن أبي عمرو النّهديّ .

٢٧ ـ محمّد (أو : محرز) بن هشام المراديّ .

٢٨ ـ مخوّل بن إبراهيم النّهديّ .

٢٩ ـ يحيى بن صالح أبو زكريّا الحريريّ .

٣٠ ـ يوسف بن بهلول السّعديّ .

٣١ ـ يوسف بن كليب المسعوديّ .

٣٢ ـ ابن الاصفهانيّ (محمّد بن سعيدالكوفيّ الملقّب بحمدان).

وأمّامشايخه الّذين روى عنهم في غيرهذا الكتاب فهم كثيرون لايُحصون عدداً .

تلامذته

ومن روى عنه على ما وقفنا عليه فى الكتاب وفى غيره

١ ـ إبراهيم بن هاشم القمّيّ .

٢ ـ أحمد بن علويّة الاصبهانيّ الكاتب المعروف بابن الأسود .

٣ ـ أحمد بن محمّد بن خالد البرقيّ .

٤ ـ الحسن بن عليّ بن عبدالكريم أبو محمّد الزّعفرانيّ .

٥ ـ سعد بن عبدالله الأشعريّ .

٦ ـ سلمة بن الخطّاب .

٧ ـ عبّاس بن السّريّ (أو:السّنديّ) .

٨ ـ عبدالرّحمن بن إبراهيم المستملي .
٩ ـ عليّ بن إبراهيم أو أبوه .
١٠ ـ عليّ بن عبدالله بن كوشيد الاصبهانيّ .
١١ ـ محمّد بن الحسن الصّفّار.
١٢ ـ محمّد بن زيد الرّطّاب .

مولده ومنشأه

مولده رحمه الله كان بالكوفة و نشأ و تربّى واستمع الحديث بها زمن كونه زيديّاً وبعد استبصاره ، وأدرك فيها جماعةً من مشايخ الحديث كأبي نُعيم الفضل بن دكين وغيره من مشايخ الكوفيّين؛ وقد مرّ سبب انتقاله إلى اصبهان سابقاً، وأمّا تاريخ ولادته فلايعلم تحقيقاً إذلم يذكره أحدٌ من أرباب التّراجم لكن يستفاد من روايات الكتاب أنّه أخذالحديث عن جماعةٍ توفّوا في العشرة الثّانية من المائة الثّالثة كعليّ بن قادم المتوفّى سنة٢١٣ (انظر ص ١٩) وإسماعيل بن أبان الأزديّ المتوفّى سنة ٢١٦ (ص ٢)، وأحمد بن معمّر بن اشكاب الاسديّ المتوفّى سنة ٢١٧ (ص ٥٠)، وأبي غسّان مالك بن إسماعيل النّهديّ المتوفّى سنة ٢١٧ (ص ١٣٤)، وأبي نعيم الفضل بن دُكين المتوفّى سنة ٢١٨ (ص ٣٨)، ويوسف بن بهلول السّعديّ المتوفّى سنة ٢١٨ (ص١٠٧)؛ إلى غير هؤلاء من المتوفّين في تلك العشرة فيستكشف من هذا أنّ المؤلّف ـ رحمه الله ـ كان في ذلك الزّمان صالحاً لتحمّل الحديث و أهلاً لسماعه و قادراً على أخذه من هؤلاء المشايخ العظام، ولايمكن ذلك عادةً إلّا لمن بلغ الحلم أو أن يراهق، فحينئذٍ يكون مولده على الحدس والتّخمين في حدود المائتين أوقبلها بسنين .

فعلى ذلك انّه (ره) قد أدرك زمن الائمّة عليهم السلام لكنّه لم يرو عنهم حديثاً فلعلّه لكونه في أوّل أمره زيديّاً وكان مقيماً بالكوفة وبعد استبصاره قد انتقل إلى اصفهان وبعدت شقّته عن الائمّة عليهم السلام فلم يتيسّر له التّشرّف بحضرتهم و استماع الحديث منهم والله العالم بحقيقة الحال .

وفاته و مدفنه

قد عرفت ممّا أسلفنا نقله من أصحاب التّراجم أنّ المؤلف ـ رحمه الله ـ قد توفّي في سنة ٢٨٣ كما صرّح به النّجاشي والشّيخ وغيرهما وأمّا التّصريح بوفاته باصبهان فقد صرّح به ابن حجر في لسان الميزان نقلاً عن الطّوسي كما مرّت عبارته والسّيّد حسن الصّدر أيضاً والحقّ أنّه يستفاد من كلام كلّ من تعرّض لترجمته وان لم يصرّح به.

آثاره و كتبه

قد أحطت خبراً فيماسبق أنّه قد كانت للمؤلف رحمه الله تعالى آثارٌ نفيسةٌ كثيرة و كتبٌ قيّمةٌ خطيرة، وجلّها ولم يكن كلّها في أمير المؤمنين عليّ وأهل بيته عليهم السلام إلّا أنّها قد صارت كأكثر تأليفات سائر علماء الاسلام ـ رضوان الله عليهم ـ عرضةً لحوادث الدّهر و لم تحفظلنا الأيّام منها إلّا شيئاً يسيراً قد نقل عنه العلماء فيما وصل إلينا من تأليفاتهم.

منها **كتاب المعرفة** وهو في المناقب والمثالب وهو الّذي صار تأليفه سبباً لترك المؤلّف (ره) موطنه الأصليّ و هو الكوفة و انتقاله إلى اصبهان و نشره هناك كما صرّح بذلك كلّ من ذكر ترجمته من علماء الفريقين وتقدّمت عباراتهم في ذلك فلنذكر هنا عبارة صاحب الذّريعة فانّه (ره) قال فيه(ج ٢١ ؛ ص٢٤٣) :

«كتاب المعرفة لأبي إسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثّقفيّ المتوفّى سنة ٢٨٣، أصله كوفيّ وانتقل إلى اصفهان (إلى أن قال) وحكى السّيّد بن طاووس في كتاب اليقين عن كتاب المعرفة هذا وقال : انّه أربعة أجزاء ظاهراً انّها كتبت في حياة أبي إسحاق المؤلّف (إلى أن قال) ونقل عنه ثلاثة عشر حديثاً في تسمية عليّ عليه السلام بأمير المؤمنين، ومع ملاحظة تعدّد طرق بعضها يصير ستّة عشر.

وفي كشف المحجّة : أوصى إلى ابنه بالرّجوع إليه».

أقول : نصّ عبارة ابن طاووس (ره) في كشف المحجّة لثمرة المهجة في الفصل السّادس والخمسين (ص ٣٨ ـ ٣٩ من النّسخة المطبوعة) هذه :

« قف يا ولدي على الكتب المتضمّنة آيات الله جلّ جلاله (إلى أن قال) فانظر في كتاب الحجّة وما في معناه من كتاب الكافي لمحمّد بن يعقوب الكلينيّ ، و كتاب المعرفة لأبي إسحاق إبراهيم الثّقفيّ ، و كتاب الدّلائل لمحمّد بن جرير بن رستم الطّبريّ الآمليّ (إلى آخر ما قال) » .

فتبيّن أنّ الكتاب من الآثار النّفيسة للمؤلّف رضوان الله عليه بل هو أنفس أثر له كما يلوح من التّدبّر في ترجمته حتّى أنّ شيخ الطّائفة (ره) بعد ما عدّ طريقه إلى كتبه على سبيل العموم ذكر طريقين إلى كتاب المعرفة مختصّين به (انظر ص يط) .

وقد نقل من هذا الكتاب جماعة من العلماء :

منهم رضيّ الدّين أبو القاسم عليّ بن طاووس الحسنيّ الحسينيّ قدّس الله تربته فانّه قال في كتاب اليقين في الباب الرّابع والأربعين ما نصّه

(انظر ص ٣٨ من طبعة النّجف سنة ١٣٦٩) :

« فيما نذكره من تسمية مولانا عليّ عليه السلام بأمير المؤمنين سمّاه به سيّد المرسلين ـ صلوات الله عليهم أجمعين ـ روينا ذلك من كتاب المعرفة تأليف أبي إسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ من الجزء الأوّل منه وقد أثنى عليه محمّد بن إسحاق النّديم في كتاب الفهرست في الرّابع فقال ما هذا لفظه :

« الثّقفيّ أبو إسحاق إبراهيم بن محمّد الاصفهانيّ من ثقات العلماء المصنّفين فقال [النّجاشيّ] انّ أبا إسحق هذا إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ من الكوفة و مذهبه مذهب الزّيديّة ثمّ رجع إلى اعتقاد الاماميّة و صنّف هذا الكتاب (المعرفة) فقال الكوفيّون : تتركه ولاتخرجه لأجل ما فيه من كشف الأمور فقال لهم : أيّ البلاد أبعد من مذهب الشّيعة ؟ فقالوا: اصفهان ، فرحل من الكوفة إليها وحلف أنّه لايرويه إلّا بها فانتقل إلى اصفهان ورواه بها ثقةً منه بصحّة مارواه فيه .

وكانت وفاته سنة ثلاث وثمانين ومائتين [1].

والذي ننقله عنه من الأحاديث رواها برجال المذاهب الأربعة ليكون أبلغ في الحجّة، ووجدناهذا الكتاب أربعة أجزاء؛ ظاهراً أنّها كتبت في حياة أبي إسحاق إبراهيم الثّقفي الاصفهاني، ونرويها بطرقنا الّتي ذكرناها في كتاب الاجازات لما يخصّني من الاجازات، وننقل ما ذكره في تلك النّسخة. فقال إبراهيم الثّقفي الاصفهاني في كتاب المعرفة ما هذا لفظه: في تسمية علي عليه السلام بأمير المؤمنين على عهد النّبي صلى الله عليه وآله وسلم؛

حدّثنا إبراهيم قال: وأخبرنا إسماعيل بن ابتر [ابان صح] المقرى قال: حدّثنا عبدالغفّار بن القاسم الأنصاري عن عبدالله بن شريك العامري عن جندب الازدي عن علي عليه السلام قال: دخلت (الحديث) ».

ثمّ ذكر عدة أحاديث في هذا المعنى كلّها من كتاب المعرفة للثّقفي فقال في آخرها (ص ٤٥):

« يقول مولانا الصّاحب الصّدر الكبير [2] العالم الفقيه الكامل العلّامة الفاضل العابد الورع المجاهد النّقيب الطّاهر ذوالمناقب والمفاخر نقيب نقباء آل أبي طالب في الأقارب والأجانب رضي الدّين ركن الاسلام والمسلمين جمال العارفين افتخار السّادة عمدة أهل بيت النّبوّة مجد آل الرّسول شرف العترة الطّاهرة ذوالحسبين أبو القاسم علي بن موسى بن جعفر بن محمّد بن محمّد بن طاووس أبلغه الله أمانيه وكبت أعاديه:

هذه خمسه عشر حديثاً من رجال المذاهب الاربعة من كتاب المعرفة الذي باهل مؤلّفه بعلماء اصفهان واحتجّ به على الارقاب والاجانب وماترك رسول الله صلى الله عليه وآله

---

١ ـ هذه العبارة المذكورة عن كتاب اليقين مشوشة فى النسخة المطبوعة الا أن المحدث النورى (ره) قدنقلها فى خاتمة المستدرك عند ذكره مشيخة الفقيه فى ترجمة ابراهيم عن ابن طاووس كما نقلناه (انظر ج ٣؛ ص ٥٤٩).

٢ ـ هذه الالقاب ممن ينقل عن ابن طاووس (ره) كتابه هذا، وهذا دأب القدماء عند نقلهم كتب مشايخهم وأساتذتهم.

عذراً لأحد يعتذر به يوم القيامة اليه ».

ومنهم أمين الدّين أبوعليّ الفضل بن الحسن بن الفضل الطّبرسيّ تغمّده الله بغفرانه وألبسه حلل رحمته ورضوانه في اعلام الورى بأعلام الهدى فانّه قال في الفصل الأوّل من فصول الباب الرّابع من الرّكن الثّاني، والفصل المشار إليه في ذكر نبذ من خصائص أميرالمؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام التي لا يشركه فيها غيره ما نصّه (ص ١١١ من طبعة طهران سنة ١٣١٢):

« ومنها [أي الخصائص المذكورة] ما قاله النّبيّ صلى الله عليه وآله فيه يوم خيبر ممّا لم يقله في أحد غيره ولا يوازيه انسانٌ ولا يقاربه فيه.

فقد ذكر أبو إسحاق إبراهيم بن سعيد الثّقفيّ في كتاب المعرفة : حدّثني الحسن بن الحسين المغربيّ وكان صالحاً، قال : حدّثنا كادح بن جعفر البجليّ وكان من الأبدال، عن أبي لهيعة ، عن عبدالرّحمن بن زياد؛ عن مسلم بن يسار عن جابر بن عبدالله الأنصاريّ قال :

لمّا قدم عليٌّ عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله بفتح خيبر قال له رسول الله صلى الله عليه وآله :

لو لا أن تقول فيك طوائف من اُمّتي ما قالت النّصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك اليوم قولاً لا تمرّ بملإ إلّا أخذوا من تراب رجليك ومن فضل طهورك فيستشفون به ولكن حسبك أن تكون منّي وأنا منك ، ترثني وأرثك ، وأنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنّه لا نبيّ بعدي ، وانّك تؤدّي عنّي ، وتقاتل على سنّتي، وانّك في الآخرة غداً أقرب النّاس منّي، وانّك غداً على الحوض خليفتي، وانّك أوّل من يرد عليّ الحوض غداً ، وانّك أوّل من يُكسى معي، وانّك أوّل من يدخل الجنّة من اُمّتي ، وانّ شيعتك على منابر من نور مبيضّة وجوههم حولي ، أشفع لهم ويكونون في الجنّة جيراني، وانّ حربك حربي ، وانّ سلمك سلمي، وانّ سرّك سرّي،وانّ علانيتك علانيتي ، وانّ سريرة صدرك كسريرة صدري ، وانّ ولدك ولدي؛ و انّك منجز عدتي و انّ الحقّ معك،وانّ الحقّ على لسانك و في قلبك و بين عينيك، وانّ الايمان مخالطٌ لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي،وانّه لا يرد عليّ الحوض

مبغضٌ لك ، ولا يغيب عنه محبّ لك غداً حتّى يرد الحوض معك .

فخرّ عليّ عليه السلام ساجداً ثمّ قال :

الحمد لله الّذي منّ عليّ بالاسلام، وعلّمني القرآن،وحبّبني إلى خير البريّة خاتم النّبيّين وسيّد المرسلين؛احساناً منه إليّ وفضلاً منه عليّ .

فقال له النّبيّ صلّى الله عليه وآله عند ذلك :

لو لا أنت يا عليّ لم يعرف المؤمنون بعدي .

قال مصنّف الكتاب رضي الله عنه :

وهذا الخبر بماتضمّنه من مناقب أمير المؤمنين عليه السلام لوقسم على الخلائق كلّهم من أوّل الدّهر إلى آخره لاكتفوا به شرفاً و مكرمةً وفخراً » .

وقال العلّامة المجلسيّ (ره) في تاسع البحار في آخر « باب ما ظهر من فضله صلوات الله عليه في غزوة خيبر » ما نصّه (ص ٣٥١) :

«وممّاظهر من فضله صلوات الله عليه في ذلك اليوم مارواه الشّيخ الطّبرسيّ (ره) في كتاب اعلام الورى من كتاب المعرفة لابراهيم بن سعيد الثّقفيّ عن الحسن بن الحسين العرنيّ وكان صالحاً عن كادح بن جعفر البجليّ وكان من الأبدال،عن[أبي] لهيعة عن (فساق الحديث سنداً ومتناً نحو ما مرّ ثمّ قال) :

« لي ـ الحافظ عن عبد الله بن يزيد عن محمّد بن ثواب عن إسحاق بن منصور عن كادح البجليّ عن عبدالله بن لهيعة مثله » .

أقول : قوله « لي » رمزٌ جعله في البحار لكتاب الامالي للصّدوق (ره) ونصّ عبارة الصّدوق فيه في صدر المجلس الحادي والعشرين هكذا :

« حدّثنا محمّد بن عمر البغداديّ الحافظ قال : حدّثنا عبد الله بن يزيد قال : حدّثنا محمّد بن ثواب قال : حدّثنا إسحاق بن منصور عن كادح يعني أبي جعفر البجليّ ، عن عبدالله بن لهيعة،عن عبدالرّحمن يعني ابن زياد عن سلمة بن يسار ، عن جابر بن عبدالله قال : لمّاقدم عليّ عليه السلام على رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم بفتح خيبر قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله :

لو لا أن تقول (الحديث نحواً ممّا نقله الطّبرسيّ) » .

ونقله الحافظ أبو المؤيّد الموفّق بن أحمد بن محمّد بن البكريّ المكّيّ المعروف بين العلماء بأخطب خطباء خوارزم المتوفّى سنة ٥٦٨ في كتاب المناقب في الفصل الحادي عشر الّذي هو في بيان رسوخ الايمان في قلب أمير المؤمنين عليه السلام هكذا (ص ٧٥ ـ ٧٨ طبعة النّجف سنة ١٣٨٥):

« وأخبرني سيّد الحفّاظ أبو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الدّيلميّ فيما كتب إليّ من همدان أخبرني أبو الفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس الهمدانيّ كتابة حدّثني الشّيخ أبو طاهر الحسين بن عليّ بن سلمة (رض) عن مسند زيد بن عليّ عليه السلام، حدّثنا الفضل بن عبّاس حدّثنا أبو عبدالله محمّد بن سهل حدّثنا محمّد بن عبدالله البلويّ حدّثنا إبراهيم بن عبدالله بن العلاء حدّثني أبي عن زيد بن علي بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام عن أبيه عن جدّه عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال :

قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم فتحت خيبر: يا عليّ لو لا أن تقول فيك طوائف من أمّتي ماقالت النّصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك اليوم (فساق الحديث إلى قوله : يا عليّ لا يرد الحوض مبغضٌ لك، ولايغيب عنه محبّ لك، نحواً ممّا نقله الطّبرسيّ وقال): قال عليٌ عليه السلام :

فخررت ساجداً لله سبحانه و تعالى، و حمدته على ما أنعم به عليّ من الاسلام والقرآن وحبّبني إلى خاتم النّبيّين وسيّد المرسلين صلى الله عليه وآله وسلم » .

وقال عليّ بن عيسى الاربليّ ـ قدس الله تربته ورفع رتبته ـ في كشف الغمّة تحت عنوان « ذكر رسوخ الايمان في قلبه » (ص ٨٣ من الطّبعة الاولى) ما نصّه :

« نقلت من مناقب الخوارزميّ رحمه الله قال عليّ بن أبي طالب عليه السلام : قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم فتحت خيبر (الحديث) » .

وقال العلّامة الحلّي ـ طيّب الله مضجعه ـ في كشف اليقين (ص ٢١ ـ ٢٢ من النّسخة المطبوعة بتبريز سنة ١٢٩٨) :

« ومن كتاب المناقب قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم فتح خيبر لعليّ :
لولا أن تقول فيك طوائف من اُمتي (الحديث) » .

وأيضاً في كشف اليقين تحت عنوان « التوعّد على بغضه » (ص ٨١) :
« وعن جابر بن عبد الله قال : لمّا قدم عليّ بن أبي طالب بفتح خيبر قال له رسول الله : لو لا أن تقول (فساق الحديث نحواً ممّا نقلناه عن اعلام الورى) .

و زاد عليه بعد قوله صلى الله عليه وآله وسلم : «لو لا أنت يا عليّ ما عرف المؤمنون بعدي » هذه الفقرات :

لقد جعل الله عزّ وجلّ نسل كلّ نبيّ من صلبه ، وجعل نسلي من صلبك يا عليّ ، فأنت أعزّ الخلق وأكرمهم عليّ وأعزّهم عندي، ومحبّك أكرم من يرد عليّ من امّتي » .

أقول : تفصيل البحث عن هذا الحديث الشّريف والخوض في شرح رموزه واشاراته ، والكشف عن كنوزه وبشاراته ، وسرد أسامي جماعة من علماء الفريقين الّذين سلكوا منهج نقله وروايته ، ووردوا منهل فهمه ودرايته ، وفازوا بشرف حفظه و رعايته ، موكولٌ إلى كتابنا « كشف الكربة في شرح دعاء النّدبة » وفّقنا الله لاتمامه و طبعه و نشره بحرمة حبيبه محمّد وآله الأطهار صلوات الله عليه وعليهم فانّ هذا المقام لا يقتضي البحث عنه أكثر من ذلك .

وإلى ذلك الحديث يشير من قال بالفارسيّة وأجاد :

« بوالعجب قومى كه منكر ميشوند ازفضل او
زان خبر كايشان روايت روزخيبر كرده اند»

نسأل الله تعالى أن يرزقنا زيارة نسخة من هذا الكتاب(المعرفة)فانّه على ذلك قدير وبالاجابة جدير .

و منها كتاب الحلال و الحرام وقد روى عنه السيد على بن طاووس ـ رضوان الله عليه ـ **فى الاقبال** في الباب الرّابع فيما يختصّ بأوّل ليلة من شهر رمضان المبارك بهذه العبارة (انظر ص ١٥ من طبعة الحاجّ الشّيخ فضل الله النّورى الشّهيد(ره)،

أوص۲۴۶ من طبعة تبريز سنة ۱۳۱۴) :

« ورأيت في كتاب الحلال والحرام لأبي إسحاق إبراهيم الثّقفيّ من نسخة عتيقة عندنا الآن مليحة ما هذا لفظه :

أخبرنا أحمد بن عمران بن أبي ليلى قال : حدّثنا عاصم بن حميد قال قال لي جعفر بن محمّد عليهما السلام : عدّوا اليوم الّذي تصومون فيه وثلاثة أيّام بعده وصوموا يوم الخامس فانّكم لن تخطأوا .

قال أحمد بن عبدالرّحمن : قد ذكرت ذلك للعبّاس بن موسى بن جعفر فقال : أنا عليه ما أنظر إلى كلام النّاس والرّواية .

قال أحمد : وحدّثني غياث قال : وأظنّه ابن أعين عن جعفر بن محمّد عليهما السلام مثله » .

أقول : يؤيّد هذا السّند ما وقع في أوّل حديث من كتاب الغارات وقد تعرّضنا له هناك (انظر ص ۴ ـ ۵) .

ثم انّ هذا الكتاب الموسوم بالحلال والحرام و ان لم تعدّه علماء التّراجم من كتبه إلّا أنّ قول ابن طاووس (ره) يكفي في ثبوته .

ومن ثم قال الشيخ آقا بزرك الطهرانى (ره) فى الذريعة (ج ۷ ؛ ص۶۱):

كتاب الحلال والحرام لأبي إسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ المذكور آنفاً، نقل عنه السّيّد بن طاووس في الاقبال في فصل معرفة أوّل رمضان قال : « وعندنا منه نسخة عتيقة مليحة » وقد خرج هنا غلط في طبعه الصّغير (الاقبال ص ۲۴۶) فجاء هكذا : « لاسحاق بن إبراهيم الثّقفيّ الثّقة » والصّحيح ما ذكرناه » .

وصو به الامام الخوئى ـ أطال الله بقاءه ـ فى معجم رجال الحديث و نص عبارته (ج ۲ ؛ ص ۳۲ ـ ۳۳) :

أقول : هذه العبارة قد نقلها عن الطّبعة بالقطع الصّغير لكتاب الاقبال وهي في فصل في أوّل شهر رمضان ولكنّ في النّسخة غلطاً والصّحيح : «لأبي إسحاق إبراهيم ابن محمّد بن سعيد الثّقفيّ وقد تعرّض لذلك في الذّريعة (ج ۷ ؛ ص ۶۱) » .

ثمّ لا يخفى عليك أنّ من الممكن أن ينطبق كتاب الحلال والحرام المذكور

على أحد كتابي الفقه المذكور اسمه ضمن ما ذكره الرجاليون للثقفي بهذه العبارة: «كتاب الجامع الكبير في الفقه، وكتاب الجامع الصغير» وقد عد السيد الجليل الحسن الصدر (ره) الثقفي ممن لهسهم في تدوين الكتب الفقهية وسابقة قابلة للذكر في ذلك؛ (انظر ص كط).

ومنها كتاب مقتل أمير المؤمنين عليه السلام فقد روي عنه السيد الجليل عبد الكريم بن طاووس (ره) في كتاب فرحة الغري ونص عبارته في المقدمة الثانية من الكتاب (ص ١٠ من طبعة النجف):

«ولما أحضر [يعني عبد الرحمن بن ملجم المرادي] ليقتل **قال الثقفي** في كتاب مقتل أمير المؤمنين عليه السلام ونقلته من نسخة عتيقة تأريخها سنة خمس وخمسين وثلاثمائة، وذلك على أحد القولين (الحديث)».

وقال أيضاً بعيد ذلك (ص ١٢):

«ويدل على الثاني ما ذكره الثقفي في الكتاب المذكور قال: حدثنا إسماعيل بن أبان الأزدي قال: حدثنا عتاب بن كريم التميمي قال: حدثنا الحارث بن حصيرة قال: حفر صاحب شرطة الحجاج حفيرة في الرحبة فاستخرج شيخاً أبيض الرأس واللحية فكتب إلى الحجاج اني حفرت فاستخرجت شيخاً أبيض الرأس واللحية وهو علي بن أبي طالب، فكتب إليه الحجاج: كذبت أعد الرجل من حيث استخرجته فان الحسن بن علي حمل أباه من حيث خرج إلى المدينة».

وقال أيضاً في الباب السادس (ص ٤٥) ما نصه:

«وذكر الثقفي في مقتل أمير المؤمنين ما صورته: حدثنا محمد قال: حدثني الحسن وقد تقدم ذكرهما قال: حدثنا إبراهيم يعني الثقفي المصنف قال: حدثنا إبراهيم بن يحيى الثوري قال: حدثنا صفوان بن مهران الجمال قال: حملت جعفر ابن محمد بن علي عليه السلام فلما انتهيت إلى النجف (الحديث)».

أقول: قد نقل ابن طاووس هذا كتاب الثقفي بسند هو عين سند قد نقل كتاب الغارات هذا به؛ وذلك أن كتاب الغارات قد نقله محمد بن يوسف عن الحسن بن

عليّ بن عبدالكريم الزّعفراني عن إبراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفي (انظر ص١ـ٢ من الكتاب الحاضر) فالمراد بقول ابن طاووس (ره) في عبارته المتقدّمة: «حدّثنا محمّد حدّثني الحسن وقد تقدّم ذكرهما» أنّ هذين الرّجلين قد ذكر في أوّل كتاب مقتل أميرالمؤمنين عليه السلام للثّقفي ويدلّ على ذلك قوله (ره) عند نقله عن المقتل «ماصورته» فعلى ذلك يستفاد أنّ كتاب الغارات و كتاب المقتل قد وصلا إلى علمائنا رضوان الله عليهم بواسطة هذين الرّجلين فلعلّ غير هذين الكتابين للثّقفي أيضاً كان بهذا الطّريق والله العالم.

ثمّ لا يخفى أنّ كلمة «ذكرهما» قد حرّفت في النّسخ المطبوعة وبدّلت بكلمة: «ذكره» والحال أنّها في النّسخ المخطوطة على ما رأيت كما ذكرناها.

ومنها كتاب الغارات

وهو هذا السفر الجليل

لمّا كان الموضوع الأصليّ المقصود بالذّكر في هذا التّأليف ذكر غارات معاوية على أعمال أميرالمؤمنين عليّ عليه السلام سمّاه المؤلّف (ره) بالغارات حتّى يطابق اللّفظ المعنى ويدلّ الاسم بلاتكلّف على المسمّى، وأجاد في وجه التّسمية وأحسن الاختيار فيه لكنّه أخذه من كلام مولاه أميرالمؤمنين عليه السلام حيث يقول في خطبته الجهاديّة المعروفة المشهورة: «شنّت عليكم الغارات»[1].

وحذا حذو المؤلّف في ذلك جماعة من العلماء ممّن تقدّمه أو تأخّر عنه فمنهم أبو مخنف لوط بن يحيى المتوفّى سنة ١٥٧، وأبو المنذر هشام بن محمّد الكلبيّ المتوفّى سنة ٢٠٢ أو ٢٠٤ أو ٢٠٦، ونصر بن مزاحم المنقريّ المتوفّى سنة ٢١٢، وأبو الحسن

---

١ ـ قال ابن أبي الحديد في شرحه (ج ١؛ ص ١٤٢):

«وشنت عليكم الغارات» أي فرقت؛ وما كان من ذلك متفرقاً نحو ارسال الماء على الوجه دفعة بعد دفعة فهو بالشين المعجمة، وماكان ارسالا غير متفرق فهو بالسين المهملة، ويجوز شن الغارة وأشنها».

عليّ بن محمّد بن عبدالله بن أبي سيف المدائنيّ المتوفّى سنة ٢٢٥ ، و أبو محمّد أحمد بن عبد العزيز بن يحيى بن عيسى الجلوديّ المتوفّى سنة ٣٠٢ ، وأبو عبد الله أحمد بن محمّد بن سيّار الكاتب البصريّ المتوفّى سنة ٣٦٨ ، وأبو القاسم المنذربن محمّد بن المنذر بن المنذرسعيد بن أبي الجهم القابوسيّ الّذي لم أجدتاريخ وفاته، إلى غير ذلك من العلماء فكلّ واحدٍ من هؤلاء المذكورين ألّف كتاباً باسم الغارات على ما ذكره أرباب التّراجم وهذا أمرٌ سهل ساذج ليس بمهمّ .

وإنّما المهمّ النّظر في مطاوي الكتاب ونظم مطالبه وحسن ترتيبه وترصيف مبانيه واتقان ما احتواه فاذا تدبّرت في الجهات المشار إليها من الكتاب الحاضر تبيّن لك أنّ للمؤلّف (ره) يداًطولى ومنزلةً منيعةً ودرجةً رفيعةً في أمر التّأليف وفنّ التّصنيف ، ومقاماً شامخاً يكشف عن تضلّعه في العلوم وتبحّره في الكمالات ومهارته في التّاريخ ووثاقته في النّقل إلى غير ذلك ممّا يستخرجه من مطاوي كتابه هذا من نظر فيه بعين الانصاف وتجنّب الاعتساف

ألاترى الى أنّ موضوع الكتاب هو ذكر الغارات لكنّ المؤلّف (ره) مهّدله مقدماتٍ و وطّأله مبادىء فذكر فيها مطالب عالية ومقاصد مهمّة و أودعها ماتشتهيه الأنفس وتلذّ الأعين بحيث لايقاس به ماذكر في أصل الموضوع ، وهذا يكشف عن غاية حذاقته ، وأضف إلى ذلك دقّته في النّقل وعدم اعماله نظره الشّخصيّ في ذكر ما أودعه ما بين الدّفّتين من كتابه، فانّه مع كونه شيعيّاً مجاهداً مجاهراً بأعلى صوته بذلك بحيث ترك وطنه وهاجر إلى اصبهان في سبيل ترويج مذهبه ومع ذلك لم يذكر في الكتاب شيئاً يدلّ على العصبيّة بل سلك مسلكاً مستقيماً كأنّه لا يعرف عليّاً ومعاوية حتّى يظهر عقيدته فيهما فيذكر ما هو وظيفة المورّخ من دون حبٍّ لزيد أو بغضٍ لعمرو، وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم .

هنيئاً لأرباب النّعيم نعيمهم ... وللعاشق المسكين ما يتجرّع

ولذلك يروي أحاديث الكتاب جميعها عن الرّواة المشهورين عند العامّة المذكورين في أسانيد كتبهم كالصّحاح السّتّ وغيرها حتّى أنّه (ره) لم يروفي هذا الكتاب عن الائمّة

المعصومين عليهم السلام الّا في موارد قليلة لا يتجاوز عدد الأصابع ، وهذا يدلّ على معرفته بكتب العامّة واحاطته بأحوال رواة أحاديثهم .

ومن ثمّ ترى أنّ ابن أبي الحديد العالم المعتزليّ المعروف ينقل في كتابه شرح نهج البلاغة المقبول عند الفريقين أكثر أحاديث كتاب الغارات ومطالبها مع كون هذه الأحاديث والمطالب موجودة أيضاً في سائر الكتب المعتبرة الّتى كانت بمرأىً منه ومسمع إلّا أنّه لثقته به وسكون نفسه وإطمينان باله إليه يختار النّقل منه ويقدّمه على غيره ألاتراه كثيراً ما يقول عند نقله الرّوايات والقصص الموجوده في الغارات وغيره من الكتب المعتمدة : « هذا الامر ذكره أصحاب السّير فقال إبراهيم بن هلال الثّقفي » ويكتفي بالنّقل عنه وقصارى الكلام أنّ ابن أبي الحديد عند البحث والتّحقيق ممّن يستفّ التّراب ولا يخضع لأحد على باب إلّا لمن يثق بصدق حديثه واداء اماناته فلو لم يكن الثّقفيّ عنده بمكان من الوثاقة ومنزلة من المناعة وعلى درجة رفيعة من الفضل والعلم لم يعامله هذه المعاملة ؛ وهذا واضح عند أهل الفنّ .

ولأجل ذلك صار كتابه هذا وسائر كتبه مرتعاً للشيعة و مشرعاً لهم فقلّما تجد كتاباً معروفاً للشيعة يخلو من ذكره وروايته فالاولى أن نشير إلى جماعة ممّن يروي عنه أو عن كتبه بلا واسطة أو معها :

فممّن يروي عنه أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقيّ في المحاسن[1] وأبو جعفر محمّد بن الحسن الصّفّار في بصائر الدّرجات[2] والكلينيّ في الكافي[3] والصّدوق (ره) في

---

١ ـ انظر كتاب مصابيح الظلم من المحاسن باب الشرائع ، حديث ٤٣١ (ص ٢٨٧ من النسخة المطبوعة بتحقيقنا) وكتاب المآكل منه ، باب السويق ، حديث ٥٦٥ ، (ص٤٨٩) وكتاب المرافق منه باب النوادر حديث ٧٢ ، (ص ٦٢٣) .

٢ ـ انظر ص ٥١ و٥٢ و٨٨ و ١٠٦ و٢٦٢ و٢٦٨ و٢٧٤ و ٣٢١ و٣٥٢ و٣٧٢ و٤٠٧ ، و ٤٥٧ منه .

٣ ـ يطلب موارد نقله من جامع الرواة للاردبيلى (ره) ومعجم رجال الحديث للامام الخوئى مدظله .

الفقيه وسائر كتبه [1] والمفيد في أماليه، والشيخ الطوسي في التهذيب وسائر كتبه [2] وعلم الهدى في الشافي [3]، وعلي بن إبراهيم القمي في تفسيره [4]، وابن قولويه في كامل الزيارات [5]، وابن الشيخ في أماليه كثيراً، وابن شهراشوب في المناقب كثيراً، والطبرسي في اعلام الورى [6] والسيد علي بن طاووس في اليقين [7] والاقبال [8] والسيد عبدالكريم بن طاووس في فرحة الغري [9] و أبي جعفر محمد بن محمد بن علي الطبري في بشارة المصطفى [10] والقطب الراوندي في الخرائج و الجرائح [11] والحسن بن سليمان الحلي في مختصر البصائر [12] وهلم جراً إلى أن ينتهي الأمر إلى المتأخرين كالمجلسي في البحار والشيخ الحر العاملي في الوسائل واثبات الهداة، والمحدث النوري في المستدرك ونفس الرحمن، والمحدث القمي في سفينة البحار وغيره من كتبه إلى غير هؤلاء من أعاظم علماء الشيعة وأساطينهم وفي ذلك كفاية لمن اكتفى.

---

١ ـ يفضى موارد احصائه الى طول لا يسعه المقام بل ينجر الى تأليف رسالة.

٢ ـ قد وردت رواياته في أمالي المفيد والشيخ كثيراً بحيث لم يخل مجلس من مجالس الكتابين من ذكره ورواياته.

٣ ـ انظر ص ٢٠٣ ـ ٢٠٤ و ٢٠٨ (ونقل في الموضعين خمسة عشر حديثاً واحتج بها على مدعاه وأثبت اعتبارها).

٤ ـ انظر تفسير قوله تعالى: «ولقد رآه نزلة اخرى».

٥ ـ انظر باب من اغتسل في الفرات وزار الحسين عليه السلام (ص ١٨٦).

٦ ـ انظر ص ١١١ من طبعة طهران سنة ١٣١٢.

٧ ـ انظر الباب الرابع والاربعين (ص ٣٨ ـ ٤٥).

٨ ـ انظر ص ١٥ من طبعة طهران سنة ١٣١٢.

٩ ـ (انظر ص ١٠ و ١٢ و ٤٥ من طبعة النجف).

١٠ ـ انظر ص ٢٣، و ٢٧، و ٦٨، و ١٠٦، و ١٢٦ و ١٣٥ و ٢٠١ و ٢١٨ و ٣٠٥.

١١ ـ انظر ص ١٣١ و ١٣٢ من طبعة بمبئي سنة ١٣٠١.

١٢ ـ انظر (ص ٢٠٤ من النسخة المطبوعة في النجف).

تذنيب

قد يظنّ قويّاً أنّ عدّة من علمائنا أيضاً غير من سمّيناه قد نقلوا عن الغارات للثقفيّ وان لم يصرّحوا بنقلهم عنه وذلك كالحسن بن عليّ بن شعبة (ره) في تحف العقول، والشّيخ المفيد (ره) في الارشاد، والشّريف الرّضي (ره) في نهج البلاغة، وأضرابهم؛ لأنّ دأبهم في تأليفاتهم المذكورة قد جرى على حذف الأسانيد والطّرق والاكتفاء بنقل المتون وقد يظهر ذلك لمن تدبّر في ترتيب نقلهم وسياق عباراتهم وقد أشرنا الى بعض ذلك في تعليقاتنا على الكتاب و إنّما تعرّضنا لهذا البعض لاقتضاء المقام ايّاه وتركنا سائره بحاله.

فمنها ما أشرنا إليه عند قوله عليه السلام: «وهو يرى لأخيه عفوة» فانّ السّيّد (ره) قد نقل العبارة في نهج البلاغة بعبارة «غفيرة في أهلٍ أو مالٍ» ثمّ قال:

«ويروى عفوة من أهلٍ أو مالٍ؛ والعفوة الخيار من الشّيء يقال: أكلت عفوة الطّعام أي خياره».

(انظر ص ٨٠-٨١ من الكتاب الحاضر) إلى غير ذلك من نظائره الّتي أشرنا إليها.

كلمة حول كتاب الغارات

قال الشيخ آقا بزرك الطهرانى (ره) فى الذريعة (ج ١٦):

«كتاب الغارات لأبي إسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ نزيل اصفهان المتوفّى سنة ٢٨٣؛ ذكره النّجاشيّ، وكان نسخة منه عند المجلسيّ وينقل عنه في البحار، وحصل عند شيخنا النّوريّ فاستنسخه بخطّه، ويوجد أيضاً في مكتبة راجه؛ فيض آباد الماري[2]».

أقول: عدّه الشّيخ (ره) أيضاً في الفهرست من كتبه.

وأما النسخة التى أشار اليها صاحب الذريعة فهى ما عرفه المجلسى (ره) نفسه وقال فى الفصل الاول من فصول مقدمة البحار وهو الفصل الّذي في بيان

الاصول والكتب المأخوذ منها البحار (ج١ ؛ ص٩ ؛ س ٥) :

« و كتاب الغارات لأبي إسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال الثّقفي » .

وقال في الفصل الثاني الّذي في بيان الوثوق على الكتب المذكورة [في الفصل السّابق] واختلافها في ذلك ما نصّه (ص ١٣ ؛ س ١٣) :

« و كتاب الغارات مؤلّفه من مشاهير المحدّثين و ذكره النّجاشيّ والشّيخ وعدّا من كتبه كتاب الغارات ومدحاه وقالا : انّه كان زيديّاً ثمّ صار اماميّاً ، وروى السّيّد بن طاووس أحاديث كثيرةً من كتبه وأخبرنا بعض أفاضل المحدّثين أنّه وجد منه نسخةً صحيحةً معربةً قديمةً كتبت قريباً من زمان المصنّف وعليها خطّ جماعةٍ من الفضلاء وأنّه استكتبه منها فأخذنا منه نسخةً وهو موافقٌ لما أخرج منه ابن أبي الحديد وغيره » .

وقال في الفصل الرابع الّذي وضعه لبيان ما اصطلح عليه من الرّموز للاختصار في التّعبير (ص ٢٣ ؛ س ١) : « الثّقفيّ هو إبراهيم بن محمّد » .

أقول : كأنّ مراد المجلسيّ (ره) من « بعض أفاضل المحدّثين » في عبارته السّابقة هو الشّيخ الحرّ العامليّ طيّب الله مضجعه فانّه قال في الوسائل في الفائدة الثّانية عشرة من فوائد الخاتمة (ج ٣ ؛ ص ٥٢٦ من طبعة أمير بهادر ؛ س ٢٨) :

« إبراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ كوفيّ ممدوح كان زيديّاً ثمّ قال بالامامة له كتبٌ قاله الشّيخ والنّجاشيّ والعلّامة » .

وقال أيضاً في خاتمة الوسائل (ج ٣ ؛ ص ٥٢١ ؛ س ٣٦) :

« الفائدة الرّابعة في ذكر الكتب المعتمدة الّتي نقلت منها أحاديث هذا الكتاب و شهد بصحّتها مؤلّفوها و غيرهم وقامت القرائن على ثبوتها وتواترت عن مؤلّفيها أوعلمت صحّة نسبتها إليهم بحيث لم يبق فيها شكّ ولا ريب كوجودها بخطوط أكابر العلماء و تكرّر ذكرها في مصنّفاتهم وشهادتهم بنسبتها وموافقة مضامينها لروايات الكتب المتواترة أو نقلها بخبرٍ واحدٍ محفوفٍ بالقرينة وغير ذلك وهي كتاب الكافي تأليف الشّيخ الجليل ثقة الاسلام محمّد بن يعقوب الكلينيّ ـ رضي الله عنه ـ (إلى أن قال

في ص٥٢٢ ؛س٢٢) : كتاب الغارات لابراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ » .

و قال فى هداية الامة الى أحكام الائمة من فوائد الخاتمة ما نصه :

« [الفائدة] الثّانية في ذكر جملة من الكتب الّتي نقلت منها أحاديث هذا الكتاب وقدذكرتها كلّها أو أكثرها في الكتاب الكبير وفي الفهرست وهي تقارب مائةكتاب ، و أذكر منها هنا ما صنّف في زمان ظهور الأئمّة عليهم السلام وفي زمان الغيبة الصّغرى فانّها من جملة زمان ظهورهم عليهم السلام،لوجود السّفراء بين الشّيعة والامام ولمشاهدة جماعة كثيرين من الشّيعةله عليه السلام ، ولوجودالثّقات الّذين كانت ترد عليهمالتّوقيعات من صاحب الزّمان ، ولتمكّنهم من السّؤال عن أحوال الكتب والأحاديث وسائر الأحكام ، فمن تلك الكتب المعتمدة كتاب الكافي لمحمّد بن يعقوب الكلينيّ (إلى أن قال) ومنها كتاب الغارات للثّقة الجليل إبراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ » .

و قال فى الفائدة الثالثة من الكتاب المذكور وهي في أحوال الكتب المذكورة و مؤلّفيها على التّرتيب المذكور في الفائدة الثّانية في حقّ الثّقفيّ ما نصّه :

« إبراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ أصله كوفيّ و انتقل إلى اصفهان و كان زيدياًأوّلاً ثمّ انتقل إلى القول بالامامة وصنّف فيهاوفي غيرها ، ويقال: انّ جماعةً من القمّيّين كأحمد بن محمّد بن خالد وغيره وفدوا إليه إلى اصفهان وسألوه الانتقال إلى قمّ فأبى ، ولهمصنّفاتٌ منها كتاب الغارات ، ذكرذلك النّجاشي والعلّامةونحوه الشّيخ ووثّقه ابن طاووس والشّهيد » .

ونقل أيضاً فى كتابه اثبات الهداة فى موارد من الغارات و وثّقه في موردٍ من تلك الموارد صريحاً ونصّ عبارة المورد هكذا (ج ١ ؛ ص ٢٧٤) :

«وروى الثقةالجليل ابراهيم بن محمد بن سعيدالثقفى فى كتاب الغارات» (إلى آخر ما قال) و أشرنا إلى جميع هذه الموارد في تعليقاتنا على الكتاب .

و قال أيضاً فى كتاب « الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة » في الباب الثّاني الّذي هو في الاستدلال على صحّة الرّجعة وامكانها ووقوعها فيما

قال (ص ۴۵) **ما نصه :**

« و ممّا يدلّ على ذلك كثرة المصنّفين الّذين رووا أحاديث الرّجعة **في** مصنّفات خاصّة بها أو شاملة لها و قد عرفت من أسماء الكتب الّتي نقلنا منها ما يزيد على سبعين كتاباً **قد صنفها عظماء علماء الامامية** كثقة الاسلام الكلينيّ ورئيس المحدّثين ابن بابويه ورئيس الطّائفة أبي جعفر الطّوسيّ والسّيّد المرتضى والنّجاشيّ والكشيّ والعيّاشيّ (إلى أن قال) وأبي منصور الطّبرسيّ **وابراهيم بن محمد الثقفى** ومحمّد بن العبّاس بن مروان والبرقيّ وابن شهر اشوب (**إلى آخر ما قال)** » .

وأمّا النّسخة الّتي أشار اليها صاحب الذّريعة (ره) بأنّها حصلت عند شيخه الحاج ميرزا حسين النّوري (ره) فهي النّسخة الّتي انتقلت إليّ وهي الأساس لطبع الكتاب و ستأتي في آخر المقدّمة خصائصها ، وأمّا النّسخة الّتي استنسخها النّوريّ (ره) بخطّه فرأيتها بسنين قبل ذلك قد بيعت وعرضت عليّ ، ولمّا كانت النّسخة الأصيلة عندي لم أرغب في شرائها لكنّي الآن نادمٌ على عدم شرائها وذلك أنّي لم أكن في ذلك الوقت في صدد طبع الكتاب ولم أكن مطّلعاً على ما في النّسخة من التّشويش والاضطراب والخلل وإلّا لاشتريتها فلمّا شرعت في تصحيح نسختي الخطّيّة عازماً على طبعها بحثت عن تلك النّسخة وفحصت عنها ما استطعت فلم أقف منها على عين ولا أثر .

وقال عبدالزهراء الحسينى الخطيب فى مصادر نهج البلاغة و أسانيده (ص ۲۵۹) ما نصه :

« وللدّكتور صفا خلوصي كلمة ضافية حول شرح ابن أبي الحديد نشرتها مجلّة «المعلّم الجديد» بعنوان «الكنوز الدّفينة في شرح ابن أبي الحديد لنهج البلاغة» نقتطف منها مايلي :

كتابٌ ولا كالكتب بل بوسعي أن أقول : انّه من الكتب القليلة النّادرة الّتي تجمع بين المتعة والفائدة إلى أقصى حدودهما مع نصاعة في الدّيباجة وحلاوة في اللّغة وسلامة في التّعبير وسلاسة في البيان فأنت حين تقرأ الكتاب تشعر كأنّك تطالع

دائرة معارف تزوّدك بمعلومات لغويّة وأدبيّة وتأريخيّة وفلسفيّة على صعيد واحد ضمن اطار « نهج البلاغة » للامام عليّ .

و ليس هذا فحسب بل انّ كثيراً من الكتب التي أصبحت في عداد التّراث العربيّ المفقود لا تزال عناوينها ومقتبساتٌ منها محفوظةً فيه .

(إلى أن قال)

و لقد ذكرنا في بداية بحثنا هذا أنّ شرح ابن أبي الحديد يضمّ أجزاءاً من كتب لم يبق لها أثرٌ وهو من هذه النّاحية أشبه بمتحف المخطوطات ممزّقة قديمة فمن تلك مثلاً كتاب صفّين لنصر بن مزاحم المنقريّ و كتاب التّاج لابن الرّاونديّ و كتاب العبّاسيّة للجاحظ ، والموفّقيّات لزبير بن بكّار و كتاب السّقيفة لأحمد بن عبدالعزيز الجوهريّ ، و كتاب وقعة الجمل لأبي مخنف **و كتاب الغارات لابن هلال الثقفي** و كتاب الجمع بين الغريبين للهرويّ والجراح لقدامة بن جعفر .

و يلوح أنّ **ما تبقى من كتاب الغارات** في مضامير شرح ابن أبي الحديد أكثر من غيره من المصادر البائده » .

فقال عبدالزّهراء الحسينيّ المذكور معترضاً عليه ما نصّه :

« ليس كتاب الغارات من الكتب البائدة ، توجد منه مخطوطةٌ بمكتبة الامام البروجرديّ بقمّ » .

أقول : إنّي لمّا اطّلعت على كلامه هذا سافرت إلى قمّ ولاقيت السّيّد المعظّم الحاجّ آقا حسن ـ أطال الله بقاءه ـ نجل آية الله السّيّد البروجرديّ ـ قدّس سرّه ـ وذكرت له أنّي اُصحّح كتاب الغارات للثقفيّ عازماً على طبعه وقلت له ما ذكره الخطيب فان كان الكلام صحيحاً والكتاب موجوداً فاجعلوه في اختياري حتّى أستفيد منه فأجاب بأنّي لست مطّلعاً على وجوده فيما عندي من كتب والدي رحمه الله ، ومع ذلك اُراجع الكتب ؛ فان ظفرت به أكتب إليكم واُخبركم بوجوده فتستفيدون منه ، فرجعت ولم يكتب إليّ شيئاً فظهر لي أن ليس من هذا الكتاب أثر في مكتبته .

وأمّا «نسخة مكتبة راجه فيض آباد الماري٢» الّتي أشار إليها صاحب الذّريعة (انظر ص عب) فبحثت عنها و كتبت بواسطة لجنة حفاظة الآثارالمليّة «انجمن آثار ملّي» ورياسةالمكتبة المركزيّة لجامعة طهران إلى مشاور الثّقافة الايرانيّة في دهلي أن يبحث عن النّسخة المشار إليها و يرسل إلينا صورتها الفوتوغرافيّة حتّى نستعين بها على تصحيح الكتاب فأجاب إلينا بواسطة رياسة المكتبة المركزيّة مامحصّله :

انّ مكتبة محمّد مهدي راجة على ما اطّلعنا عليه مع الأسف كانت مكتبةً شخصيّةً فبيعت كتبها و تفرّقت منذ زمنٍ فلا توجد اليوم بفيض اباد مكتبة بهذا الاسم ، فعلى هذا لا يمكن تحصيل نسخة الغارات حالاً حتّى تؤخذ صورتها ، ومع ذلك إنّي أبحث عن النّسخة بعدُ بطرقٍ مختلفة ما استطعت ، فان وجدت إليهاسبيلا اُخبركم بحالها (قد صوّرنا فيما سبق نصّ الكتاب انظر ص ح) .

لفت نظر

قداتّفق لي أن لاقيت الفاضل المحقّق الشّهيرالدّكتور صلاح الدّين المنجّد في مؤتمر سيبويه بشيراز سنة ١٣٩٤ فاستخبرت منه عن كتاب الغارات فوعد لي أن يبحث عنه بعد رجوعه إلى موطنه ومستقرّه ويكتب لي ما أدّى إليه نظره فأكّدت عليه ذلك عند لقائي معه في طهران أيضاً فأجابني بارسال مكتوب اليّ هذا نصّه :

« بيروت في ١٨ مايس ١٩٧٤ .

حضرة الاخ الاستاذ المحقّق الدّكتور مير جلال الدّين محدّث حفظه الله .

السّلام عليكم ورحمة الله وبركاته .

وبعد فقد كنت مسروراً جدّاً بالاجتماع بكم في مؤتمر سيبويه بشيراز ، ثمّ في طهران . وأشكركم على حفاوتكم بي . أمّا عن سؤالكم بشأن كتاب الغارات فانّي بحثت في بطاقاتي وفي جميع مظانّ المخطوطات العربيّة فوجدت أنّ هذاالكتاب مفقودٌ ليس له نسخةٌ خطيّة معروفة الآن في أيّ مكتبةٍ من مكتبات العالم ، والنّصوص الّتي نعرفهامنه هي مانقله العالم الثّبت ابن أبي الحديد في شرحه المستفيض لكتاب نهج البلاغة.

هذا وأرجو الله أن يوفّقكم في عملكم ويسبغ عليكم الصّحّة الدّائمةوالعافية.

المحبّ صلاح الدّين المنجّد » .

قال الفاضل المعاصر الشيخ محمد باقر المحمودى المرودشتى الشيرازى فى نهج السعادة فى مستدرك نهج البلاغة فى الجزء الرابع (ص ٢٥) بعد أن ذكر اسم الكتاب ومؤلفه بهذه العبارة :

« قال الثّقفيّ في الغارات : حدّثنا محمّد بن عبد الله بن عثمان الثّقفيّ (إلى آخر ما قال) مانصّه .

« وممّا يسوّد وجوه أرباب الثّروة والمكنة مضيّ ما يقرب من ألفٍ ومائة سنةٍ على عمر هذا الكتاب وهومن براع بطلٍ من أبطال الاسلام ـ وهو غير مطبوعٍ بعدُ ، ونحن إنّما نقلنا عنه بوساطة المجلسيّ (ره) عنه في البحار وابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة والمحقّق المدنيّ في الدّرجات الرّفيعة وقد لخّصنا العبارة المحكيّة عنه بعض التّلخيص وزدنا عليها في بعض الموارد ما يوضحها » .

وقال أيضاً فى الجزء الخامس بعد أن أورد حديثاً فى كتابه بوساطة البحار نقلا عن الغارات (ص ٣٧١) :

« قبّح الله أرباب المكنة والثّروة كيف قصرت هممهم عن نشر هذا السّفر الجليل وقد مضى عليه ما يقرب من ألفٍ ومائتي سنة ، ونسخته عديمةٌ جداً ، ولم نعهد منه على القطع في دار الدّنيا غير نسخةٍ واحدةٍ » .

كلمة حول النسخة الموجودة

يستفادمن هذه العبارة : « تمّ كتاب الغارات على حذف الزّيادات وتكراراتٍ » أنّ قائلها قد أغار على كتاب الغارات وحذف منه أشياء لزعمه أنّها زيادات أوتكرارات غافلاً عن أنّه أحدث بذلك في قلب الثّقفيّ وقلوب قارئي كتابه هذا قروحاً وجراحات وذلك أنّ الاختصار والتّلخيص إن كان في مثل تاريخ الطّبريّ و كامل التّواريخ حسناً فليس في مثل الغارات و هذه النّسخة بمستحسن قطعاً فانّ الأصل المأخوذ

منه المختصر والمفصّل المستخرج منه الملّخص في الصّورة الاولى وهو تاريخ الطّبري بمرءى من النّاس ومسمع منهم بخلاف الغارات فانّه كما يؤخذ بالتّتبع كان من زمن قديم أعزّ من الكبريت الأحمر والغراب الأعصم ، مضافاً إلى أنّ ابن الأثير كانت أهليّته لاختصار تاريخ الطّبري وصلاحيته لتلخيص ذلك الاثر معلومة للنّاس وثابتة عندهم كما عبّر نفسه في الكامل عن هذا المعنى بهذه العبارة : « ولم أكن كالخابط في ظلماء اللّيالي ولا كمن يجمع الحصباء و اللآلي » . بخلاف قائل هذه العبارة فانّه لم يعرّف نفسه ولم يذكر اسمه حتّى يخرج عن حدّ المجهوليّة فضلاً عن أن يثبت أهليّته للأمر وصلاحيته له مع فروق اُخر في البين يعرفها المتدبّر الماهر .

وها أنا أذكر نظيرين للأمر حتّى يكون الكتاب ثالثاً لهما وتعلم أن : ليس هذا بأوّل قارورة كسرت في الاسلام .

١ ـ قال ناسخ تفسير العيّاشي في مقدمّته ما نصّه :

« إنّي نظرت في التّفسير الّذي صنّفه أبو النّضر محمّد بن مسعود بن محمّد بن عيّاش السّلمي باسناده ورغبت إلى هذا وطلبت من عنده سماعٌ من المصنّف أوغيره فلم أجد في ديارنا من كان عنده سماعٌ أواجازةٌ منه حذفت منه الاسناد و كتبت الباقي على وجهه ليكون أسهل على الكاتب والنّاظر فيه . . . . » .

وقال المجلسي (ره) في أوائل الفصل الثّاني من فصول مقدّمة البحار معترضاً عليه ما نصّه (ج ١ ؛ ص١٢ من الطّبعة الاولى) :

« كتاب تفسير العيّاشي رأينا منه نسختين قديمتين لكن بعض النّاسخين حذف أسانيده للاختصار وذكر في أوّله عذراً هو أشنع من جرمه » .

٢ ـ في آخر نسخة مقتل الحسين لأبي المؤيّد موفّق بن أحمد المكّي المعروف بأخطب خطباء خوارزم ما نصّه (ج ٢ ؛ ص ٢٥٧ ـ ٢٥٨) :

« وفرغ من نقله محمّد بن الحسين العميدي النّجفي الحسيني في سنة تسعمائة وستّ وثمانين في قزوين ، و كتب على هذه النّسخة محمّد المهدي بن عليّ بن يوسف ابن عبدالوهّاب بن محمّد عليّ بن صدر الدّين بن مجدالدّين بن إسماعيل (فساق نسبه

إلى أن قال) سنة ألف وثلاثمائة وست، وزادبها أشياء على الأصل ؛ نبّه على أكثرها بأنّه منه ، وأغفل كثيراً » .

و قال الشّيخ الفاضل الشّيخ محمّد السّماويّ تغمّده الله بغفرانه وألبسه حلل رحمته ورضوانه بعد ذكر عبارته ما نصّه :

« وفرغ من استنساخها ذوالمساوي محمّد بن الشّيخ طاهر السّماويّ النّجفيّ تاركاً ما فيها من الزّيادات الّتي نبّه عليها الكاتب الثّاني ؛ وبعضاً ممّا لم ينبّه عليه وظهرت له الزّيادة من الحال » .

أقول : لا نحبّ أن نطيل الكلام بذكر أمثال هذه الامور الّتي تولم القلوب وتجرح الأفئدة وإلّا فكم له من نظير .

قال ياقوت فى مقدمة معجم البلدان ونعم ما قال :

« ولقد التمس منّي الطّلاب اختصار هذا الكتاب مراراً ؛ فأبيت ، ولم أجد لي على قصر هممهم أولياء ولا أنصاراً ؛ فما انقدت لهم ولا ارعويت ، ولي على ناقل هذا الكتاب والمستفيد منه أن لا يضيّع نصبي ؛ ونصب نفسي له ولا تعبي ، بتبديد ما جمعت ، وتشتيت مالفّقت ، وتفريق ملتئم محاسنه ، و نفي كلّ علقٍ نفيسٍ عن معادنه ومكامنه ، باقتضابه واختصاره وتعطيل جيده من حليّه وأنواره ، وغصبه اعلان فضله واسراره ، فربّ راغب عن كلمةٍ غيره متهالك عليها ، وزاهدٍ في نكتةٍ غيره مشعوف بها ؛ ينضى الرّكاب إليها ، فان أجبتني فقد بررتني جعلك الله من الأبرار ، وان خالفتني فقد عققتني والله حسيبك في عقبى الدّار .

ثمّ اعلم أنّ المختصر للكتاب كمن أقدم على خلقٍ سويّ فقطع أطرافه فتركه أشلّ اليدين أبتر الرّجلين أعمى العينين أصلم الأذنين أو كمن سلب امرأةً حليّها فتركها عاطلاً ؛ أو كالّذي سلب الكميّ سلاحه فتركه أعزل راجلاً .

وقدحكي عن الجاحظ أنّه صنّف كتاباً وبوّبه أبواباً فأخذه بعض أهل عصره فحذف منه أشياء و جعله أشلاءاً ؛ فأحضره و قال له : يا هذا انّ المصنّف كالمصوّر وإنّي قد صوّرت في تصنيفي صورة كانت لها عينان فعوّرتهما ؛ أعمى الله عينيك ، وكان

لها اُذنان فصلّمتهما ؛ صلّم الله اُذُنيك ، وكان لها يدان فقطعتهما ؛ قطع الله يديك ، حتّى عدّ أعضاء الصّورة فاعتذر إليه الرّجل بجهله هذا المقدار وتاب إليه عن المعاودة إلى مثله » .

أقول : هذا كلامٌ يليق أن يكتب بالنّور على وجنات الحور .

بقي هنا شيء

ينبغي بل يجب أن نشير اليه

إذ هو المقصد الأقصى والغاية القصوى

للنّاظر في الكتاب المستفيد منه في جميع الفصول والأبواب

وهو بيان أنّه ما المراد بقوله « الزّيادات وتكراراتٍ » .

فنقول : أمّا « الزّيادات » فيحتمل أن يريد به أحد وجهين هما :

١ ـ أن يكون المراد به ما هو كثير الوقوع في الكتب وهو أن يؤلّف المؤلّف كتابه على أسلوبٍ ويكتبه ويدوّنه مرتّباً إلى آخره ثمّ يبدوله فيريد أن يلحق به أشياء فلا يغيّر ما رتّبه سابقاً فيلحقها بالكتاب ثانياً ويعبّر عنه بالزّيادات ، نظير الزّيادات الواقعة في كتاب التّهذيب لشيخ الطّائفة ـ قدّس الله سرّه وأجزل له برّه ـ فالأولى أن نذكر نصّ عبارته وهي قوله في آخر التّهذيب بعد كتاب الدّيات وقبل الخوض في ذكر طرقه : « قال محمّد بن الحسن بن عليّ الطّوسيّ : كنّا شرطنا في أوّل هذا الكتاب أن نقتصر على إيراد شرح ما تضمّنته الرّسالة المقنعة وأن نذكر مسألةً مسألةً ونورد فيها الاحتجاج من الظّواهر والأدلّة المفضية إلى العلم ونذكر مع ذلك طرفاً من الأخبار الّتي رواها مخالفونا ثمّ نذكر بعد ذلك ما يتعلّق بأحاديث أصحابنا ـ رحمهم الله ـ ونورد المختلف في كلّ مسألةٍ منها والمتّفق عليها ؛ ووفينا بهذا الشّرط في أكثر ما يحتوى عليه كتاب الطّهارة ثمّ انّا رأينا أنّه يخرج بهذا البسط عن الغرض و يكون مع هذا الكتاب مبتوراً غير مستوفى فعدلنا عن هذه الطّريقة إلى إيراد أحاديث أصحابنا ـ رحمهم الله ـ المختلف فيه والمتّفق عليه، ثمّ رأينا بعد ذلك أنّ استيفاء

ما يتعلّق بهذا المنهاج أولى من الاطناب في غيره فرجعنا و أوردنا من الزّيادات ما كنّا أخللنا به (إلى آخر ما قال) ».

قال بعض تلامذة المجلسى (ره) فى مكتوب كتب اليه ونقله المجلسيّ (ره) في آخر مجلّد الاجازات بعنوان « خاتمة فيها مطالب عديدةٌ لبعض أذكياء تلامذتنا تناسب هذا المقام » والمظنون أنّ المراد به الميرزا عبدالله الافنديّ (ره) صاحب رياض العلماء و حياض الفضلاء : « و كتاب التّهذيب يحتاج إلى تهذيبٍ آخر لاشتمالها على أبواب الزّيادات كثيراً و لذا أخطأت جماعةٌ منهم الشّهيد في الذّكرى وغيره فحكموا بعدم النّصّ الموجود في غير بابه (إلى آخر ما قال) ».

وقال المحدث النورى (ره) فى الفائدة السادسة من فوائد خاتمة مستدرك الوسائل (ج ٣ ؛ ص ٧٥٦) بعد نقل عبارة الشيخ (ره) ما نصه :

« يظهر منه أنّ أبواب الزّيادات بمنزلة المستدرك لسائر أبواب كتابه استدرك هو على نفسه وجعله جزءاً من الأصل على خلاف رسم المصنّفين من جعل المستدرك كتاباً عليحدةٍ وإن كان المستدرك مؤلّف الأصل ولكنّ للسيد المحدّث الجزائريّ كلاماً في شرح التّهذيب لا يخلو من غرابةٍ فانّه قال في ذيل حديثٍ ذكره الشّيخ في باب الزّيادات مالفظه : وقد كان الأولى ذكر هذا الحديث مع حديث فارس، وذكره هنا لامناسبة تقتضيه ولكن مثل هذا في هذا الكتاب كثيرٌ و كنت كثيراً ما أبحث عن السّبب فيه حتّى عثرت به وهو أن الشّيخ قدّس الله سرّه قد رزق الحظّ الأوفر في مصنّفاته واشتهارها بين العلماء واقبال الطّلبة على نسخها؛ وكان كلّ كرّاسٍ يكتبه تبادر النّاس على نسخه وقراءته عليه وتكثير النّسخ من ذلك الكرّاس ثمّ يطّلع بعد ذلك الكرّاس و كتابته على أخبارٍ تناسب الأبواب السّابقة ولكنّه لم يتمكّن من الحاقها بها لسبق الطّلبة إلى كتابته وقراءته فهو تارةً يذكر هذا الخبر في أبوابٍ غير مناسبةٍ له ، وتارةً أخرى يجعل له باباً ويسمّيه باب الزّيادات أو النّوادر وينقل فيه الإخبار المناسبة للأبواب السّابقة (فنقل رحمه الله تعالى كلام السّيّد إلى آخر موضع الحاجة منه وأجاب عنه بأربعة وجوهٍ فمن أرادها فليراجع المستدرك) .

وهذا الاحتمال عندي ضعيف .

٢ ـ أن يكون المراد به أسانيد الأحاديث والأخبار وطرق الرّوايات والقصص وأنت خبيرٌ بأنّ التّعبير عن هذا المعنى بهذه العبارة ركيك جدّاً عند الخرّيت الخبير والنّاقد النّحرير إلّا أنّه محتمل الوقوع بل مظنون الصّدور ممّن لا يرى لذكر الأسناد والطّرق في الكتب المعتبرة فائدة قال الشّيخ البهائيّ (ره) في الكشكول (ص ٥١٧ من طبعة نجم الدّولة سنة ١٢٩٦) :

« كتب بعض الفقهاء حديثاً ولم يكتب اسناده فقيل له : هلاّ كتبت الاسناد ؟ ـ فقال : إنّما كتبته للعمل لا للسّوق » ويقوى الظّنّ بصدور مثل الكلام من مثل من ذكرنا حاله إذا كانت الأسانيد مشتملةً على مجاهيل ولو بزعمه وعلى ظنّه ؛ ألا ترى إلى قول العالم الخبير والنّاقد البصير الشّيخ أبي عليّ (ره) في مقدّمة منتهى المقال :

« ولم أذكر المجاهيل لعدم تعقّل فائدة في ذكرهم » ويتأكّد الظّنّ إذا عمل هذا العمل في كتاب يستنسخه لنفسه وأظنّ أنّ المراد بالزّيادات هنا هذا المعنى والله العالم بحقيقة الحال .

ويؤيّد هذا الاحتمال أنّ ابن أبي الحديد قد نقل عدّة من أحاديث الكتاب عن الغارات مسندة بأسانيد لم تذكر الأسانيد في النّسخة وأشرنا إلى جميع هذه الموارد في تعليقاتنا على الكتاب فراجع إن شئت .

و لولا أنّ أمراً ينافي هذا الاحتمال لقلت بتعيّنه وذلك أنّي وجدت حديثين قد نقلا عن الغارات والحال أنّهما غير موجودين في النّسخة فلنشر إليهما هنا حتّى يتّضح الحال :

قال ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة عند ذكره « بعض إخباره عليه السلام بالمغيبات » في شرح كلام له عليه السلام يجرى مجرى الخطبة أوّله « فقمت بالأمر حين فشلوا» (ج١ ص ٢١٠ ، س ٥) :

« وروى إبراهيم في كتاب الغارات عن أحمد بن الحسن الميثميّ قال كان الميثم التّمّار مولى عليّ بن أبي طالب عليه السلام عبداً لامرأة من بني أسد فاشتراه عليّ عليه السلام

منها وأعتقه (إلى آخر الحديث) ».

وقال أيضاً (ص ٢١١ ؛ س ٣) : « قال إبراهيم : وحدّثني إبراهيم بن العبّاس النّهديّ قال حدّثني مبارك البجليّ عن أبي بكر بن عيّاش قال : حدّثني المجالد عن الشّعبيّ عن زياد بن نصر الحارثيّ قال : كنت عند زياد وقد أتي برشيد الهجريّ وكان من خواصّ أصحاب عليّ عليه السلام (إلى آخر الحديث) ».

و نقلهما المجلسي في تاسع البحار في « باب معجزات كلامه من إخباره بالغائبات وعلمه باللّغات » (ص ٥٩٣ ـ ٥٩٤) .

و نقلنا هما في تعليقات آخر الكتاب (انظر التّعليقة رقم ٣٨ ؛ ص٧٩٧ ـ ٧٩٩)

إلّا أنّ التّدبّر في مضمون الحديثين يهدي الانسان إلى أنّ أسلوبهما لا يشبه أسلوب المطالب المذكورة في الغارات فانّهما في شرح حال ميثم التّمّار ورشيد الهجريّ على وجه مبسوط وهذا الكتاب موضوعٌ لغير هذا المطلب فيمكن توجيههما بأحد الوجهين، فامّا أن يقال انّ الحديثين قد أخذا من كتب الثّقفيّ لكن من غير الغارات ووقع اسمه هنا اشتباهاً، أو أنّهما نقلا من كتاب يسمّى بالغارات من مؤلّف آخر وقد ذكر اسم إبراهيم هنا اشتباهاً ، وكأنّ السّبب لنشأة هذا الاشتباه كثرة اُنس النّاس بكتاب الغارات لابراهيم الثّقفيّ بحيث إذا عبّروا عن الغارات بادر إلى أذهانهم اسم الثّقفيّ وإذا عبّروا عن إبراهيم الثّقفيّ بادر إليها اسم الغارات حتّى كأنّ بينهما عندهم تلازماً، هذا ما عندي (وان كان من قبيل الاجتهاد في مقابل النّصّ) والعلم عند الله .

ونظير هذين الحديثين ما أورده ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة في أحوال بعض المنحرفين عن عليّ عليه السلام في شرح كلام له عليه السلام نقله الرّضيّ ـ رضي الله عنه ـ في باب المختار من الخطب وصدره : « أما انّه سيظهر عليكم رجل رحب البلعوم» (انظر ج١ ؛ ص ٣٧٠ ؛ س ٦) :

« وروى صاحب كتاب الغارات عن عثمان بن أبي شيبة عن الفضل بن دُكين عن سفيان الثّوريّ قال : سمعت أبا وائل يقول : شهدت صفّين وبئس صفّين كانت قال :

وقد روى أبو بكر بن عيّاش عن عاصم بن أبي النّجود قال : كان أبو وائل عثمانيّاً وكان زرّ بن حبيش علويّاً » .

أقول : ذكر أيضاً هنا أحاديث تدلّ على بغض عدّة لأمير المؤمنين عليه السلام يستظهر من كلامه أنّه نقلها عن الغارات ومن ثمّ نقلنا جميعها في مواردها من التّعليقات تتميماً لعبارة المتن (انظر ص ٥٥٩ وما بعدها) وما ذكره أيضاً في ذيل هذا الكلام (ص ٣٧٢) بقوله : « وقد روى صاحب كتاب الغارات حديث البراءة على غير الوجه المذكور في كتاب نهج البلاغة قال : أخبرنا يوسف بن كليب المسعوديّ عن يحيى ابن سليمان العبديّ عن أبي مريم الأنصاريّ عن محمّد بن عليّ الباقر عليه السلام قال : خطب عليّ عليه السلام على منبر الكوفة فقال : سيعرض عليكم سبّي وستذبحون عليه فان عرض عليكم سبّي فسبّوني ، وإن عرض عليكم البراءة منّي فانّي على دين محمّد صلى الله عليه وآله ولم يقل : فلا تبرّأوا منّي . وقال أيضاً : حدّثني أحمد بن مفضّل قال: حدّثني الحسن ابن صالح عن جعفر بن محمّد عليه السلام قال: قال عليّ عليه السلام : والله لتذبحنّ على سبّي، وأشار بيده إلى حلقه ثمّ قال : فان أمروكم بسبّي فسبّوني، وإن أمروكم أن تبرّأوا منّي فانّي على دين محمّد صلى الله عليه وآله ولم ينههم عن اظهار البراءة » .

ويمكن أن يقال : انّ ابن أبي الحديد قد روى الحديثين عن الثّقفيّ لكن عن غير كتاب الغارات لعدم معهوديّة رواية الثّقفيّ في هذا الكتاب عن الباقر والصادق عليهما السلام إلّا في موارد قليلة جدّاً فتدبّر .

ونظيرهما أيضاً ماذكره في شرح النّهج في ذيل خطبة صدرها : « أمّا بعد حمد الله والثّناء عليه أيّها النّاس فانّي فقأت عين الفتنة » بقوله : « وقد روى ابن هلال صاحب كتاب الغارات أنّ الحسن عليه السلام كلّم أباه في قتال أهل البصرة بكلام أغضبه فرماه ببيضة حديد عقرت ساقه فعولج منها شهرين » (انظر ج ٢ ؛ ص ١٧٥) .

لكنّه غير موجود في الغارات كما أشرنا إلى ذلك في تعليقاتنا (انظر ص ٦) فكأنّ ابن أبي الحديد قد نقله عن غير الغارات من كتب الثّقفيّ .

و **من خصائص النسخة** أنّ ناسخها كما أشار إليه في آخرها بقوله : «بحذف

الزّيادات وتكرارات » قد أسقط أسانيد الرّوايات في أحاديثها التّاريخيّة بأسرها إلّا نادراً و بعض أسانيد أحاديثها الأخلاقيّة كما يظهر ذلك بالنّظر في شرح نهج البلاغة عند نقله روايات الثّقفيّ عن كتابه الغارات فانّه لمّا كانت النّسخة الّتي عنده كاملة يورد الأحاديث بأسانيدها كما أشرنا إليه في مطاوي تعليقاتنا على الكتاب عند اشارتنا إلى المآخذ بخلاف الأحاديث الّتي أوردها في أوائل الكتاب .

ويشير النّاسخ في كلّ حديث ينقله بقوله: «حدّثنا محمّد» إلى ماورد في أوّل الكتاب بعنوان «محمّد بن يوسف» وذكرنا في التّعليقة أنّ المراد به محمّد يوسف بن يعقوب الجعفريّ الدّينّ الزّاهد من أصحاب العيّاشيّ ، وبقوله : « حدّثنا الحسن» إلى ما ورد أيضاً في سند أوّل حديث من الكتاب بعنوان « الحسن بن عليّ بن عبدالكريم الزّعفرانيّ » وقد بيّنّاه في التّعليقات ، و بقوله : « حدّثنا إبراهيم » إلى ما ورد أيضاً في أوّل الكتاب بعنوان « إبراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ » و هو مؤلّف هذا الكتاب وقد عرفت ترجمته .

قد ورد في بعض أسانيد الرّوايات رجلٌ بكنيته فقط وفي بعضها الآخر باسمه واسم أبيه وفي بعضها الآخر بلقبه أو نسبه كقوله : « عليّ بن محمّد بن أبي سيف » أو ابن أبي سيف ، أو المدائنيّ ، و كيحيى بن صالح و أبي زكريّا والحريريّ ومراده منهما عليّ بن محمّد بن أبي سيف المدائنيّ ويحيى بن صالح أبي زكريّا ولهما نظائر يفضي ذكرها إلى طول وقد أشرنا في تلك الموارد إلى ما يعيّنه بقدر الاستطاعة .

ومنها أيضاً أنّ النّسخة الّتي اُخذت و انتسخت نسختنا هذه منها قد كانت مشوّشة ممزّقة بحيث قد خرجت عن ترتيبها الأصليّ ونظامها التّأليفيّ فقدّمت أوراقٌ واُخّرت اُخرى فاستنسخ النّاسخ نسخته عنها كما كان ولم يتيسّر له تحقيقه فوقع صدر حديث في ورقة وذيلها بعد عدّة أوراق أو قبلها وفي غير بابه فانقطع الرّبط بين صدر الحديث وذيله ووقع بينهما أحاديث اُخر وتفطّن النّاسخ في بعض الموارد بعدم الارتباط وصرّح به بقوله : « قد سقط من الأصل قائمة» (انظر ص ٨٧ ؛ س ٦) و قال في مورد آخر في الهامش : « [هنا] احتمال سقط »(انظر ص٥١١ ؛ س ٥)

فرتّبناها بفضل الله تعالى و منّه و توفيقه ودلّتنا عليها القرائن الجليّة و الأمارات القاطعة و نبّهنا عليها في مواردها من التّعليقات .

ومنها أن النسخة قدكانت بأقلام مختلفة وخطوط متفاوتة ومع ذلك كانت في بعض الموارد غير مقروءة جداً بحيث لو لم يكن الاهتداء إليه بتوفيق الله تعالى والاستمداد من كتابي العلمين الجليلين ابن أبي الحديد والمجلسيّ و هما شرح النّهج والبحار لما اهتدينا إليه فالحمدلله الّذي هدانا لهذا وما كنّا لنهتدي لولاأن هدانا الله .

وكانت النّسخة جزء مجموعة تشتمل على خمسة كتب هي :

١ ـ مقتل أمير المؤمنين علي عليه السلام لأبي الحسن البكريّ شيخ الشّهيد الثّاني رحمهما الله تعالى .

٢ ـ الحجّة على الذّاهب في صحّة ايمان أبي طالب للسّيّد فخّار بن معدّ الموسويّ (ره) .

٣ ـ الايضاح للشيخ الأجلّ الفضل بن شاذان النّيسابوريّ (ره) .

٤ ـ الهداية في تاريخ الأئمّة عليهم السلام للحسين بن حمدان الحضينيّ ؛ من وسط أحوال العسكريّ عليه السلام إلى آخر الكتاب .

٥ ـ الغارات لابراهيم بن محمّد بن سعيد الثّقفيّ (ره) وهو الكتاب الحاضر .

وعلى ظهر ورقة مستقلّة من المجموعة هذه العبارة :

« للحقير آقا ميرزا » .

ورأيت هذه العبارة على ظهر كتب اُخرى لكنّني إلى الآن لم أعرف «آقاميرزا» المشار إليه نعم يستفاد من تكرّر العبارة على ظهر كتب كثيرة قدرأيتها وبعضها موجود في مكتبتي الآن أنّه (ره) قدكان من أهل العلم ومحبّي الكتب وجمّاعتها ، ويظهر من التّدبّر في نسخة الغارات أنّ كاتبه كان ينتسخها لنفسه لا أن يكون أجيراً في انتساخها لغيره .

هذه الكتب كلّها بخطّ نسخ متوسّط أو رديء لكاتب واحد بأقلام مختلفة .

لم يذكر الكاتب اسمه وتاريخ كتابته لكن يستظهر من القرائن أنّها كتبت

في القرن الحاديعشر الهجري وتحتوى نسخة الغارات على مائة وسبع وثمانين صفحة ، و كلّ صفحة تشتمل على ١٦ـ٢٢ سطراً على اختلاف بينها ، وطول الصّفحة ٢٢/٥ سم في ١٧/٥ سم ، و طول الخطوط بين ١٧ـ١٩ سم في ١٠ـ١٣ سم على اختلاف بينها .

هذا وقد يستظهر من تشابه خطّ نسخة خطّيّة لجامع الرّواة عندي وهي التي استعارها منّي آية الله البروجردي الفقيد ـ قدّس سرّه ـ عند طبعه (ره) جامع الرّواة للاردبيلي (ره) كما أشار إلى ذلك في مقدّمة الكتاب (انظر ص ١٣) وهي مورّخة بتاريخ ١١٠٠ لخطّ هذه المجموعة أنّ كاتبهما واحد وقد صرّح باسمه وتاريخ كتابته في آخر جامع الرّواة بهذه العبارة .

« وفرغ كاتبه العبد المحتاج إلى رحمة الله الملك الغفّار ابن محمّد يوسف مرتضى قلى افشار في يوم الثّلاثاء الثّالث من شهر ربيع الثّاني من شهور سنة ألف ومائة » فعلى ذلك يتّضح الأمر تقريباً وينكشف الغطاء والله العالم بحقيقة الحال .

و سنضع صورة فتوغرافيّة من صفحتين لجامع الرّواة المشار إليه في آخر المقدّمة حتّى يقضي فيما استظهرناه كلّ ذي نظر بنظره .

قد أسلفناسابقاً (انظرص عه) في هذه المقدّمة كما صرّحنا بذلك في مقدّمة كتاب الايضاح للفضل بن شاذان (ره) ايضاًالمطبوع بتحقيقنا أنّ المجموعة هي الّتي كانت من متملّكات المحدّث النوري (ره) وهوقدنقل ما نقل في مؤلّفاته من هذه الكتب فهو مأخوذ ومستخرج من هذه المجموعة ، فانتقلت المجموعة منه (ره) بعد وفاته وراثة إلى صهره الشّيخ الشّهيد الحاجّ الشّيخ فضل الله النّوري ـ قدّس الله تربته وأعلى فيأعلي علّيّين رتبته ، واشتريتهمن ورثته حين بيعت كتبه وكانت كلّها نفيسة نادرة ، فرحم الله الوارث المذكوروالمورّث المزبور وملأ قبريهما نوراً وروحيهما سروراً .

وسنضع فيآخرالمقدّمة صوراً فتوغرافيّة من أوّل النّسخة المخطوطة وآخرها و كذا من الصّفحتين اللّتين أشار المنتسخ فيهما إلى وجود السّقط في الكتاب و احتماله فيه حتّى يصير القاريء بصيراً بحال النّسخة بقدر الامكان ، والله المستعان وعليه التّكلان .

أما من روى عن الغارات بلاواسطة

فمنهم ابن أبي الحديد المعتزليّ البغداديّ المتوفّى سنة ٦٥٥ في شرح نهج البلاغة كثيراً كما تقدّم التّصريح بذلك مراراً .

ومنهم **الحسن بن سليمان الحلى** تلميذ الشّهيد - قدّس سرّهما - في مختصر البصائر كما أشرنا الى موضع نقله (انظر ص١٨٢) .

ومنهم **العلامة المجلسى** المتوفّى سنة ١١١١ في البحار كثيراً .

ومنهم **الشيخ الحر العاملى** المتوفّى سنة ١١٠٤ في الوسائل وإثبات الهداة .

ومنهم **المحدث النورى** المتوفّى سنة ١٣٢٠ في المستدرك ونفس الرّحمن .

و منهم **المحدث القمى (ره)** في عدّة من كتبه ، ومن المحتمل قويّاً أنّه قد نقل ما نقل بواسطة .

وأمّا من روى عن الغارات بواسطة

فهم كثيرون :

منهم صدر الدين السيد على خان المدنى الشيرازى (ره) فانّه قال في الدّرجات الرّفيعة في ترجمة عقيل بن أبي طالب (ص ١٥٥ من طبعة النّجف) :

« قال إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال الثّقفيّ في كتاب الغارات :

كتاب عقيل بن أبي طالب إلى أخيه (إلى آخر ما نقل) » .

وقال أيضاً في ذلك الكتاب في ترجمة قيس بن سعد بن عبادة (ص٣٣٦) .

« وقال إبراهيم بن سعيد بن هلال الثّقفيّ في كتاب الغارات : كان قيس بن سعد (إلى آخر ما نقل) ثمّ قال : وقال إبراهيم فكرّر ذكره سبع مرّات ناقلاً عنه في الكتاب إلّا أنّ القرائن تدلّ على أنّه (ره) قد نقل ما نقل عنه بواسطة شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد وإن كان الظّاهر من كلامه (ره) خلاف ذلك فتدبّر .

ومنهم الحاج ميرزا حبيب الله الخوئى (ره) فانّه قد صرّح باسم الغارات والثّقفيّ كثيراً في شرحه منهاج البراعة على نهج البلاغة وعلى ما يبالي انّه (ره) قد صرّح بنقله عن الغارات بواسطة شرح ابن أبي الحديد أو البحار للمجلسيّ (ره) .

ومنهم محمد تقى لسان الملك المستوفى في ناسخ التّواريخ في المجلّد الّذي يتعلّق بأحوال أمير المؤمنين علي عليه السلام كثيراً بحيث يمكن أن يقال: لم يترك شيئاً ممّا نقله عنه ابن أبي الحديد في شرح النّهج و زاد عليه بعض ما نقله المجلسيّ ولم ينقله ابن أبي الحديد في شرح النّهج إلّا أنّه لم يذكر مأخذ نقله غالباً ومع ذلك صرّح بذلك في بعض الموارد ؛ منها ص ٨٣٠ عند ذكره مبغضي أمير المؤمنين عليه السلام ، ولولا أنّه قد أخذ ما أخذ من الكتابين المشار إليهما لكان ينبغي أن نشير إلى موارد نقله أيضاً إلّا أنّا اكتفينا بالاشارة إلى الكتابين واستغنينا بذلك عن الاشارة إليه ومع ذلك أشرنا إلى مورد أو موردين من موارد نقله لما اقتضى المقام ذلك .

ومنهم المحقق المامقانى (ره) في تنقيح المقال كثيراً ويصرّح بواسطته في النّقل.

و منهم أحمد زكى صفوت في كتابيه « جمهرة رسائل العرب » و « جمهرة خطب العرب » فانّه ينقل ما نقله ابن أبي الحديد عن الغارات لكنّه ينسبه إلى ابن أبي الحديد ولا يذكر مأخذ نقله .

ومنهم الامينى (ره) فى كتاب الغدير عند ذكره جنايات معاوية فانّه (ره) وإن قال في ج ١١ ؛ ص ٢٣ ما نصّه :

« وفي رواية إبراهيم الثّقفيّ في الغارات في حوادث سنة أربعين : بعث معاوية بسر بن أبي أرطاة »

فنقل مطالب و كرّر اسم الثّقفيّ وصرّح بالنّقل عنه غير مرّة إلّا أنّه أشار في آخر ما نقل إلى مأخذ نقله بقوله : «شرح ابن أبي الحديد ج ١ ؛ ص ١١٦ـ١٢١ » .

و منهم السّيّد السّند النّاقد المعاصر مرتضى العسكريّ ـ أطال الله بقاءه ـ فانّه نقل في كتاب أحاديث عائشة أحاديث من كتاب الغارات (انظر صفحات ٢٣٢ و ٢٣٥ و ٢٣٧ و ٢٣٨ من طبعة طهران سنة ١٣٨٠) .

ومنهم أبو جعفر محمد باقر المحمودى المرودشتيّ الشّيرازيّ المعاصر أطال الله بقاءه فانّه قد أكثر النّقل عن الغارات في كتابه « نهج السّعادة في مستدرك نهج البلاغة » وصرّح بأنّه لم ير النّسخة و إنّما نقل عنه بواسطة فقال في ص ٢٥ من

الجزء الرّابع من كتابه ما نصّه :

« قال الثّقفيّ في الغارات وهو غير مطبوع بعدُ ونحن إنّما نقلنا عنه بوساطة نقل المجلسيّ (ره) عنه في البحار وابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة والمحقّق المدنيّ في الدّرجات الرّفيعة وقد لخّصنا العبارة المحكيّة عنه بعض التّلخيص وزدنا عليه في بعض الموارد ما يوضحها » .

وأشار أيضاً في تعليقاته على المجلّد الثّاني من كتاب أنساب الأشراف للبلاذريّ الى كتاب الغارات للثّقفيّ كثيراً .

أقول : من المظنون قويّاً أنّ شرّاح نهج البلاغة كابن ميثم (ره) وغيره قد نقلوا من الكتاب إلّا أنّي لم أراجع الشّروح حتّى أطّلع على حقيقة الأمر فمن أراد فليراجع .

كلمة اعتذار

ليس بخفيّ على اُولي الألباب أنّ تصحيح مثل هذا الكتاب والتّحقيق في مطاويه والتّعليق عليه والتّقدمة له لم يكن بأمر سهل ساذج بل كان صعباً عسيراً ولا سيّما على مثلي ممّن هو قليل البضاعة وكثير الاضاعة وذلك أنّه وإن كان كتاباً مهمّاً في موضوعه إلّا أنّه لمّا لم يكن بمرأىً من العلماء ومسمع منهم كسائر الكتب الموجودة المتعارفة المتداولة بينهم حتّى تصير نسخه كنسخها مهذّبةً منقّحةً مصحّحة بل مشروحةً ومبيّنةً بشرحٍ وافٍ وبيانٍ شافٍ صرفت في تصحيحه وتنقيحه وقتاً كثيراً فحداني ذلك إلى أن اُطنب في بعض موارد الكتاب بعض الاطناب حتّى يستفيد منه أهل التّتبّع والتّحقيق فانّ وسائل المراجعة للكتب والمآخذ ليست مهيّأةً لأغلب الفضلاء المهرة كثّر الله أمثالهم في هذا الزّمان كسائر الأزمنة فانّ الزّمان متشابه الأجزاء كما عرّفه به الحكماء فاذا كان حالهم كذلك فما ظنّك بغيرهم من النّاس ؟! .

مع أنّ أكثر هذه التّعليقات ممّا يُستحسن ويُستطاب فينبغي أن أعتذر من أهل الفضل والكمال وأختم المقال بقول من قال :

ولئن أطلت فقد أطبت فانّني ... رجلٌ إذا أصف المعاني اُطنب.

بقيت هنا أمور

١ - قال الدّكتور عبدالحليم النّجار في ترجمته لكتاب بروكلمان في تاريخ الأدب العربيّ (ج ٣؛ ص ٤٠) :

« إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ كان في أوّل أمره زيديّاً ثمّ صار إماميّاً وتوفّي باصبهان سنة ٢٨٣ هـ = ٨٩٦ م (انظر منهج المقال ص ٢٦ للاستر ابادي) ينقل المجلسيّ كثيراً عن كتابه الغارات من بين كتبه التّاريخيّة الكثيرة (عن ر تر) ».

٢ - انّا ترجمنا الرّجال المذكورين في الأسانيد و مطاوي القصص واكتفينا غالباً في تراجمهم و شرح أحوالهم بما في كتب اخواننا العامّة أهل السّنّة والجماعة ولم نتعرّض لما في كتب علمائنا معاشر الشّيعة وقدّمنا في أكثر الموارد ما صنّف في ذلك الحافظ أحمد بن عليّ بن حجر العسقلانيّ وكان قد جعل في كتابيه «التّقريب والتّهذيب» للكتب الّتي ذكرت أسامي المترجمين فيها رموزاً ونحن قد ذكرنا في تعليقاتنا هذه عين عبارته في كلّ ترجمة ولم نصرّح بما يكشف تلك الرّموز فعلينا أن ننقل ما ذكره في أوّل كتاب « تقريب التّهذيب » في بيان الرموز المشار إليها حتّى يتبيّن الأمر في ذلك للنّاظر في هذا الكتاب فنقول : نصّ عبارته هكذا :

(انظر ص ٧ من طبعة مصر سنة ١٣٨٠ بتحقيق عبدالوهّاب عبداللطيف)

« و قد اكتفيت بالرّقم على أوّل اسم كلّ راو إشارة إلى من أخرج حديثه من الأئمّة فللبخاريّ في صحيحه خ ، فان كان حديثه عنده معلّقا خت ، وللبخاريّ في الأدب المفرد بخ ، وفي خلق أفعال العباد عخ ، و في جزء القراءة ز ، وفي رفع اليدين ى ، ولمسلم م ، ولأبي داود د ، وفي المراسيل له مد ، وفي فضائل الانصار صد ، وفي النّاسخ خد ، وفي القدر قد ، وفي التّفرّد ف ، وفي المسائل ل ، وفي مسند مالك كد ، وللتّرمذيّ ت ، وفي الشّمائل له تم ، وللنّسائي س ، وفي مسند عليّ له عس ، وفي مسند مالك كن ، ولابن ماجة ق ، وفي التفسير له فق ، فان كان حديث الرّجل في أحد الأصول السّتّة أكتفى برقمه ولو أخرج له في غيرها ، وإذا اجتمعت فالرّقم ع ، وأمّا علامة ٤ فهي لهم سوى الشّيخين ، ومن

ليست له عندهم رواية مرقوم عليه تمييز إشارةً إلى أنّه ذكر ليتميّز عن غيره ، ومن ليست عليه علامة نبّه عليه ، وترجم قبلُ أو بعدُ » .

٣ - أنّي أروي هذا السّفر الجليل عن جماعة من المشايخ العظام منهم المحقّق النّبيل محيي آثار الشّيعة وحافظ ناموس الشّريعة العالم الرّبانيّ الشّيخ آقا بزرگ الطّهرانيّ مؤلّف الذّريعة وغيره من الكتب الممتّعة النّفيسة فانّه ـ قدّس الله تربته ـ قد أجاز لي أن أروي عنه ما يرويه ويسوغ له روايته فأنا أرويه عنه (ره) بطرقه المعروفة المذكورة في مشيخته إلى أن ينتهي الأمر إلى مؤلّف الكتاب أبي إسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال الثّقفيّ رضي الله عنه .

٤ - لمّا كان تصحيح هذا الكتاب والتّحقيق فيه والتّعليق عليه بمعونة الفاضل المتتبّع الحاجّ ميرزا محمّد التّبريزيّ وجب عليّ أن أذكر اسمه هنا وأسأل الله تعالى أن يشكر سعيه ويُحسن رعيه و يوفّقه بتوفيقه و يؤيّده بتأييده ويجعله من العلماء العاملين الخادمين للدّين الاسلاميّ الحنيف والمروّجين للمذهب الجعفريّ المنيف بحقّ حبيبه النّبيّ المختار وعترته الأوصياء الأطهار عليه وعليهم الصّلوة والسّلام .

٥ - قال مؤلّف تذكرة الأئمّة[1] عند ذكره كتب علماء العامّة الّتي فيها فضائل أمير المؤمنين عليه السلام :

« كتاب المعرفة لابراهيم بن مسعود الثّقفيّ مقبول الطّرفين » .

٦ - كان التّوقّع و الانتظار أن يخرج الكتاب من الطّبع أحسن ممّا هو الآن عليه ، وذلك لما كانت المقدّمات تقتضيه إلّا أنّ الأمر قد جرى على خلاف ذلك في بعض الموارد فنسأل الله تعالى أن يجزي كلّاً من الّذين سعوا في حسن طبعه كما كان ينبغي ، والّذين قصّروا في ذلك بعد أن تهيّأت أسبابه بما يقتضيه فضله وعدله انّه خبيرٌ بالأمور وعليمٌ بذات الصّدور وهو أحكم الحاكمين .

---

١ – انظر ص٥٦ من النسخة المطبوعة بتبريز سنة ١٣١٢ و نص عبارته هنالك هكذا : « كتاب معرفت ابراهيم بن مسعود الثقفى مقبول الطرفين است » و من أراد البحث عن الكتاب ومؤلفه فليراجع « الفيض القدسى فى ترجمة العلامة المجلسى » للمحدث النورى (ص١٠)، وروضات الجنات للخوانسارى (ترجمة المجلسى) ، والذريعة للشيخ آغا بزرگ الطهرانى (ره).

كيفية التصحيح والتعليق

راعينا في تصحيح الكتاب و التّعليق عليه اُموراً :

١ ـ كلّ ما نقل عن الكتاب في كتابٍ آخر أشرنا إلى موضع نقله وذكرنا الاختلاف إن كان بينهما .

٢ ـ كلّ ما احتاج إلى بيانٍ و وجدنا البيان فيه من خبيرٍ اكتفينا بنقله ، فان لم يكن البيان كافياً أو كان مشتملا على اشتباهٍ أو إبهامٍ خضنا في البحث عنه والتّحقيق فيه بالنّقض والابرام حتّى يرتفع الاشتباه والابهام فيصير التّوضيح كافياً والبيان شافياً وافياً .

٣ ـ وجدنا في كتب العلماء ـ شكر الله سعيهم وأحسن رعيهم ـ مطالب عاليةً ومباحث مهمّةً وفوائد نفسيةً مرتبطةً بمطاوي الكتاب غاية الارتباط بحيث يمكن أن يقال : انّ الرّبط بينهما ربط المتن والشّرح أو ربط الاجمال والتّفصيل بل كان عنوان كثير من هذه المطالب والمباحث عبارات الكتاب ، وكانت هوامش الكتاب و حواشيها لا تسعها لكونها مبسوطةً طويلةً جعلناها تعليقاتٍ و نقلناها إلى آخر الكتاب وذكرناها هناك مرتّبةً بالعددالتّرتيبيّ المعيّن حتّى يستفيد منها من أراد .

وكانت أشياء من هذه المقاصد مشروحةً مفصّلةً جدّاً بحيث كان لا يسعها آخر الكتاب أيضاً أشرنا إلى موارد هذا القسم حتّى يهتدى القارىء إليها ، ومع ذلك ما نقلناه أو أشرنا إليه لم نستقص فيه جميع الموارد ولم نستوعب الكلام فيهما بل اكتفينا باليسير من الكثير فعلى المتتبّع أن يخوض فيه ان أراد فانّ التّتبّع له مضمارٌ واسعٌ ومآخذ كثيرة .

٤ ـ قد فاتنا بعض المطالب المهمّة اللّازمة للذّكر امّا غفلةً ونسياناً أو لعدم الاطّلاع عليها في ذلك الوقت ووقفنا عليها بعد طبع الكتاب فاستدركناها وتعرّضنا لذكرها في آخر الكتاب .

٥ ـ كلّ ما لم نجد إلى تصحيحه سبيلاً و على تنقيحه دليلاً تركناه بحاله وصوّرنا صورته .

تمّت المقدّمة بعون الله تعالى

و تتلوها الصّور الفتوغرافيّة الموعود بها في صفحة فح فدونكها :

و كان ذلك ليلة الأربعاء لأربع عشرة ليلةً خلون من شهر صفر المظفّر من شهور سنة ١٣٩٥ الهجريّة النّبويّة = ٧ اسفند ١٣٥٣ .

مير جلال الدّين الحسينيّ الأرمويّ
المحدّث

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

خبر علي عليه السلم ومعوية بن ابي سفيان واهل الشام بعد حرب الخوارج واستنفار علي بن
ابي طالب عليه السلم لاهل العراق وسيره وامورهم وكلامه بعد النهروان الى ان قتل صلى الله
عليه الصلوة والسلم حدثنا ابو علي الحسن بن ابرهيم بن عبد الله بن منصور
قال حدثنا احمد بن يوسف قال حدثنا الحسين بن علي بن عبد الكريم الزعفراني قال
حدثنا ابرهيم بن محمد بن سعيد الثقفي قال حدثنا اسمعيل بن ابان قال حدثنا عبد الغفار
بن القسم بن قيس عن رجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال
حدثنا المنصور بن عمرو عن زر بن حبيش قال سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب
صلى الله عليه يخطب قال ابرهيم واخبرني احمد بن عمران بن محمد بن ابي ليلى الانصاري
قال حدثني ابي قال حدثني ابن ابي ليلى عن المنهال بن عمرو عن زر بن حبيش قال
خطب علي عليه السلم بالنهروان ثم انتفا بين احدهما جرحا ونقص فاو المعنى
وامر قال خطب فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس اما بعد انا فقا

الصفحة الاولى من النسخة المخطوطة.

البعيد الرحم بقتل القليل الرحم بقطع بقتل ابني فقال معوية تأمرني والهوت فغضب [illegible]

ورمى بسيفه وقال تقدم فتى بهذا السيف وقلت أحبطه الناس حتى إذا بلغت ذكره

قلت ما هو بشتر ولا امرته فقال معوية خذ سيفك أبدك الغلام حتى يلقى سيفك بعض بور

رجل من بني عبد مناف وقد قتلت ابنيه فقال عبيد الله بن عباس إذا كنت قاتل بهما

فقال ابن لعبيد الله ما كنا نقتل بهما الا زيد وعبد الله ابني معوية فضحك معوية

وقال ما ذنب زيد وعبد الله فقال عبيد الله أصغر من أخيه عبد الله تم كتاب الغارات

على حذف الزيادات وتكرار الترات والحمد لله وحده

وصلى الله على سيدنا ونبينا

محمد وآله الطيبين الطاهرين

[illegible]

الصفحة الأخيرة من النسخة المخطوطة.

بن علقمة قال دخلت على علي عليه السلام فاذا بين يديه لبن حامض اذا في حموضته وكسر يابسة فقلت يا امير المؤمنين
تأكل مثل هذا قال لي يا ابا الجنوب رايت رسول الله صلى الله عليه واله يأكل ايبس من هذا ويلبس
اخشن من هذا فان انا لم اخذ بما اخذ به خفت ان لا الحق به حدثنا محمد قال حدثنا الحسن
قال حدثنا ابراهيم قال وحدثني ابراهيم بن العباس قال حدثنا ابن مبارك عن بكر بن عيسى
قال حدثنا جعفر بن محمد بن علي عن ابيه عليهم السلام قال كان علي عليه السلام يطعم الناس بالكوفة الخبز
واللحم وكان طعامه على حدة فقال قائل من الناس لو نظرنا الى طعام امير المؤمنين ما هو فاشرفوا
عليه واذا طعامه ثريد بزيت مكللة بالعجوة وكان ذلك طعامه وكانت العجوة تحمل اليه من المدينة
حدثنا محمد قال حدثنا الحسن قال حدثنا ابراهيم قال واخبرني احمد بن تميم قال اخبرني عبد الرحمن
بن معن عن عمران بن مسلم عن سويد بن غفلة قال دخلت على امير المؤمنين عليه السلام القصر فاذا
بين يديه قعب اجد ريحه من شدة حموضته فاذا في يده رغيف يرى قشار الشعير على وجهه
وهو يكسره ويستعين احيانا بركبته واذا جارية قائمة فقلت لها يا فضة الا تتقون الله
في هذا الشيخ لو نخلتم دقيقه فقال انا اكره ان يوجر وناثم قد اخذ علينا ان لا ننخل له دقيقا
ما صحبناه فقال علي ما تقول قالت سله فقلت له ما قلت لها لو نخلوا دقيقك فبكى ثم قال قد سقط
من الاصل قائمة حدثنا عبيد الله بن محمد البصري عن ابي بكر بن عياش عن ابي حصين عن مختار التمار
وكان رجلا من اهل البصرة قال كنت ابيت في مسجد الكوفة وابول في الرحبة واكل الخبز من البقال
فخرجت ذات يوم اريد بعض اسواقها فاذا بصوت بي فقال يا هذا ارفع ازارك فانه ابقى لثوبك
واتقى لربك فقلت من هذا فقيل لي هذا امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام فخرجت اتبعه
وهو متوجه الى سوق الابل فلما اتاها وقف في وسط السوق فقال يا معشر التجار اياكم واليمين

الفاجرة

صفحه ٢١ من النسخة المخطوطه

وفي سطر ١٣ و ١٤ منها تشاهد عبارة : « قد سقط من الأصل قائمة » .

احتمال سقط

صفحة ١٣٨ من النسخة المخطوطة

وفي هامشها تشاهد عبارة: « احتمال سقط ».

صفحة من جامع الرّواة المشار اليها فى ص ٨٨ = فح .

وعمالو وترجمة

وترجمة اعمال عليه السلام فى طريق خراسان وترجمة دعاء المباهلة

كميل بن زياد وترجمة دعاء الجوشن ورسالة العقائد ورسالة الشك

والسهو ورسالة الاوزان ورسالة الاختيارات ورسالة عقود

النكاح وساير مؤلفاتى ورسائلى واجوبة مسائلى واخذت عليه

ما اخذ علىّ من ملازمة التقوى واتباع ائمة الهدى صلوات الله

عليهم وبذل الجهد فى نشر آثارهم وترويج اخبارهم فانها العروة

الوثقى فى هذا الزمان بعد كتاب الله تعالى كل ذلك خالصا لوجه

لوجه الله تعالى من غير رياء او غرض او اعادة ان شاء الله وسالت

منها والتمس منه ان لا ينسانى من خالص دعواته فى اعقاب

صلواته ومظان اجابة دعواته وكتب بيمينه الجانية الفانية اقل

العباد الى عفو ربه الغنى محمد باقر بن محمد تقى عفى الله عن جرائمهما

فى سابع عشر شهر ذى القعدة الحرام من سنة ثمان وتسعين

بعد الالف الهجرية حامدا مصليا مسلما تم صورة خطه دام ظله العالى

بيد المحتاج المفتقر الى [illegible] قد فرغ من تاليف الراجى عفو ربه الغنى محمد بن على

المدعو بحاج محمد الاردبيلى ليلة تاسع عشر شهر ربيع الاول سنة

الف ومائة حامدا لله تبارك وتعالى ومصليا على رسول الله

صلى الله عليه وآله الطاهرين مستغفرا تائبا الى الله والحمد لله

وفرغ كاتبه العبد المحتاج الى رحمة ربه الملك الغفار ابن محمد

يوسف [illegible] فى يوم الثلثا الثالث من شهر

ربيع الثانى من شهور سنة

الف ومائة

والسلم

آخر صفحة من جامع الرواة المشار اليها فى ص ٨٨ = فج

والحمد لله الذي بصرنا ما جهلتم وعرفنا ما تحيرتم به وله المزيد بذلك والحمد لله
كثيرا وصلواته على سيد الاولين والآخرين محمد النبي وآله واهله الطاهرين

م م م

وفي المقتبس منه

وفي المقتبس منه

بلغ [illegible] بلغ

[illegible]

تسعين وتسعمائة

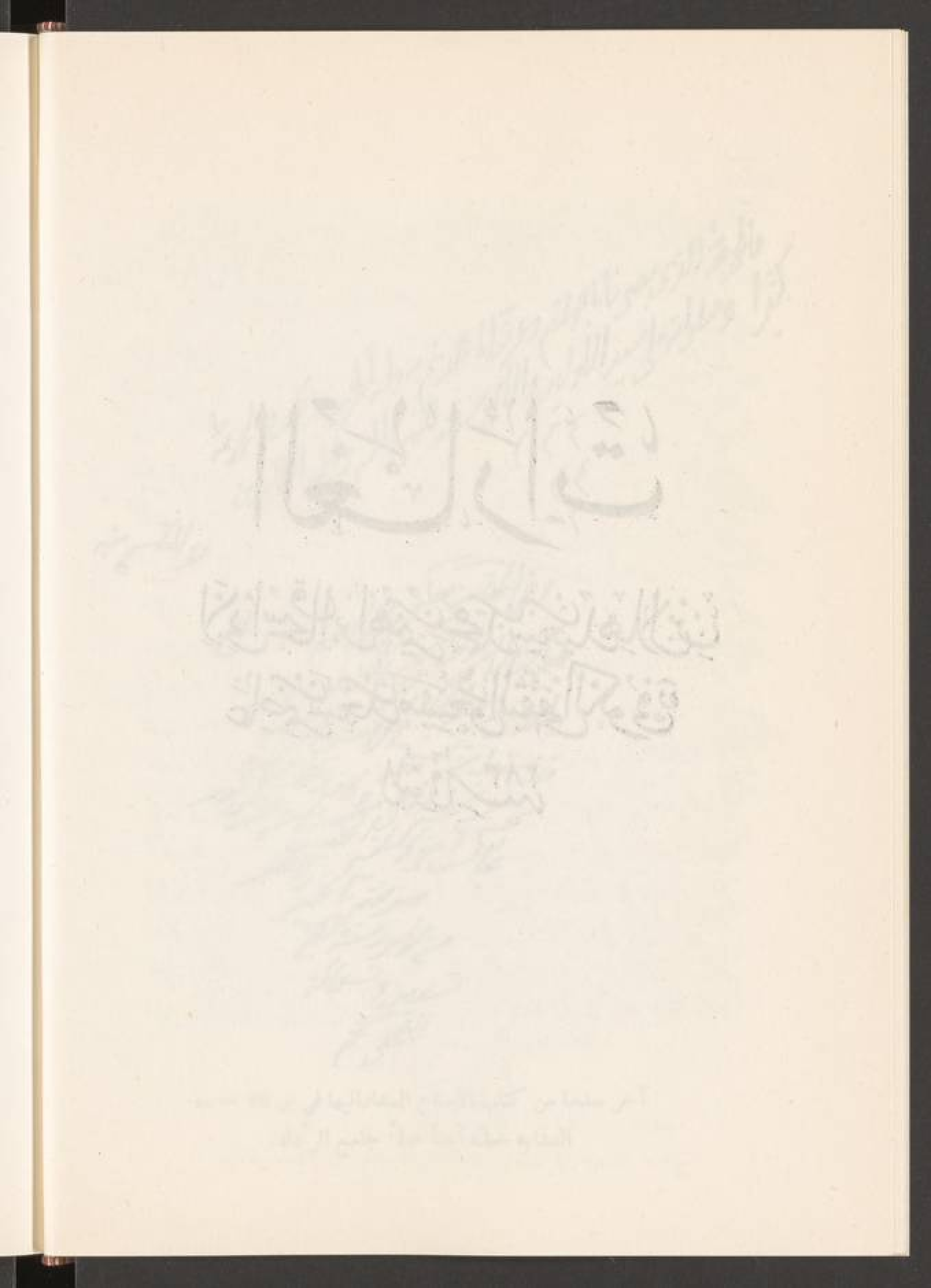
انتهى تم

آخر صفحة من كتاب الايضاح المشار اليها في ص ٧٥ = عه
المشابه خطه أيضاً خط جامع الرواة.

الغارات

لأبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي الكوفي ره

المتوفى سنة ٢٨٣



بسم الله الرحمن الرحيم

خبر علی ـ علیه السلام ـ و معاویة بن أبی سفیان و أهل الشام بعد حرب الخوارج، و استنفار علی بن أبی طالب ـ علیه السلام ـ أهل العراق، وسیره، وأموره، وکلامه، [وغارات معاویة علی أعماله،] بعد النهروان الی حین مقتله علیه الصلوة و السلام [1].

حدّثنا أبو علیّ الحسین بن ابراهیم بن عبدالله بن منصور [2]، قال: حدّثنا محمّد بن یوسف [3]، قال: حدّثنا الحسن بن علیّ بن عبد الکریم الزّعفرانیّ [4]،

---

١ ـ اشارة من المصنف (ره) الی رؤوس مطالب الکتاب، و عناوین الفصول منه و الابواب.

٢ ـ **قال الشیخ الجلیل آقابزرگ الطهرانی (ره) فی کتاب نوابغ الرواة** فی رابعة المآت من طبقات أعلام الشیعة (ص١٠٤ ـ ١٠٥) **مانصه:**

«الحسین بن ابراهیم بن عبدالله بن منصور، روی عن محمد بن هارون الهاشمی عن أحمد بن عیسی کما فی کمال الدین، و روی عنه أبوالعباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق من مشایخ الصدوق» و سیجیء البسط فی شرح حاله فی تعلیقات آخر الکتاب ان شاء الله تعالی.

(انظر التعلیقة رقم١).

٣ ـ کأن المراد به من **ذکره الشیخ الطوسی (ره) فی رجاله** فیمن لم یرو عن الائمة علیهم السلام بهذا العنوان: «محمد بن یوسف بن یعقوب الجعفری الدین الزاهد من أصحاب العیاشی» و نقل عنه العبارة أصحاب التراجم من الخاصة کالعلامة و ابن داود و المیرزا محمد و الاردبیلی و المقامقانی ـ رحمهم الله تعالی ـ فی کتبهم و الشیخ آقا بزرگ (ره) (فی نوابغ الرواة فی رابعة المآت من طبقات أعلام الشیعة) **و أما علماء العامة فذکره ابن أبی حاتم الرازی فی الجرح**

«بقیة الحاشیة فی الصفحة الآتیة»

[قال :] قال ابراهيم بن محمّد بن سعيد الثقفي[١] ، قال : حدّثنا اسماعيل بن أبان[٢]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

والتعديل بهذه العبارة: «محمدبن يوسف الاصبهانى الزاهدروى عن ....، روى عنه أحمدبن عصام الاصبهانى » و أحمدبن عصام هذا هو ابن اخت محمد بن يوسف كما فى ترجمته فى الجرح والتعديل . **وقال أبو نعيم فى تاريخ اصبهان :** «محمد بن يوسف أبو العباس الاصبهانى سكن بغداد، حدثنا محمدبن المظفر، حدثنا ابو العباس محمدبن يوسف الاصبهانى (الى آخر ما قال) » **و فى تاريخ بغداد (ج ٣ ؛ ص ٤٠٦) :** « محمد بن يوسف أبو العباس الاصبهانى حدث ببغداد ، وذكر لى أبونعيم الحافظ أنه سكنها (فنقل عبارة أبى نعيم كما نقلناه) » .

٢- فى الأصل : «الحسين» مكان«الحسن» **قال الشيخ الطوسى (ره) فى الفهرست فى ترجمة مصنف الكتاب ابراهيم الثقفى (ره) بعد ذكر أسامى كتبه:** «أخبرنا بجميع هذه الكتب أحمد بن عبدون ،عن على بن محمد بن الزبير القرشى،عن عبدالرحمن بن ابراهيم المستملى،عن أبى اسحاق ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى ، و أخبرنا بكتاب المعرفة ابن أبى جيد القمى،عن محمد بن الحسن بن الوليد،عن أحمد بن علوية الاصفهانى المعروف بابن الاسود،عن ابراهيم بن محمد الثقفى ، وأخبرنا به الاجل المرتضى على بن الحسين الموسوى ـ أدام الله تأييده ـ والشيخ أبوعبدالله محمدبن محمدبن النعمان المفيد ـ رضى الله عنهم ـ جميعاً عن على بن حبيش الكاتب عن **الحسن بن على بن عبدالكريم الزعفرانى**،عن أبى اسحاق ابراهيم بن محمد بن سعيد » .

وسيجىء لترجمته بسط وتفصيل فى تعليقات آخر الكتاب ان شاءالله تعالى

(انظر التعليقة رقم ٢) .

١ ـ هو مؤلف الكتاب و ترجمته فى مقدمة الكتاب .

٢ ـ **فى تقريب التهذيب :** « اسماعيل بن أبان الوراق الازدى أبواسحاق أو أبو ابراهيم كوفى ثقة تكلم فيه للتشيع،مات سنة ست عشرة [و مائتين] من التاسعة/خ مد ت». **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته المبسوطة :** « قال الجوز جانى : اسماعيل الوراق كان مائلا عن الحق ولم يكن يكذب فى الحديث،قال ابن عدى : يعنى ماعليه الكوفيون من التشيع ، وأما الصدق فهو صدوق فى الرواية » **و فى ميزان الاعتدال :** « اسماعيل بن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قال : حدّثنا عبد الغفّار بن القاسم بن قيس بن قهد من أصحاب رسول الله ﷺ[١] ، قال : حدّثنا المنصور بن عمرو[٢] ، عن زرّ بن حبيش[٣] ، قال : سمعت أمير المؤمنين عليّ

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أبان الازدى [خت] الكوفى الوراق شيخ البخارى روى عن مسعر و عبدالرحمن بن الغسيل، حدث عنه يحيى و أحمد، وقال البخارى : صدوق، وقال غيره : كان يتشيع ، و روى الحاكم عن الدار قطنى أنه قال : ليس عندى بالقوى، قلت : توفى سنة ست عشرة و مائتين » .

أقول: يأتي ذكر الرجل أيضاً في موردين من الكتاب ؛ الاول في باب استنفاره(ع) الناس الى قتال أهل الشام ، والثانى فى باب عماله وأموره، ووصفه فى الاول بنسبة : «الازدى» ؛ **وقال الاردبيلى(ره) فى جامع الرواة** بعد نقله من رجال الشيخ(ره) أنه من أصحاب الصادق(ع) مانصه: «روى عنه ابراهيم بن محمد الثقفى فى الكافى فى باب خدمة المؤمن» **وقال ابن حجر فى لسان الميزان :** « ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد الثقفى يروى عن اسماعيل بن أبان و غيره (الى آخر ماقال) » ويظهر مماذكرنا أن اسماعيل هذا كان معمراً فان أباعبدالله الصادق (ع) توفى سنة ثمان و أربعين و مائة فيكون بين وفاتيهما ثمان و ستون سنة ؛ فتدبر .

١ــ قوله : « من أصحاب رسول الله (ص) » قيد لقيس بن قهد ، **قال العلامة (ره)** فى الخلاصة: «عبدالغفار بن القاسم بن قيس بن قهد بالقاف أبو مريم الانصارى ، روى عن أبى جعفر و أبى عبدالله عليهما السلام ثقة » **و قال السارى فى توضيح الاشتباه :** « عبدالغفار بن القاسم بن قيس بن قهد بالقاف المفتوحة والهاء الساكنة والدال المهملة أبو مريم الانصارى ، روى عن الباقر والصادق عليهما السلام ثقة » .

وسيجيء له ولجده ترجمة مبسوطة فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٣).

٢ ــ كذا فى النسخة والظاهر أن هنا سقطاً **والصحيح هكذا :** «المنصور بن المعتمر عن المنهال بن عمرو» **فيستقيم السند** ففى تقريب التهذيب : « منصور بن المعتمر بن عبدالله السلمى أبوعتاب بمثلثة ثقيلة ثم موحدة الكوفى ثقة ثبت و كان لا يدلس من طبقة الاعمش، مات سنة اثنتين و ثلاثين و مائة /ع » **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** « روى عن المنهال بن عمرو » **و فيها أيضاً :** « قال على بن المدينى عن يحيى بن سعيد قال سفيان: كنت لاأحدث الاعمش عن أحد من أهل الكوفة الارده فاذا قلت : منصور ؛ سكت » **وأيضاً فى تهذيب التهذيب** فى ترجمة المنهال بن عمرو : « روى عنه المنصور بن المعتمر » .

٣ ــ قال السارى (ره) فى توضيح الاشتباه (ص ١٦١) : « زر بكسر الزاء المعجمة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بن أبى طالب عليه السلام يخطب . . .

قال ابراهيم : و أخبرنى أحمد بن عمران بن محمد بن أبى ليلى الانصارى قال : حدثنى أبى قال : حدثنى ابن أبى ليلى [1] عن المنهال بن عمرو [2] عن زر بن حبيش

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و تشديد الراء المهملة ابن حبيش بالحاء المهملة والباء الموحدة والشين المهملة كزبير من قراء التابعين كما فى الصحاح والقاموس **و قال فى الخلاصة :** زر بن حبيس بالسين المهملة من رجال أمير المؤمنين عليه السلام وكان فاضلا والظاهر أنهما واحد ، **وقال ابن داود :** بالشين المعجمة و من أصحابنا من صحفه بالمهملة و هو وهم، **و قال بعض الاعلام :** انا وجدناه فى نسخة معتبرة من كتاب الرجال للشيخ بالشين المعجمة» **أقول :** يريد ببعض الاعلام الشهيد الثانى ــ رحمه الله ــ كما فى تنقيح المقال للمامقانى و قد أطال (ره) الكلام فى ترجمته فى الكتاب و استفاد مما نقل فى حقه توثيقه فراجع ان شئت .

و سيجىء له ترجمة مفصلة فى تعليقات آخر الكتاب .

(انظر التعليقة رقم ٤) .

---

١ - **قال ابن دريد فى الاشتقاق عند ذكره** بطون الاوس و رجالها (ص ٤٤١) : « و من رجالهم أحيحة بن الجلاح بن الحريش بن جحجبى سيد الاوس فى الجاهلية (الى ان قال) و من ولد أحيحة عبدالرحمن بن أبى ليلى من أشراف أهل الكوفة صاحب رأى، و من ولده محمد بن عبدالرحمن ولى القضاء » **و فى الفهرست لابن النديم :** «ابن أبى ليلى وهو محمد بن عبدالرحمن بن أبى ليلى ، واسم أبي ليلي يسار من ولد احيحة بن الجلاح و قيل : انه كان مدخول النسب ، قال عبدالله بن شبرمة يهجوه :

و كيف ترجى لفصل القضاء ... و لم تصب الحكم فى نفسكا

فتزعم أنك لابن الجلاح ... و هيهات دعواك من أصلكا

و ولى القضاء لبنى امية و ولد العباس، وكان يفتى بالرأى قبل أبى حنيفة، ومات سنة ثمان و أربعين و مائة و هو يلى القضاء لابى جعفر، و له من الكتب كتاب الفرائض » . **أقول :** بين كلاميهما تناقض من جهة وهى أن ابن دريد نسب الرأى الى عبدالرحمن ولكن ابن النديم نسبه الى محمد بن عبدالرحمن ؛ فتدبر . **و فى تقريب التهذيب (فى باب الكنى) :**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قال : خطب علیّ علیه السلام بالنّهروان[۱] ثمّ اتّفقا یزید أحدهما حرفاً و ینقص حرفاً و المعنی واحدٌ .

قال : خطب فحمد الله و أثنی علیه ثمّ قال :

« بقیة الحاشیة من الصفحة الماضیة »

« ابن أبی لیلی هو عبدالرحمن و ابناه محمد و عیسی و ابن ابنه عبدالله بن عیسی » **و فی باب الاسماء منه:** «محمدبن عبدالرحمن بن أبی لیلی الانصاری الکوفی القاضی أبوعبدالرحمن صدوق سیء الحفظ جداً من السابعة،مات سنة ثمان و أربعین [و مائة] ۴/ » . **وفی تهذیب التهذیب فی ترجمته :** «روی عن المنهال بن عمرو ، وروی عنه ابنه عمران» **و أما ابنه عمران ففی تقریب التهذیب :** « عمران بن محمدبن عبد الرحمن بن أبی لیلی مقبول من الثامنة /ت ق » **و فی تهذیب التهذیب فی ترجمته :** « روی عن أبیه و روی عنه ابنه محمد » . **أقول :** فعلی هذا یحتمل اما أن تکون کلمة « أحمد » المذکورة فی السند محرفة عن «محمد» **ففی تقریب التهذیب:** «محمد بن عمران بن محمدبن عبدالرحمن بن أبی لیلی أبوعبدالرحمن الکوفی صدوق من العاشرة / بخ ت » **و فی تهذیب التهذیب فی ترجمته :** «روی عن أبیه» **وفی ترجمته المذکورة فیه أیضاً :** « قال ابوحاتم کوفی صدوق أملی علینا کتاب الفرائض عن أبیه عن ابن أبی لیلی عن الشعبی من حفظه ، لا یقدم مسألة علی مسألة» واما أن یکون أحمد ابناً آخر لعمران المذکور مجهولا غیرمذکور فی کتب الرجال .

ثم ان ابن أبی لیلی المذکور فی السند من رواة الشیعة أیضاً وعده الشیخ (ره) فی رجاله من أصحاب الصادق (ع) فمن أراد الخوض فی ترجمته فلیراجع کتب رجال الشیعة .

۲ — فی تاج العروس : «المنهال بن عمروالاسدی محدث» **وفی تقریب التهذیب:** « المنهال بن عمرو الاسدی مولاهم الکوفی صدوق ربما و هم من الخامسة / خ ۴ » و نقل المامقانی (ره) فی تنقیح المقال عن رجال الشیخ (ره) کونه من أصحاب الحسین و السجاد والباقر والصادق علیهم السلام بعناوین مختلفة فراجع ان شئت .

---

۱ — فی القاموس : « النهروان بفتح النون وتثلیث الراء وبضمهما ثلاث قری أعلی و أوسط و أسفل ؛ هنّ بین و اسط و بغداد » و فی تاج العروس فی شرحه : « و کان بها وقعة لامیرالمؤمنین علی — رضی الله عنه — مع الخوارج مشهورة » .

أيّها النّاس أمّا بعد [١] أنا فقأت عين الفتنة [٢] و لم يكن أحدٌ ليجترىء عليها غيرى [٣] .

---

١ ـ كذا فى النسخة صريحاً ؛ وقول الراوى « خطب » يقتضى وجودهما فان الخطبة تستلزم على عادة الخطباء وجود الكلمتين ؛ ألاترى قول سحبان بن وائل يقول :

« لقد علم الحى اليمانون أننى اذا قلت : أما بعد ؛ انى خطيبها »

وعلى هذا فالفاء محذوفة من الجملة الواقعة بعدها على ما هو القاعدة؛ قال ابن مالك:

أما كمهمايك من شىء وفا لتلوتلوهـا وجوبـاً ألفـا

و حذف ذىالفاء شذ فى نثر اذا لم يك قول معها قد نبذا

و قال السيوطى فى البهجة المرضية فى شرحهما :

«نبذ أى حذف كقوله عليهالصلوة والسلام : أما بعد ما بال رجال ، فان كان معها قول و حذف جاز حذف الفاء بل وجب كقوله تعالى : فأما الذين اسودت وجوههم : أكفرتم بعد ايمانكم؛ أى فيقال لهم: أكفرتم»وقال الحكيم(ره)وهومن المحشين للكتاب المذكور والمعلقين عليه : «تمام الحديث [المذكور] يشترطون شروطاً ليست فى كتاب الله ، هكذا فى صحيح البخارى ؛ فقوله(ص) : ما بال؛ الاصل: أمابعد فمابال؛ فحذف الفاء»ومن أرادالتفصيل فى ذلك فليراجع شرح العسقلانى او القسطلانى او غيرهما من شروح البخارى ونظائرها، وهنا بيانات مفيدة لعلماء اللغة و نقلناها فى تعليقات آخر الكتاب فراجع

(انظر التعليقة رقم ٥) .

٢ ـ فى شرح النهج : « فقأت عينه أى بخقتها ، و تفقأت السحابة عن مائها تشققت، و تفقأ الدمل والقرح، ومعنى فقئه عليهالسلام عين الفتنة اقدامه عليها حتى أطفأ نارهاكأنه جعل للفتنة عيناً محدقة يهابهاالناس فأقدم هو عليها ففقأ عينها فسكنت بعد حركتها وهيجانها ؛ و هذا من باب الاستعارة » .

٣ ـ فى نهج البلاغة بعدها : « بعد أن ماج غيهبها واشتد كلبها » وعلل ابن أبى الحديد هذا الكلام فى شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ١٧٥) و بين وجهه بشرح مبسوط و بيان مستوفى (وقال فيما قال) : « وقد روى ابن هلال صاحب كتاب الغارات أنه (أى الحسن ـ عليهالسلام ـ) كلم أباه فى قتال أهل البصرة بكلام أغضبه فرماه ببيضة حديد عقرت ساقه فعولج منها شهرين».

أقول : كأنه نقل الحديث من غير كتاب الغارات كما هو ظاهر عبارته .

و فى حديث ابن أبى ليلى : لم يكن ليفقأها أحدٌ غيرى و لو لم أك فيكم ماقوتل أصحاب الجمل و أهل النّهروان ، و أيم الله لولا أن تنكلوا [١] وتدعوا العمل لحدّثتكم بما قضى الله على لسان نبيّكم (ص) لمن قاتلهم مبصراً لضلالتهم عارفاً للهدى الّذى نحن عليه. ثمّ قال : سلونى قبل أن تفقدونى [٢] إنّى ميّتٌ أو مقتولٌ بل قتلاً ، [٣] ماينتظر أشقاها أن يخضبها من فوقها بدمٍ [و ضرب بيده إلى لحيته [٤]] والّذى نفسى بيده لا تسألونى عن شيءٍ فيما بينكم و بين السّاعة و لا عن فئةٍ تضلّ مائة

١ ـ هذه الكلمة قرئت فى بعض موارد نقلها « تتكلموا » على ان تكون جمع مخاطب من باب التفعل من «كلم»، وفى بعض الموارد الاخر : «تتكلوا» على ان تكون جمع مخاطب من باب الافتعال من « و كل » ؛ ولكل معنى صحيح مناسب لكن الاصح الانسب ما ذكرناه، والدليل عليه نص عبارة حديث نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب اخبار النبى (ص) بقتال الخوارج (ص ٥٩٧) عن جامع الاصول نقلا عن صحيح مسلم و أبى داود و هى : « لو يعلم الجيش الذين يصيبونهم ما قضى لهم على لسان نبيهم لنكلوا عن العمل » و قال المجلسى (ره) فى بيانه للحديث : **لنكلوا عن العمل** اى امتنعوا و تركوه اتكالا على هذا العمل و ثوابه » **و قال المجلسى (ره) أيضاً فى ثامن البحار** فى باب اخبار النبى (ص) بقتال الخوارج و كفرهم (ص ٥٩٩ ؛ س ٣٣) : « فى كتاب صفين للواقدى عن على (ع) : « لولا أن تبطروا فتدعوا العمل لحدثتكم بما سبق على لسان رسول الله (ص) لمن قتل هؤلاء » و له نظائر فى المضمون .

٢ ـ فى البحار نقلا عن الغارات بتكرار هذه الفقرة وتوسيط «سلونى عماشئتم» بينهما هكذا : «سلونى قبل أن تفقدونى ، سلونى عماشئتم ، سلونى قبل أن تفقدونى» (انظر ج ٨ ؛ ص٦٠٦) وفى رواية سليم بن قيس على مانقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار (ج٨؛ ص٧٢٣) : « سلونى عما شئتم قبل ان تفقدونى » و نقلت الرواية بألفاظ شتى وعبارات مختلفة لكن المعنى فى كلها و احد .

٣ ـ تأتى هذه القطعة من الرواية فى موردين آخرين من الكتاب أيضاً؛ أحدهما فى باب دخوله (ع) الكوفة، وثانيهما فى باب سيرته (ع) فى نفسه .

٤ ـ هذه الزيادة من البحار نقلا عن الغارات (ج٨ ؛ ص ٦٠٦ ؛ س ٥) .

أو تهدى مائة [١] إلاّ نبّأتكم بناعقها و سائقها .

فقام إليه رجلٌ فقال : حدّثنا يا أمير المؤمنين عن البلاء قال :

إنّكم في زمانٍ إذا سأل سائلٌ فليعقل ، و إذا سئل مسؤلٌ فليثبت ، ألا وإنّ من ورائكم أموراً أتتكم جللاً مزوّجاً [٢] و بلاءً مُكلِحاً [٣] مُبلِحاً [٤] ، و الّذى فلق الحبّة و برأ النّسمة إن لو فقد تمونى و نزلت كرائه [٥] الأمور و حقائق البلاء لقد أطرق كثيرٌ من السائلين و فشل كثيرٌ من المسؤولين [٦] و ذلك إذا قلصت [٧] حربكم

١ ـ قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج :

« فان قلت : لماذا قال : عن فئة تهدى مائة، و ما فائدة التقييد بهذا العدد ؟

قلت : لان مادون المائة حقير تافه لايعتدبه ليذكر ويخبر عنه فكأنه قال: مائة فصاعداً» .

٢ ـ فى البحار : «الجلل» محركة الامر العظيم، و« مزوجاً » أى مقروناً بمثله » .

٣ ـ فى النهاية : « فى حديث على : ان من ورائكم فتناً و بلاء مكلحاً مبلحاً أى يكلح الناس لشدته؛ والكلوح العبوس،يقال : كلح الرجل و أكلحه الهم » و فى البحار : « الكلوح العبوس يقال : كلح و أكلح » .

٤ ـ فى الاصل وفى البحار « ملحاً » من الالحاح ففى النهاية لابن الاثير نقلاعن غريب الحديث للهروى : «فيه: لايزال المؤمن معنقاً صالحاً مالم يصب دماً حراماً فاذا أصاب دماً حراماً بلح[بتشديد اللام]؛ بلح الرجل اذا انقطع من الاعياء فلم يقدر أن يتحرك، وقد أبلحه السير فانقطع به،يريد به وقوعه فى الهلاك باصابة الدم الحرام وقد تخفف اللام (الى ان قال نقلا عن الهروى) : ومنه حديث على: ان من ورائكم فتناً و بلاء مكلحاً مبلحاً أى معيياً » .

٥ ـ **كذا فى النهج لكن فى الاصل وفى البحار : « كراهية »** ؛ وفى البحار : « الكريهة النازلة ، و كرائه الامور المصائب التى تكرهها النفوس».

٦ ـ فى شرح النهج : « فشل جبن ؛ **فان قلت** : أما فشل المسؤول فمعلوم ، فما الوجه فى اطراق السائل ؟ ـ **قلت** : لشدة الامر و صعوبته حتى أن السائل ليبهت و يدهش فيطرق ولا يستطيع السؤال ».

٧ ـ قال المجلسى (ره) فى البحار (ج٨ ؛ ص ٦٠٦) : « قلصت بالتشديد أى انضمت و اجتمعت، و بالتخفيف أى كثرت و تزايدت،من: قلصت البئراذا ارتفع ماؤها» .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و شمّرت عن ساق[1] و كانت الدّنيا بلاءً عليكم و على أهل بيتى حتّى يفتح الله لبقيّة الأبرار، فانصروا قوماً[2] كانوا أصحاب رايات يوم بدر و يوم حنين تنصروا وتوجروا، ولا تسبقوهم فتصرعكم البليّة.

فقام إليه رجل آخر فقال: يا أمير المؤمنين حدّثنا عن الفتن، قال: انّ الفتن[3] اذا أقبلت شبّهت[4] و اذا أدبرت نبّهت[5]، يشبهن[6] مقبلات و

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و قال أيضاً فى ذلك المجلد لكن فى باب ماجرى من الفتن من غارات أصحاب معاوية على أعماله (ع) (ص٦٩٤) مانصه: «و قلصت بالتشديد أى اجتمعت وانضمت، والحرب اذاكانت فى موضع و احد تكون أشد و أصعب؛ و يكون التشديد للمبالغة، و هى بالتخفيف بمعنى ارتفعت فالمراد شدتها وكثرتها، و يقال بالتشديد بمعنى استمرت فى المضى، و يقال: قلص قميصه فقلص تقليصاً اى شمرلازم متعد، وفى بعض النسخ «قلصت حربكم عن ساق» بدون كلمة «شمرت» ويروى «اذا قلصت عن حربكم» بالتخفيف اى اذاانكشفت كرائه الامور عن حربكم».

أقول: بيانه هذا (المذكورفى ص ٦٩٤ من ثامن البحار) ملخص مما فى شرح النهج لابن أبى الحديد (انظر ج ٢؛ ص١٧٧).

١ــ فى شرح النهج: «وشمرت عن ساق؛ استعارة و كناية يقال للجاد فى أمره: قدشمر عن ساق؛ وذلك لان سبوغ الذيل معثرة، ويمكن أن يجرى اللفظ على حقيقته و ذلك أن قوله تعالى: يوم يكشف عن ساق؛ فسروه فقالوا: الساق الشدة فيكون قدأراد بقوله (ع): وشمرت عن ساق أى كشفت عن شدة و مشقة» و أضاف الى ذلك فى البحار (ج٨؛ ص٦٩٤) «وقيل: كشف الساق مثل فى اشتداد الامر و صعوبة الخطب؛ وأصله: تشمير المخدرات عن سوقهن فى الهرب، وقيل: يكشف عن ساق؛ أى عن أصل الامر و حقيقته بحيث يصير عياناً».

٢ ــ فى البحار: «أقواماً».

٣ ــ كذا فى النهج لكن فى الاصل والبحار: «الفتنة».

٤ ــ **قال المجلسى (ره) فى البحار: «قوله (ع):** «[شبهت] على المعلوم أى جعلت نفسها أو الامور الباطلة شبيهة بالحق، أو على المجهول؛ أى أشكل أمرها والتبس على الناس، و قوله (ع): [نبهت] أى أيقظت القوم من النوم و أظهرت بطلانها عليهم،

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

يعرفن مدبرات ، انّ الفتن تحوم كالرّياح يصبن بلداً و يخطئن اُخرى ، ألا انّ أخوف الفتن عندى عليكم فتنة بنى اُميّة ، انّها فتنة عمياء مظلمة مطيّنة[١] عمّت فتنتها و خصّت بليّتها ، و أصاب البلاء من أبصر فيها ، و أخطأ البلاء من عمى عنها ، يظهر أهل باطلها على أهل حقّها ، حتّى يملأ الارض عدواناً و ظلماً و بدعاً ، وانّ أوّل من يضع جبروتها و يكسر عمدها و ينزع أوتادها الله ربّ العالمين ، و أيم الله لتجدنّ بنى أميّة أرباب سوء لكم بعدى كالنّاب الضّروس[٢] تعضّ بفيها و تخبط بيديها و تضرب برجليها وتمنع درّها[٣]، لا يزالون بكم[٤] حتّى لا يتركوا فى مصركم الّا تابعاً لهم اوغير ضارّ[٥] ، ولا يزال بلاؤهم بكم حتّى لا يكون انتصار[٦] أحدكم

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

[ينكرن] أى لا يعرف حالهن » **وقال ابن أبى الحديد فى شرح النهج** : « ان الفتن اذا أقبلت شبهت ، معناه أن الفتن عند اقبالها و ابتداء حدوثها يلتبس أمرها ولا يعلم الحق منها من الباطل الى أن تنقضى و تدبر؛ فحينئذ ينكشف حالها و يعلم ما كان مشتبهاً منها ، ثم أكد عليه السلام هذا المعنى بقوله : ينكرن مقبلات و يعرفن مدبرات؛ **ومثال ذلك فتنة الجمل و فتنة الخوارج** كان كثير من الناس فيهما فى مبدأ الامر متوقفين و اشتبه عليهم الحال ولم يعلموا موضع الحق الى ان انقضت الفتنة ووضعت الحرب أوزارها بان لهم صاحب الضلالة من صاحب الهداية » .

٥ ــ فى الاصل : « استقرت » .

٦ ــ فى النهج : « ينكرن » .

١ ــ فى البحار : « أى مخفية » **أقول** : هومن قولهم : «طان الحائط والبيت = طلاه بالطين ، ومثله : طينه تطييناً » وهو كناية عن اختفاء الشىء و استتاره كما هو ظاهر .

٢ ــ **فى البحار** : «**الناب** الناقة المسنة، و **الضروس** السيئة الخلق تعض حالبها ».

٣ ــ **فى البحار** : «**الدر** اللبن و يقال لكل خير على التوسع » .

٤ ــ **فى البحار** : « لايزالون بكم= يؤذونكم بأنواع الاذى حتى لايبقى منكم الا من ينفعهم فى مقاصدهم ، أو لا يضرهم بانكار المنكرات عليهم » .

٥ ــ فى النهج : « غير ضائر » و قال المجلسى (ره) فى البحار : « الضائر المضر »

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

منهم الّا مثل انتصار العبد من ربّه، اذا رآه أطاعه و اذا توارى عنه شتمه، و أيم الله لو فرّقوكم تحت كلّ حجر لجمعكم الله لشرّ يوم لهم، ألا انّ من بعدى جمّاع [۱] شتّى، ألا انّ قبلتكم واحدة، وحجّكم واحد، وعمرتكم واحدة، والقلوب مختلفة؛ ثمّ أدخل أصابعه بعضها فى بعض.

فقام رجل فقال: ما هذا يا أميرالمؤمنين؟

قال: هذا هكذا، يقتل هذا هذا، و يقتل هذا هذا، قطعاً جاهليّة ليس فيها هدى و لا علم يرى، نحن أهل البيت منها بمنجاة [۲] و لسنا فيها بدعاة.

فقام رجل فقال يا أميرالمؤمنين: ما نصنع فى ذلك الزّمان؟

قال: انظروا أهل بيت نبيّكم فان لبدوا فالبدوا [۳] و ان استصرخوكم فانصروهم توجروا، ولا تسبقوهم فتصرعكم البليّة.

فقام رجل آخر فقال: ثمّ ما يكون بعد هذا يا أميرالمؤمنين؟

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ففى النهاية لابن الاثير: « فى حديث الرؤيا: لا تضارون فى رؤيته؛ من ضاره يضيره ضيراً أى ضره؛ لغة فيه ».

٦ ـ فى البحار « الانتصار = الانتقام ».

---

١ ـ فى ثامن البحار (ص ٦٠٦): « و جماع الناس كرمان أخلاطهم من قبائل شتى، و كل ما تجمع و انضم بعضه الى بعض ».

٢ ـ فى البحار: « المنجاة موضع النجاة، والغرض خلاصهم من لحوق الاثام والمتابعة فى الدعوة الى الباطل لا الخلاص من الاذية ».

٣ ـ فى البحار: « لبد كنصر و فرح أقام ولزق » و فى النهاية بعد ذكر شىء من معانى « لبد »: « و منه حديث حذيفة و ذكر فتنة فقال: البدوا لبود الراعى على عصاه لا يذهب بكم السيل؛ اى الزموا الارض و اقعدوا فى بيوتكم لاتخرجوا منها فتهلكوا و تكونوا كمن ذهب به السيل، يقال: لبد بالارض وألبدبها اذا لزمها و أقام، و منه حديث على قال لرجلين أتياه يسألانه: البدا بالارض حتى تفهما؛ أى أقيما ».

قال : ثمّ انّ الله تعالى يفرّج الفتن برجل منّا أهل البيت كتفريج الأديم [١]، بأبي ابن خيرة الاماء [٢] يسومهم خسفاً [٣] و يسقيهم بكأس مصبّرة [٤] ؛ فلا يعطيهم الّا السّيف هرجاً [٥] هرجاً ، يضع السّيف على عاتقه ثمانية أشهر ؛ ودّت قريش [٦] عند ذلك بالدّنيا و ما فيها لو يرونى مقاماً واحداً قدر حلب شاة أو جزر جزور [٧] لأقبل منهم بعض [٨] الّذى يرد عليهم حتّى تقول قريش : لو كان هذا من ولد فاطمة لرحمنا،

١ ـ فى البحار : « كتفريج الاديم » الاديم الجلد، وتفريجه اى الجلد عن اللحم ، ووجه الشبه انكشاف الجلد عما تحته من اللحم، ويحتمل أن يكون المراد بالاديم الجلد الذى يلف الانسان فيه للتعذيب لانه يضغطه شديداً اذا جف؛ وفى تفريجه راحة» .

٢ ـ فى شرح النهج والبحار : «ابن خيرة الاماء القائم عليه السلام» .

٣ ـ فى البحار : « يسومهم خسفاً أى يوليهم ويكلفهم ويلزمهم ، والخسف النقصان والهوان» .

٤ ـ فى البحار : « المصبرة الممزوجة بالصبر المر ، وقيل أى المملوءة الى أصبارها أى جوانبها» .

٥ ـ فى البحار : «فى النهاية : فيه بين يدى الساعة هرج أى قتال واختلاط ، وأصل الهرج الكثرة فى الشىء والاتساع» .

٦ ـ فى البحار نقلا عن شرح النهج : «هو اشارة الى ظهور دولة بنى العباس؛ و قد روى فى السير أن مروان بن محمد وهو آخر ملوك بنى امية قال يوم الزاب لما شاهد عبدالله بن محمد بن على بن عبدالله بن العباس بازائه فى صف خراسان : لوددت أن على بن أبى طالب تحت هذه الراية بدلا من هذا الفتى، ويحتمل أن يكون التمنى عند قيام القائم عليه السلام» .

أقول : هنا كلام لابن أبى الحديد نفيس جداً ننقله فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٦) .

٧ ـ فى البحار : « الجزور الناقة التى تجزر» .

٨ ـ أورد الرضى (ره) فى النهج مكان الجملة هذه : « لاقبل منهم ما أطلب اليوم بعضه فلا يعطوننى» وقال المجلسى (ره) فى شرح العبارة مانصه : «قوله (ع) : ما أطلب اليوم بعضه ؛ أى الطاعة و الانقياد اى يتمنون أن يرونى فيطيعونى اطاعة كاملة وقد رضيت منهم اليوم بأن يطيعونى اطاعة ناقصة فلم يقبلوا» .

فيغريه[١] الله ببنى اُميّة فيجعلهم ملعونين أينما ثقفوا اُخذوا و قتّلوا تقتيلا[٢] * سنّة الله فى الّذين خلوا من قبل ولن تجد لسنّة الله تبديلا[٣].

---

١ — فى المصباح المنير : «غرى بالشىء غرى من باب تعب اولع به من حيث لايحمله عليه حامل ، وأغريته به اغراء فاغرى به بالبناء للمفعول؛ والاسم الغراء بالفتح والمد» وفى مجمع البحرين : «قوله تعالى : لنغرينك بهم أى لنسلطنك عليهم يعنى ان لم ينته المنافقون عن عداوتهم لنأمرنك أن تفعل بهم مايسوؤهم ويضطرهم الى طلب الجلاء من المدينة فسمى ذلك اغراء وهو التحريش على سبيل المجاز» وقال فى «حرش» : «التحريش الاغراء بين القوم والكلاب و تهييج بعضها على بعض؛ ومنه الحديث : فلما جاء أبى حرشه على ، وحديث على (ع) : فذهب الى رسول الله (ص) محرشاً على فاطمة؛ أراد بالتحريش هنا مايوجب عتابها» .

أقول : قوله (قدس سره) فى تفسير «لنغرينك» ناظر الى تمام الاية وهى : « لئن لم ينته المنافقون والذين فى قلوبهم مرض والمرجفون فى المدينة لنغرينك بهم ثم لا يجاورونك فيها الا قليلا» (آية ٦٠ سورة الاحزاب) و يعلم من ذكره (ع) الايتين التاليتين لهذه الاية بعدها فى آخر الخطبة أنه (ع) أخذ الكلمة من الاية المذكورة بعنوان الاقتباس ولذا ذيل قوله بذكر الايتين التاليتين لها ؛ فتدبر .

٢ — هى مع ما بعدها آية ٦١ و ٦٢ من سورة الاحزاب .

٣ — نقلها المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب قتال الخوارج واحتجاجاته (ص ٦٠٥— ٦٠٦) مورداً بعدها بياناً للغاتها قائلا فى آخر البيان : « **أقول :** وقد مضى بعض هذه الخطبة مشروحاً » .

أقول : هذا المورد المشار اليه لم أظفر به فيما تقدم من المجلدات ولكن شرحه فيما يأتى ؛ **ففى المجلد نفسه (ج ٨)** شرح الخطبة **(بعد نقلها عن النهج للرضى فانه (ره) نقل فيه منتخباً من الخطبة و هو معظمها)** شرحاً مفصلا مبسوطاً فى باب ماجرى من الفتن (ص ٦٩٣ — ٦٩٤) **و نقل الخطبة أيضاً فى المجلد الثامن** فى باب نوادر ماوقع فى أيام خلافته عن كتاب سليم بن قيس (ص ٧٢٣ — ٧٢٤) قائلا بعده : **«كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفى** (الى ان قال : وساق الحديث نحو حديث سليم الى قوله : ولن تجد لسنة الله تبديلا)» **مع بيان مفصل للخطبة، و نقل الخطبة أيضاً فى المجلد التاسع فى باب معجزات كلامه** (ص ٥٩٢ — ٥٩٤) مع تبيين مفصل للغاتها وبيان مبسوط لمشكلاتها

« بقية الحاشية فى الصفحه الاتية »

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا إبراهيم ، قال : أخبرني إبراهيم

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ونقل هنا بيانات مفيدة جداً عن ابن أبي الحديد وقال نقلاعنه هنا وكذلك فيما أشرنا اليه (ج ٨ ؛ ص ٦٩٣-٦٩٤) : «وهذه الخطبة ذكرها جماعة من أصحاب السيرة وهي متداولة منقولة مستفيضة خطب بها علي ـ عليه السلام ـ بعد انقضاء أمر النهروان وفيها ألفاظ لم يوردها الرضي فذكر الالفاظ المتروكة وآخرها : لن تجد لسنة الله تبديلا» **والالفاظ المتروكة كلها موجودة في كتاب الغارات** وقال في آخر بيانه «أقول : أوردت تمام تلك الخطبة برواية سليم بن قيس في كتاب الفتن» .

ونقل الشيخ الحر العاملي (ره) في كتابيه «وسائل الشيعة، واثبات الهداة» قطعات من الخطبة؛ أما الوسائل ففي باب حكم الخروج بالسيف من كتاب الجهاد (ج ٢ من طبعة أمير بهادر ؛ ص ٢٢٣) مانصه : «ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي في كتاب الغارات عن اسماعيل بن أبان عن عبد الغفار بن القاسم عن المنصور بن عمرو عن زر بن حبيش عن أمير المؤمنين، **وعن أحمد بن محمد بن أبي ليلى** عن أبيه عن ابن أبي ليلى عن المنهال بن عمرو عن زر بن حبيش قال : خطب علي (ع) بالنهروان (الى أن قال) فقام رجل فقال : يا أمير المؤمنين حدثنا عن الفتن فقال : ان الفتنة اذا أقبلت شبهت؛ ثم ذكر الفتن بعده (الى أن قال) فقام رجل فقال : يا أمير المؤمنين ما نصنع في ذلك الزمان ؟ ـ قال : انظروا أهل بيت نبيكم فان لبدوا فالبدوا وان استصرخوكم فانصروهم توجروا ، ولا تسبقوهم فتصرعكم البلية، ثم ذكر حصول الفرج بخروج صاحب الامر» **وأما اثبات الهداة ففي المجلد الخامس ص ٢٠ مانصه : «وروى ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي في كتاب الغارات** قال : حدثنا اسماعيل بن أبان عن عبد الغفار بن القاسم عن المنصور بن عمر وعن زر بن حبيش عن أمير المؤمنين (ع) وذكر خطبة يقول فيها : اني ميت اومقتول بل قتلا ماينتظر أشقاها ان يخضبها من فوقها بدم (الى أن قال) أما والله لتجدن بني امية (الحديث الى قوله) أوغير ضائر» **ثم قال بعده :** «وعن أبي حمزة عن أبيه قال سمعت علياً (ع) يقول : تالله لتخضبن هذه من دم هذه يعني لحيته من رأسه ، ورواه بأسانيد اخر» .

أقول : هذه الخطبة من أمهات خطب أمير المؤمنين عليه السلام ومشتملة على اخباره (ع) فيها بأمور واقعة بعده (ع)، **وفي ذيلها بناء على رواية سليم زيادات لم نذكرها هنا**

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

ابن المبارك البجلى ١ و إبراهيم بن العبّاس البصرى الأزدي ٢ أيّهما حدّثنى بهذا الحديث عن ابن المبارك ٣ قال : حدّثنا بكر بن عيسى ٤ قال : حدّثنا إسماعيل بن

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

خوف الاطالة فمن أرادها فليطلبها من كتاب سليم أو ثامن البحار باب النوادر (ص ٧٢٣ - ٧٢٤) ومن ثم خاض الشراح فى شرحها وأطنبوا الكلام بما تقتضيه الخطبة ، ولما كان هذا المقام لايسع شرحها اقتصرنا بماذكرناه والاكانت الخطبة من مصاديق قول من قال بالفارسية :

«بايد در اين حديث نوشتن كتابها» .

ولما كان الاكتفاء بما ذكرناها غيروافٍ بشرح الخطبة وكشف اللثام عن وجه معانيها بنينا الامر على أن ننقل كلامين مهمين من المجلسى (ره) وابن أبى الحديد فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله .

(فراجع التعليقة رقم ٦) .

١ - **فى جامع الرواة للاردبيلى (ره)** نقلا عن النجاشى ورجال الشيخ : «ابراهيم بن المبارك له كتاب» وهو واقع فى طرق روايات كثيرة فى الكتاب .

٢ - لعل المراد منه من ذكره ابن سعد فى الطبقات عند ذكره البغداديين (ج٧ القسم الثانى ص ٧٥ من طبعة اروبا) بقوله : «ابراهيم بن العباس ويكنى ابا اسحاق ويعرف بالسامرى روى عن أبى اويس وشريك وغيرهما وكان قد اختلط فى آخر عمره فحجبه أهله فى منزله حتى مات» وذكر ترجمته الخطيب فى تاريخ بغداد على سبيل التفصيل (انظر ج ٦ ؛ ص ١١٦) .

٣ - كأن المراد به عمرو بن المبارك أبو ابراهيم الاتى ذكره فى مثل السند فى باب استنفاره (ع) الناس (انظر الحديث الثالث من الباب) وأما ترجمته فلم نظفر بها فى مظانها .

٤- **فى تقريب التهذيب:** «بكر بن عيسى الراسبى بمهملة ثم موحدة أبو بشر البصرى ثقة من التاسعة ، مات سنة أربع و مائتين / س» **و فى القاموس :** « و بنو راسب حى » . **و فى تاج العروس فى شرحه :** « منهم فى الازد راسب بن مالك بن ميدعان بن مالك بن نصر بن الازد » **وفى الاشتقاق لابن دريد :** « و من قبائل جرم بن ربان بنو راسب بطن بالبصرة ، وفى الازد راسب بن الحارث بن عبدالله بن الازد » **وفى جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلا عن رجال الشيخ : « بكر بن عيسى أبو زيد البصرى الاحول ؛ اسند عنه من أصحاب الصادق(ع)» **أقول:** المتبادر من العبارات اتحادهما والاختلاف فى الكنية لاينافيه لتحقق كنيتين فى كثير من الرواة .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

خالد[١] البجلي - عن عمرو بن قيس[٢] عن المنهال بن عمرو عن زرّ بن حبيش الأسدى أنّه قال : سمعت عليّاً عليه السلام يقول :

أنا فقأت عين الفتنة ، و لولا أنا ما قوتل أهل النّهروان و لا أصحاب الجمل ، و لو لا أنّى أخشى أن تنكلوا فتدعوا العمل لأخبرتكم بالّذى قضى الله على لسان نبيّكم لمن قاتلهم مبصراً بضلالهم عارفاً للهدى الّذى نحن عليه[٣] .

---

١ - كذا فى الاصل والظاهر أنه « اسماعيل بن أبى خالد » ففى **تقريب التهذيب**: « اسماعيل بن أبى خالد الاحمسى مولاهم البجلى ثقة ثبت من الرابعة، مات سنة ست وأربعين [و مائة] / ع » و هو يروى عن عمرو بن قيس كما يأتى التصريح به عن علماء الرجال ، **و نقل المامقانى (ره) فى تنقيح المقال** عن رجال الشيخ عد الرجل من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام، و كذلك عن النجاشى و فهرست الشيخ بهذا العنوان : « اسماعيل بن أبى خالد محمد بن مهاجر بن عبيد الازدى، روى أبوه عن أبى جعفر (ع) و روى هو عن أبى عبدالله (ع) و هما ثقتان من أصحابنا الكوفيين » و فى جامع الرواة مثله .

٢ - **فى تقريب التهذيب** : « عمرو بن قيس الملائى بضم الميم و تخفيف اللام و المد أبوعبدالله الكوفى ثقة متقن عابد من السادسة، مات سنة بضع وأربعين [و مائة] / بخ م ٤ » **و فى تهذيب التهذيب** : « روى عن أبى اسحاق السبيعى و عكرمة والمنهال بن عمرو (الى أن قال) و روى عنه اسماعيل بن أبى خالد و هو أكبر منه (الى آخر ما قال) ». **وفى تذهيب تهذيب الكمال** : « عمرو بن قيس الملائى أبوعبدالله الكوفى عن عكرمة و عون بن أبى جحيفة، **وعنه** اسماعيل بن أبى خالد مع تقدمه والثورى ، وثقه أبوحاتم ». **وفى تنقيح المقال وجامع الرواة** : « عمرو بن قيس أبوعبدالله الملائى الكوفى عده الشيخ (ره) فى رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام » .

٣ - **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب قتال الخوارج (ص ٦٠٣ ؛ س ٢٢) **و نقله الطبرى فى تأريخه** نقلا عن أبى مخنف (ج ٦ ؛ ص ٥٠) باختلاف يسير فى العبارة، **وكذا نقله ابن الاثير فى كامل التواريخ** تحت عنوان «قتل ذى الثدية» (ج ٣ ، ص ١٣٩) .

وقال ابو نعيم الاصبهانى فى حلية الاولياء (ج ٤ ؛ ص ١٨٦) فى ترجمة زر بن حبيش : « حدثنا أبوعمرو بن حماد حدثنا الحسن بن سفيان حدثنا محمد بن عبيد النحاس

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فى غنىّ [١] وباهلة [٢]

حدّثنا محمّد قال : حدثنا الحسن قال : حدّثنا إبراهيم قال : حدّثنى عبيد بن

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

حدثنا أبومالك عمروبن هاشم عن ابن أبى خالد أخبرنى عمروبن قيس عن المنهال بن عمرو عن زر أنه سمع عليا (ع) يقول: أنافقأت عين الفتنة لولا أناماقتل أهل النهر وأهل الجمل، ولولا أن أخشى أن تتركوا العمل لانبأتكم بما قضى الله على لسان نبيكم (ص) لمن قاتلهم مبصراً ضلالتهم عارفاً للهدى الذى نحن فيه» غريب من حديث المنهال و عمرو واسماعيل بن أبى خالد لم نكتبه الا بهذا الاسناد » .

١ — **فى الصحاح** : « الغنى مقصوراً اليسار تقول منه : غنى فهو غنى ، و غنى أيضاً [أى على زنة فعيل] حى من غطفان » **وفى الاشتقاق لابن دريد** عند ذكره قبائل سعدبن قيس عيلان (ص٢٦٩) : «فمن قبائل سعد أعصر بن سعد وهو أبوغنى وباهلة والطفاوة (الى أن قال) فمن رجال غنى وهو فعيل من الغنى غنى المال مقصور (الى آخر ما قال) » .

٢ — **فى الصحاح** : « باهلة قبيلة من عيلان وهو فى الاصل اسم امرأة من همدان تحت معن بن أعصر بن سعدبن قيس عيلان فنسب ولده اليها ، و قولهم : باهلة بن أعصر انما هو كقولهم : تميم بنت مر فالتذكير للحى والتأنيث للقبيلة ؛ سواء كان الاسم فى الاصل لرجل اوامرأة ». **و فى الاشتقاق لابن دريد** عند ذكره قبائل سعدبن قيس عيلان (ص٢٧١) : «وأما معن بن أعصر فولد قتيبة و وائلا و جثاوة و أوداً و حضنتهم كلهم باهلة و هى زعموا امرأة من مذحج أو من همدان (الى ان قال) و اشتقاق باهلة من قولهم : أبهلت الناقة اذا حللت صرارها والناقة باهل، والقوم مبهلون ، والبهلة اللعنة من قولهم : عليه بهلة الله أى لعنة الله، و فى التنزيل نبتهل اى نتلاعن ». **وفى اللباب لابن الأثير** : « الباهلى بفتح الباء المنقوطة بواحدة و كسر الهاء واللام ؛ هذه النسبة الى باهلة ؛ و هى باهلة بن أعصر بن سعد بن قيس عيلان بن مضر ، كان العرب يستنكفون من الانتساب الى باهلة كأنها ليست فيما بينهم من الاشراف حتى قال قائلهم :

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

سليمان النّخعي[۱] قال: حدّثني سعيدُ الأشعري[۲] قال: استخلف ـ علي عليه السلام حين سار إلى النّهروان رجلا من النّخع يقال له: هانىء بن هونة[۳] فكتب إلى علي عليه السلام انّ غنيّاً وباهلة فتنوا؛ فدعوا الله عليك أن يظفر بك عدوّك، قال: فكتب إليه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و ما ينفع الاهل من هاشم اذا كانت النفس من باهلة

(الى آخر ما قال) ».

و فى المشتبه للذهبى (ص۱۴۲) : « جديلة ؛ قال أبوعبيدة : محارب و غنى و باهلة و فهم و عدوان و جديلة يد واحدة كلهم من مضر » .

---

۱ – لم نظفر بترجمة الرجل بهذا العنوان فى مظانها ، ومن المحتمل أن يكون المراد منه من ذكره ابن أبى حاتم الرازى فى الجرح والتعديل (ج۵ ؛ ص ۴۰۸) بقوله : « عبيد بن سليمان الباهلى أبو الحارث روى عن الضحاك (الى آخر ما قال) » و يؤيده ما فى ترجمة عبدالله بن الرومى الاتى ذكره نقلا عن تقريب التهذيب من أن «عبدالله بن فيروز الرومى الديلمى أخو الضحاك » فعليه يكون الرجل يروى تارة عن الضحاك كما فى الجرح والتعديل، واخرى عن أخيه عبدالله كما فى المتن لكن وصفه بالنخعى فى السند و بالباهلى فى ترجمته يبعده ؛ فتدبر .

۲ – **فى تقريب التهذيب :** « سعيد بن أبى بردة بن أبى موسى الاشعرى الكوفى ثقة ثبت ؛ وروايته عن ابن عمر مرسلة ، من الخامسة / ع » .

۳ – لم نجد أحداً بهذا العنوان فى مظانه لكن ذكر فى كتاب صفين لنصر بن مزاحم والتأريخ للطبرى وفى شرح النهج لابن أبى الحديد نقلا عن النصر رجل من أصحاب على(ع) بعنوان «حيان بن هوذة النخعى» و نص عبارة نصر هكذا (ص۵۴۳) : «فلما رأى [الاشتر] ذلك قال : أعيذكم بالله أن ترضعوا الغنم سائر اليوم، ثم دعا بفرسه وركز رايته و كانت مع حيان بن هوذة النخعى (الى آخر ما قال) » و مثله عبارة الطبرى و ابن أبى الحديد (انظر وقائع ليلة الهرير و رفع المصاحف) فعلى هذا اما أن يكون «هانىء» مصحف «حيان» أو يكون «هانىء» أخاً له والله العالم .

عليٌّ عليه السلام: اجلهم [١] من الكوفة ولا تدع منهم أحداً [٢].

قال عبيد الله [٣] بن سليمان: حدّثنا عبدالله بن الرّومي [٤] انّ علياً عليه السلام قال: لاتجاوروني فيها بعد ثلاث [٥].

حدّثنا محمّد قال: حدّثنا الحسن قال: حدّثنا إبراهيم قال: وأخبرني عليّ بن قادم [٦] قال: أخبرني شريك بن عبدالله النّخعيّ [٧] عن ليث [٨] عن أبي يحيى [٩] قال:

---

١ ــ ذكر اللغويون أن كلا من كلمتي «جلا» و «أجلى» مجرداً ومزيداً لازم متعد فيمكن قراءة الكلمة بكلا الوجهين.

٢ ــ نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب قتال الخوارج (ص ٦٠٣، س٢٧).

٣ ــ كذا في الاصل والظاهر أن «الله» زائدة بقرينة صدر السند.

٤ــ **في الانساب للسمعاني:** «الرومي بضم الراء المهملة والميم بعدالواو (الى ان قال) والمشهور بهذه النسبة عبدالملك بن عبدالله بن فيروز الرومي أخو عمر بن عبدالله من أهل البصرة يروي عن أبيه عن ابن عمر؛ روى عنه موسى بن اسماعيل التبوذكي» **وفي تقريب التهذيب:** «عبدالله بن فيروز الديلمي أخو الضحاك ثقة من كبار التابعين، و منهم من ذكره في الصحابة / دس ق» و سيجيء من ثامن البحار نقلا عن كتاب صفين لنصر بن مزاحم قول أمير المؤمنين (ع) لباهلة: خذوا عطائكم واخرجوا الى الديلم، وهو يؤيد كونه ديلمياً؛ فتدبر، وأما من ذكر ترجمته ابن أبي حاتم في الجرح والتعديل بعنوان «عبدالله بن الرومي أبي محمد اليمامي» فلا ينطبق على ما نحن فيه لبعد الطبقة.

٥ ــ هذا الجزء لم أجده منقولا من هذا الكتاب في مظانه من البحار و غيره و أما قوله «لا تجاوروني» ففي الاصل «لا تجاورني» [فيكون مؤكداً بنون التوكيد]، و عدم المجاورة كناية عن الحكم بالجلاء نظير قول الله تعالى: «ثم لا يجاورونك فيها الا قليلا».

٦ــ **في تقريب التهذيب:** «علي بن قادم الخزاعي الكوفي صدوق يتشيع من التاسعة، مات سنة ثلاث عشرة ومائتين او قبلها / دت ص» **وفي تهذيب التهذيب:** «علي بن قادم الخزاعي أبو الحسن الكوفي روى عن الاعمش (الى ان قال) وشريك القاضي و غيرهم (الى ان قال): ذكره ابن حبان في الثقات، وقال: مات سنة ٢١٣».

٧ ــ **قال المحدث القمي (ره) في كتاب الكنى والالقاب** تحت عنوان «النخعي» ما نصه: «و ممن ينسب الى النخع شريك بن عبدالله بن سنان بن أنس النخعي الكوفي ذكره

«بقية الحاشية في الصفحة الاتيه»

سمعت علياً عليه السلام يقول : يا باهلة اغدوا خذوا حقّكم مع النّاس، والله يشهد أنّكم تبغضونى و أنّى أبغضكم [١] .

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا إبراهيم قال : حدّثنى يوسف بن كليب المسعودي [٢] قال : حدّثنى معاوية بن هشام [٣] عن الصبّاح بن يحيى

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ابن قتيبة والذهبى فى رجال الشيعة ، و كان ممن روى النص على أميرالمؤمنين (ع) كما فى الميزان للذهبى، و من تتبع سيرته علم أنه يوالى أهل البيت ـ عليهم السلام ـ و قد روى عن أوليائهم علماً جماً؛ قال ابنه عبدالرحمن :كان عند أبى عشرة آلاف مسألة عن جابر الجعفى و عشرة آلاف غرائب، وقال عبدالله بن المبارك : شريك أعلم بحديث الكوفيين من سفيان، و كان عدواً لاعداء على (ع) سيىء القول فيهم (الى آخر ماقال) » .

أقول : بسط المامقانى (ره) القول فى ترجمته فى تنقيح المقال .

٨ ـ **فى تقريب التهذيب :** « الليث بن أبى سليم بن زنيم بالزاى والنون مصغراً ، و اسم أبيه أيمن وقيل : غيرذلك ؛ صدوق، اختلط أخيراً و لم يتميز حديثه فترك ؛ من السادسة، مات سنة ثمان و أربعين [ومائة]/ خت م ٤» . **و فى تهذيب التهذيب** فى ترجمته : «روى عنه الثورى (الى ان قال) و شريك و محمد بن فضيل (الى آخر ما قال) » .

وفى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره) : «أنه من أصحاب الباقر (ع) » . و بزيادة : « الاموى مولاهم الكوفى » أنه من أصحاب الصادق (ع) » .

٩ ـ هذا الرجل لم أتمكن من تعيينه؛ فراجع مظانه ان شئت .

١ ـ نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب قتال الخوارج (ص٦٠٣ ؛ س٢٨) و نقله أيضاً فى ثامن البحار عن كتاب نصر بن مزاحم (ص ٤٧٦ ؛ س ٢٩) هكذا : « و عن ليث بن أبى سليم قال : دعا على (ع) باهلة فقال : يا معشر باهلة اشهد الله أنكم تبغضونى وابغضكم فخذوا عطاءكم واخرجوا الى الديلم،وكانوا قدكرهوا أن يخرجوا معه الى صفين». و هو موجود فى كتاب نصر (انظر ص ١٣٠ من طبعة القاهرة بتحقيق عبدالسلام محمد هارون الا أن هناك : « عمر بن سعد عن ليث بن سليم ؛ الحديث) » .

٢ ـ لم أظفر بذكر له فى كتب الرجال الا أن المفيد (ره) نقل فى المجلس السابع ـ

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

المزنيّ [١] عن الحارث بن حصيرة [٢] عن أصحابه عن عليّ عليه السلام أنّه قال : ادعوا لي غنيّاً و باهلة و حيّاً آخر قد سمّاهم فليأخذوا أعطياتهم [٣] فوالّذي فلق الحبّة وبرأ النّسمة مالهم في الاسلام نصيب [وانّي لشاهدٌ لهم في منزلي عند الحوض وعند المقام

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عشر من مجالسه (و هو أماليه) رواية تشتمل على فضل على (ع) عن الرجل هكذا (ص ٨١ من طبعة النجف) : « قال : أخبرني أبوالحسن على بن محمد بن حبيش الكاتب قال : حدثنا الحسن بن على الزعفراني قال : حدثنا ابراهيم بن محمد الثقفي قال : حدثنا المسعودي قال : حدثنا يحيى بن سالم العبدى قال : حدثنا ميسرة عن المنهال بن عمرو عن زر بن حبيش قال : مر على بن أبي طالب (ع) على بغلة رسول الله (ص) و سلمان فى ملاء فقال سلمان (ره) : ألاتقومون تأخذون بحجزته تسألونه؛ فوالله الذى فلق الحبة و برأ النسمة لا يخبركم سر نبيكم أحد غيره، وانه لعالم الارض وزرها، واليه تسكن، ولو فقدتموه لفقدتم العلم و أنكرتم الناس» و سيأتي في السند الاتى لحديث المتن رواية الثقفي عن يوسف بن كليب عن يحيى بن سالم .

٣ - **في تقريب التهذيب** : « معاوية بن هشام القصار أبوالحسن الكوفي مولى بنى أسد و يقال له : معاوية بن العباس صدوق له أوهام من صغار التاسعة ، مات سنة أربع و مائتين / بخم ٤ » ولم أجد في كتب الرجال أحداً بالعنوان المذكور الا الرجل الذى نقلنا ترجمته .

---

١ - **في ميزان الاعتدال** : « صباح بن يحيى عن الحارث بن حصيرة متروك بل متهم روى على بن هاشم عن صباح بن يحيى عن الحارث بن حصيرة عن جميع بن عناق [أو : عفان] عن ابن عمر أن رسول الله (ص) قال : كان الناس من شجرشتى و كنت أنا و على من شجرة؛ أورده له العقيلى » **و في لسان الميزان بعد نقله عبارة الميزان المذكورة** : « و لفظ العقيلى : صباح بن يحيى عن الحارث بن حصيرة عن جميع؛ ثلاثتهم من الشيعة و كان جميع من رؤسائهم و الافة فى هذا الخبر من غيره ، وأما هو فذكره ابن عدى فقال : كوفى و نقل عن البخارى أنه قال : فيه نظر، قال ابن عدى : هو من جملة الشيعة » وفي جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن النجاشي والشيخ في كتابيه الفهرست و الرجال : « ان صباح بن يحيى المزنى أبومحمد الكوفي ثقة من أصحاب الصادق (ع) روى عن أبي جعفر و أبي عبدالله عليهما السلام » **و زاد في التنقيح** : « و وثقه في الوجيزة والبلغة والمشتركاتين و الحاوى و غيرها ، ولا يعارض ذلك كله ما في رجال ابن الغضائرى من قوله : صباح بن يحيى المزنى أبومحمد كوفي زيدى حديثه فى حديث أصحابنا ضعيف يجوز أن يخرج شاهداً » (الى آخر

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

المحمود أنّهم أعدائي في الدّنيا و الآخرة [1]] ولئن ثبتت قدماى لأردّنّ قبيلةً إلى قبيلةٍ [2]، و لأبهرجنّ ستّين قبيلةً مالهم [3] في الإسلام نصيب [4].

[و عن يوسف بن كليب عن يحيى بن سالم عن عمرو بن عمير عن أبيه عنه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ما قال) » **وفي توضيح الاشتباه للساروى :** «صباح بفتح الصاد وتشديد الباء الموحدة اسم جماعة منهم [أي من الرواة] » .

٢ - **في تقريب التهذيب :** « الحارث بن حصيرة بفتح المهملة و كسر المهملة بعدها الازدى أبو النعمان الكوفي صدوق يخطىء ورمى بالرفض من السادسة وله ذكر في مقدمة مسلم / بخ س ص» **و في ميزان الاعتدال و تهذيب التهذيب و تذهيب تهذيب الكمال** نقلا عن أبي أحمد الزبيري : «أنه كان يؤمن بالرجعة » و زاد عليه في الاولين : « قال يحيى بن معين ثقة خشبي ؛ ينسبونه الى خشبة زيد بن على التى صلب عليها ، و قال ابن عدى : عامة روايات الكوفيين عنه في فضائل أهل البيت ، واذا روى عنه البصريون فرواياتهم أحاديث متفرقة ، وهو أحد من يعد من المحترقين بالكوفة في التشيع ، وعلى ضعفه يكتب حديثه (الى آخر ما قالا) » . **وفي ترجمته في جامع الرواة :** «روى صباح المزنى عن الحارث بن حصيرة عن الاصبغ في الكافي في باب وجوب الغسل في يوم الجمعة » .

أقول: من أراد البسط في ترجمته فليراجع المفصلات من كتب الفريقين .

٣ - الاعطيات جمع الاعطية ، وفي الاصل : «عطياتهم» و في البحار : « عطاياهم » .

---

١ - ما بين المعقوفتين ساقط من الاصل و نقلناه من البحار .

٢ - في البحار : « قبائل الى قبائل و قبائل الى قبائل » .

٣ - في الاصل : «لها» .

٤ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ذكر أصحاب النبي وأمير المؤمنين عليهما السلام (ص ٧٣٢ ؛ س ١٠)، و نقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١؛ ص ١٧٩ ؛ س ٤) لكن من دون نسبة الى الغارات .

عليه السلام مثله [1]].

قدوم علي عليه السلام الى الكوفة عن حرب الخوارج

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا إبراهيم قال : أخبرنا محمّد بن اسماعيل مولى قريش [2] قال : حدّثنا نصر بن مزاحم المنقري [3] قال : حدّثنا عمر بن سعد [4] عن نمير بن وعلة [5] عن أبي الودّاك [6] أنّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام لمّا فرغ

---

١ ــ هذا السند ساقط من الاصل و موجود في البحار .

أقول : لنا كلام هنا نذكره في تعليقات آخر الكتاب انشاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٧) .

أما يحيى بن سالم فقال الاردبيلي (ره) في جامع الرواة والمامقاني (ره) في تنقيح المقال نقلا عن النجاشي : «ان يحيى بن سالم الفراء الكوفي ثقة زيدي له كتاب.» **وأما عمرو بن عمير** ففيهما أيضاً لكن نقلا عن رجال الشيخ : « عمرو بن عمير بن محجن [نحجر] الحنفي الكوفي من أصحاب الصادق (ع) » .

٢ ــ **في تقريب التهذيب :** «محمد بن اسماعيل البصري مولى بني هاشم يحتمل ان يكون ابن أبي سمينة والا فهو مقبول من العاشرة/د » **وفي تهذيب التهذيب :** « محمد بن اسماعيل بن أبي سمينة أبو عبدالله البصري مولى بني هاشم (الى آخر ما قال) ». **وفي ميزان الاعتدال :** « محمد بن اسماعيل بن أبي سمينة مولى بني هاشم البصري أحد الثقات لحق يزيد بن زريع (الى آخر ما قال) » و يأتي روايته عن نصر و غيره في غير مورد من الكتاب ان شاء الله تعالى .

٣ ــ هو صاحب كتاب صفين المعروف ؛ وتأتي ترجمته في تعليقات آخر الكتاب انشاء الله تعالى

(انظر التعليقة رقم ٨) .

٤ ــ **في ميزان الاعتدال ولسان الميزان:** «عمر بن سعد عن الاعمش شيعي بغيض قال أبو حاتم : متروك الحديث » .

أقول : هو ممن نقل عنه نصر بن مزاحم في موارد كثيرة من كتاب صفين ؛ وفي غير مورد من كتابنا هذا .

٥ ــ قد ورد ذكره في موارد كثيرة من كتاب صفين وقال عبدالسلام محمد هارون في ذيل

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

من حرب الخوارج قام فى النّاس بالنّهروان خطيباً فحمدالله و أثنى عليه بما هوأهله ثمّ قال :

أمّا بعد فانّ الله قد أحسن بكم و أعزّ نصركم فتوجّهوا من فوركم هذا الى عدوّكم من أهل الشّام ؛ فقاموا اليه فقالوا : يا أميرالمؤمنين نفدت نبالنا ، وكلّت سيوفنا ، و نصلت [1] أسنّة رماحنا و عاد أكثرها قِصَداً [2] ارجع بنا الى مصرنا نستعدّ

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

صفحة ١٠ من الكتاب : « ذكره فى لسان الميزان مصحفاً برسم نميربن دعلمة » **أقول:** نص عبارة اللسان : « نميربن دعلية عن الشعبى، وعنه أبومخنف لوط فقط؛ مجهول » **أقول :** عبارة اللسان عين عبارة الميزان الا أن «وعلة» ذكرت فيه صحيحة . وفى تاريخ الطبرى فى موارد : «نميربن و علة الهمدانى الناعى الراوى» فراجع، و وقع أيضاً فى كتاب صفين لنصربن مزاحم كثيراً من غير تقييد بنسبة «الناعى». **وأما الحديث فنقله ابن أبى الحديد فى شرح النهج** (ج١ ؛ ص١٢٠ ؛ س١٨) : « قال : و روى نميربن و علة عن أبى الوداك قال : كنت عند على؛ الحديث) » . **أقول:** يأتى فى الكتاب عن قريب رواياته أيضاً وفى جميع هذه الموارد يروى عن أبى الوداك ، **وأمانمير** فكأنه على زنة زبير **ففى القاموس:** «ونميربن عامر كزبير أبوقبيلة » **و فى معيار اللغة :** « و نمير مصغراً أبوقبيلة من قيس » .

٦ - **فى باب الكنى من تقريب التهذيب :** « أبوالوداك بفتح الواو و تشديد الدال المهملة و آخره كاف هو جبربن نوف ؛ تقدم» **و قد قال فيما تقدم :** «جبربن نوف بفتح النون وآخره فاء الهمدانى بسكون الميم البكالى بكسر الموحدة وتخفيف الكاف أبوالوداك بفتح الواو وتشديد الدال و آخره كاف كوفى صدوق يهم من الرابعة / م دت س ق » **و قال الفيروز ابادى:** « و وادك و ودوك و وداك وموداك كمحدث أسماء » **وقال الزبيدى فى مستدركه:** «الوداك كشداد من يبيع الودك (والودك محركة الدسم)» **أقول:** قدذكر الشيخ(ره) فى رجاله : « شقيق بن سلمة يكنى أبا وداك من أصحاب على (ع) » و سيجىء فى الكتاب فى باب مبغضى على (ع) : « أبووائل شقيق بن سلمة و هو الذى أطبق عليه علماء الرجال والمظنون أنما فى رجال الشيخ محرف، و وقع الرجل فى اسناد نصربن مزاحم فى كتاب صفين و فى اسناد الطبرى فى تاريخه فى غير مورد .

١ - فى شرح النهج : «انصلت» و لعلها تصحيف : « انتصلت » من قولهم : « انتصل

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بأحسن عدّتنا ، ولعلّ أمير المؤمنين يزيد في عدّتنا عدّة من هلك منّا فانّه أقوى [١] لنا على عدوّنا ، و كان الّذی ولي [٢] كلام النّاس يومئذ الا شعث بن قيس [٣].

حدّثنا محمّد قال: حدّثنا الحسن قال: حدّثنا ابراهيم قال : و حدّثني البصرى ابراهيم بن العبّاس [٤] قال : حدّثنا ابن المبارك البجلي عن بكر بن عيسى قال :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

السهم ، أى خرج نصله » .

٢ـ فی النهاية لابن الاثير : « و فيه :كانت المداعسة بالرماح حتى تقصدت أى تكسرت وصارت قصداً أی قطعاً» وقال الفيروز ابادى:«القصدة بالكسر القطعة مما يكسر كعنب، و رمح قصد ككتف و قصيد و أقصاد متكسر » .

---

١ ـ فی تاريخ الطبرى : «أوفى» .

٢ ـ فی تاريخ الطبرى : «تولى» .

٣ ـ نقلها المجلسی (ره) فی ثامن البحار فی باب سائر ماجرى من الفتن (ص٦٧٨ ؛ س ١٩) و كذا ذكرها ابن أبی الحديد فی شرح نهج البلاغة (ج١ ؛ ص ١٧٩ ؛ س٣) لكن من دون ذكر اسم الغارات ، و قال الطبرى فی تأريخه عند ذكره حوادث سنة سبع و ثلاثين (ج٦ من الطبعة الاولى؛ ص٥١) : «قال أبو مخنف عن نمير بن وعلة اليناعی [الساعی] عن أبی درداء قال : كان علی لما فرغ من أهل النهر وان حمدالله وأثنى عليه ثم قال : ان الله قد أحسن بكم وأعز نصركم (الى آخر ماقال)» .

أقول: لما كان مانقله الطبرى من الخطبة مفصلا لايسع المقام نقله هنا ننقله فی تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى لكثرة مافی مطالعته من الفائدة للقارىء فانه كالنسخة الثانية لما فی المتن هنا ولما يأتی فی موردين فی باب الغارات (فی غارة سفيان بن عوف الغامدى ، وفيما يأتی عن قريب من رسالته (ع) الى أصحابه) .

(انظر التعليقة رقم ١٠)

أما الاشعث بن قيس فقال الشيخ (ره) فی رجاله : « أشعث بن قيس الكندى كان من أصحاب علی (ع) ثم صار خارجياً ملعوناً» **أقول :** هذا الرجل من مبغضی علی (ع) ومعانديه وممن أعان على قتله (ع) فمن أراد تفصيل ترجمته فليراجع تنقيح المقال و غيره من المفصلات .

٤ـ فی الاصل: «وحدثنی الحسن البصرى ابراهيم بن العباس» والظاهر أن لفظة «الحسن» زيدت اشتباهاً بقرينة ماتقدم ويأتی من رواية ابراهيم الثقفی عن ابراهيم بن العباس البصرى» .

حدّثنا الأعمش[١] عن المنهال بن عمرو[٢] عن قيس بن السّكن[٣] أنّه قال : سمعت عليّاً

---

١ - **قال المحدث القمى (ره) فى الكنى والالقاب:** «الاعمش هو أبومحمد سليمان بن مهران الاسدى مولاهم الكوفى معروف بالفضل والثقة والجلالة والتشيع و الاستقامة، والعامة أيضاً مثنون عليه مطبقون على فضله وثقته مقرون بجلالته مع اعترافهم بتشيعه (الى آخر ماقال)». **وذكر فى سفينة البحار أيضاً مثله. أقول:** قد علم من عبارة المحدث القمى (ره) أنه ممن أقر بجلالته الفريقان فترجمته مذكورة مفصلة فى كتبهما فمن أرادها فليراجعها فان المقام لا يسعها .

٢ - فليعلم أن المنهال ممن روى عنه الاعمش **ففى خلاصة تذهيب تهذيب الكمال:** « المنهال بن عمرو الاسدى مولاهم الكوفى عن ابن الحنفية و زر بن حبيش وعنه زيد بن أبى- انيسة ومنصور والاعمش (الى آخر ماقال) » . **وفى ميزان الاعتدال** فى ترجمة المنهال بن عمرو المذكور : « وتفرد الاعمش عن المنهال». **وفى تهذيب التهذيب :** « قال ابن- أبى خيثمة: حدثنا سليمان بن أبى شيخ حدثنى محمد بن عمر الحنفى عن ابراهيم بن عبيد الطنافسى قال : وقف المغيرة صاحب ابراهيم على يزيد بن أبى زياد فقال : ألا تعجب من هذا الاعمش الاحمق انى نهيته أن يروى عن المنهال بن عمرو و عن عباية ففارقنى على ان لا يفعل ثم هو يروى عنهما ؛ نشدتك بالله تعالى هل كانت تجوز شهادة المنهال على در همين ؟ـ قال : اللهم لا ، قال : و كذا عباية ، و ذكره ابن حبان فى الثقات ، **قلت :** محمد بن عمر الحنفى را وى الحكاية فيه نظر، **و قال الحاكم :** المنهال بن عمرو غمزه يحيى القطان ، وقال أبوالحسن بن القطان : كان أبومحمد بن حزم : يضعف المنهال ورد من روايته حديث البراء وليس على المنهال حرج فيما حكى ابن أبى حازم فذكر حكايته المتقدمة، قال: فان هذا ليس بجرح الا ان تجاوز حد تحريم ولم يصح ذلك عنه؛ و جرحه بهذا تعسف ظاهر، و قدوثقه ابن معين و العجلى و غيرهما ولهم شيخ آخر يقال له : المنهال بن عمرو أقدم من هذا » **وأما ترجمته فقدمرت فيما سبق** (انظر ص٥) وعلم منها أنه من رواة الشيعة ومن أصحاب الائمة عليهم السلام .

٣ - **فى تقريب التهذيب :** «قيس بن السكن الاسدى الكوفى ثقة من الثانية مات قبل السبعين / م س » **و صرح فى تهذيب التهذيب فى ترجمته بأنه** « روى عنه المنهال بن عمرو» **وفى الاصابة فى القسم الاول :** «و فى التابعين قيس بن السكن أبو أبى كوفى يروى عن ابن مسعود و الاشعث فى صوم يوم عاشوراء ، أخرج له مسلم و مات قديماً قبل السبعين» والتفصيل محول الى تهذيب التهذيب .

وبقية رجال السند قد أشرنا الى تراجمهم فيما سبق .

عليه السلام يقول و نحن بمسكن [١] :

يا معشر المهاجرين ادخلوا الارض المقدّسة الّتي كتب الله لكم ولا ترتدّوا على أدباركم فتنقلبوا خاسرين [٢] فتلكّئوا [٣] وقالوا : البرد شديد ؛ وكان غزاتهم في البرد ، فقال عليه السلام : انّ القوم يجدون البرد كما تجدون .

قال : فلم يفعلوا و أبوا ؛ فلمّا رأى ذلك منهم قال :

اُفٍّ لكم انّها سنّة جرت عليكم [٤] .

و سمعت أصحابنا عن أبي عوانة [٥] عن الأعمش عن المنهال بن عمرو عن قيس بن السّكن قال : قال عليّ عليه السلام :

---

١ — **في الصحاح:** «مسكن بكسر الكاف موضع من أرض الكوفة» **و في القاموس:** « مسكن كمسجد موضع بالكوفة » .

٢ — يأتي في الحديث الاتي الاشارة اليها .

٣ — في الاصل : «فبكوا» و في البحار أيضاً كذلك الا انه ذكر في الهامش : «تلكؤا» بدلا عنها في نسخة و هو الصحيح ؛ ففي الصحاح : « تلكأت عن الامر تلكؤاً = تباطأت عنه و توقفت » و في تاج العروس : « و تلكأ عليه اذا اعتل ، و تلكأ عنه أبطأ وتوقف و اعتل و امتنع ، و في حديث الملاعنة: فتلكأت عند الخامسة أى توقفت وتباطأت أن تقولها ، و في حديث زياد : اتى برجل فتلكأ في الشهادة » .

٤ — قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ماجرى من الفتن (ص٦٧٨ ؛ س٢٣): « و عن ابراهيم بن العباس عن ابن المبارك البجلي عن الاعمش عن المنهال بن عمرو قال : سمعت (الحديث) » ففيه سقط من السند و هو: « عن قيس بن السكن أنه قال » ونقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج١ ؛ ص١٧٩ ؛ س٦) من غير تصريح بمأخذ نقله .

٥ — **في تقريب التهذيب في باب الكنى :** «أبو عوانة اليشكرى هو الوضاح» **و في باب الاسماء منه :** «وضاح بتشديد المعجمة ثم مهملة ابن عبدالله اليشكرى بالمعجمة الواسطى البزاز أبوعوانة مشهور بكنيته ثقة ثبت من السابعة ،مات سنة خمس أوست وسبعين [و مائة] / ع » **و في ميزان الاعتدال :** « وضاح بن عبدالله أبو عوانة الواسطى صاحب قتادة مجمع على ثقته؛ وكتابه متقن بالمرة، وقال أبو حاتم : ثقة يغلط كثيراً اذا حدث من حفظه» **و في القاموس :** « و عوانة بفتح العين من أعلام الرجال » .

يا قوم ادخلو الأرض المقدّسة الّتي كتب الله لكم و لا ترتدّوا على أدباركم فتنقلبوا خاسرين[١] فاعتلّوا عليه فقال : اُفٍّ لكم انّها سنّة جرت[٢].

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال: حدّثنا ابراهيم قال : و حدّثنى ابراهيم بن العبّاس البصرىّ قال : حدّثنا ابن المبارك البجلىّ عن بكر بن عيسى قال : حدّثنا عمر بن عمير[٣] الهجرىّ عن طارق بن شهاب[٤] أنّ عليّاً عليه السلام انصرف من حرب النّهروان حتّى اذا كان فى بعض الطّريق نادى فى النّاس فاجتمعوا ؛ فحمدالله و أثنى عليه و رغّبهم فى الجهاد و دعاهم الى المسير الى الشّام من وجهه ذلك ، فأبوا و شكوا البرد و الجراحات و كان أهل النّهروان قد أكثروا الجراحات فى النّاس فقال :

---

١ ـ آية ٢١ سورة المائدة .

٢ ـ نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب سائر ماجرى من الفتن (ص ٦٧٨ ؛ س ٢٨) .

٣ـ كذا فى الاصل والبحار، ومن المحتمل أن يكون «عمر» من دون واو مصحف «عمرو» وأن يكون المراد به «عمرو بن عمير بن محجن [او نهجر] الحنفى الكوفى السابق ترجمته (ص٢٣).

٤ ـ **فى تقريب التهذيب** : « طارق بن شهاب بن عبد شمس البجلى الكوفى قال أبوداود : رأى النبى (ص) و لم يسمع منه ، مات سنة اثنتين او ثلاث و ثمانين / ع » **وفى تهذيب التهذيب فى ترجمته** : « روى عن الخلفاء الاربعة » **و فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ** : « طارق بن شهاب الاحمسى يكنى أباحية كوفى من أصحاب أمير المؤمنين (ع) » **و فى طبقات ابن سعد** فى الطبقة الاولى من أهل الكوفة ممن روى عن الخلفاء الراشدين : « طارق بن شهاب بن عبد شمس بن سلمة بن هلال بن عوف بن جشم بن نقر بن عمرو بن لؤى بن رهم بن معاوية بن أسلم بن أحمس بن الغوث بن أنمار بن بجيلة و هى امه و هى ابنة صعب بن سعد العشيرة بها يعرفون (الى أن قال) و قد روى طارق عن أبى بكر و عمر و عثمان وعلى وعبدالله وخالد بن الوليد و حذيفة بن اليمان و سلمان الفارسى و أبى موسى الاشعرى و أبى سعيد الخدرى و عن أخيه أبى عزرة وكان أكبر منه و كان يكثر ذكر سلمان » فظهر مما ذكره ابن سعد فى نسبه أنه ينسب تارة الى جده الاعلى «أحمس» و اخرى الى جدته بجيلة .

ان عدوّكم يألمون كما تألمون[١] ويجدون البرد كما تجدون ؛ فأعيوه و أبوا ، فلمّا رأى كراهيتهم[٢] رجع الى الكوفة وأقام بها أيّاماً و تفرّق عنه ناسٌ كثيرٌ من أصحابه ، فمنهم من أقام يرى رأى الخوارج ، و منهم من أقام شاكّاً فى أمره[٣] .

دخوله - عليه‌السلام - الكوفة

حدّثنا محمّد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : أخبرنى محمّد بن اسماعيل ، قال : حدّثنا نصر بن مزاحم ، قال: حدّثنا عمر بن سعد، عن نمير بن وعلة ، عن أبى الودّاك قال : لمّا كره النّاس المسير الى الشّام أقبل بهم علىّ عليه‌السلام حتّى نزل النّخيلة[٤] و أمر النّاس أن يلزموا[٥] معسكرهم ، و يوطّنوا على الجهاد أنفسهم ، و أن يقلّوا زيارة أبنائهم و نسائهم حتّى يسيروا الى عدوّهم[٦] .

---

١ ــ اقتباس من قول الله تعالى : «ولا تهنوا فى ابتغاء القوم ان تكونوا تألمون فانهم يألمون كما تألمون (آية ١٠٤ سورة النساء) » .

٢ ــ فى‌القاموس : « الكراهية بتخفيف الياء » وفى تاج‌العروس : « ويشدد » .

٣ ــ نقله المجلسى (ره) فى ثامن‌البحار فى‌باب ماجرى من الفتن (ص٦٧٨ ؛ ص٢٧) و كذا نقل ابن أبى‌الحديد فى شرح النهج (ج ١ ؛ ص١٧٩) ما بمعناه .

٤ ــ **فى القاموس:** « و نخيلة كجهينة مولاة لعائشة ــ رضى‌الله تعالى‌عنها ــ والطبيعة والنصيحة و موضع بالبادية وموضع بالعراق مقتل على [عليه‌السلام ــ] والخوارج » **و قال ياقوت فى معجم البلدان :** «النخيلة تصغير نخلة وموضع قرب الكوفة على سمت الشام و هو الموضع الذى خرج اليه على ــ رضى الله عنه ــ لما بلغه ما فعل بالانبار من قتل عامله عليها ، وخطب خطبة مشهورة ذم فيها أهل‌الكوفة وقال: اللهم انى لقد مللتهم و ملونى فأرحنى منهم؛ فقتل بعد ذلك بأيام، و به قتلت الخوارج لما ورد معاوية الى‌الكوفة و قد ذكرت قصته فى الجوسق » .

٥ ــ فى‌البحار : « أن ينزلوا » .

٦ ــ **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب ماجرى من الفتن (٦٧٨ ؛ س ٣١) وابن أبى‌الحديد عن نصربن مزاحم باختلاف يسير (انظر ج١؛ ص ١٧٩ ؛ س١١) وسننقله، ونقل‌الطبرى فى تأريخه مثله بعد نقله الحديث‌السابق المشار اليه .

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : حدّثنا محمّد بن اسماعيل، قال: حدّثنا نصر بن مزاحم ، قال : حدّثنا عمر بن سعد ، عن نمير العبيسى[١] قال: مرّ [علىّ - عليه السلام -] على الشّفار[٢] من همدان فاستقبلته قوم[٣] فقالوا : أقتلت المسلمين بغير جرم ، وداهنت فى أمر الله ، و طلبت الملك ، و حكّمت الرجال فى دين الله ؟! لا حكم الّا لله .

فقال علىّ - عليه السلام - حكم الله فى رقابكم ، ما يحبس أشقاها أن يخضبها من فوقها بدم ؛ انّى ميّت أو مقتول بل قتلاً ، ثمّ جاء حتّى دخل القصر[٤] .

حدّثنا محمّد ، قال: حدّثنا الحسن ، قال: حدّثنا ابراهيم ، قال : حدّثنا محمّد بن اسماعيل ، قال: أخبرنا نصر بن مزاحم، قال: حدّثنى عمر بن سعد، عن نمير بن وعلة ، عن أبى الودّاك[٥] أنّ النّاس أقاموا بالنّخيلة مع علىّ - عليه السلام - أيّاماً ثمّ أخذوا

---

١ - كذا فى الاصل لكن فى البحار: «العبسى» فيحتمل ان يكون المراد به نمير بن و علة السابق الذكر ، فتدبر .

٢ - كذا فى الاصل لكن فى البحار : «الشغار» (بالغين المعجمة) والظاهر أن الكلمة «أنفار» على أن يكون جمع نفر ففى النهاية **لابن الاثير** : « و فى حديث أبى ذر : لو كان ههنا أحد من أنفارنا أى من قومنا ؛ جمع نفر و هم رهط الانسان و عشيرته و هو اسم جمع يقع على جماعة من الرجال خاصة ما بين الثلاث الى العشرة ولا واحد له من لفظه و منه الحديث و نفرنا خلوف اى رجالنا و قد تكرر فى الحديث» فالمعنى حينئذ أنه عليه السلام مر على أقوام من همدان فاستقبلته من الاقوام قوم » .

٣ - فى الصحاح : «القوم يذكر ويؤنث لان أسماء الجموع التى لاواحد لها من لفظها اذا كان للادميين يذكر و يؤنث مثل رهط و نفر و قوم، قال تعالى : وكذب به قومك ؛ فذكر، و قال : كذبت قوم نوح ؛ فأنث». **و فى المصباح المنير** : « يذكر القوم و يؤنث فيقال : قام القوم وقامت القوم؛ وكذلك كل اسم جمع لا واحد له من لفظه نحو رهط و نفر» و نظيرهما فى سائر كتب اللغة .

٤ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب سائر ماجرى من الفتن (ص ٦٧٨ ؛ س ٣١) .

أقول : مرت القطعة الاخيرة من هذا الحديث فى أوائل الكتاب (انظر ص ٧) .

٥ - فى الاصل : « عن نمير بن و علة ذلك أبوودّاك » .

يتسللون[١] و يدخلون المصر[٢] فنزل و مامعه من النّاس الاّ رجالٌ من وجوههم قليلٌ و ترك المعسكر خالياً فلا من دخل الكوفة خرج اليه ؛ ولا من أقام معه صبر ، فلمّا رأى ذلك دخل الكوفة[٣] .

فى[٤] استنفاره ـ عليه السلام ـ الناس[٥]

حدّثنا محمّد ، قال: حدّثنا الحسن، قال : حدّثنا ابراهيم ، [قال: أخبرنا على][٦]

١ ــ **فى القاموس :** «انسل وتسلل = انطلق فى استخفاء» **وفى الصحاح :** «انسل من بينهم أى خرج، و فى المثل : رمتنى بدائها وانسلت ؛ وتسلل مثله » **وفى لسان العرب:** « و فى التنزيل العزيز : يتسللون منكم لواذاً ؛ قال الفراء : يلوذ هذا بهذا يستترذا بذا ؛ و قال الليث : يتسللون وينسلون واحد » **وفى النهاية :** « وفى حديث عائشة : فانسللت من بين يديه أى مضيت و خرجت بتأن وتدريج » . **وفى مجمع البحرين:** « قوله تعالى: يتسللون منكم لواذاً أى يخرجون من الجماعة واحداً واحداً كقولك : سللت كذا من كذا اذا أخرجته منه؛ و منه : ان رجالا يتسللون الى معاوية » .

٢ ــ فى عبارة شرح النهج : « و يدخلون الكوفة » فاللام للعهد أى المصر المعهود الذى هو الكوفة .

٣ ــ نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ماجرى من الفتن (ص٦٧٨ ؛ س٣٣)، والطبرى فى تاريخه بعد نقله الحديثين المشار اليهما بلافصل، و ابن أبى الحديد أيضاً لكن نقلا بالمعنى و ذلك أنه قال (ج١ ؛ ص١٧٩ ؛ س ١٤) بعد ما نقله عن نصر بقوله : « حتى يسير بهم الى عدوهم » مانصه : « و كان ذلك هوالرأى لوفعلوه لكنهم لم يفعلوا و أقبلوا يتسللون و يدخلون الكوفة فتركوه ــ عليه السلام ــ ، وما معه من الناس الارجال من وجوههم قليل و بقى المعسكر خالياً» فذكر باقى الحديث نحوه ثم قال : «قال نصربن مزاحم : فخطب الناس بالكوفة و هى أول خطبة خطبها بعد قدومه من حرب الخوارج فقال : استعدوا لقتال عدو فى جهادهم القربة الى الله عزوجل (الخطبة) ».

أقول : ستأتى الخطبة فى الكتاب انشاء الله تعالى .

٤ ــ كذا فى الاصل ؛ وكلمة « فى » هنا تقتضى وجود كلمة « باب » أوما يشبهه قبلها؛ الا أن الاصل لما كان هكذا فصورناه كما كان .

٥ ــ جعل فى البحار هذا العنوان جزءاً للخبر؛ ويعلم من ذلك أن نسخة المجلسى (ره) أيضاً كانت كنسختنا مشوشة جداً (انظرج ٨ ؛ باب ماجرى من الفتن؛ ص ٦٧٨ ؛ س ٣٥) ونص عبارته هكذا : « فلما رأى ذلك دخل الكوفة فى استنفاره الناس » وجملة «عليه السلام» فى المتن منا .

٦ ــ فى الاصل والبحار : « ابراهيم بن قادم » لكن الظاهر ما أثبتناه بقرينة سند حديث تقدم فى ص١٩ لا تحاد السندين .

بن قادم قال : حدّثنا شريك ، عن شبيب بن غرقدة [1] عن المستظلّ بن حصين [2] قال : قال علي عليه السلام :

يا أهل الكوفة والله لتجدنّ [3] في الله و لتقاتلنّ على طاعته او ليسوسنّكم قومٌ أنتم أقرب الى الحقّ منهم فليعذبنّكم و ليعذّبنّهم الله [4] .

حدّثنا محمّد، قال : حدّثنا الحسن، قال : حدّثنا ابراهيم، قال : وحدّثني محمّد بن

---

١ - **في الخلاصة للخزرجي :** « شبيب بن غرقدة بفتح المعجمة والقاف بينهما راء ساكنة السلمي عن عروة البارقي ، وعنه شعبة والسفيانان و أبوالأحوص ، و ثقه أحمدبن حنبل له حديث في الجامع» **وفي تقريب التهذيب:** «شبيب [بوزن طويل] ابن غرقدة بمعجمة وقاف ثقة من الرابعة / ع » **و في تهذيب التهذيب :** «شبيب بن غرقدة السلمي و يقال : البارقي الكوفي (الى أن قال) و عنه شريك » .

٢ - **قال ابن سعد في الطبقات (ج ٦ من طبعة اروبا ؛ ص ٨٨ - ٨٩) :**
« المستظل بن الحصين البارقي من الازد ، روى عن عمروعليّن قال : أخبرنا عبدالملك بن عمرو أبوعامر العقدي قال: حدثنا سفيان عن شبيب بن غرقدة قال: حدثني المستظل بن الحصين البارقي من الازد قال: سمعت عمر بن الخطاب يقول : قدعلمت و رب الكعبة متى تهلك العرب؛ اذا ساس أمرهم من لم يصحب الرسول و لم يعالج أمر الجاهلية ن **قال :** أخبرنا الفضل بن دكين قال : حدثنا شريك عن شبيب بن غرقدة عن المستظل يعني ابن الحصين البارقي قال : توفي رجل منا فأرسلنا الى علي فأبطأ علينا فصلينا عليه و دفناه فجاء بعد ما فرغنا حتى قام على القبر و جعله أمامه ثم دعا له وكان ثقة قليل الحديث ؛ رحمة الله عليه» **وفي اسد الغابة:** « مستظل بن حصين ؛ قيل : أدرك الجاهلية و هو تابعي ، أخرجه أبوموسى » **و في تنقيح المقال :** « مستظل بن حصين عده أبوموسى من الصحابة و ذكره أبوموسى في الذيل ، هو تابعي ، قيل : انه أدرك الجاهلية ، و ذكره ابن حبان في الثقات ، روى عن عمر بن الخطاب و غيره ، روى عنه شبيب بن غرقدة » .

٣ - كأنه جمع مخاطب من : جد في الامر أى اجتهد فيه .

٤ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب سائر ماجرى من الفتن (ص ٦٧٩ ؛ س ١) .

اسماعيل ، قال : أخبرنا زيدبن معدّل النّمرى[١] عن نمير بن وعلة، عن أبي الودّاك؛ قال :

لمّا تفرّق النّاس عن علىّ - عليه السلام - بالنّخيلة ودخل الكوفة جعل يستنفرهم[٢] على جهاد أهل الشّام حتّى بطلت الحرب تلك السّنة[٣].

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم قال : حدّثنا ابراهيم بن عمرو بن المبارك البجلىّ قال : حدّثنى أبى عن بكر بن عيسى قال : حدّثنى مالك بن أعين[٤] عن زيد بن وهب[٥] أنّ عليّاً - عليه السلام - قال للنّاس وهو أوّل كلام له بعد

---

١ - لم نجد رجلا بهذا العنوان فى كتب الرجال **و من المحتمل قوياً** أن يكون المراد به زيداً النمرى؛ **ففى تقريب التهذيب:** « زيد النمرى من شيوخ حماد بن زيد مقبول من السادسة / عخ» . **وفى تهذيب التهذيب :** «زيد النميرى روى عن الحسن البصرى قوله: أهلكتهم العجمة ، وعنه حماد بن زيد » **و نظيره فى ميزان الاعتدال و لسان الميزان والخلاصة للخزرجى،** ومن المحتمل أن يكون المراد به من ذكره الفيروزابادى **فى القاموس** بقوله. « زيد بن الكيس النمرى نسابة ». **وشرحه الزبيدى بقوله :** « مشهور هكذا ذكره الحافظ ابن حجر وغيره ، والذى قرأت فى أنساب ابن الكلبى أن ابن الكيس هذا هو عبيد بن مالك بن شراحيل بن الكيس، واسم الكيس زيد وهو من ولد عوف بن سعد بن الخزرج بن تيم الله بن النمر بن قاسط ، والنمرى هو بفتح الميم فى النسبة للتخفيف » **وفى قلائد الجمان للقلقشندى** فى مقدمة الكتاب (ص١٠) : «و ممن اشتهر بمعرفة الانساب أيضاً ابن الكيس من بنى عوف بن سعد بن ثعلب بن وائل و فيهما [اى فيه و فى دغفل] يقول مسكين بن عامر :

« فحكم دغفلا و ارحل اليه ... ولا تدع المطى من الكلال »

« او ابن الكيس النمرى زيداً ... ولو أمسى بمنخرق الشمال » .

وفى الاشتقاق لابن دريد عند عده بنى قاسط بن هنب (ص ٣٣٤) : « ومن رجال النمر ابن الكيس النمرى ، كان من أعلم الناس بالنسب » فليتدبر .

٢ - الاستنفار هنا بمعنى الاستنهاض للجهاد؛ **ففى النهاية :** «وفيه : واذا استنفرتم فانفروا؛ الاستنفار الاستنجاد والاستنصار أى اذا طلب منكم النصرة فأجيبوا وانفروا خارجين الى الاعانة» .

٣ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ماجرى من الفتن (ص٦٧٩ ؛ س٢).

٤ - **فى ميزان الاعتدال و لسان الميزان :** «مالك بن أعين الجهنى عن زيد بن وهب مجهول » **و فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره)** أنه عد مالك بن أعين الجهنى تارة من أصحاب الباقر (ع) ، و اخرى باضافة « الكوفى مات فى حياة أبى عبدالله (ع) » من أصحاب الصادق (ع) ، و نقلا عن الكشى أيضاً عن حمدويه بن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

النّهروان و اُمور الخوارج الّتى كانت[١] فقال :

يا أيّهاالنّاس استعدّوا الى عدوّ فى جهادهم القربة من الله و طلب الوسيلة

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

نصير قال: سمعت على بن محمدبن فيروزان القمى يقول : مالك بن أعين الجهنى هو ابن أعين وليس من اخوة زرارة وهو بصرى» **وفى جامع الرواة :** «عمروبن أبى المقدام عن أبى محمد مالك بن أعين الجهنى وهو عربى كوفى وليس هو من آل سنسن فى مشيخة الفقيه فى طريقه». **وفى ثالث المستدرك عند** ذكره مشيخة الفقيه ص٦٢٦ مكان «آل سنسن» : «موالى سنسن». **و تصدى المحدث النورى (ره)** لذكر قرائن تدل على وثاقة الرجل فمن أراد القرائن فليراجع المستدرك فان الخوض فى ذلك يفضى الى طول لا يسعه المقام .

٥ - **فى تقريب التهذيب :** « زيدبن وهب الجهنى أبوسليمان الكوفى مخضرم ثقة جليل لم يصب من قال : فى حديثه خلل؛ مات بعد الثمانين، وقيل : سنة ست وتسعين /ع». **و فى ميزان الاعتدال فى ترجمته :** « روى عن عمرو عثمان وعلى والسابقين ؛وحدث عنه خلق ، و وثقه ابن معين و غيره حتى أن الاعمش قال : اذا حدثك زيدبن وهب عن أحد فكأنك سمعته من الذى حدثك عنه » **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** « قال زهير: قال الاعمش : اذا حدثك زيدبن وهب (الى آخرما مر) » .

و فى جامع الرواة و تنقيح المقال : نقلا عن رجال الشيخ (ره) : «أن زيدبن وهب الجهنى الكوفى من أصحاب على (ع) » **وفى تنقيح المقال نقلا عن الفهرست للشيخ (ره)** «أن زيد بن وهب له كتاب خطب أمير المؤمنين(ع) على المنابر فى الجمع والاعياد و غيرها،أخبرنا به أحمدبن محمدبن موسى عن أحمد بن محمدبن سعيدبن عقدة عن يعقوب بن يوسف بن زيادالضبى عن نصربن مزاحم المنقرى عن عمروبن ثابت عن عطية بن الحارث عن عمربن سعد عن أبى مخنف لوط بن يحيى عن أبى منصور الجهنى عن زيدبن وهب قال : خطب أميرالمؤمنين وذكر الخطب جميعها » .

أقول : قد نقل نصربن مزاحم فى كتاب صفين و الطبرى فى تأريخه فى موارد عديدة من كتابيهما عن مالك بن أعين الجهنى عن زيدبن وهب الجهنى عن على عليه السلام ؛ فراجع ان شئت .

١ - هذا الحديث هو الذى أشرنا اليه قبيل ذلك (ص٣١؛ س ٢٣) بأنه سيأتى .

اليه ،حيارى عن الحق[1] لا يبصرونه ، وموزعين بالكفر والجور لا يعدلون به ، جفاة عن الكتاب ، نكب عن الدّين، يعمهون في الطّغيان ، ويتسكّعون[2] في غمرة الضّلال، فأعدّوا لهم ما استطعتم من قوّة، و من رباط الخيل[3] و توكّلوا على الله و كفى بالله وكيلا[4] و كفى بالله نصيراً[5].

قال : فلم ينفروا و لم ينتشروا ، فتركهم أيّاماً حتّى أيس من أن يفعلوا ، فدعا رؤوسهم و وجوههم فسألهم عن رأيهم وما الّذى يثبّطهم[6]، فمهنم المعتلّ و منهم المنكر[7] و أقلّهم النّشيط فقام فيهم ثانية فقال :

عبادالله مالكم اذا أمرتكم أن تنفروا اثّاقلتم الى الارض أرضيتم بالحياة الدّنيا من الاخرة[8] ثواباً ؟! وبالذّل والهو ان من العزّ خلفاً ؟! أوكلّما ناديتكم الى الجهاد

---

١ ـ هذا الجزء من كلامه (ع) مذكور في النهج أيضاً ؛ ولابن أبي الحديد في شرحه كلام مفيد، و سنورده في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى.

(أنظر التعليقة رقم ٩) .

٢ ـ في تاريخ الطبرى : «يعكسون» ففي الصحاح : «التسكع التمادى في الباطل؛ ومنه قول الشاعر : ألا انه في غمرة يتسكع » .

٣ ـ صدر آية ٦٠ من سورة الانفال الا أنه (ع) أبدل الواو بالفاء لاقتضاء كلامه اياه .

٤ ـ قال الله تعالى في سورة الاحزاب (آية ٣ و ٤٧) : « و توكل على الله و كفى بالله وكيلا » .

٥ ـ من آية ٤٥ سورة النساء .

٦ ـ في تاريخ الطبرى : «ينظرهم» **ففي مجمع البحرين :** «قوله تعالى : فثبطهم أى حبسهم بالجبن؛ يقال : ثبطه عن الامر أى أثقله و أقعده » .

٧ ـ في تأريخ الطبرى ، «المكره» .

٨ ـ مأخوذ من قول الله تعالى (آية ٣٧ سورة التوبة) : « يا أيها الذين آمنوا مالكم اذا قيل لكم انفروا في سبيل الله اثاقلتم الى الارض أرضيتم بالحياة الدنيا من الاخرة فما متاع الحيوة الدنيا في الاخرة الا قليل » .

دارت أعينكم كأنّكم من الموت فی سكرة[1] يرتج عليكم[2] فتبكمون ؛ فكأنّ قلوبكم مألوسة[3] فأنتم لا تعقلون ، وكأنّ أبصاركم كمه فأنتم لا تبصرون ، لله أنتم.!؟ ما أنتم الّا اُسود الشّرى فی الدّعة و ثعالب روّاغة حين تدعون[4] ، ما أنتم بركن يصال به[5] ، ولا زوافر عزّ يعتصم اليها ، لعمر الله لبئس حشاش نار الحرب أنتم ، انّكم تكادون ولا تكيدون، وتنتقص أطرافكم ولا تتحاشون ، ولا ينام عنكم وأنتم فی غفلة ساهون ، انّ أخا الحرب اليقظان، أودى من غفل، ويأتی[6] الذّلّ من وادع[7] ، غلب المتخاذلون[8]

---

١ ــ بعض فقرات هذه القسمة أيضاً مذكورة فی خطبة من خطب نهج البلاغة معنونة بقول السيد الرضی (ره) : « و من خطبة له عليه السلام فی استنفار الناس الی أهل الشام » والعبارة فيها هكذا : « اذا دعوتكم الی جهاد عدوكم دارت أعينكم كأنكم من الموت فی غمرة ومن الذل فی سكرة (الی آخر الخطبة) » **فقال ابن أبی الحديد فی شرحه** (ج١ ؛ ص١٧٨): « قوله : دارت أعينكم من قوله تعالی : ينظرون اليك نظر المغشی عليه من الموت ، و من قوله : تدور أعينهم كالذی يغشی عليه من الموت » .

٢ــ قال ابن أبی الحديد فی شرح عبارة نهج البلاغة : « **يرتج عليكم** حواری فتعمهون» : « يرتج يغلق، والحوار المحاورة والمخاطبة ، و تعمهون من العمه و هو التحير والتردد؛ الماضی عمه بالكسر » . **وفی أساس البلاغة** : « أرتج الباب أغلقه اغلاقاً وثيقاً؛ ومن المجاز : صعد المنبر فأرتج عليه اذا استغلق عليه الكلام » **و فی النهاية :** « فی حديث ابن عمر: أنه صلی بهم المغرب فقال : ولا الضالين؛ ثم أرتج عليه ، أی استغلقت عليه القراءة » .

٣ ــ قال ابن أبی الحديد فی شرحه : « وقلوبكم مألوسة ؛ من الالس بسكون اللام و هو الجنون و اختلاط العقل » .

٤ ــ يأتی شرح لبعض فقرات هذه الخطبة فی تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالی. **(انظر التعليقة رقم ١٠).**

٥ ــ كذا فی تأريخ الطبری لكن فی الاصل : «بركن يصال له» و فی النهج : «وما أنتم بركن يمال بكم » و قال ابن أبی الحديد فی شرحه : « ای لستم بركن يستند اليكم و يمال علی العدو بعزكم و قوتكم » .

أقول : الصحيح ما فی المتن و أظن أن كلمة «يمال» فی النهج و شرحه مصحفة عنها و مبدلة بها .

٦ ــ كذا فی الاصل صريحاً. **فليعلم** ان عبارة المتن هنا مشوشة جداً و هی فی الاصل

« بقية الحاشية فی الصفحه الاتية »

والمغلوب مقهور و مسلوب[1] .

أمّابعد فانّ لي عليكم حقّاً ولكم عليّ حقّ ، فأمّا حقّي عليكم فالوفاء بالبيعة والنّصح لي في المشهد والمغيب ، و الاجابة حين أدعوكم ، والطّاعة حين آمركم ،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

هكذا : « ان أخاالحرب اليقظان أودا من عقل ، و يأتي الذل من وداع » و بدلها في رواية الطبري نقلا عن أبي مخنف (انظر ص ٥١ ج ٦ من الطبعة الاولى ضمن حوادث سنة سبع وثلاثين) : « ان أخاالحرب اليقظان ذوعقل ، وبات لذل منوادع » فلتصحح العبارة بالتوجه الىمعنى الموادعة **ففي النهاية :** « في الحديث:انه وادع بني فلان أي صالحهم وسالمهم على ترك الحرب والاذى، وحقيقة الموادعة المتاركة أي يدع كل واحد ما هو فيه، ومنه الحديث: و كان كعب القرظي موادعاً لرسول الله ــ صلى الله عليه وآله و سلم » و مع ذلك يحتمل قوياً أن يكون «يأتي» مصحف «يأبى» فتأمل .

٧ ــ في الاصل : «من وداع» فكأن المعنى أن من وادع الجهادفيسبيل الله والدفاع عن حريم الدين عانق الذل؛ **ففي ثامن البحار (ص٦٥٣؛ س٢٤):**«انأخاالحرب اليقظان الارق، من نام لم ينم عنه، ومن ضعف أودى ، و من ترك الجهاد في الله كان كالمغبون المهين » وسيأتي الاشارة الى ذلك فيما يأتي من رسالة علي (ع) الى أصحابه .

٨ ــ في تاريخ الطبري : «المتجادلون» (بالجيم والدال المهملة من الجدل) .

١ ــ قال ابن أبي الحديد ضمن شرحه للخطبة (ج١ ؛ ص١٧٩) : « قال نصربن مزاحم : فخطب الناس بالكوفة و هي أول خطبة خطبها بعد قدومه من حرب الخوارج فقال : أيهاالناس استعدوا لقتال عدو (فساق الكلام الى قوله : و كفى بالله وكيلا) قال : فلم ينفروا و لم ينشروا ؛ فتركهم أياماً ثم خطبهم فقال: اف لكم لقد سئمت عتابكم أرضيتم بالحياة الدنيا من الاخرة عوضاً؛ الفصل الذي شرحناه آنفاً الى آخره وزاد فيه : أنتم اسود الشرى في الدعة وثعالب رواغة حين البأس، ان أخاالحرب اليقظان ، ألا ان المغلوب مقهور و مسلوب » .

أقول: قدنقل المفيد ــ رضوان الله عليه ــ **في أماليه** في المجلس الثامن عشر باسناده عن ابراهيم الثقفي باسناده عن علي بن أبي طالب(ع)غالب فقرات هذه الخطبة،وكذا **نقل ابن الشيخ (ره) في اماليه** في الجزء السابع قصة استنفاره (ع) الناس باسناده عن المفيد بمايقرب منها، **وكذا نقل ابن أبي الحديد في شرح النهج** في الموردالذي أشرنا اليه بعض الاحاديث المذكورة في الغارات من دون ذكر سند لها .

و انّ حقّكم علىّ النّصيحة لكم ما صحبتكم ، والتّوفير [١] عليكم ، و تعليمكم كيلا تجهلوا ، و تأديبكم كى [٢] تعلموا ، فان يرد الله بكم خيراً تنزعوا [٣] عمّا أكره و ترجعوا [٤] الى ما اُحبّ ، تنالوا ما تحبّون و تدركوا ما تأملون [٥] .

حدّثنا محمّد ، قال: حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ؛ قال: حدّثنا أبونعيم الفضل بن دكين [٦] قال : حدّثنا أبوعاصم الثّقفىّ محمّد بن أبى أيّوب [٧] قال : حدّثنا

---

١ - فى النهج و تأريخ الطبرى : « و توفير فيئكم » .
٢ - فى النهج : « كيما » .
٣ - كذا فى البحار لكن فى الاصل : «تزعوا» و فى تاريخ الطبرى : «انتزعوا» .
٤ - كذا فى البحار لكن فى الاصل و فى تاريخ الطبرى : «تراجعوا» .
٥ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ماجرى من الفتن (ص ٦٧٩ ؛ س٣) و قال الطبرى فى تاريخه ضمن ذكره حوادث سنة سبع و ثلاثين (ج٦ ؛ ص ٥١ - ٥٢) : « قال أبومخنف عمن ذكره عن زيدبن وهب أن علياً قال للناس و هو أول كلام قال لهم بعد النهر : أيها الناس استعدوا (الحديث) » و قلنا فيما سبق : انا سنورده فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله (انظر التعليقة رقم ١٠) **و نقله الشريف الرضى** - رضى الله عنه - **فى «نهج البلاغة تحت عنوان خطبة له - عليه السلام - فى استنفار الناس الى أهل الشام»** وصدره : «أف لكم لقد سئمت عتابكم» وهومشتمل على مافى المتن مع زيادة واختلاف فى الفقرات **وقال ابن أبى الحديد** بعد شرح ألفاظ الخطبة : خطب أمير المؤمنين - عليه السلام - بهذه الخطبة بعد فراغه من أمر الخوارج وقد كان قام بالنهروان فحمد الله وأثنى عليه وقال: أما بعد فان الله قد أحسن نصركم فتوجهوا من فوركم، و ساق الحديث نحو مامر مع بعض الاحاديث المتقدمة عليه فراجع ان شئت (ج١ شرح النهج لابن أبى الحديد ؛ ص١٧٧ - ١٧٨) و روى ابن أبى الحديد فى شرح الخطبة من فضائل أمير المؤمنين ومناقبه ما تشتهيه الانفس و تلذ الاعين فعليك بمطالعته .

٦ - **فى تقريب التهذيب:** «الفضل بن دكين الكوفى واسم دكين عمرو بن حماد بن زهير التيمى مولاهم الاحول أبونعيم الملائى بضم الميم مشهور بكنيته ثقة ثبت من التاسعة ، مات سنة ثمان عشرة و قيل : تسع عشرة و[مائتين] و كان مولده سنة ثلاثين [و مائة] و هو

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

أبوعون الثّقفیّ بن عبیدالله[١] قال: جاءت امرأة من بنی عبس[٢] وعلیّ - علیه السلام - علی المنبر فقالت: یا أمیرالمؤمنین ثلاثٌ بلبلن القلوب قال: وماهنّ؟ -[٣] قالت: رضاك بالقضیّة، وأخذك بالدّنیّة، وجزعك عندالبلیّة، قال - علیه السلام -: ویحك؛ انّما أنت امرأة انطلقی فاجلسی علی ذیلك[٤]، قالت: لا؛ والله ما من جلوسٍ الّا فی ظلال السیوف[٥].

« بقیة الحاشیة من الصفحة الماضیة »

من کبار شیوخ البخاری/ع » **وفی تهذیب التهذیب فی ترجمته المفصلة المبسوطة جداً :** «روی عن أبی عاصم محمدبن أیوب الثقفی (الی ان قال) وروی عنه الحسن الزعفرانی (الی آخر ما قال) » **و فی لسان المیزان فی ترجمة ابراهیم بن محمد بن سعید الثقفی (مصنف الکتاب)** «أنه حدث عن أبی نعیم» و المراد به الفضل بن دکین.

أقول : من أراد البسط فی ترجمته فعلیه بتهذیب التهذیب و تنقیح المقال و غیرهما من المفصلات.

٧ - **فی تقریب التهذیب :** « محمدبن أبی أیوب أبوعاصم الثقفی الکوفی کان بعضهم یقول فیه : محمدبن أیوب فیخطیء و هو صدوق من السابعة / م » **وفی تهذیب التهذیب فی ترجمته :** « روی عن أبی عون الثقفی (الی ان قال) و روی عنه أبونعیم » و یرید به الفضل بن دکین المشهور بکنیته کمامر فی ترجمته التصریح بذلك.

١ - **فی تقریب التهذیب فی باب الکنی :** « أبوعون الثقفی هو محمدبن عبیدالله » **و فی باب الاسماء منه :** « محمدبن عبیدالله بن أبی سعید أبوعون الثقفی الکوفی الاعور ثقة من الرابعة / خ م د ت س ».

٢ - کذا فی شرح النهج لکن فی الاصل : « عمیس » و فی البحار بعنوان بدل النسخة : «عبش».

٣ - کذا فی شرح النهج و البحار لکن فی الاصل : «وماهی؟».

٤ - لعل المراد : «اسکنی فی بیتك و قری فی کنك ؛ ومالك تتکلمین فی امور لا ینبغی لك أن تتکلمی فیها » **ففی أساس البلاغة :** « جلست الرخمة اذا جثمت ، و فلان جلیس نفسه اذا کان من أهل العزلة » **و فی القاموس والنهایة و غیرهما :** « الجلس المرأة تجلس فی الفناء لا تبرح ».

٥ - نقله المجلسی (ره) فی ثامن البحار فی باب ماجری من الفتن (ص٦٧٩ ؛ س١٤)

« بقیة الحاشیة فی الصفحة الاتیة »

حدّثنا محمّد ، قال : حدّثنا [الحسن] ، قال : حدّثنا ابراهيم ؛ قال : و حدّثنى ابراهيم بن العبّاس ، قال : حدّثنا [ابن[1]] المبارك البجلىّ ، عن بكر بن عيسى انّ عليّاً - عليه السلام - [كان[2]] يخطب النّاس و يحضّهم على المسير الى معاوية و أهل الشّام؛ فجعلوا يتفرّقون عنه و يتثاقلون عليه و يعتلّون بالبرد مرّةً و بالحرّ اُخرى[3].

قال بكر بن عيسى: حدّثنا الأعمش عن الحكم بن عتيبة[4] عن قيس بن أبى حازم قال : سمعت عليّاً - عليه السلام - يقول : يا معشر المسلمين يا أبناء المهاجرين انفروا الى أئمّة الكفر وبقيّة الاحزاب و أولياء الشّيطان ، انفروا الى من يقاتل على دم حمّال الخطايا، فوالّذى فلق الحبّة وبرأ النّسمة انّه ليحمل خطاياهم الى يوم القيامة لا ينقص من أوزارهم شيئاً[5] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و ابن أبى الحديد فى شرح النهج من دون نسبة الى كتاب بهذه العبارة : « و روى أبونعيم الحافظ قال : حدثنا أبوعاصم الثقفى قال: جاءت امرأة (الحديث) » (انظر ج ۱ ؛ ص ۱۷۹ ؛ س ۳۱) .

---

۱ ـ زدنا هذه الكلمة بقرينة سائر الروايات المذكوة فى الكتاب .

۲ ـ هذه الكلمة موجودة فى البحار .

۳ ـ نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ماجرى من الفتن (ص ۶۷۹ ؛ س ۱۶) .

۴ ـ **فى تقريب التهذيب :** « الحكم بن عتيبة بالمثناة ثم الموحدة مصغراً أبومحمد الكندى الكوفى ثقة ثبت فقيه الا أنه ربما دلس ؛ من الخامسة، مات سنة ثلاث عشرة [ومأته] أو بعدها وله نيف وستون / ع » . **و فى تهذيب التهذيب :** « الحكم بن عتيبة الكندى مولاهم أبو محمد و يقال : أبوعبدالله و يقال : أبو عمر الكوفى وليس هو الحكم بن عتيبة بن النهاس (الى آخر الترجمة) » . و صرح فيه بأنه « روى عن قيس بن أبى حازم و روى عنه الاعمش » .

أقول : ترجمته مذكورة فى كتب الشيعة أيضاً فراجع .

(۵) نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ماجرى من الفتن (ص ۶۷۹ ؛ س ۱۶).

و قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج بعد نقله عن نصر الخطبة التى أشرنا

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

حدّثنا محمد قال: حدّثنا الحسن، قال: حدّثنا ابراهيم، قال[1]: حدّثنا بهذا الكلام عن قول أمير المؤمنين. عليه السلام. غير واحدٍ من العلماء كتبناه في غير هذا الموضع.

حدّثنا محمد، قال: حدّثنا الحسن، قال: حدّثنا ابراهيم؛ قال: أخبرنا

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

اليها بنقل نص كلامه في ذيل الحديث المتقدم على هذا الحديث بفاصلة حديث آخر (ج ١؛ ص ١٧٩؛ س ٢٢) **مانصه:**

«وروى الاعمش عن الحكم بن عتيبة عن قيس بن أبي حازم قال: سمعت علياً ـ عليه السلام ـ على منبر الكوفة و هو يقول: يا أبناء المهاجرين انفروا الى أئمة الكفر» (فبعد أن نقله نحو ما في المتن قال):

قلت: هذا قيس بن أبي حازم هو الذي روى حديث انكم لترون ربكم يوم القيامة كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في رؤيته؛ وقد طعن مشايخنا المتكلمون فيه و قالوا: انه فاسق ولا تقبل روايته لانه قال: اني سمعت علياً يخطب على منبر الكوفة و يقول: انفروا الى بقية الاحزاب؛ فأبغضته و دخل بغضه في قلبي، ومن يبغض علياً ـ عليه السلام ـ لاتقبل روايته.

فان قيل: فما تقول مشايخكم في قوله ـ عليه السلام ـ: انفروا الى من يقاتل على دم حمال الخطايا؟ أليس هذا طعناً منه ـ عليه السلام ـ في عثمان؟!

قيل: الاشهر الاكثر في الرواية صدر الحديث؛ وأما عجز الحديث فليس بمشهور تلك الشهرة، و ان صح حملناه على أنه أراد به معاوية و سمى ناصريه مقاتلين على دمه لانهم يحامون عن دمه، و من حامى عن دم انسان فقد قاتل عليه».

و في تقريب التهذيب: «قيس بن أبي حازم البجلي أبو عبدالله الكوفي ثقة من الثانية مخضرم ويقال: له رؤية وهو الذي يقال: انه اجتمع له أن يروى عن العشرة، مات بعد التسعين او قبلها و قد جاوز المائة وتغير /ع» وصرح **في تهذيب التهذيب** أيضاً بأنه «روى عن علي (ع). وروى عنه الحكم بن عتيبة والاعمش» وسيجيء في الكتاب في باب مبغضي علي (ع) ذكره وأنه ممن أبغض علياً (ع). ومن أراد ترجمته المبسوطة فليراجع المفصلات.

١ ـ **أقول:** كأن قول صاحب الغارات بعد الحديث: «حدثنا بهذا الكلام (الى آخره)» ناظر الى أن ناقل الحديث ليس منحصراً في قيس بن أبي حازم حتى ينفتح باب الطعن على الحديث من جهته بل رواه جماعة كثيرون بحيث لامجال لرده، وتأويل ابن أبي الحديد اياه أيضاً يؤيده.

اسماعيل بن أبان الأزدى ، قال : حدثنا عمرو بن شمر الجعفى [١] ، عن جابر [٢] عن رفيع، عن فرقد البجلى [٣] قال : سمعت علياً - عليه السلام - يقول :

ألا ترون يا معاشر أهل الكوفة والله لقد ضربتكم بالدرة التى أعظ بها السفهاء؛ فما أراكم تنتهون ، ولقد ضربتكم بالسياط التى اُقيم بها الحدود؛ فما أراكم ترعوون،

---

١ - **فى ميزان الاعتدال و لسان الميزان :** « عمرو بن شمر الجعفى الكوفى الشيعى أبوعبدالله عن جعفر بن محمد - عليهما السلام - و جابر الجعفى والاعمش ، روى عباس عن يحيى ليس بشىء ، و قال الجوز جانى : زائغ كذاب ، و قال ابن حبان : رافضى يشتم الصحابة و يروى الموضوعات عن الثقات ، و قال البخارى : منكر الحديث ، قال يحيى : لا يكتب حديثه (الى أن قالا) قال السليمانى :كان عمرو يضع للروافض» **وزاد فى اللسان :** « قال الحاكم أبوعبدالله : كان كثير الموضوعات عن جابر الجعفى ؛ و ليس يروى تلك الموضوعات الفاحشة عن جابر غيره (الى آخر ما قال) » . **أقول :** قد علم مما ذكر أن الرجل من رواة الشيعة و له روايات كثيرة فى كتبهم ، و ترجمته مذكورة فى جميع كتبهم الرجالية الا أنهم لم يوثقوه **فقال النجاشى:** «عمرو بن شمر أبوعبدالله الجعفى عربى روى عن أبى - عبدالله (ع) ضعيف جداً؛ زيد أحاديث فى كتب جابر الجعفى ينسب بعضها اليه، والامر ملتبس». **و قال الشيخ فى الفهرست :** « عمرو بن شمر له كتاب رويناه بالاسناد عن حميد عن ابراهيم بن سليمان الخزاز أبى اسحاق عنه » و عده فى رجاله من أصحاب الباقر و الصادق عليهما السلام، ومن أراد التحقيق فى ترجمته فليراجع تنقيح المقال و غيره من المفصلات .

٢ - **فى تقريب التهذيب :** «جابر بن يزيد بن الحارث الجعفى أبوعبدالله الكوفى ضعيف رافضى من الخامسة ، مات سنة سبع وعشرين ومائة ، وقيل : سنة اثنتين وثلاثين ومائة /دتق» **أقول :** ترجمة جابر هذا مذكورة فى كتب الفريقين على سبيل البسط والتفصيل بحيث لا يسع المقام تلخيصها و اختصارها ؛ فمن أراد التحقيق فى ترجمته فليراجع تنقيح المقال فانه قد أفاد فى ترجمته و أجاد و جاء بما فوق المراد .

٣ - كذا أيضاً فى البحار لكن فى شرح النهج : «رفيع بن فرقد» **ففى تقريب التهذيب** « رفيع بالتصغير ابن مهران أبوالعالية الرياحى بكسر الراء و بالتحتانية ثقة كثير الارسال من الثانية، مات سنة تسعين و قيل : ثلاث و تسعين و قيل : بعد ذلك/ع » **و أما فرقد ففى تقريب التهذيب ايضاً :** « فرقد أبوطلحة مجهول من الرابعة/ت » و أما نسبته الى بجيلة فلم نظفر بها فى مورد .

فما بقى الّا سيفى ، و انّى لأعلم الّذى يقوّمكم باذن الله ولكنّى لا اُحبّ أن ألى[١] تلك[٢] منكم .

والعجب منكم و من أهل الشّام انّ أميرهم يعصى الله وهم يطيعونه ، و انّ أميركم يطيع الله و أنتم تعصونه ..! ان قلت لكم : انفروا الى عدوّكم قلتم : القرّ يمنعنا، أفترون عدوّكم لايجدون القرّ كما تجدونه ؟ و لكنّكم أشبهتم قوماً قال لهم رسول الله - صلى الله عليه وآله - : انفروا فى سبيل الله فقال كبراؤهم : لاتنفروا فى الحرّ [فقال الله لنبيّه] : قل نار جهنّم أشدّ حرّاً لو كانوا يفقهون[٣]، والله لو ضربت خيشوم المؤمن بسيفى هذا على أن يبغضنى ماأبغضنى، ولو صببت الدّنيا بحذافيرها على الكافر ماأحبّنى ؛ و ذلك أنّه قضى ما قضى على لسان النّبىّ الاُمّى انّه لا يبغضك مؤمنٌ ولا يحبّك كافر ؛ و قد خاب من حمل ظلماً وافترى .

يامعاشر أهل الكوفة[٤] والله لتصبرنّ على قتال عدوّكم أو ليسلّطنّ الله عليكم قوماً أنتم أولى بالحقّ منهم ، فليعذبنّكم وليعذّبنّهم الله بأيديكم أوبماشاء من عنده، أفمن قتلةٍ بالسّيف تحيدون الى موتةٍ على الفراش ؟! فاشهدوا أنّى سمعت رسول الله - صلى الله عليه وآله - [يقول :] موتةٌ على الفراش أشدّ من ضربة ألف سيف .

أخبرنى به جبرئيل ، فهذا جبرئيل يخبر رسول الله - صلى الله عليه وآله - بما تسمعون .

قال عمرو: عن جابرٍ عن رفيع عن فرقدٍ أنّه سمع هذا الكلام من علىّ - عليه السلام - على المنبر[٥] .

---

١ ـ فى البحار : «ان آتى» .

٢ ـ فى شرح النهج : «ذلك» .

٣ ـ ذيل آية ٨١ من سورة البراءة (= التوبة) و صدرها : « فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله و كرهوا أن يجاهدوا بأموالهم و أنفسهم فى سبيل الله و قالوا : لا تنفروا فى الحر » .

٤ ـ فى الاصل : «ماشئتم يا معاشر أهل الكوفة» .

٥ ـ نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ماجرى من الفتن (ص٦٧٩ ؛ س٢٠)

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم؛قال : وأخبرني محرز بن هشام المراديّ[١] قال : حدّثنا جرير بن عبدالحميد[٢] عن المغيرة[٣] الضّبّيّ قال : كان

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

لكن الى قوله (ع) : «بما تسمعون» وقال ابن أبي‌الحديد في شرح‌النهج (ج١ ؛ ص١٧٩ ؛ س٣٤) : « و روى عمروبن شمر الجعفى عن جابر عن رفيع‌بن فرقد البجلى قال : سمعت علياً ـ عليه‌السلام ـ يقول : يا أهل الكوفة (الحديث باسقاط بعض الفقرات الى قوله : «من ضربة ألف سيف ») .

١ ـ كذا صريحاً و لم أقف على رجل بهذا العنوان في كتب الرجال لكن ابن‌ـ أبي‌الحديد قال في شرح النهج (ج٢ ؛ ص٢٩) : «قال ابراهيم : و حدثنا محرزبن هشام عن جريربن عبدالحميد عن مغيرة الضبي أن معاوية دس للاشتر مولى لآل‌عمر ؛ فلم يزل المولى يذكر للاشتر فضل على وبني‌هاشم حتى اطمأن اليه واستأنس به،فقدم الاشتر يوماً ثقله و تقدم ثقله فاستسقى ماء فقال له مولى عمر : فهل لك في شربة سويق ؟ فسقاه شربة سويق فيها سم فمات ، وقد كان معاوية قال‌لاهل‌الشام لما دس اليه مولى‌عمر:ادعوا على الاشتر ؛ فدعوا عليه ، فلما بلغه موته قال : ألاترون كيف استجيب لكم . ! » .

و قال أيضاً بعيد ذلك (ص٣٠) : « قال ابراهيم : و حدثنا محمد بن هشام المرادى عن جريربن عبدالحميد عن مغيرةالضبي قال : لم‌يزل أمر على شديداً حتى مات الاشتر ، وكان الاشتر بالكوفة أسود من الاحنف بالبصرة » .

أقول : سيأتي متن الحديث في الكتاب (في باب تولية محمد بن أبي بكر مصر) و المظنون اتحاد السندين باحتمال أن «محمداً» في‌السند الثاني مصحف «محرز» او باحتمال عكسه **و ذكر ابن‌حجر في‌لسان الميزان رجلا** بعنوان «محمدبن هشام‌بن علي‌المروزى» و آخر بعنوان « محمدبن هشام‌بن عون التميمي ثم السعدى اللغوى المشهور بكنيته و هي أبومحلم بضم الميم و فتح المهملة و كسر اللام الثقيلة » و ذكر في ترجمة الثاني أنه سمع من ابن عيينة و جرير و خالدبن الحارث و أبي فضيل و غيرهم » فمن المحتمل أن يكون الراوى المذكور في المتن منطبقاً على أحدهما بتجشم وتكلف يقتضيه التطبيق ، والله العالم بحقيقة الحال .

٢ ـ **في تقريب التهذيب :** « جريربن عبدالحميدبن قرط بضم القاف و سكون‌ـ الراء بعدها طاء مهملة الضبي الكوفي نزيل الري و قاضيها ثقة صحيح الكتاب ، قيل : كان

« بقية الحاشية في‌الصفحة الاتية »

أشراف أهل الكوفة غاشين لعلي - عليه السلام - و كان هواهم مع معاوية وذلك أن علياً كان لا يعطي أحداً من الفيء أكثر من حقه ، وكان معاوية بن أبي سفيان جعل الشرف[1] في العطاء ألفي درهم[2].

سيرته - عليه السلام - في المال

حدثنا محمد قال : حدثنا الحسن قال : حدثنا ابراهيم ، قال : أخبرني عمرو بن حماد بن طلحة الفراز[3] قال: حدثنا محمد بن الفضيل بن غزوان[4] عن أبي حيان[5] التيمي -

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

في آخر عمره يهم من حفظه ، مات سنة ثمان و ثمانين و له احدى و سبعون سنة / ع» **و في تهذيب التهذيب :** « جرير بن عبدالحميد بن قرط الضبي أبو عبدالله الرازي القاضي ولد بقرية من قرى اصبهان و نشأ بالكوفة و نزل الري (الى أن قال) روى عن مغيرة بن مقسم (الى آخر ما قال) » .

٤ – **في تقريب التهذيب :** « المغيرة بن مقسم بكسر الميم الضبي مولاهم أبوهشام الكوفي الأعمى ثقة متقن الا أنه كان يدلس ولا سيما عن ابراهيم، من السادسة مات سنة ست و ثلاثين [و مائة] على الصحيح/ع » **و في تهذيب التهذيب :** « المغيرة بن مقسم الضبي مولاهم أبوهشام الكوفي الفقيه (الى أن قال) روى عنه جرير » .

١ – كذا في الاصل و البحار و مستدرك الوسائل لكن الظاهر كونها « للشرف » مجروراً باللام .

٢ – **نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب ماجرى من الفتن (ص٦٧٩ ؛ س٢٨) **و المحدث النوري (ره) في المستدرك** في باب التسوية بين الناس في قسمة بيت المال من كتاب الجهاد (ج٢ ؛ ص٢٦٠ ؛ س٢٢) .

٣ – كذا صريحاً في الاصل و لم تذكر الكلمة في البحار والوسائل **ففي تقريب التهذيب :** « عمرو بن حماد بن طلحة القناد أبومحمد الكوفي و قد ينسب الى جده صدوق رمي بالرفض من العاشرة مات سنة اثنتين و عشرين [و مائتين] / بخ م د س فق » فيستفاد من الترجمة أن «الفراز» مصحف «القناد» و القناد بفتح القاف و النون آخره دال مهملة نسبة

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

عن مجمع[١] ان علياً - عليه السلام - كان يكنس بيت المال كل يوم جمعة ثم ينضحه بالماء

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الى بيع القند و هو السكر .

٢ - **فى تقريب التهذيب :** « محمدبن فضيل بن غزوان بفتح المعجمة و سكون الزاى الضبى مولاهم أبوعبدالرحمن الكوفى صدوق عارف رمى بالتشيع من التاسعة مات سنة خمس وتسعين [و مائة] / ع » **وفى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** « روى عن أبى حيان التيمى » .

٥ - **فى تقريب التهذيب فى باب الكنى :** « أبوحيان بتشديد التحتانية اسمه يحيى بن سعيدبن حيان » **و فى ترجمته فى باب الاسماء منه :** « يحيى بن سعيدبن حيان بمهملة و تحتانية أبوحيان التيمى الكوفى ثقة عابد من السادسة مات سنة خمس و أربعين [و مائة] / ع » **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** « روى عنه ابن فضيل » وصرح أيضاً بأنه من تيم الرباب .

١ - المراد به مجمع التيمى الاتى ذكره و لم نظفر بترجمته بهذا العنوان فى كتب التراجم الا بما ذكره ابن الجوزى فى صفة الصفوة (ج٣ ؛ ص٦٠) : « مجمع بن يسار أبوحمزة التيمى (فخاض فى ترجمته الى ان قال) **قال المؤلف :** لا نعلم مجمعاً أسند شيئاً الا أنه قد روى عن ماهان الزاهد ؛وروى عنه أبوحيان التيمى و سفيان الثورى،وقال أبوحاتم الرازى : دعا مجمع ربه عزوجل أن يميته قبل الفتنة ؛ فمات من ليلته ، و خرج زيدبن على من الغد » ثم ليعلم أن مجمعاً بضم أوله و فتح الجيم و تشديد الميم المكسورة على ما هو المشهور من التسمية به و منه ما **فى الصحاح :** « ومجمع لقب قصى بن كلاب؛سمى بذلك لانه جمع قبائل قريش وأنزلها مكة و بنى دار الندوة» **وقال الزبيدى فى تاج العروس:** « و مجمع كمحدث لقب قصى لانه كان جمع قبائل قريش و أنزلها مكة ؛ و بنى دار الندوة، نقله الجوهرى و فيه يقول حذافة بن غانم لابى لهب :

أبوكم قصى كان يدعى مجمعاً　　به جمع الله القبائل من فهر » .

و فى لسان العرب : « و مجمع لقب قصى بن كلاب ؛ سمى بذلك لانه كان جمع قبائل قريش و أنزلها مكة ، وبنى دارالندوة قال الشاعر :

أبوكم قصى كان يدعى مجمعاً　　به جمع الله القبائل من فهر » .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتيه »

ثمّ يصلّي فيه ركعتين ثمّ يقول : تشهدان لي يوم القيامة [١] .

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم ،قال : وحدّثني شيخٌ لنا عن ابراهيم بن محمّد [قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم [٢]] بن أبي يحيى المدنيّ [٣] عن جويبر [٤] عن الضّحاك بن مزاحم [٥] عن عليّ عليه السلام قال : كان خليلي

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فعلم أن الكلمة بصيغة اسم الفاعل من التجميع و هو مبالغة في الجمع ؛ **فما في معيار اللغة** من قوله : « و سموا جماعاً كشداد ، و جماعة كسحابة ، و سلالة ، و مجمعاً كمقعد و بالاخير سمي قصي جد النبي صلى الله عليه وآله لجمعه العرب من البلد الاقصى » بمعزل عن الصواب فمن أراد التفصيل في ذلك فليراجع كتب الحديث والسير والانساب والتواريخ .

---

١ ـ **نقله الشيخ الحر (ره) في الوسائل** في كتاب الجهاد في باب تعجيل قسمة المال على مستحقيه (ج٢؛ ص٤٣١ ؛ س٣٨) **وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب النوادر (ص ٧٣٩ ، س ٩) « و بأسانيد عن مجمع التمبي (الحديث) » . ويشير بقوله (ره) : «باسانيد » الى هذه الرواية والحديثين الذين يأتيان بعيدهذا، **او نقله ابن أبي الحديد في شرح النهج** (ج ١ ؛ ص ١٨١ ؛ س ٩) هكذا : « وروى مجمع التيمي قال : كان علي ـ عليه السلام ـ (الحديث باختلاف يسير) » **و نقله أيضاً الحافظ أبو نعيم في حلية الاولياء** في باب زهد أمير المؤمنين وتعبده (ج ١ ؛ ص ٨١) : « باسناده عن أبي حيان التيمي عن مجمع التيمي قال :كان علي يكنس بيت المال ويصلي فيه، يتخذه مسجداً رجاء أن يشهد له يوم القيامة » .

٢ ـ مابين المعقوفتين زيد في الاصل اشتباهاً بقرينة ماسيأتي في الباب نحواً مما أثبتناه فانتظر؛ **والسند في الوسائل هكذا :** « ابراهيم بن محمد الثقفي في كتاب الغارات عن أبي يحيى المدني » .

٣ ـ **في ميزان الاعتدال :** « ابراهيم بن أبي يحيى هو أبو اسحق ابراهيم بن محمد بن أبي يحيى الأسلمي المدني أحد العلماء الضعفاء (الى ان قال) وروى عباس عن ابن معين : كذاب رافضي (الى آخر ماقال) » **وفي تهذيب التهذيب :** « ابراهيم بن

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لايحبس شيئاً لغدٍ وكان أبوبكر يفعل ، وقد رأى عمر بن الخطّاب في ذلك أن دوّن الدّواوين وأخّر المال من سنةٍ الى سنةٍ ، وأمّا أنا فأصنع كما صنع خليلي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم .

قال : وكان عليٌّ عليه السلام يعطيهم من الجمعة الى الجمعة وكان يقول :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

محمد بن أبي يحيى واسمه سمعان الاسلمي مولاهم أبو اسحاق المدني (الى أن قال) قال العجلي : كان قدرياً معتزلياً رافضياً، وكان من أحفظ الناس، وكان قد سمع علماً كثيراً ، وقرابته كلهم ثقات وهو غير ثقة (الى آخر ماقال) » **وذكر في جامع الرواة و تنقيح المقال** روايته عن أبي عبدالله عليه السلام في موارد من الكافي والتهذيب والاستبصار فراجع .

٤ - **في التقريب التهذيب :** « جويبر تصغير جابر يقال : اسمه جابر وجويبر لقب ؛ ابن سعيد الازدي أبو القاسم البلخي نزيل الكوفة راوي التفسير ضعيف جداً من الخامسة مات بعد الاربعين (ومائة) خدق » **وفي تهذيب التهذيب :** « جويبر بن سعيد الازدي أبو القاسم البلخي عداده في الكوفيين ويقال : اسمه جابر وجويبر لقب، روى عن أنس بن مالك والضحاك بن مزاحم وأكثر عنه (الى أن قال) وقال عبدالله بن علي المديني : سألته يعني أباه عن جويبر فضعفه جداً . قال : وسمعت أبي يقول : جويبر أكثر على الضحاك روى عنه أشياء مناكير (الى أن قال) وقال أبوقدامة السرخسي : قال يحيى القطان : تساهلوا في أخذ التفسير عن قوم لا يوثقونهم في الحديث ثم ذكر الضحاك وجويبراً ومحمد بن السائب وقال : هؤلاء لايحمل حديثهم ويكتب التفسير عنهم. وقال أحمد بن سيار المروزي : جويبر بن سعيد كان من أهل بلخ وهو صاحب الضحاك وله رواية ومعرفة بأيام الناس ، وحاله حسن في التفسير وهو لين في الرواية . وقال ابن حبان : يروى عن الضحاك أشياء مقلوبة (الى أن قال) وذكره البخاري في التاريخ الاوسط في فصل من مات بين الاربعين الى الخمسين ومائة » .

٥ - **في تقريب التهذيب :** « الضحاك بن مزاحم الهلالي أبوالقاسم او أبو محمد الخراساني صدوق كثير الارسال من الخامسة، مات بعد المائة ٤/ » **وفي تهذيب التهذيب:** « روى عنه جويبر بن سعيد » **وفي تنقيح المقال للمامقاني (ره) :** « الضحاك بن مزاحم الخراساني عده الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب السجاد عليه السلام مضيفاً الى مافي العنوان قوله : أصله الكوفي تابعي (الى ان قال) **وقال في ملحقات الصراح :** الضحاك

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

هذا جناى وخياره فيه [١] اذ كل جان يده الى فيه [٢] .

حدثنا محمد قال : حدثنا الحسن قال : حدثنا ابراهيم، قال : وأخبرنا عمرو بن علي بن محمد [٣] قال : حدثنا يحيى بن سعيد [٤] قال : حدثنا أبو حيان التيمي قال : حدثنا مجمع التيمي أن علياً عليه السلام كان ينضح [٥] بيت المال ثم يتنفل [٦] فيه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ابن مزاحم بن يزيد الهلالي المفسر كنيته أبو القاسم حملته امه سنتين ثم ولدته، وكان يقيم ببلخ وبمرو، وكان أيضاً ببخارا وسمرقند مدة؛ ويعلم الصبيان احتساباً، وله التفسير الكبير والصغير، مات ببلخ سنة اثنتين ومائة (الى آخر ماقال) » .

١ ـ يأتي شرح البيت في تعليقات آخر الكتاب انشاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ١١) .

٢ ـ **نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب النوادر بحذف السند (ص ٧٣٩ ؛ س ٧) **و أيضاً في المجلد الحادي و العشرين** منه في أحكام الارضين (ص ١٠٨ ؛ س ٢) **والشيخ الحر العاملي (ره) في الوسائل** في كتاب الجهاد في باب تعجيل قسمة المال على مستحقيه (ج ٢ ؛ ص ٤٣٢ ـ ٤٣٣) .

٣ ـ كذا في الاصل ، والظاهر أن كلمة «محمد» محرفة عن كلمة «بحر» **ففي تقريب التهذيب** : «عمرو بن علي بن بحر بن كنيز بنون وزاي أبو حفص الفلاس الصيرفي الباهلي البصري ثقة حافظ من العاشرة مات سنة تسع وأربعين [ومائتين] /ع » **وفي تهذيب التهذيب في ترجمته** : « روى عن يحيى بن سعيد القطان » .

٤ ـ **في تقريب التهذيب** : « يحيى بن سعيد بن فروخ بفتح الفاء و تشديد الراء المضمومة وسكون الواو ثم معجمة التميمي أبو سعيد القطان البصري ثقة متقن حافظ امام قدوة من كبار التاسعة مات سنة ثمان وتسعين [ومائة] وله ثمان وسبعون / ع » **و في تهذيب التهذيب في ترجمته** : «روى عن يحيى بن سعيد الانصاري وروى عنه عمرو بن علي الفلاس».

٥ ـ في البحار : « ينزح » (بالزاي المعجمة) فكأنه ماخوذ من قولهم : « نزح فلان البئر = استقى ماءها حتى ينفد أو يقل » ويقال أيضاً : نزحت البئر فهي نازح، **قال في النهاية:** « النزح بالتحريك البئر التي أخذ ماؤها يقال : نزحت البئر ونزحتها لازم ومتعد ومنه حديث

« بقية الحاشية في الصفحة الاتيه »

ويقول : اشهدلى يوم القيامة أنّى لم أحبس فيك المال على المسلمين [١] .

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم قال : حدّثنى أحمد بن معمّر [٢] قال حدّثنا محمّد بن فضيل [٣] عن أبى حيّان [٤] عن مجمّع عن علىّ عليه السلام

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ابن المسيب قال لقتادة : ارحل عنى فقد نزحتنى أى أنفدت ماعندى (وفى رواية : نزفتنى)» أما على مافى المتن فهو من قولهم : نضح البيت بالماء (كضرب وعلم) نضحاً = رشه وبله» والمعنى واضح بلا تجشم ولا تكلف .

٦ ـ فى الوسائل : « يتفل » **ففى القاموس** : «تنفل : = صلى النوافل كانتفل» .

١ ـ نقله الشيخ الحر (ره) فى الوسائل فى باب تعجيل قسمة المال على مستحقيه من كتاب الجهاد(ج٢ ؛ ص٤٣٢ ؛ س٢) وقال المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص٧٣٩؛ س ٩) : « كتاب الغارات لابراهيم الثقفى : وبأسانيد عن مجمع التيمى أن علياً كان ينزح (الحديث) » ويشير بقوله : « بأسانيد » الى هذا السند والسند التالى له ،ولعله ذكر فى موضع آخر أيضاً من الكتاب .

٢ ـ **فى الجرح والتعديل لابن أبى حاتم** : « أحمد بن معمر بن اشكيب الصفار أبو عبدالله كوفى حضرمى وقع الى مصر يعد فى الكوفيين ، روى عن محمد بن فضيل وأبى بكر بن عياش وعبد الرحيم بن سليمان ومحمد بن عبيد (الى أن قال) وسئل أبى عنه فقال : ثقة مأمون صدوق (الى آخر ماقال)» **وفى الخلاصة للخزرجى** : «أحمد بن اشكاب باسكان المعجمة الحضرمى أبو عبدالله الصفار الكوفى ثم المصرى وقيل : أحمد بن معمر بن اشكاب ، وقيل : أحمد بن عبدالله بن اشكاب الحافظ ، **عن شريك** وعبدالسلام بن حرب ، **ومحمد بن فضيل**، وعنه البخارى وطائفة؛ قال أبوحاتم : ثقة مأمون ، قال ابن يونس : مات سنة سبع أو ثمان عشرة ومائتين » **وفى تهذيب التهذيب** : « أحمد بن اشكاب الحضرمى أبو عبدالله الصفار الكوفى نزيل مصر وقيل : اسم أبيه معمر وقيل : عبيدالله ، وقيل : اسم اشكاب مجمع، روى عن محمد بن فضيل وأبى بكر بن عياش (الى آخر ترجمته المبسوطة) » **وفى القاموس فى«شكب» مانصه** : « أحمد بن اشكاب بالكسر ممنوعاً [من الصرف] محدث» **وفى تاج العروس فى شرحه** : « الامام المحدث أحمد يقال : هو ابن معمر ، وقيل : عبد الله بن اشكاب ، وقيل : اسمه مجمع الحضرمى الكوفى الصفار ؛ حدث عن محمد بن فضيل وغيره ، وعنه الامام محمد بن اسماعيل البخارى فى آخر صحيحه » .

٣ ـ تقدمت ترجمته قبيل ذلك (انظر ص٤٦) .

٤ ـ هو كنية يحيى بن سعيد التيمى وتقدمت ترجمته فى ص ٤٦.

مثله ،[١]

حدّثنا محمد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم قال : وأخبرنا ابن الاصفهاني[٢] قال : حدّثنا شقيق بن عيينة[٣] عن عاصم بن كليب[٤] عن أبيه قال :

أتى علياً عليه السلام مالٌ من اصفهان فقسمه فوجد فيه رغيفاً فكسره سبع كسر ثمّ جعل على كلّ جزء منه كسرةً ثمّ دعا أمراء الاسباع فأقرع بينهم أيّهم يعطيه أوّلاً وكانت الكوفة يومئذ أسباعاً[٥].

حدّثنا محمد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم،قال : حدّثني البصري ابرهيم بن العبّاس قال : حدّثني ابن المبارك البجليّ قال : حدّثني بكر بن عيسى

---

١ - **قال في الوسائل بعد نقل الحديث :** « وعن أحمد بن معمر عن محمد بن الفضيل عن أبي حيان عن مجمع عن علي عليه السلام مثله » (انظر ج ٢ ؛ ص ٤٣٢).

٢ - **في تقريب التهذيب في باب الكنى :** « ابن الاصبهاني هو عبدالرحمن بن عبدالله، وابن أخيه محمد بن سليمان، وابن ابن أخيه محمد بن سعيد بن سليمان » **أقول :** الاول من هؤلاء من الرابعة، والثاني من الثامنة، والثالث هو الذى ينطبق ظاهراً على مانحن فيه من جهة الطبقة فلنذكر ترجمته هنا **ففي تقريب التهذيب :** « محمد بن سعيد بن سليمان الكوفي أبوجعفر بن الاصبهاني يلقب حمدان، ثقة ثبت من العاشرة مات سنة عشرين [ومائتين]/ خ ت سي» وهو يروى عمن يروى عنه الثقفي بواسطة واحدة كحفص بن غياث ومحمد بن فضيل بن غزوان وأمثالهما .

٣ - كذا في الاصل والوسائل ولم يذكره المجلسي (ره) **لكن في تقريب التهذيب :** « شقيق أبو ليث عن عاصم بن كليب ويقال : عاصم بن شنتم مجهول من السادسة/د». **وفي تهذيب التهذيب :** « شقيق أبو ليث عن عاصم بن كليب عن أبيه (الى آخر ماقال) » . **وفي ميزان الاعتدال:** «شقيق عن عاصم بن كليب وعنه همام لا يعرف» **وفي الخلاصة للخزرجي:** « شقيق أبو ليث عن عاصم بن كليب وقيل : ابن شنتم وعنه همام بن يحيى » .

٤ - تأتي ترجمته في تعليقاتنا على سند الحديث الاتي ان شاءالله تعالى .

٥ - **نقله الشيخ الحر العاملي (ره) في الوسائل** في باب كيفية قسمة الغنائم من كتاب الجهاد (ج ٢ ؛ ص ٤٣٢ ؛ س ٣٥) **والمجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب النوادر باسقاط صدر السند (ص٧٣٩ ؛ س ١٠) .

قال : حدّثني عاصم بن كليب الجَرمي[١] عن أبيه أنّه قال :

كنت عند عليّ عليه السلام فجاءه مالٌ من الجبل فقام و قمنا معه حتّى انتهينا الى خربندجن و جمّالين[٢] فاجتمع النّاس اليه حتّى ازدحموا عليه فأخذ حبالاً فوصلها بيده و عقد بعضها الى بعض ثمّ أدارها حول المتاع ثمّ قال : لا أحلّ لأحدٍ أن يجاوز هذا الحبل.قال : فقعدنا من وراء الحبل ، ودخل عليّ عليه السلام فقال : أين رؤوس

١ ـ **في تقريب التهذيب :** «عاصم بن كليب بن شهاب بن المجنون الجرمي الكوفي صدوق رمي بالارجاء ، من الخامسة مات سنة بضع وثلاثين/ خت م ٤». **وفي خلاصة تذهيب تهذيب الكمال للخزرجي :** « عاصم بن كليب بن شهاب الجرمي (بفتح الجيم وسكون الراء) الكوفي عن أبيه و أبي بردة و محمد بن كعب ، وعنه عبدالله بن عوف والسفيانان و زائدة، وثقه ابن معين والنسائي قال خليفة : توفي سنة سبع و ثلاثين و مائة» **و في تهذيب التهذيب:** « عاصم بن كليب بن شهاب بن المجنون الجرمي الكوفي روى عن أبيه » .

وأما أبوه ففي تقريب التهذيب: «كليب بن شهاب والد عاصم صدوق من الثانية و وهم من ذكره في الصحابة / ى ٤ » **وفي تهذيب التهذيب في ترجمته :** « روى عن علي عليه السلام (الى أن قال) و روى عنه ابنه عاصم » **و في الخلاصة** للخزرجي : «كليب بن شهاب الجرمي كوفي عن عمر وعلي و عنه ابنه عاصم (الى آخر ما قال) » .

٢ ـ **في البحار :** « خربند خز و حمالين » و أما الوسائل و شرح النهج فليست الكلمات مذكورة فيهما بل عبارتهما هكذا : « فقام و قمنا معه و جاء الناس يزدحمون ، [و في الوسائل: واجتمع الناس اليه] » و الظاهر والله العالم أن العبارة قد كانت هكذا: « خربنده جن و جمالين » و خربنده كلمة فارسية مركبة من كلمتي « خر » و « بنده » ؛ و معناهما صاحب الحمار وموجره ومكريه ، **حتى أن صاحب عمدة الطالب (ره) قال في ترجمة محمد شش ديو** (انظر ص ٦١ من طبعة النجف) و هو من ولد زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب (عليهم السلام) **ما نصه :** « أما محمد شش ديو فله عدد من الاولاد متفرقون في البلاد منهم على الاكثر المكاري يعرف به «خربنده» **فعلم أن «خربنده» بمعنى المكاري** و كلمة «جن» في آخرها علامة الجمع الفارسي معرب «گان» بالكاف الفارسية و «خربنده جن» معربة من «خر بندگان» و أما جمالين بالجيم فهو جمع جمال و هو معروف .

الأسباع ؟ ـ فدخلوا عليه ؛ فجعلوا يحملون هذا الجوالق[١] الى هذا الجوالق[٢] وهذا الي هذا حتّى قسموه سبعة أجزاء قال : فوجد مع المتاع رغيفاً فكسره سبع كسر ثمّ وضع على كلّ جزء كسرة ثمّ قال :

هذا جناى وخياره فيه اذكلّ جانٍ يده الى فيه

قال : ثمّ أقرع عليها ؛ فجعل كلّ رجل يدعو قومه فيحملون الجوالق[٣] .

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم،قال : حدّثنا القزّاز[٤] .
قال : حدّثنا علىّ بن هاشم[٥] عن أبيه[٦] قال : حدّثنا يزيد[٧] عن عبد الرّحمن[٨] عن

---

١ و ٢ ـ في الاصل والبحار و الوسائل كما في المتن ، و أما شرح النهج ففيه «هذه» في الموردين؛ وكلا الوجهين صحيح،فالاول باعتبار الافراد والثانى باعتبار الجمع **ففى الصحاح:** « و الجوالق وعاء و الجمع الجوالق و الجوالبق أيضاً » **و في القاموس :** « الجوالق بكسر الجيم و اللام و بضم الجيم و فتح اللام و كسرها وعاء معروف ج جوالق كصحائف و جواليق » .

٣ ـ **نقله المجلسى (ره) في المجلد الحادى والعشرين من البحار** في كتاب الجهاد في باب أحكام الارضين (ص١٠٨؛ س٥) **والشيخ الحر العاملى (ره) في الوسائل** في كتاب الجهاد في باب كيفية قسمة الغنائم ونحوها (ج ٢ من طبعة أمير بهادر ؛ ص ٤٣٢ ؛ س٣٧) وابن أبي الحديد في شرح النهج(ج١ ؛ ص١٨١ ؛ س١٠) مع اختلاف يسير في العبارة .

٤ ـ كذا في الاصل لكن ذكرنا فيما سبق في ترجمة عمرو بن حماد بن طلحة أن «القزاز» مصحف « القناد » (انظر ص ٤٥) **ففى باب الكنى من تقريب التهذيب :** « القناد بنون عمرو بن حماد » **و في تهذيب التهذيب في ترجمته :** « روى عن على بن هاشم بن البريد » .

٥ ـ **في تقريب التهذيب :** « على بن هاشم بن البريد بفتح الموحدة و بعد الراء تحتانية ساكنة صدوق يتشيع من صغار الثامنة مات سنة ثمانين [و مائة] و قيل : في التى بعدها /بخ م ٤ » **و في تهذيب التهذيب :** « على بن هاشم بن البريد البريدى العائذى مولاهم أبو الحسن الكوفى الخزاز روى عن هشام بن عروة (الى أن قال) و يزيد بن كيسان **و قال الجوزجاني :** كان هو وأبوه غاليين في مذهبهما» **وفي جامع الرواة و تنقيح المقال**

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

الشّعبى[1] قال :

دخلت الرّحبة وأنا غلام فى غلمان، فاذا أنا بأمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام [قائماً على صبرتين[2]] من ذهب وفضّة ومعه مخفقة[3] فجعل يطرد النّاس بمخفقته

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

نقلا عن رجال الشيخ (ره) : «على بن هاشم بن البريد أبو الحسن الزيدى الخزاز مولاهم الكوفى من أصحاب الصادق عليه السلام » .

٦ - **فى تقريب التهذيب :** « هاشم بن البريد بفتح الموحدة و كسر الراء بعدها تحتانية ساكنة أبو على الكوفى ثقة الا أنه رمى بالتشيع من السادسة/ س دق» **و فى تهذيب-التهذيب فى ترجمته :** « و عنه ابنه على » **و فى جامع الرواة و تنقيح المقال فى ترجمته :** « روى على بن هاشم بن البريد عن أبيه عن على بن الحسين فى الكافى فى باب استعمال العلم ، و فى باب الرضا بالقضاء ، وفى باب ذم الدنيا، وفى باب أنه من عرف امامه لم يضره تقدم هذا الامر أو تأخر » .

٧ - لعل المراد به : « يزيد بن كيسان اليشكرى الكوفى » الذى ذكر فى تهذيب-التهذيب فى ترجمته أنه روى عنه على بن هاشم بن البريد » .

٨ - فى البحار : « يزيد بن عبدالرحمن » و لم نظفر بما يعين الرجل .

---

١ - كذا فى شرح النهج (ج١؛ ص١٨٠ - ١٨١) لكن فى الاصل والبحار (ج١٥) من كتاب العشرة (ص٢١٥ ؛ س١٣) «العشفنى» و المظنون بالظن القوى أن الصحيح ما فى شرح النهج ، ونقله هكذا عنه المجلسى (ره) فى تاسع البحار (ص٥٣٩ ؛ س٣٦) **ففى تهذيب التهذيب :** « عامر بن شراحيل بن عبد ، وقيل : عامر بن عبدالله بن شراحيل الشعبى الحميرى أبو عمرو الكوفى من شعب همدان، روى عن على وسعد بن أبى وقاص (الى آخر ما قال) » .

٢ - مابين المعقوفتين من شرح النهج لابن أبى الحديد ، **قال فى النهاية :** «الصبرة الطعام المجتمع كالكومة و جمعها صبر ؛ وقد تكررت فى الحديث مفردة و مجموعة » وزاد عليه **فى مجمع البحرين** قوله : « و منه : اشتريت الشىء صبرة أى بلا وزن ولا كيل » فما نقل فى تاسع البحار نقلا عن الشرح المذكور بلفظة «صرتين» فهو تصحيف .

٣ - **فى لسان العرب :** «خفقه بالسيف والسوط و الدرة يخفقه (بضم الفاء) ويخفقه

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ثم يرجع الى المال فيقسمه[١] بين النّاس حتّى لم يبق منه شيء و رجع ولم يحمل الى بيته منه شيئاً، فرجعت الى أبي فقلت : لقد رأيت اليوم خير النّاس أو أحمق النّاس، قال : ومن هو يابني؟ قلت : رأيت أمير المؤمنين علياً عليه السلام فقصصت عليه الذي رأيته يصنع، [فبكى و] قال : يابنيّ [بل] رأيت خير النّاس[٢]

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال [:حدّثنا ابراهيم قال...قال : حدّثنا محمّد بن الفضيل قال[٣]] حدّثنا هارون بن عنترة[٤] عن زاذان[٥] قال : انطلقت مع قنبر الى

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

(بكسر الفاء) خفقاً ضربه بها ضرباً خفيفاً ، والمخفقة الشيء يضرب به نحو سير أو درة (الى أن قال) قال الليث : الخفق ضربك الشيء بالدرة أو بشيء عريض، والمخفقة الدرة التي يضرب بها، وفي حديث عمر ـ رضي الله عنه ـ فضربهما بالمخفقة و هي الدرة » .

١ ـ في الاصل والبحار : « ثم رجع الى المال فقسمه » والمتن موافق لشرح النهج .

٢ ـ **نقله المجلسي (ره) في المجلد الخامس عشر من البحار** في كتاب العشرة في باب أحوال الملوك والامراء (ص٢١٥ ؛ س١٢) **و ابن أبي الحديد في شرح النهج** مع اختلاف يسير في العبارة (ج١ ؛ ص١٨٠ ـ ١٨١) **و أورده المجلسي (ره) في تاسع البحار** نقلا عن شرح النهج في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٣٩ ؛ س ٣٦).

٣ـ ما بين المعقوفتين ساقط من الاصل و انما أضفنا الاول أي «ابراهيم» بقرينة سائر الاسانيد ، والاخير أعني «محمد بن الفضيل» لرواية ابن أبي الحديد في شرح النهج الحديث عنه ، وأما الواسطة بين الثقفي وابن الفضيل فلما كان مجهولا وضعنا موضعه النقاط .

٤ـ **في تقريب التهذيب :** «هارون بن عنترة بنون ثم مثناة ابن عبدالرحمن الشيباني أبو عبدالرحمن أو أبو عمرو بن أبي وكيع الكوفي لابأس به من السادسة مات سنة اثنتين و أربعين ومائة / دس فق» . **وفي تهذيب التهذب في ترجمته :** «روى عن زاذان أبي عمر (الى أن قال) و روى عنه ابن فضيل » .

٥ـ **في تقريب التهذيب :** «زاذان أبو عمر الكندي البزاز ويكنى أبا عبدالله أيضاً صدوق يرسل و فيه شيعية من الثانية مات سنة اثنتين و ثمانين / بخ م ٤ » . **وفي تهذيب التهذيب :** « زاذن أبو عبدالله و يقال أبو عمر الكندي مولاهم الكوفي الضرير البزاز يقال: انه شهد خطبة عمر بالجابية ، و روى عنه وعن علي و ابن مسعود و سلمان و حذيفة (الى أن

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

على عليه السلام فقال : .

قم ياأمير المؤمنين فقد خبأت لك خبيئة قال : فما[1] هو ؟ ـ قال : قم معى ، فقام وانطلق الى بيته فاذاً باسنة[2] مملوءة جامات من ذهب وفضة ، فقال : ياأمير المؤمنين

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قال) و قال ابن عدى : روى عن ابن مسعود و تاب على يديه **وكناه الاكثرون أباعمرو؛** كذا وقع فى كثير من الاسانيد ، و قال الخطيب :كان ثقة ، و قال العجلى : كوفى تابعى ثقة». **و فى لسان الميزان فى المتفرقات :** «زاذان الكندى مولاهم أبوعمر البزار الكوفى أبوعبدالله». **و فى ميزان الاعتدال :** «زاذان أبوعمر الكندى مولاهم الكوفى (الى أن قال) و قال ابن جحادة : كان زاذان يبيع الكرابيس فاذا جاءه الرجل أراه شر الطرفين و سامه سومة واحدة ثم قال ابن عدى : تاب زاذان على يدى ابن مسعود» . **وقال ابن سعد فى الطبقات (ص١٢٤ ج٦ من طبعة اروبا) :** «زاذان أبوعمر مولى كندة روى عن على (الى ان قال) أخبرنا الفضل بن دكين قال : حدثنا محمد بن طلحة عن محمد بن جحادة قال : كان زاذان يبيع الكرابيس فاذا أتاه البيع نشر عليه شر الطرفين قالوا : و توفى زاذان بالكوفة أيام الحجاج ابن يوسف بعد الجماجم . وكان ثقة قليل الحديث» . **أقول :** هذه الرواية تدل صريحاً على أنه كان بزازاً أى من البز بمعنى الثوب فيكون البزاز بالزايين المعجمتين بمعنى بياع الثوب فما وقع فى تهذيب التهذيب وغيره من ضبطه بالبزار اى بالراء المهملة فى آخره بمعزل عن الصواب. **و فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره) :** «زاذان يكنى أباعمرة الفارسى من أصحاب على (ع)» و نقلا عن رجال البرقى «زاذان أبوعمر والفارسى من خواص أمير المؤمنين (ع) من مضر» وأضاف فى جامع الرواة : انه روى عنه عطاء بن السائب فى [التهذيب فى] باب الزيادات فى القضايا والاحكام وفى الكافى فى باب النوادر فى كتاب الاحكام، وروى فى تنقيح المقال نقلا عن الخرائج والجرائح رواية تدل على جلالته فراجع **أقول :** يأتى روايته فى الكتاب بعنوان «أبى عمر [أوأبى عمرو] الكندى (انظر باب «كلام من كلامه (ع) ») .

١ـ فى الاصل و البحار : «مما» ، وفى شرح النهج : «وما» .

٢ـ **قال المجلسى (ره): «فاذا باسنة» كذا فى نسخ الغارات ؛ وفى القاموس :** الباسنة جوالق غليظ من مشاقة الكتان (انتهى) و يحتمل ان يكون بالشين المعجمة جمع الشن، و فى رواية ابن أبى الحديد : فاذا بغرارة ؛ وهى الجوالق» **أقول :** يستفاد من تعبيره : «كذا

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

انك لاتترك شيئاً الا قسمته فادّخرت هذا لك ، قال علي عليه السلام : لقد أحببت أن تدخل بيتي ناراً كثيرة[١] ، فسلّ سيفه فضربها ، فانتثرت من بين اناءٍ مقطوعٍ نصفه أوثلثه[٢] . ثمّ قال : اقسموه بالحصص ؛ ففعلوا ، فجعل يقول :

هذا جناي و خياره فيه اذ كلّ جانٍ يده الى فيه

يابيضاء [غرّي غيري] ، وياصفراء غرّي غيري[٣] .

قال : وفي البيت مسالّ[٤] وابرٌ ، فقال : اقسموا هذا ؛ فقالوا : لاحاجة لنا فيه ، قال : وكان يأخذ من كلّ عاملٍ ممّا يعمل ، فقال[٥] : والّذي نفسي بيده لتأخذنّ شرّه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

في نسخ الغارات» أنه كانت عنده نسخ من الغارات . **وفي لسان العرب :** «الباسنة كالجوالق غليظ يتخذ من مشاقة الكتان أغلظ ما يكون ؛ و منهم من يهمزها ، وقال الفراء : الباسنة كساء مخيط يجعل فيه طعام والجمع الباسن،والباسنة اسم لالات الصناع؛قال : و ليس بعربي محض. وفي حديث ابن عباس :نزل آدم عليه السلام من الجنة بالباسنة؛التفسير للهروي قال.ابن الاثير : قيل : انها آلات الصناع ،وقيل : انها سكة الحرث، قال : و ليس بعربي محض» .

١ ــ كذا في البحار أيضاً لكن في شرح النهج : «عظيمة» ولم تذكر الكلمة في المستدرك فلعلها مصحفة عن « كبيرة» .

٢ ــ كذا في الاصل و البحار و المستدرك لكن في شرح النهج و في تاسع البحار نقلا عنه : «و ضربه ضربات كثيرة فانتثرت من بين اناء مقطوع نصفه و آخر ثلثه ونحو ذلك» .

٣ ــ **في النهاية** « و فيه : انه صالح أهل خيبر على الصفراء و البيضاء والحلقة أي على الذهب و الفضة و الدروع و منه حديث علي رضي الله عنه : يا صفراء اصفري ويا بيضاء ابيضي « **و زاد عليه في مجمع البحرين :** « و منه : لم أترك صفراء ولا بيضاء أي ذهباً و لا فضة » .

٤ ــ **قرأها المجلسي (ره)** بالكاف فقال:«المساك جمع مسك بالتحريك وهي الاسورة و الخلاخل من القرون والعاج،وفي رواية ابن أبي الحديد مسك وهو أظهر» وما أشار اليه المجلسي(ره) بقوله:«وفي رواية ابن أبي الحديد»فهو مذكور في شرح النهج(ج١ ؛ص١٨١؛س٢)ونقله المجلسي (ره) في تاسع البحار في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٤٠ ؛ س٢) عن الشرح المذكور.
أقول : الصحيح ما في المتن ففي المصباح : «المسلة بكسر الميم مخيط كبير و الجمع المسال» **و في الصحاح :** «والمسلة بالكسر واحدة المسال وهي الابر العظام » **وفي القاموس :**«المسلة بكسر الميم مخيط ضخم» **وشرحه الزبيدي بقوله :** « كما في المحكم وقال غيره : ابرة عظيمة و الجمع المسال» . **وفي مجمع البحرين :** «المسلة بالكسر واحدة

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

مع خيره [١] .

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم،قال : أخبرنى عبدالله بن محمّد بن أبى شيبة العبسىّ [٢] قال : حدّثنا وكيع [٣] قال : حدّثنا عبدالرّحمن بن عجلان

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

المسال و هى الابرة العظيمة » **وفى معيار اللغة :** « المسلة مخيطضخم ج مسال؛و الاصل مسللة و مسالل فادغم اللام فى مثلها كمكنسة و مكانس».**و فى شرح القاموس بالفارسى:** «مسلة بكسر ميم آلت دوختنى است ستبر؛وآنرا جوالدوز ميگويند » **وفى منتهى الارب:** «مسله بكسرالميم سوزن كلان؛مسال جمع».**وفى لسان العرب :** «المسلة بالكسرواحدةالمسال وهى الابر العظام ، و فى المحكم : مخيطضخم» .

٥ – **فى شرح النهج الحديدى** (ج١ ؛ ص ١٨١ ؛ س٧–٨)وكذافى تاسع البحار (٥٤٠ ؛ س١٦) : « ثم قام الى بيت المال فقسم ما وجد فيه **ثم رأى فى البيت ابراً ومسال؛** فقال : ولتقسموا هذا ؛ فقالوا : لا حاجة لنا فيه و قد كان على عليه السلام يأخذ من كل عامل مما يعمل ؛ **فضحك و قال : ليؤخذن** [وفى البحار : «لتأخذن» كما فى المتن] » .

١– **نقله المجلسى (ره)** فى ثامن البحار فى باب ذكر أصحاب النبى وأميرالمؤمنين (ص ٧٣٢ – ٧٣٣) **والمحدث النورى (ره) فى المستدرك** فى باب التسوية بين الناس فى قسمة بيت المال و الغنيمة (ج ٢ ؛ ص ٢٦٠ ؛ س ٢٦) **و ابن أبى الحديد فى شرح النهج** (ج١ ؛ ص ١٨١ ؛ س ٢) باختلاف يسير فى العبارة من دون نسبة الى كتاب. **أقول:** أورده المجلسى (ره) أيضاً فى تاسع البحار نقلا عن شرح النهج (انظر باب جوامع مكارم أخلاقه ؛ ص ٥٤٠ ؛ س٢) و كذا الذى قبله وبعده .

٢– **فى تقريب التهذيب:** «عبدالله بن محمد بن أبى شيبة ابراهيم بن عثمان الواسطى الاصل أبوبكر بن شيبة الكوفى ثقة حافظ صاحب تصانيف ، من العاشرة مات سنة خمس و ثلاثين و مائتين/ خ م دس ق» . **وفى تهذيب التهذيب :** «خ م دس ق – عبدالله بن محمد بن أبى شيبة ابراهيم بن عثمان بن خواستى العبسى مولاهم أبوبكر الحافظ الكوفى روى عن أبى الاحوص (فعد جماعة منهم أبومعاوية ووكيع وعبادبن العوام وخاض فى ترجمته المبسوطة الى أن قال) **و قال ابن حبان فى الثقات:** كان متقناً حافظاً ديناً ممن كتب و جمع وصنف و ذاكر،و كان أحفظ أهل زمانه للمقاطيع؛و قال ابن قانع : ثقة ثبت،و فى الزهرة : روى عنه

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

البرجمى [١] عن جدته قالت :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

البخارى ثلاثين حديثاً، ومسلم ألفاً وخمسمائة وأربعين حديثاً». **و فى الفهرست لابن النديم** فى الفن السادس من المقالة السادسة : «عبدالله بن محمد بن أبى شيبة من المحدثين المصنفين و توفى سنة خمس و ثلاثين و مائتين وله من الكتب : كتاب السنن فى الفقه ، كتاب التفسير ، كتاب التاريخ ، كتاب الفتن ، كتاب صفين ، كتاب الجمل ، كتاب الفتوح ، كتاب المسند فى الحديث» .

٣- **فى تقريب التهذيب** : «وكيع بن الجراح بن مليح الرؤاسى بضم الراء وهمزة ثم مهملة أبوسفيان الكوفى ثقة حافظ عابد من كبار التاسعة مات فى آخر سنة ست أو أول سنة سبع وتسعين [و مائة] وله سبعون سنة / ع». **وفى تهذيب التهذيب فى ترجمته** : «روى عن أبى هلال الراسبى، و روى عنه ابنا أبى شيبة» .

١- **فى تهذيب التهذيب** : «عبدالرحمن بن عجلان أبوموسى البرجمى الطحاوى الكوفى سمع ابراهيم قوله، و قال ابن أبى حاتم: روى عن ابراهيم النخعى ، وعنه الثورى و يعلى بن عبيد و أبونعيم و قبيصة . قال ابن معين و النسائى : ثقة، و قال أبوحاتم : ما بحديثه بأس، وذكره ابن حبان فى الثقات. قلت : الذى ذكره العجلى و يعقوب بن سفيان غيره » . **قال ابن الاثير فى اللباب فى تهذيب الانساب** : «البرجمى بضم الباء الموحدة و سكون الراء و ضم الجيم؛ هذه النسبة الى البراجم و هى قبيلة من تميم ، و هو لقب لخمس بطون ؛ عمرو ، و الظليم ، و قيس ، و كلفة ، و غالب بنو حنظلة بن مالك بن زيدمناة بن تميم ، وانما لقبوا به لان رجلا منهم اسمه حارثة بن عامر بن عمرو قال لهم : أيتها القبائل التى قد ذهب عددها تعالوا فلنجتمع و لنكن مثل براجم يدى هذه؛ ففعلوا فسموا البراجم (الى آخرما قال)» **وفى القاموس** : «البرجمة بالضم المفصل الظاهر أو الباطن من الاصابع، والاصبع الوسطى من كل طائر ج براجم، أوهى مفاصل الاصابع ، أورؤوس السلاميات اذا قبضت كفك نشزت وارتفعت، و البراجم قوم من أولاد حنظلة بن مالك» . **وقال الزبيدى فى شرحه** : «و ذلك أن أباهم قبض أصابعه وقال : كونوا كبراجم يدى هذه أى لاتفرقوا و ذلك أعز لكم (الى آخر ما قال) » .

كان عليّ عليه السلام يقسم فينا الابزار[1] يصرّه صرر[اً ؛ و] الحرف[2] والكمّون[3]

١ ـ كذا في البحار لكن في الاصل : «الايزار» (بالياء) ففي الصحاح : «البزر و بالكسر أفصح والابزار و الابازير التوابل» و في لسان العرب : «البزر و البزر (بالفتح و الكسر) التابل،قال يعقوب : ولا يقوله الفصحاء الابا لكسر و جمعه أبزار و أبازير جمع الجمع» وفي القاموس: «البزر كل حب يبذر للنبات ج بزور والتابل ويكسر فيهما ج أبزار و أبازير»

أقول: كلمات هؤلاء اللغويين تدل على أن الابزار جمع لكن الفيومي قال : في المصباح المنير :«والابزار معروف بكسر الهمزة والفتح لغة شاذة لخروجها عن القياس لان بناء أفعال للجمع و مجيئه للمفرد على خلاف القياس و هو معرب و الجمع أبازير» و قال الزبيدي في تاج العروس : «و في شرح الموجز للنفيسي : «الابزار ما يطيب به الغذاء وكذا التوابل الا أن الابزار للاشياء الرطبة و اليابسة و التوابل لليابسة فقط» قال شيخنا : و الظاهر أنه اصطلاح لهم و الا فكلام العرب لا يفهم ماذكروه» .

أقول : صرح في بحر الجواهر بمثل ما في شرح الموجز : و النسخة مؤيدة لما ذكره الفيومي فان ضمير النصب في « يصره » بلفظ الافراد يرجع اليه .

٢ ـ كذا في الاصل (بالحاء والراء المهملتين) و كذا في رواية ابن أبي الحديد في شرح النهج (طبعة تهران وطبعة مصر بتحقيق محمد أبي الفضل) لكن في طبعتها السابقة (في سنة ١٣٢٩ ه‍) : «الخزف» بالخاء و الزاي المعجمتين » و في البحار «الجرف» (بالجيم والراء المهملة) ففسره المجلسي (ره) في بيانه للحديث بقوله : «قال في القاموس: الجرف يبيس الحماط» والصحيح ما في المتن و معناه كما في المصباح للفيومي : «الحرف بالضم حب كالخردل ؛ الحبة الحرفة ، وقال الصغاني : الحرف حب الرشاد ومنه يقال : شيء حريف للذي يلذع اللسان بحرافته » و قال الجوهري : « الحرف بالضم حب الرشاد و منه قيل: شيء حريف بالتشديد للذي يلذع اللسان بحرافته وكذلك بصل حريف » و تفطن لهذا المعنى محمد أبو الفضل في تذييله لشرح النهج المذكور حيث قال (الجزء الثاني؛ص ١٩٩) : « الحرف بالضم الخردل » وكأنه أخذ هذا المعنى من أساس البلاغة للزمخشري ففيه: «وفيه حرافة ؛ حدة ، و أحد من الحرف و هو الخردل؛ الواحدة حرفة ، و بصل حريف شديد الحرافة» وقال صاحب بحر الجواهر: الحرف بالضم هو حب الرشاد فارسيه تخم سپندان» .

و أما قوله:«يصره صرراً» فلم يذكر في شرح النهج بل هو في الاصل والبحار فقط.

٣ ـ قال المجلسي (ره) « في القاموس » : « الكمون كتنور حب معروف » .

أقول : هو الذي يقال له بالفارسية « زيره » كما صرح به في شرح القاموس الفارسي وفي بحر الجواهر و في منتهى الارب و ربما ينسبونها الى كرمان .

وكذا وكذا[1] .

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم قال : وأخبرنى عبدالله بن أبى شيبة قال : حدّثنى حفص بن غياث[2] وعبّاد بن العوّام[3] عن الحجّاج[4] عن جعفر بن

---

١ ـ **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب النوادر (ص٧٣٩ ؛ س١٢) **و هو مذكور فى شرح النهج لابن أبى الحديد** (ج١ ؛ ص١٨١ ؛ س٨) **و نقله المجلسى (ره) فى تاسع البحار** (ص٥٤٠ ؛ س٧) عن شرح النهج المذكور ، **والعجب** أنه (ره) نقل كلمة « الحرف » هنا بلفظة « الخرق » (بالخاء المعجمة و الراء المهملة و فى آخرها قاف) .

٢ ـ **فى تقريب التهذيب :** «حفص بن غياث بمعجمة مكسورة وياء ومثلثة ابن طلق بن معاوية النخعى أبوعمرو الكوفى القاضى ثقة فقيه تغير حفظه قليلا فى الاخر من الثامنة مات سنة أربع أو خمس و تسعين و مائة و قد قارب الثمانين / ع » **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** « روى عنه ابنا أبى شيبة » **و قال فى ترجمة الحجاج :** « روى عنه حفص » و فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ و فهرسته و عن النجاشى و الكشى «أنه عامى المذهب له كتاب معتمد » .

أقول : ترجمة الرجل مذكورة فى كتب الفريقين مبسوطة فراجع .

٣ ـ **فى تقريب التهذيب :** « عباد [بفتح أوله وتشديد الموحدة] بن العوام بن عمر الكلابى مولاهم أبوسهل ـ الواسطى ثقة من الثامنة مات سنة خمس وثمانين و مائة أو بعدها، و له نحو من سبعين / ع » **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** «روى عن حجاج بن أرطاة (الى أن قال) و روى عنه ابنا أبى شيبة ، **و نقل عن ابن سعد** أنه كان يتشيع فأخذه هارون فحبسه ثم خلى عنه ، فأقام ببغداد و مات سنة خمس و ثمانين و مائة » .

٤ ـ **فى تقريب التهذيب :** « حجاج بن أرطاة بفتح الهمزة ابن ثور بن هبيرة النخعى أبو أرطاة الكوفى القاضى أحد الفقهاء صدوق كثير الخطأ و التدليس من السابعة مات سنة خمس و أربعين و مائة / بخ م ٤ » **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** « روى عنه حفص بن غياث» ونقل عن العجلى أنه كان فقيهاً وكان أحد مفتى الكوفة وكان فيه تيه ، وكان يقول : أهلكنى حب الشرف ؛ و ولى قضاء البصرة (الى آخر ما قال) » **و فى جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلا عن رجال الشيخ (ره) أنه من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام » .

عمرو بن حريث [١] عن أبيه [٢] :

أنّ دهقاناً بعث الى علىّ عليه السلام بثوب ديباج منسوج بالذّهب (قال حفص : موسوم [٣]) فابتاعه منه عمرو بن حريث بأربعة آلاف درهم الى العطاء [٤] .

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم، قال : و أخبرنى أحمد بن

---

١ - **فى تقريب التهذيب :** «جعفر بن عمرو بن حريث المخزومى مقبول من الثالثة م دتم س ق» **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** « روى عن أبيه و عدى بن حاتم و هو جده لامه (الى آخر ما قال) » **و فى الخلاصة للخزرجى مثله .**

٢ - **فى تقريب التهذيب :** « عمرو بن حريث بن عمرو بن عثمان بن عبدالله بن عمر بن مخزوم القرشى المخزومى صحابى صغير مات سنة خمس وثمانين/ع» **وفى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** «روى عن على - (ع) - (الى أن قال) وروى عنه ابنه جعفر». **وفى جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلا عن رجال الشيخ (ره) : « عمرو بن حريث من أصحاب أمير المؤمنين عدو الله ملعون » . **أقول :** ذكر الكشى (ره) فى ترجمة ميثم التمار روايات تدل على كفره و زندقته؛ و نقلها عنه فى تنقيح المقال و زاد عليها روايات اخر عن العلل والخصال والخرائج و الجرائح بمعناها .

ثم لا يخفى أن لفظتى « عن أبيه » كأنهما من اشتباه القلم و الظاهر أن فى العبارة زيادة و تقديماً و أنها هكذا : « عن جعفر بن عمرو بن حريث أن دهقاناً (الى أن) فابتاعه منه أبى عمرو بن حريث » فلفظة «أبى» قد سقطت من هنا فتدبر .

٣ - اشارة الى أن كلمة «موسوم» فى رواية حفص ذكرت مكان «منسوج» فى رواية عباد وهو **اما من «وسم»** فقال الفيومى : « و سمت الشىء و سماً من باب وعد و الاسم السمة وهى العلامة» و فى الصحاح : « و سمه و سماً وسمة اذا أثر فيه بسمة وكى والهاء عوض من الواو (الى ان قال) والوسمى مطر الربيع الاول لانه يسم الارض بالنبات، نسب الى الوسم والارض موسومة (الى ان قال) و فلان موسوم بالخير » **واما من رسم** ففى المصباح : « رسمت للبناء رسماً من باب قتل أعلمت ، ورسمت الكتاب كتبته » و فى الصحاح : «الثوب المرسم بالتشديد المخطط » و فى القاموس : «ثوب مرسم كمعظم مخطط» أى خطوطاً خفية كما فى التاج فى شرحه ، فعلى هذا يكون «موسوم» مصحف «مرسوم» و يكون عدم ذكر اللغويين كلمة «مرسوم» بهذا المعنى مما فاتهم ذكره ؛ فتأمل .

٤ - **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب النوادر باسقاط جملة « قال حفص : موسوم » (ص٧٣٩ ؛ س ١٢) .

معمّر الأسدي[1] قال : حدّثنا محمّد بن فضيل عن الأعمش عن مجمّع عن يزيد بن محجن التيميّ[2] قال :

أخرج علي عليه السلام سيفاً له فقال : من يشتري سيفي هذا منّي ؟ فوالّذي نفسي بيده لو أنّ معي ثمن ازار لما بعته[3].

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم قال : و أخبرني ابراهيم بن العبّاس قال : حدّثنا ابن المبارك البجلي عن بكر بن عيسى قال : حدّثنا أبو حيّان يحيى بن سعيد التيميّ عن مجمّع عن أبي رجاء[4] أنّ عليّاً - عليه السلام - أخرج سيفاً له الى السّوق فقال : من يشتري منّي هذا ؟ فلو كان معي ثمن ازار ما بعته[5].

قال أبو رجاء فقلت له : يا أمير المؤمنين أنا أبيعك ازاراً و اُنسئك[6] ثمنه الى

---

١ - **كأن المراد به «أحمد بن معمر بن اشكاب»** المتقدمة ترجمته (انظر ص ٥٠) **وأما معمر** فقد ورد ذكره في الاسماء مخففاً و مثقلا ففي تاج العروس مازجاً كلامه بكلام صاحب القاموس : « [و عامر اسم] و قد يسمى به الحي [و عمر معدول عنه] أي عن عامر [في حال التسمية وعمير] كزبير [و معمر] كمسكن [و عمران] بالكسر [و عمارة] بالضم والتخفيف و عمارة بالكسر و عمير على فعيل، وعميرة بزيادة الهاء ،وعمير بكسر الياء المشددة و معمر كمعظم » .

٢ - **هو أبو رجاء ففي طبقات ابن سعد (ج٦ من طبعة اروبا ؛ ص١٦٥):** « أبو رجاء روى عن علي قال: خرج علي بسيف له الى السوق فقال : لو كان عندي ثمن ازار لم أبعه ، واسمه يزيد بن محجن الضبي».

أقول : سيجيء الحديث في المتن بعيد هذا ، وأما نسبته الى ضبة فانه من أولاد ضبة بن أد وهو من ولد تيم تيم الرباب كما في الاشتقاق لابن دريد و غيره .

٣ - **نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب النوادر (ص٧٣٩ ؛ س١٢) .

٤ - قدمر في سند الحديث السابق أن اسمه يزيد بن محجن .

٥ - **في المناقب للخوارزمي :** في باب زهده (ع) في الدنيا (ص٦٩ من طبعة - النجف) باسناده عن سفيان عن أبي حيان عن مجمع التيمي قال: خرج علي بن أبي طالب (ع) بسيفه الى السوق فقال : من يشتري مني سيفي هذا ؟ فلو كان عندي أربعة دراهم أشتري بها ازاراً ما بعته » .

٦ - **في مجمع البحرين للطريحي :** « أنسأته أي بعته بتأخير و منه بيع النسيئة و هو بيع عين مضمون في الذمة حالا بثمن مؤجل » .

عطائك ، فبعته ازاراً الى عطائه، فلمّا قبض عطاءه أعطاني حقّي [١].

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم، قال : و أخبرني يوسف بن كليب المسعوديّ قال : حدّثنا الحسن بن حمّاد الطّائي [٢] عن عبدالصّمد البارقي [٣] عن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين [٤] عليه السلام قال :

قدم عقيل على عليّ - عليه السلام - وهو جالس في صحن مسجد الكوفة فقال : السلام عليك يا أمير المؤمنين و رحمة الله ، قال : وعليك السلام يا أبا يزيد ثمّ التفت الى الحسن بن عليّ - عليهما السلام - فقال : قم و أنزل عمّك ؛ فذهب به فأنزله و عاد اليه ، فقال له : اشتر له قميصاً جديداً ورداء جديداً وازاراً جديداً و نعلاً جديداً [٥] ، فغدا على عليّ - عليه السلام - في الثياب ، فقال : السّلام عليك يا أمير المؤمنين قال : و عليك السّلام يا أبا يزيد ، قال : يا أمير المؤمنين ما أراك أصبت من الدّنيا شيئاً الّا هذه الحصباء ؟! قال : يا أبا يزيد يخرج عطائي فأعطيكاه ، فارتحل عن عليّ - عليه السلام - الى معاوية، فلمّا سمع به معاوية نصب كراسيّه وأجلس جلساءه ، فورد عليه ، فأمر له بمائة ألف درهم ؛ فقبضها ،فقال له معاوية : أخبرني عن العسكرين، قال: مررت بعسكر أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام فاذا ليلٌ كليل النّبيّ صلّى الله عليه وآله ونهارٌ كنهار النّبيّ الّا أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم ليس في القوم ، و مررت بعسكرك فاستقبلني قومٌ من المنافقين ممّن نفر برسول الله - صلّى الله عليه وآله وسلّم - ليلة العقبة . ثمّ قال : من هذا الّذي عن يمينك يا معاوية؟ - قال : هذا عمرو بن العاص ، قال : هذا الّذي اختصم فيه ستّة نفر فغلب عليه جزّارها [٦]، فمن الآخر؟-

١ - **نقله المجلسى (ره)** فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص٧٣٩ : س١٣) .

٢ - **فى جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلا عن رجال الشيخ (ره) : « الحسن بن حماد الطائى من أصحاب الصادق عليه السلام » .

٣ - قد ذكر علماء الرجال من الفريقين أشخاصاً يسمون بعبد الصمد لكن ليس فيهم أحد يوصف بالبارقى فراجع لعلك تظفر بما يهديك الى تعيينه .

٤ - لم تذكر « عن جعفر بن محمد بن على بن الحسين » فى البحار .

٥ - فى موارد نقله كذا مع أن النعل مؤنثة .

٦ - يأتى توضيح لهذا الكلام فى ترجمة عمرو بن العاص ؛ فانتظر .

قال : الضّحّاك بن قيس الفهري، قال : أما والله لقد كان أبوه جيّد الأخذ لعسب[1] التّيس ؛ فمن هذا الآخر؟ ـ قال : أبو موسى الأشعري، قال : هذا ابن المراقة[2] ،فلمّا رأى معاوية أنّه قد أغضب جلساءه ، قال : يا أبا يزيد ما تقول فيّ ؟ ـ قال : دع عنك، قال : لتقولنّ ، قال : أتعرف حمامة ؟ ـ قال : و من حمامة ؟ ـ قال : أخبرتك ؛ ومضى عقيل ، فأرسل معاوية الى النّسّابة ؛ قال : فدعاه فقال : أخبرني من حمامة ، قال : أعطني الأمان على نفسي و أهلي ، فأعطاه ، قال : حمامة جدّتك و كانت بغيّة في الجاهليّة ، لها راية تؤتى .

قال الشّيخ : قال أبوبكر بن زبين : هي أمّ أمّ أبي سفيان[3] .

---

١ ـ **في شرح النهج :** « جيد الاخذ لعسب التيوس » **وفي البحار :** « جيد الاخذ خسيس النفس » و ذلك اشارة الى ما نقله ابن أبي الحديد و نص عبارته (ج ١ ، ص ١٥٧ ؛ س ٥) : « وتذكر أهل النسب أن قيساً أبا الضحاك كان يبيع عسب الفحول في الجاهلية » **وفي النهاية :** « أنه نهى عن عسب الفحل ؛ عسب الفحل ماؤه فرساً كان أو بعيراً أو غيرهما ؛ و عسبه أيضاً ضرابه ، يقال : عسب الفحل الناقة يعسبها عسباً ؛ ولم ينه عن واحد منهما وانما أراد النهي عن الكراء الذي يؤخذ عليه فان اعارة الفحل مندوب اليها ، وقد جاء في الحديث ؛ ومن حقها اطراق فحلها؛ووجه الحديث أنه نهى عن كراء عسب الفحل فحذف المضاف وهو كثير في الكلام،وقيل : يقال لكراء الفحل عسب ؛وعسب فحله يعسبه أي أكراه، وعسبت الرجل اذا أعطيته كراء ضراب فحله ؛ فلايحتاج الى حذف ، وانما نهى عنه للجهالة التي فيه ولابد في الاجارة من تعيين العمل ومعرفة مقداره . وفي حديث أبي معاذ : كنت تياساً فقال لي البراء بن عازب : لايحل لك عسب الفحل ، وقد تكرر في الحديث » **وفي القاموس :** « التيس الذكر من الظباء والمعز والوعول أو اذا أتى عليه سنة ج تيوس وأتياس وتيسة ومتيوساء ، والتياس ممسكه » فالمراد بجيد الاخذ أنه كان ماهراً في هذا الشغل الخسيس .

٢ ـ كذا في الاصل ولم أتحقق معناه لكن في شرح النهج : «السراقة » .

٣ ـ **في البحار :** « ام ام ابى سفيان » (بتكرار كلمة «ام» واضافة الاولى منهما الى الثانية) **أما الحديث فنقله المجلسي** (ره) في ثامن البحار في باب ماورد في كفر معاوية وعمرو بن العاص (ص٥٦٧؛س٥) ونقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١ ؛ ص١٥٧؛س ٦)

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : وحدّثني ابراهيم ابن العبّاس قال : حدّثنا ابن المبارك عن بكر بن عيسى قال : حدّثنا هارون بن سعد[1] عن حبيب بن [أبي] الاشرس[2] عن حبيب بن أبي ثابت[3] أنّه قال :

قال عبدالله بن جعفر بن أبي طالب[4] لعليّ - عليه السلام - : يا أمير المؤمنين لو أمرت

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

من دون نسبة ومع زيادة وهي : « فلما رأى معاوية أنه قد أغضب جلساءه علم أنه ان استخبره عن نفسه قال فيه سوءاً فأحب أن يسأله ليقول فيه مايعلمه من السوء فيذهب بذلك غضب جلسائه (الى أن قال) فقال معاوية لجلسائه : قدساويتكم وزدت عليكم فلا تغضبوا » .

١ - **في جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلا عن الكشي و رجال الشيخ : «هارون ابن سعد العجلى كوفى من أصحاب الصادق(ع) (الى آخر ماقالا)» .

٢ - **في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم** : « حبيب بن أبي الاشرس وهو حبيب بن حسان كوفي روى عن سعيدبن جبير روى عنه السفيان الثورى (الى آخر ماقال)» **وفي ميزان الاعتدال ولسان الميزان** : « حبيب بن أبي الاشرس هو حبيب بن حسان وهو حبيب بن أبي هلال له عن سعيد بن جبير وغيره (الى آخر ماقالا) » وزاد في اللسان قوله : « وذكره الطوسى في رجال الشيعة وقال : روى عن الحسين بن على وابنه زين العابدين على بن الحسين وعن أبي جعفر الباقر وعن الصادق كذا قال » **وفي جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلا عن رجال الشيخ (ره) : « حبيب بن حسان بن أبي الاشرس الاسدى مولاهم من أصحاب السجاد عليه السلام (الى آخر ماقالا) » .

٣ - **في تقريب التهذيب** : « حبيب بن أبي ثابت قيس ويقال : هند بن دينار الاسدى مولاهم أبو يحيى الكوفي ثقة فقيه جليل وكان كثير الارسال والتدليس؛ من الثالثة، مات سنة تسع عشرة ومائة » **وفي جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلا عن رجال الشيخ : «حبيب بن أبي ثابت الاسدى أبو يحيى الكوفي تابعي وكان فقيه الكوفة أعور، مات سنة سبع عشرة و مائة من أصحاب السجاد عليه السلام ».

أقول : قد عده الشيخ بعناوين مختلفة في أصحاب أمير المؤمنين والباقر والصادق عليهم السلام أيضاً فراجع انشئت . **وفي الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي في ترجمته** : « حدثنا أبي حدثنا أحمد بن يونس عن أبي بكر بن عياش قال : كان بالكوفة ثلاثة ليس لهم رابع ؛ حبيب بن أبي ثابت والحكم وحماد فكان هؤلاء الثلاثة أصحاب

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

لي بمعونة او نفقة فوالله ما عندي الا أن أبيع بعض علوفتي[1] قال له : لا ؛ والله ما أجد لك شيئاً الا أن تأمر عمك أن يسرق فيعطيك[2] .

حدثنا محمد قال : حدثنا الحسن قال : حدثنا ابراهيم قال : و حدثنا ابراهيم بن المبارك[3] عن بكر بن عيسى قال : حدثنا الأعمش عن عبدالملك بن ميسرة[4] عن عمارة

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الفتيا ، ولم يكن بالكوفة أحد الا يذل لحبيب » .

٤ ـ عبدالله هذا هو ابن جعفر الطيار ذی ا لجناحين ابن أخی علی أمير المؤمنين عليه السلام وزوج ابنته زينب الكبرى بنت فاطمة عليهما السلام المعروف بالجود والسخاء و الكرم ، وسنذكر شيئاً من ترجمته و شرح حاله فی تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ١٢).

---

١ ـ **قال المجلسی (ره) فی بيان له للحديث :** « العلوفة الناقة اوالشاة تعلفها ولا ترسلها فترعی ، وفی بعض النسخ بالقاف وهو مايعلق به الانسان كناية عن الثياب واسم لنوع من الناقة أيضاً ، **وفی رواية ابن أبی الحديد :** الا أن أبيع دابتی » وصرح اللغويون بأن العلوفة للواحد والجمع .

٢ ـ نقله المجلسی (ره) فی ثامن البحار فی باب ذكر أصحاب النبی (ص) وأمير المؤمنين عليه السلام (ص ٧٣٣ ؛ س٣) وابن أبی الحديد فی شرح النهج (ج١ ؛ ص١٨١، س ١٩) ونقله المجلسی (ره) أيضاً عن شرح النهج المذكور فی تاسع البحار فی باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٤٠ ؛ س ١٥) و نقله أيضاً فی ثامن البحار فی باب العلة التی من أجلها ترك الناس علياً عليه السلام » (ص١٥٩ ؛ س ٢٥) .

٣ ـ الظاهر أن كلمتی « عن أبيه » قدسقطتا من الاصل بقرينة سائر رواياته فی الكتاب (انظر ص ١٥ و٣٣ » فانه روی فيهما عن بكر بن عيسى بواسطة أبيه .

٤ ـ **فی تقريب التهذيب :** « عبدالملك بن ميسرة الهلالی أبو زيد العامری الكوفی الزراد ثقة من الرابعة / ع » **وفی جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره) :** « عبد الملك بن ميسرة الكندی مولاهم الكوفی أبو الجراح من أصحاب الصادق عليه السلام » .

ابن عمير[١] أنّه قال :

كان لعليّ - عليه السلام - صديق يكنّى بأبي مريم من أهل المدينة فلمّا سمع بتشتّت النّاس عليه أتاه ، فلمّا رآه قال : أبو مريم ؟ - قال : نعم ، قال : ما جاءبك ؟ - قال : انّي لم آتك لحاجة ولكنّي أراك لو ولّوك أمر هذه الأمّة أجزأته ، قال : يا أبامريم انّي صاحبك الّذي عهدت ، ولكنّي منيت[٢] بأخبث قوم على وجه الأرض ، أدعوهم [الى الأمر] فلا يتّبعوني ، فاذا تابعتهم على ما يريدون تفرّقوا عنّي[٣] .

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم قال : حدّثنا ابراهيم بن العبّاس قال : حدّثنا ابن المبارك قال : وحدّثنا بكر بن عيسى قال : كان عليّ - عليه السلام - يقول :

يا أهل الكوفة اذا أنا خرجت من عندكم بغير رحلي و راحلتي و غلامي فأنا خائن ، و كانت نفقته تأتيه من غلّته بالمدينة من ينبع[٤] وكان يطعم النّاس الخبز و اللّحم و يأكل من الثّريد بالزّيت و يكلّلها[٥] بالتّمر من العجوة ، و كان ذلك طعامه،

---

١ - **في تقريب التهذيب :** « عمارة بن عمير التيمي كوفي ثقة ثبت من الرابعة مات بعد المائة وقيل : قبلها بسنتين /ع » **وفي تهذيب التهذيب في ترجمته:** « روى عنه الاعمش » .**وفي الطبقات لابن سعد ؛ طبعة اروبا ، ج ٦ ، ص٢٠١) :** «عمارة بن عمير التيمي من تيم اللّه بن ثعلبة روى عنه الاعمش، وتوفي عمارة في خلافة سليمان بن عبدالملك (الى آخر ماقال) » .

٢ - **في لسان العرب :** « منيت (مجهولا) بكذا وكذا ابتليت به ، ومناه الله بحبها يمنيه ويمنوه اى ابتلاه بحبها منياً ومنواً ، ويقال : مني بلية أى ابتلي بها كأنما قدرت له وقدرلها » .

٣ - **نقله المجلسي (ره)** في المجلد الثامن من البحار في باب سائر ماجرى من الفتن (ص ٧٠٣ ؛ س ٢٣) .

٤ - **ينبع** بفتح الياء و سكون النون و ضم الباء الموحدة قرية يطلب شرحها من تعليقات آخر الكتاب .

(انظر التعليقة رقم١٣) .

٥ - في الوسائل : «يجللها» .

و زعموا أنّه كان يقسم ما في بيت المال فلا يأتي الجمعة و في بيت المال شيءٌ، ويأمر ببيت المال في كلّ عشيّة خميس فينضح بالماء ثمّ يصلّي فيه ركعتين.

و زعموا أنّه كان يقول ويضع يده على بطنه: والّذي فلق الحبّة و برأ النّسمة لاتنطوي ثميلتي [١] على قلّةٍ [٢] من خيانة، و لأخرجنّ منها خميصاً [٣].

حدّثنا محمّد، قال: حدّثنا الحسن، قال: حدّثنا إبراهيم، قال: و أخبرني شيخٌ لنا، عن ابراهيم بن أبي يحيى المدنيّ [٤]، عن عبدالله بن أبي سليم [٥] عن أبي اسحاق

---

١ - **قال المجلسي (ره) بعد نقله: « قال في القاموس:** الثميلة كسفينة البقية من الطعام و الشراب في البطن، و الثميلة ما يكون فيه الطعام والشراب من الجوف » **و في النهاية:** « في حديث الحجاج: فسر اليها منطوى الثميلة، **المعنى** سر اليها مخففاً ».

٢ - في البحار: «على علة».

٣ - **في مجمع البحرين:** « المخمصة المجاعة و هو مصدر مثل المغضبة يقال: خمص اذا جاع فهو خميص مثل قرب فهو قريب ».

أما الحديث فنقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٤٠؛ س٦) **والشيخ الحر العاملي (ره) في** باب كيفية قسمة الغنائم في كتاب الجهاد من **الوسائل** (ج٢؛ ص٤٣٢ طبعة أمير بهادر) الى قوله: «ركعتين» مشيراً الى باقيه بقوله: «الحديث». **وابن أبي الحديد في شرح النهج** الى قوله: « و يأكل من الثريد بالزيت » من دون نسبة الى كتاب (ج١؛ ص ١٨١).

٤ - تقدمت ترجمته في تعليقاتنا بعنوان « ابراهيم بن محمد بن أبي يحيى » انظر ص ٤٧).

٥ - لم نجد أحداً بهذا العنوان في مظانه من كتب الرجال والحديث، نعم **ذكر الطبري في تأريخه** في وقائع سنة سبع و أربعين و مائة رجلا بهذا العنوان و نص عبارته (ج٩؛ ص٢٧٢): « و ذكر عن علي بن محمد بن سليمان قال: حدثني أبي عن عبدالله بن أبي سليم مولى عبدالله بن الحارث بن نوفل قال: اني لأسير مع سليمان بن عبدالله بن الحارث بن نوفل و قد عزم أبوجعفر [اى المنصور] على أن يقدم المهدي على عيسى بن موسى في البيعة (الى آخر ما قال) » و من المحتمل أن تكون كلمة «سليم» محرفة عن «سلمة» و يكون المراد به

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

الهمداني[١].

انّ امرأتين أتتا علياً - عليه السلام - عند القسمة إحداهما من العرب و الأخرى من الموالي ؛ فأعطي كلّ واحدة خمسة و عشرين درهماً و كرّاً من الطّعام ، فقالت العربيّة : يا أميرالمؤمنين انّي امرأة من العرب و هذه امرأة من العجم ؟! فقال عليّ - عليه السلام - : [انّي] و الله لا أجد لبني اسماعيل في هذا الفيء فضلاً على بني اسحاق[٢].

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم قال : وحدّثني عبدالله بن محمّد بن عثمان الثقفي[٣] قال : حدّثنا علي بن محمّد بن أبي سيف[٤] عن فضيل بن الجعد[٥]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الماجشون التيمي **ففي الجرح والتعديل لابن أبي حاتم :** « عبدالله بن أبي سلمة الماجشون واسم أبي سلمة ميمون وهو والد عبدالعزيز بن عبدالله بن أبي سلمة روى عن ابن عمر، و عبدالله بن عبدالله بن عمر (الى آخر ما قال) » **و في تهذيب التهذيب في ترجمته :** « روى عن ابن عمر و مسعود بن الحكم (الى أن قال) و نعمان بن أبي عياش الزرقي و غيرهم (الى آخر ما قال) » .

١ - المراد به « عمرو بن عبدالله الهمداني أبو اسحاق السبيعي» و سنذكر ترجمته على سبيل التفصيل في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى.

(انظر التعليقة رقم ١٤).

٢ - **نقله الشيخ الحر العاملي (ره) في الوسائل** في باب قسمة الغنائم من كتاب الجهاد (ج٢ ؛ ص٤٣١ من طبعة أمير بهادر) **والمجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب النوادر (ص٧٣٩؛ س ١٥) **وابن أبي الحديد** من دون نسبة في شرح النهج (ج ١ ، ص١٨١؛ س٢٣) ونقله عنه المجلسي (ره) في تاسع البحار في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص٥٤٠ ،س١٨).

٣ - لم نجد أحداً بهذا العنوان في مظانه من كتب الحديث والرجال ولكن وقع ذكر الرجل في موارد من الكتاب، وكذا في شرح النهج لابن أبي الحديد بهذا العنوان وفي موارد أخرى بعنوان « محمد بن عبد الله بن عثمان » فعلى هذا اما أنهما رجلان روى عن كليهما

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

عن مولى الاشتر قال :

شكا علي — عليه السلام — الى الأشتر فرار النّاس الى معاوية فقال الأشتر: ياأمير- المؤمنين انّا قاتلنا أهل البصرة بأهل البصرة و أهل الكوفة ؛ و الرّأي واحد و قد اختلفوا بعد ، و تعادوا و ضعفت النّيّة وقلّ العدل ، و أنت تأخذهم بالعدل و تعمل

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الثقفى ورويا كلاهما عن المدائنى ، أوتحريف فى أحد الطريقين .

٤ — كذا فى الاصل وفى البحار نقلا عن ابن أبى الحديد (ج ٨ ؛ ص١٥٩ ؛س١١) لكن فى شرح النهج : « على بن محمدبن أبى يوسف المداينى» والصحيح هو الاول **قال ابن- الاثير فى اللباب :** « المداينى بفتح الميم والدال وكسر الياء المثناة من تحتها وفى آخرها نون ؛هذه النسبة الى المداين وهى مدينة قديمة على دجلة تحت بغداد بينهما سبعة فراسخ، ينسب اليها كثير من العلماء والمحدثين(الى انقال) ومنهم **أبو الحسن على بن محمد بن عبدالله بن أبى سيف المداينى** مولى عبدالرحمن بن سمرة القرشى صاحب التصانيف المشهورة، يروى عنه الزبير بن بكار وأحمدبن خيثمة و غيرهما، وكان عالماً بأيام الناس صدوقاً، صام ثلاثين سنة متتابعة و هو بصرى انتقل الى المداين فنسب اليها ثم انتقل الى بغداد وتوفى بمكة سنة أربع و عشرين و مائتين و قيل : سنة خمس و عشرين و له ثلاث وتسعون سنة» **وقال ابن النديم فى الفهرست فى الفن الاول من المقالة الثالثة** تحت عنوان « أخبار المدائنى » :«قال الحارث بن أبى أسامة : المدائنى أبو الحسن على بن محمد بن عبدالله بن أبى سيف المداينى مولى شمس بن عبد مناف (فخاض فى ترجمته و عد كتبه الى ان قال) كتبه فى الاحداث :كتاب مقتل عثمان بن عفان ، كتاب الجمل ، كتاب الردة ، كتاب الغارات ، كتاب الخوارج ، كتاب النهروان (الى آخر ما قال) » .

٥ — كذا فى الاصل والبحار و شرح النهج لابن أبى الحديد لكن الصحيح «فضيل بن خديج » بقرينة روايته فى غير مورد عن مولى الاشتر فى هذا الكتاب و غيره **قال الذهبى فى ميزان الاعتدال :** « فضيل بن خديج عن مولى للاشتر مجهول و الراوى عنه متروك قاله أبوحاتم » و فى اللسان نحوه **و قال الذهبى فى المشتبه** (ص ٢٢٢) : « حديج (بالمهملة مصغراً) كثير، وبمعجمة مفتوحة رافع بن خديج و فضيل بن خديج شيخ لابى مخنف لوط الاخبارى » و سيأتى روايته فى باب «خبرقتل الاشتر و توليته مصر » فانتظر.

فيهم بالحقّ و تنصف الوضيع من الشّريف [و ليس للشّريف] عندك فضل منزلة على الوضيع ، فضجّت طائفة ممّن معك على الحقّ اذ عمّوا به ، واغتمّوا من العدل إذصاروا فيه ، وصارت[1] صنائع معاوية عندأهل الغنى و الشّرف ؛ فتاقت أنفس النّاس إلى الدّنيا وقلّ من النّاس من ليس للدنيّا بصاحب ، وأكثرهم من يجتوى[2] الحقّ و يستمرى[3] الباطل ويؤثر الدنّيا ، فإن تبذل المال يا أمير المؤمنين تمل إليك أعناق النّاس وتصف نصيحتهم و تستخلص ودّهم، صنع الله لك[4] يا أمير المؤمنين و كبت عدوّك و فضّ جمعهم و أوهن كيدهم و شتّت أمورهم انّه بما يعملون خبير[5] فأجابه عليّ - عليه السلام - فحمد الله و أثنى عليه و قال :

أما ما ذكرت من عملنا و سيرتنا بالعدل ؛ فانّ الله يقول : من عمل صالحاً فلنفسه و من أساء فعليها و ما ربّك بظلاّم للعبيد[6] ، و أنا من أن أكون مقصّراً فيما ذكرت أخوف .

وأما ما ذكرت من أنّ الحقّ ثقل عليهم ففارقونا لذلك ؛ فقد علم الله أنّهم لم يفارقونا من جور ، ولم يدعوا [اذفارقونا[7]] إلى عدل ، ولم يلتمسوا إلّا دنياً زائلة عنهم

---

١ - **فى شرح النهج :** «و رأوا» .

٢ - **فى النهاية :** « اجتويت البلد اذا كرهت المقام فيه و ان كنت فى نعمة » **و فى الاساس :** « و من المجاز : اجتوى القوم اذا أبغضهم » .

٣ - **فى الاساس :** « مريت الناقة و أمريتها = حلبتها فأمرت (الى ان قال) والريح تمرى السحاب و تمتريه و تستمريه تستدره ؛ وبالشكر تمترى النعم ، وتقول : مازلت أعيش بأحاليب درك و أستمرى أخلاف برك » .

٤ - « صنع الله لك » أى فعل الله لك خيراً و قدره لك ، فالجملة دعائية .

٥ - ذيل آية ١١١ سورة هود .

٦ - آية ٤٦ سورة السجدة = فصلت .

٧ - **فى البحار :** «و لم يلجأوا» وفى شرح النهج : «ولا لجئوا اذا فارقونا» .

كأن قد فارقوها ، وليُسألن يوم القيامة [١] : اللدّنيا [٢] أرادوا ، أم لله عملوا ؟!

و أما ماذكرت من بذل الأموال و اصطناع الرّجال فإنّا لايسعنا أن نؤتي امرءاً من الفيء أكثر من حقّه وقد قال الله وقوله الحقّ : كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة بإذن الله والله مع الصّابرين [٣] ، وبعث محمّداً - صلى الله عليه وآله - وحده فكثّره بعد القلّة و أعزّ فئته بعد الذّلّة ، و إن يرد الله أن يولّينا [٤] هذا الأمر يذلّل لنا صعبه [٥] ويسهّل لنا حزنه [٦] ، و أنا قابلٌ من رأيك ما كان لله رضى ، و أنت من آمن أصحابي وأوثقهم في نفسي وأنصحهم وأرآهم [٧] عندي [٨] .

---

١ ـ من آية ١٣ سورة العنكبوت وتمامها : « وليحملن أثقالهم مع أثقالهم و ليسألن يوم القيامة عما كانوا يفترون » .

٢ ـ **قال ابن هشام في المغني** تحت عنوان «اللام الزائدة» (ص ١١٢ من طبعة ايران بخط عبد الرحيم) :

« و اختلف في اللام من نحو : يريد الله ليبين لكم ، وامرنا لنسلم لرب العالمين ، وقول الشاعر :

اريد لانسى ذكرها فكأنما تمثل لى ليلى بكل سبيل

فقيل : زائدة ، و قيل : للتعليل ، ثم اختلف هؤلاء فقيل : المفعول محذوف ؛ أى يريد الله التبيين ليبين لكم ويهديكم أى ليجمع لكم بين الامرين ، وامرنا بما امرنا به لنسلم ، و اريد السلو لانسى ، و قال الخليل و سيبويه و من تابعهما : الفعل فى ذلك مقدر بمصدر مرفوع بالابتداء و اللام و ما بعدها خبر أى ارادة الله للتبيين ، و أمرنا للاسلام ، و على هذا فلا مفعول للفعل » .

٣ ـ ذيل آية ٢٤٩ من سورة البقرة .

٤ ـ فى البحار : « و ان يرد الله تولنا » .

٥ و ٦ ـ كذا فى شرح النهج لابن أبي الحديد لكن فى الاصل و البحار : «أصعبه» و « أحزنه » .

٧ ـ «أرآهم» أى أعقلهم و أصوبهم فى النظر و الرأى .

٨ ـ **نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار** فى باب ماجرى من الفتن (ص ٧٠٣ ؛ س ٢٥)

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : حدّثني محمّد بن عبدالله بن عثمان [١] قال : حدّثني علي بن [أبي] سيف [٢] عن أبي حباب [٣] عن ربيعة [٤] و

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و نقله ابن أبي الحديد فى شرح النهج (ج ١ ؛ ص ١٨٠ ؛ س ١٦) لكن من دون نسبة الى كتاب ونص عبارته : «روى على بن محمدبن أبى يوسف المداينى عن فضيل بن الجعد قال : [كان] آكد الاسباب فى تقاعد العرب عن أمير المؤمنين ـ عليه السلام ـ أمر المال؛ فانه لم يكن يفضل شريفاً على مشروف ، ولاعربياً على عجمى ، ولايصانع الرؤساء وأمراء القبائل كما يصنع الملوك ولا يستميل أحداً الى نفسه ؛ وكان معاوية بخلاف ذلك، فترك الناس علياً و التحقوا بمعاوية ، فشكا على ـ عليه السلام ـ الى الاشتر(الحديث) » . ونقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب العلة التى من أجلها ترك الناس علياً ـ عليه السلام ـ (ص١٥٩) عن شرح النهج المشار اليه .

١ ـ **فى تقريب التهذيب :** « محمدبن عبدالله بن عثمان الخزاعى البصرى ثقة من صغار التاسعة مات سنة ثلاث وعشرين [و مائتين] / دق » .

و فى الجرح والتعديل لابن أبى حاتم الرازى : « محمدبن عبدالله بن عثمان ـ الخزاعى أبوعبدالله ، روى عن مالك بن أنس ، و حمادبن زيد ، و همام بن يحيى ، و حمادبن سلمة ، و أبى الاشهب ، و موسى بن خلف . سمعت أبى يقول ذلك ، قال أبومحمد : و روى عنه أحمدبن منصور الرمادى ، وأبى ، و محمدبن مسلم ، و أبوزرعة . حدثنا عبدالرحمن قال: سألت أبى عنه فقال : ثقة » .

٢ ـ المراد به أبوالحسن على بن محمدبن أبى سيف المدائنى المورخ المعروف .

٣ ـ كذافى الاصل والبحار والمستدرك لكن فى مجالس المفيد : «على بن أبى حباب» و فى مجالس ابن الشيخ : « على بن خباب » **ففى تقريب التهذيب فى باب الكنى :** « أبوالحباب بضم أوله و موحدتين الاولى خفيفة اسمه سعيدبن يسار » **وفى باب الاسماء:** « سعيد بن يسار أبوالحباب بضم المهملة و موحدتين المدنى اختلف فى ولائه لمن هو ؟ و قيل : سعيدبن مرجانة ؛ ولايصح ،ثقة متقن من الثالثة مات سنة سبع عشرة [و مائة] و قيل : قبلها بسنة / ع » .

٤ ـ عدت علماء الرجال من الفريقين أشخاصاً يسمون بربيعة يروون عن على ـ عليه السلام ـ و من المحتمل أن يكون المراد به هنا ربيعة بن ناجذ الازدى الاسدى ؛ فراجع ان شئت .

عمارة [١] .

انّ طائفة من أصحاب عليّ - عليه السلام - مشوا اليه فقالوا : يا أمير المؤمنين أعط هذه الاموال و فضّل هؤلاء الاشراف من العرب وقريش على الموالى و العجم و من تخاف خلافه من النّاس وفراره .

قال : و انّما قالوا له ذلك ؛ للّذى كان معاوية يصنع من [٢] أتاه، فقال لهم عليّ - عليه السلام - :

أتأمرونّي [٣] أن أطلب النّصر بالجور ؟! واللّه لا أفعل [٤] ماطلعت شمسٌ ومالاح في السّماء نجم ، و اللّه لو كان مالهم لى لواسيت بينهم فكيف و انّما هى أموالهم .

قال : ثمّ أزم [٥] طويلاً ساكتاً [٦] ثمّ قال :

---

١ - هذا الرجل كسابقه ممن لم نتمكن من تطبيقه على أحد من المسمين بعمارة فراجع لعلك تظفر بقرينة تدلك على المطلوب ، ولعل المراد به عمارة بن عمير السابق ترجمته .

٢ - فى البحار : «بمن» .

٣ - **قال ابن أبى الحديد فى شرحه :** «أصل : «تأمرونى» : «تأمروننى» بنونين فأسكن الاولى و أدغم قال تعالى : أفغير الله تأمرونى أعبد أيها الجاهلون» .

أقول : هى آية ٦٤ سورة الزمر .

٤ - فى الاصل والبحار : «لا أضل» .

٥ - **فى النهاية :** (نقلا عن غريب الحديث للهروى) : « فى حديث الصلاة أنه قال: أيكم المتكلم ؟ فأزم القوم أى أمسكوا عن الكلام كما يمسك الصائم عن الطعام ؛ ومنه سميت الحمية أزماً ، والرواية المشهورة فأرم (بالراء وتشديد الميم و سيجىء فى موضعه) » **و فى مجمع البحرين :** « أزم القوم أى أمسكوا عن الكلام كما يمسك الصائم عن الطعام قال بعض أهل اللغة : والمشهور : أرم القوم (بالراء المهملة و الميم المشددة) والازم الصمت ؛ ومنه حديث على - عليه السلام - : ثم أزم ساكتاً طويلا ثم رفع رأسه »**وقال فى النهاية فى** «رم» : « و فيه : أيكم المتكلم بكذا و كذا ؟ فأرم القوم أى سكتوا و لم يجيبوا ؛ يقال : أرم فهو مرم ويروى فأزم بالزاى و تخفيف الميم وهو بمعناه لان الازم الامساك عن الطعام والكلام؛ و قد تقدم فى حرف الهمزة » .

٦ - فى شرح النهج (ج١؛ ص ١٨٠) : « ثم سكت طويلا و اجماً ثم قال : الامر أسرع من ذلك ؛ قالها ثلاثاً » .

من كان له مالٌ فإيّاه و الفساد ؛ فإنّ إعطاء المال في غير حقّه تبذير واسراف، و هو ذكر لصاحبه في النّاس ويضعه عندالله [1] ، و لم يضع رجل ماله في غير حقّه و عند غير أهله الاّ حرمهالله شكرهم و كان لغيره ودّهم ، فان بقي معهم من يودّهم و يظهر لهم الشّكر [2] فانّما هو ملق وكذب ، و إنّما ينوى [3] أن ينال من صاحبه مثل الّذي كان يأتي إليه من قبل ؛ فإن زلّت بصاحبه النّعل [4] فاحتاج [5] إلى معونته و مكافأته فشرّ خليلٍ وألأم خدين ، و من صنع المعروف فيما آتاه الله فليصل به القرابة و ليحسن [6] فيه الضّيافة ، و ليفكّ به العاني [7] و ليعن به الغارم و ابن السّبيل و الفقراء

١ – هذه الفقرة فى أمالى المفيد هكذا : « و هو و ان كان ذكراً لصاحبه فى الدنيا فهو يضعه عندالله عزوجل » .

٢ – فى البحار : « فان بقى معه من يوده و يظهر له البشر » .

٣ – كذا فى البحار لكن فى الاصل : «و انما يقرب » وفى أمالى المفيد : « يريد التقرب به اليه لينال منه » .

۴ – فى مجمع الامثال : « زلت به نعله ؛ يضرب لمن نكب و زالت نعمته قال زهير بن أبى سلمى :

تداركتما عبساً و قد ثل عرشها	و ذبيان اذ زلت بأقدامها النعل » .

۵ – كذا فى البحار لكن فى الاصل : « احتاج » فالفاء للعطف و ليس جواب الشرط فان جواب الشرط « فشر خليل » .

۶ – فى الاصل : « و ليخش » .

٧ – **فى النهاية :** «أعتق النسمة وفك الرقبة ؛ تفسيره فى الحديث أن عتق النسمة أن ينفرد بعتقها ، و فك الرقبة أن يعين فى عتقها ، و أصل الفك الفصل بين الشيئين و تخليص بعضها من بعض ؛ ومنه الحديث : عودوا المريض و فكوا العانى أى أطلقوا الاسير ، و يجوز أن يريد به العتق ».

أقول: منه قول دعبل فى آل النبى – عليهم السلام – فى تائيته المعروفة :

« بنفسى أنتم من كهول و فتية	لفك عناة أو لحمل دبات »

و قال المجلسى (ره) فى المجلد الثانى عشر من البحار فى تفسيره لمعنى البيت (ج١٢؛ ص ٧٧ ؛ س ۵) :

« قوم عناة أى اسارى أى كانوا معدين مرجون لفك الاسارى و حمل الديات عن القوم» .

والمهاجرين ، وليصبر نفسه[١] علی النّوائب و الخطوب[٢] ، فإنّ الفوز بهذه الخصال شرف مكارم الدّنيا و درك فضائل الآخرة[٣] .

١ - **فی مجمع البحرين** : « قوله تعالی : و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم ؛ الاية أی احبس نفسك معهم ولاترغب عنهم الی غيرهم » و **فی الصحاح** : «الصبر حبس النفس عن الجزع و قد صبر فلان عند المصيبة يصبر صبراً ، وصبرته أنا حبسته قال تعالی : واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم ، وقال عنترة يذكر حرباً كان فيها :

فصبرت عارفة لذلك حرة يرسو اذا نفس الجبان تطلع

يقول حبست نفساً صابرة (الی آخر ما قال) » **وفی المصباح** : «صبرت صبراً من باب ضرب حبست النفس عن الجزع ؛ وصبرت زيداً يستعمل لازماً ومتعدياً ، وصبرته بالتثقيل حملته علی الصبر بوعد الاجر او قلت له : اصبر » هذا التوجيه مبنی علی ان تكون العبارة : « و ليصبر نفسه علی الثواب و الحقوق » كما يأتی الاشارة اليه .

٢ - كذا فی أمالی المفيد لكن فی الاصل والبحار : « علی الثواب والحقوق » .
و الكلمتان المذكورتان فی المتن تستعملان معاً كثيراً ؛ ومنه ماقال الشاعر :

« عن هوی كل صاحب و خليل شغلتنی نوائب و خطوب » .

٣ - **نقله المجلسی (ره) فی ثامن البحار** فی باب النوادر (ص٧١٢ ؛ س١٧) **و المحدث النوری (ره) فی مستدرك الوسائل** لكن قسمه علی قسمين فنقل صدره الی قوله :« و انما هی أموالهم » فی كتاب الجهاد فی «باب التسوية بين الناس فی قسمة بيت المال» (ج٢ ؛ ص٢٦٠ ؛ س٢٩) و ذيله ای من قوله (ع) : « من كان له مال » الی آخر الحديث أيضاً فی كتاب الجهاد لكن فی « باب عدم جواز المعروف فی غير موضعه و مع غير أهله » (ص٣٩٥ ؛ س٢٣) .

أقول : نقله الرضی (ره) فی باب الخطب من نهج البلاغة تحت عنوان « و من كلام له عليه السلام لما عوتب علی التسوية فی العطاء » مع اختلاف يسير فی العبارة و زيادة و نقيصة (راجع شرح النهج لابن أبی الحديد ؛ ج ١ ؛ ص١٠٣) **و قال صاحب الوسائل (ره) بعد نقل نظيره** فی باب عدم جواز وضع المعروف فی غير موضعه و مع غير أهله عن الكافی للكلينی (ره) : « و رواه الطوسی (ره) فی مجالسه عن أبيه عن محمد بن محمد عن علی بن بلال عن علی بن عبدالله بن أسد عن ابراهيم بن محمد الثقفی عن محمد بن عبدالله بن عثمان عن علی بن أبی سيف عن علی بن أبی حباب عن ربيعة و عمارة عن أمير المؤمنين نحوه ، **و رواه الرضی (ره) فی نهج البلاغة مرسلا نحوه** و اقتصر علی حكم وضع -

« بقية الحاشية فی الصفحة الاتية »

حدّثنا محمّد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم قال : و حدّثني محمّد بن هشام المرادى[1] قال : أخبرنا أبومالك عمر بن هشام[2] قال : حدّثنا ثابت أبوحمزة[3] عن

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

المال فى غير حقه» .

أقول : الرواية مذكورة فى أمالى ابن الشيخ فى الجزء السابع (ص١٢١ من طبعة ايران) وفى أمالى المفيد (ره) فى المجلس الثانى والعشرين (ص ١٠٤ من طبعة النجف) .

١ ـ كذا فى الاصل، و من المحتمل أن يكون « المرادى » مصحف « المروزى » **ففى تقريب التهذيب :** « محمدبن هشام بن عيسى بن سليمان الطالقانى المروزى بتشديد الراء المضمومة نزيل بغداد ثقة من العاشرة مات سنة اثنتين وخمسين [و مائتين] / خ د س » .

٢ ـ كذا فى الاصل و من المحتمل ان تكون العبارة مصحفة و محرفة عن : «عمرو بن هاشم » **ففى تقريب التهذيب :** « عمرو بن هاشم أبومالك الجنبى بفتح الجيم و سكون النون بعدها موحدة الكوفى لين الحديث أفرط فيه ابن حبان من التاسعة/دس » **و فى الجرح والتعديل لابن أبى حاتم الرازى:** «عمرو بن هاشم أبومالك الجنبى روى عن الحجاج بن أرطاة (الى آخر ما قال) » **و فى طبقات ابن سعد** عند ذكره الطبقة السابعة من الكوفيين (ج٦ من طبعة اروبا ؛ ص٢٧٣) : « أبومالك الجنبى واسمه عمرو بن هاشم كان صدوقاً و لكنه يخطىء كثيراً » .

٣ ـ **المراد به أبوحمزة الثمالى** المعروف عندنا معاشر الشيعة **قال النجاشى :** « ثابت بن أبى صفية **أبوحمزة الثمالى** و اسم أبى صفية دينار مولى كوفى ثقة و كان آل المهلب يدعون ولاءه وليس من قبلهم لانهم من العتيك، قال محمدبن عمر الجعابى: ثابت بن أبى صفية مولى المهلب بن أبى صفرة؛ وأولاده نوح ومنصور وحمزة قتلوا معزيد، لقى على بن الحسين و أباجعفر و أباعبدالله و أباالحسن عليهم السلام و روى عنهم، وكان من خيار أصحابنا و ثقاتهم و معتمديهم فى الرواية و الحديث، و روى عن أبى عبدالله ـ عليه السلام ـ أنه قال : أبوحمزة فى زمانه مثل سلمان فى زمانه، وروى عنه العامة و مات فى سنة خمسين و مائة (الى آخر ماقال) ».

أقول : هو أشهر من أن يوصف و أعرف من أن يعرف و ترجمه كل من صنف

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

موسى [١] عن شهر بن حوشب [٢] أنّ عليّاً عليه السلام قال لهم :

انّه لم يهلك من كان قبلكم من الأمم إلّا بحيث ما أتوا من المعاصي ولم ينههم الرّبّانيّون و الأحبار ، فلمّا تمادوا في المعاصي ولم ينههم الرّبّانيّون و الأحبار عمّهم الله بعقوبة ، فامروا بالمعروف و انهوا عن المنكر قبل أن ينزل بكم مثل الّذي نزل بهم ، و اعلموا أنّ الأمر بالمعروف و النّهي عن المنكر لا يقرّبان [٣] من أجل

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فى الرجال **ففى تقريب التهذيب :** «ثابت بن أبى صفية الثمالى بضم المثلثة أبوحمزة واسم أبيه دينار و قيل : سعيد كوفى ضعيف رافضى من الخامسة مات فى خلافة أبى جعفر/دعس ق » **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** «روى عن أنس و الشعبى و أبى اسحاق وزاذان أبى عمرو، و سالم بن أبى الجعد و أبى جعفر الباقر وغيرهم ، وعنه الثورى وشريك وحفص بن غياث وأبو أسامة و عبدالملك بن أبى سليمان و أبونعيم و وكيع و عبيدالله بن موسى و عدة (الى أن قال) و قال يزيد بن هارون : كان يؤمن بالرجعة (الى أن قال) و قال ابن حبان : كان كثير الوهم فى الاخبار حتى خرج عن حد الاحتجاج به اذا انفرد مع غلوه فى تشيعه ، وعده السليمانى فى قوم من الرافضة (الى آخر ما قال)» .

١ – **فى لسان الميزان:** «موسى بن المسيب أوالسائب أبوجعفر الثقفى البزاز الكوفى عن شهر بن حوشب ، وعنه عمر بن على المقدمى و يعلى بن عبيد » **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** « روى عن أبيه و سالم بن أبى الجعد و ابراهيم التيمى و شهر بن حوشب و روى عنه الاعمش (الى آخر ماقال) » **وفى تقريب التهذيب فى ترجمته :** «صدوق لا يلتفت الى الازدى فى تضعيفه ؛ من السادسة / عخ س ق » .

٢ – **فى تقريب التهذيب :** « شهر بن حوشب الأشعرى الشامى مولى أسماء بنت يزيد بن السكن صدوق كثير الارسال و الاوهام من الثالثة ، مات سنة اثنتى عشرة ومائة/بخ م ٤ » **و فى جامع الرواة :** فى شهر بن حوشب : «أبوبكر الحضرمى قال ؛ حدثنى الاجلح و سلمة بن كهيل و داود بن أبى يزيد و زيد اليمامى قالوا : حدثنا شهر بن حوشب أن علياً – عليه السلام – فى الكافى فى باب الاشارة والنص على الحسن بن على عليهما السلام » ونقل فيه أيضاً و فى تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ «أن من أصحاب أمير المؤمنين (ع) شهر بن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و لا ينقصان[1] من رزق ، فإنّ الأمر ينزل من السّماء الى الأرض كقطر المطر إلى كلّ نفس بما قدّر الله لها من زيادة أو نقصان في نفس أو أهل أو مال ، فإذا كان لأحدكم نقصان في ذلك وهو يرى[2] لأخيه عفوة[3] فلا يكونن له فتنة فانّ المرء المسلم ما لم يفش[4] دناءة يظهر فيخشع لها اذا ذكرت و تغرى بها لئام النّاس كان كالياسر الفالج ينتظر أوّل فوزة من قداحه يوجب له بها المغنم و يذهب عنه بها المغرم ، فذلك المرء المسلم البرىء من الخيانة ينتظر احدى الحسنيين إمّا داعى الله فما عندالله خيرله ، و إمّا رزق من الله واسع ، فإذا هو ذو أهل و مال و معه [دينه و]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عبدالله بن حوشب» والظاهر اتحادهما .

٣ ـ كذا فى البحار لكن فى الاصل : « لايقرب » .

١ ـ كذا فى البحار لكن فى الاصل : «ولاينقص» .

٢ ـ فى الاصل : « يوارى » وهو تصحيف « أورأى » أو: «و هو يرى» كمافى المتن .

٣ ـ **فى نهج البلاغة بعد نقل هذه الخطبة** كما أشرنا اليها و فيها العبارة هكذا : « فاذا رأى أحدكم لاخيه غفيرة فى أهل أو مال أو نفس » **قال الرضى (ره) ـ : أقول :** «الغفيرة ههنا الزيادة و الكثرة من قولهم للجمع الكثير الجم الغفير و الجماء الغفير، **و يروى : عفوة من أهل أومال ؛ و العفوة** الخيار من الشىء يقال : أكلت عفوة الطعام أى خياره » **و نقلها المجلسى** (ره) فى المجلدالثالث و العشرين من البحار فى باب الاجمال فى طلب الرزق (ص١٣ ؛ س٢٢) **و قال الزبيدى فى تاج العروس :** « عفا النبت و غيره كثر و طال و أرض عافية لم يرع نبتها فوفر وكثر ، و عفوة المرعى ما لم يرع فكان كثيراً ، و عفوة الماء جمته قبل أن يستقى منه ، و عفوة المال و الطعام و الشراب بالفتح و الكسر خياره و ما صفا منه و كثر ، و يقال : ذهبت عفوة هذا النبت اى لينه و خيره كما فى الصحاح » .

٤ ـ كذا فى الاصل بالفاء فهو من باب الافعال أى من الافشاء بمعنى الاظهار لكن فى البحار و شرح النهج : « لم يغش » (بالغين المعجمة) .

حسبه ؛ المال والبنون حرث الدّنيا و العمل الصّالح حرث الآخرة [١] وقد يجمعهما [٢] الله لأقوام [٣].

سيرته عليه السلام فى نفسه

حدّثنا محمّد ، قال: حدّثنا الحسن، قال : حدّثنا إبراهيم ، قال : أخبرني يوسف بن كليب بن عبد الملك [٤] ، عن أبي عبيدة [٥] ، عن عبدالله بن مسعود [٦] ، عن معاوية بن عمّار [٧] ، قال : حدّثنا جعفر بن محمّد بن علي — عليه السلام — قال : ما اعتلج على علي عليه السلام

---

١ — **قال ابن أبى الحديد فى شرحه :** « و هو من قوله سبحانه : المال و البنون زينة الحياة الدنيا، ومن قوله : من كان يريد حرث الاخرة نزد له فى حرثه و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ماله فى الاخرة من نصيب » .

٢ — كذا فى النهج لكن فى الاصل و البحار : «و قد جمعهما» .

٣ — **نقله المجلسى (ره) فى المجلد الحادى و العشرين من البحار** فى باب الامر بالمعروف والنهى عن المنكر (ص١١٥ ؛ س٣٣) **و قال الشريف الرضى (ره) فى نهج البلاغة فى باب الخطب :** « ومن خطبة له عليه السلام : أما بعد فان الامر ينزل من السماء الى الارض (الى آخر الخطبة) (ص١٠٣ من ج١ شرح ابن أبى الحديد) » .

٤ — كان المراد به يوسف بن كليب المسعودى الذى تقدم ذكره (انظر ص٢٠ ؛ س٤) .

٥ — لم نتمكن من تعيينه لكثرة من ورد بهذه الكنية فى كتب الرجال .

٦ — هذا الرجل أيضاً لم نجده فى كتب الرجال بنحو ينطبق على من فى المتن .

٧ — **فى تقريب التهذيب :** « معاوية بن عمار بن أبى معاوية الدهنى بضم المهملة و سكون الهاء ثم نون صدوق من الثامنة / عخ م ت س » **و فى تهذيب التهذيب** فى ترجمته : « روى عن أبيه و أبى الزبير و جعفر بن محمد (ع) » **و فى رجال النجاشى :** « معاوية بن عمار بن أبى معاوية خباب بن عبدالله الدهنى مولاهم كوفى؛ و دهن من بجيلة ،كان وجهاً فى أصحابنا و مقدماً كبير الشأن عظيم المحل ثقة ، و كان أبوه عمار ثقة فى العامة وجهاً يكنى أبا معاوية و أبا القاسم و أبا حكيم؛ و كان له من الولد القاسم و حكيم و محمد ، روى معاوية عن أبى عبدالله و أبى الحسن موسى عليهما السلام وله كتب (الى آخر ماقال) » .

أقول: ترجمة الرجل مذكورة مبسوطة فى كتب الفريقين فمن أرادها فليراجعها .

أمران لله [١] قطّ إلّا أخذ بأشدّهما ، و ما زال عندكم يأكل ممّا عملت يده ؛ يؤتى به من المدينة ، وان كان ليأخذ السّويق فيجعله في الجراب ثمّ يختم عليه مخافة أن يزاد فيه من غيره ، ومن كان أزهد في الدّنيا من علي عليه السلام ؟! [٢].

حدّثنا محمّد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا إبراهيم ، قال : حدّثنا ابن أبي عمرو النّهدي [٣] قال : حدّثني أبي ، عن أبي مريم عن [٤] عمرو بن مرّة عن سويد بن الحارث [٥] قال : أمر علي عليه السلام عمّالاً من عمّاله فصنعوا للنّاس طعاماً في [شهر] رمضان فذكروا أنّهم صنعوا خمسة وعشرين جفنة [٦] وأتي بقصعة عليها أضلاع [فأخذ

---

١ - في شرح النهج : «في ذات الله» .

٢ - **نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب النوادر (ص٧٣٩ ؛ س١٧) **و في شرح النهج لابن أبي الحديد** عن معاوية بن عمار نحوه ؛ من دون نسبة الى الغارات ، (ج١ ؛ص١٨١ ،س٢٥) **و نقله عنه المجلسي (ره) في تاسع البحار** في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص٥٤٠ ؛ س٢٠) .

٣ - يظهر من سند الحديث الاتي أن اسم «ابن أبي عمر والنهدي» محمد لكنه غير مذكور في كتب الرجال .

٤ - يحتمل أن تكون كلمة «عن» زائدة ؛ و يكون أبو مريم كنية لعمرو بن مرة ، **ففي تقريب التهذيب:** «عمرو بن مرة الجهني أبو طلحة أو أبو مريم صحابي مات بالشام في خلافة معاوية / ت » و يحتمل أن تكون كلمة «عن» في محلها ، و يكون المراد بأبي مريم رجلا آخر لم نتمكن من تطبيقه ، ويكون المراد بعمرو بن مرة هو ابن عبدالله بن طارق الجملي الاتي ذكره و ترجمته في باب «تولية محمد بن أبي بكر مصر» .

٥ - في البحار : « عن أبي سويد بن الحرث » و لعل كلمة «سويد» مصحفة «سعيد» **ففي تقريب التهذيب :** « سعيد بن الحارث بن أبي سعيد بن المعلى الانصاري المدني ثقة من الثالثة / ع » .

٦ - **في محيط المحيط :** في مادة صحف : « قال الكسائي : أعظم القصاع الجفنة، ثم القصعة ؛ تشبع العشرة ، ثم الصحفة : تشبع الخمسة ، ثم الميكلة ؛ تشبع الرجلين والثلاثة، ثم الصحيفة تشبع الرجل » .

ضلعين] وقال : إنّما هما تجزيانني فإذا فنيتا أخذت مكانهما[١] .

حدّثنا محمّد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا إبراهيم ، قال [حدّثنا محمّد بن أبي عمرو النّهديّ ، قال[٢]] حدّثنا أبي ، عن هارون بن مسلم البجلي[٣] ، عن أبيه قال : أعطى عليّ — عليه السّلام — النّاس في عام واحد ثلاثة أعطية ثمّ قدم عليه خراج إصفهان فقال :

أيّها النّاس اغدوا فخذوا فوالله ما أنا لكم بخازن ، ثم أمر ببيت المال فكنس ونضح ؛ فصلّي فيه ركعتين ثمّ قال : يا دنيا غرّي غيري ، ثمّ خرج فإذا هو بحبال على باب المسجد فقال : ما هذه الحبال ؟ — فقيل : جيىء بها من أرض كسرى ؛ فقال : اقسموها بين المسلمين ، فكأنّهم ازدروها[٤] فنقضها[٥] بعضهم ، فإذا هي كتّان تعمل فتأسّفوا فيها[٦] فبلغ الحبل من آخر النّهار دراهم[٧] .

---

١ — **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب النوادر (ص٧٣٩ ؛ س ١٩) لكن الى قوله : «جفنة» .

٢ — ما بين المعقوفتين ساقط عن الاصل بقرينة ذكره فى الوسائل و عدم معهودية رواية مؤلف الكتاب عن أبيه .

٣ — كذا فى الاصل و من المحتمل أن يكون «البجلى» محرف «العجلى» **ففى تقريب التهذيب :** « هارون بن مسلم بن هرمز العجلى صاحب الحناء بمهملة مكسورة و نون ثقيلة أبو الحسين البصرى صدوق من التاسعة / تمييز » **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** « روى عن أبيه » .

٤ — **فى النهاية :** « فيه : فهو أجدر أن لاتزدروا نعمة الله عليكم ؛ الازدراء الاحتقار و الانتقاص و العيب و هو افتعال من زريت عليه زراية اذا عبته ، وأزريت به ازراءاً اذا قصرت به و تهاونت ، و اصل ازدريت ازتريت وهو افتعلت منه ، فقلبت التاء دالا لاجل الزاى » .

٥ — كذا بالقاف صريحاً فى الاصل والبحار و يمكن أن يقرأ بالفاء أى حركوها .

٦ — كذا فى الاصل والبحار و لعل الصحيح : «فاذا هى كتان قمل (او مقمل) فأنفوا (او تأنفوا) منها » فيكون المراد من قمل ككتف او مقمل بصيغة اسم الفاعل من باب الافعال

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

حدّثنا محمّد، قال : حدّثنا الحسن، قال : حدّثنا إبراهيم ، قال : وحدّثنا الحكم بن سليمان [١] ، قال : حدّثنا النّضر بن منصور [٢] ، عن عقبة بن علقمة [٣] ، قال : دخلت

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ذاقمل كما هومعناه فى اللغة فيكون المراد من آخر الحديث أن هذا الحبل لماكان غيرمعتد به لم يقبل الناس على شرائه فتنزل ثمنه ، **ويمكن أن يراد خلاف ذلك المعنى وعكسه** بأن الناس ازدروها أولا لكن بعد أن فضوا ختامها او حر كوها فاذاً هى كتان كذا فتنافسوا فيها (بأن يكون «فتأسفوا» مصحفة «فتنافسوا» فغلا الحبل وازداد ثمنه، ويمكن ان يكون المراد من «يعمل» اسم مكان ينسب اليه الكتان الخاص ؛ فيكون المقصود «فاذا كتان ذلك الموضع الذى له نفاسة » فليتأمل .

٧ ـ **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب النوادر (ص٧٣٩ ؛ س٢٠) **والشيخ الحر (ره) فى الوسائل** فى باب تعجيل قسمة المال على مستحقيه (ج٢ ؛ ص٤٣٢ ؛ س٧) لكن الى قوله : « اقسموها بين المسلمين » مشيراً الى باقيه بقوله : «الحديث» .

١ ـ **فى لسان الميزان :** « الحكم بن سليمان الكندى أبوالهذيل و عنه أبوسعيد الاشج قال أبوحاتم : لا أعرفه » . و ذكر نحوه ابن أبى حاتم فى الجرح والتعديل .

٢ ـ **فى الخلاصة للخزرجى :** «النضر بن منصور الكوفى عن أبى الجنوب اليشكرى، و عنه أبو كريب قال النسائى : ليس بثقة » **و فى تقريب التهذيب :** « النضر بن منصور الذهلى و قيل : غير ذلك فى نسبه أبوعبدالرحمن الكوفى ضعيف من التاسعة / ت » **و فى تهذيب التهذيب :** « النضر بن منصور الباهلى ، و يقال : العنزى ، و يقال : الغنوى ، و يقال : الفزارى، أبوعبدالرحمن الكوفى روى عن أبى الجنوب عقبة بن علقمة اليشكرى (الى آخر ما قال) » **و فى ميزان الاعتدال :** « النضر بن منصور عن أبى الجنوب كوفى يكنى أبا عبدالرحمن الغنوى (الى آخر ما قال) » .

٣ ـ **فى الخلاصة للخزرجى :** « عقبة بن علقمة اليشكرى أبوالجنوب الكوفى عن على ، و عنه النضر بن منصور ضعفه أبوحاتم » **و فى تقريب التهذيب :** « عقبة بن علقمة اليشكرى بفتح التحتانية و سكون المعجمة و ضم الكاف ، أبوالجنوب بفتح الجيم و ضم النون و آخره موحدة كوفى ضعيف ، من الثالثة / ت» **وفى تهذيب التهذيب :** «عقبة بن علقمة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

على عليٍّ - عليه السلام - فإذاً بين يديه لبنٌ حامضٌ آذتني[1] حموضته و كسر يابسة ، فقلت: يا أمير المؤمنين أتأكل مثل هذا ؟ ! فقال لي : يا أبا الجنوب رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله يأكل أيبس من هذا ، ويلبس أخشن من هذا [و أشار إلى ثيابه] ، فإن أنا لم آخذ بما أخذ به خفت أن لا ألحق به[2] .

حدّثنا محمّد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا إبراهيم ، قال : و حدّثني إبراهيم بن العبّاس ، قال : حدّثنا ابن المبارك ، عن بكر بن عيسى ، قال : حدّثنا جعفر بن محمّد بن عليٍّ ، عن أبيه - عليه السلام - ، قال : كان عليٌّ - عليه السلام - يطعم النّاس بالكوفة الخبز واللّحم ، و كان [له] طعامٌ على حدةٍ ، فقال قائل من النّاس: لو نظرنا إلى طعام أمير المؤمنين ما هو ؟ فأشرفوا عليه وإذا طعامه ثريدةٌ بزيت مكلّلة بالعجوة ، وكان ذلك طعامه ، وكانت العجوة تحمل اليه من المدينة[3] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

اليشكرى أبو الجنوب الكوفى روى عن على حديث « طلحة و الزبير جاران في الجنة » وشهد معه الجمل، و عنه النضر بن منصور العنزى (الى آخر ما قال) » **و فى ميزان الاعتدال :** « عقبة بن علقمة أبو الجنوب عن على - رضى الله عنه - (الى آخر ما قال) » **و فى توضيح الاشتباه :** « عقبة بضم العين و سكون القاف قبل الباء الموحدة اسم جماعة» **وفى تنقيح المقال :** « عقبة بضم العين المهملة و سكون القاف و فتح الباء الموحدة و الهاء كذا قيل ، و يحتمل بالفتحات الثلاث » .

---

١ - كذا فى شرح النهج لكن في الاصل والبحار : «آذاني» .

٢ - لم أجده في البحار نقلا عن الغارات لكن **نقله ابن أبي الحديد فى شرح النهج** عن النضر بن منصور من دون نسبة الى الغارات (ج ١ ؛ ص ١٨١ ؛ س ٢٨) **و نقله عنه المجلسى (ره) فى تاسع البحار** في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٤٠ ؛ س ٢٢).

٣ - لم أجده فى البحار **فكأن المجلسى (ره) أعرض عن نقله** لروايته فى ثامن البحار (ص ٧٤٠ ؛ س ٦) عن الكتاب ما يفيد معناه بل هو عينه لكن مع زيادة كما أشرنا اليه فيما تقدم (انظر ص ٦٨) .

حدّثنا محمّد، قال: حدّثنا الحسن، قال: حدّثنا إبراهيم، قال: و أخبرني أحمد بن معمّر[1] قال: أخبرني عبدالرّحمان بن مغرا[2] عن عمران بن مسلم[3] عن سويد

---

١ ـ فى الاصل: «مغمر» لكن الظاهر ما أثبتناه بقرينة ذكره فى سائر موارد الكتاب (انظر ص ٥٠ و ٦٢).

٢ ـ **فى الجرح و التعديل لابن أبى حاتم**: «عبدالرحمن بن مغراء أبوزهير الدوسى و هو ابن عياض بن الحارث بن عبدالله بن وهب كوفى سكن الرى روى عن الاعمش (الى آخر ما قال)» **و فى تقريب التهذيب**: «عبدالرحمن بن مغرا بفتح الميم و سكون المعجمة ثم راء مقصور الدوسى أبونصير الكوفى نزيل الرى صدوق تكلم فى حديثه عن الاعمش من كبار التاسعة مات سنة بضع و تسعين [ومائة]/ بخ ع» **و فى ميزان الاعتدال**: «عبدالرحمن بن مغراء أبوزهير من مشيخة أهل الرى عن الاعمش و جماعة، ما به بأس ان شاء الله تعالى (الى آخر ما قال)» **و قال الخزرجى فى خلاصة تذهيب تهذيب الكمال**: «عبدالرحمن بن مغراء بفتح الميم أوله و اسكان المعجمة آخره راء الدوسى أبوزهير الكوفى نزيل الرى عن ابن اسحاق و ابراهيم بن أبى خالد، وعنه يوسف بن موسى و سهل بن زنجله، وثقه أبوخالد الاحمر و ابن حبان و قال أبوزرعة: صدوق؛ وقال ابن عدى: يكتب حديثه، له عن الاعمش أحاديث لا يتابعه عليها أحد».

فليعلم أن ابن حجر قد صرح فى تقريب التهذيب كما مر بأن «مغرى» مقصور لكن الكلمة واقعة فى أكثر موارد ذكرها بالالف الممدودة كأنهم قد أخذوها من «مغر» و صرح اللغويون بأن المغراء تأنيث الامغر **ففى لسان العرب**: «الامغر الاحمر الشعر و الجلد على لون المغرة، والامغر الذى فى وجهه حمرة وبياض صاف، وقيل: المغر حمرة ليست بالخالصة، و فى الحديث أن أعرابياً قدم على النبى (ص) فرآه مع أصحابه فقال: أيكم ابن عبدالمطلب؟ فقالوا: هو الامغر المرتفق، أرادوا بالامغر الابيض الوجه و كذلك الاحمر هو الابيض (الى أن قال) و المغراء تأنيث الامغر»، وفيه أيضاً: «وأوس بن مغراء كحمراء أحد شعراء مضر، و قول عبدالملك لجرير: يا جرير مغرلنا أى أنشدلنا قول ابن مغراء» ونظير مانقلناه عن اللسان موجود فى القاموس و تاج العروس و غيرهما.

٣ ـ كذا فى الاصل صريحاً لكن فى شرح النهج: «عمران بن مسلمة» **ففى تقريب التهذيب**: «عمران بن مسلم الجعفى الكوفى الاعمى ثقة من السادسة / تميز» **و فى**

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

بن غفلة[1] قال : دخلت علي أمير المؤمنين - عليه السلام - القصر[2] فإذاً بين يديه قعب [لبن] أجد ريحه من شدّة حموضته وفي يده رغيف ترى قشار الشّعير على وجهه وهو يكسره و يستعين أحياناً بركبته و إذاً جاريته [فضّة] قائمة [على رأسه] فقلت لها : يا فضّة أما تتّقون الله في هذا الشّيخ ؟! لو نخلتم دقيقه ، فقالت : انّا نكره أن يؤجر ونأثم ؛ وقد أخذ علينا أن لا ننخل له دقيقاً ما صحبناه ، فقال عليّ - عليه السلام - مايقول؟ - قالت : سله ، فقلت له : ما قلت لها : لو ينخلون دقيقك، فبكى ثمّ قال[3].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

تهذيب التهذيب في ترجمته : «روى عن خيثمة بن عبدالرحمن و زاذان الكندى وسويد ابن غفلة (الى آخر ما قال) » **و في ميزان الاعتدال :** « عمران بن مسلم الجعفى الضرير شيخ كوفى ما علمت به بأساً و ذكره ابن حبان فى ثقاته، له عن سويد بن غفلة وخيثمة الجعفى، وعنه شعبة وزائدة و عدة ، ولاشيء له فى الكتب» .

---

١ - **قال البرقى (ره) فى رجاله** (ص ٤) : « و من الاولياء من أصحاب أمير المؤمنين (ع) سويد بن غفلة الجعفى » ويأتى ترجمته المبسوطة فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى . **(انظر التعليقة رقم ١٥)**

و يظهر من نفس الرواية أنه كان من خصيصى أمير المؤمنين (ع) والمقربين عنده بحيث كان يدخل عليه فى بيته و يعاتب جاريته فضة .

٢ - فى شرح النهج و كذا فى تاسع البحار نقلا عنه بدل «القصر» : «الكوفة» .

٣ - فى الاصل بعد قوله : «فبكى ثم قال» هذه العبارة :

«قد سقط من الاصل قائمة» و بعده : « حدثنا عبدالله بن بلج البصرى (الى آخر ما يأتى فى أواخر هذا الباب) .

و لما قد كانت النسخة التى استنسخ عنها النسخة التى بأيدينا متفرقة الاوراق وغير مرتبة بالترتيب الصحيح بحيث قدمت أوراق و كان من حقها التأخير حتى نقل ذيل هذا الحديث بعد سبعة أوراق بحسب وضعها الموجود ولم يتمكن الناسخ من تنظيمها وترتيبها ولم يجد ربطاً هنا بين السابق و اللاحق من عبارة الكتاب و تفطن لخروج الكلام عن سياق أحاديث الباب فان الباب منعقد لبيان سيرته عليه السلام فى نفسه وما كان واقعاً هنا لم يكن كذلك كتب عبارته التى

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بأبي و أمّي من يشبع ثلاثاً متوالية من خبز برٍّ حتّى فارق الدّنيا و لم ينخل دقيقه، قال: يعني رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم [١].

عن عدىّ بن ثابت [٢] قال: اُتى عليّ - عليه السّلام - بفالوذج فأبي أن يأكله [٣].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

نقلناها؛ويريد بالقائمة الورقة،**ففي القاموس** : « القائمة الورقة من الكتاب »،ومن الله تعالى علينا بالاهتداء الى هذه النكتة المهمة بعد تصفح أوراق الكتاب اذ وجدنا هذه الورقة متأخرة عن موضعها كما أشرنا اليه آنفاً فأثبتناها فى موضعها فصار الكلام مرتبطاً .

ومما يشهد بذلك ويدل عليه دلالة واضحة وقوع صدر الحديث الى موضع أشرنا اليه هنا ، وذيله وهو قوله (ع) : « بأبى وامى من لم يشبع (الى آخره) **هناك**، و ذلك لان ابن أبى الحديد نقل الحديث فى شرح النهج و كذلك المجلسى فى البحار و الخوارزمى فى المناقب ، وفى جميع هذه الكتب نقل الحديث كاملا متصلا ذيله بصدره ، **مضافاً** الى أن الاحاديث التالية لهذا الحديث التى نقلناها من ذلك الموضع الى هذا المقام كلها قد وقعت فى شرح النهج والبحار و المناقب بعد هذا الحديث و متصلة به من غير فصل، فالحمد لله الذى هدانا لهذا و ما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله .

١ - **نقله المجلسى(ره) فى تاسع البحار** فى باب جوامع مكارم أخلاقه عن شرح النهج لابن أبى الحديد (ص ٥٤٠ ؛ س ٢٤) و سنشير فى تعليقات آخر الكتاب الى بعض ما يرتبط بالمقام ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ١٦) .

٢ - **فى تقريب التهذيب** : « عدى بن ثابت الانصارى الكوفى ثقة رمى بالتشيع ؛ من الرابعة ، مات سنة ست عشرة ومائة /ع » **وفى تهذيب التهذيب** ضمن ترجمته المبسوطة: « قال أبوحاتم صدوق و كان امام مسجد الشيعة وقاصهم، وقال العجلى والنسائى : ثقة ، (الى أن قال) و قال ابن معين : شيعى مفرط (الى أن قال) و قال السلمى : قلت للدار قطنى: فعدى بن ثابت ؟ - قال : ثقة الا أنه كان غالياً يعنى فى التشيع ، و قال ابن شاهين فى الثقات : قال أحمد : ثقة الا أنه كان يتشبع » **و فى ميزان الاعتدال** : «عدى بن ثابت عالم الشيعة و صادقهم و قاصهم و امام مسجدهم ولو كانت الشيعة مثله لقل شرهم ، **قال المسعودى** :

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عن صالح [١] أنّ جدّته أتت علياً — عليه السلام — ومعه تمرٌ يحمله فسلّمت وقالت: أعطني هذا التّمر أحمله ، قال : أبو العيال أحقّ بحمله . قالت : وقال : ألا تأكلين منه ؟ قالت : قلت: لا اُريده ، قالت : فانطلق به الى منزله ثمّ رجع وهو مرتدٍ بتلك الملحفة و فيها قشور التّمر فصلّى بالنّاس فيها الجمعة [٢] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ما أدركنا أحداً أقول بقول الشيعة من عدي بن ثابت ، وثقه أحمد، وأحمد العجلي، و النسائي (الى أن قال) قال أبوحاتم : صدوق ، و قال ابن معين : شيعي مفرط ، و قال الدار قطني : رافضي غال و هو ثقة » **و قال الخزرجي فى خلاصة تذهيب تهذيب الكمال :** « عدى بن ثابت الانصارى الكوفى عن أبيه و جده لامه عبدالله بن يزيد الخطمى وعنه الاعمش و مسعر و يحيى بن سعيد الانصارى و زيدبن أبى أنيسة ، وثقة جماعة ، وقال أبوحاتم : صدوق امام مسجد الشيعة .قال ابن قانع : مات سنة ست عشرة و مائة » **و قال المامقانى (ره) فى تنقيح المقال :** « عدى بن ثابت الانصارى الكوفى الخطمى عم خزيمة بن ثابت وقع فى طريق الصدوق (ره) فى باب ما يقبل من الدعاوى بغير بينة من الفقيه ؛ و لم أقف فيه فى كلمات أصحابنا على شىء ، نعم قال المقدسى: انه سمع البراء بن عازب وغيره وروى عنه الاعمش (انتهى) فالرجل مهمل مجهول عندنا » .

٣ ـ نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص ٧٣٩ ؛ س ٢٩) **و نقله الخوارزمى فى المناقب فى باب زهده (ع) فى الدنيا** باسناده عن عمر بن قيس الملائى عن عدى بن ثابت قال : « اتى على بن أبى طالب (ع) بفالوذج فأبى أن يأكل منه و قال : شىء لم يأكل منه رسول الله (ص) لا احب أن آكل منه » .

١ ـ **فى تهذيب التهذيب :** «صالح بياع الاكسية روى عن جدته عن على ، و عنه على بن هاشم بن البريد » **و فى تقريب التهذيب :** «صالح بياع الاكسية مقبول من السابعة /بخ » **و فى ميزان الاعتدال :** «صالح بياع الاكسية عن جدته، ماروى عنه سوى على بن هاشم بن البريد » **و فى خلاصة تذهيب تهذيب الكمال للخزرجي :** « صالح بياع الاكسية عن جدته ، و عنه على بن هاشم بن البريد؛ مقل » .

٢ ـ **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب النوادر (ص٧٣٩ ؛ س٢٩)

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

و بحذف الاسناد عن جعفر بن محمد - عليهما السلام - أتي علي - عليه السلام -] بخبيص[1] فأبى أن يأكله، قالوا: تحرّمه؟ - قال: لا؛ ولكنّي أخشى أن تتوق اليه نفسي[2] ثمّ تلا: أذهبتم[3] طيّباتكم في حياتكم الدّنيا[4].

وعن بعض أصحاب عليّ - عليه السلام - أنّه قيل له: كم تصدّق؟! ألا تمسك؟! قال:

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

و **نقله ابن أبي الحديد في شرح النهج** (ج ١؛ ص ١٨٢؛ س ١) بهذه العبارة: «و روى يوسف بن يعقوب عن صالح بياع الاكسية أن جدته لقيت علياً - عليه السلام - بالكوفة و معه تمر يحمله فسلمت عليه و قالت له: أعطني يا أمير المؤمنين هذا التمر أحمله عنك الى بيتك، فقال: أبو العيال أحق بحمله، قالت: ثم قال لي: ألا تأكلين منه؟ - فقلت: لا اريده، قالت: فانطلق به الى منزله ثم رجع مرتدياً بتلك الشملة وفيها قشور التمر فصلى بالناس فيها الجمعة» **و أورده المجلسي (ره) نقلا عن ابن أبي الحديد في تاسع البحار** في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٤٠، س ٢٩).

---

١ - **في مجمع البحرين**: «في الحديث ذكر الخبيص والخبيصة وهو طعام معمول من التمر والزبيب والسمن؛ فعيل بمعنى مفعول، ويجمع على أخبصة».

٢ - **في مجمع البحرين**: «تاقت نفسه الى الشيء تتوق توقاً وتوقاناً = اشتاقت و نازعت اليه، و نفس تائقة أي مشتاقة».

٣ - من آية ٢٠ سورة الاحقاف.

٤ - **نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب النوادر (ص ٧٣٩؛ س ٣١) **وأيضاً** في المجلد الخامس عشر من البحار في الجزء الثاني في باب النهي عن الرهبانية (ص ٥٣؛ س ١٦).

أقول: نقل المفيد (ره) هذا الحديث في أماليه في المجلس السادس عشر «باسناده عن ابراهيم بن محمد الثقفي قال: أخبرنا أحمد بن شمر قال: حدثنا عبدالله بن ميمون المكي مولى بني مخزوم عن جعفر الصادق بن محمد الباقر - عليهما السلام - عن أبيه أن أمير المؤمنين اتي بخبيص فأبى أن يأكله فقالوا له: أتحرمه؟ - قال: لا و لكني أخشى أن تتوق اليه نفسي فأطلبه ثم تلا هذه الاية أذهبتم طيباتكم (الاية)».

انّي[1] والله لو أعلم أنّ الله قبل منّي فرضاً واحداً لأمسكت، ولكنّي والله ما أدري أقبل الله منّي شيئاً أم لا[2].

عن عبدالله بن الحسن [بن الحسن[3]] بن عليّ بن أبي طالب قال:

---

١ - في الاصل والبحار «أي».

٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص٧٣٩؛ س ٣٢) وأيضاً في المجلد الخامس عشر في الجزء الثاني في باب الاجتهاد والحث والعمل (ص١٦٧؛ س٢٦) و رواه ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج١؛ ص١٨٢؛ س٣) عن محمد بن فضيل بن غزوان قال: قيل لعلي (ع): كم تتصدق؟ كم تخرج مالك؟ ألا تمسك؟ (الحديث)».

٣ - هذه الاضافة زيدت بقرينة روايتيه الاتيتين في الكتاب(انظر «باب قدوم محمد بن أبي بكر مصر») . ففي تقريب التهذيب: «عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب الهاشمي المدني أبو محمد ثقة جليل القدر من الخامسة مات في أوائل سنة خمس وأربعين [ومائة] وله خمس وسبعون /٤» وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: «روى عن أبيه وامه وابن عم جده عبدالله بن جعفر بن أبي طالب و عمه لامه ابراهيم بن محمد بن طلحة و الاعرج و عكرمة و أبي بكر بن عمرو بن حزم، وعنه ابناه موسى و يحيى (الى أن قال) و قال محمد بن سعد عن محمد بن عمر: كان من العباد و كان له شرف و عارضة و هيبة و لسان شديد، و قال محمد بن سلام الجمحي: كان ذا منزلة من عمر بن عبدالعزيز، قال ابنه موسى: توفي في حبس أبي جعفر و هو ابن سبعين سنة» و في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي: «عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب روى عن امه فاطمة بنت الحسين (الى ان قال) حدثني أبي حدثنا يحيى بن المغيرة الرازي أخبرنا جرير قال: كان المغيرة اذا ذكر له الحديث عن عبدالله بن الحسن قال: هذه الرواية الصادقة (الى آخر ما قال)» و تصدى ابن عساكر لترجمته في تأريخه على سبيل البسط والتفصيل (انظر ج٧؛ ص٣٥٤ - ٣٦٣) وفي جامع الرواة نقلا عن رجال الشيخ (ره): «عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب أبو محمد هاشمي مدني تابعي من أصحاب الصادق (ع)، و عن رجال ابن داود أنه من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام شيخ من الطالبيين» (ثم أشار الى رواياته عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام) وخاض المامقاني (ره) في تنقيح المقال في ترجمته

«بقية الحاشية في الصفحة الاتية»

أعتق عليٌّ - عليه السلام - ألف أهل بيت بما مجلت يداه [1] و عرق جبينه [2].

و عن جعفر بن محمّد - عليهما السلام - قال :

أعتق عليٌّ - عليه السلام - ألف مملوك ممّا عملت يداه و ان كان عندكم انّما حلواه التّمر و اللّبن و ثيابه الكرابيس ، و تزوّج - عليه السلام - ليلى فجعل له حجلة فهتكها و قال :

حسب أهل عليٍّ ما هم فيه [3].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

المبسوطة و نقل روايات ذامة فى حقه عن بصائر الدرجات وكشف الغمة و الخرائج والكافى و روايات مادحة عن اقبال ابن طاوس و تصديه للاعتذار عن الروايات الذامة (الى أن قال) **وأقول :** كلما أمعنت النظر فى أخبار الطرفين المادحة و القادحة لم أهتد الى مايجمع بينها فأنا فى حق عبدالله هذا متوقف مرتاب، و عليك بالفحص والبحث لعلك تقف على ما قصرت عنه » .

---

١ - **فى النهاية :** «يقال : مجلت يده تمجل مجلا ومجلت تمجل مجلا [أى من بابى نصر و فرح كما فى مجمع البحرين للطريحى (ره)] اذا ثخن جلدها و تعجر و ظهر فيها ما يشبه البثر من العمل بالاشياء الصلبة الخشنة ، ومنه حديث فاطمة (ع) : أنها شكت الى على مجل يديها من الطحن » .

٢ و ٣ - **نقلهما المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب النوادر (ص ٧٣٩ ؛ س ٣٣ و ٣٤) **و أيضاً ثانيهما فى المجلد الخامس عشر من البحار** فى الجزء الثانى فى باب النهى عن الرهبانية (ص٥٣؛ س١٨) **و نقلهما أيضاً فى المجلد الثالث و العشرين** فى باب فضل العتق (ص١٣٩ ؛ س١٧) لكن الى قوله : مماعملت يداه ، **و نقلهما كذلك المحدث النورى (ره) فى المستدرك** فى باب استحباب العتق من كتاب العتق (ج٣ ؛ ص٣٨ ؛ س١٨) **و رواهما ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج١ ؛ ص١٨٢ ؛ س٥) بهذه العبارة :**

« روى عنبسة العابد عن عبدالله بن الحسن بن الحسن قال : أعتق على (ع) فى حياة رسول الله (ص) ألف مملوك مما مجلت يداه وعرق جبينه : ولقد ولى الخلافة وأتته الاموال

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عن مغيرة الضّبي [١].

قال : لمّا نكح عليّ - عليه السلام - ليلي بنت مسعود النّهشليّ قالت : ما زلت اُحبّ أن يكون بيني و بينه [سبب][٢] منذ رأيته قام [٣] مقاماً من رسول الله صلى الله عليه وآله.

فذكر أنّه ولدت له عبيدالله بن عليّ فبايع مصعباً يوم المختار [٤].

عن قدامة بن عتّاب [٥] قال : كان عليّ - عليه السلام - ضخم البطن، ضخم مشاشة

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فما كان حلواه الا التمر ولا ثيابه الا الكرابيس .

و روى العوام بن حوشب عن أبي صادق قال :

تزوج على(ع) ليلى بنت مسعود النهشلية فضربت له في داره حجلة فجاء فهتكها و قال: حسب أهل على ما هم فيه » .

---

١ - **في طبقات ابن سعد (ج٦ من طبعة اروبا ؛ ص٢٣٥) :** « المغيرة بن مقسم الضبى مولى لهم و يكنى أبا هشام و كان مكفوفاً ؛ توفى سنة ست و ثلاثين و مائة ، وكان ثقة صحيح الحديث » **و في تقريب التهذيب :** « المغيرة بن مقسم بكسر الميم الضبى مولاهم أبوهشام الكوفى الاعمى ثقة متقن الا أنه كان يدلس ولا سيما عن ابراهيم ، من السادسة مات سنة ست وثلاثين [ومائة] على الصحيح / ع» **وفي الخلاصة للخزرجي :** « المغيرة بن مقسم الضبى مولاهم أبوهشام الكوفى الاعمى الفقيه عن ابراهيم والشعبى و طائفة، وعنه شعبة و الثورى و زائدة وخلق، قال ابن فضل : كان يدلس ، وثقه عبدالملك بن سليمان و العجلى . قال أحمد : توفى سنة ثلاث و ثلاثين و مائة » .

٢ - هذه الكلمة موجودة في البحار و ساقطة من الاصل .

٣ - في البحار : «فأقام» و المظنون أن الصحيح : «قد قام» .

٤ - **نقله المجلسى (ره) في تاسع البحار** في باب أحوال أولاد أمير المؤمنين (ع) (ص٦٢٢ ؛ س٢٥) .

٥- **في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازى :** « قدامة بن عتاب كوفى روى عن على و ابن مسعود ، روى عنه القعقاع و مغيرة بن مقسم ؛ سمعت أبي يقول ذلك » **وفي - الطبقات لابن سعد في ترجمة على عليه السلام في باب صفته (ص٢٦ من جلد ٣**

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

المنكب[١] ، ضخم عضلة الذّراع دقيق مستدقّها ، ضخم عضلة السّاق دقيق مستدّقها ، ورأيته يخطبنا في يوم من أيّام الشّتاء عليه قميص قهز وازار فأتاه آتٍ فقال له : يا أمير المؤمنين أدرك بني تميم قد ضربتها بكر بن وائل بالكناسة ؛ فقال : ها ، ثمّ أقبل في خطبته ، ثمّ أقبل آخر فقال مثل ذلك ؛ فقال : ها ، ثمّ أتاه الثّالث ثمّ الرّابع وقال : أدرك بكر بن وائل قد ضربتها بنو تميم بالكناسة ، فقال : الآن صدقتني عن بكرك[٢] ياشدّاد[٣] أدرك بكر بن وائل وبني تميم فافرع بينهم[٤] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

من طبعة بيروت) : «قال : أخبرنا عفان بن مسلم قال : أخبرنا أبوعوانة عن مغيرة عن قدامة بن عتاب قال : كان على ضخم البطن ضخم مشاشة المنكب ، ضخم عضلة الذراع دقيق مستدقها ، قال : رأيته يخطب فى يوم من أيام الشتاء عليه قميص قهز و ازاران قطريان معتماً بسب كتان مما ينسج فى سوادكم » .

١ ـ فى البحار : «المنكبين» .

٢ ـ كذا فى الاصل و البحار ، وأظن أن العبارة محرفة عن المثل المشهور : « صدقنى سن بكره » .و يأتى تحقيقه فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى

(انظر التعليقة رقم١٧) .

٣ ـ **كأن المراد به من ذكره ابن سعد فى الطبقات** عند ذكره الطبقة الاولى من الكوفيين بقوله (ج٦ ؛ ص١٣٦ من طبعة اوربا) : «شداد بن الازمع بن أبى بثينة بن عبدالله بن مر بن مالك بن حرب بن الحارث بن سعد بن عبدالله بن و ادعة من همدان و كان هو و أخوه ـ الحارث بن الازمع شريفين فى الكوفة ، و سمع شداد من عبدالله بن مسعود ، و توفى بالكوفة فى ولاية بشر بن مروان وكان ثقة قليل الحديث » **أو من ذكره العسقلانى فى تهذيب ـ التهذيب بقوله :** « شداد بن الهاد الليثى المدنى قيل : اسمه اسامة و لقبه شداد روى عن النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) و عن ابن مسعود (الى ان قال) كان سلفاً لرسول الله (ص) و لابى بكر كانت تحته سلمى بنت عميس وهى اخت ميمونة بنت الحارث لامها ، سكن المدينة ثم تحول الى الكوفة . **قلت :** وقال البخارى : له صحبة و ذكره ابن سعد فيمن شهد الخندق » .

٤ ـ **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب النوادر (ص٧٣٩ ـ ٧٤٠)

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام[١]، قال: ابتاع علي - عليه السلام - قميصاً سنبلانياً[٢] بأربعة دراهم، ثم دعا الخياط فمد كم القميص فقطع ماجاوز الأصابع[٣].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قائلا بعده: « **بيان** — قال في القاموس: القهز و يكسر ثياب من صوف أحمر كالمرغزى و ربما يخالطه الحرير، و قال: فرع بين القوم = حجز وكف و أصلح ».

أقول: يأتي شرح منا للحديث في تعليقات آخر الكتاب انشاء الله تعالى.

(انظر التعليقة رقم ١٧).

---

١ - عبارة «عن أبيه» غير موجودة في شرح ابن أبي الحديد.

٢ - في شرح النهج: «سملا». **أقول**: السمل محركة الثوب الخلق، **و أما السنبلاني** فقال ابن منظور في لسان العرب:

« و في حديث سلمان: انه رؤى بالكوفة على حمار عربي و عليه قميص سنبلاني. قال شمر: قال أبو عبدالوهاب الغنوى: **السنبلاني** من الثياب السابغ الطويل الذى قد اسبل. **و قال خالد بن جنبة**: سنبل الرجل ثوبه اذا جر له ذنباً من خلفه فتلك السنبلة. **و قال أخوه**: ماطال من خلفه و أمامه فقد سنبله فهذا القميص السنبلاني. **و قال شمر و غيره**: يجوز أن يكون السنبلاني منسوباً الى موضع من المواضع. **و في حديث عثمان**: أنه أرسل الى امرأة بشقيقة سنبلانية أى سابغة الطول يقال: ثوب سنبلاني، وسنبل ثوبه اذا أسبله وجره من خلفه أو أمامه، والنون زائدة مثلها في سنبل الطعام. **قال ابن الاثير**: وكلهم ذكروه في السين والنون حملا على ظاهر لفظه ». **وقال الفيروز آبادى**: «قميص سنبلاني بالضم سابغ الطول، أو منسوب الى بلد بالروم، وسنبل ثوبه جره من خلفه أوامامه، و سنبلان و سنبل بلدان بالروم بينهما عشرون فرسخاً ».

٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٤٠؛ س ٤) **وفي الطبقات لابن سعد في باب ذكر لباس علي عليه السلام (ج٣ من طبعة بيروت؛ ص ٢٩)**:

«قال: أخبرنا أبو بكر بن عبدالله بن أبي اويس عن سليمان بن بلال عن جعفر بن محمد عن أبيه قال: ابتاع علي قميصاً سنبلانياً بأربعة دراهم، فجاء الخياط فمد كم القميص فأمره أن يقطعه مما خلف أصابعه» و قد نقل روايتين اخريين قبله بمعناه فراجع ان شئت. **و نقله ابن أبي الحديد في شرح**-

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

عن عبدالله[١] بن أبی الهذیل[٢] قال : رأیت علیّ بن أبی‌طالب - علیه السلام - و علیه

« بقیة الحاشیة من الصفحة الماضیة »

النهج هکذا (ج١ ؛ ص١٨٢ ؛ س٩) : « و روی حاتم بن اسماعیل المدنی عن جعفر بن محمد علیه السلام قال: ابتاع علی علیه السلام فی خلافته قمیصاً سملا بأربعة دراهم، ثم دعا الخیاط فمد کم القمیص وأمره بقطع ما جاوز الاصابع» **ففی تقریب التهذیب :** «حاتم بن اسماعیل المدنی أبو اسماعیل الحارثی مولاهم أصله من الکوفة صحیح الکتاب صدوق یهم من الثامنة مات سنة ست أو سبع و ثمانین [و مائة] / ع » **و فی تهذیب التهذیب فی ترجمته :** « قال ابن المدینی : روی عن جعفر عن أبیه أحادیث مراسیل أسندها » **و فی الخلاصة للخزرجی :** « حاتم بن اسماعیل مولی بنی عبد الدار أبو اسماعیل المدنی کوفی الاصل عن الجعد بن عبدالرحمن و هشام بن عروة و جعفر بن محمد (الی آخر ما قال) » **و فی تنقیح المقال :** « حاتم بن اسماعیل أبو اسحاق المدنی عده الشیخ (ره) بهذا العنوان من أصحاب الصادق علیه السلام و قال : أصله کوفی انتهی **و قال فی الفهرست :** حاتم بن اسماعیل له کتاب رویناه بالاسناد الاول عن حمید عن ابراهیم بن سلیمان بن حاتم عنه و أراد بالاسناد الاول عدة من أصحابنا عن أبی المفضل عن حمید **و قال النجاشی (ره) :** حاتم بن اسماعیل المدنی مولی بنی عبدالدار بن قصی روی عن أبی عبدالله علیه السلام عامی قال الواقدی: مات سنة ست و ثمانین و مائة، أخبرنا عدة عن جعفر بن محمد عن محمد بن احمد بن أبراهیم بن سلیمان عن أبی عبدالله الحسین بن علی بن الحسن العلوی الحسنی عن أبیه عن حاتم بن اسماعیل عن جعفر بن محمد بکتابه (انتهی) **وقال ابن داود فی القسم الثانی من رجاله:** حاتم بن اسماعیل مولی بنی عبدالدار بن قصی جش عامی (انتهی) وضعفه فی الوجیزة و هو فی محله لانه عامی لم یوثق » .

١ - فی الاصل : «عبیدالله» لکن فی البحار کما فی المتن .

٢ - **فی تقریب التهذیب :** « عبدالله بن أبی الهذیل الکوفی أبو المغیرة ثقة من الثانیة مات فی ولایة خالد القسری علی العراق / بخ م د » **وفی تهذیب التهذیب :** «عبدالله بن أبی الهذیل العنزی أبو المغیرة الکوفی روی عن أبی بکر و عمرو علی و عمار بن یاسر (الی آخر ما قال) توفی فی ولایة خالد القسری » .

أقول : ترجمته مذکورة فی طبقات ابن سعد أیضاً (انظر ص٧٨ ج٦ من طبعة اروبا) .

قميص له اذا مدّه بلغ أطراف أصابعه ، و اذا قبّضه تقبّض [١] حتّى يكون الى نصف ساعده [٢] .

عن أبي الاشعث العنزي [٣] عن أبيه قال :

رأيت عليّ بن أبي طالب - عليه السلام - و قد اغتسل في الفرات يوم الجمعة ثمّ ابتاع قميص كرابيس بثلاثة دراهم ؛ فصلّى بالنّاس فيه الجمعة و ما خيط جرّبانه [٤]

---

١ - في الاصل : « تقبض تقبض » **ففي الصحاح :** « تقبضت الجلدة في النار اى انزوت و قبضت الشيء تقبيضاً = جمعته وزويته » **وفي القاموس :** « قبض الشيء تقبيضاً = جمعه وزواه، والجلد تشنج» **وفي تاج العروس:** « تقبض الجلد على النار وفي بعض نسخ الصحاح في النار انزوى » **وفي الاساس :** «قبض وجهه فتقبض ، و قبضت النار الجلدة فتقبضت ، وتقبض الشيخ تشنج » .

٢ - **نقله المجلسي (ره)** في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٢٠ ؛ س ٢) **وقال ابن سعد في الطبقات في باب ذكر لباس علي (ع) مانصه (ج ٣ من طبعة بيروت؛ ص ٢٧) :** « قال : أخبرنا يعلى بن عبيد و عبدالله بن نمير عن الاجلح عن عبدالله بن أبي الهذيل قال : رأيت علياً عليه قميص رازى اذا مدكمه بلغ الظفر ، فاذا أرخاه قال يعلى : بلغ نصف ساعده ، و قال عبدالله بن نمير : بلغ نصف الذراع » .

أقول : ذكر الخوارزمي في المناقب في الفصل العاشر الذى هو في بيان زهده قريباً منه (انظر ص ٦٦ من طبعة النجف سنة ١٣٨٥ ه ق) .

٣ - في الاصل : «العنترى» و في البحار : «العنزى» و لم نظفر بترجمته في مظانه ولعل الصحيح : «العنزى» على أن يكون ابناً لعبدالله بن أبي هذيل ؛ والله العالم .

٤ - **في الصحاح :** « و جربان السيف بالضم والتشديد قرابه ، وجربان القميص أيضاً لبته فارسي معرب » **و في القاموس :** « جربان القميص بالكسر والضم و جربان القميص [أى كسجان] جيبه » **وفي النهاية :** « في حديث قرة المزني قال : أتيت النبي (ص) فأدخلت يدي في جربانه ؛ الجربان بالضم و تشديد الباء جيب القميص ، و الالف و النون زائدتان ؛ و منه الحديث : و السيف في جربانه أى في غمده » **وفي مجمع البحرين :** « و الجربان بالضم و التشديد جيب القميص ؛ و الالف و النون زائدتان ، ومنه الحديث : سعة الجربان »

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

بعد [١].

حدّثنا محمّد ، حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ؛ قال : أخبرنی الحسين بن هاشم [٢] عن أبی‌عثمان الدّوری [٣] عن أبی اسحاق السّبيعی [٤] قال :

كنت علی عنق أبی يوم الجمعة و أميرالمؤمنين علیّ بن أبی طالب ـ عليه السلام ـ يخطب و هو يتروّح [٥] بكمّه فقلت : يا أبه أميرالمؤمنين يجد الحرّ ؟ ـ فقال لی :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و فی معيار اللغة : « و جربان القميص كسجل و عتل بالف و نون جيبه ؛ معرب گريبان، (الی آخر ما قال) » **وفی شرح القاموس بالفارسية لمحمد يحيی بن‌محمد شفيع القزوينی:** « و جربان القميص بكسراول‌وثانی وشد موحده وبضم اول وثانی‌گريبان پيراهن و معرب‌آنست » **وفی منتهی الارب :** « و جربان القميص بكسرتين مشددةالباء و بضمان گريبان ، وخشتك پيراهن وجرباءالقميص [ای ممدوداً بلا نون] بالضم وبالكسر و تشديد باء گريبان پيراهن » .

---

١ ـ **نقله‌المجلسی (ره) فی ثامن‌البحار :** فی باب النوادر (ص٧٤٠ ؛ س٥) . **ثم لا يخفی** أن ما أشرنا اليه من سقوط قائمة فی‌الكتاب و وقوعها فی غير محلها علی تفصيل مضی (انظر ص٨٧ ـ ٨٨) كانت قسمة منها الی هذا الموضع .

٢ ـ لم نقف علی رجل بهذا العنوان فی كتب التراجم الا علی من‌ذكره علماء الشيعة فی كتب الرجال بعنوان « الحسين‌بن أبی سعيد هاشم‌بن حيان المكاری أبوعبدالله الواقفی الثقة » و انطباقه علی من وقع فی‌السند لا يستقيم الا علی تقدير الارسال لبعد طبقته عن طبقة الثقفی ؛ فتدبر .

٣ ـ فی الاصل : « الذوری » (بالذال المعجمة) و فی‌البحار : « الدوری » (بالدال المهملة) ولم نظفر فی‌كتب التراجم علی‌أحد بهذاالعنوان، ومن‌المحتمل أن يكون «أبوعثمان» هذا كنية ابراهيم‌بن يحيی الدوری او الثوری الاتی ذكره (انظر سند الحديث الاخر فيما يأتی من « باب عماله وامورہ »).

٤ ـ تقدمت ترجمته (انظر ص٧٠) .

٥ ـ **فی‌النهايه :** «فيه : رأيتهم يتروحون‌فی‌الضحی ای‌احتاجوا الی‌التروح من‌الحر بالمروحة » .

لايجد حرّاً ولا برداً، ولكنّه غسل قميصه وهو رطب و لاله غيره فهويتروّح به[1].

حدّثنا محمّد قال: حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم ، قال[2] : وأخبرنا ابراهيم بن ميمون[3] قال : حدّثني عليّ بن عابس[4] عن أبي اسحاق قال : رفعني أبي فرأيت

---

١ ـ **نقله المجلسى (ره)** فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص٧٣٩ ؛ س٢٦) .

٢ ـ الظاهر وقوع السقط فى السند هنا لعدم امكان رواية الثقفى عن ابراهيم بن ميمون بلا واسطة لبعد الطبقة ، ومن المحتمل أن يكون الواسطة الساقطة ابن أبى شيبة لما يأتى بلافصل فى ترجمة ابراهيم بن ميمون من التصريح برواية ابن أبى شيبة عنه .

٣ ـ كذا فى الاصل و من المحتمل قوياً بل ومن المظنون بالظن المتاخم للعلم أن نسبة ابراهيم هنا الى الجد **ففى ميزان الاعتدال** : « ابراهيم بن محمد بن ميمون من أجلاد الشيعة ، روى عن على بن عابس خبراً عجيباً ؛ روى عنه أبوشيبة بن أبى بكر و غيره / ع » .

قال على محمد البجاوى الذى طبع الكتاب بتحقيقه و تصحيحه فى ذيل كلمة «أجلاد» بالدال المهملة مانصه: هكذا بالاصول، وفى هامش ل : «لعله من أجلاء» يريد بذلك : لعل الكلمة بالهمزة ؛ حتى يكون جمع جليل .

أقول : الكلمة بالدال جمع جلد وهو بمعنى الشديد القوى؛ وهذا الاطلاق من تعبيرات الذهبى فى حق الشيعة فى غير مورد من كتبه ، وفى مراجعة ميزان الاعتدال كفاية لمن راجع فانه كثيراًمايقول فى حق رواتهم : « هو رافضى جلد أو شيعى جلد » و يزيد عليه ما يقتضيه حاله موقع التأليف من الرضا و السخط ؛فراجع الكتاب حتى يتبين لك الصواب . **و فى تنقيح المقال** : « ابراهيم بن محمد بن ميمون لم أقف فيه الا على ما عن ميزان الاعتدال من أنه من أجلاء الشيعة روى عن [على بن] عابس » .

أقول : كلامه هذا مأخوذ من منتهى المقال لابى على (ره) و نص عبارته فيه : « ابراهيم بن محمد بن ميمون غير مذكور فى الرجال الكبير و تعليقة البهبهانى عليه ، ومن كتاب ميزان الاعتدال أنه من أجلاء الشيعة روى عن [على بن] عابس (انتهى) ولعله ابن ميمون الاتى » و يريد به ابراهيم بن ميمون الكوفى بياع الهروى الذى قال فى الكتاب فى آخر ترجمته : «و مضى ابن محمد بن ميمون» **ففى تنقيح المقال** : « ابراهيم بن ميمون الكوفى بياع الهروى عده الشيخ (ره) فى رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام فى موضعين مقتصراً

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

علياً - عليه السلام - أبيض الرّأس و اللّحية عريض ما بين المنكبين [١].

حدّثنا محمّد، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ؛ قال : أخبرني عبدالله

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فى أحدهما على اسمه و اسم أبيه و الوصف بالكوفى . و واصفاً له فى الاخر ببياع الهروى، و نفى الميرزا البعد عن اتحادهما . قال : و قد صرح به فى الفقيه (الى آخر ما قال) » **وفى تقريب التهذيب :** « ابراهيم بن ميمون كوفى صدوق من السادسة / ع » .

أقول : قد اطلعت بعد ان كنت قد كتبت هذه الترجمة على حديث فى حلية الاولياء للحافظ أبى نعيم فى ترجمة على (ع) أورده هكذا (ج ١ ؛ ص ٦٣) : « حدثنا محمد بن أحمد بن على حدثنا محمد بن عثمان بن أبى شيبة حدثنا ابراهيم بن محمد بن ميمون حدثنا على بن عابس عن الحارث بن حصيرة عن القاسم بن جندب عن أنس قال قال رسول الله (ص) : يا أنس اسكب لى وضوءاً ثم قام فصلى ركعتين ثم قال : يا أنس أول من يدخل عليك من هذا الباب أمير المؤمنين و سيد المسلمين و قائد الغر المحجلين وخاتم الوصيين ، قال أنس : قلت : اللهم اجعله رجلا من الانصار و كتمته اذجاء على فقال : من هذا يا أنس ؟ فقلت : على ، فقام مستبشراً فاعتنقه ثم جعل يمسح عرق وجهه بوجهه ، قال على : يارسول الله لقد رأيتك صنعت شيئاً ما صنعت بى من قبل ؟ قال : و ما يمنعنى و أنت تؤدى عنى ، و تسمعهم صوتى ، و تبين لهم ما اختلفوا فيه بعدى . رواه جابر الجعفى عن أبى الطفيل عن أنس نحوه » **و من العجب أن مصحح الكتاب بدل فى المتن لفظة «عابس» بلفظة «عياش» وقال فى الهامش:** « فى ح : على بن عابس ؛ و الصحيح ما أثبتنا » وأنت خبير بأن ما فعله خطأ .

٤ - قدمر فى ترجمة ابراهيم بن ميمون و هى الترجمة السابقة بلافاصلة أن ابراهيم - المذكور قد روى عن على بن عابس **و فى تقريب التهذيب :** « على بن عابس بموحدة مكسورة بعدها مهملة الاسدى الكوفى ضعيف من التاسعة / ت » **و فى تهذيب التهذيب :** « على بن عابس الاسدى الازرق الكوفى الملائى روى عن اسماعيل بن أبى خالد (الى آخر ما قال) » **و فى ميزان الاعتدال :** « على بن عابس الازرق الاسدى الكوفى عن العلاء بن المسيب و ليث أبى سليم و غيرهما (الى أن قال) ابن وهب عن على بن عابس عن ليث عن أبى عبيدة بن عبدالله عن أبيه قال : كان رسول الله (ص) وأبوبكر وعمر يقولون فى أول الصلوة :

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بن أبي شيبة [١] ، قال : حدّثنا أبومعاوية الضّرير [٢] ، عن الأعمش ، عن المنهال بن عمرو [٣] عن عبّاد بن عبدالله [٤] قال :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

سبحانك اللهم و بحمدك و تبارك اسمك و تعالى جدك ، ولا اله غيرك ، وكان ابن مسعود يفعل ذلك . القاسم بن زكريا حدثنا عباد بن يعقوب ، حدثنا على بن عابس عن فضيل بن مرزوق عن عطية عن أبي سعيد قال : لما نزلت : و آت ذا القربى حقه دعا رسول الله (ع) فاطمة فأعطاها فدك . **قلت :** هذا باطل ولو كان وقع ذلك لماجاءت فاطمة (رض) تطلب شيئاً وهو فى حوزها و ملكها ، و فيه غير على من الضعفاء ، و قال ابن عدى : مع ضعفه يكتب حديثه » .

١ - **نقله المجلسى (ره)** فى ثامن البحار فى باب النوادر ، ص٧٣٩ ؛ س٢٧) .

أقول : قال ابن خلكان فى و فيات الاعيان فى آخر ترجمة أبى اسحاق السبيعى : « و كان أبواسحاق المذكور يقول : رفعنى أبى حتى رأيت على بن أبى طالب - رضى الله عنه - يخطب و هو أبيض الرأس و اللحية » .

---

١ - تقدمت ترجمته فى تعليقاتنا (انظر ص٥٨) .

٢ - **فى باب الكنى من تقريب التهذيب:** « أبومعاوية الضرير هو محمد بن خازم » وفى باب الاسماء منه: « محمد بن خازم بمعجمتين أبومعاوية الضرير الكوفى عمى وهو صغير ثقة أحفظ الناس لحديث الاعمش و قد يهم فى حديث غيره من كبار التاسعة مات سنة خمس وتسعين [و مائة] وله اثنان وثمانون سنة وقد رمى بالارجاء/ع » **وصرح فى تهذيب التهذيب** بأنه ممن روى عنه أبوبكر و عثمان ابنا أبي شيبة . **و فى طبقات ابن سعد (ج٦ ؛ ص٢٧٣ من طبعة اروبا) :** « أبومعاوية الضرير و اسمه محمد بن خازم مولى لبنى عمرو بن سعد بن زيد مناة بن تميم رهط سعير بن الخمس و كان ثقة كثير الحديث يدلس ، و كان مرجياً توفى بالكوفة سنة خمس و تسعين و مائة فلم يشهده وكيع » .

٣ - تقدمت ترجمته (انظر ص٥) **وصرح فى تهذيب التهذيب** بأنه روى عن عباد بن عبدالله الاسدى .

٤ - **فى تقريب التهذيب :** « عباد [بفتح أوله و تشديد الموحدة] بن عبدالله الاسدى الكوفى ضعيف من الثالثة / ص » **و فى ميزان الاعتدال :** « عباد بن عبدالله الاسدى عن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

كان على - عليه السلام - يخطب على منبر من آجر [١].

حدثنا محمد ، قال : حدثنا الحسن ، قال : حدثنا ابراهيم، قال : وأخبرنا عبدالله بن أبي‌شيبة قال [٢] شريك بن سرير عن أبيه هو حكيم بن صميت قال :

رأيت علياً - عليه السلام - أبيض الرأس و اللحية [٣].

حدثنا محمد ، قال : حدثنا الحسن ، قال : [حدثنا ابراهيم قال :] و أخبرنا عبدالله بن أبى شيبة قال : حدثنا وكيع [٤] عن أبى‌هلال [٥] قال : حدثنا سوادة بن حنظلة [٦]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

على ، قال البخارى : سمع منه المنهال بن عمرو ؛ فيه نظر. **قلت:** روى العلاء بن صالح: حدثنا المنهال عن عباد بن عبدالله عن على قال : أنا عبدالله و أخو رسول الله و أنا الصديق الاكبر و ما قالها أحد قبلى ولا يقولها الا كاذب مفتر ، و لقد أسلمت و صليت قبل الناس بسبع سنين ؛ **قلت :** هذا كذب على على ، قال ابن المدينى : ضعيف الحديث و ذكره ابن‌حبان فى الثقات له فى خصائص على » .

أقول : نظير ما ذكره موجود فى تهذيب التهذيب أيضاً و قال فى لسان الميزان فى المتفرقات : « عباد بن عبدالله الاسدى الكوفى عن على رضى‌الله عنه » و ستأتى هذه الرواية بزيادة عن عباد (انظر غارة سفيان بن عوف الغامدى على الانبار) .

---

١ - **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب النوادر (ص٧٣٩ ؛ س٢٨) .

٢ - هكذا فى الاصل و لكن العبارة مشوشة جداً ، و من المحتمل أن يكون فى السند تقديم و تأخير و على هذا التقدير يكون العبارة هكذا : « قال : حدثنى ابن شريك عن أبيه و هو حكيم او ابنه الصعب فان الصعب بن حكيم بن شريك ممن روى عن أبيه و عن جده شريك كما أن حكيماً أيضاً ممن روى عن أبيه ؛ و شريك هذا هو ابن نملة الكوفى ، **قال ابن حجر فى تهذيب التهذيب :** « شريك بن نملة الكوفى روى عن عمرو على - رضى‌الله عنهما - و عنه ابنه حكيم و ابن ابنه الصعب بن حكيم ، و جابر بن عبدالله، ذكره ابن حبان فى الثقات : قلت : و قال : و قيل ابن نميلة » .

٣ - هذا الحديث لم أجده فى مظانه من البحار .

٤ - مرت ترجمة وكيع (انظر ص٥٩) و أشرنا هناك الى أنه يروى عن أبى هلال

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتيه »

قال : رأيت علياً أصفر اللّحية[١].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الراسبي ، و روى عنه ابن أبي شيبة فراجع .

٥ - فيالاصل ومستدرك الوسائل: « وكيع بن أبي هلال » وكلمة «بن» محرفة عن«عن» ففي **تقريب التهذيب في باب الكنى** : « أبوهلال الراسبي محمدبن سليم » و في باب الاسماء منه : « محمدبن سليم أبوهلال الراسبي بمهملة ثم موحدة البصرى قيل : كان مكفوفاً و هو صدوق فيه لين من السادسة مات في آخرسنة سبع وستين [ومائة] وقيل : قبل ذلك/خت۴» **وفي تهذيب التهذيب في ترجمته** : « روى عن سوادة بن حنظلة وابنه عبدالله بن سوادة و روى عنه وكيع» **و في اللباب لابن الاثير** : تحت عنوان «الراسبي» : « و أما أبوهلال محمدبن سليم السامي انما قيل له : راسبي لانه نزل في بني راسب و صرح بذلك أيضاً **في تهذيب التهذيب** .

٦ - **في تقريب التهذيب** : « سوادة بن حنظلة القشيري البصري صدوق من الثالثة /مدت س » **و في تهذيب التهذيب في ترجمته** : « روى عنه أبوهلال الراسبي وهمام ، قال أبوحاتم : شيخ وذكره ابن حبان في الثقات،قلت : وقال : سمع من علي بن أبي طالب رضي الله عنه » .

١ - **قال ابن سعد في الطبقات عند ذكره صفة علي عليه السلام** (ج ٣ من طبعة بيروت؛ ص٢٦) : « أخبرنا الفضل بن دكين وعفان بن مسلم وسليمان بن حرب قالوا: أخبرنا أبوهلال قال: حدثني سوادة بن حنظلة القشيري قال: رأيت علياً أصفر اللحية» وقال ابن الجوزي في صفة الصفوة عند ذكره صفة أمير المؤمنين علي(ع) بعد تصريحه بأنه كان أبيض الرأس واللحية مانصه : « لم يصفه أحد بالخضاب الاسوادة بن حنظلة فانه قال : رأيت علياً أصفر اللحية ويشبه أن يكون قد خضب مرة ثم ترك » **و قال ابن عبدالبر في الاستيعاب** في ترجمة امير المؤمنين (ع) : « قال أبواسحاق السبيعي : رأيت علياً أبيض الرأس و اللحية ، و قد روى أنه ربما خضب و صفر لحيته » .

أقول : أما البحار فلم أجد الحديث فيه **لكن المحدث النوري (ره) قال في المستدرك** في كتاب الطهارة في باب استحباب الخضاب بالسواد (ج١ ؛ ص٥٧) : **ابراهيم- ابن محمد الثقفي في كتاب الغارات** : أخبرنا عبدالله بن أبي شيبة قال : حدثنا وكيع بن

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

حدّثنا عبدالله بن بلج [١] البصرى [٢] عن أبى‌بكر بن عيّاش [٣] عن أبى حصين [٤]

هلال : قال : حدثنا سوادة بن حنظلة قال : رأيت علياً عليه‌السلام أسود اللحية » فكأن كلمة «الاصفر» بدلت‌بكلمة «الاسود» أوكانت الكلمة فى‌مأخذ نقلها «الاسود» وأما قول ابن‌الجوزى و ابن عبدالبر فانه مأخوذ من رواية محمدبن الحنفية التى رواها ابن سعد فى الطبقات بعد نقله رواية سوادة‌بن حنظلة بلافصل و نصها : « قال : أخبرنا عبداللّه‌بن نمير و أسباط‌بن محمد عن اسماعيل بن سلمان الازرق عن أبى عمر البزاز عن محمد بن الحنفية قال : خضب على بالحناء مرة ثم تركه » .

١ ـ كذا فى‌الاصل و فى‌المستدرك لكن فى‌البحار: «البلج» **ففى القاموس :** «بلج صنم و اسم » **و شرحه الزبيدى فى تاج العروس بقوله :** « هو بفتح فسكون و فى نسخة «او اسم» وهو جد أبى‌عمروعثمان بن عبداللّه‌بن محمدبن بلج‌البرجمى الصائغ البصرى عن أبى داود الطيالسى ، وعنه‌أبوطالب‌أحمدبن نصربن طالب الحافظ وغيره» و معناه ما قال **فى القاموس :** « رجل بلج طلق الوجه » .

٢ ـ لم أقف على ترجمة له فى كتاب من كتب الرجال .

٣ ـ **فى تقريب التهذيب :** « أبوبكربن عياش بتحتانية ومعجمة ابن‌سالم الاسدى الكوفى المقرىء الحناط بمهملة ونون مشهور بكنيته والاصح أنها اسمه و قيل : اسمه محمد أو عبدالله أو سالم أو شعبة أو رؤبة أو مسلم أو خداش أو مطرف أو حماد أو حبيب؛ عشرة أقوال ثقة عابد الا أنه لما كبر ساء حفظه و كتابه صحيح من السابعة مات سنة أربع و تسعين [و مائة] و قيل : قبل ذلك بسنة أو ستين و قد قارب المائة و روايته فى مقدمة مسلم / مق۴ » **وفى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** «روى عن‌أبيه وأبى اسحاق السبيعى وأبى حصين عثمان‌بن عاصم (الى آخر ما قال) » .

۴ ـ **فى تقريب التهذيب فى باب الكنى :** (عند ذكره الذين يكنون بأبى‌حصين) : « أبوحصين‌الاسدى‌اسمه عثمان‌بن‌عاصم» **وفى باب‌الاسماء منه:** « عثمان‌بن عاصم‌بن حصين الاسدى الكوفى أبوحصين بفتح المهملة ثقة ثبت سنى وربما دلس من‌الرابعة مات سنة سبع و عشرين [و مائة] ويقال : بعدها،وكان يقول : ان عاصم‌بن بهدلة أكبر منه بسنة واحدة / ع » **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** « روى عنه أبوبكربن عياش (الى أن قال) و قال أبوبكربن عياش : دخلت على أبى حصين و هو مختف من بنى امية فقال : ان هولاء يريدونى عن دينى ، واللّه لا أعطيهم اياه أبداً (الى آخر ما قال) » .

عن مختار التّمّار [1] [عن أبي مطر [2]] و كان رجلاً من أهل البصرة قال :

كنت أبيت في مسجد الكوفة و أبول في الرّحبة و آكل الخبز بزق البقّال [3] فخرجت ذات يوم اُريد بعض أسواقها فاذاً بصوت بي فقال : يا هذا ارفع ازارك فانّه أنقى [4] لثوبك و أتقى لربّك، قلت : من هذا ؟ فقيل لي : هذا أمير المؤمنين عليّ بن أبي- طالب عليه السلام فخرجت أتبعه و هو متوجّه الى سوق الابل ، فلمّا أتاها وقف في وسط السّوق فقال : يا معشر التّجّار ايّاكم و اليمين الفاجرة فانّها تنفق السّلعة و تمحق البركة .

---

١ - **في البحار :** « السمار » (بالسين المهملة) و في المناقب للخوارزمي (ص ٧٠ من طبعة النجف) : « حدثني المختار و هو ابن نافع عن أبي مطر قال : خرجت من المسجد » **ففي تقريب التهذيب :** « مختار بن نافع التيمي و يقال : « العكلي » أبو اسحاق التمار الكوفي ضعيف من السادسة / ت » **وفي تهذيب التهذيب :** « المختار بن نافع التيمي و يقال : العكلي أبو اسحاق التمار الكوفي روى عن أبي حيان التيمي و عبد الاعلى التيمي و أبي مطر عمرو بن عبدالله الجهني و كرز الحارثي و عدة (الى آخر ما قال) » **و في- الجرح و التعديل لابن أبي حاتم الرازي :** « مختار بن نافع كوفي تيمي أبو اسحاق التمار **روى عن أبي حيان التيمي و أبي مطر** ، روى عنه يونس بن بكير (الى آخر ما قال) » .

أقول : كأن «التميمي» في كتابي ابن حجر محرف عن «التيمي» ؛ فتفطن .

٢ - عبارة [عن أبي مطر] ساقطة عن الاصل والبحار والمستدرك وموجودة في المناقب للخوارزمي ولا يستقيم السند بدونها؛ لان المختار بن نافع التمار كوفي كما مر آنفاً في ترجمته فينافيه عبارة المتن : « و كان رجلا من أهل البصرة » **على أنه** من الطبقة السادسة فلا يمكن روايته عن علي عليه السلام بلا واسطة **ففي الجرح والتعديل لابن أبي حاتم :** (في باب الكنى) . « أبو مطر البصري الجهني روى عن علي رضي الله عنه روى عنه مختار بن نافع التيمي سمعت أبي يقول ذلك ، حدثنا عبدالرحمن قال : سئل أبو زرعة عن أبي مطر هل يسمى ؟ - قال : ما أعرف اسمه (الى آخر ما قال) » .

٣ - في البحار : « و آخذ الخبز من البقال » .

٤ - كذا في البحار وهو من النقاء ، وأما في الاصل فبالباء الموحدة التحتانية .

ثمّ أتى سوق الكرابيس فاذاًهو برجل و سيم فقال : يا هذاعندك ثوبان بخمسة دراهم ؟ فوثب الرّجل فقال : نعم ياأمير المؤمنين؛ فلمّا عرفه مضى عنه وتركه، فوقف على غلام فقال له : ياغلام عندك ثوبان بخمسة دراهم ؟ قال : نعم عندى ثوبان ؛ أحدهما أخير [١] من الآخر؛واحد بثلاثة والآخر بدرهمين ، قال: هلمّهما ، فقال : يا قنبر خذ الّذى بثلاثة ، قال : أنت أولى به ياأمير المؤمنين؛ تصعدالمنبر و تخطب النّاس ، فقال :يا قنبر أنت شابّ و لك شرّة الشّباب [٢] و أنا أستحيي من ربّي أن أتفضّل عليك لأنّي سمعت رسول الله - صلى الله عليه وآله - يقول : ألبسوهم ممّا تلبسون و أطعموهم ممّا تأكلون ، ثمّ لبس القميص و مدّ يده في ردنه [٣] فاذاً هو يفضل عن أصابعه فقال : يا غلام اقطع هذا الفضل فقطعه، فقال الغلام : هلمّه أكفّه [٤] ياشيخ، فقال : دعه كما هوفانّ الأمر أسرع من ذلك [٥].

---

١ - بصيغة أفعل التفضيل من دون اسقاط الالف منه .

٢ - **فى الصحاح :** «شرة الشباب حرصه ونشاطه » **وفى مجمع البحرين:** « وشرة - الشباب هى بكسر شين وتشديد راء = الحرص على الشيء والنشاط له والرغبة فيه ومنه الخبر: لكل شيء شرة ، ولكل شيء فرة » .

٣ - **فى مجمع البحرين :** «الردن بالضم أصل الكم ، ومنه : قميص واسع الردن » .

٤ - **قال الفيومى :** « كف الخياط الثوب كفاً = خاطه الخياطة الثانية »
و فى القاموس : « كف الثوب كفاً = خاط حاشيته و هو الخياطة الثانية بعد الشل » .

٥ - **نقله المجلسى(ره) فى** المجلد الثالث والعشرين من **البحار** فى باب آداب التجارة (ص ٢٥ ؛ س ٧) ، **و المحدث النورى (ره) فى المستدرك** مقطعاً فى كتاب التجارة فى باب كراهة الحلف على البيع و الشراء (ج٢ ؛ ص ٤٦٧) و فى كتاب الصلوة فى باب استحباب التواضع فى الملابس (ص ٢١٠ ؛ ص ١٨) و فى باب استحباب تقصير الثوب (ص٢١٠ ؛ س٣١) و فى باب استحباب قطع الرجل ما زاد من الكم (ص٢١١ ؛ س ١١) . **و نقله الخوارزمى فى المناقب** فى الفصل العاشر الذى فى بيان زهده عليه السلام، وبما أن فيه زيادات مفيدة لها ربط بالمقام ننقله بعبارته فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ١٨) .

حدّثنا محمد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : أخبرنا يوسف بن بهلول السّعدي [١] قال : حدّثنا شريك بن عبدالله [٢] عن عثمان الأعشى [٣] عن زيد بن وهب [٤] قال :

١ - **في تقريب التهذيب** : «يوسف بن بهلول التميمي الانباري بفتح الهمزة و سكون النون بعدها موحدة نزيل الكوفة ثقة من العاشرة مات سنة ثمان عشرة [و مائتين] / خ » **و في تهذيب التهذيب** : « يوسف بن بهلول التميمي أبو يعقوب الانباري : نزيل الكوفة، روى عن عبدالله بن ادريس و ابن المبارك و عبدالحميد بن عبدالرحمن الحماني و شريك (الى أن قال) قال البخاري و مطين و ابن حبان و غيرهم : مات سنة ثمان عشرة و مائتين » **و في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي** : « يوسف بن بهلول الانباري التيمي روى عن شريك (الى آخر ما قال) » **وأما قوله : «السعدى»** فهو نسبة الى سعد تميم **ففي اللباب لابن الاثير** : « السعدى بفتح السين و سكون العين و في آخرها دال مهملات ؛ هذه النسبة الى عدة قبائل ؛ الى سعد بن بكر بن هوازن و الى سعد تميم و الى سعد الانصار (الى آخر ما قال)» **و في الاشتقاق لابن دريد** عند ذكره أسماء العشرة من أصحاب رسول الله (ص) تحت عنوان « سعد بن أبي وقاص » (ص٥٧) : « بنو سعد بطن عظيم من بني تميم » **و في الصحاح** : « و في العرب سعود قبائل شتى منها سعد تميم ، و سعد هذيل ، و سعد قيس ، و سعد بكر ، قال الشاعر :

رأيت سعوداً من شعوب كثيرة   فلم تر عيني مثل سعد بن مالك

و في المثل : بكل و اد بنو سعد ، قاله الاضبط بن قريع السعدى لما تحول عن قومه و انتقل في القبائل فلما لم يحمدهم رجع الى قومه و قال : بكل و اد بنو سعد يعني سعد بن زيد مناة بن تميم » و مثله في سائر كتب اللغة و الادب .

٢ - قد تقدمت ترجمته (انظر ص١٩) .

٣ - **في تقريب التهذيب** في باب الالقاب : « الاعشى عثمان بن المغيرة» و في باب الاسماء منه : « عثمان بن المغيرة الثقفي مولاهم أبو المغيرة الكوفي الاعشى و هو عثمان بن أبي زرعة ثقة من السادسة / خ ٤ » **و في تهذيب التهذيب في ترجمته** : « روى عن زيد بن وهب (الى أن قال) و عنه شريك » .

٤ - قد مرت ترجمته (انظر ص ٣٣-٣٤) .

قدم على علي - عليه السلام - وفدٌ من أهل البصرة فيهم رجلٌ من رؤساء الخوارج يقال له: الجعدة[١] بن نعجة فقال له في لباسه: ما يمنعك[٢] أن تلبس ؟ - فقال : هذا أبعد لى من الكبر وأجدر أن يقتدى بي المسلم، فقال له : اتّق الله فانّك ميّت قال : ميّتٌ ؟! بل و الله قتلا ضربة على هذا[٣] يخضب هذه ، قضاءً مقضيّاً و عهداً معهوداً ، وقد خاب من افترى[٤] .

---

١ - **كذا فى المستدرك و مسند ابن حنبل و العمدة لابن بطريق** لكن فى الاصل و البحار «الجعد» . **و فى القاموس :** « و بنو جعدة حى منهم النابغة الجعدى » **وفى تاج العروس :** «الحى من قيس وهو أبو حى من العرب وهو جعدة بن كعب بن ربيعة بن عامر بن صعصعة » **و فى القاموس** أيضاً : « و سموا جعداً و جعيداً » و فى تاج العروس : « و قيل : هو الجعيد باللام ».

٢ - فى الاصل: «يمسك» والظاهر أنه تصحيف : «يمنعك» **وقال المحدث النورى** (ره) **فى هامش المستدرك بعد نقله :** « كذا فى النسخة ، و العلامة المجلسى نقل الخبر فى البحار هكذا « فى لباسه ؛ فقال : هذا أبعد » و أسقط ما بينهما والظاهر أنه كان فى نسخته كذلك فأسقطه من البين » **و قال أيضاً هناك :** «ثم انى وجدت الخبر فى مسند ابن حنبل، و نقله ابن بطريق فى العمدة هكذا : « حدثنا عبدالله ، حدثنى على بن حكيم الاودى ، أنبأنا شريك ، عن عثمان بن أبى زرعة ، عن زيد بن وهب قال : قدم على على - عليه السلام - قوم من أهل البصرة من الخوارج فيهم رجل يقال له : الجعدة بن نعجة فقال له : اتق الله يا على فانك ميت ، فقال على - عليه السلام - بل مقتول ضربة على هذا تخضب هذا يعنى لحيته من رأسه عهد معهود و قضاء مقضى و قد خاب من افترى، و عاتبه فى لباسه فقال : مالك و اللباس ؟ - هو أبعد من الكبر وأجدر أن يقتدى به المسلم . **و فى العمدة :** وعاتبه قوم فى لباسه فقالوا : ما يمنعك أن تلبس ؛ الى آخره » .

أقول: عثمان بن أبى زرعة الواقع فى سند مسند ابن حنبل هو عثمان الاعشى المذكور فى سند الغارات كما تقدم آنفاً .

٣ - فى الاصل والبحار : «على هذه» .

٤ - **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب ماجرى بينه و بين ابن الكواء

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

حدّثنا محمّد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم، قال : و أخبرنا عبدالله بن أبي‌شيبة[1] قال : حدّثنا جعفر بن عون[2] قال : حدّثنا مسعر[3] عن ابن جحادة[4]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و أضرابه (ص٦٢٢ ؛ س٣) **و المحدث النورى (ره) فى المستدرك** فى كتاب الصلوة فى باب استحباب التواضع فى الملابس (ج١ ؛ ص٢١٠ ؛ س٢١) . وتقدم ذيل الحديث فى موردين من الكتاب (انظر ص٧ و ص٣٠) وسيجيىء أيضاً فى أواخر الكتاب فى باب اخباره عليه السلام عن قتله .

---

١ ــ قدمرت ترجمته بعنوان « عبدالله بن محمد بن أبى شيبة » (انظر ص ٥٨) .

٢ ــ **فى تقريب التهذيب :** « جعفر بن عون بن جعفر بن عمرو بن حريث المخزومى صدوق من التاسعة ، مات سنة ست و قيل : سبع [و مائتين] ، و مولده سنة عشرين وقيل : سنة ثلاثين [و مائة] / ع » **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** «روى عنه ابنا أبى شيبة» .

٣ ــ **فى تقريب التهذيب :** « مسعر بكسر أوله و سكون ثانيه و فتح المهملة ابن كدام بكسر أوله وتخفيف ثانيه ابن ظهير الهلالى أبوسلمة الكوفى ثقة ثبت فاضل من السابعة مات سنة ثلاث أوخمس وخمسين [و مائة] /ع » **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** « روى عنه ابن عيينة » **و نقل الاردبيلى (ره) فى جامع الرواة والمامقانى (ره) فى تنقيح المقال** رواية سفيان بن عيينة عن مسعر بن كدام عن أبى جعفر عليه السلام فى الكافى فى باب مجالسة العلماء وصحبتهم، وزاد فى تنقيح المقال بعد نقل ترجمته عن تقريب التهذيب كما نقلناه آنفاً مانصه : « و مثله عن شرح البخارى للكرمانى و قيل : انه شيخ سفيان الثورى و سفيان بن عيينة والسند المذكور يشهد للثانى » **و فى الطبقات لابن سعد (ج٦ ؛ ص٢٥٣ من طبعة اروبا) :** « مسعر بن كدام بن ظهير بن عبيدالله بن الحارث ويكنى أباسلمة (الى ان قال) و قال الهيثم : لم يسمع مسعر حديثاً قط الا فى المسجد الجامع ، وكانت له ام عابدة فكان يحمل معها لبداً ويمشى معها حتى يدخلا المسجد فيبسط لها اللبد فتقوم فتصلى؛ ويتقدم هو الى مقدم المسجد فيصلى ، ثم يقعد فيجتمع اليه من يريد فيحدثهم ثم ينصرف الى امه فيحمل لبدها وينصرف معها ولم يكن له مأوى الا منزله والمسجد، وكان مرجياً فمات فلم يشهده السفيان الثورى ولا الحسن بن صالح بن حى » .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عن أبي سعيد [١] قال:

كان علي - عليه السلام - يأتي السوق فيقول: يا أهل السوق اتقوا الله، وإياكم والحلف فإنه ينفق السلعة ويمحق البركة؛ فإن التاجر فاجر إلا من أخذ الحق وأعطاه، السلام عليكم. ثم يمكث الأيام، ثم يأتي فيقول مثل مقالته، فكان إذا جاء قالوا: قدجاء المرد شكنبة؛ فكان يرجع الى سرته [٢] فيقول: إذا [٣] جئت قالوا: قد

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

٢ - في الاصل: «عن أبي جحادة» فكلمة «أبي» مصحفة عن كلمة «ابن» **ففي الجرح والتعديل لابن أبي حاتم: «محمدبن جحادة الاودي الكوفي** روىعن أبيصالح باذان (الى أن قال) و أبي سعيد عقيصا، روى عنه مسعر وسفيان الثوري (الى أن قال) حدثنا محمدبن حموية بن الحسن قال: سمعت أباطالب أحمدبن حميد قال قال أحمدبن حنبل: محمدبن جحادة من الثقات، أخبرنا يعقوب بن اسحاق فيما كتب الى قال: حدثنا عثمان بن سعيد قال: سألت يحيى بن معين عن محمدبن جحادة ما حاله؟ - قال: ثقة، سألت أبي عن محمدبن جحادة فقال: ثقة صدوق محله محل عمروبن قيس الملائي و أبي خالد الدالاني و زيدبن أبي أنيسة» **و في الطبقات لابن سعد** عند ذكره الطبقة الثالثة من أهل الكوفة (ج٦ من طبعة اروبا؛ ص٢٣٣): «محمدبن جحادة مولى لبني أود (الى آخر ماقال)» **وفي تقريب التهذيب:** «محمدبن جحادة بضم الجيم وتخفيف المهملة ثقة من الخامسة مات سنة احدى و ثلاثين (و مائة) / ع» **و في تهذيب التهذيب في ترجمته:** «قال أبوعوانة كان يغلو في التشيع، نقله عنه العقيلي؛ والله أعلم» **و في ميزان الاعتدال:** «محمدبن جحادة من ثقات التابعين أدرك أنساً الا أن أبا عوانة الوضاحي قال: كان يغلو في التشيع. **قلت:** ماحفظ عن الرجل شتم أصلا فأين الغلو؟» **و في لسان الميزان** (في المتفرقات): «محمدبن جحادة بضم الميم قبل المهملة الاودي الكوفي، عن أنس وأبي حازم الاشجعي و عطاء، و عنه ابن عون و اسرائيل و شريك».

---

١ - المراد بأبي سعيد هنا هو دينار التيمي الملقب بعقيصا وسنجيىء ترجمته على سبيل التفصيل في تعليقات آخر الكتاب ان شاءالله تعالى.

(انظر التعليقة رقم ١٩).

٢ - كتب المحدث النوري (ره) في المستدرك فوق كلمة: «سرته» لفظ: «كذا».

«بقية الحاشية في الصفحة الاتية»

جاء المردشكنبة؛ فمايعنون بذلك ؟ قيل له[1]: يقولون : قد جاء عظيم البطن ، فيقول : أسفله طعام، و أعلاه علم[2] .

حدّثنا محمّد، قال : حدّثنا الحسن ، قال: حدّثنا ابراهيم ، قال : و حدّثني بشير بن خيثمة المرادي[3] ، قال : حدّثنا عبد القدّوس[4] ، عن أبي اسحاق[5] ، عن الحارث ،[6]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

٣ ـ كتب المحدث النورى (ره) فى هامش العبارة فى المستدرك : « هكذا كان الاصل ولا يخلو من سقم » .

---

١ ـ فى الاصل والمستدرك : «قال» و انما صححناها برواية ابن سعد فى الطبقات فى ترجمة أمير المؤمنين عليه السلام وسننقلها فى ترجمة الحارث الاعور فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٢٠) .

٢ ـ **نقله المجلسي** (ره) فى المجلد الثالث و العشرين من البحار فى باب آداب التجارة و أدعيتها (ص٢٧ ؛ س١٤) **والمحدث النورى (ره) فى المستدرك** فى كتاب التجارة فى باب جملة مما يستحب للتاجر من الاداب (ج٢ ؛ ص٤٦٣ ؛ س٢٣) . **وقال أيضاً** بعيد ذلك فى ذلك الكتاب فى باب كراهة الحلف على البيع والشراء (ج٢؛ص٤٦٧ ؛س٢٣): « و تقدم باسناده (أى صاحب الغارات) عن أبى سعيد قال : كان على (فذكر الحديث الى قوله : «و يمحق البركة» فقال : «الخبر ») » .

٣ ـ لم نظفر بذكر له بهذا العنوان فى كتب الرجال .

٤ ـ من المظنون قوياً أن المراد بعبد القدوس هذا هو عبدالقدوس بن حبيب **ففى لسان الميزان** : « عبدالقدوس بن حبيب الكلاعى الشامى الدمشقى أبوسعيد عن عكرمة والشعبى ومكحول والكبار، وعنه الثورى و ابراهيم بن طهمان وأبو الجهم وعلى بن الجعد واسحاق بن أبى اسرائيل و خلق (الى أن قال) وقال ابن عمار : كان سفيان يعنى الثورى يروى عن أبى سعيد الشامى و انما هو عبد القدوس كناه ولم يسمه و هو ذاهب الحديث (الى آخر ما قال) » **و أورد الذهبى ترجمته فى ميزان الاعتدال** قريباً مما نقل عن اللسان .

٥ ـ المراد به عمرو بن عبدالله أبو اسحاق السبيعى المعروف **ففى تهذيب التهذيب**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عن عليّ - عليه السلام - انّه دخل السّوق فقال :

يا معشر اللّحامين من نفخ منكم في اللّحم فليس منّا ، فاذاً هو برجلٍ مولّيه ظهره ؛ فقال : كلّا والّذى احتجب بالسّبع ، فضربه عليّ - عليه السلام - على ظهره ثمّ قال: يا لحّام و من الّذى احتجب بالسّبع ؟ - قال : ربّ العالمين يا أمير المؤمنين ، فقال له: أخطأت؛ ثكلتك اُمّك ، انّ الله ليس بينه وبين خلقه حجابٌ لأنّه معهم أينما كانوا، فقال الرّجل : ما كفّارة ما قلت يا أمير المؤمنين ؟ - قال : أن تعلم أنّ الله معك حيث كنت ، قال : اُطعم المساكين ؟ - قال : لا ؛ انّما حلفت بغير ربّك[1] .

حدّثنا محمّد، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم، قال : و أخبرنا عبدالله

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فى ترجمته : « روى عن الحارث الاعور » .

٦ - المراد بهالحارث بن عبدالله الاعور الهمدانى الذى كان منخواص أميرالمؤمنين على بن أبيطالب (ع) وسنشير الىنبذة من ترجمته فىتعليقات آخرالكتاب ان شاءالله تعالى .
(أنظر التعليقة رقم٢٠) .

---

١ - **نقله المحدث النورى (ره)** فىالمستدرك فى كتابالايمان فى بابأن اليمين لا تنعقد بغيرالله (ج٣ ؛ ص٥١ ؛ س٢٠) **و نقلهالشيخ الحر (ره) فى الوسائل** فى كتاب الذبائح فى باب أنه لا ينبغىأن ينفخاللحام فىاللحملكن الى قوله : «فليس منا» قائلا بعده : «الحديث» (ج٣؛ص٢٤٧؛ س٢٨) ونقله **المجلسى(ره)فى المجلد الثالث والعشرين منالبحار فى كتاب التجارة** فى باب آداب التجارة (ص٢٧ ؛ س١٧) لكن الى قوله «فليس منا» **وباقيه فىأواخر ذلك المجلد** فى بابالنذور والايمان (ص١٥١؛ س٢٨) **و أيضاً نقل صدرالحديث** الىقوله : «فليسمنا » **فىالمجلد الرابع عشر منالبحار فى باب التذكية** و أنواعها و أحكامها (ص٨١٠ ؛ س٥) **قائلا بعده : « بيان - النفخ فى اللحم يحتمل وجهين ؛ الاول -** ماهو الشائع من النفخ فى الجلد لسهولة السلخ. **والثانى -** التدليس الذى يفعله بعض الناسمن النفخ فىالجلد الرقيق الذى علىاللحمليرى سميناً؛ وهذا أظهر » .

ابن أبي شيبة [١] ، قال : حدّثنا أبومعاوية [٢] ، عن عبدالرّحمن بن اسحاق [٣] ، عن النّعمان بن سعد [٤] ، عن علي - عليه السلام ؛ قال :

---

١ - قدمرت ترجمته في تعليقات الكتاب (انظر ص٥٨) .

٢ - المراد بأبي معاوية هنا أبومعاوية الضرير بقرينة ما تقدم (انظر ص ١٠١) .

٣ - **في تقريب التهذيب :** « عبدالرحمن بن اسحاق بن الحارث الواسطي أبوشيبة و يقال :كوفي ضعيف من السادسة/دت» **وفي تهذيب التهذيب في ترجمته :** «عبدالرحمن بن اسحاق بن سعد بن الحارث أبوشيبة الواسطي الانصاري ويقال : الكوفي ابن اخت النعمان بن سعد روى عن أبيه وخاله (الى أن قال) و عنه حفص بن غياث و عبد- الواحدبن زياد و **أبو معاوية** و محمد بن فضيل (الى آخر ما قال) » **و في ميزان الاعتدال:** « عبدالرحمن بن اسحاق أبوشيبة الواسطي صاحب النعمان بن سعد (الى أن قال) و روى عبدالله بن أحمد عن أبيه قال : روى عنه ابن ادريس وأبو معاوية و ابن فضيل (الى آخر ما قال) » **وفي الخلاصة للخزرجي :** « عبدالرحمن بن اسحاق بن سعد الواسطي الانصاري أو الكوفي أبوشيبة عن عمه النعمان بن سعد وأبيه اسحاق بن سعد بن الحارث، وعنه علي بن مسهر ضعفه أحمد » **فقال محمود عبدالوهاب فايد** و هو مصحح الكتاب في هامش الترجمة **ما نصه :** «قوله : عن عمه النعمان بن سعد » « كذا ، و في نسخة اخرى و في التهذيب : خاله » و أنت خبير بأن النسخة الاخرى هي الصحيحة لتصريح ابن حجر في التهذيب (كما مرت عبارته) و الذهبي **في ميزان الاعتدال** و الخزرجي في الخلاصة (كما يأتي كلا مهما في ذلك) بأن عبدالرحمن بن اسحاق ابن أخت النعمان بن سعد بن حبتة - المذكور .

٤ - **في تقريب التهذيب:** «النعمان بن سعد بن حبتة بفتح المهملة وسكون الموحدة ثم مثناة ويقال : آخره راء أنصاري كوفي مقبول من الثالثة/ت» **وفي تهذيب التهذيب :** « النعمان بن سعد بن حبتة و قيل : حبتر الانصاري الكوفي روى عن علي و الاشعث بن قيس و المغيرة بن شعبة و زيد بن أرقم،روى عنه ابن اخته أبوشيبة عبدالرحمن بن اسحاق الكوفي و لم ير و عنه غيره فيما قال أبوحاتم . و ذكره ابن حبان في الثقات . **قلت :** و الراوي عنه ضعيف كما تقدم فلا يحتج بخبره» **وفي ميزان الاعتدال :** « النعمان بن سعد عن علي-

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

كان يخرج الى السّوق و معه الدّرّة فيقول : انّى [١] أعوذ بك من الفسوق ، ومن شرّ هذه السّوق [٢] .

قال ابراهيم [٣] : و سمعت أبا زكريّا الحريرى [٤] يحيى بن صالح عن الثّقات من أصحابه أنّ علياً - عليه السلام - كتب :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

رضى الله عنه - ما روى عنه سوى عبد الرحمن بن اسحاق أحد الضعفاء و هو ابن اخته » **و فى الخلاصة للخزرجى :** « النعمان بن سعد بن حبتة بفتح المهملة و اسكان الموحدة ثم مثناة الانصارى الكوفى عن على ، وعنه ابن اخته عبد الرحمن بن اسحاق فقط ، وثقه ابن حبان » .

١ - كذا فلعل كلمة : « اللهم » سقطت هنا من النسخة لاقتضاء الكلام اياها .

٢ - نقله المجلسى (ره) فى المجلد الثالث والعشرين من البحار فى باب آداب التجارة (ص٢٧ ؛ س١٩) .

٣ - كذا صريحاً فى الكتاب فيستفاد أن جملة « حدثنا محمد قال : حدثنا الحسن » قد سقطت هنا من قلم الناسخ .

٤ - فليعلم أن « الحريرى » هنا بالحاء المهملة و فى بعض الموارد بالجيم المعجمة و على كل تقدير هو كنية يحيى بن صالح كما صرح المصنف بذلك فى غير مورد ، و أما ترجمة « أبى زكريا يحيى بن صالح الحريرى » فلم نظفر بها فى مورد من مظانها ، ومن المحتمل أن يكون متحداً مع يحيى بن صالح الوحاظى أبى زكريا الحمصى ؛ **ففى لسان الميزان :** « يحيى بن صالح الوحاظى بضم الواو وتخفيف المهملة أبو زكريا الحمصى أحد كبار المحدثين و الفقهاء عن سعيد بن عبد العزيز (الى آخر ما قال) » **و فى تهذيب التهذيب :** « يحيى- ابن صالح الوحاظى أبو زكريا و يقال أبو صالح الشامى (الى أن قال) روى عنه العباس بن الوليد الخلال (الى أن قال) و قال يزيد بن عبد ربه : سمعت و كيعاً يقول ليحيى بن صالح : يا أبا زكرياء احذر الرأى فانى سمعت أبا حنيفة يقول : البول فى المسجد أحسن من بعض قياسهم (الى أن قال) قال البخارى و جماعة : مات سنة اثنتين و عشرين و مائتين (الى آخر ما قال) » **و فى اللباب لابن الاثير :** « الوحاظى بضم الواو و فتح الحاء وسكون الالف وبعدها ظاء معجمة ؛ هذه النسبة الى وحاظة بن سعد بن عوف بن... (الى ان قال) ينسب اليها

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

من عبدالله أمير المؤمنين الى عوسجة بن شدّاد :

سلامٌ عليك أمّا بعد فانّ جهّال العباد تستفزّ [١] قلوبهم بالاطماع [٢] حتّى تستعلق الخدائع فترين [٣] بالمنى ، عجبت من ابتياعك المملوكة الّتي أمرتك بابتياعها [٤] من مالكها ؛ ولم تعلمني [٥] حين [٦] ابتعتها أنّ لها بعلا ، فلمّا أتتني فسألتها رددتها [٧] اليك مع مولاي مثعب [٨] فادع الّذي باعك الجارية و ادع زوجها ؛ فابتع من زوجها

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

جماعة منهم أبوزكرياء يحيى بن صالح الوحاظي الحمصي ، يروى عن سليمان بن بلال وأبي شعبة يونس بن عثمان، روى البخاري عن اسحاق ومحمد غير منسوبين عنه، وروى عن موسى بن قريش عنه، وكان صدوقاً ثقة ، وروى عنه أبوزرعة الدمشقي وأبوحاتم الرازي وغيرهما » **وقال الزبيدي في تاج العروس في شرح قول صاحب القاموس :** « وحاظة بالضم بلد أو أرض باليمن ينسب اليها مخلاف وحاظة» مانصه: «وممن نسب اليه من المحدثين أبوزكريا يحيى بن صالح الوحاظي الدمشقي روى عنه أبوزرعة و وثقه » **و يأتي أيضاً رواياته في الكتاب بعناوين مختلفة** لا تأبى عن الانطباق عليه، وكما ترى أن في الترجمة قرائن تؤيد اتحادصاحبها مع الرجل المذكورفي سندهذا الكتاب.ولا يبعدأن تكون كلمة«الحريري» محرفة عن كلمة : «الوحاظي» في موارد ذكرها من الكتاب ، فتدبر .

١ ـ في المستدرك : «تستنفر» .

٢ ـ في البحار : «بالاطلاع» .

٣ ـ في الاصل : «فتزين» بالزاي المعجمة لكن في البحار و المستدرك كما في المتن .

٤ ـ في المستدرك : «بابتياعك» .

٥ ـ في البحار : «ولم تعلم» .

٦ ـ في المستدرك : «حيث» .

٧ ـ في الاصل والمستدرك : «فرددتها» والتصحيح من البحار .

٨ ـ في الاصل : «مثقب» (بالقاف) **ففي الاستيعاب :** « مثعب السلمي و يقال : المحاربي روى في الصوم والفطر في السفرمثل حديث حميد عن أنس وكان يسمى حمزة فقال له رسول الله (ص) مثعباً، وقال :كنت أغزو معه ، روى عنه أشعث بن أبي الشعثاء » **وفي الجرح**

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

بضعها و أخلصها ان رضی ، فانّ أبي وكره بيع بضعها ؛ فاقبض ثمنها وارددها الى البائع، و السّلام ، كتب [١] عبيدالله بن أبي رافع في سنة تسع و ثلاثين [٢].

حدّثنا محمّد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : و أخبرني

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

والتعديل : «مصعب قال . سمانی النبی (ص) مصعباً و كنت أغزومعه ، روی عنه أشعث بن أبی الشعثاء» .وذكر ترجمته فی الاصابة اكثر من ذلك وأما كونه مولی أمیرالمؤمنین فلا یستفاد من عباراتهم .

١ - فی الاصل والبحار : «وكتب» .

٢ - **قال الخطيب فی تاريخ بغداد (ج١٠ ؛ ص٣٠٤)** :«عبيدالله بن أبی رافع مولی رسول الله (ص) و اسم أبی رافع أسلم ، سمع أباه و علی بن أبی طالب و أبا هريرة و كان كاتب علی بن أبی طالب ، و حضر معه وقعة الخوارج بالنهروان ، روی عنه بسر بن سعيد وأبوجعفر محمد بن علی و عبدالرحمان بن هرمز الاعرج و غيرهم وكان ثقة ، أخبرنا أبوالحسن علی بن أحمد بن ابراهيم البزاز بالبصرة ،حدثنا الحسن بن محمد بن عثمان النسوی ، حدثنا يعقوب بن سفيان ، حدثنا أصبغ بن الفرج ، حدثنا ابن وهب ، أخبرنی عمرو بن الحارث،عن بكير بن الاشج ، عن بسر بن سعيد عن عبيدالله بن أبی رافع مولی رسول الله (ص) :

ان الحرورية لما خرجت وهم مع علی بن أبی طالب فقالوا : لاحكم الا لله ، قال علی: كلمة حق اريد بها باطل ، ان رسول الله (ص) وصف لی ناساً انی لاعرف صفتهم فی هؤلاء ، يقولون الحق بألسنتهم لايجاوز هذا منهم و أشار الی حلقه ، من أبغض خلق الله اليه ، فيهم أسود احدی يديه كأنها طبی شاة اوحلمة ثدی ، فلما قتلهم علی قال : انظروا ؛ فنظروا فلم يجدوا شيئاً ، فقال : ارجعوا ، فوالله فوالله ماكذبت ولاكذبت؛ مرتين أو ثلاثاً ، ثم و جدوه فی خربة فأتوا به حتی و ضعوه بين يديه .

قال عبيدالله : و أنا حاضر ذلك من أمرهم و قول علی فيهم » .

وقال الشيخ الطوسی(ره) فی الفهرست:«عبيدالله بن أبی رافع -رضی الله عنه- كاتب أمیرالمؤمنين (ع) له كتاب قضايا أمیرالمؤمنين (الی أن قال) و له كتاب تسمية من شهد مع أمیرالمؤمنين (ع) الجمل وصفين والنهروان من الصحابة - رضی الله عنهم (الی آخر ما قال)»

« بقية الحاشية فی الصفحة الاتية »

عبيدبن الصبّاح[1] قال : حدّثنا قيس بن الرّبيع[2] ، عن أبي اسحاق[3] ، عن عاصم بن ضمرة[4] :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و أما الحديث فنقله المجلسي (ره) في المجلد الثالث و العشرين من البحار في باب أحكام تزويج الاماء (ص ٨٠ ؛ س ٢٧) **و المحدث النوري (ره) في المستدرك** في كتاب النكاح في باب «أن من اشترى امة لها زوج حر أو عبد كان المشترى بالخيار» (ج ٢ ؛ ص ٥٩٩ ؛ س ١٤) .

---

١ – **في ميزان الاعتدال :** « عبيد بن الصباح عن عيسى بن طهمان ضعفه أبوحاتم، روى عنه أحمد بن يحيى الصوفي و غيره (الى آخر ما قال) **وفي لسان الميزان** بعد نقله ما مرعن الميزان مانصه : « و ذكره ابن حبان في الثقات و قال : كان راوياً لكامل أبي العلاء ؛ روى عنه أهل بلده » .

٢ – **في تقريب التهذيب :** « قيس بن الربيع الاسدى أبو محمد الكوفي صدوق تغير لما كبر، أدخل عليه ابنه ما ليس من حديثه فحدث به؛ من السابعة ، مات سنة بضع و ستين د ت ق » **و في تهذيب التهذيب :** « قيس بن الربيع الاسدى أبومحمد الكوفي (الى أن قال) روى عن أبي اسحاق السبيعي والمقدام بن شريح وعمرو بن مرة (الى آخر ما قال)» .

أقول : هذا الرجل مترجم حاله في كتب الشيعة أيضاً و ذكروا أنه من أصحاب الباقر و الصادق – عليهما السلام – و أنه بترى .

٣ – المراد به السبيعي الهمداني المتقدم ترجمته (انظر ص ٧٠) .

٤ – **في الطبقات لابي عمر و خليفة بن الخياط (ص ٣٢٣) :** « عاصم بن ضمرة السلولي وهم بنو مرة بن صعصعة بن معاوية بن بكر بن هوازن بن منصور بن عكرمة بن خصفة بن قيس عيلان؛ سلول امهم، هي سلول بنت ذهل بن شيبان بن ثعلبة بن وائل مات في ولاية بشر بن مروان سنة أربع و سبعين » **و في الطبقات لابن سعد** عند ذكره الطبقة الاولى من الكوفيين ممن روى عن علي بن أبي طالب عليه السلام **(ج ٦ من طبعة اروبا؛ ص ١٥٥) :** « عاصم بن ضمرة السلولي من قيس عيلان روى عن علي و توفي بالكوفة في ولاية بشر بن مروان و كان ثقة و له أحاديث» **وفي الجرح والتعديل :** « عاصم بن ضمرة السلولي روى

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

ان ّ علياً - عليه السلام - قسم قسماً فسوّى بين النّاس [١] .

حدّثنا محمّد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : و حدّثني علي بن هلال الاحمسي [٢] قال : حدّثنا ابراهيم [بن] عاصم بن عامر [٣] عن أبي بكر بن

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عن علي - رضي الله عنه - روى عنه أبو اسحاق الهمداني ؛ سمعت أبي يقول ذلك (الى آخر ما قال) » **وفي تقريب التهذيب :** « عاصم بن ضمرة السلولي الكوفي صدوق من الثالثة مات سنة أربع وسبعين / ٤ » **و في تهذيب التهذيب :** عاصم بن ضمرة السلولي الكوفي روى عن علي و حكى عن سعيد بن جبير و عنه أبو اسحاق السبيعي (الى آخر ما قال) » . **وفي جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ و البرقي :** « عاصم بن ضمرة السلولي من أصحاب علي - عليه السلام » وأشار في جامع الرواة الى رواية أبي اسحاق السبيعي عنه في التهذيب في باب الزيادات في القضايا و الاحكام و في الكافي في باب النوادر في كتاب الاحكام **وفي توضيح الاشتباه للساروي:** «عاصم بن ضمرة بفتح الضاد المعجمة و سكون الميم و الراء المهملة السلولي بفتح السين المهملة و تخفيف اللام نسبة الى سلول قبيلة » .

١ - نقله الشيخ الحر العاملي (ره) في الوسائل في كتاب الجهاد في باب التسوية بين الناس في قسمة بيت المال (ج٢ ؛ ص٤٣١ ؛ س٣١) .

٢ - **في لسان الميزان :** « علي بن هلال الاحمسي كوفي لا يعرف ؛ جاء بخبر منكر رواه أبو سعيد ابن الاعرابي عنه عن شريك عن الاعمش عن سعيد بن جبير عن ابن عباس - رضي الله عنهما - عن النبي - صلى الله عليه و آله و سلم - فذكر حديثاً طويلا ركيك الالفاظ فيه :

ان النبي - صلى الله عليه و آله و سلم - و علياً ينصب لهما منبر فيه ألف مرقاة ، فيصعد النبي - صلى الله عليه و آله و سلم - على أعلى مرقاة ويصعد علي دونه بمرقاة فلا يزالان يسألان الله تعالى حتى يأذن لعلي أن يكون معه على المرقاة العليا فذلك المقام المحمود ، ثم يسلم النبي - صلى الله عليه و آله و سلم - مفاتيح الجنة و النار فيسلمها لعلي فيدخل شيعته الجنة و أعداءه النار .

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

عياش[١] عن قدم الضبي[٢] قال :

بعث علي - عليه السلام - الى لبيد بن عطارد التميمي[٣] ليجاء به فمر بمجلس من

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فهذا المتن مركب على هذا الاسناد ، ولايحتمل شريك هذا، ولا أحد من رجاله فالآفة من على بن هلال فيما أرى » و من المحتمل أن يكون من ذكره فى جامع الرواة تارة بعنوان « على بن هلال من أصحاب الرضا (ع) » نقلا عن الشيخ ، واخرى نقلا عن التهذيب فى باب الوصية لأهل الضلال « محمدبن محمد قال : كتب على بن هلال الى أبى الحسن على بن محمد عليهما السلام » منطبقاً على هذا الرجل والله العالم .

٣ - هذا الرجل لم أجد ذكره بهذا العنوان فى مظنة من مظانها .

١ - قد مرت ترجمة الرجل فى تعليقات الكتاب (انظر ص١٠٢) .

٢ - كذا لكن من المحتمل ان يكون هنا سقط و تحريف و تكون العبارة هكذا « عن أبى بكر بن عياش عن المغيرة بن مقسم الضبى عن أبيه مقسم الضبى » **وفى تهذيب التهذيب** تصريح فى ترجمة المغيرة بأنه يروى عن أبيه ، و فى ترجمة أبى بكر بن عياش أنه روى عن المغيرة بن مقسم الضبى . وأما رواية مقسم عن أمير المؤمنين (ع) فلابعد فيها وان لم يصرح بها فى كتب الرجال لروايته عن جماعة من الصحابة فتدبر .

٣ - **قال ابن عبدالبر فى الاستيعاب** : « لبيد بن عطارد التميمى أحد الوفد القادمين على رسول الله - صلى الله عليه وآله - من بنى تميم و أحد وجوههم ، اسلامهم فى سنة تسع ، ولا أعلم له خبراً غير ذكره فى ذلك الوفد» **واكتفى ابن الاثير فى اسد الغابة بنقل كلام ابن عبدالبر . وقال ابن حجر فى الاصابة** بعد نقل كلام ابن عبدالبر **قلت :** أخرج ابراهيم الحربى فى غريب الحديث من طريق ابراهيم بن اسحاق : حدثنى محمد بن خالد عن حفص بن عبيدالله بن أنس حدثنا أنس أن عمر قال للبيد بن عطارد فى خبر كان له معه : لا ام لك ؟ فقال: بلى ؛ والله معمة مخولة . **وذكر الامدى فى كتاب الشعراء** أن لبيد بن عطارد بن حاجب أدرك الجاهلية و أنشد له فى ذلك شعراً . **وقال ابن عساكر :** كان من وجوه أهل الكوفة و لم يذكر أن له صحبة و تقدم ذكر أبيه عطارد بن حاجب التميمى » .

وقد عنون أباه بقوله : «عطارد بن حاجب بن زرارة بن عدس بن زيد بن عبدالله بن دارم بن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

مجالس بني أسد وفيه نعيم بن دجاجة[1] فقام نعيم فخلّص الرّجل ، فأتوا أمير المؤمنين علياً - عليه السلام - فقالوا : أخذنا الرّجل فمررنا به على نعيم بن دجاجة فخلّصه ؛ وكان

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

مالك بن حنظلة بن مالك بن زيد مناة بن تميم التميمي ابو عكرمة» وخاض في ترجمته فمن أرادها فليراجع الكتاب **و أما كون لبيد من الشعراء فقد صرح به الفيروز ابادى في القاموس بقوله :** « لبيد بن ربيعة بن مالك و ابن عطارد بن حاجب و ابن أزنم الغطفاني شعراء » **و حاجب هذا هو صاحب القوس المشهورة قصتها قال الزبيدى في تاج العروس** عند ذكر الفيروز ابادى حاجب بن زرارة التميمي : «له وفادة ، من ولده عطارد بن عمير بن عطارد ، و القعقاع بن ضرار بن عطارد بن عمر ، و محمد بن عمير ، و لقيط بن عطارد بن حاجب و هم أشراف بني تميم ، و حاجب هذا هو أبو الوفاء صاحب القوس المودعة عند كسرى في قصة مشهورة ساقها الحلبي و غيره و اليه يشير القائل :

تاهت علينا بقوس حاجبها تيه تميم بقوس حاجبها » .

قال الامدى في المختلف و المؤتلف تحت عنوان «من يقال له لبيد» (ص ٢٦٤ من طبعة القاهرة سنة ١٣٨١ ه ق) : « ومنهم لبيد بن عطارد بن حاجب بن زرارة بن عدس قال في أسر الحارث بن نفير بن عبد الحارث بن معاذ بن مرة بن عبدالله بن أبي ربيعة بن ذهل بن شيبان [بن] عتيبة بن الحارث بن شهاب اليربوعي في يوم اراب ، وكان الحارث بن نفير يكنى أبا حزرة ، و القصة مذكورة في بني شيبان :

تطاول ليلي بالاثمدين الى شيطين الى ثبرة
و قد شيب الرأس قبل المشيب و في الحادثات لنا عبرة
لمهوى عتيبة اذ قاده خبيث المطى أبوحزرة » .

و عده الطبري في تأريخه عند ذكره حوادث سنة احدى و خمسين (ج ٦ من الطبعة الاولى بمصر؛ ص ١٥١) وكذا أبو الفرج الاصبهاني في الاغاني (ج ١٦ من طبعة ساسي؛ ص ٧) ممن شهد على حجر بن عدى .

١ - **في تقريب التهذيب:** «نعيم بن دجاجة الاسدى الكوفي مقبول من الثانية /س»
و في تهذيب التهذيب : «نعيم بن دجاجة الاسدى كوفي روى عن عمرو علي وأبي مسعود، روى عنه المنهال بن عمرو الاسدى و يحيى بن هانيء المرادى و أبو حصين الاسدى ، ذكره

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

نعيم من شرطة الخميس ، فقال : عليّ بنعيم ؛ فأمر به أن يضرب ضرباً مبرّحاً[١] فلمّا ولّوا به قال: يا أمير المؤمنين انّ المقام معك لذلّ و انّ فراقك لكفر ، قال : انّه لكذلك؟ قال : نعم ، قال : خلّوا سبيله[٢].

فى عماله عليه السلام و اموره

حدّثنا محمّد بن يوسف ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : أخبرنا ابراهيم ، قال : أخبرنا أبو نعيم الفضل بن دكين[٣] قال : حدّثنا الحسن بن حي[٤] قال : سمعت ابن

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ابن حبان فى الثقات (الى آخر ما قال) » و فى **تنقيح المقال** : « نعيم بن دجاجه الاسدى و يقال : نعيم بن خارجة عده الشيخ (ره) فى رجاله بهذا العنوان من أصحاب أمير المؤمنين (ع) و روى الكشى عن حمدويه بن نصير قال : حدثنا محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن رجل عن أبى عبدالله (ع) قال : بعث على بن أبى طالب ــ عليه السلام ــ الى بشر بن عطارد فى كلام بلغه عنه فمر به رسول على (ع) الى بنى أسد فقام اليه نعيم بن دجاجة الاسدى فأفلته فبعث اليه على (ع) فأتوا به فأمر به أن يضرب فقال له نعيم : أما و الله ان المقام معك لذل ، و ان فراقك لكفر ، قال : فلما سمع ذلك على (ع) قال له : قد عفوت عنك ؛ ان الله تعالى يقول : ادفع بالتى هى أحسن السيئة ، أما قولك : ان المقام معك لذل؛ فسيئة اكتسبتها ، و أما قولك : ان فراقك لكفر؛ فحسنة اكتسبتها ، فهذه بهذه » .

١ ــ يقال : « برح به الامر = جهده و آذاه أذى شديداً فهو مبرح » .

٢ ــ نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ذكر أصحاب النبى (ص) وأمير المؤمنين (ع) (ص ٧٣٣ ؛ س ١٧) .

٣ ــ **فى لسان الميزان** فى ترجمة ابراهيم الثقفى مصنف الكتاب : « حدث عن أبى نعيم » و أما ترجمة الفضل بن دكين أبى نعيم فقد مرت (انظر ص ٣٨) .

٤ ــ المراد به الحسن بن صالح بن حى و سنذكر ترجمته فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٢١).

أبي ليلى [1] يقول: ان" علياً - عليه السلام - رزق شريحاً القاضي خمسمائة [2].

حدّثنا محمّد، قال: حدّثنا الحسن، قال: حدّثنا ابراهيم، قال: و أخبرنا مخوّل بن ابراهيم [3]، قال: حدّثنا اسرائيل [4]، عن عاصم بن سليمان [5]، عن محمّد بن

---

١ - **في تقريب التهذيب في باب الكنى**: «ابن أبي‌ليلى هو عبدالرحمن و ابناه محمد و عيسى، وابن ابنه عبدالله بن عيسى» **و في باب الاسماء منه**: «عبدالرحمن بن أبي ليلى الانصارى المدنى ثم الكوفى ثقة من الثانية اختلف في سماعه من عمر مات بوقعة - الجماجم سنة ست و ثمانين و قيل: غرق / ع» **و في تهذيب التهذيب في ترجمته** المبسوطة: «روى عن على (ع) و عنه الاعمش».

أقول: نقل في جامع الرواة و تنقيح المقال عن رجال الشيخ (ره) أن عبدالرحمن بن أبي ليلى الانصارى من أصحاب أمير المؤمنين (ع) شهد معه؛ عربي كوفي، و نقلا عن رجال الكشي رواية الاعمش عنه في ضرب الحجاج اياه و أمره بسب الكذابين و هي موجودة **في تهذيب التهذيب** في ترجمته أيضاً نقلا عن الاعمش، وتقدم في ص ۴ و ۵ ماله ربط بالمقام؛ فراجع.

٢ - **نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب ذكر أصحاب النبي (ص) وأمير المؤمنين (ع) (ص٧٣٣؛ س١٩) **و قال ابن سعد في الطبقات (ج ٦ من طبعة اروبا؛ ص٩٥)** في ترجمة شريح المبسوطة جداً: «قال: أخبرنا الفضل بن دكين قال: حدثنا الحسن بن صالح عن ابن أبي ليلى قال: بلغني أو بلغنا أن علياً (ع) رزق شريحاً خمسمائة».

٣ - **في ميزان الاعتدال**: «مخول بن ابراهيم بن مخول بن راشد النهدى الكوفي رافضي بغيض صدوق في نفسه روى عن اسرائيل، قال أبو نعيم: سمعته و رأى رجلا من المسودة فقال: هذا عندى أفضل و أخير من أبي بكر و عمر» **و في لسان الميزان** بعد نقله مانقلناه عن **ميزان الاعتدال**: «و ذكره العقيلي في الضعفاء و ساق كلام أبي نعيم و فيه: ان أبا نعيم قال: وقف علينا بعض المسودة عند أبي مخول أتى مكة و كان كريه المنظر فتنحيت عنه فقال لي مخول: لم تنحيت عن هذا؛ هذا عندى أخير أو أفضل فذكره بالشك، قال ابن عدى بعد أن أخرج له أحاديث عن اسرائيل: ومخول أكثر روايته عن اسرائيل، و قد روى عنه مالم يروه غيره و هو من متشيعي الكوفة، و ذكره ابن حبان في الثقات و قال: يروى عنه عبدالعزيز بن

«بقية الحاشية في الصفحة الاتية»

سيرين [١] ، عن شريح [٢] قال : بعث الي علي - عليه السلام - ان اقض بما كنت تقضي حتى

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

منبه و أهل بلده» وقال ابن‌حجر في **تقريب التهذيب في ترجمة** جده مخول‌بن راشد : « مخول بوزن محمد و قيل بوزن مخنف (الى ان قال : و نسب الى التشيع) » .

٤ - **في تقريب التهذيب :** « اسرائيل‌بن يونس‌بن أبي‌اسحاق السبيعي الهمداني أبويوسف الكوفي ثقة تكلم فيه بلا حجة من السابعة مات سنة ستين [ومائة] وقيل :بعدها/ع » **وفي تهذيب التهذيب في ترجمته المبسوطة :** « روى عن عاصم الاحول » **و في جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره) :** « أن اسرائيل بن يونس‌بن أبي‌اسحاق الكوفي‌من‌أصحاب الصادق(ع)» ثم‌أشارا الى‌موارد رواياته في‌التهذيب للشيخ الطوسي (ره) .

٥ - **في تقريب التهذيب :** « عاصم بن سليمان الاحول أبوعبدالرحمن البصري ثقة من الرابعة لم يتكلم فيه الا القطان، وكأنه بسبب دخوله في الولاية ، مات بعد سنة أربعين [و مائة]/ع » **و في تهذيب التهذيب في ترجمته:** « روى عن محمدبن سيرين، و روى عنه اسرائيل‌بن يونس» **و في جامع الرواة و تنقيح‌المقال نقلا عن رجال الشيخ :** « أن عاصم‌بن سليمان البصري يعرف بالكوزي من أصحاب الصادق (ع)» و نقلا عن‌النجاشي أنه قال : « عاصم الكوزي من كوز ضبة و قيل : انه من كوز بني مالك‌بن‌أسد ثقة ، روى‌عن جعفربن محمد عليهماالسلام ،له كتاب عنه‌ابن‌أخيه سليمان‌بن سماعة » ثم استظهرا اتحادهما .

١ - **في تقريب‌التهذيب :** «محمدبن سيرين‌الانصاري أبوبكربن أبي عمرةالبصري ثقة ثبت عابد كبير القدر كان لا يرى الرواية بالمعنى، من‌الثالثة مات سنة عشر و مائة / ع » **و في تهذيب التهذيب في ترجمته :** « روى عنه عاصم الاحول (الى أن قال) و قال العجلي : بصري تابعي ثقة وهو من أروى الناس عن شريح وعبيدة » **وفي تنقيح المقال :** « قد وقع ابن سيرين في طريق الصدوق في باب ميراث الاجداد و الجدات من الفقيه ولم يتعرض له‌أصحابناوترجمه علماءالرجال‌من‌العامة ففي و فيات الاعيان (الى آخر ما قال) ».

٢ - **في تقريب التهذيب :** « شريح‌بن الحارث‌بن قيس الكوفي النخعي القاضي أبو امية مخضرم ثقة ، و قيل : له صحبة مات قبل الثمانين أو بعدها و له مائة و ثمان سنين أو أكثر، قال بعضهم : حكم‌سبعين سنة / بخ س » **و في تهذيب التهذيب في ترجمته :**

« بقية الحاشية في‌الصفحة الاتية »

يجتمع أمر النّاس[١] .

حدّثنا محمّد، قال: حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : حدّثنا اسماعيل بن أبان ، قال : حدّثنا عمرو بن شمر[٢] ، عن سالم الجعفى[٣] ، عن الشّعبى[٤] ، قال :

وجد علىّ - عليه السلام - درعاً له عند نصرانىّ فجاء به الى شريح يخاصمه اليه ، فلمّا نظر اليه شريح ذهب يتنحّى فقال : مكانك؛ وجلس الى جنبه ، و قال : ياشريح أما لو كان خصمى مسلماً ما جلست الاّ معه ولكنّه نصرانىّ و قال رسول الله - صلى الله عليه وآله -: اذا كنتم و ايّاهم في طريق فألجؤوهم الى مضايقه و صغّروا بهم كما صغّر الله بهم في غير أن تظلموا. ثمّ قال علىّ - عليه السلام - : انّ هذه درعى لم أبع و لم أهب ، فقال[٥] للنّصرانىّ : ما يقول أمير المؤمنين ؟ فقال النّصرانىّ : ما الدّرع الاّ درعى ، وما أمير المؤمنين عندى بكاذب ، فالتفت شريح الى علي عليه السلام فقال : يا أمير المؤمنين

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« استقضاه عمر على الكوفة وأقره على وأقام على القضاء بها ستين سنة؛ و قضى بالبصرة سنة، روى عن النبى مرسلا و عن عمرو على (الى أن قال) و عنه ابن سيرين » .

أقول : نصدى المامقانى (ره) لترجمة الرجل و قال فيما قال : و قد ذكر المورخون أنه ممن شهد على حجر بن عدى الكوفى بالكفر والخروج عن الطاعة (الى آخر ما قال) » .

١ - **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب نوادر ما وقع فى أيام خلافته (ص٧٠٦ ؛ س٣٦) الا أن المتن هناك بهذه العبارة : « أن أقضى بما كنت أقضى » .

٢ - قد تقدم أن اسماعيل بن أبان يروى عن عمرو بن شمر ، وأشرنا هناك الى ترجمتهما (انظر ص٥٤) .

٣ - **فى جامع الرواة و تنقيح المقال**: «سالم الجعفى عده الشيخ (ره) فى رجاله من أصحاب الباقر (ع) » ، و من المحتمل أن يكون «سالم» هنا محرفاً عن جابر بقرينة روايته عن جابر كثيراً كما تقدم .

٤ - قد تقدمت ترجمة الشعبى فى تعليقاتنا (انظر ص ٤٢) .

٥ - فقال أى شريح فالفاعل فيه ضمير يرجع الى شريح .

هل من بيّنة ؟ - قال : لا ؛ فقضى بها للنّصرانيّ ، فمشى هنيّة[1] ثمّ أقبل فقال : أمّا أنا فأشهد أنّ هذه أحكام النّبيّين؛ أميرالمؤمنين يمشي بي الى قاضيه . ! و قاضيه يقضي عليه . ! أشهد أن لا اله الّا الله وحده لا شريك له ؛ و أنّ محمّداً عبده و رسوله ، الدّرع و الله درعك يا أميرالمؤمنين انبعث[2] الجيش و أنت منطلق الى صفّين فخرّت من بعيرك الأورق[3] فقال : أمّا اذا أسلمت فهي لك ، وحمله على فرس .

قال الشعبى :

و أخبرني من رآه يقاتل مع عليّ - عليه السلام - الخوارج في النّهروان[4] .

حدّثنا محمّد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : و أخبرني

---

١ - **فى النهاية :** « فيه : انه أقام هنية أى قليلا من الزمان ، وهو تصغير هنة و يقال : هنيهة أيضاً » .

أقول : من أراد تفصيل الكلمة فليراجع معاجم اللغة المبسوطة .

٢ - من هنا أى من «أنبعث» الى قوله «الاورق» فى الاصل فقط .

٣ - **فى النهاية :** « الاورق الاسمر و الورقة السمرة،يقال: جمل أورق وناقة ورقاء؛ و منه حديث ابن الاكوع : خرجت أنا و رجل من قومى و هو على ناقة و رقاء ، و حديث قس : على جمل أورق » **و فى مجمع البحرين :** « الاورق من الابل الذى فى لونه سواد الى بياض ؛ ومنه : جمل أورق » .

٤ - **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب ذكر أصحاب النبى (ص) و أمير المؤمنين (ع) (ص٧٣٣ ؛ س٢٠) **و أيضاً فى المجلد الرابع و العشرين من البحار** فى باب جوامع أحكام القضاء فى(ص ١٣، س١٨) **و نقله المحدث النورى(ره) فى المستدرك** فى كتاب القضاء فى باب نوادر مايتعلق بأبواب آداب القاضى (ج٢؛ص١٩٧) لكن الى قوله : « تظلموا » و أشار الى باقيه بقوله : « الخبر » **و نقله ابن عساكر فى تاريخه** و لما كانت عبارته مشتملة على زيادات سننقله بعين عبارته فى تعليقات آخر الكتاب انشاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم٢٢) .

يحيى بن صالح الحريريّ ، قال : أخبرنا أبوالعبّاس الوليد بن عمرو و كان ثقة [١] عن عبدالرّحمن بن سليمان [٢] عن جعفر بن محمّد بن عليّ عليه السلام قال :

بعث عليٌّ - عليه السلام - مصدّقاً [٣] من الكوفة الى باديتها ؛ فقال :

عليك يا عبدالله بتقوى الله ، و لا تؤثرنّ دنياك على آخرتك ، وكن حافظاً لما ائتمنتك عليه [٤] ، راعياً لحقّ الله حتّى تأتى نادي بني فلان [٥] ؛ فاذا قدمت عليهم فانزل

---

١ - **فى تقريب التهذيب** : «الوليد بن عمرو بن السكين البصرى أبوالعباس صدوق من الحادية عشرة» **وقال المامقانى (ره) فى تنقيح المقال** : « الوليد بن عمر أبوالعباس حكى عن كتاب الغارات لابراهيم الثقى ؛ أخبرنا يحيى بن صالح الحريرى قال : أخبرنا أبو العباس الوليد بن عمرو وكان ثقة (الى آخر ما قال) » .

٢ - كأن المراد به «عبدالرحمن بن سليمان الانصارى الذى عده الشيخ (ره) فى رجاله من أصحاب الباقر (ع) » وذكر فى جامع الرواة رواية أبان عن عبد الرحمن بن سليمان عن أبي عبدالله (ع) فى الكافى فى باب المصاحف **وفى تقريب التهذيب** : « عبد الرحمن بن سليمان بن عبدالله بن حنظلة الانصارى أبوسليمان المدنى المعروف بابن الغسيل صدوق فيه لين من السادسة، مات سنة اثنتين وسبعين[ومائة] وهوابن مائة وست سنين / خ م دتم ق » .

٣ - **فى النهاية** : « فى حديث الزكاة : لايؤخذ الصدقة هرمة ولاتيس الا أن يشاء المصدق، رواه أبوعبيد بفتح الدال والتشديد ، يريد صاحب الماشية أى الذى أخذت صدقة ماله؛وخالفه عامة الرواة فقالوا : بكسر الدال ؛ وهو عامل الزكاة الذى يستوفيها من أربابها ، يقال : صدقهم يصدقهم فهو مصدق،وقال أبوموسى : الرواية بتشديد الصاد والدال معاً وكسر الدال وهو صاحب المال ؛ وأصله المتصدق فادغمت التاء فى الصاد (الى أن قال) والذى شرحه الخطابى فى المعالم أن « المصدق » بتخفيف الصاد العامل وأنه وكيل الفقراء فى القبض (الى آخر ماقال) » .

٤ - فى الاصل : «أمنتك عليه» والمتن موافق للمستدرك ؛يقال : « أمنه على كذا وائتمنه عليه = اتخذه أميناً فيه، وقال فى القاموس : « أمنه كسمع وأمنه تأميناً وائتمنه وأستأمنه» وشرحه فى التاج بقوله : « بمعنى واحد وقرأ مالك لاتأمنا على يوسف بين الادغام والاظهار (الى آخر ماقال) » .

٥ - فى الاصل و المستدرك : « بلادى » .

بفنائهم من غير أن تخالط أبنيتهم [١] ثمّ امض اليهم بسكينة و وقار حتّى تقوم بينهم فتسلّم عليهم [ولا تخدج [٢] بالتّحيّة لهم [٣]] فتقول : يا عبادالله أرسلني اليكم وليّ الله لآخذ منكم حقّ الله [فهل لله في أموالكم من حقّ [٤]] فتؤدّوه [٥] الى وليّه ؟ فان

---

١ ـ في المستدرك : « بيتهم » وفي غارات المجلسي (ره) : « أبياتهم » والعبارة في نهج البلاغة هكذا ، « فاذا قدمت على الحي فانزل بمائهم من غير أن تخالط أبياتهم » **فقال ابن ميثم في شرح العبارة** (ص٥٠٢ من الطبعة الاولى سنة ١٢٧٦) : « أمره اذا نزل بقبيلة أن ينزل بمائهم ، لان من عادة العرب أن تكون مياههم بارزة عن بيوتهم . وأن لا تخالط بيوتهم لما في ذلك من المشقة عليهم والتكلف له » **وقال ابن أبي الحديد في شرحها** (ج ٣ ؛ ص ٢٣٦ :« قوله ـ عليه السلام ـ : فانزل بمائهم وذلك لان العرب تحمد منه الانقباض وتستهجن في القادم أن يخالط بيوت الحي الذي قدم عليه؛ فقد يكون هناك من النساء من لا يليق رؤيته ولا يحسن سماع صوته ، ومن الاطفال من يستهجن أن يرى الغريب انبساطه على أبويه وأهله ، وقد يكره القوم أن يطلع الغريب على مأكلهم و مشربهم و ملبسهم وبواطن أحوالهم ، وقد يكونون فقراء ؛ فيكرهون أن يعرف فقرهم فيحتقرهم ، أو أغنياء أرباب ثروة كثيرة ؛ فيكرهون أن يعلم الغريب ثروتهم فيحسدهم » .

٢ ـ **قال ابن أبي الحديد** : « ثم أمره أن يمضي اليهم غير متسرع ولا عجل ولا طائش نزق حتى يقوم بينهم فيسلم عليهم ويحييهم تحية كاملة غير مخدجة أي غير ناقصة من أخدجت الناقة اذا جاءت بولدها ناقص الخلق وان كانت أيامه تامة، وخدجت الولد اذا ألقت الولد قبل تمام أيامه ، وروي : ولا تخدج بالتحية والباء زائدة » **وفي النهاية** (بعد ذكر شواهد على أن الخداج بمعنى النقصان ، والخديج بمعنى المخدج أي ناقص الخلق ، ونقل نظير ما ذكره ابن أبي الحديد) : « **ومنه حديث علي** : تسلم عليهم ولا تخدج التحية لهم أي لا تنقصها » **وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار (ص٧٤٢)** : « ولا تخدج بالتحية الباء زائدة وفي بعض النسخ بدونها أي لا تنقصها من قولهم : خدجت الناقة اذا ألقت ولدها قبل أوانه » .

٣ ـ ما بين المعقوفتين غير موجود في الاصل والمستدرك .

٤ ـ ما بين المعقوفتين غير موجود في الاصل .

٥ ـ في الاصل والمستدرك : « فتؤدونه » .

قال قائل منهم : لا ؛ فلا تراجعه ، و ان أنعم لك منعم[1] فانطلق معه من غير أن تخيفه ، و لا تعده الا خيراً[2] حتى تأتي[3] ماله[4] فلا تدخله الا باذنه ؛ فان أكثره له ، وقل له : يا عبدالله أتأذن لي في دخول ذلك؟ـ فان أنعم [فلا تدخله[5]] دخول المسلّط عليه فيه و لا عنيف[7] به ، و اصدع المال صدعين فخيّره أيّ الصّدعين شاء؛فأيّهما[6] اختار فلا تتعرّض له و اصدع الباقي صدعين[8] ، فلا تزال حتّى يبقى حقّ الله في ماله فاقبضه ، فان[9] استقالك فأقله ثمّ اخلطها ثمّ اصنع مثل الّذي صنعت حتّى تأخذ حقّ الله في ماله ، فاذا قبضته فلا توكل به الّا ناصحاً[10] مسلماً مشفقاً أميناً حافظاً غير معنف بشيء منها ثمّ احدر[11] ما اجتمع عندك من كلّ ناد الينا نضعه[12] حيث أمرالله به ، فاذا انحدر بها رسولك فأوعز[13] اليه أن لايحولنّ بين ناقة و فصيلها ولايفرّقنّ

---

١ ـ فى النهاية وشرح ابن أبى الحديد وبيان المجلسى (ره) : «أنعم لك ، من قولهم: أنعم له ؛ أى قال له : نعم » .

٢ ـ فى الاصل : « وان لاتعده الا خيراً» وفى الكافى و الوسائل : «أو تعده الا خيراً» و فى النهج بدل العبارة : « من غير أن تخيفه أو توعده أو تعسفه أوترهقه » وهو الاصوب .

٣ ـ فى الاصل : « يأتى » . ٤ ـ فى الكافى : « فاذا أتيت ماله » .

٥ ـ سقط من الاصل .

٦ ـ فى الكافى « عنف » (ككتف بلاياء) .

٧ ـ فى الاصل والمستدرك « فأيما » .

٨ ـ قال المجلسى (ره) نقلا عن الصحاح : « الصدع=الشق » .

٩ ـ فى الاصل : « وان » .

١٠ ـ أى لاتسلمه ولا تفوضه الا الى ناصح .

١١ ـ قال المجلسى (ره) فى مرآة العقول : « فى الصحاح : حدرت السفينة أحدرها حدراً اذا أرسلتها الى أسفل؛ ولايقال :أحدرتها ، وقال :حدر فى قراءته وفى أذانه يحدرحدراً أى أسرع » .

١٢ ـ فى الاصل والمستدرك ؛ « فنضعه » . وفى النهج : « نصيره » .

١٣ ـ **قال المجلسى (ره) فى تاسع البحار** : «أوعز اليه تقدم» وفى مرآة العقول

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بينهما ، ولا يمصر[١] لبنها فيضرّ ذلك بفصيلها ، ولا يجهدنّها ركوباً و ليعدل بينهنّ في ذلك ، و ليوردها كلّ ماءٍ يمرّ به ولا يعدل بهنّ [عن] نبت الارض الى جوادّ الطّرق[٢] في السّاعات الّتي تريح و تعنق[٣] ، و ليرفق بهنّ جهده حتّى يأتيننا[٤]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« وفي الصحاح : أوعزت اليه في كذا وكذا أي تقدمت؛وكذلك وعزت اليه توعيزاً،وقديخفف ويقال : وعزت اليه وعزاً » **و في مجمع البحرين** : « في الحديث أوعز الى ر سولك أن لايحول ، أي تقدم اليه بذلك ».

١ - **قال ابن أبي الحديد** : « قوله - عليه‌السلام - ولا تمصر لبنها ، المصر حلب مافي الضرع جميعه ؛ نهاه من أن يحلب اللبن كله فيبقى الفصيل جائعاً » . **وفي النهاية** : « في حديث علي : ولا يمصر لبنها فيضر ذلك بولدها ؛ المصر الحلب بثلاث أصابع ، يريد لايكثر من أخذ لبنها » ونقله المجلسي (ره) فيمرآة العقول .

٢ و ٣- فيالاصل و المستدرك : « لاتغبق » قال الطريحي (ره) في مجمع البحرين في مادة : « راح» : « في حديث ابل الزكوة ووصية العامل فيها : ولا يعدل بهن عن نبت الارض الى جواد الطرق في الساعة التي تريح و تعنق ، قال بعض شراح الحديث وهو ابن ادريس: سمعت منيقول : تريح وتغبق بالغينالمعجمة والباء يعتقد أنهمن الغبوق وهو الشرب بالعشي وهذا تصحيف فاحش وخطأ قبيح وانما هو تعنق بالعين غير المعجمة والنون منالعنق وهو ضرب من سير الابل وهو سير شديد قال الراجز :

ياناق سيري عنقاً فسيحا الى سليمان فتستريحا

والمعنى لايعدل بهن عن نبت الارض الى جواد الطرق في الساعات التي فيها مشقة ، ولاجل هذا قال : تريح ؛ من الراحة ولوكان من الرواحلقال : تروح ؛ وماكان يقول :تريح ، ولان الرواح يكون عند العشي أوقريباً منه ، والغبوق هو شرب العشي فلم يبق له معنى الا مابيناه ،وانما ذكرت هذه اللفظة في كتابي لاني سمعت جماعة من أصحابنا يصحفونها »**وقال المجلسي (ره) في تاسع البحار** في بابجوامع مكارمأخلاقه وآدابه وسننه وعدله بعدنقل الرواية عن الكافي (انظر ص ٥٣٧ - ٥٣٨) ضمن بيان له للحديث : « وقال ابن ادريس في السرائر : سمعت منيقول : وتغبق (فنقل كلام ابنادريس الى قوله : انما المعنى مابيناه)»

« بقية الحاشية فيالصفحة الاتية »

باذن‌الله سماناً غير متعبات ولا مجهدات ، فيقسمن[١] على كتاب‌الله و سنّة نبيّه ؛ فانّ ذلك أعظم لأجرك و أقرب لرشدك[٢] فينظر الله اليها و اليك والى جهدك ونصيحتك لمن بعثك و بعثت في حاجته ، و انّ رسول الله - صلى الله عليه وآله - قال : ما نظر الله الى وليّ يجهد نفسه لامامه بالطّاعة والنّصيحة ألّا كان معنا في الرّفيق الأعلى[٣] .

حدّثنا محمّد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ،قال : و أخبرنا ابن

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

وزاد على ذلك فى مرآةالعقول فى شرح الحديث (انظر ج٣ ؛ ص١٩٢) : « وانما أوردت هذه اللفظة فى كتابى لانى سمعت جماعة من أصحابنا الفقهاء يصحفونها (انتهى كلامه)» **وقال الفاضل الاستر آبادى :** « قوله : ويروح ويعنق أى الرسول والضمائر كلها يرجع الى رسول المصدق وحينئذ لايتوجه تخطئة بعض الاذكياء عليه وتشنيعه على الفقهاء ؛ **وفى وصية أخرى منه :** « وأرح بدنك وروح ظهرك» مؤيد لهذا المعنى ، **وقال فى النهاية :** « فانطلقوا معانقين أى مسرعين من عانق مثل عنق اذا سارع وأسرع » .

٤ - فى النهج والمستدرك : حتى تأتينا » وفى ثامن البحار : «حتى يأتينا بها » .

١ - **قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج** : « وجه التكرار فى قوله : فيقسمن على كتاب‌الله وسنة نبيه فان قوله : نضعه حيث أمرالله تكرار للمعنى الاول هو على ما أظن أنه (ع) أحب ان يحتاط و يدفع الظنة عن نفسه فان الزمان قد كان فى عهده فسد و ساءت ظنون الناس لا سيما مع ما رآه من عثمان واستئثاره بمال الفيء (نقلناه على سبيل التلخيص والاختصار) » .

٢ - نقله فى نهج البلاغة الى هنا و زاد عليه قوله : «ان شاء الله» .

٣ - **نقله المجلسى (ره) فى المجلد العشرين من البحار** فى باب أدب المصدق (ص٢٢) و نقله غيره أيضاً فى غيره ، ولما كانت الاشارة الى مواضع نقله و موارد زياداته فى سائر الكتب مفيدة جداً بنينا الامر على البحث عن الحديث فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٢٣).

الاصفهاني[١] قال: حدّثنا سفيان بن عيينة[٢] عن عمّار الدّهني[٣] عن سالم بن أبي الجعد[٤] قال: فرض علي - عليه السلام - لمن قرأ القرآن ألفين ألفين.

قال:

و كان أبي ممّن قرأ القرآن[٥].

---

١ - المراد به محمد بن سعيد بن سليمان كما مرت ترجمته (انظر ص٥١) .

٢ - **في تقريب التهذيب :** « سفيان بن عيينة بن أبي عمران ميمون الهلالي أبو محمد الكوفي ثم المكي ثقة حافظ فقيه امام حجة ، الا أنه تغير حفظه بآخره ، و كان ربما دلس لكن عن الثقات ، من رؤس الطبقة الثامنة ، و كان أثبت الناس في عمرو بن دينار ، مات في رجب سنة ثمان و تسعين [و مائة] وله احدى و تسعون سنة / ع » **و في تهذيب التهذيب في ترجمته :** « روى عن شبيب بن غرقدة » .

٣ - هو عمار بن معاوية الدهني أبو معاوية بن عمار الدهني المعروف بين الخاصة و ستأتي ترجمته في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم٢٤) .

٤ - في الاصل والبحار : « سالم بن سالم » **ففي تقريب التهذيب :** « سالم بن أبي الجعد رافع الغطفاني الاشجعي مولاهم الكوفي ثقة و كان يرسل كثيراً من الثالثة مات سنة سبع أو ثمان و تسعين ،وقيل : مائة أو بعد ذلك و لم يثبت أنه جاوز المائة / ع » **و في تهذيب التهذيب في ترجمته :** « روى عن علي بن أبي طالب (الى أن قال) و عنه عمار الدهني » **و في جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلا عن رجال البرقي : « سالم بن أبي الجعد الاشجعي عامي كوفي » **و في الطبقات لابن سعد عند ذكره الطبقة الثانية من الكوفيين (ج ٦ ؛ ص٢٠٣ من طبعة اروبا) :** « سالم بن أبي الجعد الغطفاني مولى لهم (الى أن قال) و قالوا : كان ستة بنين لابي الجعد فكان اثنان منهم يتشيعان و اثنان مرجئان ، و اثنان يريان رأى الخوارج ، قال فكان أبوهم يقول لهم : أي بني لقد خالف الله بينكم » .

٥ - **في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي:** «رافع أبو الجعد الاشجعي الغطفاني مولى لهم وكان قارئاً للقرآن روى عن علي وعبدالله ، روى عنه ابنه سالم بن أبي الجعد سمعت أبي يقول ذلك » **و في الطبقات لابن سعد** عند ذكره الطبقة الاولى من الكوفيين

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

حدّثنا محمّد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم قال : و أخبرني ابراهيم بن يحيى الثّنورى[١] قال : حدّثنا ابواسحاق بن مهران[٢] عن سابق البربرى[٣] قال :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

(ج٦ ؛ ص١٣٩ من طبعة اروبا) : « أبو الجعد و هو أبو سالم بن أبى الجعد الاشجعى مولى لهم روى عن عبدالله (الى أن قال) قال [يعنى قتادة] قلت لسالم: أى رجل كان أبوك ؟ـ قال : كان قارئاً لكتاب الله و كان قليل الحديث » .

أما الحديث فنقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص٧٣٩ ؛ س٢٣) .

١ ـ كذا فى الاصل و يحتمل أن تكون الكلمة محرفة عن « الثورى » بالثاء المثلثة او الدورى **ففى جامع الرواة و تنقيح المقال :** « روى ابراهيم بن محمد الثقفى عن ابراهيم بن يحيى الدورى عن هشام بن بشير [أو بصير] فى التهذيب فى باب حدود الزنا » **و فى معجم رجال الحديث للامام الخوئى** ـ طال بقاؤه ـ بعد نقله ما فى جامع الرواة **مانصه :** « و هذه الرواية رواها محمد بن يعقوب بسنده عن ابراهيم بن محمد الثقفى عن ابراهيم بن يحيى الثورى؛ الكافى الجزء السابع ، فى كتاب الحدود؛ باب النوادر ٦٣، الحديث الثالث عشر » فعلم مما نقل أن المراد من «الثورى» و «الثورى» و «الدورى» رجل واحد .

٢ ـ كذا فى الاصل والبحار و من المحتمل أن يكون هنا سقط و يكون الصحيح : «أبو اسحاق عن ابن مهران» فان ابن مهران وهو ميمون أيضاً بربرى ففى المشتبه : «البربرى خلق منهم ميمون بن مهران البربرى وعنه قبيصة وعدة وهو لقب له» **وفى تقريب التهذيب:** « ميمون بن مهران الجزرى أبو أيوب أصله كوفى نزل الرقة ثقة فقيه ولى الجزيرة لعمر بن عبدالعزيز ، وكان يرسل من الرابعة مات سنة سبع عشرة [و مائة] / بخ م ٤ » وأما أبو اسحاق الراوى عنه على ما احتملناه فلم نتمكن من تطبيقه على أحد .

٣ ـ **فى القاموس :** « سابق بن عبدالله روى عن أبى حنيفة » **و فى تاج العروس** فى شرح العبارة : « و هو الرقى المعروف بالبربرى الراوى عن أبى حنيفة ـ رحمه الله ـ و عن طبقته مشهور عندهم » **و فى اللباب :** « البربرى بفتح الباء الموحدتين بينهما راء و بعد الباء الثانية راء اخرى هذه النسبة الى بلاد البربر و هم جيل كبير من ناحية كبيرة من

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

رأيت علياً - عليه السلام - أسّس مسجد[1] الكوفة الى قريب من طاق الزّيّاتين قدر شبر شبر. قال:

و رأيت المحبس و هو خصّ[2] و كان النّاس يفرجونه و يخرجون منه فبناه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بلاد المغرب والمشهور بهذه النسبة (فعد أشخاصاً الى أن قال) و أبوسعيد سابق بن عبدالله البربرى و غيرهم. **قلت**: الصحيح أن سابقاً البربرى ليس منسوباً الى البربر و انما هو لقب له » **قال الذهبى فى المشتبه**: « البربرى خلق منهم سابق البربرى من أهل الرقة روى عنه شجاع بن الوليد » **و فى ميزان الاعتدال** فى ترجمة سابق بن عبدالله الرقى: « قال ابن عدى: وهو غير سابق البربرى الزاهد؛ ذاك له كلام فى الزهد » **وفى لسان الميزان** بعد نقله ما نقلناه **عن ميزان الاعتدال**: « و قد جوز ابن عدى أن يكون سابق ثلاثة؛ سابق بن عبدالله الراوى عن أبى خلف، وسابق بن عبدالله الرقى، وسابق البربرى؛ فقال مانصه: أظن أن سابقاً صاحب حديث: اذا مدح الفاسق اهتز العرش؛ ليس هو بالرقى، لان الرقى أحاديثه مستقيمة عن مطرف و أبى حنيفة، و أما سابق البربرى فانما له كلام فى الحكمة و الزهد و غيرهما (الى أن قال بعد كلام طويل): و أما البربرى فلم يذكر اسم أبيه و قد أشار اليه ابن عدى و مقتضاه أن البربرى ليست له رواية و ليس كذلك فقد ذكره ابن حبان فى الثقات و قال: هذا من أهل بربر سكن الرقة يروى عن محكول و عمرو بن أبى عمرو قال أبوحاتم الرازى: روى عنه الاوزاعى (الى آخر ما قال) ».

أقول: خاض ابن عساكر فى ترجمته فى تأريخه (ج٦؛ ص٣٨ - ٤٢) و نقل عنه أشعاراً فى الزهد فمن أرادها فليراجعه.

١ - كذا فى الاصل والبحار و من المحتمل قوياً أن «المسجد» مصحف «السجن» أو «المحبس».

٢ - **فى مجمع البحرين**: «الخص بالضم و التشديد البيت من القصب و الجمع أخصاص مثل قفل و أقفال و منه الحديث: الخص لمن اليه القمط يعنى شد الحبل» **و فى النهاية**: « فيه: أنه مر بعبدالله بن عمرو و هو يصلح خصاً له و هى؛ الخص بيت يعمل من الخشب و القصب و جمعه خصاص و أخصاص، سمى به لما فيه من الخصاص و هى الفرج و الانقاب ».

علىّ - عليه السلام - بالجصّ و الآجرّ . قال : فسمعته و هو يقول :

ألا[١] ترانى كيّساً مكيّساً[٢] بنيت بعد نافع[٣] مخيّساً[٤] .

كلام من كلامه عليه السلام

حدّثنا محمّد ،قال : حدّثنا الحسن، قال: حدّثنا ابراهيم ، قال : أخبرنا أبوغسّان النّهديّ مالك[٥] بن اسماعيل ، قال : حدّثنا عبد السّلام بن حرب النّهدىّ[٦] ، عن

---

١ - **فى الاصل** : «ألم» و هو غلط على سبيل القطع .

٢ - **فى الصحاح** : « الكيس خلاف الحمق ، و الرجل كيس مكيس اى ظريف و قال :

أما ترانى كيساً مكيساً بنيت بعد نافع مخيساً »

و قال ابن الاثير فى النهاية : «الكيس العقل و منه الحديث أى المؤمنين أكيس أى أعقل (الى ان قال) و منه حديث على : و كان كيس الفعل أى أحسنه و الكيس فى الامور يجرى مجرى الرفق فيها و منه حديثه الاخر : أما ترانى كيساً مكيساً ؛ المكيس المعروف بالكيس » . **و قال الزمخشرى فى ألاساس** : «و هو كيس مكيس موصوف بالكيس» .

٣ - لما كان البيت محتاجاً الى بيان نقلناه الى تعليقات آخر الكتاب خوف الاطالة هنا . **(انظر التعليقة رقم٢٥)** .

٤ - **نقله المجلسى** (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص٧٣٩ ؛ ص٢٢) .

٥ - فى الاصل : «عن مالك» و أظن أن كلمة «عن» زائدة **قال فى باب الكنى من تقريب التهذيب** : « أبوغسان النهدى هو مالك بن اسماعيل » **و قال فى ترجمته** : « مالك بن اسماعيل النهدى أبوغسان الكوفى سبط حماد بن أبى سليمان ثقة متقن صحيح الكتاب عابد من صغار التاسعة مات سنة سبع عشرة» **وفى تهذيب التهذيب**: «مالك بن اسماعيل بن درهم و يقال : ابن زياد بن درهم أبوغسان النهدى مولاهم الكوفى الحافظ ابن بنت حماد بن أبى سليمان روى عن عبدالوهاب بن سليمان بن الغسيل و عبدالعزيز بن عبدالله بن أبى سلمة الماجشون (الى أن قال) و عبدالسلام بن حرب و عيسى بن عبدالرحمن (الى آخر ما قال) » .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

محمّد بن سوقة[1]، عن العلاء بن عبدالرّحمن[2]، قال: قام رجلٌ الى علىّ بن أبي طالب عليه السلام فسأله عن الايمان فقال عليه السلام:

الايمان على أربع دعائم؛ على الصّبر و اليقين و العدل و الجهاد، فالصّبر منها

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و فى جامع الرواة نقلا عن الفهرست للشيخ (ره): « أبوغسان النهدى له كتاب عنه ابن نهيك » ثم قال: و فى مختصر الذهبى من كتب رجال العامة: « مالك بن اسماعيل أبوغسان النهدى الحافظ عنه البخارى حجة عابد قانت لله توفى سنة تسع عشرة و مائتين (انتهى فليتدبر) » **و قال ابن سعد فى الطبقات (ج٦ من طبعة اروبا؛ ص٢٨٢):** « أبوغسان و اسمه مالك بن اسماعيل بن زياد بن درهم مولى كليب بن عامر النهدى أحد بنى خزيمة و ام أبى غسان ابنة اسماعيل بن حماد بن أبى سليمان و حماد بن أبى سليمان خال اسماعيل بن أبى غسان و توفى أبوغسان بالكوفة فى غرة شهر ربيع الاخر سنة تسع عشرة و مائتين فى خلافة أبى اسحاق المعتصم، وكان أبوغسان ثقة صدوقاً متشيعاً شديد التشيع ».

٦ - **فى تقريب التهذيب:** « عبدالسلام بن حرب بن سلمة النهدى بالنون الملائى بضم الميم و تخفيف اللام أبوبكر الكوفى أصله بصرى ثقة حافظ له مناكير من صغار الثامنة مات سنة سبع و ثمانين [و مائة] و له ست و تسعون سنة /ع » **و فى تهذيب التهذيب:** « عبدالسلام بن حرب بن سلم النهدى الملائى أبوبكر الكوفى أصله بصرى روى عن يحيى بن سعيد الانصارى (الى أن قال) و عنه ابن اسحاق (الى أن قال) و أبوغسان النهدى (الى آخر ما قال) » **و فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره):** « عبدالسلام بن حرب النهدى مولى كوفى أصله بصرى أبوبكر الملائى من أصحاب الصادق(ع) » ثم ذكرا أن الفضل بن دكين روى عنه فى التهذيب فى باب فرض الصيام، وله ترجمة فى طبقات ابن سعد فى الطبقة السابعة من الكوفيين **(انظر ج٦ من طبعة اروبا، ص٢٦٩).**

١ - **فى تقريب التهذيب:** « محمد بن سوقة بضم المهملة الغنوى بفتح المعجمة و النون الخفيفة أبوبكر الكوفى العابد ثقة مرضى عابد من الخامسة/ع » **و نقل فى جامع الرواة عن رجال الشيخ (ره)** أن محمد بن سوقة البجلى المرضى الخزاز تابعى اسند عنه من أصحاب الصادق (ع)» ثم ذكر عن النجاشى توثيقه وأشار الى رواياته عن أبى جعفر و أبى عبدالله عليهما السلام فى غير مورد من الكافى و التهذيب **و فى الطبقات لابن سعد**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

على أربع شعب؛ على الشّوق والشّفق و الزّهادة[1] و التّرقّب، فمن اشتاق الى الجنّة سلا عن الشّهوات، ومن أشفق من النّار رجع[2] عن المحرّمات[3]، و من زهد

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فى الطبقة الرابعة من الكوفيين (ج٦ من طبعة اروبا؛ ص٢٣٧): « محمدبن سوقة مولى بجيلة و كان تاجراً يبيع الخز وكان ورعاً، قال: أخبرنا عبداللهبن الزبير الحميدى قال: حدثنا سفيانبن عيينة قال: أتانى رقبةبن مصقلة فى بيتى و كان طريقه اذا أراد محمدبن سوقة علينا فقال: اذهب بنا الى محمدبن سوقة فأنى سمعت طلحة: ما بالكوفة رجلان يزيدان على محمد بن سوقة و عبدالله بن وائل» **و فى الجرح و التعديل لابن أبى حاتم الرازى**: « محمدبن سوقة أبوبكر الغنوى روىعن سعيدبن جبير (الى أنقال) **حدثنا عبد الرحمن**، حدثنا أبى، حدثنا رجل سماه، قال: حدثنا محمدبن عبيد الطنافسى قال: سمعت الثورى يقول: حدثنى الرضا محمدبن سوقة ولم أسمعه يقول ذلك لعربى ولامولى. **حدثنا عبدالرحمن**، حدثنا النضربن هشام الاصبهانى، حدثنا الحسينبن حفص قال: قال سفيان الثورى: اخرج اليكم كتاب خير رجل بالكوفة؟ - فقلنا: يخرج الينا كتاب منصور، فأخرج الينا كتاب محمد بن سوقة. **حدثنا عبد الرحمن**، حدثنى أبى، حدثنا هارونبن سعيد الايلى، قال: أخبرنى خالدبن نزار، عن سفيان، عن رقبة، أنه قال لسليمان: انطلق بنا الى محمدبن سوقة فانى سمعت طلحةبن مصرف يقول: ما بالكوفة رجلان يزيدان على محمدبن سوقة و عبدالرحمنبن وائلبن حجر (الى آخر ما قال من رواياته المصرحة بتوثيقه) ».

٢ - **فى تهذيب التهذيب**: «العلاءبن عبدالرحمن شيخ سأل علياً (ع) عنالايمان فذكر حديثاً فيه طول، روىعنه محمدبن سوقة روى الغلابى عن ابن معين أنه قال: العلاءبن عبدالرحمن هذا ليس بالمدنى مولى الحرقة، وتعقبه الخطيب بأن قال: ليس فى الرواة من اسمه العلاء و اسم أبيه عبدالرحمن غير مولى الحرقة ثم ساق الحديث من طريق أبى جعفر الطبرى بسنده الى محمدبن سوقة عنالعلاءبن عبدالرحمن حدثنى شيخ أن رجلا سأل علياً».

١ - فىالنهج و التحف: « الزهد ».

٢ - فىالنهج: « اجتنب ».

٣ - فىالتحف: « الحرمات ».

في الدّنيا تهاون [١] بالمصيبات [٢] ، و من ارتقب الموت سارع الى [٣] الخيرات .

و اليقين منها على أربع شعب ؛ على تبصرة الفطنة ، و تأوّل الحكمة ، وموعظة العبرة ، وسنّة الأوّلين، فمن تبصّر [في [٤]] الفطنة تأوّل [٥] الحكمة ، ومن تأوّل [٦] الحكمة عرف العبرة ، و من عرف العبرة [عرف السّنّة، و من عرف السّنّة [٧]] فكأنّما كان [٨] في الأوّلين .

و العدل منها على أربع شعب ؛ على غائص [٩] الفهم ، و غمرة [١٠] العلم ، و زهرة الحكم ، و روضة [١١] الحلم ، فمن فهم فسّر [١٢] جمل [١٣] العلم ، و من عرف شرائع الحكم [١٤] [لم يضلّ [١٥]] ، و من حلم لم يفرط [في [١٦]] أمره وعاش به [١٧] في النّاس [حميداً [١٨]] .

و الجهاد منها على أربع شعب ؛ على الأمر بالمعروف ، و النّهى عن المنكر ، و الصّدق في [١٩] المواطن ، [وشنآن الفاسقين [٢٠]]فمن أمر بالمعروف شدّ ظهر [٢١] المؤمنين [٢٢] ،

---

١ – فی النهج : « استهان » و فی التحف : « هانت علیه » .

٢ – فی التحف : « المصیبات » . ٣ – فی النهج : « فی » .

٤ – «فی» فی النهج و التحف فقط .

٥ و ٦ – فی النهج فی الموضعین : « تبینت له » .

٧ – ما بین المعقفتین فی التحف فقط . ٨ – فی التحف : « عاش » .

٩ – فی الاصل : « غامض » و لعله محرف « غائص » .

١٠ – فی النهج : « غور » . ١١ – فی النهج : « رساخة » .

١٢ – فی النهج : « علم » .

١٣ – فی التحف : « جمیع » و فی النهج : « غور » .

١٤ – فی الاصل : « الحلم » .

١٥ – فی التحف فقط و العبارة فی النهج هکذا : « و من علم غور العلم صدر عن شرائع الحلم » .

١٦ – فی النهج فقط . ١٧ – « به » فی التحف فقط .

١٨ – فی النهج و التحف فقط . ١٩ – فی التحف : « عند » .

٢٠ – سقط من الاصل . ٢١ – فی النهج : « ظهور » .

٢٢ – فی الاصل : « المؤمن » .

و من نهى عن المنكر أرغم [١] أنف [٢] المنافقين [٣] ، و من صدق في المواطن قضى ما عليه ، و من شنأ الفاسقين غضب لله ، و من غضب لله [٤] غضب الله له [٥] .

حدّثنا محمّد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : و حدّثنا أبوزكريّا بهذا الكلام أكثر من هذا ، و رواه عن أهل العلم من أصحابه قال: قال عليّ ـ عليه السّلام :

أمّا بعد [٦] فانّ الله شرع الاسلام فسهّل شرائعه لمن ورده ، و أعزّ أركانه على من حاربه [٧] ، فجعله عزّاً لمن تولاّه [٨] ، و سلماً [٩] لمن دخله ، و هدىً لمن ائتمّ به ، و زينةً لمن تحلّى به، وعدلاً [١٠] لمن انتحله ، وعروة [١١] لمن اعتصم به ، وحبلاً لمن استمسك به [١٢] ، و برهاناً لمن تكلّم به ، [وشرفاً لمن عرفه ، وحكمةً لمن نطق به [١٣]،] و نوراً لمن

١ ـ في الاصل : « رغم » . ٢ ـ في النهج : « انوف » .

٣ ـ في الاصل : « المنافق » و في التحف : « الكافرين » .

٤ ـ في الاصل و النهج : « و من شنأ الفاسقين و غضب لله » .

٥ ـ في النهج باضافة جملة : « و أرضاه يوم القيامة » و في التحف باضافة جملة « فذلك الايمان و دعائمه و شعبه » .

٦ ـ في النهج بدله : « الحمدلله الذى شرع الاسلام فسهل (الى آخر الخطبة) » و في التحف بدله : « ان الله ابتدأ الامور فاصطفى لنفسه منها ما شاء واستخلص منها ما أحب، فكان مما أحب أنه ارتضى الايمان فاشتقه من اسمه فنحله من أحب من خلقه ، ثم بينه فسهل شرائعه (الى آخرها) » .

٧ ـ في النهج : « غالبه » و في التحف : « جانبه » .

٨ ـ في التحف : « والاه » . و في النهج بدل العبارة : « فجعله أمناً لمن علقه » .

٩ ـ في التحف : « أمناً » . ١٠ ـ في التحف : « ديناً » .

١١ ـ في التحف : « عصمة » .

١٢ ـ من قوله : «و هدى» الى هنا غيرموجود في النهج ، و في الجمل الاتية تقديم و تأخير و اسقاط .

١٣ ـ في التحف فقط .

استضاء[١] به ، و شاهداً[٢] لمن خاصم به[٣] ، و فلجاً لمن حاجّ به ، و علماً لمن وعى ، و حديثاً لمن روى ، وحكماً لمن قضى ، و حلماً لمن حرب[٤] ، ولبّاً لمن تدبّر ، وفهماً لمن تفطّن[٥] ، و يقيناً لمن علم[٦] ، و بصيرةً لمن عزم ، و آيةً لمن توسّم ، و عبرةً لمن اتّعظ ، و نجاةً لمن صدق[٧] ، و مودّةً من الله لمن صلح[٨] ، و زلفى لمن اقترب[٩] ، وثقةً لمن توكّل ، وراحةً لمن فوّض[١٠] ، و صبغةً لمن أحسن[١١] ، و خيراً لمن سارع[١٢] ، و جنّةً لمن صبر ، ولباساً لمن اتّقى ، وطهراً[١٣] لمن رشد ، وكتبةً لمن آمن[١٤] وأمنةً لمن أسلم ، و روحاً للصّادقين .

فذلك الحق[١٥] ، سبيله الهدى[١٦] ، وصفته الحسنى ، و مأثرته المجد[١٧] ، فهو أبلج المنهاج[١٨] ، مشرق[١٩] المنار ، مضيء[٢٠] المصابيح ، رفيع الغاية ، يسير المضمار ، جامع الحلبة ، متنافس السّبقة[٢١] ، أليم النقصة[٢٢] ، قديم العدّة ، كريم الفرسان ، فالايمان

---

١ — فى الاصل : « استغنى » . ٢ — فى التحف : « حجة » .
٣ — فى النهج : « عنه » . ٤ — فى التحف : « حدث » .
٥ — فى التحف : « تفكر » و فى النهج : « عقل » .
٦ — فى التحف : « عقل » . ٧ — فى التحف : « لمن آمن به » .
٨ — فى الاصل : « أصلح » . ٩ — فى التحف : « ارتقب » .
١٠ — فى الاصل : « و رجاء لمن فرض » .
١١ — فى الاصل : « و سبقة لمن اجتبى » .
١٢ — فى الاصل : « و جيراً لمن شارع » .
١٣ — فى التحف : « تطهيراً » .
١٤ — هذه الفقرة فى الاصل فقط ولم أتحقق معناها .
١٥ — فى التحف : « فالايمان أصل الحق ، و أصل الحق » .
١٦ — فى الاصل : « سيله الدى » . ١٧ — فى الاصل : « المجد الكثير » .
١٨ — فى النهج : « فهو أبلج المناهج و أوضح الولائج » .
١٩ — فى النهج : « مشرف المنار مشرق الجواد » .
٢٠ — فى الاصل : « ذاكى » (بالذال المعجمة ؛ من ذكت النار) » .
٢١ — فى الاصل : « السنبة » . ٢٢ — فى الاصل فقط ولم أتحقق معناها .

منهاجه[١] ، و الصالحات مناره ، والعفة مصابيحه ، و الموت غايته ، و الدنيامضماره ، و القيامة حلبته ، و الجنة سبقته[٢] ، والنار نقمته ، و التقوى عدته ، و المحسنون فرسانه ، فبالاسلام[٣] يستدل على الصالحات ، وبالصالحات يعمر الفقه ، وبالفقه يرهب الموت ، وبالموت تختم الدنيا ، وبالدنيا تحذر الآخرة[٤] ، وبالقيامة تزلف[٥] الجنة ، و الجنة حسرة أهل النار ، و النار موعظة المتقين[٦] ، و التقوى سنخ الايمان[٧] .

و الايمان على أربع دعائم ؛ على الصبر و اليقين و العدل و الجهاد .

فالصبر على أربع شعب ؛ على الشوق و الشفق[٨] و الزهادة[٩] و الترقب ، فمن اشتاق الى الجنة سلاعن الشهوات ، ومن أشفق من النار رجع[١٠] عن المحرمات[١١] ، و من زهد في الدنيا تهاون[١٢] بالمصيبات[١٣] ، ومن ارتقب الموت سارع في[١٤] الخيرات.

و اليقين على أربع شعب ؛ على تبصرة الفطنة ، و تأويل[١٥] الحكمة ، و موعظة العبرة ، و سنة الاولين ؛ فمن تبصر في الفطنة تبين في الحكمة ، و من تبين في

---

١ ـ هذه الفقرة فى الاصل فقط .

٢ ـ الى هنا اختار الرضى (ره) من الخطبة مااختار فى النهج مع اسقاطه بعض الفقرات السابقة أيضاً .

٣ ـ فى التحف : « فبالايمان » .

٤ ـ فى الاصل : « تجوز القيامة » .

٥ ـ فى الاصل : « نزلت » .

٦ ـ فى التحف : « و النار موعظة التقوى » .

٧ ـ فى التحف بعدها : « و التقوى غاية لا يهلك من تبعها ، ولا يندم من يعمل بها ، لان بالتقوى فاز الفائزون ، و بالمعصية خسر الخاسرون ، فليزدجر اولو النهى ، و ليتذكر أهل التقوى » .

٨ ـ فى الاصل : « الشفاقة » .

٩ ـ فى النهج و التحف : « الزهد » .

١٠ ـ فى النهج : « اجتنب » .

١١ ـ فى التحف : « الحرمات » .

١٢ ـ فى النهج : «استهان» .

١٣ ـ فى التحف : « هانت عليه المصيبات » .

١٤ ـ فى التحف : « الى » .

١٥ ـ فى التحف : و النهج : « و تأول » .

الحكمة [١] عرف العبرة ، و من عرف العبرة ، [عرف السّنة ، و من عرف السّنّة [٢]] فكأنّما كان [٣] في الأوّلين .

والعدل على أربع شعب ؛ على غائص [٤] الفهم ، و غمرة [٥] العلم ، و زهرة الحكم ، و روضة الحلم ، فمن فهم فسّر [٦] جمل [٧] العلم ، و من علم عرف غرائب الحكم [٨] ، و من حلم لم يفرط [في [٩]] أمره ، وعاش به [في النّاس حميداً [١٠]] .

و الجهاد على أربع شعب ؛ على الأمر بالمعروف، والنّهي عن المنكر، و الصّدق في [١١] المواطن ، وشنآن الفاسقين ؛ فمن أمر بالمعروف شدّ ظهر [١٢] المؤمنين [١٣] ، ومن نهي عن المنكر أرغم [١٤] أنف [١٥] الفاسقين [١٦] ، و من صدق في المواطن قضى ما عليه ، ومن شنأ الفاسقين غضب لله ، و من غضب لله غضب الله له [١٧] [فذلك الايمان و دعائمه و شعبه] .

---

١ ـ فى التحف فى الموضعين : « تأول » و فى النهج فى الموضعين أيضاً : « تبينت له الحكمة » .

٢ ـ فى ما بين المعقوفتين فى التحف فقط .

٣ ـ فى التحف : « عاش » . ٤ ـ فى الأصل : « غامض » .

٥ ـ فى النهج : « غور » : ٦ ـ فى النهج : « علم » .

٧ ـ فى التحف : « جميع » و فى النهج : « غور » .

٨ ـ فى النهج بدل الفقره : « و من علم غورالعلم صدر عن شرائع الحلم » و فى ـ التحف : « و من عرف الحكم لم يضل » . ٩ ـ « فى » فى النهج فقط .

١٠ ـ ما بين المعقفتين غير موجود فى الاصل .

١١ ـ فى التحف : « عند » . ١٢ ـ فى النهج : « ظهور » .

١٣ ـ فى الاصل : « المؤمن » . ١٤ ـ فى الاصل : « رغم » .

١٥ ـ فى النهج : « انوف » .

١٦ ـ فى النهج : « المنافقين » و فى التحف : « الكافرين » .

١٧ ـ فى النهج : «و من شنأ الفاسقين وغضب لله غضب الله له وأرضاه يوم القيامة» .

و الكفر على أربع دعائم ؛ على الفسق ، و الغلوّ ، و الشّك ، و الشّبهة[١] .

فالفسق على أربع شعب ؛ على الجفاء ، و العمى ، و الغفلة ، و العتوّ .

فمن جفا حقر الحقّ[٢] و مقت الفقهاء ، و أصرّ على الحنث ، و من عمى نسي الذّكر و اتّبع الباطل[٣] و بارز ربّه[٤] و ألحّ عليه الشّيطان ، و من غفل جنا على ظهره[٥] ، و حسب غيّه رشداً ، و غرّته الأمانيّ و أخذته الحسرة اذا انقضى الأمر و انكشف عنه الغطاء و بدا له [من الله[٦]] مالم يكن يحتسب ، و من عتا عن أمر الله [شكّ ، و من شكّ[٧]] تعالى الله عليه ثم أذلّه بسلطانه و صغّره بجلاله كما فرط في جنبه[٨] و اغترّ بربّه الكريم .

و الغلوّ على أربع شعب ؛ على التّعمّق و التّنازع و الزّيغ و الشّقاق ، فمن تعمّق لم ينب[٩] الى الحقّ ، ولم يزدد[١٠] الا غرقاً في الغمرات ، ولم تحسر[١١] عنه فتنة الا غشيته أخرى ، وانخرق دينه[١٢] فهو يهوي في أمر مريج[١٣] .

---

١ ـ فى النهج بدلها : « على التعمق والتنازع والزيغ و الشقاق ، فمن تعمق لم ينب الى الحق ، و من كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق ، ومن زاغ ساءت عنده الحسنة ، و حسنت عنده السيئة ، وسكرسكر الضلالة ، و من شاق و عرت عليه طرقه ، وأعضل عليه أمره ، و ضاق عليه مخرجه » .

٢ ـ فى التحف : « المؤمن » .

٣ ـ فى التحف مكانها : « بذىء خلقه » .

٤ ـ فى التحف : « خالقه » .

٥ ـ فى التحف بدلها : « جنى على نفسه و انقلب على ظهره » و فى البحار بدل « جنا » : « و ثب » .

٦ ـ فى التحف : « فقط » .

٧ ـ ما بين المعقوفتين فى التحف فقط .

٨ ـ فى التحف : « حياته » .

٩ ـ فى التحف : « لم ينته » .

١٠ ـ فى التحف : « لم يزده » .

١١ ـ فى التحف : « لا تنحسر » (من دون واوالعطف) .

١٢ ـ هذه الفقرة فى الاصل فقط .

١٣ ـ مأخوذ من قوله تعالى : «بل كذبوا بالحق لما جاءهم فهم فى أمرمريج» (آية ٥

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

و من نازع و خاصم قطع بينهم الفشل ، و بلى أثرهم[١] من طول اللّجاج ، و من زاغ ساءت عنده الحسنة وحسنت عنده السّيّئة ، و سكر سكر الضّلال ، و من شاقّ وعرت[٢] عليه طرقه ، و أعضل[٣] عليه أمره ، و ضاق مخرجه ، و حرى[٤] أن ينزع عن رتبته[٥] بمالم يتّبع سبيل المؤمنين[٦].

والشّكّ على أربع شعب ؛ على المرية[٧] ، و الهول[٨]، والتّردّد ، و الاستسلام ، فبأيّ آلاء ربّك يتمارى الممترون[٩].

و من هاله مابين يديه نكص على عقبيه ، ومن تردّد في الرّيب[١٠] سبقه الاوّلون و أدركه الآخرون[١١] و وطئته سنابك الشّياطين[١٢] و من استسلم لتهلكة[١٣] الدّنيا

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

سورة ق) ففى مجمع البحرين : « قوله تعالى : فى أمر مريج أى أمر مختلط ، والمرج الخلط و منه الهرج والمرج ، قيل :انما سكن المرج لاجل الهرج ، ومرجت عهودهم بالكسر اى اختلطت؛ ومنه مرج الدين ، وفى الحديث : كيف أنتم اذا مرج الدين و قلقت أسبابه » .

١ ـ فى التحف : « أمرهم » .

٢ ـ كذا فى النهج لكن فى الاصل : « عورت » و فى التحف : « أعورت » .

٣ ـ كذا فى النهج لكن فى الاصل و التحف : « اعترض » .

٤ ـ فى الاصل : « حرم » و فى بعض نسخ التحف : « حرام » و فى بعضها الاخر كما أثبتناه .

٥ ـ فى التحف : « من دينه » .

٦ ـ فى التحف : « من اتبع غير سبيل المؤمنين » .

٧ ـ فى الاصل : « الريبة » و فى النهج : « التمارى » .

٨ ـ فى الاصل : « الهوى » .

٩ ـ فى النهج بدلها : « و من جعل المراء ديناً لم يصبح ليله » .

١٠ ـ فى التحف : « فى دينه » .

١١ ـ هذه الفقرة غير موجودة فى النهج .

١٢ ـ كذا فى النهج لكن فى الاصل والتحف : « الشيطان » .

١٣ ـ فى النهج و التحف : «لهلكة» .

والآخرة هلك فيهما [١] ، ومن نجا من ذلك فبفضل اليقين .

و الشّبهة على أربع شعب ؛ على اعجاب بالزّينة ، و تسويل النّفس ، و تأوّل العوج ، و لبس الحقّ بالباطل ؛ و ذلك بأنّ الزّينة تأفك [٢] عن البيّنة ، [و أنّ تسويل [٣]] النّفس تقحم الى [٤] الشّهوة ، و أنّ العوج يميل [بصاحبه [٥]] ميلاً عظيماً ، وأنّ اللّبس ظلمات بعضها فوق بعض ؛ و ذلك الكفر و دعائمه وشعبه .

و النّفاق على أربع دعائم ؛ على الهوى ، و الهوينا ، و الحفيظة و الطّمع .

فالهوى [من ذلك [٦]] على أربع شعب ؛ على البغى ، و العدوان ، و الشّهوة ، و الطّغيان ، فمن بغى كثرت غوائله و تخلّى عنه [٧] و نصر عليه ، و من اعتدى لم تؤمن بوائقه ولم يسلم قلبه ، و من لم يعزف [٨] نفسه عن الشّهوات خاض في الحسرات [٩] [وسبح فيها [١٠]] و من طغى [١١] ضلّ عمداً بلا عذر ولا حجّة .

---

١ ـ الى هنا تم ما فى النهج و بعده : « قال الرضى (ره) : وبعد هذا كلام تركنا ذكره خوف الاطالة و الخروج عن الغرض المقصود فى هذا الكتاب » .

٢ ـ فى التحف : « تصدف » .

٣ ـ هذه الكلمات سقطت من الاصل .

٤ ـ فى الاصل : « على » .

٥ ـ هذه الكلمة غير موجودة فى الاصل :

٦ ـ فى التحف فقط .

٧ ـ فى الاصل : « منه » .

٨ ـ فى التحف : « لم يعدل » و فى بعضها : « لم يعذل » (بالذال المعجمة) ففى النهاية : « و فى حديث حارثه : عزفت نفسى عن الدنيا أى عافتها وكرهتها ، و يروى : عزفت نفسى عن الدنيا ؛ بضم التاء أى منعتها و صرفتها » .

٩ ـ فى الاصل : « الخبيثات » .

١٠ ـ فى التحف فقط .

١١ ـ فى التحف : « عصى » .

و الهوينا [1] على أربع شعب ؛ على الهيبة والغرّة و المماطلة و الأمل ؛ و ذلك أنّ الهيبة تردّ عن الحقّ ، [و الاغترار بالعاجل تفريط الاجل [2]] و تفريط المماطلة [مورّط [3]] في العمى [4] حتّى يقدم الأجل [5] ، ولولا الأمل علم الانسان حساب [6] ما هو فيه ، ولو علم حساب [7] ما هوفيه مات خُفاتاً [8] من الهول و الوجل .

و الحفيظة على أربع شعب ؛ على الكبر و الفخر و الحميّة و العصبيّة ؛ فمن استكبر أدبر ، و من فخرفجر، و من حمي أصرّ [9] ، و من أخذته العصبيّة جار ، فبئس الأمر أمرٌ بين ادبار و فجور و اصرار وجور عن الصّراط .

---

١ - **قال ابن الاثير** : «فى صفته (ص) يمشى هوناً ؛ الهون الرفق واللين والتثبت، و فى رواية : كان يمشى الهوينا تصغير الهونى تأنيث الاهون و هو من الاول » **و فى تاج - العروس** : « و الهوينى تصغير الهونى تأنيث الاهون التؤدة والرفق والسكينة و الوقار » **وقال ابن أبي الحديد** فى شرح هذه الفقرة « وماهى بالهوينى التى ترجو ولكنها الداهية الكبرى » من كلام أمير المؤمنين (ع) مانصه : « الهوينا تصغير الهونى التى هى انثى أهون أى ليست هذه الداهية والجائحة التى أذكرها لك بالشيء الهين الذى ترجو اندفاعه وسهولته»

وقال التهامى فى رائيته المشهورة :

« الذل فى ظل الهوينا كامن و جلالة الاخطار فى الاخطار »

وحام حول معنى المصراع الثانية من قال بالفارسية :

«ازخطرخيزدخطر زيراكه سوددهچهل برنبندد گربترسد ازخطر بازارگان»

٢ - ما بين المعقوفتين غير موجود فى الاصل .

٣ - كذا فى التحف . ٤ - فى الاصل : « العمل » .

٥ - « حتى يقدم الاجل » فى الاصل فقط .

٦ و ٧ - فى الاصل فى الموضعين : « حسب » .

٨ - **قال الطريحى (ره) فى مجمع البحرين** : «وخفت خفاتاً = مات فجاءة، ومنه : مات خفاتاً من الهول » **وفى الصحاح** : « خفت خفاتاً أى مات فجاءة » **وفى معيار اللغة** : « خفت فلان خفاتاً كغراب = مات فجاءة ، والزرع ونحوه مات فهو خافت أيضاً » .

٩ - فى الاصل : « و من عمى أضر » .

و الّطمع على أربع شعب ؛ على الفرح و المرح و اللّجاجة و الكبر[١] ؛ فالفرح مكروه عندالله ، و المرح خيلاء[٢] ، واللّجاجة بلاء لمن اضطرّته الى حمل[٣] الآثام[٤] ، و الكبر[٥] لهوٌ ولعبٌ[٦] و شغلٌ و استبدالٌ بالّذي هو أدنى بالّذي هو خير .

فذلك النّفاق ودعائمه و شعبه .

والله قاهرٌ فوق عباده ، تعالى جدّه[٧] واستوت مرّته[٨] ، و اشتدّت قوّته ، و اصطنعت نفسه[٩] و صنع على عينه ، وجلّ وجهه ، و أحسن كلّ شيءٍ خلقه ، وانبسطت يداه ، و وسعت رحمته ، و ظهر أمره ، و أشرق نوره ، و فاضت بركته ، و استضاءت حكمته ، وهيهمن كتابه[١٠] ، وفلجت حجّته ، وخلص دينه ، و حقّت كلمته ، و سبقت حسناته ، وصفت نسبته[١١] ، وأقسطت موازينه ، و بلغت رسله[١٢] ، و اُحضرت[١٣] حفظته.

ثمّ جعل السّيّئة ذنباً ، والذّنب فتنةً ، و الفتنة دنساً ، و جعل الحسنى عتبى[١٤] ، و العتبى توبةً ، و التّوبة طهوراً ، فمن تاب اهتدى ، و من افتتن غوى مالم يتب[١٥]

---

١ ـ فى التحف و البحار : « و التكبر » .

٢ ـ **فى النهاية :** « و فيه : من جر ثوبه خيلاء لم ينظرالله اليه ؛ الخيلاء و الخيلاء بالضم و الكسر الكبر و العجب؛ يقال : اختال فهو مختال و فيه خيلاء و مخيلة اى كبر » .

٣ ـ فى الاصل : « حبل » .

٤ ـ فى البحار نقلا عن التحف : « حيلة الايام » .

٥ ـ فى التحف و البحار : « التكبر » .

٦ ـ فى الاصل : « و تعب » .
٧ ـ فى التحف : « ذكره » .

٨ ـ فى التحف : « و استوت به مرته » .

٩ ـ من هنا الى قوله : « و أشرق نوره » غير موجود فى التحف .

١٠ ـ هذه الفقرة أيضاً غير موجودة فى التحف .

١١ ـ هذه الفقرة غير موجودة فى الاصل .

١٢ ـ فى التحف : « رسالاته » .
١٣ ـ فى التحف : « حضرت » .

١٤ ـ فى التحف : « غنماً » .

١٥ ـ فى التحف : « لم يتب » (من التوبة) .

الى الله و يعترف بذنبه و يصدّق بالحسنى ، ولا يهلك على الله الّا هالكٌ [فالله الله[١]] ما أوسع ما لديه من التّوبة والرّحمة والبشرى والحلم العظيم..! و ما[٢] أنكر ما عنده[٣] من الأنكال و الجحيم و العزّة و القدرة و البطش[٤] الشّديد ، فمن[٥] ظفر بطاعته[٦] اجتلب[٧] كرامته ، ومن ذلّ[٨] فى معصيته ذاق وبال[٩] نقمته ، هنالك عقبى الدّار[١٠] .

لايخشى أهلهاغيرها وهنالك خيبةٌ ليس لأهلها اختيارٌ نسأل الله ذا السّلطان العظيم والوجه الكريم الخير، و الخير عاقبةٌ للمتّقين و الخير مردّ يوم الدّين[١١] .

حدّثنا محمّد قال: حدّثنا الحسن قال: حدّثنا ابراهيم،قال : وحدّثنى أبو زكريّا يحيى بن صالح الحريرى .

---

١ ـ فى التحف فقط .

٢ ـ فى الاصل : « و من » .

٣ ـ فى التحف : « لديه » .

٤ ـ فى الاصل : « السلطان » .

٥ ـ فى الاصل : « و من » .

٦ ـ فى التحف : « بطاعة الله » .

٧ ـ فى التحف : « اختار » .

٨ ـ فى التحف : « و من لم يزل » .

٩ ـ فى التحف : « و بيل » .

١٠ ـ كلمة « الدار » غير موجودة فى الاصل. و الى هنا انتهى مافى التحف.

١١ ـ **نقلها المجلسى (ره) فى** الجزء الاول من المجلد الخامس عشر **من البحار** فى باب دعائم الاسلام والايمان وشعبهما (ص٢٠٩ ؛ س٣٤) بعد نقلها من كتاب تحف العقول بتمامها قائلا بعدها مانصه : «**كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفى** بأسانيد عنه ـ عليه السلام ـ قال قال على ـ عليه السلام ـ أما بعد فان الله شرع الاسلام فسهل شرائعه لمن ورده **و ساق الحديث نحو ما مر** [من التحف] الى قوله : «هنالك عقبى الدار» لا يخشى أهلها : فساق ما فى المتن الى قوله : « يوم الدين ») .

ثم لا يخفى أن السيد الرضى ـ رضى الله عنه ـ نقل صدر هذه الخطبة الى قوله : « و الجنة سبقته » فى باب المختار من الخطب من نهج البلاغة (انظر ج٢ من شرح ابن أبى الحديد ؛ ص٢١٩) و نقل قطعة منها فى باب المختار من الكلم القصار (ج٤ من الشرح المذكور ؛ ص٢٥٤ ـ ٢٥٥) الى قوله : « هلك فيهما » قائلا بعده : «**قال الرضى ـ رحمه الله تعالى : و بعد هذا كلام تركنا ذكره خوف الاطالة**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قال : حدّثني الثّقة[١] عن كميل بن زياد[٢] قال : أخذ أمير المؤمنين - عليه السلام -

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و الخروج عن الغرض المقصود في هذا الكتاب» **وليعلم أيضاً** أن الرواية السابقه المشتملة على تقسيم الايمان و دعائمه قطعة من هذه الخطبة بعينها فلا حاجة الى ذكر مأخذها .

أقول : الرواية مذكورة مختصرة في أمالي المفيد (ره) في المجلس الثالث والثلاثين باسناده عن جابر الاسدى (انظر ص٦٢ من طبعة النجف **و كذا موجودة في أمالي ابن الشيخ (ره)** في الجزء الثاني من أماليه (انظر ص٢٣ من الطبعة الاولى بطهران) **و أظن أن قطعة منها أيضاً مذكورة في بشارة المصطفى للطبرى** (ره) فراجع .

١ - كأن المراد بالثقة «الفضيل بن خديج» بقرينة روايته كثيراً عن كميل بن زياد، أو عبدالرحمن بن جندب بقرينة سائر الروايات لهذا المتن .

٢ - **في تقريب التهذيب :** « كميل بن زياد بن نهيك النخعي ثقة ، رمي بالتشيع من الثالثة، مات سنة اثنتين و ثمانين / س » **و في تهذيب التهذيب في ترجمته : « قال ابن سعد :** شهد مع علي صفين و كان شريفاً مطاعاً في قومه ؛ قتله الحجاج و كان ثقة قليل الحديث، و قال اسحاق بن منصور عن ابن معين : ثقة . و قال العجلي : كوفي تابعي ثقة ، و قال ابن عمار : رافضي و هو ثقة من أصحاب علي، و قال في موضع آخر : كان من رؤساء الشيعة، و ذكره ابن حبان في الثقات، وذكره المدائني في عباد أهل الكوفة. وقال خليفة : قتله الحجاج سنة اثنتين وثمانين (الى آخر ما قال) » **وقال الذهبي في ميزان الاعتدال :** «كميل بن زياد النخعي صاحب علي - رضي الله عنه - روى عنه عباس بن ذريح و عبدالرحمن بن زياد ، قال ابن حبان : كان من المفرطين في علي ممن يروى عنه المعضلات ، منكر الحديث تتقى روايته ولا يحتج به ، و وثقه ابن سعد وابن معين » **و قال ابن دريد في الاشتقاق عند ذكره قبائل النخع (ص٤٠٤) :** « ومنهم بنوصهبان فمنهم كميل بن زياد بن نهيك بن الهيثم صاحب علي بن أبي طالب رضوان الله عليه فقتله الحجاج بعد ذلك، وكميل من الكمال، و النهيك الشجاع ، والهيثم ولد النسر» **وقال النسابة الجليل جمال الدين أحمد بن عنبة في الفصول الفخرية في اصول البرية (ص ٥٦)** ما ترجمته : «ومن النخع بنوصهبان بن سعد بن مالك بن النخع ، منهم كميل بن زياد صاحب أمير المؤمنين علي عليه السلام » .

بيدى و أخرجني الى ناحية الجبّان[١] فلمّا أصحر[٢] تنفّس [الّصعداء[٣]] و قال :
ياكميل انّ هذه القلوب أوعيةٌ فخيرها[٤] أوعاها[٥] ؛ احفظ عنّى ما أقول :
النّاس ثلاثة ؛ عالم ربّانىّ[٦] ، ومتعلّم على سبيل نجاة ، وهمج[٧] رعاع[٨] ، أتباع كلّ ناعق[٩] ،
يميلون مع كلّ ريح ، لم يستضيئوا بنور العلم ، و لم يلجؤوا الى ركن وثيق[١٠] .
يا كميل العلم خيرٌ من المال ؛ العلم يحرسك[١١] و أنت تحرس المال ، و العلم

---

١ ـ الجبان و الجبانة بالتشديد = الصحراء ، وتسمى بهما المقابر أيضاً .

٢ ـ أصحر = أى خرج الى الصحراء .

٣ ـ تنفس الصعداء أى تنفس تنفساً ممدوداً طويلا .

٤ ـ فى الاصل : « خيرها » .

٥ ـ أى أحفظها للعلم و أجمعها .

٦ ـ منسوب الى الرب بزيادة الالف و النون على خلاف القياس كالرقبانى **فقال الجوهرى** : «الربانى المتأله العارف بالله تعالى » **و كذا قال الفيروز ابادى و قال فى الكشاف**: «الربانى هو شديد التمسك بدين الله وطاعته» **وقال فى مجمع البيان** :«هو الذى يرب أمر الناس بتدبيره و اصلاحه اياه» .

٧ ـ الهمج بالتحريك جمع همجة و هى ذباب صغير كالبعوض يسقط على وجوه الغنم و الحمير و أعينهما ، كذلك ذكره الجوهرى.

٨ ـ الرعاع الاحداث الطغام من العوام و السفلة و أمثالها .

٩ ـ النعيق صوت الراعى بغنمه ويقال لصوت الغراب أيضاً ، والمراد أنهم لعدم ثباتهم على عقيدة من العقائد و تزلزلهم فى أمر الدين يتبعون كل داع و يعتقدون بكل مدع و يخبطون خبط العشواء من غير تمييز بين محق و مبطل ، ولعل فى جمع هذا القسم و افراد القسمين الاولين ايماءاً الى قلتهما و كثرته كماذكره الشيخ البهائى (ره) .

١٠ ـ الركن الوثيق هو العقائد الحقة البرهانية اليقينية التى يعتمد عليها فى دفع الشبهات و رفع مشقة الطاعات .

١١ ـ أى من مخاوف الدنيا و الآخرة والفتن والشكوك و الوساوس الشيطانية .

يزكو على الانفاق[١]؛ والمال تنقصه[٢] النّفقة، يا كميل محبّة[٣] العلم[٤] دينٌ يدان به، تكسبه الطّاعة[٥] في الحياة، وجميل الأُحدوثة بعد الموت، و منفعة المال تزول[٦] بزواله،

١ ـ أى ينمو ويزيد به؛ امالان كثرة المدارسة توجب وفور الممارسة و قوة الفكر، أولان الله تعالى يفيض من خزائن علمه على من لا يبخل به.

و قوله «على الانفاق» **قال الشيخ البهائى ـ رحمه‌الله ـ :** كلمة «على» يجوز أن تكون بمعنى مع كما قالوا في قوله تعالى: و ان ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم، و أن تكون للسببية و التعليل كما قالوه في قوله: و لتكبروا الله على ماهداكم.

٢ ـ فى التحف: «تفنيه».

٣ ـ فى النهج: «معرفة».

٤ ـ فى التحف: «العالم»، وقوله: «دين‌يدان به» الدين الطاعة و الجزاء أى‌طاعة هى جزاء نعم الله و شكرلها، أو يدان ويجزى صاحبه به، أو محبة العالم و هو الامام دين وملة يعبدالله بسببه، ولاتقبل الطاعات الابه. **وفى أمالى‌ابن‌الشيخ مكانها** «صحبةالعالم‌دين يدان الله به اى عبادة يعبدالله بها» **وفى نهج البلاغة** «معرفةالعلم دين يدان به» **و قال ابن أبى‌الحديد فى‌شرح‌النهج مانصه: «فان‌قلت:** مامعنى‌قوله (ع): معرفة العلم‌دين يدان‌به وهل هذا الا بمنزلة قولك: معرفةالمعرفة او علم العلم؛ وهذاكلام مضطرب؟ **ـ قلت:** تقديره: معرفة فضل العلم أو شرف العلم او وجوب العلم دين يدان به أى المعرفة بذلك من أمر الدين أى ركن من أركان الدين واجب مفروض».

٥ ـ فى النهج، «به يكسب الانسان الطاعة» قوله: «تكسبه الطاعة» **قال الشيخ البهائى (ره):** «بضم حرف المضارعة من أكسب، و المرادأنه يكسب الانسان طاعةالله أو يكسبه طاعة العباد له».

أقول: لا حاجة الى نقله الى باب الافعال بل المجرد أيضاً ورد بهذا المعنى بل هو أفصح قال الجوهرى: «الكسب الجمع و كسبت أهلى خيراً، و كسبت الرجل مالا فكسبه، وهذا مماجاء فعلته ففعل‌انتهى» **و فى‌المصباح المنير:** «كسب (كضرب) الاثم واكتسبه تحمله، و يتعدى بنفسه الى مفعول ثان فيقال: كسبت زيداً مالا و علماً أى أنلته **قال ثعلب:** وكلهم‌يقول: كسبك فلان‌خيراً الا ابن‌الاعرابى فانه‌يقول: أكسبك، بالالف» **وفى‌القاموس:** «و كسب فلاناً مالا كأكسبه اياه فكسبه هو» **و قال الزبيدى فى شرحه:** «و كسب

«بقية الحاشية فى‌الصفحة الاتية»

و العلم حاكمٌ و المال محكومٌ عليه .

يا كميل مات خزّان المال[١] وهم أحياء ، والعلماءُ باقون[٢] ما بقي الدّهر؛ أعيانهم مفقودةٌ و أمثالهم[٣] في القلوب موجودة ، ها انّ ههنا لعلماً [جمّاً][٤] وأومأ[٥] الى صدره

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فلاناً خيراً و مالا كأكسبه اياه و الاول أعلى » و نظائر ما نقلناه عن اللغويين هنا موجودة فى سائر كتب اللغة فان شئت فراجع ، والضمير فى «يكسبه» راجع الى صاحب العلم، وفى نهج البلاغة : «يكسب الانسان الطاعة » .

٦ ـ فى النهج : « و صنيع المال يزول » .

١ ـ فى النهج ، « هلك خزان الاموال » .

٢ ـ أى بذكرهم الجميل و بما حصل لهم من السعادات و اللذات فى عالم البرزخ والنشأة الاخرة، وبما يترتب على آثارهم وعلومهم و ينتفع الناس بيركاتهم الباقية مدى الاعصار .

و قال ابن أبى الحديد فى شرح العبارة : « ثم قال عليه السلام : « هلك خزان المال و هم أحياء و ذلك لان المال المخزون لا فرق بينه و بين الصخرة المدفونة تحت الارض، فخازنه هالك لا محالة لانه لم يلتذ بانفاقه و لم يصرفه فى الوجوه التى ندب الله اليها ، و هذا هو الهلاك المعنوى وهو أعظم من الهلاك الحسى. **ثم قال :** و العلماء باقون ما بقى الدهر ؛ **هذا الكلام له ظاهر و باطن؛ فظاهره** قوله : أعيانهم مفقودة و أمثالهم فى القلوب موجودة أى آثارهم و ماد و نوه من العلوم فكأنهم موجودون، **و باطنه** أنهم موجودون حقيقة لا مجازاً على قول من قال ببقاء الانفس » .

٣ ـ **قال ابن أبى الحديد فى شرح العبارة :** « و أمثالهم فى القلوب ؛ كناية و لغز و معناه ذواتهم فى حظيرة القدس، والمشاركة بينها و بين القلوب ظاهرة لان الامر العام الذى يشملهما هو الشرف فكما أن تلك أشرف عالمها كذا القلب أشرف عالمه ، فاستعير لفظ أحدهما و عبربه عن الاخر » **وقال المجلسى(ره): «قال الشيخ البهائى (ره) :** الامثال جمع مثل بالتحريك و هو فى الاصل بمعنى النظير استعمل فى القول السائر الممثل مضربه بمورده ثم فى الكلام الذى له شأن و غرابة ، وهذا هو المراد ههنا اى أن حكمهم و مواعظهم محفوظة عند أهلها يعملون بها (انتهى) **و يحتمل ان يكون المراد بأمثالهم** أشباههم

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بيده، لم أُصب [١] له حملة [٢] بلى اُصيب لقناً [٣] غير مأمون [عليه[٤]] يستعمل [٥] آلة الدّين في الدّنيا [٦] يستظهر [٧] بحجج الله على أوليائه و بنعم الله على معاصيه ، أو منقاداً لحملة الحقّ لابصيرة له في أحنائه [٨] يقدح الشكّ في قلبه بأوّل [٩] عارض من شبهة [ألا [١٠]]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

وصورهم فان المحبين لهم المهتدين بهم المقتدين لاثارهم يذكرونهم دائماً وصورهم متمثلة فى قلوبهم، على أن يكون جمع مثل بالتحريك أوجمع مثل بالكسر فانه أيضاً يجمع على أمثال » .

٤ ــ «جماً» اى كثيراً ، وسقط من الاصل و موجود فى سائر المآخذ .

٥ ــ فى النهج و التحف : « أشار » .

١ ــ فى النهج : « لو أصبت » .

٢ ــ حملة بالفتحات جمع حامل أى من يكون أهلا له ، وفى التحف بدلها «خزنة » و هو جمع خازن .

٣ ــ اللقن بفتح اللام و كسر القاف الفهم من اللقانة و هى حسن الفهم .

٤ ــ زيدت من النهج وغيره .

٥ ــ فى النهج و التحف : « مستعملا » .

٦ ــ فى النهج : « للدنيا » و فى التحف « فى طلب الدنيا » أى يجعل العلم الذى هو آلة و وصلة الى الفوز بالسعادات الابدية آلة ووسيلة الى تحصيل الحظوظ الفانية الدنيوية .

٧ ــ فى الاصل : «يستظهر بحجج الله على أوليائه و يبغضه على كتابه» و فى التحف : « يستظهر بحجج الله على أوليائه و بنعمة الله على معاصيه » و فى النهج : « مستظهراً بنعم الله على عباده و بحججه على أوليائه » .

٨ ــ «أحنائه» بفتح الهمزة وبعدها حاء مهملة ثم نون أى جوانبه أى ليس له غور وتعمق فيه و فى الاصل « احيائه » بكسر الهمزة و الياء المثناة من تحت أى فى ترويجه و تقويته فان الكلمة مصدر من باب الافعال من الحياة .

٩ ــ فى النهج و التحف : «ينقدح» يعنى أنه تشتعل نار الشك فى قلبه بسبب أول شبهة عرضت له فكيف اذا توالت و تواترت .

١٠ ــ فى التحف: «اللهم» .

لا ذا ولاذاك ، أو منهوماً[1] باللذّة سلس القياد للشهوة ،أومغرماً[2] بالجمع و الادّخار ليسا من رعاة الدّين [في شيء[3] ولا من ذوى البصائر واليقين[4]] أقرب شيء شبهاً بهما الأنعام السّائمة ،كذلك يموت العلم بموت حامليه[5].

اللّهمّ بلى لاتخلو[6] الأرض من قائم للهبحجّة[7] امّا ظاهراً مشهوراً وامّا[8] خائفاً مغموراً ؛ لئلّا تبطل حججالله و بيّناته[9] وكمذا ؟! وأين اُولئك ؟! اُولئك والله الأقلّون عدداً و الأعظمون عندالله قدراً ، بهم يحفظ الله حججه و بيّناته حتّى يودعوها نظراءهم[10] و يزرعوها في قلوب أشباههم ، هجم بهم العلم على حقيقة الأمر[11] فباشروا روح اليقين فاستلانوا مااستوعره[12] المترفون ، وأنسوا[13] بما استوحش منه الجاهلون،

---

١ ـ أى حريصاً عليها منهمكاً فيها، والمنهوم فى الاصل هو الذى لا يشبع من الطعام.

٢ ـ ما بين المعقوفتين غير موجود فى الاصل، و«المغرم» من قولهم : فلان مغرم بكذا أى لازم له مولع به .

٣ ـ هاتان الكلمتان فى النهج فقط .

٤ ـ ما بين المعقوفتين فى التحف فقط .

٥ ـ فى الاصل : « لموت حامله » و فى التحف : « بموت حملته » .

٦ ـ فى الاصل : « بلى ؛ اللهم لا تخلى » (من باب الافعال).

٧ ـ فى الاصل : « من قائم بحجة الله » .

٨ ـ فى التحف : « أو » .

٩ ـ فى التحف باضافة « و رواة كتابه » .

١٠ ـ فى الاصل : « حتى يودعها مودعيها ثم فى نظراء هم » و فى التحف : « حتى يودعه نظراءهم » .

١١ ـ فى النهج : « على حقيقة البصيرة » وفى التحف : « على حقائق الايمان » .

١٢ ـ فى الاصل : «استوعر» (من دون ذكر ضمير المفعول) و فى التحف : «استوعرمنه» والوعر من الارض ضد السهل ، و المترف المنعم أى استسهلوا ما استصعبه المتنعمون من رفض الشهوات و قطع التعلقات .

١٣ ـ فى التحف : « و استأنسوا » .

صحبوا الدّنيا بأبدان أرواحها[١] معلّقة بالمحلّ الاعلى ، اولئك[٢] خلفاء الله في أرضه[٣] و الدّعاة الى دينه آه آه[٤] شوقاً الى رؤيتهم ، استغفر الله لى ولك[٥] انصرف[٦] اذا شئت[٧] .

١ ـ فى الاصل : « بأرواح أبدانها » اى و ان كانوا بأبدانهم مصاحبين لهذا الخلق و لكن بأرواحهم مباينون عنهم بل أرواحهم معلقة بقربه و وصاله تعالى مصاحبة لمقربى جنابه من الانبياء و الملائكة » .

٢ ـ فى التحف : « يا كميل اولئك » .

٣ ـ فى التحف : «اولئك امناء الله فى خلقه ، وخلفاؤه فى أرضه ، و سرجه فى بلاده» .

٤ ـ فى الاصل بدل « آه آه » : «ها» و فى التحف : «وا» .

٥ ـ هذه الفقرة غير موجودة فى النهج .

٦ ـ فى النهج : « انصرف يا كميل » .

٧ ـ **قال ابن أبى الحديد** : « هذه الكلمة من محاسن الاداب ومن لطائف الكلم لانه ـ عليه السلام ـ لم يقتصر على أن قال : انصرف ؛ كيلا يكون أمراً و حكماً بالانصراف لا محالة ،فيكون فيه نوع علو عليه فأتبع ذلك بقوله : «اذا شئت» ليخرجه من ذل الحكم وقهر الامر الى عزة المشيئة و الاختيار .

قال الشيخ الحر (ره) فى كتاب اثبات الهداة (ج١؛ ص٢٧٤) : « وروى الثقة الجليل ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى فى كتاب الغارات قال : حدثنى أبو زكريا يحيى بن صالح الحريرى قال : حدثنى الثقة عن كميل بن زياد و ذكر حديثاً طويلا عن أمير المؤمنين عليه السلام يقول فيه : بلى اللهم لاتخلى الارض من قائم بحجة الله اما ظاهر [مشهور] واما خائف مغمور لئلا تبطل حججه وبيناته وكم ؟ او أين ؟! اولئك الاقلون [عدداً] و الاعظمون قدراً بهم يحفظ الله حججه » .

أقول : ما ذكرناه من معانى الكلمات قد أخذنا أكثرها مما ذكره المجلسى (ره) فى بيان له لهذا الكلام بعد نقله عن الخصال و التحف و الامالى و النهج **فى المجلد الاول من البحار** فى باب أصناف الناس فى العلم وفضل حب العلماء (ص٦٥ ؛ س١٥) بهذه العبارة: « **كتاب الغارات للثقفى باسناده مثله** » و قال فى آخره : «و انما بينا هذا الخبر قليلا من التبيين لكثرة جدواه للطالبين ،وينبغى أن ينظروا فيه كل يوم بنظر اليقين ، و سنوضح بعض

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

حدّثنا محمّد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : و حدّثني أبو زكريّا الحريريّ عن أصحابه قال :

خطبة لامير المؤمنين على ـ عليه السلام :

الحمد لله نحمده ونستعينه ، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيّئات أعمالنا، من يهدالله فلا مضلّ له و من يضلل الله فلا هادى له ، و أشهد أن لا اله الّا الله وحده

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فوائده فى كتاب الامامة ان شاء الله تعالى » . **و قال بعد نقله هناك أى فى المجلد السابع** فى باب الاضطرار الى الحجة بعد نقله عن اكمال الدين بأسانيد متعددة (ص١١؛س٧): « قد مر هذا الخبر بشرحه بأسانيد فى باب فضل العلم » و أشار الى وجوده فى بعض الكتب الاخر كالمحاسن و السرائر مع بيان لبعض الفقرات ضمن نقله فمن أراد البسط فعليه أن يراجعه ؛ **وهذا الكلام مذكور فى شرح نهج البلاغة** لابن أبى الحديد فى المجلد الرابع (ص ٣١٠ – ٣١١) .

أقول : نقله المفيد (ره) أيضاً فى أماليه فى المجلس التاسع و العشرين باسناده عن كميل بن زياد النخعى (انظر ص ١٤٦ من طبعة النجف) » **و الصدوق (ره) عقد باباً فى كتاب كمال الدين** تحت عنوان « ما أخبر به أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام من وقوع الغيبة بالقائم الثانى عشر من الائمة عليهم السلام » **و أورد روايات كثيرة متحدة سنداً و متناً لحديث المتن، و قال فى مورد مانصه :** « و حدثنا الشيخ أبو سعيد محمد بن الحسن بن على بن محمد بن أحمد بن على بن الصلت القمى ـ رضى الله عنه ـ قال : حدثنا محمد بن العباس الهروى قال : حدثنا أبو عبدالله محمد بن اسحاق بن سعيد السعدى قال : حدثنا أبو حاتم محمد بن ادريس الحنظلى الرازى قال: حدثنا اسماعيل بن موسى الفزارى عن عاصم بن حميد عن أبى حمزة الثمالى عن عبدالرحمن بن جندب عن كميل بن زياد النخعى و اللفظ لفضيل بن خديج عن كميل بن زياد قال : أخذ أمير المؤمنين عليه السلام بيدى فأخرجنى (الحديث الى قوله : و أستغفر الله لى ولكم ثم قال : و فى رواية عبدالرحمن بن جندب: انصرف اذا شئت) » (انظر كمال الدين طبعة مكتبة الصدوق بطهران ؛ ص ٢٨٨ – ٢٩٤) .

لا شريك له ، و أنّ محمّداً عبده و رسوله ؛ انتجبه بالولاية و اختصّه بالاكرام و بعثه بالرسالة ، أحبّ خلقه اليه و أكرمهم عليه ، فبلّغ رسالات ربّه و نصح لأمّته و قضى الّذي عليه ، اوصيكم بتقوى الله فانّ تقوى الله خير ما تواصت به العباد ، و أقربه من رضوان الله ، و خيره في عواقب الامور ، فبتقوى الله امرتم ، ولها خلقتم ، فاخشوا الله خشية ليست بسمعة و لا تعذير [1] فانّه لم يخلقكم عبثاً و ليس بتارككم سدى ، قد أحصى أعمالكم و سمّى آجالكم و كتب آثاركم فلا تغرّنّكم الدّنيا فانّها غرّارة ، مغرور من اغترّ بها ، و الى فناء ماهي [2] نسأل الله ربّنا و ربّكم أن يرزقنا و ايّاكم خشية السّعداء و منازل الشّهداء ومرافقة الانبياء فانّما نحن به وله [3] .

حدّثنا محمّد ، قال: حدّثنا الحسن، قال: حدّثنا ابراهيم ، قال : وعن أبي زكريّا قال : وله - عليه السلام - [أيضاً] :

الحمد لله نحمده [4] تسبيحاً ونمجّده تمجيداً، نكبّر عظمته لعزّ جلال وجهه [5] ،

---

١ - **فى النهاية :** « فى حديث ابن عمر : اذا وضعت المائدة فليأكل الرجل مما عنده ، ولا يرفع يده وان شبع وليعذر، فان ذلك يخجل جليسه ؛ الاعذار المبالغة فى الامر أى ليبالغ فى الاكل مثل الحديث الاخر : انه كان اذا أكل مع قوم كان آخرهم أكلا ، وقيل : انما هو: وليعذر من التعذير = التقصير اى ليقصر فى الاكل ليتوفر على الباقين ولير أنه يبالغ، و منه الحديث : جاءنا بطعام جشب فكنا نعذر أى نقصر و نرى أننا مجتهدون » .

٢ - **فى البحار :** « و الى فناه ماهى » و فى هامش العبارة بقلم المصحح : «العبارة لا تخلو عن تشويش » و أنت خبير بأن عبارة المتن صحيحة و موافقة لما فى كتاب نصر بن مزاحم كما سننقله فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

٣ - **نقلها المجلسى (ره) فى المجلد السابع عشر من البحار** فى باب خطب أمير المؤمنين عليه السلام (ص١١٥ ؛ س٨) .

أقول : و نقلها أيضاً نصر بن مزاحم فى كتاب صفين باختلاف يسير فى بعض الكلمات أحببت أن أذكرها فى تعليقات آخر الكتاب لا شتمالها على فوائد .

(انظر التعليقة رقم ٢٦) .

٤ - فى الاصل والبحار : «أحمده » .

٥ - فى البحار : «لعز جلاله» .

و نهلّله تهليلاً موحّداً مخلصاً ، و نشكره في مصانعه[١] الحسنى ، أهل الحمد و الثّناء الأعلى ، و نستغفره للحتّ[٢] من الخطايا ، و نستعفيه من متح[٣] ذنوب[٤] البلايا ، و نؤمن بالله يقيناً في أمره ، و نستهدي بالهدى العاصم المنقذ العازم بعزمات خير ، قدر موجب ، فصل عدل ، قضاء نافذ نفوذ[٥] سابق بسعادة في كريم مكنون ، و نعوذ بالله من مضيق مضايق السّبل على أهلها بعد اتّساع مناهج الحق لطمس آيات منير الهدى ، تلبس ثيابه مضلاّت العمل ، و نشهد غير ارتياب حالٍ دون يقين مخلص بأنّ الله واحد موحّد ، و فيّ وعده ، و ثيق عقده ، صادق قوله ، لاشريك له في الامر ، ولاوليّ له من الذلّ ، نكبّره تكبيراً ، لااله الّا هو العزيز الحكيم ، و نشهد أنّ محمّداً صلى الله عليه وآله بعيث الله بوحيه[٦] ، و نبيّه بعينه ، و رسوله بنوره ، أرسله[٧] مجيباً مذكّراً مؤدّياً متّقياً مصابيح شهب ضياء مبصر ، و ماحياً ما حقاً مزهقاً رسوم أباطيل خوض الخائضين ؛ بدار اشتباك ظلمة كفرٍ دامسٍ ؛ فجلا غواشي الأظلام بلجيٍّ راكد بتفصيل آياته من بعد توصيل قوله ، وفصّل فيه القول للذّاكرين بمحكماتٍ منه بيّناتٍ [و] مشتبهاتٍ

١ ـ في الاصل : « مصانعة » :

٢ ـ في الاصل : «للحث» .

٣ ـ في الاصل وفي الطبعتين القديمتين من البحار «ملح» (باللام) وفي الطبعة الحديثة منه «متح» .

٤ ـ الذنوب بفتح الذال المعجمة **قال في النهاية** : «وفي حديث بول الاعرابي في المسجد : فأمر بذنوب من ماء فاريق عليه ؛ الذنوب الدلو العظيمة ، **وقيل** : لاتسمى ذنوباً الا اذاكان فيها ماء ، وقد تكرر في الحديث» . **وأيضاً في النهاية** : «في حديث جرير : لا يقام ماتحها ؛ الماتح المستقي من البئر بالدلو من أعلى البئر، أراد أن ماءها جارعلى وجه الارض فليس يقام بها ماتح لان الماتح يحتاج الى اقامته على الآبار ليستقي ، و المائح بالياء الذي يكون في أسفل البئر يملأ الدلو ؛ تقول: متح الدلو يمتحها متحاً اذاجذبها مستقياً لها ، وماحها يميحها اذا ملأها » .

٥ ـ في الاصل : «نفور» (بالراء المهملة) وفي البحار : «نفوذ» (بالزاي المعجمة) .

٦ ـ في البحار : «لوحيه» .

٧ ـ هذه الكلمة في الاصل فقط .

يتّبعها الزّائغ قلبه ابتغاء التّأويل تعرّضاً للفتن ؛ و الفتن محيطة بأهلها ، و الحقّ نهج مستنير ، من يطع الرّسول يطع الله ، و من يطع الله يستحقّ الشّكر من الله بحسن الجزاء ، و من يعص الله ورسوله يعاين عسر الحساب لدى اللّقاء ، قضاء [1] بالعدل عند القصاص بالحقّ يوم افضاء الخلق [2] الى الخالق .

أمّا بعد

فمنصت [3] سامع لواعظ نفعه انصاته ، و صامت ذولبّ شغل قلبه بالفكر في أمر الله حتّى أبصر ، فعرف فضل طاعته على معصية ، و شرف نهج [4] ثوابه على احتلال [5] من عقابه و محير النّائل [6] رضاه عند المستوجبين غضبه عند تزايل الحساب و شتّى بين الخصلتين و بعيد تقارب مابينهما ، اُوصيكم بتقوى الله بادىء الأرواح و فالق الاصباح [7] .

عن أبي سلام الكنديّ [8] قال :

---

١ - كذا في الطبعة الحديثة من البحار و هو الصحيح ؛ أما في الطبعتين القديمتين فهي «ضياة» ووضع عليها كلمة «كذا» حتى تكون دليلا على عدم اهتداء المصحح الى معناها.

٢ - في الاصل : «اقضاء الحق» .

٣ - في البحار : «فمضت» وما في المتن فهو اسم فاعل من «أنصت» بمعنى سكت واستمع .

٤ - في الاصل : «نهيج» .

٥ - في الاصل والبحار «وعلى اختلال» (بالخاء المعجمة) .

٦ - كذا في الاصل والبحار ولم أتحقق معناه .

لايخفى أن غالب عبارات هذه الخطبة و ألفاظها مشوشة غير واضحة المباني والمعاني فلاجل ذلك نقلناها كما هي وصفحنا عن الخوض في بيانها .

٧ - نقله **المجلسي (ره)** في المجلد السابع عشر من البحار في باب خطب أمير المؤمنين عليه السلام (ص ١١٥ ؛ س ١٤) .

٨ - لم نجد رجلا بهذا العنوان في مظانه ومن المظنون أن يكون المراد به أبا سلام الاسود بن هلال **ففي تنقيح المقال :** « أبوسلام هو كنية الاسود بن هلال المحاربي المجهول

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

كان عليٌّ – عليه السلام – يعلّمنا الصّلاة على النّبيّ – صلى الله عليه وآله – يقول : قولوا[١] :
اللّهمَّ داحي المدحوّات و باریء[٢] المسموكات و جابل[٣] القلوب على فطرتها شقيّها[٤] و سعيدها اجعل شرائف صلواتك ونوامي بركاتك و رأفة تحنّنك[٥] على محمّد عبدك ورسولك ونبيّك الخاتم لماسبق والفاتح لما انغلق[٦] والمعلن الحقّ بالحقّ [والدّافع جيشات الأباطيل، و الدّامغ صولات الأضاليل[٧]] كما حمّل فاضطلع [قائماً[٨]] بأمرك لطاعتك ، مستوفزاً في مرضاتك غير نكل عن قدم[٩] ولا واهٍ في عزم[١٠] واعياً لوحيك ،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

المزبور في محله» **وفي باب الاسماء منه :** «الاسودبن هلال المحاربي أبوسلام الكوفي ليس لهذكر في كتبنا» **وقال ابن حجر في تقريب التقريب :** «انه مخضرم ثقة جليل مات سنة أربع وثمانين» .

أقول : وعليه فاما أن يكون «الكندي» الواقع في السند مصحف : « الكوفي » أو الكلمة في محلها والاطلاق بهذه النسبة لكون كندة محلة من محلات الكوفة .

---

١ – **قال السيد الرضي – رضي الله عنه – في نهج البلاغة** في باب المختار من الخطب **مانصه :** « و من خطبة له عليه السلام علم فيها الناس الصلوة على النبي **صلى الله عليه و آله ، اللهم داحي المدحوات** (فذكر الخطبة الى آخرها باختلاف يسير)» انظر شرح النهج لابن أبي الحديد ؛ (ج٢ ص٥٠ – ٥١) .

٢ – في النهج : « داعم » .

٣ – في الاصل : «جابر» .

٤ – في الاصل : «سقيمها» .

٥ – في نسخة على مافي البحار : « ورأفة تحننك » وفي غيرها : «وروية تحيتك» .

٦ – في الاصل : «اغلق» .

٧ – كذا في النهج لكن بدل الفقرتين في الاصل : « والدامغ خبيثات الاباطيل » .

٨ – كذا في النهج .

٩ – في البحار مكان «نكل» : «ناكل» **ففي نهاية ابن الاثير :** « و في حديث علي: غير نكل في قدم أي بغير جبن واحجام في الاقدام» .

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

حافظاً لعهدك ، ماضياً على نفاذ أمرك ، حتّى أورى قبس القابس و أضاء الطّريق للخابط ، و هديت به القلوب بعد خوضات الفتن والآثام ، وأنار [١] موضحات الأعلام و نيّرات الأحكام ، فهوأمينك المأمون وخازن علمك المخزون ، وشهيدك يوم الدّين [٢] ، و بعيثك بالحق ، ورسولك الى الخلق ، اللّهمّ فاجزه [٣] مضاعفات الخير من فضلك ، اللّهمّ أعل على بناء البانين بناءه ، و أكرم مثواه لديك و منزلته [٤] و أتمم له نوره ، و اجزه من ابتعاثك له مقبول الشّهادة مرضيّ المقالة ، ذا منطق عدل وخطّة [٥] فصل [٦] وحجّة و برهان عظيم آمين ربّ العالمين [٧] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

١٠ - **فى النهاية :** «فيه: المؤمن واه راقع اى مذنب تائب : شبهه بمن يهى ثوبه فيرقعه وقد وهى الثوب يهى وهياً اذا بلى وتخرق ؛ والمراد بالواهى ذوالوهى . ويروى : المؤمن موه راقع كأنه يوهى دينه بمعصيته ويرقعه بتوبته **ومنه الحديث** أنه مر بعبدالله بن عمرو وهو يصلح خصاًله قدوهى اى خرب أوكاد، ومنه حديث على: ولاواهياً فى عزم ، و يروى . ولا وهى فى عزم أى ضعيف أوضعف». **وفيه أيضاً :** «فى حديث على : غيرنكل فى قدم ولاواه فى عزم أى فى تقدم ويقال : رجل قدم اذاكان شجاعاً، وقديكون القدم بمعنى التقدم » .

١ - فى النهج ؛ «أقام» .

٢ - فى الاصل : «يوم القيامة» .

٣ - فى النهج بدل الفقرة : «اللهم افسح له مفسحاً فى ظلك واجزه» .

٤ - فى النهج : «وأكرم لديك منزلته» .

٥ - فى النهج : «وخطبة» .

٦ - فى النهج بعد قوله «وخطبة فصل» بدل الفقرتين الاخيرتين : «اللهم اجمع بيننا و بينه فى برد العيش و قرار النعمة ، ومنى الشهوات ، وأهواء اللذات، ورخاء الدعة ، ومنتهى الطمأنينة ، وتحف الكرامة» .

٧ - **قال المجلسى (ره) بعد نقله الخطبة من نهج البلاغة فى الجزء الثانى من المجلد التاسع عشر من البحار** فى باب الصلوات الكبيرة (ص٨٦ ؛ س ٣) : «**كتاب**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و بحذف الاسناد عن ابراهيم بن محمد من ولد علي [١] - عليه السلام - قال :
كان علي - عليه السلام - اذا نعت النبي - صلى الله عليه و آله - قال [٢] : لم يك بالطويل [٣]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الغارات لابراهيم الثقفى) - رفعه عن أبي سلام الكندى قال : كان على - عليه السلام يعلمنا (الحديث) مع الاشارة الى موارد اختلافهما، والخطبة مذكورة فى نهج البلاغة فى باب الخطب (انظر شرح النهج لابن أبي الحديد؛ ج ٢ ؛ ص ٥٠ - ٥١) .

تكملة - قال السيد (ره) فى نهج البلاغة فى باب الخطب بعد ما نقل الخطبة التى أشرنا اليها بفاصلة كثيرة ضمن خطبة (ج ٢ شرح النهج لابن أبى الحديد ؛ ص ٢١٩) «منها فى ذكر النبى - صلى الله عليه و آله - : حتى أورى قبساً لقابس وأنار علماً لحابس فهو أمينك المأمون وشهيدك يوم الدين ، وبعيثك نعمة ورسولك بالحق رحمة ، اللهم اقسم له مقسماً من عدلك واجزه مضعفات الخير من فضلك . اللهم وأعل على بناء البانين بناءه و أكرم لديك نزله ، وشرف عندك منزلته ، وآته الوسيلة وأعطه السناء والفضيلة ، واحشرنا فى زمرته غير خزايا ولانادمين ولاناكبين ولاناكثين ولاضالين ولا مضلين ولامفتونين . **قال الرضى** - رحمه الله تعالى - : **و قد مضى هذا الكلام فيما تقدم الا أننا كررناه ههنا لما فى الروايتين من الاختلاف »** .

١ - **فى تقريب التهذيب :** «ابراهيم بن محمد بن على بن أبى طالب الهاشمى أبوه ابن الحنفية صدوق من الخامسة/ت عس ق» **وفى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** «روى عن أبيه وعن جده مرسلا فيما قال أبوزرعة ، وعن أنس ، روى عنه ياسين العجلي وعمر مولى غفرة و محمد بن اسحاق. **قلت** :قال العجلى: ثقة وذكره ابن حبان فى الثقات» **وفى الجرح والتعديل لابن أبى حاتم الرازى** نقلا عن أبيه أبى حاتم مثله (انظر ج٢؛ ص١٢٤) **وقال الشيخ الطوسى فى رجاله :** «ابراهيم بن محمد بن على بن أبى طالب عليه السلام ابن الحنفية المدنى من أصحاب السجاد عليه السلام» .

٢ - فى طبقات ابن سعد : «يقول» .

٣ - **فليعلم أن الاوصاف والنعوت المذكورة للنبى صلى الله عليه و آله قد رويت فى غالب الكتب المصنفة فى ترجمته - صلى الله عليه و آله - مع تفسير لغاتها و بيان مشكلاتها و توضيح معضلاتها ،** فمن ثم نكتفى هنا بيسير من كثير مما ذكره العلماء فمن أراد التفصيل فليراجع الكتب المبسوطة الموضوعة لذلك .

الممّغط [١] ، ولا بالقصير المتردّد [٢] ، وكان ربعة [٣] من القوم ، ولم يك بالجعد القطط [٤]

١ - **فى النهاية :** فى مغط : « فى صفته عليه السلام - لم يك بالطويل الممغط ؛ هو بتشديد الميم الثانية المتناهى فى الطول ، وامغط النهار اذا امتد ، ومغطت الحبل وغيره اذا مددته، وأصله منمغط ، والنون للمطاوعة فقلبت ميماً وادغمت فى الميم ،و يقال بالعين المهملة بمعناه » . **و فى لسان العرب و تاج العروس** نحو مانقل عن النهاية . **وفى مجمع البحرين :** «فى حديث وصفه صلى الله عليه وآله : لم يكن بالطويل الممغط ولا بالقصير المتردد ؛ قوله : الممغط يعنى الذى مد مداً من طوله ، والمغط المد يقال : مغطه فامتغط ، والقصير التمردد الذى انضم بعضه الى بعض » .

٢ - **فى النهاية :** « فى صفته عليه السلام : ليس بالطويل البائن والقصير المتردد ، أى المتناهى فى القصر كأنه تردد بعض خلقه على بعض وتداخلت أجزاؤه » **فهو فى المعنى نظير رواية مناقب ابن شهراشوب :** « لم يكن بالطويل البائن ولا القصير الشائن » .

٣ - **فى النهاية :** « وفى صفته عليه السلام : أطول من المربوع ؛ هو بين الطويل و القصير يقال : رجل ربعة ومربوع » **وفى مجمع البحرين :** «المربوع المتوسط وهو ما بين الطويل والقصير؛ ومنه الحديث: تزوج من النساء المربوعة ؛ ومنه فى وصفه صلى الله عليه وآله : أطول من المربوع » **وفى القاموس :** « الربع الرجل بين الطول والقصر كالمربوع والربعة و يحرك» **و قال الزبيدى فى شرحه :** « وفى الحديث :كان النبى (ص) أطول من المربوع و أقصر من المشذب ، وفى حديث ام معبد (رض) :كان النبى (ص) ربعة لا بأس من طول، ولا تقتحمه عين من قصر، أى لم يكن فى حد الربعة غير متجاوز له ؛ فجعل ذلك القدر من تجاوز- حد الربعة عدم بأس من بعض الطول وفى تكير طول دليل على معنى البعضية » .

٤ - **فى النهاية فى قطط :** « فى حديث الملاعنة : ان جاءت به جعداً قططاً فهو لفلان ؛ القطط الشديدة الجعودة وقيل : الحسن الجعودة والاول أكثر وقد تكرر فى الحديث » وفى « جعد » : « فى حديث الملاعنة : ان جاءت به جعداً ؛ الجعد فى صفات الرجال يكون مدحاً وذماً ؛ فالمدح أن يكون معناه شديد الاسر والخلق ، أو يكون جعد الشعر وهو ضد السبط لان السبوطة أكثرها فى شعور العجم ، وأما الذم فهو القصير المتردد الخلق » و فى « سبط » بعد نقل حديث الملاعنة وذكر معناه : « ومنه الحديث فى صفة شعره - صلى الله عليه [وآله] و سلم : ليس بالسبط ولا الجعد القطط ؛ السبط من الشعر المنبسط المسترسل ؛ والقطط الشديدة الجعودة أى كان شعره وسطاً بينهما » .

ولا السّبط [١] كان جعداً رجلا [٢]، ولم يك بالمطهّم ولا المكلثم [٣]، وكان في

---

١ - **في مجمع البحرين**: في: «سبط»: «وشعر سبط أي مسترسل غير جعد وقد سبط شعره بالكسر فهو سبط بالكسر أيضاً وربما قيل: سبط؛ بالفتح، وفي حديث وصفه عليه الصلوة والسلام: شعره ليس بالسبط ولا بالجعد القطط؛ القطط الشديدة الجعودة أي كان شعره بينهما».

٢ - **في النهاية** «وفي صفته - عليه الصلوة والسلام: كان شعره رجلا؛ أي لم يكن شديد الجعودة ولا شديد السبوطة بل بينهما». **وفي مجمع البحرين** لكن في «رجل»: «ورجل الشعر رجلا من باب تعب فهو رجل بالكسر والسكون تخفيف، وشعر رجل اذا لم يكن شديد الجعودة ولا سبطاً». **ونقل المجلسي (ره) في سادس البحار عن معاني الاخبار للصدوق (ره)** «أنه (ره) سأل أبا أحمد الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري عن تفسير قوله: رجل الشعر فقال: معناه في شعره تكسر وتعقف، ويقال: شعر رجل اذا كان كذلك فاذا كان الشعر لا تكسر فيه قيل: شعر سبط ورسل» (انظر ص ١٣٤؛ س ١١).

٣ - **في مجمع البحرين في «طهم»**: «وفي وصفه - عليه الصلوة والسلام -: لم يكن بالمطهم ولا بالمكلثم أي لم يكن بالمدور الوجه ولا بالمجتمع لحم الوجه ولكنه مستوى الوجه، **وفي النهاية**: المطهم المنتفخ الوجه؛ وقيل: الفاحش السمن، وقيل: النحيف الجسم وهو من الاضداد» **وفي النهاية في «كلثم»**: «في صفته عليه الصلوة والسلام: لم يكن بالمكلثم هو من الوجوه القصير الحنك، الداني الجبهة المستدير مع خفة اللحم **أراد** أنه أسيل الوجه ولم يكن مستديراً» **وفي هامش الطبعة الحديثة من النهاية**: «في الهروي: «قال أحمد بن يحيى: اختلف الناس في تفسير هذا الحرف: فقالت طائفة: هو الذي كل عضو منه حسن على حدته، وقالت طائفة: المطهم الفاحش السمن، وقيل: هو المنتفخ الوجه ومنه قول الشاعر: ووجه فيه تطهيم؛ أي انتفاخ وجهامة، وقالت طائفة: هو النحيف الجسم قال أبو سعيد: الطهمة والتخمة في اللون تجاوز السمرة الى السواد، ووجه مطهم اذا كان كذلك».

أقول: المراد بالهروي صاحب غريب الحديث المشهور المعروف وقد طبع كتابه فمن أراد مراجعته فليراجع الكتاب.

وجهه[١] تدوير ، أبيض مشرب[٢] [حمرة] ، أدعج العينين [٣] ، أهدب الاشفار[٤] ،

١ - فى الاصل والبحار : «الوجه» **والتصحيح من طبقات ابن سعد و تاريخ ابن عساكر و الخصائص الكبرى للسيوطى** و قوله (ع) : « كان فى وجهه تدوير » معنى قوله (ع) : «ولم يك بالمطهم ولا المكلثم» وهذا واضح لاسترة فيه ، و مع ذلك يزيده وضوحاً قول الاصمعى فى تفسير ألفاظ الحديث **وذلك أن المجلسى (ره) قد نقل عن - المنتقى للكازرونى فى سادس البحار فى باب أوصافه فى خلقته**(ص١٤٢ ؛ س ٢٢) حديثاً و قال بعد تمامه مانصه : « ثم قال : و قد فسر الاصمعى هذا الحديث فقال : **الممغط** الذاهب طولا و يروى هذا بالغين و العين ، **و المتردد** الداخل بعضه فى بعض قصراً ، **و المطهم** البادن الكثير اللحم ، **و المكلثم المدور الوجه** كذا ذكره الاصمعى **و قال غيره :** المكلثم من الوجه القصير الحنك الدانى الجبهة المستدير الوجه ولا يكون الا مع كثرة اللحم . **و قال أبو عبيد :** كان أسيلا ولم يكن مستدير الوجه و هذا الاختلاف يكون اذا لم يكن بعده قوله (ع) : وكان فى الوجه تدوير ؛ **و الاوجه أن يقال :** لم يكن بالاسيل جداً ولا المدور مع افراط التدوير كان بين المدور والاسيل كأحسن ما يكون ، اذ كل شىء من خلقه كان معتدلا و الافراط غير مستحب فى شىء » .

٢ - فى تاريخ ابن عساكر و غيره أيضاً : « مشرباً حمرة » ؛ **و فى النهاية :** « فى صفته صلى الله عليه و[آله و] سلم : أبيض مشرب حمرة ، الاشراب خلط لون بلون كأن أحد اللونين سقى اللون الاخر ، يقال : بياض مشرب حمرة بالتخفيف ، و اذا شدد كان للتكثير و المبالغة » **و فى مجمع البحرين :** « فى و صفه (ص) : أبيض مشرب حمرة بالتخفيف و اذا شددت فللتكثير والمبالغة » . **و قال الجوهرى :** « و الاشراب لون قد اشرب من لون يقال : اشرب الابيض حمرة أى علاه ذلك ، وفيه شربة من حمرة اى اشراب » **و فى تاج العروس** بعد ذكر مثله :«ورجل مشرب حمرة مخففاً ؛ واذا شدد كان للتكثير و المبالغة » .

٣ - فى الاصل والبحار : «العين» **ففى النهاية :** « فى صفته (ص) : فى عينيه دعج؛ الدعج و الدعجة السواد فى العين و غيرها ؛ يريد أن سواد عينيه كان شديد السواد ، و قيل : الدعج شدة سوادالعين فى شدة بياضها» **وفى مجمع البحرين :** «فى حديث وصفه(ص): أدعج العينين مقرون الحاجبين ، و فى حديث آخر: فى عينيه دعج ؛ الدعج والدعجة السواد فى العين و غيرها ؛ يريد أن سواد عينيه كان شديداً ، و قيل : هو شدة سواد العين فى شدة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتيه »

جليل المشاش[1] و الكتد[2]، أجرد ذامسربة[3] ، شثن الكفّين والقدمين[4] ، اذا مشى تقلّع

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

بياضها ، **وقال الجوهري :** هو شدة سواد العين مع سعتها، **و في المصباح المنير :** دعجت العين دعجاً من باب تعب ،و الرجل أدعج والمرأة دعجاء نحو أحمر و حمراء».

٤ - **في النهاية :** «في صفته (ص) :كان أهدب الاشفار ، و في رواية : هدب الاشفار أي طويل شعر الاجفان؛ و منه حديث زياد : طويل العنق أهدب» **و في مجمع البحرين :** « في الحديث : كان أهدب الاشفار أي طويل شعر الاجفان و هدب العين بضم هاء و سكون دال و بضمتين ما نبت من الشعر على أشفارها ، و الجمع أهداب » .

١ - **في النهاية :** « في صفته - عليه السلام - : جليل المشاش أي عظيم رؤوس العظام كالمرفقين و الكتفين والركبتين ؛ قال الجوهري : هي رؤوس العظام اللينة التي يمكن مضغها و منه الحديث : ملىء عمار ايماناً الى مشاشه » **و في مجمع البحرين :** « في وصفه : عظيم مشاشة المنكبين ؛ المشاشة بالضم واحد المشاش كغراب، و هي رؤوس العظام اللينة التي يمكن مضغها كالمرفقين و الكتفين و الركبتين ، و منه جليل المشاش أي عظيمها ؛ و منه حديث شارب الخمر اذا شرب بقي في مشاشه أربعين يوماً » .

٢ - **في النهاية :** « في صفته عليه الصلوة والسلام : جليل المشاش والكتد ؛ الكتد بفتح التاء و كسرها مجتمع الكتفين و هو الكاهل ، و منه حديث حذيفة في صفة الدجال : مشرف الكتد ، و منه الحديث :كنا يوم الخندق ننقل التراب على أكتادنا ؛ جمع الكتد » .

٣ - **في النهاية :** « في صفته - صلى الله عليه [وآله] و سلم - أنه كان أنور المتجرد أي ما جرد عنه الثياب من جسده و كشف ؛ يريد أنه كان مشرق الجسد، **و في صفته أيضاً :** أنه أجرد ذو مسربة ؛ الاجرد الذي ليس على بدنه شعر؛ ولم يكن كذلك ، و انما أراد به أن الشعر كان في أماكن من بدنه كالمسربة و الساعدين و الساقين فان ضد الاجرد الاشعر و هو الذي على جميع بدنه شعر ، و منه الحديث : أهل الجنة جرد مرد » **و قال في سرب :** « و في صفته - عليه السلام - أنه كان ذامسربة ؛ المسربة بضم الراء ما دق من شعر الصدر سائلا الى الجوف ، و في حديث آخر : كان دقيق المسربة » . **و في مجمع - البحرين :** « في وصفه - عليه السلام - انه أجرد ذومسربة ؛ الاجرد الذي لا شعر له على بدنه ولم يكن كذلك و انما أراده أن الشعر كان في أماكن من جسده كالمسربة و الساعدين

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

كأنّما يمشى في صبب [١]، واذا التفت التفت معاً [٢]، بين كتفيه خاتم النّبوّة [٣] و هو

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و الساقين، و الاشعر ضد الاجرد» **و قال في سرب :** « في وصفه (ع) : سربته سائلة من سرته الى لبته ؛ السربة بالضم ما رق من الشعر وسط الصدر الى البطن الى السرة كالمسربة بفتح الميم و ضم الراء».

أقول : كأن في تعبير : « من سرته الى لبته » تقديماً و تأخيراً أي سائلة من لبته الى سرته.

٣ - **في النهاية :** «في صفته - صلى الله عليه [و آله] وسلم - : شثن الكفين والقدمين أى أنهما يميلان الى الغلظ و القصر، و قيل : هو الذى في أنامله غلظ بلا قصر ؛ و يحمد ذلك في الرجال لانه أشد لقبضهم ويذم في النساء ومنه حديث المغيرة : شثنة الكف أى غليظته» **و في مجمع البحرين :** « في وصفه (ص) : شثن الكفين و القدمين بمفتوحة فساكنة أى أنهما يميلان (فساق الكلام نحو ما في النهاية و قال :) و قد شثنت الاصابع من باب تعب اذا غلظت ».

١ - **في النهاية :** «في صفته - عليه الصلوة و السلام - : اذا مشى تقلع ؛ أراد قوة مشيه كأنه يرفع رجليه من الارض رفعاً قوياً لا كمن يمشى اختيالا و يقارب خطاه فان ذلك من مشى النساء و يوصفن به » **و قال في صبب :** « في صفته (ص) : اذا مشى كأنما ينحط في صبب ؛ أى في موضع منحدر » **وفي مجمع البحرين :** « في وصفه (ع) : كان اذا مشى يتقلع ؛ **المعنى** كان يرفع رجليه من الارض رفعاً بيناً بقوة لا يمشى مشى احتشام و اختيال. **و قوله (ع) :** كأنما يمشى في صبب كالمبين له فان الانحدار و التكفؤ الى قدام ؛ والتقلع من الارض يقارب بعضها بعضاً» **وقال في صبب:** « والصبب بفتحتين ما انحدر من الارض ؛ و في وصفه (ص) : اذا مشى يتكفؤ تكفؤاً كأنما ينحط في صبب ».

أقول : قد بسط الكلام في هذا الموضوع العلامة المجلسي (ره) في سادس البحار في باب أوصافه في خلقته (ص١٣٦ - ١٣٧) و خاض في بيانه أكثر من ذلك و أبسط منه في أصول الكافي في شرح حديث يشتمل على وصف شمائل النبي - صلى الله عليه و آله (راجع مرآة العقول الطبعة القديمة ج ١ ص٣٥٩).

٢ - **في النهاية :** «في صفته - عليه الصلوة والسلام - فاذا التفت التفت جميعاً ؛ أراد

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

خاتم النّبيّين؛ أجود النّاس كفّاً، و أجرأ[4] النّاس صدراً، و أصدق النّاس لهجة،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أنه لايسارق النظر، وقيل: أراد لايلوى عنقه يمنة ويسرة اذا نظر الى الشيء و انمايفعل ذلك الطائش الخفيف ولكن كان يقبل جميعاً ويدبر جميعاً» **وفي مجمع البحرين مثله. وقال المجلسي** (ره) في سادس البحار في باب أوصافه في خلقته بعد نقله عن أبي هريرة مانصه (ص ١٤٠؛ س١٤) وبعد ذكره قول صاحب النهاية هذه العبارة (ص ١٤١؛ س ٢): « وقدسمعت بعض مشايخي يقول: انه كناية عن ضخامة جسمه ورصافة بدنه صلى الله عليه وآله أي كان لا يمكنه تحريك الرأس الا بتحريك البدن وهومن علامات الشجاعة كماهو المشاهد في المعروفين بها» لكنه (ره) ضعف هذا الكلام في شرحه لنظير الحديث من الكافي (**انظر مرآة العقول ج١؛ ص٣٥٩**) و هذه نص عبارته « وقال بعض مشايخنا ــ رحمه الله ــ أي كان لشدة رصافة بدنه واندماج أعضائه اذا أراد أن يلتفت تحرك جميع بدنه **وقوله عليه السلام**: « من شدة استرساله » في هذا الخبر [يريد به خبر الكافي فان فيه بعد قوله: «جميعاً»: من شدة استرساله] اذ الاسترسال الاستيناس والطمأنينة الى الانسان والثقة به فيما يحدثه ذكره الجزري **فالمعنى** أنه ــ صلى الله عليه وآله ــ لشدة استيناسه ورفقه ومداراته مع الناس كان لا يلتفت اليهم التفات المتكبرين بالعين والحاجب بل اذا أراد النظر الى جليسه والتكلم معه انحرف نحوه وأقبل اليه بجميع بدنه شفقة عليه ورفقاً به».

٣ ــ **قال السيوطي في الخصائص الكبرى** في باب صفة خلقه صلى الله عليه و آله بعد نقل أحاديث مانصه (**ج ١؛ ص١٨١**):

« وأخرج الترمذي والبيهقي من وجه آخر عن علي عليه السلام أنه نعت رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: لم يكن بالطويل الممغط (الحديث الى قوله عليه السلام: « بين كتفيه خاتم النبوة » **ثم أورد بياناً بهذه العبارة**:

«**الممغط** الطويل البائن، و **المتردد** الذي تردد خلقه بعضه على بعض فهو مجتمع، و **المطهم** المسترخي اللحم، و **المكلثم** المدور الوجه؛ أي لم يكن شديد تدوير الوجه بل في وجهه تدوير قليل، والمشرب الذي في بياضه حمرة، **والادعج** الشديد سواد الحدقة، و **الاحدب** الطويل الاشفار و هي شعر العين، **والمشاش** رؤس العظام كالركبتين والمرفقين و المنكبين، و **جليلها** عظيمها، و الكتد بفتحتين مجتمع الكتفين، و **الاجرد** الذي لاشعر

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

و أوفى النّاس ذمّة ، وألينهم عريكة [١] ، و أكرمهم عشرة [٢].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

على بدنه ، و **المسربة** خيط شعر بين الصدر و السرة ، و **شثن الكفين** غليظ الاصابع » .

و قال محمد خليل هراس فى تعليقته على الحديث :

« **الصبب** ما انحدر من الارض ، **والتفت معاً** أى بجسمه كله دون أن يلوى عنقه » .

٢ - **فى تاريخ ابن‌عساكر و سادس‌البحار** فى‌حديث نقلا عن‌المنتقى للكازرونى فى مثل حديث‌المتن و فى غيرهما أيضاً : **(ص١٤٢ ؛ س٢١) :** « و أرحب الناس صدراً » و هو الانسب بالمقام و أوفق للمعنى .

---

١ - **فى النهاية : « فى صفته** صلى الله عليه [وآله] وسلم - : « أصدق الناس لهجة و ألينهم عريكة ؛ العريكة الطبيعة ؛ يقال : فلان لين العريكة اذا كان سلساً مطواعاً منقاداً قليل الخلاف و النفور » **و فى مجمع‌البحرين :** « المؤمن لين‌العريكة ، العريكة الطبيعة (فساق نحو ما فى النهاية) » .

٢ - فى الاصل والبحار : « عشيرة » على زنة فعيلة الا أن **المجلسى (ره) أشار فى هامش البحار** الى أن عشرة من دون ياء فى بعض النسخ و كذا فى طبقات ابن‌سعد صريحاً و هو الانسب للمقام ؛ **ففى‌النهاية لابن الاثير :** « والعشير المعاشر كالمصادق فى‌الصديق لانها تعاشره و يعاشرها و هو فعيل من العشرة [أى] الصحبة ؛ وقد تكرر فى الحديث ».

ثم لايخفى أن ابن‌سعد قال فى‌الطبقات فى‌باب ذكر صفة خلق رسول‌الله (ص) مانصه **(ج١ من طبعة بيروت ؛ ص٤١١) بهذه العبارة :**

« أخبرنا سعيدبن منصور والحكم‌بن موسى قالا: أخبرنا عيسى‌بن يونس عن عمر مولى غفرة قال : حدثنى ابراهيم‌بن محمد من ولد على قال : كان على اذا نعت رسول الله (ص) يقول: لم‌يكن بالطويل الممغط(فذكر الحديث‌الى‌قوله : «أكرمهم عشرة» وزاد عليه‌قوله (ع) : « من رآه بديهة هابه ، و من خالطه معرفة أحبه ،يقول ناعته : لم أرقبله ولا بعده مثله» .

و نقل الحديث أيضاًابن عساكرفى تاريخه مقطعاً بحذف‌الاسناد قائلافى‌آخره (ج ١ ؛ ص٣١٧) : و « اسناد هذا الحديث منقطع » .

فليعلم أن فى الاصل هنا بعد قوله (ع) : «عشرة» هذه العبارة : «بأبى من لم يشبع ثلاثاً متوالية من‌خبز برحتى فارق الدنيا ولم ينخل دقيقه» وهى ذيل رواية تقدمت

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

[من رآه بديهةً هابه ، ومن خالطه معرفةً أحبّه ، يقول ناعته : لم أر قبله ولا بعده مثله[٢]] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

في باب سيرته عليه السلام في نفسه (انظر ص٨٨) وبينا هناك أن وقوع هذه العبارة و الروايات التالية لها بعد سبعة أوراق انما هو كان لسبب تشويش النسخة التي كانت اصلا لهذه النسخة و من ثم كتب الناسخ هناك « قد سقط من الاصل قائمة » و المظنون أن نسخة الغارات التي كانت عند المجلسي (ره) قد كانت هذه النسخة الموجودة عندنا لقرائن تذكر في المقدمة ان شاء الله تعالى فذكر في سادس البحار هذه العبارة في ذيل هذه الرواية كما كانت في الاصل **و أنت خبير بأن هذه العبارة لا ترتبط بهذا الحديث** لانها في بيان أوصافه الخلقية (بضم الخاء) والحديث في بيان أوصافه الخلقية (بفتح الخاء) فتدبر .

و أما الحديث فنقله المجلسي (ره) في سادس البحار في باب أوصافه(ص) في خلقته(ص١٤٣ ؛ س١١) .

و نقل نحوه أيضاً مرسلا عن المنتقى للكازروني عن علي ــ عليه السلام ــ لكن الى قوله : « و أكرمهم عشرة » و بعدها : « من رآه بديهة هابه ، و من خالطه معرفة أحبه ، يقول ناعته : لم أر قبله ولا بعده مثله (فخاض في تفسير فقرات الحديث) » انظر سادس البحار ، الباب المذكور ؛ (ص١٤٢ ؛ س ٢٠) .

أقول: العبارة الاخيرة المنقولة من المنتقى في حديث هو أيضاً في أوصاف النبي(ص) **و نقله ابن الشيخ الطوسي (ره) في أماليه على ما نقل عنه المجلسي (ره) في سادس البحار في باب أوصافه (ص١٣٢ ؛ س٢٨) هكذا :** « من خالطه بمعرفة أحبه، ومن رآه بديهة هابه، غرة بين عينيه يقول باغته: لم أر قبله ولا بعده مثله صلى الله عليه وآله وسلم تسليماً » **فقال المجلسي(ره) في بيان له لمشكلات الحديث:** « قوله: من رآه بديهة هابه ؛ «**قال الجزري** أي مفاجأة و بغتة يعني من لقيه قبل الاختلاط به هابه لوقاره وسكونه، واذا جالسه وخالطه بان له حسن خلقه ، قوله : عزه بين عينيه تأكيد للسابق و يفسره اللاحق أي يظهر العز في وجهه أولا قبل أن يعرف ، **يقول باغته** بالباء الموحدة والغين المعجمة أي من رآه بغتة، وفي بعض النسخ غره بالغين المعجمة والراء المهملة ولعله من الغر بالفتح بمعنى حد السيف فيرجع الى الاول ، أو هو بالضم بمعنى الغرة وهي البياض في الجهة ، **وفي بعض النسخ ناعته** بالنون و العين المهملة ، ولا يخفى توجيهه » .

أقول : من أراد الاطلاع على سبيل البسط على أوصافه(ص) في خلقته فليراجع المفصلات

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

حدّثنا ابراهيم بن اسماعيل اليشكرى[١] و كان ثقة أنّ عليّاً - عليه السلام - سئل

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»
و منها باب أوصافه و شمائله فى سادس البحار (ص١٣٢ - ١٤٣) فان فيه كفاية للمكتفى .

تبصرة - قد أورد علماء الاسلام جزاهم الله عن الاسلام و أهله خير الجزاء فى كتبهم فى باب صفة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أحاديث كثيرة فى هذا المعنى بأسانيد مختلفة أكثرها عن أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام الا أن ما أورده المصنف (ره) هنا أجمع رواية فى ذلك الباب، **و من ثم حذا حذو المصنف (ره) ابن هشام فى السيرة النبوية** فى الاكتفاء بنقلها و نص عبارته فيها تحت عنوان « ذكر الاسراء و المعراج » (انظر ج١ ؛ ص٤٠١ من طبعة مصر سنة ١٣٧٥ ه ق) هكذا : « وصف على لرسول الله (ص) ، قال ابن هشام : و كانت صفة رسول الله (ص) فيما ذكر عمر مولى غفرة عن ابراهيم بن محمد بن على بن أبى طالب قال : كان على بن أبى طالب (ع) اذا نعت رسول الله (ص) قال : لم يكن بالطويل الممغط (الحديث)» الى قوله : « أكرمهم عشرة » ثم قال : «من رآه بديهة» الى آخر ما أشرنا اليه نقلا عن ابن سعد. **و تصدى السهيلى فى الروض الانف لشرحه** (انظر ج٣ من طبعة القاهرة سنة ١٣٨٩ ه ق ؛ ص ٤٣٨-٤٤٠) فمن أراد البسط فليراجع المفصلات **كالطبقات لابن سعد** . (ج ١ من طبعة بيروت ؛ ص ٤١٠ - ٤٢٥) **و تاريخ ابن عساكر** (ج١ ؛ ص٣١٤-٣٢٤) **و دلائل النبوة للبيهقى** (ج١ من طبعة مصر سنة ١٣٨٩ ه ق ص ١٩٧ - ٢٣٠) **و الخصائص الكبرى للسيوطى** (ج١ ؛ ص١٧٨-١٩٠) **و بحار الانوار للمجلسى** (ج٦ من طبعة أمين الضرب ؛ ص١٣٢ - ١٣٤) **و معانى الاخبار للصدوق** (انظر الباب الثلاثين؛ **و هو فى معنى ألفاظ وردت فى صفة النبى (ص)** ص٢٨-٣٢ من الطبعة القديمة الحجرية بطهران سنة ١٣١٠) الى غير ذلك من الكتب المبسوطة .

٣ - ما بين المعقوفتين أضيف من طبقات ابن سعد و تاريخ ابن عساكر و غيرهما .

١ - **فى تقريب التهذيب** : « ابراهيم بن اسماعيل اليشكرى و يقال : هو النبال مجهول الحال من الثامنة/ ق » و فى ذيل الصفحة : « ينسب الى يشكر بن بكر بن وائل بفتح فسكون فضم ، و النبال الى برى النبال و بيعها» **و قال ابن الاثير فى اللباب** : « اليشكرى بفتح الياء و سكون الشين و ضم الكاف و بعدها راء هذه النسبة الى يشكر بن وائل بن قاسط بن هنب بن أفصى بن دعمى بن جديلة بن أسد بن ربيعة و هو أخو بكر و تغلب ابنى وائل ، و قيل : هو يشكر بن بكر بن وائل و هو أصح ، قاله ابن الكلبى و أبو عبيد و المبرد » .

عن صفة الرّب[١] فقال :

الحمد لله [الواحد[٢]] الأحد الصّمد الفرد[٣] المتفرّد الّذى لامن شيء كان ، ولا من شيء خلق ما كان قدّره[٤] ، بان من الأشياء و بانت الأشياء منه ، فليس[٥] له

١ ـ مضمون الخطبة مطابق لهذا السؤال و جواب عنه بخلاف رواية الكلينى (ره) و الصدوق (ره) كما يأتى توضيحه .

و لما كان هذا الحديث مشتملا على امهات مباحث التوحيد و حاوياً لمضامين عالية ومطالب مهمة خاض العلماء فيشرحه و بيانه بما لا يسع المقام نقله و كان عدم التعرض لها بالكلية جفاء لحق الحديث تصدينا لنقل بعض ما لابد منه فى هذا الموضع ، وسنورد شيئاً مما قاله العلماء فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٢٧) .

٢ ـ كذا فى الكافى و التوحيد . ٣ ـ هذه الكلمة فى التوحيد فقط .

٤ ـ كذا فى الاصل صريحاً و المعنى أيضاً صحيح و الاية الكريمة : « من نطفة خلقه فقدره » (آية ١٩ سورة عبس) دالة عليه ، و يؤيد هذا المعنى قول أمير المؤمنين (ع) فى خطبة على ما فى توحيد الصدوق (انظرثانى البحار ص١٦٧) : «الحمدلله الذى لامن شيء كان ، ولا من شيء كون ما قد كان » لكن فى الكافى و التوحيد جعلت كلمة « قدره » مصدراً و قرئت « قدرة » و صارت بناءاً على نقلهما مبتدء منفصلا عما قبله و مرتبطاً بما بعده و يأتى تفسيرها ، ويؤيده عبارة نهج البلاغة فى خطبة (انظرج ٢ شرح النهجلابن أبىالحديد؛ ص٢٤٢) : « بان من الاشياء بالقهر لها و القدرة عليها ، و بانت الاشياء منه بالخضوع له و الرجوع اليه » و العبارة فى الكافى و التوحيد هكذا : « قدرة [أو قدرته] بان بها من ـ الاشياء » .

ثم ان الكلمة قد صارت معركة لاراء العلماء فى قراءتها و تفسيرها ولا يسع المقام نقل أقوالهم و سنشير الى بعضها فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٢٨) .

٥ ـ فى الكافى و التوحيد : « ليست » .

صفة تنال ، ولا حدّ يضرب له فيه الأمثال ، كلّ دون صفاته تحبير [١] اللّغات ، و ضلّ هنالك [٢] تصاريف الصّفات ، وحار في ملكوته عميقات مذاهب التّفكير ، وانقطع دون الرّسوخ في علمه جوامع التّفسير ، و حال دون غيبه المكنون حجب من الغيوب ، و [٣] تاهت في [أدنى [٤]] أدانيها [طامحات [٥]] العقول [في لطيفات الامور [٦]] ، فتبارك [الله [٧]] الّذي لايدركه [٨] بعدالهمم ، ولا يناله غوص الفطن ، و تعالى [٩] الّذي ليس لصفته [١٠] نعت موجود ، ولا وصف محدود ، ولا أجل ممدود [١١] ، و [١٢] سبحان الّذى ليس له أوّل مبتدأ ، ولاغاية منتهى ، ولاآخر يفنى ، فسبحانه [١٣] [هو [١٤]] كما وصف نفسه ، والواصفون لا يبلغون نعته ، حدّ الأشياء [كلّها [١٥]] عند خلقه إيّاها [١٦] ، ابانة له من شبهها و ابانة لها من شبهه [١٧] ، فلم يحلل فيها ؛ فيقال : هوفيها كائنٌ ، ولم ‌يبن [١٨] عنها [١٩] فيقال : هو

---

١ - فى بعض نسخ التوحيد : «تعبير» و هو أيضاً صحيح كما لايخفى .

٢ - فى الكافى : « هناك » . ٣ - حرف العطف فى التوحيد فقط .

٤ و ٥ و ٦ و ٧ - كذا فى التوحيد و الكافى .

٨ - فى الكافى والتوحيد : « لايبلغه » . ٩ - فى التوحيد : « وتعالى الله » .

١٠ - فى الكافى و التوحيد بدل الفقرات : « ليس له وقت معدود ولا أجل ممدود ولانعت محدود ». ١١ - فى الاصل : « معدود » .

أقول : نظير هذه الفقرات منتشرة فى خطب نهج البلاغة ففى الخطبة الاولى منه : « لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن الذى ليس لصفته حد محدود ولا نعت موجود ولا وقت معدود ولاأجل ممدود » و فى خطبة أخرى : « من وصفه فقد حده ، و من حده فقد عده ، و من عده فقد أبطل أزله ، و من قال : كيف فقد استوصفه ، و من قال : أين فقد حيزه » .

١٢ - حرف العطف غير موجود فى الكافى .

١٣ - فى الكافى و التوحيد : « سبحانه » (بلا فاء) .

١٤ - كذا فى التوحيد و الكافى . ١٥ - كذا فى التوحيد و الكافى .

١٦ - فى الاصل : « عند خلقها » . ١٧ - فى الاصل « منه » .

١٨ - فى التوحيد والكافى : « لم ينأ » . ١٩ - فى الاصل : « منها » .

عنها [١] بائن، ولم يخل [٢] منها؛ فيقال له: أين؟ ولكنّه أحاط بها علمه، وأتقنها صنعه، وذلّلها أمره [٣]، و أحصاها حفظه، فلم يعزب عنه خفيّات غيوب المدى [٤]، ولا غامض سرائر مكنون الدّجى [٥] ولا ما في السّماوات العلى ولا الأرضين [٦] السّفلى، لكلّ شيء منها حافظ ورقيب، وكلّ شيء منها بشيء محيط، والمحيط بما أحاط به [٧] منها الله الواحد الصّمد المبدىء [٨] لها لا من شيء، والمنشيء لها لا من شيء، ابتدعها خلقاً مبتدئاً [٩] يجعل [١٠] لها خلقاً آخر بفناء ولم يزل هو كائن [١١] تبارك وتعالى لا تغيّره [١٢] صروف سوالف [١٣] الأزمان، ولم يتكاءده [١٤] صنع شيء كان، انّما قال لما شاء [١٥]: كن؛ فكان، بلا ظهير عليه ولا أعوان [١٦].

---

١ ـ فى الكافى و التوحيد: « منها ». ٢ ـ فى الاصل: « و لم ينأ ».

٣ ـ هذه الفقرة فى الاصل فقط.

٤ ـ فى الكافى والتوحيد: « خفيات غيوب الهواء ».

٥ ـ فى التوحيد و الكافى: « غوامض مكنون ظلم الدجى ».

٦ ـ فى الكافى: « الى الارضين » و فى التوحيد: « و الارضين ».

٧ ـ قوله « به » فى الاصل فقط.

٨ ـ من هذه الكلمة أى: « المبدىء » الى قوله: « تبارك و تعالى » فى الاصل فقط.

٩ ـ كذا صريحاً بصيغة الفاعل.

١٠ و ١١ ـ هاتان الكلمتان كذا فى الاصل فصورناهما كما كانتا فى الاصل، ولعل العبارة كانت هكذا: « فجعل لها خلقاً آخر بفناء و لم يزل و هو كائن تبارك و تعالى ».

١٢ ـ كذا فى الاصل والكافى ولكن فى التوحيد: « لم تغيره » و هو الانسب للمقام بقرينة ذكر السوالف. ١٣ ـ هذه الكلمة فى الاصل فقط.

١٤ ـ هذه الكلمة يمكن أن تقرأ بالمد من باب التفاعل و بالتضعيف من باب التفعل يقال: تكأدني الامر و تكاءدني = شق على ولذا قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب جوامع التوحيد (ص١٨٩): « قوله ـ عليه السلام ـ: لم يتكاءده بالمد أى لم يشق عليه، ويجوز يتكأده بالتشديد و الهمزة ».

١٥ ـ فى الاصل: « يشاء » و بعدها فى التوحيد فقط « أن يكون » اى « لما شاء أن يكون ».

١٦ ـ هذه الفقرة فى الاصل فقط.

فابتدع [١] ما خلق على غير [٢] مثال سبق و لا تعب و لا نصب ، و كلّ صانع شيء فمن شيء صنع والله لامن شيء صنع ما خلق [٣] ، وكلّ عالم فمن بعد جهل تعلّم ، والله لم يجهل ولم يتعلّم ، أحاط بالأشياء علماً فلم يزدد [٤] بتجربته بها خبراً [٥] ، علمه بها قبل أن يكوّنها كعلمه بها بعد تكوينها ، لم يكوّنها لتشديد [٦] سلطان و لا لخوف من زوال [٧] ولا نقصان ، ولا استعانة على ندّ مكابر ولا ضدّ مثاور [٨] ، ولا شريك مكاثر [٩] لكن خلائق مربوبون ، و عبادٌ داخرون ، فسبحان من [١٠] لا يؤوده خلق ما ابتدأ ، ولا

---

١ - فی الكافی و التوحيد : « ابتدع » (بلا فاء) .

٢ - فی الكافی و التوحيد : « بلا » .

٣ - فی الاصل : « خلق ما صنع » .   ٤ - فی الاصل : « فلم يزد » .

٥ - فی التوحيد و الكافی : «أحاط بالاشياء علماً قبل كونها فلم يزدد بكونها علماً» .

٦ - فی التوحيد : « لشدة » .   ٧ - فی الاصل : « لتخويف زوال » .

٨ - فی الكافی « مناو » و فی بعض النسخ : « مساور » (بالسين) و هو بمعنى مثاور (بالثاء المثلثة كما فی المتن).

٩ - العبارة فی الكافی هكذا « ضد مناو ، و لاند مكاثر ، ولا شريك مكابر » و عبارة التوحيد « ضد مثاور (مساور) و لاند مكاثر ولا شريك مكائد » **و نظير هذه الفقرات ما فی خطبة من النهج** (ج١ شرح النهج لابن أبی الحديد ؛ ص٤٧١) : «لم يخلق ما خلقه لتشديد سلطان ، ولا تخوف من عواقب زمان ، ولا استعانة على ند مثاور ، ولا شريك مكاثر ولا ضد منافر، ولكن خلائق مربوبون و عباد داخرون ، لم يحلل فی الاشياء فيقال : هو فيها كائن ، و لم ينأعنها ؛ فيقال : هو منها بائن ، لم يؤده خلق ما ابتدأ و لا تدبير ما ذرأ ولا وقف به عجز عما خلق ، ولا ولجت عليه شبهة فيما قضى و قدر ، بل قضاء متقن و علم محكم و أمر مبرم ، المأمول مع النقم ، المرهوب مع النعم » ونظيرها أيضاً ما ورد فی خطبة أخرى (انظر ج٣ من شرح ابن أبی الحديد ؛ ص ٢١١) : « لم يتكاءده صنع شیء منها اذا صنعه، ولم يؤده منها خلق ما براه وخلقه ، ولم يكونها لتشديد سلطان، ولالخوف من زوال و نقصان ، ولا للاستعانة بها على ند مكاثر ولا للاحتراز بها من ضد مثاور ولا للازدياد بها فی ملكه ولا لمكاثرة شريك فی شركه ولا لو حشة كانت منه فأراد أن يستأنس اليها » .

١٠ - فی الكافی والتوحيد : « فسبحان الذی » .

تدبير مابرأ ، ولا من عجز [١] ولا فتور [٢] بما خلق اكتفى، خلق ما علم ، و علم ما أراد [٣]، لا بتفكير حادث علم أصاب [٤] ؛ ولا شبهة دخلت عليه فيما أراد [٥] ، و لكن قضاء متقن و علم محكم [٦] توحّد فيه و خصّ نفسه بالرّبوبيّة ؛ فحوى الآلهيّة و الرّبوبيّة [٧] ، و لبس العزّ و الكبرياء [٨] ، و استخلص الحمد و الثّناء ، و استكمل المجد والسّناء [٩] ، تفرّد بالتّوحيد و توحّد بالتّمجيد وتكرّم بالتّحميد [١٠] ، و عظم عن الشّبهة [١١] و جلّ سبحانه [١٢] عن اتّخاذ الأبناء ، وتطهّر [١٣] و تقدّس سبحانه عن ملامسة النساء ، و عزّ وجلّ سبحانه عن مجاورة الشّركاء ، فليس له فيما خلق ضدّ ، ولا [١٤] فيما ملك ندّ ، ولم يشركه [١٥] في ملكه أحد ، كذلك [١٦] الله الواحد الأحد الصّمد ، المبيد للأمد [١٧] ، و

---

١ ـ فى الاصل : « من عجب » .

٢ ـ فى الكافى و التوحيد : « ولا من فترة » .

٣ ـ فى التوحيد و الكافى : « علم ما خلق و خلق ما علم » .

٤ ـ فى الكافى : «لا بالتفكير فى علم حادث أصاب ماخلق» و فى التوحيد : «بالتفكير ولا بعلم حادث أصاب ما خلق » .

٥ ـ فى الكافى و التوحيد : « فيما لم يخلق » .

٦ ـ فى التوحيد و الكافى : « لكن قضاء مبرم و علم محكم و أمر متقن » .

٧ ـ فى الكافى و التوحيد : « توحد بالربوبية و خص نفسه بالوحدانية » .

٨ ـ هذه الفقرة فى الاصل فقط .

٩ ـ فى الكافى و التوحيد بدل الفقرتين : « و استخلص المجد و الثناء » .

١٠ ـ فى الكافى بدل الفقرات الثلاث « و تفرد بالتوحيد و المجد والثناء ، وتوحد بالتحميد ، وتمجد بالتمجيد » وفى التوحيد : « فتحمد بالتحميد ، وتمجد بالتمجيد » .

١١ ـ هذه الفقرة فى الاصل فقط . ١٢ ـ فى الكافى والتوحيد : « وعلا » .

١٣ ـ فى الاصل : « طهر » . ١٤ ـ فى الكافى : « ولاله » .

١٥ ـ فى التوحيد : « ولم يشرك » . ١٦ ـ فى الاصل فقط .

١٧ ـ فى الكافى و التوحيد : « للابد » .

الوارث للأبد [١]، الّذي لايبيد ولا ينفد [٢].

فتعالى الله [٣] العليّ الأعلى، عالم كلّ خفيّة و شاهد كلّ نجوى لا كمشاهدة شيء [٤] من الأشياء علا [٥] السّماوات العلى [الى [٦]] الارضين السّفلى و أحاط بجميع الأشياء علماً، فعلا الّذي دنا ودنا الّذي علا، له المثل الأعلى و الأسماء الحسنى تبارك و تعالى [٧].

---

١ ـ في الكافي و التوحيد: «للامد» و فيهما بعد هذه اللفظة: «الذى لم يزل ولايزال وحدانياً أزلياً قبل بدء الدهور وبعد صروف الامور».

٢ ـ في التوحيد: «ولا يفقد» و بعد هذه الكلمة في الكافي والتوحيد: «بذلك أصف ربى فلا اله الا الله من عظيم ما أعظمه، و من جليل ما أجله، و من عزيز ما أعزه، و تعالى عما يقول الظالمون علواً كبيراً».

٣ ـ من هنا أى من قوله: «فتعالى الله» الى آخر الخطبة فى الاصل فقط.

٤ ـ فى الاصل: «كل شيء».

٥ ـ في البحار نقلا عن نسخة من الغارات: «ملأ».　　٦ ـ فى البحار فقط.

٧ ـ **قال المجلسي (ره) في المجلد الثاني من البحار** فى باب جوامع التوحيد بعد نقله (ره) الخطبة عن كتاب التوحيد للصدوق (ره) وبيان لغاتها وتفسير ألفاظها ومشكلاتها (ص١٩٢؛ س ٣٤) مانصه:

أقول: رواه ابراهيم بن محمد الثقفي في كتاب الغارات باسناده عن ابراهيم بن اسماعيل اليشكرى قال: و كان ثقة أن علياً ـ عليه السلام ـ سئل عن صفة الرب سبحانه و تعالى فقال وذكر نحومامر بأدنى تغيير الى قوله «كذلك الله الواحد الاحد الصمد المبيد للامد والوارث للابد الذى لايبيد ولاينفد فتعالى الله الاعلى» وساق الخطبة الى آخرها **ورواه الكليني (ره) فى أصول الكافي في باب جوامع التوحيد** و هو الحديث الاول من الباب (انظر مرآة العقول ج١ ص٨٩ ـ ٩٠) وستنقل سندالخطبة وعبارة الكليني (ره) فى وصفها فى تعليقات آخر الكتاب (رقم٢٧) ونقلها الصدوق فى باب التوحيد و نفى التشبيه (انظر الحديث الثالث من الباب)، ونص عبارة سندها في التوحيد هكذا «حدثنا على بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق ـ رحمه الله ـ قال: حدثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفي و أحمد بن يحيى بن زكريا القطان عن بكر بن عبدالله بن حبيب عن تميم بن بهلول عن أبيه عن أبي معاوية عن الحصين بن عبدالرحمن عن أبيه عن أبي عبدالله الصادق عن أبيه عن جده ـ عليهم السلام ـ أن أمير المؤمنين (ع) استنهض الناس في حرب معاوية فى المرة الثانية فلما حشد الناس قام خطيباً فقال».

عن أبي عمرو الكندي[١] قال :

كنّا ذات يوم عند علي - عليه السلام - فوافق النّاس منه طيب نفس ومزاح فقالوا: يا أمير المؤمنين حدّثنا عن أصحابك ، قال : عن أيّ أصحابي ؟[٢] قالوا : عن أصحاب محمّد - صلى الله عليه وآله - قال : كلّ أصحاب محمّد أصحابي ؛ فعن أيّهم تسألونني[٣] ؟ فقالوا : عن الّذين رأيناك تلطّفهم بذكرك و بالصّلوة عليهم دون القوم ، قال : عن أيّهم ؟ قالوا : حدّثنا عن عبدالله بن مسعود، قال : قرأ القرآن و علم السّنّة[٤] و كفى بذلك ، قالوا : فوالله مادرينا بقوله : و كفى بذلك ، كفى بقراءة القرآن و علم السّنّة أم كفى بعبدالله ،قال: فقلنا : حدّثنا عن أبي ذر قال : كان يكثر السّؤال فيعطى ويمنع ، وكان شحيحاً حريصاً على دينه حريصاً على العلم الجزم ، قد مليء في وعاء له حتّى امتلأ وعاؤه علماً عجز فيه ، قالوا : فوالله ما درينا بقوله : عجز فيه ؛ أعجز عن كشفه ما كان عنده أو عجز عن مسألته ؟ قلنا : حدّثنا عن حذيفة بن اليمان ، قال : علم أسماء المنافقين و سأل[٥] عن المعضلات حين غفل عنها، ولو سألوه لوجدوه بها عالماً ، قالوا : فحدّثنا عن سلمان الفارسي ، قال : من لكم بمثل لقمان [الحكيم[٦]] و ذلك امرؤٌ منّا والينا أهل البيت، أدرك العلم الأوّل وأدرك العلم الآخر ، و قرأ الكتاب الأوّل وقرأ الكتاب الآخر؛ بحرٌ لاينزف[٧]، قلنا : فحدّثنا عن عمّار بن ياسر ، قال : ذلك امرؤٌ خالط الله الايمان

---

١ - في الاصل : «أن عمر الكندي» و في البحار : «عن أبي عمرو الكندي» والمراد به هو زاذان المتقدمة ترجمته في ص ٥٥ » .

٢ - في البحار : « عن أى أصحابى تسألوننى ؟ » .

٣ - في الاصل : « تسألونى » . ٤ - في الاصل : « و علم ما السنة » .

٥ - في الاصل و البحار : « سئل » . ٦ - هذه اللفظة في البحار فقط .

٧ - قال ابن عساكر في تأريخه في ترجمة سلمان الفارسى المبسوطة جداً (ج ٦ ص ١٩٩) :

« و أخرج أيضاً عن البخترى قيل لعلى رضى الله عنه : أخبرنا عن أصحاب محمد (ص) فقال : عن أيهم تسالون ؟ - فقالوا : عن عبدالله ، قال : علم القرآن و السنة ثم انتهى وكفى

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بلحمه ودمه وشعره وبشره حيث زال زال معه ، ولا ينبغي للنّار أن تأكل منه شيئاً .

قلنا: فحدّثنا عن نفسك ، قال : مهلاً ؛ نهانا الله عن التّزكية ، قال له رجلٌ :فانّ الله يقول : و أمّا بنعمة ربّك فحدّث[1] ، قال : فانّي أحدّث بنعمة ربّي ؛ كنت والله اذا سألت اُعطيت ، و اذا سكتّ ابتديت ، و انّ تحت الجوانح منّي لعلماً جمّاً فاسألوني[2].

فقام اليه ابن الكوّاء[3] فقال : يا أمير المؤمنين ؛ فما قول الله : والذّاريات ذرواً؟ قال : الرّياح؛ ويلك ، قال : فما الحاملات وقراً ؟ ـ قال: السّحاب؛ ويلك ، قال : فما الجاريات يسراً ؟ ـ قال : السّفن ؛ ويلك ، قال : فما المقسّمات أمراً ؟ ـ قال :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

به علماً ، قالوا : فعمار ؟ ـ فقال : مؤمن نسى فان ذكرته ذكر ، قالوا : فأبوذر ؟ ـ فقال : وعى علماً عجز فيه ، قالوا : فأبو موسى ؟ ـ فقال : صبغ بالعلم صبغة ثم خرج منه ، قالوا : فحذيفة ؟ ـ قال : أعلم أصحاب محمد بالمنافقين ، قالوا : فسلمان ؟ ـ فقال : أدرك علم الاول و علم الاخر ؛ بحر لا يدرك قعره ؛ و هو منا أهل البيت ، قالوا : فأنت يا أمير المؤمنين ؟ ـ قال : كنت اذا سألت اعطيت واذا سكت ابتديت » . **وقال أيضاً انظر (ص٢٠٢) :** « وسئل على ـ رضى الله عنه ـ عن سلمان فقال : ذاك رجل منا أهل البيت أدرك علم الاولين و الآخرين من لكم بلقمان الحكيم ؟ ! و فى لفظ : و كان بحراً لا ينزف » .

١ ـ آية ١١ سورة و الضحى .

٢ ـ **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب ذكر أصحاب النبى (ص) وأمير المؤمنين عليه السلام (ص٧٣٣ ؛ س٢٦) عن كتاب الغارات الى قوله : « فقام اليه ابن الكواء » ثم قال : فسأله عن مسائل أوردناها فى محالها » **و نقله المحدث النورى (ره) فى نفس الرحمن فى فضائل سلمان ، وغيرهما أيضاً فى غيرهما** وسنشير الى موارد نقلهما فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٢٩) .

٣ ـ هو عبدالله بن أو فى اليشكرى النسابة المعروف بابن الكواء و سنشير الى ترجمته على سبيل التفصيل فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٣٠) .

الملائكة؛ ويلك، يقول: ويلك؛ أي لاتعد الى متعنّتاً قال؛ فما السّماء ذات الحبك؟ - قال: ذات الخلق الحسن، قال: فما السّواد الّذي في جوف القمر؟ قال: أعمى سأل عن عمياء، ويلك، سل تفقّهاً و لا تسأل تعنّتاً؛ ويلك سل عمّا يعنيك ودع ما لايعنيك، قال: والله انّ ما سألتك عنه ليعنيني، قال: انّ الله عزّ و جلّ يقول: وجعلنا اللّيل و النّهار آيتين فمحونا آية اللّيل [هو[1]] السّواد الّذي في جوف القمر.

قال: فما المجرّة؟ - قال: يا ويلك سل تفقّهاً و لا تسأل تعنّتاً، يا ويلك سل عمّا يعنيك، قال: فوالله انّ ما سألتك عنه ليعنيني، قال: انّها شرج[2] السّماء و منها فتحت السّماء بماءٍ منهمرٍ زمن الغرق على قوم نوحٍ، قال: فما قوس قزح؟ قال: ويلك، لاتقل: قوس قزح؛ فانّ قزح الشّيطان ولكنّها القوس[3] وهي أمان أهل الأرض فلاغرق بعد قوم نوح[4].

---

١ - هذه اللفظة زيدت بقرينة رواية العياشي في تفسيره **ففي تفسير البرهان للسيد هاشم البحراني(ره) في تفسير الاية (ج١؛ ص٦٠٠)**: «العياشي عن أبي بصير عن أبي عبدالله (ع): فمحونا آية الليل قال: هو السواد الذى فى جوف القمر».

٢ - **قال الجوهري:** «مجرة السماء تسمى شرجا» **وقال المجلسي (ره)** بعد نقل نظير الخبر من كتاب الاحتجاج للطبرسي (ره) و الاشارة الى **أن الثقفي (ره) أيضاً نقله في كتاب الغارات** ضمن تفسيره لبعض مشكلات الحديث مانصه **(ج٤ بحار الانوار؛ ص١٢٠):**

«قوله (ع): هي شرج السماء بالجيم **قال الفيروزابادي:** الشرج محركة العرى، و منفسح الوادى، ومجرة السماء، وفرج المرأة، وانشقاق في القوس، والشرج الفرقة، ومسيل ماء من الحرة الى السهل، و شد الخريطة انتهى.

أقول: لعله شبه بالخريطة التي يجعل في رأس الكيس يشد بها، أو بمسيل الماء لشباهته بهظاهراً، أولكونه منه أغرق الله قوم نوح (وسيأتي شرح أجزاء الخبر في مواضعها)».

٣ - في حديث الاحتجاج (ج ٤ بحار الانوار؛ ص١٢٠): «قال (ع): ثكلتك امك يا ابن الكواء لاتقل: قوس قزح؛ فان قزح اسم شيطان ولكن قل: قوس الله؛ اذا بدت يبدو الخصب والريف».

«بقية الحاشية في الصفحة الاتية»

قال : فكم بين السّماء و الأرض ؟ ـ قال: مدّ البصر و دعوةُ بذكرالله فيسمع ؛ لا تقول غيرذلك فاسمع لأقول غير ذلك[١] .

قال : فكم بين المشرق والمغرب ؟ ـ قال : مسيرة يوم للشّمس؛ تطلع من مطلعها فتأتي مغربها ، من حدّثك غيرذلك كذبك .

قال[٢] : فمن الأخسرون أعمالاً * الّذين ضلّ سعيهم في الحياة الدّنيا وهم يحسبون أنّهم يحسنون صنعاً[٣] ؟

قال :كفرة أهل الكتاب؛ فان أوّليهم كانوا في حقّ فابتدعوا في دينهم فأشركوا بربّهم وهم يجتهدون في العبادة يحسبون أنّهم على شيء فهم الأخسرون أعمالا * الّذين

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

٤ ـ **نقل المجلسى (ره)** هذه القسمة من الحديث مع السؤال عن قوس قزح و جوابه **فى المجلد الرابع عشر من البحار** فى باب السحاب والمطر و الشهاب والبروق والصواعق والقوس وسائر مايحدث فى الجو (ص ٢٧٨ ؛ س ١٩) .

---

١ ـ **قال المجلسى (ره) فى المجلد الرابع عشر من البحار** فى باب السماوات و كيفياتها (ص١١٢ ؛ س٢٦) : « **كتاب الغارات لابراهيم الثقفى** باسناده عن أبي ـ عمران الكندى قال: سأل ابن الكواء أمير المؤمنين (ع) عن قوله تعالى: والسماء ذات الحبك الى قوله : « غير ذلك » قائلا بعده : « **بيان** ـ لا نقول غير ذلك أى لانخبر الخلق بمقدار [أزيد من] ذلك اذ لا مصلحة لهم فى ذلك فيدل على أن التفكر فى أمثال ذلك ممنوع منه ، وليس كما تزعمه الفلاسفة أنها كمال النفس و لابد للانسان فى تحصيل السعادات الا بدية من ـ النظر فيها » .

٢ ـ **قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب اخبار النبى (ص) بقتال الخوارج و كفرهم (ص٦٠٠ ؛ س١٠) : « **كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفى** باسناده عن أبي عمران الكندى قال : قال ابن الكواء لامير المؤمنين (ع) : من الاخسرون أعمالا (فنقل الحديث الى قوله : «فافعل» وأشار الى باقيه بقوله : « الخبر ») .

٣ ـ اشارة الى قوله تعالى فى سورة الكهف : « قل هل ننبئكم بالاخسرين أعمالا الذين ضل سعيهم (الاية ١٠٣ و ١٠٤) .

ضلّ سعيهم في الحياة الدّنيا وهم يحسبون أنّهم يحسنون صنعاً .

ثمّ رفع صوته وقال : و ما أهل النّهروان غداً منهم ببعيد .

قال ابن الكوّاء : لا أتّبع سواك ، و لا أسأل غيرك [١] ، قال : اذا كان الأمر اليك فافعل .

قال : و انتهى هذا الحديث عن ابن جريج عن رجل وعن زاذان [٢] .

قال ابن جريج [٣] : و أخبرني غيرهما أنّه سأله عن الّذين بدّلوا نعمة الله كفراً

---

١ ـ في آخر حديث الاحتجاج بعد هذه العبارة « فقال : يا أمير المؤمنين ما اريد غيرك، ولا أسأل سواك » هذا الكلام : «قال : فرأينا ابن الكواء يوم النهروان فقيل له : ثكلتك امك ؛ بالامس كنت تسأل أمير المؤمنين عما سألته وأنت اليوم تقاتله ؟! فرأينا رجلا حمل عليه فطعنه فقتله » .

و قال المجلسي (ره) في المجلد الرابع من البحار في باب ما تفضل به علي ـ عليه السلام ـ على الناس في الكلام بقوله : «سلوني » بعد نقل نظير ما في كتاب الغارات عن الاحتجاج للطبرسي (ص١٢٠ ؛ س١٩) :

« **روى هذا الخبر ابراهيم بن محمد الثقفي في كتاب الغارات** بأسانيده عن أبي عمرو الكندي و ابن جريج و غيرهما و زاد فيه : قال : ما معنى السماء ذات الحبك؟ (فأشار الى قطع من الحديث التي لم تذكر في الاحتجاج) » .

٢ ـ في الاصل : « عن أبي شريح و عن رجل عن دان » .

٣ ـ **في تقريب التهذيب في باب الكنى :** « ابن جريج الفقيه هو عبدالملك بن عبدالعزيز بن جريج » **وفي باب الاسماء منه :** «عبدالملك بن عبدالعزيز بن جريج الاموي مولاهم المكي ثقة فقيه فاضل ؛ و كان يدلس و يرسل ، من السادسة مات سنة خمسين [و مائة] أوبعدها ؛ و قد جاوز السبعين ، و قيل : جاوز المائة ولم يثبت » .

أقول : ترجمة الرجل مذكورة في كتب الفريقين **وانما الاختلاف في اسم جده جريج** فانه ذكر في كتب الخاصة بالحاء المهملة في آخر الكلمة،نعم **في قاموس الرجال للتستري** بعد نقله بالحاء المهملة عن علماء الشيعة : « وجريج مصغر بالجيم أولا وآخراً » وفي كتب العامة بالجيم **ففي وفيات الاعيان لابن خلكان في آخر ترجمته :** « وجريج

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

قال : دعهم لغيّهم هم قريش ، قال : فماذو القرنين ؟ ـ قال : رجلٌ بعثه الله الى قومه فكذّبوه و ضربوه على قرنه فمات ، ثمّ أحياه الله فبعثه الى قومه فكذّبوه و ضربوه على قرنه فمات ثمّ أحياه الله فهو ذوالقرنين وضربتاه قرناه .

و في غيرهذا الحديث : وفيكم مثله[١] .

عن عامر الشّعبي[٢] أنّه سأله يعني ابن الكوّاء فقال :

يا أمير المؤمنين أيّ خلق الله أشدّ ؟ ـ قال : انّ أشدّ خلق الله عشرة ؛ الجبال الرّواسي ، و الحديد تنحت به الجبال ، و النّار تأكل الحديد ، و الماء يطفىء النّار ، و السّحاب المسخّر بين السّماء و الأرض يحمل الماء ، و الرّيح تقلّ السّحاب ، و الانسان يغلب الرّيح ؛ يتّقيها بيديه و يذهب لحاجته ، و السّكر يغلب الانسان ،

بضم الجيم وفتح الراء وسكون الياء المثناة من تحتها وبعدها جيم ثانية » **وفي تاج العروس في** «ج ر ج» بجيمين : «وجريج مصغراً اسم رجل وعبدالملك بن جريج تابعي» الى غير ذلك من الكتب **و أورد أيضاً ابن النديم ترجمته في الفهرست** في الفن السادس من المقالة السادسة فراجع ان شئت .

---

١ ـ **نقله المجلسي (ره)** في رابع البحار في باب ما تفضل على (ع) به على الناس ص١٢٠ ؛ س١٩ بتلخيص في بعض الفقرات)» **و نقله الشيخ الجليل الحسن بن سليمان الحلي (ره) تلميذ الشهيد الاول (ره) في كتاب مختصر البصائر بهذه العبارة (انظر ص ٢٠٤) : « و من كتاب الغارات لابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفي** روى حديثاً عن أمير المؤمنين عليه السلام منه قيل له : فما ذوالقرنين ؟ ـ قال (ع) : رجل (الحديث) » **و نقله عنه المجلسي (ره) في المجلد الثالث عشر من البحار** في باب الرجعة (ص٢٢٧ ؛ س٢١) .

ونقل الحديث غير هؤلاء الاعلام أيضاً لكن من غير كتاب الغارات ، وحيث ان المقام لايسع ذكر جميع موارده على أن في نقل بعضها فوائد يعتد بها اكتفينا بنقله في تعليقات آخر الكتاب .

(انظر التعليقة رقم ٣١) .

٢ ـ عامر الشعبي من المشاهير الذين تغني شهرتهم بين المسلمين عن الترجمة ، ومع ذلك أشرنا الى ترجمته على سبيل الاجمال فيما تقدم من تعليقاتنا (انظر ص ٥٤) .

و النّوم يغلب السّكر ، والهمّ يغلب النّوم ، فأشدّ خلق ربّك الهمّ [۱].

و عن الشّعبيّ قال :

قال عليّ بن أبي طالب ـ عليه السلام ـ : سلوني ؛ فجثا شريح لركبتيه ثمّ سأله فقال له عليّ ـ عليه السلام ـ : أنت أقضى العرب [۲].

و عن الأصبغ بن نباتة [۳] أنّ رجلاً سأل عليّاً ـ عليه السلام ـ عن الرّوح قال :ليس

---

۱ ـ **نقله المجلسی (ره)** فی رابع البحار فی باب ما تفضل علی(ع) به علی الناس بقوله : «سلونی» (ص۱۲۰ ؛ س۱۹) **وأيضاً فی المجلدالرابع عشر من البحار** فی باب نادر بعد باب المعادن (ص۳۳۵ ؛ س۵) .

۲ ـ هذا الحديث لا أعلم موضعه فی البحار ، و ببالی أنی رأيته فيه الا أنی لما لم أقيد موضعه فیذلك الوقت حتی لا يفوتنی؛ففاتنی ، ومن‌ثم قيل و نعم ما قيل :كل ما حفظ فر و كل ما كتب قرالا أن **ابن‌عساكر نقله فی تأريخه** فی موضعين من ترجمة شريح(**ففی** ص ۳۰۴ من المجلد السادس) : « **روی الخطيب** أن شريحاً من بنی الرائس؛ و سائرهم بهجر و حضر موت و لم يقدم الكوفة منهم غير شريح و كان أحد الائمة و كان علی يقول له : أنت أقضی العرب. وقال له بعدذلك فی‌شیء خطأه فيه : أخطأالعبد الابطر» (وفی ص۳۰۶) ، « و قال علی يوماً لاصحابه : أجمعوا لی‌القراء ؛ فاجتمعوا فی رحبة المسجد،فقال لهم : انی او شك أن افارقكم ثم جعل يسألهم و يقول لهم : ما تقولون فی كذا ؟ ـ و يقولون له : يا أمير المؤمنين ماكذا وكذا ؟ ـ فيخبرهم حتی‌ارتفع النهار وتصدعوا ونفد ماعندهم، و شريح جاث علی ركبتيه لا يسأله عن شیء الا قال : كذا و كذا ، ولا يسأل شريح علياً عن شیء الا قال :كذا و كذا ؛ ثم قال لشريح : **أنت أقضی العرب** » .

۳ ـ **قال الساروی فی توضيح الاشتباه :** « أصبغ بفتح‌الهمزة و سكون الصاد و فتح‌الباء الموحدة و آخره غين معجمة ابن نباتة بتقديم النون المضمومة علی‌الباء الموحدة و آخره غين معجمة ابن نباتة بتقديم النون المضمومة علی الباء الموحدة التميمی الحنظلی المجاشعی بضم الميم ، كان من خاصة أمير المؤمنين عليه‌السلام و عمر بعده و هو مشكور » .

أقول : هو من خصيصی أميرالمؤمنين (ع) وأجلاء أصحابه ، و ترجمته مذكورة فی كتب الفريقين و هو غنی عن الترجمة لشهرته و وضوح حاله فمن أراد البسط فی ترجمته

« بقية الحاشية فی‌الصفحة الاتية »

هو جبرئيل ؟

قال علي - عليه السلام - :

جبرئيل من الملائكة ؛ والرّوح غير جبرئيل ، وكان الرّجل شاكّاً فكبر ذلك عليه فقال : لقد قلت عظيماً ؛ ما أحدٌ من النّاس يزعم أنّ الرّوح غير جبرئيل ، قال عليٌ - عليه السلام - : أنت ضالّ تروى عن أهل الضّلال ، يقول الله لنبيّه : أتى أمر الله فلاتستعجلوه سبحانه وتعالى عمّا يشركون[1] *ينزّل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده[2] فالرّوح غير الملائكة ، وقال: ليلة القدر خيرٌ من ألف شهر[3]* تنزّل الملائكة و الرّوح فيها باذن ربّهم[4] وقال : يوم يقوم الرّوح و الملائكة صفّاً[5] وقال لآدم و جبرئيل يومئذٍ مع الملائكة : انّي خالقٌ بشراً من طين[6]*فاذا سوّيته ونفخت فيه من روحى فقعوا له ساجدين[7] فسجد جبرئيل مع الملائكة للرّوح . وقال لمريم :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فليراجع تنقيح المقال لكن **نذكر هنا ماذكره الذهبى فى ميزان الاعتدال** حتى يعتبر به اولو الابصار ونص عبارته:«أصبغ بن نباتة الحنظلي المجاشعي الكوفي عن على وعمار، وعنه ثابت البناني والاجلح الكندى وفطر بن خليفة وطائفة . قال أبو بكر بن عياش: كذاب ،و قال ابن معين : ليس بثقة ، و قال مرة : ليس بشيء ، و قال النسائي و ابن حبان : متروك ، و قال ابن عدى : بين الضعف ، و قال أبو حاتم : لين الحديث ، و قال العقيلى : كان يقول بالرجعة ، و قال ابن حبان: فتن بحب على فأتى بالطامات فاستحق من أجلها الترك ، وعن على بن حزور عن الاصبغ بن نباتة عن أبى أيوب عن النبى (ص) أنه أمرنا بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين. **قلت :** يا رسول الله مع من ؟ قال : مع على بن أبى طالب ، ابن الحزور هالك (الى آخر ما قال) » .

١ و ٢ - آيتا ١ و ٢ من سورة النحل ؛ و ذيل الثانية : « أن أنذروا أنه لا اله الا أنا فاتقون » .

٣ و ٤ - آيتا ٣ و ٤ من سورة القدر ؛ و ذيل الثانية : « من كل أمر » .

٥ - آية ٣٨ سورة النبأ .

٦ - ذيل آية ٧١ سورة ص و صدرها : « اذ قال ربك للملائكة .

٧ - آية ٢٩ سورة الحجر و ٧٢ سورة ص .

فأرسلنا اليها روحنا فتمثّل لها بشراً سويّاً [1] ، و قال لمحمّد - صلى الله عليه وآله - : نزل به الرّوح الأمين على قلبك [ثمّ قال[2]] لتكون من المنذرين* بلسان عربيّ مبين* و انّه لفي زبر الأوّلين [3] و الزّبر الذّكر [4] والأوّلين رسول الله - صلى الله عليه وآله - منهم ؛ فالرّوح واحدةٌ و الصّور شتّى .

قال سعد [5] : فلم يفهم الشّاكّ ما قاله أمير المؤمنين - عليه السلام - غير أنّه قال : الرّوح غير جبرئيل .

فسأله عن ليلة القدر فقال :

انّى أراك تذكر ليلة القدر [و[6]] تنزّل الملائكة والرّوح فيها ؟

قال له علىّ عليه السلام : قد رفرشت نزول الملائكة بمشفرة [7] فان عمى عليك [8] شرحه

١ - ذيل آية ١٧ من سورة مريم و صدرها : « فاتخذت من دونهم حجاباً » .

٢ - كذا فى الاصل فقط .

٣ - اربع آيات متواليات من سورة الشعراء (من ١٩٣ - ١٩٦) .

٤ - فى البحار : « و الذكر » .

٥ - كذا فى الاصل صريحاً لكن من المحتمل أن تكون الكلمة « سعيد » و يكون المراد منه ابن المسيب بقرينة روايته عن على (ع) الاسئلة التى القيت اليه (ع) من الشاكين وستأتى عن قريب .

٦ - حرف العطف مما أضفناه بقرينة المقام .

٧ - هذه الجملة فى الاصل فقط فكأن كلمة « رفرشت » محرفة عن « رفشت » **ففى لسان العرب :** « الرفش الدق و الهرش يقال للذى يجيد أكل الطعام : انه ليرفش الطعام رفشاً ويهرشه هرشاً ، ورفش فلان لحيته ترفيشا اذا سرحها فكأنها رفش و هو المجرف ويقال للذى يهيل بمجرفه الطعام الى يد الكيال : رفاش ، و رفش البر يرفشه رفشاً جرفه ، والرفش و الرفش (أى بالفتح و الضم) و المرشفة ما رفش به و يقال للمجرف الرفش ، [قال] الليث : الرفش و الرفش لغتان سوادية و هى المجرفة يرفش بها البر رفشاً؛ قال : و بعضهم يسميها المرفشة » و من المحتمل ان تكون كلمة المشفرة فى المتن محرفة عن « المرشفة» **و يشبه أن تكون العبارة مثلا من أمثال العرب** بهذا الوجه : « قد رفشت بمرفشة »

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فساُعطيك ظاهر أمنه تكون أعلم أهل بلادك بمعنى ليلة القدر ، ليلة القدر ، ليلة القدر ، [١]
قال : قد أنعمت عليّ اذاً بنعمة.

قال له علي - عليه السلام - :

انّ الله فردٌ يحبّ الوتر ، وفردٌ اصطفى الوتر ، فأجرى جميع الأشياء على سبعة ؛ فقال عزّ وجلّ - : [خلق سبع سماوات ومن الأرض مثلهن [٢]] و قال : خلق سبع سماوات طباقاً [٣] ، وقال : جهنّم لها سبعة أبواب [٤] و قال : سبع سنبلات خضر و اُخر يابسات [٥] و قال : سبع بقرات سمان يأكلهن سبعٌ عجافٌ [٦] و قال : حبّة أنبتت سبع سنابل [٧] ، و قال : سبعاً من المثانى والقرآن العظيم ، [٨] فأبلغ حديثى أصحابك لعلّ الله يكون قد جعل فيهم نجيباً اذا هو سمع حديثنا نفر قلبه الى مودّتنا ، ويعلم فضل

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ويكون « نزول الملائكة » من كلام على (ع) مدرجاً بين جزئيه لكونه مبحوثاً عنه ومورداً للسؤال لكنى لم أجده فيما عندى من كتب الامثال فتدبر .

٨ - **فى البحار :** « قال له على (ع) : ان غمى [بالغين المعجمة كما أن الاصل أيضاً كذلك] عليك » **و فى المستدرك :** « قال له على عليه السلام : فان عمى عليك » **ففى الصحاح :** « عمى عليه الأمر اذا التبس و منه قوله تعالى : فعميت عليهم الانباء يومئذ » **و فى مجمع البحرين :** « فعميت عليكم [آية ٢٨ سورة هود] أى خفيت ؛ يقال : عميت علينا الامور أى اشتبهت و التبست ، و منه قوله تعالى : فعميت عليهم الانباء يومئذ [آية ٦٦ سورة القصص] قرىء بالتشديد من قولهم : « عميت معنى البيت تعمية » فقراءة الكلمة بالغين المعجمة لا حاجة اليها ، فان أبيت فالتغمية بمعنى الستر و التغطية .

١ - كذا فى الاصل و المستدرك ثلاث مرات لكن فى البحار مرة واحدة .

٢ - من آية ١٢ سورة الطلاق ، و الاية غير موجودة فى الاصل و البحار و مذكورة فى المستدرك .

٣ - من آية ٣ سورة الملك . ٤ - من آية ٤٤ سورة الحجر .

٥ و ٦ - من آية ٤٣ و ٤٦ سورة يوسف .

٧ - من آية ٢٦١ سورة البقرة . ٨ - من آية ٨٧ سورة الحجر .

علمنا، وما نضرب من الأمثال التي لايعلمها الّا العالمون بفضلنا [١].

قال السّائل : بيّنها في أيّ ليلةٍ أقصدها ؟ - قال : اطلبها في السّبع الأواخر [٢] والله لئن عرفت آخر السّبعة لقد عرفت أوّلهنّ، ولئن عرفت أوّلهنّ لقد أصبت ليلة القدر ، قال : ما أفقه ما تقول ، قال : انّ الله طبع على قلوب قوم ؛ فقال : ان تدعهم الى الهدى فلن يهتدوا اذاً أبداً [٣] فأمّا اذ أبيت [٤] و أبى عليك أن تفهم فانظر ، فاذا مضت ليلة ثلاث و عشرين من شهر رمضان فاطلبها في أربع و عشرين و هي ليلة السّابع و معرفة السّبعة فانّ من فاز بالسّبعة كمّل الدّين كلّه ؛ وهي الرّحمة للعباد و العذاب عليهم ، وهم الأبواب التي قال تعالى : لكلّ بابٍ منهم جزءٌ مقسوم [٥] يهلك عند كلّ بابٍ جزءٌ و عند الولاية كلّ باب [٦].

عن الأصبغ بن نباتة قال :

كتب صاحب الرّوم الى معاوية يسأله [٧] عن عشر خصال فارتطم كما يرتطم الحمار في الطّين [٨] فبعث راكباً الى عليّ - عليه السلام - و هو في الرّحبة فقال : السّلام عليك يا أمير المؤمنين قال عليّ - عليه السلام - أما انّك لست من رعيّتي [٩] ؟ - قال : أجل أنا رجلٌ من أهل الشّام بعثني اليك معاوية لأسألك عن عشر خصال كتب اليه بها صاحب الرّوم فقال : ان أجبتني فيها حملت اليك الخراج والّا حملت اليّ أنت خراجك ، فلم يحسن أن يجيبه فبعثني اليك أسألك .

---

١ - فى البحار : « بفضلها » .
٢ - كذا فى الاصل و البحار .
٣ - من آية ٥٧ سورة الكهف .
٤ - فى المستدرك : «فأما اذا أبيت » .
٥ - من آية ٤٤ سورة الحجر .
٦ - **نقله المجلسى (ره) فى المجلد العشرين من البحار** فى باب ليلة القدر و فضلها (ص١٠٠ - ١٠١) **و نقله المحدث النورى (ره) فى المستدرك** فى باب تعيين ليلة القدر من كتاب الصيام (ج١ ؛ ص٥٨٣ - ٥٨٤) .
٧ - فى الاصل : « فسأله » .
٨ - فى البحار : « بالطين » .
٩ - فى الاصل : « من أهل رعيتى » .

قال علی - علیه السلام - : و ماهی ؟

قال : ما أوّل شیء اهتزّ علی وجه الأرض؟ وأوّل شیء ضجّ علی الأرض ؟ و کم بین الحقّ والباطل ؟ وکم بین المشرق و المغرب ؟ وکم بین الأرض و السّماء ؟ و أین تأوی أرواح المسلمین؟ وأین تأوی أرواح المشرکین ؟ و هذه القوس ماهی ؟ و هذه المجرّة ماهی ؟ و الخنثی کیف یقسم لها المیراث ؟

فقال له علیّ - علیه السلام - :

أمّا أوّل شیء اهتزّ علی الأرض فهی النّخلة ؛ و مثلها مثل ابن آدم اذا قطع رأسه هلك و اذا قطعت [1] رأس النخلة انّما هی جذعٌ ملقیً . و أوّل شیء ضجّ علی الأرض وادٍ بالیمن و هو أوّل وادٍ فار منه الماء . و بین الحقّ و الباطل أربع أصابع؛ بین أن تقول : رأت عینی ، وسمعت مالم یسمع [2]. وبین السّماء و الأرض مدّ البصر، ودعوة المظلوم . وبین المشرق والمغرب یوم طرادٍ للشمس [3]. وتأوی أرواح المسلمین عیناً فی الجنّة تسمّی سلمی ، وتأوی أرواح المشرکین فی جبٍّ فی النّار تسمّی برهوت.

---

١ - فی البحار : « قطع » .

٢ - کذا فی الاصل والبحار ، و من المحتمل ان تکون العبارة « و سمعت بالسمع » أی بالاذن و فی معناه ما فی نهج البلاغة فی باب المختار من الخطب فی ذیل خطبة صدرها : «أیها الناس من عرف من أخیه وثیقة دین» : «أما انه لیس بین الحق و الباطل الا أربع أصابع ؛ فسئل علیه السلام عن معنی قوله هذا فجمع أصابعه ووضعها بین اذنه و عینه ثم قال : الباطل أن تقول : سمعت ، و الحق أن تقول : رأیت » (انظر شرح النهج الحدیدی ج ٢ ؛ ص ٤١٧) .

٣ - فی الاصل : «طراد الشمس» قال المجلسی (ره) فی **المجلد الرابع من البحار** (ص١١٢) بعد ذکر الخبر : «**بیان - الطراد** من الایام الطویل و لعل المراد به هنا التام» **وقال (ره) أیضاً فی المجلد الرابع عشر من البحار (ص ١١٢) بعد ذکره :** « **بیان - یوم طراد** أی تام أوقصیر أویوم یجری فیه الشمس **قال فی القاموس :** الطرید من الایام الطویل کالطراد ، والطریدان اللیل والنهار وککتاب رمح قصیر ، و مطاردة الاقران حمل بعضهم علی بعض ؛ و هم فرسان الطراد ، و اطرد الامر تبع بعضه بعضاً و جری » .

و هذه القوس أمان الأرض كلّها من الغرق ؛ اذا رأوا ذلك في السّماء . و أمّا هذه المجرّة[1] فأبواب السّماء فتحها الله على قوم نوح ثمّ أغلقها فلم يفتحها . وأمّا الخنثى[2] فانّه يبول ؛ فان خرج بوله من ذكره فسنّته سنّة الرّجل ، و ان خرج من غيرذلك فسنّته سنّة المرأة .

فكتب بها معاوية الى صاحب الرّوم فحمل اليه خراجه ، و قال : ما خرج هذا الّا من كتب نبوّة ، هذا فيما أنزل الله من الانجيل على عيسى بن مريم عليه السلام .

---

١ - قال المجلسى (ره) فى المجلد الرابع عشر من البحار ضمن بيان له للحديث (ص ١١٢) :

« اعلم أن الحكماء اختلفوا فى المجرة فقيل : احتراق حدث من الشمس فى تلك الدائرة فى بعض الازمان السالفة ؛ واورد عليه أنه مخالف لقواعدهم التى منها عدم كون الشمس موصوفة بالحرارة و الاحتراق ، و منها عدم كون الفلك قابلا للتاثر .

و قيل : بخار دخانى واقع فى الهواء ؛ و اورد عليه بأنه لوكان كذلك لكان يختلف فى الصيف والشتاء ، وقيل : هى كواكب صغارمتقاربة متشابكة لاتتمايز حساً بل هى لشدة تكاثفها و صغرها صارت كأنها لطخات سحابية ؛ و هذا أقرب الوجوه » .

فليعلم ان المجلسى (ره) قال فى المجلد الرابع عشر من البحار فى باب السماوات وكيفياتها (ص١١٢ ؛ س٣٠) : «الغارات باسناده عن ابن نباتة قال : سئل أمير المؤمنين (ع) : فأوردقطعة من الخبر وأورد لبعضها بياناًكما نقلناه وأشار الى باقى الحديث بقوله: الخبر ؛) » .

٢ - قال المجلسى (ره) فى المجلد الرابع و العشرين من البحار فى باب ميراث الخنثى (ص٣٢ ؛ س٧) :

« كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفى باسناده عن ابن نباتة قال: سئل أمير المؤمنين عن الخنثى (الحديث ؛ لكن الى قوله : فسنته سنة المرأة ، وأشار الى باقى أجزائه بقوله : الخبر ؛ ») .

و قال المحدث النورى (ره) فى مستدرك الوسائل فى باب أن الخنثى يرث على الفرج الذى يبول منه (ج٣ ؛ ص١٦٨ ؛س٣٠) : « ابراهيم بن محمد الثقفى فى كتاب الغارات عن الاصبغ بن نباتة فى حديث طويل قال : سئل أمير المؤمنين - عليه السلام - عن الخنثى (الى قوله) سنة المرأة » .

و عن شيخ من فزارة أنّ علياً - عليه السلام - قال :

انّ ممّا صنع الله لكم أنّ عدوّكم يكتب اليكم في معالم دينهم [١] .

عن سعيد بن المسيّب [٢] أنّ رجلاً بالشّام يقال له : ابن الخيبرىّ وجد مع امرأته رجلاً [٣] فقتله فرفع ذلك الى معاوية فكتب الى بعض أصحاب عليّ يسأله ؛ فقال عليّ - عليه السلام - : انّ هذا شيء ماكان قبلنا ، فأخبره أنّ معاوية كتب اليه فقال علي - عليه السلام - : ان لم يجيء بأربعة شهداء يشهدون به [٤] اُقيدبه [٥] .

---

١ - **نقله المجلسى (ره) فى رابع البحار** فى باب نوادر احتجاجات أمير المؤمنين - عليه السلام - (ص١١٢ ؛ س٢٨) .

٢ - **فى تقريب التهذيب:** «سعيد بن المسيب بن حزن بن أبى وهب بن عمرو بن عابد بن عمران بن مخزوم القرشى المخزومى أحد العلماء الاثبات الفقهاء الكبار من كبار الثانية اتفقوا على أن مرسلاته أصح المراسيل ؛ وقال ابن المدينى : لا أعلم فى التابعين أوسع علماً منه ، مات بعد التسعين و قد ناهز الثمانين / ع » .

أقول : لا كلام فى جلالة الرجل عند العامة ، أما الخاصة فاختلفت كلماتهم فى حقه؛ فمنهم من عده من حوارى على بن الحسين عليه السلام كالكشى وغيره ، و منهم من عده من مبغضى أمير المؤمنين على عليه السلام و ممن فارقه كالمصنف (ره) كما يأتى فى الكتاب فى باب من فارق علياً (ع)، **وذكر المامقانى (ره) فى تنقيح المقال** ترجمته و الروايات القادحة له و المادحة و خاض فى نقضها و ابرامها و ردها و قبولها بما لا مزيد عليه فراجع .

٣ - فى الاصل : « وجد مع امرأة رجل » .

٤ - الضمير يرجع الى العمل الذى يدعيه القاتل من وجدانه المقتول مع امرأته من قولهم : « شهد فلان عند الحاكم لفلان على فلان بكذا » .

٥ - قوله (ع) : « اقيدبه » **فقال ابن الاثير فى النهاية :** « فيه : من قتل عمداً فهو قود ، القود القصاص و قتل القاتل بدل القتيل، وقد أقدته به اقيده اقادة ، واستقدت الحاكم سألته أن يقيدنى و اقتدت منه فاقتاد ، و أما قاد البعير و اقتاده فبمعنى جره خلفه » .

و أما الحديث فنقله المجلسى (ره) تارة فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص٧٢٠ ؛ س١١) بقوله : **« كتاب الغارات باسناده عن سعيد بن المسيب » واخرى**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قال : حدّثنا أبوحمزة[١]

بينما عليٌّ ذات يوم اذ أقبل رجلٌ فقال : من أين أقبل الرّجل ؟ قال : من أهل العراق[٢] قال : من أيّ العراق ؟ - قال : من البصرة ، قال : أما انّها أوّل القرى خراباً إمّا غرقاً وإمّا حرقاً حتّى يبقى بيت مالها ومسجدها كجؤجؤ سفينة ، فأين منزلك منها ؟ - فقال الرّجل : مكان كذا ، قال : عليك بضواحيها[٣] عليك بضواحيها[٣] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

في المجلد الرابع و العشرين منه في باب أقسام الجنايات (ص٤٣ ؛ س٨) بقوله : «**كتاب الغارات** لابراهيم بن محمد الثقفي رفعه عن سعيد بن المسيب » **و نقله المحدث النوري**(ره) **في المستدرك** في كتاب القصاص في باب أن من قتل شخصاً ثم ادعى أنه دخل بيته بغير اذنه ، أو رآه يزني بزوجته ثبت القصاص ولم تسمع الدعوى الا بينة (ج٣ ؛ ص٢٥٩ ؛ س ٢٣) .

أقول : ونقل أيضاً فيه بعد حديث **عن الجعفريات حديثاً عن عوالي اللئالي بمعناه** ولا يخلو ذكره هنا عن فائدة و هو : «روى سعيد بن المسيب أن رجلا من أهل الشام يقال له ابن جرى وجد مع امرأته رجلا فقتله أو قتلها ؛ فأشكل على معاوية القضاء فيه ، فكتب الى أبي موسى الاشعري يسأل له عن ذلك علي بن أبي طالب عليه السلام فقال له : ان هذا لشيء ما هو بأرضنا عزمت عليك لتخبرني ، فقال أبو موسى الاشعري : كتب الي في ذلك معاوية فقال علي (ع) : أنا أبو الحسن ان لم يأت بأربعة شهداء و الا فليعط برمته » .

---

١ - في الاصل : «أبوحيرة» لكن في البحار : « أبوحمزة » فكأن المراد به أنس بن مالك **ففي الجرح و التعديل لابن أبي حاتم** : « أنس بن مالك أبوحمزة النجاري الخزرجي الانصاري خادم النبي (ص) نزل البصرة روى عنه الزهري وقتادة واسحاق بن عبدالله بن أبي طلحة و ثابت البناني ؛ سمعت أبي يقول ذلك » .

٢ - كذا في الاصل والبحار، و مع ذلك أظن أن كلمة «أهل» زيدت اشتباهاً .

٣ - في الاصل والبحار : «صواحبها» (بالصاد المهملة والباء الموحدة) في الموضعين، **قال الطريحي(ره) في المجمع** : «وضاحية كل شيء ناحيته البارزة ومنه : ينزلون الضواحي» **وقال ابن الاثير في النهاية** : « فيه : انه قال لابي ذر : اني أخاف عليك من هذه الضاحية

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

عن شرحبيل[١] عن علي - عليه السلام - قال :

كيف بكم وامارة الصبيان من قريش ؛ قوم يكونون في آخر الزمان يتخذون المال دولة ويقتلون الرجال ، فقال الاوس[٢] بن حجر الثمالي : اذاً نقاتلهم وكتاب

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أى الناحية البارزة ومنه حديث عمر أنه رأى عمرو بن حريث فقال : الى أين؟ فقال: الى الشام قال : أما انها ضاحية قومك أى ناحيتهم ، و منه حديث أبي هريرة : وضاحية مضر مخالفون لرسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم : أى أهل البادية منهم ، **و جمع الضاحية ضواحي ومنه حديث أنس قال له : البصرة احدى المؤتفكات فانزل في ضواحيها؛** و منه قيل : قريش الضواحي أى النازلون بظواهر مكة » .

ثم لا يخفى أن هذا الحديث قد نقل ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة في آخر قصة جارية بن قدامة نظيره و نص عبارته هناك (ج ١ ؛ ص ٣٥٤) : « و كتب زياد الى أمير المؤمنين - عليه السلام - : أما بعد فان جارية بن قدامة العبد الصالح ؛ الى آخر المكتوب الذى سيأتي في موضعه من الغارات (في آخر قصة غارة عبدالله بن عامر الحضرمي على البصرة) فلما وصل كتاب زياد قرأه على - عليه السلام - على الناس و كان زياد قد أنفذه مع ظبيان بن عمارة ، فسر على - عليه السلام - بذلك وسر أصحابه وأثنى على جارية وعلى زياد وعلى أزد ، وذم البصرة **فقال:**

انها **أول** القرى خراباً اما غرقاً واما حرقاً حتى يبقى مسجدها كجؤجؤ سفينة ، **ثم قال** لظبيان : أين منزلك منها ؟ - فقال : مكان كذا ، فقال : عليك بضواحيها ، عليك بضواحيها » .

٣ - **نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب النوادر (ص ٧٢٠ ؛ س ١٣) .

١ - من المحتمل أن يكون شرحبيل هذا هو شرحبيل بن سعد أبا سعد المدني مولى الانصار المذكور ترجمته في كتب الفريقين و تنطبق طبقته على من هو في السند فلا حظ كتب الرجال .

٢ - **في القاموس :** « أوس بلا لام أبو قبيلة » **وقال الزبيدي في شرحه :** « و في المحكم : و الاوس [أي مع اللام] و هو أوس بن قيلة أخو الخزرج منهما الانصار، و قيلة امهما سمي بأحد أمرين ان يكون مصدر « اسه » أى أعطيته كما سموا عطاء و عطية ، و ان يكون سمي به كما سموا ذئباً و كنوا بأبي ذؤيب » .

و أما ترجمة الرجل « أوس بن حجر الثمالي » فلم أظفر بها في مظانها .

الله ، قال : كذبت و كتاب الله [١] .

قال : حدّثنا الحسن بن بكر البجلي [٢] عن أبيه قال :

كنّا عند عليّ - عليه السلام - في الرّحبة [٣] فأقبل رهط فسلّموا ؛ فلمّا رآهم عليّ - عليه السلام - أنكرهم ، فقال : من أهل الشّام أنتم أم من أهل الجزيرة ؟ - قالوا : بل من أهل الشّام ؛ مات أبونا وترك مالاً كثيراً وترك أولاداً ؛ رجالاً ونساءً ، وترك فينا خنثى له حياءٌ [٤] كحياء المرأة وذكر كذكر الرّجل ؛ فأراد الميراث كرجلٍ منّا فأبينا عليه ، فقال - عليه السلام - : فأين كنتم عن معاوية ؟ - فقالوا : قد أتيناه فلم يدر ما يقضي

---

١ - **نقله المجلسی (ره) فی ثامن البحار** فی باب النوادر (ص٧٤٠ ؛ س١٥) .

٢ - لم نجد رجلا بهذا العنوان فی مظانه من كتب الرجال لكن يحتمل ان تكون كلمة«بكر» محرفةعن «بشر» **ففی تهذيب التهذيب :** «الحسن بن بشر بن سلم بن المسيب الهمدانی البجلی أبوعلی الكوفی **روى عن** أبی خيثمةالجعفی والمعافی بن عمران الموصلی و أبی الاحوص و شريك القاضی و **أبيه بشر** (الی أن قال) و قال البخاری و غيره : مات سنة احدی و عشرين و مائتين (الی آخر ما قال) » فعليه تكون الرواية منقطع الاسناد .

٣ - وقعت هذه الكلمة فی هذا الكتاب فی غير مورد فيما تقدم ويأتی وصرح فی بعضها برحبة المسجد **ففی مجمع البحرين :** « و رحبة المسجد بالفتح الساحة المنبسطة ، قيل : هی مثل كلبة و جمعها رحبات ككلبات ، وقيل : مثل قصبة وقصبات وقصب وهو أكثر، و الرحبة محلة بالكوفة » .

أقول : كأن الكلام ملخص مما ذكره الفيومی فی المصباح **و فی القاموس :** « رحبة المكان و تسكن ساحته و متسعه » **و فی تاج العروس فی شرحه :** « يقال : رحبة المسجد والدار ، و كان علی - رضی الله عنه - يقضی بين الناس فی رحبة مسجد الكوفة و هی صحنه » .

٤ - **قال الفيروز ابادی :** « الحياء الفرج من ذوات الخف و الظلف و السباع » **و فی لسان العرب** « قال الازهری : حياء الناقة والشاة و غيرهما ممدود الا أن يقصره شاعر ضرورة و ماجاء عن العرب الا ممدوداً و انما سمی حياء باسم الحياء من الاستحياء لانه يستر من الادمی و يكنی عنه من الحيوان و يستفحش التصريح بذكره و اسمه الموضوع له ويستحيی من ذلك و يكنی عنه » **و نقله الزبيدی أيضاً** عن الازهری فی تاج العروس .

بيننا ، فنظر علی عليه السلام يميناً وشمالاً وقال : لعن الله قوماً يرضون بقضائنا ويطعنون علينا في ديننا ، انطلقوا بصاحبكم[١] فانظروا الى مسيل[٢] البول ؛ فان خرج من ذكره فله ميراث الرّجل ، وان خرج من غير ذلك فورّثوه مع النّساء ، فبال من ذكره فورّثه كميراث الرّجل منهم[٣] .

عن ابن عبّاس قال [قال علیّ عليه السلام[٤]] :

---

١ ـ فی البحار : « بصاحبه » .

٢ ـ كذا فی البحار و الوسائل لكن فی الاصل : « سبيل » .

٣ ـ **نقله المجلسی (ره) فی موضعين من البحار فتارة فی المجلد الثامن** فی باب النوادر (ص٧٤٠ ؛ س١٦) **و اخری فی المجلد الرابع و العشرين** فی باب أقسام الجنايات وأحكام القصاص (ص٤٣؛ س١٠) **والشيخ الحر العاملی (ره) فی الوسائل** فی باب أن الخنثی ترث علی الفرج الذی تبول منه (ج ٣ من طبعه أمير بهادر ؛ ص ٣٦٤) **و نقل المحدث النوری (ره) فی المستدرك فی كتاب الفرائض و المواريث** فی باب أن الخنثی ترث علی الفرج الذی تبول منه (ج٣ ؛ ص١٦٩) **رواية هی نظيرما فی المتن و هی : « دعائم الاسلام** عن أمير المؤمنين ـ عليه السلام ـ أنه كان جالساً فی الرحبة حتی وقف عليه خمسة رهط ؛ فسلموا عليه فرد عليهم ونكرهم ، فقال : أمن أهل الشام أنتم أم من أهل الجزيرة ؟ ـ قالوا : من أهل الشام يا أمير المؤمنين ، قال : و ما الذی جاء بكم ؟ ـ فقالوا : أمر شجر بيننا ، قال : و ما ذاك ؟ ـ قالوا : نحن اخوة مات والدنا و ترك مالا كثيراً و هذا منا له فرج كفرج المرأة و ذكر كذكر الرجل فأعطيناه ميراث امرأة فأبی الاميراث رجل، قال: فأين كنتم عن معاوية ؟ ألا أتيتموه ؟ قالوا : أردنا قضاءك يا أمير المؤمنين؛ قال : ما كنت لاقضی بينكم حتی تخبرونی، قالوا : أتيناه فلم يقدر ما يقضی بيننا و قال : هذا مال كثير و لكن امضوا علی أمير المؤمنين فانه سيجعل لكم منه مخرجاً ، و سوف يسألكم هل أتيتمونی ؟ فقولوا : ما أتيناه، فقال أمير المؤمنين ـ عليه السلام ـ : لعن الله قوماً يرضون بقضائنا ويطعنون علينا فی ديننا، فانطلقوا بصاحبكم فاسقوه ثم انظروا الی البول ؛ من أين يخرج ؟ فان خرج من الذكر فله ميراث الرجل ، وان خرج من الفرج فله ميراث امرأة ، فبال من ذكره فورثه ميراث رجل منهم » .

٤ ـ ما بين المعقوفتين سقط من الاصل والبحار ؛ ولا يستقيم الكلام بدونه ، فان الباب لم ينعقد الا لنقل كلام أمير المؤمنين عليه السلام فابن عباس هو الذی رواه عنه (ع) .

أوّلُ هلاكِ أهل الارض قريشٌ وربيعة ، قالوا : وكيف ؟ - قال : أمّا قريشٌ فيهلكها الملك ؛ وأمّا ربيعه فتهلكها الحميّة [١].

بحذف الاسناد : قال قال علىٌّ - عليه السلام - :

أما والله ماقاتلت الّا مخافة أن ينزو فيها تيسٌ من بنى اُميّة فيتلاعب بدين الله [٢].

كتاب على - عليه السلام - الى معاوية

ان علياً - عليه السلام - كتب الى معاوية :

من عبدالله أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب الى معاوية :

أنّ الله تبارك وتعالى ذا الجلال والاكرام خلق الخلق واختار خيرةً من خلقه ، واصطفى صفوةً من عباده ، يخلق مايشاء ويختار ،ماكان لهم الخيرة سبحان الله وتعالى عمّا يشركون [٣] فأمر الاُمر وشرع الدين وقسم القسم على ذلك ،وهو فاعله وجاعله ، وهو الخالق وهو المصطفى و هو المُشرّعُ [٤] وهو القاسم و هو الفاعل لمايشاء ، لهالخلق وله الأمر وله الخيرة والمشيّة والارادة [٥] والقدرة والملك والسّلطان ، أرسل رسوله خيرته وصفوته

---

١ و ٢ - **نقلهما المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب النوادر (ص ٧٤٠ ؛ س ٢٠ - ٢١) .

٣ - ذيل آية ٦٨ من سورة القصص و صدرها : « و ربك » .

٤ - هذه الكلمة اسم فاعل من باب التفعيل أما قوله (ع) : « و شرع الدين » قبيل ذلك فهو أيضاً بقرينة ذلك يكون بتشديد الراء ، ويمكن تخفيفها كما فى قوله تعالى : « شرع لكم من الدين » (الاية ١٣ من سورة الشورى) و المعنى واضح .

٥ - **نقل الشيخ الحر العاملى** (محمد بن الحسن صاحب الوسائل) - قدس الله روحه - **فى كتاب اثبات الهداة** صدر الحديث (ج١ ؛ ص٢٧٢) بهذه العبارة :

« و روى الثقفى كتاب على (ع) الى معاوية و هو طويل يقول فيه : ان الله خلق الخلق (الى قوله) و له الخيرة و المشية و الارادة » .

و نقل أيضاً فى المجلد الثالث منه (ص٩٥) قطعتين من هذا الحديث و نشير اليهما عن قريب فى موردهما .

بالهدى ودين الحقّ ، وأنزل عليه كتابه فيه تبيان كلّ شيءٍ[١] من شرائع دينه فبيّنه لقومٍ يعلمون وفرض فيه الفرائض ، وقسم فيه سهاماً أحلّ بعضها لبعض وحرّم بعضها لبعض ، بيّنها يا معاوية ان كنت تعلم الحجّة ، وضرب أمثالاً لايعقلها[٢] الّا العالمون[٣] ، فأنا سائلك عنها أوبعضها ان كنت تعلم ، واتّخذ الحجّة بأربعة أشياء على العالمين ؛ فماهي يامعاوية ؟ ولمن هي ؟

واعلم أنّهنّ حجّةٌ لنا أهل البيت على من خالفنا ونازعنا وفارقنا وبغى علينا ، والمستعان الله ؛ عليه توكّلت ، وعليه فليتوكّل المتوكّلون[٤] وكانت[٥] جملة تبليغه رسالة ربّه فيما أمره وشرع وفرض وقسم جملة الدّين[٦] يقول الله : أطيعوا الله وأطيعوا الرّسول واُولي الامرمنكم[٧] هى لنا أهل البيت ليست لكم[٨] ثمّ نهى عن المنازعة والفرقة وأمر بالتّسليم والجماعة فكنتم أنتم القوم الّذين أقررتم لله ولرسوله بذلك[٩] فأخبركم الله أنّ محمّداً صلّى الله عليه وآله لم يك أبا أحدٍ من رجالكم ولكن رسول الله

---

١ ـ مأخوذ من آية ٨٩ سورة النحل .

٢ ـ في البحار : « لا يعلمها » .

٣ ـ مأخوذ من قول الله تعالى فى سورة العنكبوت : « و تلك الامثال نضر بها للناس و ما يعقلها الا العالمون (آية ٤٣) » .

٤ ـ هذه الفقرات الثلاث مأخوذة من الايات الشريفة .

٥ ـ فى البحار : « كان » .

٦ ـ **قال المجلسى (ره) : « قوله** ـ عليه السلام ـ **: جملة الدين** كان يحتمل الجيم والحاء المهملة، فعلى الاول لعله بدل أوعطف بيان أوتأكيد لقوله(ع) **: جملة تبليغه** وقوله (ع) : **يقول الله** ؛بتأويل المصدر خبر، **و يمكن أن يقرأ** بقول الله بالباء الموحدة ، و على الثانى **حملة الدين** خبر » .

٧ ـ من آية ٥٩ من سورة النساء .

٨ ـ **قال الشيخ الحر (ره) فى كتاب اثبات الهداة (ج٣؛ ص٩٥) : «وروى الثقة الجليل ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى فى كتاب الغارات** كتاب على (ع) الى معاوية وهوطويل يقول فيه : ان الله يقول : أطيعوا الله (الحديث الى قوله : ليست لكم) » و ذكر قطعة أخرى بعدها و سنشير اليها بعيد هذا .

٩ ـ فى البحار : « و بذلكم » .

وخاتم النّبيّين [١]، وقال عزّوجلّ : أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم [٢] فأنت وشركاؤك يامعاوية القوم الّذين انقلبوا على أعقابهم وارتدّوا ونقضوا الأمر والعهد فيما عاهدوا الله ونكثوا البيعة ولم يضرّوا الله شيئاً [٣]، ألم تعلم يامعاوية أنّ الائمّة منا ليست [٤] منكم ، وقد أخبركم الله أنّ اولى الأمر [٥] المستنبطوا العلم وأخبركم أنّ الأمر كلّه [٦] الّذى تختلفون فيه يردّ الى الله والى الرّسول والى اولى الأمر المستنبطى العلم [٧] فمن أوفى بماعاهد عليه يجدالله موفياً بعهده [٨] يقول الله : أوفوا بعهدى أُوف بعهدكم وايّاى فارهبون [٩]. وقال عزّوجلّ : أم يحسدون النّاس على ماآتاهم الله من

---

١ ــ مأخوذ من قول الله تعالى : «ما كان محمد أبا أحد من رجالكم و لكن رسول الله و خاتم النبيين (آية ٤٠ سورة الاحزاب) » .

٢ ــ من آية ١٤٤ سورة آل عمران ؛ و تمام الاية هكذا : « و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أوقتل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً و سيجزى الله الشاكرين » .

٣ ــ مأخوذ من الايات بتغيير اللفظ .

٤ ــ في الاصل : « ليس » .

٥ ــ **قال المجلسى (ره) :** « ان اولى الامراشارة الى قوله سبحانه : ولو ردوه الى الرسول و الى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم » .

٦ ــ كلمة « كله » فى الاصل فقط .

٧ ــ **قال الشيخ الحر العاملى** (محمد بن الحسن صاحب الوسائل) طيب الله مضجعه **فى اثبات الهداة** (ج ٣ ؛ ص ٩٦) **نقلا عن الغارات للثقفى :** « ألم تعلم يا معاوية (الحديث الى قوله) : المستنبطى العلم » .

٨ ــ مأخوذ من قوله تعالى : « و من أوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه أجراً عظيماً » (آية ١٠ سورة الفتح) .

٩ ــ ذيل آية ٤٠ سورة البقرة ؛ و صدرها : « يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى التى أنعمت عليكم و » .

فضله فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكاً عظيماً [١]، وقال للنّاس بعدهم: فمنهم من آمن ومنهم من صدّ عنه فتبوّأ مقعدك من جهنّم وكفى بجهنّم سعيراً [٢] نحن آل ابراهيم المحسودون وأنت الحاسد لنا.

خلق الله آدم بيده، ونفخ فيه من روحه، وأسجد له الملائكة، وعلّمه الأسماء كلّها، واصطفاه على العالمين؛ فحسده الشّيطان فكان [٣] من الغاوين، ونوحاً حسده قومه اذ قالوا: ماهذا ألا بشرٌ مثلكم يريدأن يتفضّل عليكم [٤] ذلك حسداً منهم لنوح أن يقرّوا له بالفضل وهو بشرٌ، ومن بعده حسدوا هوداً اذ يقول قومه: ماهذا ألا بشرٌ مثلكم يأكل ممّا تأكلون منه ويشرب ممّا تشربون * ولئن أطعتم بشراً مثلكم انّكم اذاً لخاسرون [٥] قالوا: ذلك حسداً أن يفضّل الله من يشاء، ويختصّ برحمته من يشاء، ومن قبل ذلك ابن آدم قابيل قتل هابيل حسداً فكان من الخاسرين [٦]، وطائفة من بني اسرائيل اذ قالوا لنبيٍّ لهم ابعث لنا ملكاً نقاتل في سبيل الله [٧] فلمّا بعث الله لهم طالوت ملكاً [٨] حسدوه وقالوا: أنّى يكون له الملك علينا [٩] وزعموا أنّهم أحقّ بالملك منه؛ كلّ ذلك نقصّ عليك من أنباء ماقد سبق وعندنا تفسيره وعندنا تأويله وقد خاب من افترى [١٠] ونعرف فيكم شبهه وأمثاله وماتغنى الآيات والنّذر عن قومٍ

١ و ٢ - آية ٥٤ و ٥٥ سورة النساء و جملة «فتبوأ مقعدك من جهنم» من كلام أمير المؤمنين (ع) وقعت بين جزئى الاية الاخيرة.

٣ - مأخوذ من هذه الفقرة من الاية: «فأتبعه الشيطان فكان من الغاوين» (١٧٥ سورة الاعراف).

٤ - من آية ٢٤ سورة المؤمنين.

٥ - ذيل آية ٣٣ و تمام آية ٣٤ سورة المؤمنين.

٦ - مأخوذ من الايات بتغيير و «كان» هنا و فى نظائرها فيما تقدم بمعنى صار.

٧ - من آية ٢٤٦ سورة البقرة.

٨ و ٩ - مأخوذان من آية ٢٤٧ سورة البقرة بتغيير.

١٠ - ذيل آية ٨١ سورة طه.

لايؤمنون [١].

وكان [٢] نبيّنا ـ صلوات الله عليه ـ فلمّا جاء هم كفروا به حسداً من عندأ نفسهم أن ينزّل الله من فضله على من يشاء من عباده [٣] حسداً من القوم على تفضيل بعضنا على بعض ، ألا ونحن أهل البيت آل ابراهيم المحسودون ؛ حسدنا كما حسد آباؤنا من قبلنا سنّة ومثلا ، قال [٤] الله : وآل ابراهيم وآل لوط وآل عمران وآل يعقوب وآل موسى وآل هارون وآل داود [٥].

فنحن آل نبيّنا محمّد ـ صلّى الله عليه وآله ـ ألم تعلم يامعاوية أنّ أولى النّاس بابراهيم للّذين اتّبعوه وهذا النّبيّ والّذين آمنوا [٦] ، ونحن اولو الأرحام قال الله تعالى : النّبيّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزوجه اُمّهاتهم ، واُولو الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله [٧] ، نحن أهل البيت [٨] اختارنا الله واصطفانا وجعل النّبوّة فينا والكتاب لنا والحكمة والعلم والايمان وبيت الله ومسكن اسماعيل ومقام ابراهيم ، فالملك لنا ويلك يامعاوية ، ونحن أولى بابراهيم ونحن آله وآل عمران وأولى بعمران ، وآل لوط ونحن أولى بلوط ، وآل يعقوب ونحن أولى بيعقوب ، وآل موسى وآل هارون وآل داود وأولى بهم ، وآل محمّد وأولى به . ونحن أهل البيت الّذين أذهب الله عنهم الرّجس وطهّرهم تطهيراً [٩].

١ ـ ذيل آية ١٠١ سورة يونس .

٢ ـ في البحار : « فكان » .

٣ ـ تلفيق من آيات ٨٩ و ٩٠ و ١٠٩ سورة البقرة .

٤ ـ في البحار : « و قال » .

٥ ـ كل هذه التعبيرات واردة في الايات المباركات كنظائرها فيما تقدم و يأتي ولم نشر الى مواضعها خوف الاطالة .

٦ ـ صدر آية ٦٨ سورة آل عمران .

٧ ـ صدر آية ٦ سورة الاحزاب .

٨ ـ في البحار : « أهل بيت » .

٩ ـ اشارة الى قول الله تعالى : « انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً » و هو ذيل آية ٣٣ من سورة الاحزاب .

ولكلّ نبيّ دعوة في خاصّة نفسه وذرّيّته وأهله ، ولكلّ نبيّ وصيّة في آله، ألم تعلم أنّ ابراهيم أوصى بابنه يعقوب،ويعقوب أوصى بنيه اذحضره الموت[١] وأنّ محمّداً أوصى الى آله سنّة ابراهيم والنّبيّين اقتداء بهم كما أمره الله ، ليس لك منهم ولا منه سنّة في النّبيّين وفي هذه الذّرّية الّتي بعضها من بعض. قال الله لابراهيم واسماعيل[٢] وهما يرفعان القواعد من البيت[٣] : ربّنا و اجعلنا مسلمين لك ومن ذرّيّتنا اُمّة مسلمة لك[٤] فنحن الاُمّة المسلمة،وقالا : ربّنا وابعث فيهم رسولاً - منهم - يتلوعليهم آياتك ويعلّمهم الكتاب والحكمة ويزكّيهم[٥] فنحن أهل هذه الدّعوة ورسول الله منّا ونحن منه بعضنا من بعض وبعضنا أولى ببعض في الولاية والميراث ذرّيّة بعضها من بعض والله سميع عليم[٦] وعلينا نزل الكتاب ، وفينابعث الرّسول ، وعلينا تليت الايات ، ونحن المنتحلون للكتاب و الشّهداء عليه و الدّعاة اليه و القوّام به فبأيّ حديث بعده يؤمنون[٧] ؟!

أفغير الله يامعاوية تبتغي ربّاً ؟ ! أم غير كتابه كتاباً؟! أم غير الكعبة بيت الله ومسكن اسماعيل ومقام أبينا ابراهيم تبغي قبلة ؟! أم غير ملّته تبغي ديناً ؟! أم غير الله تبغي ملكاً ؟ ! فقد جعل الله ذلك فينا فقد أبديت عداوتك لنا وحسدك وبغضك ، ونقضك عهد الله ، وتحريفك آيات الله ، وتبديلك قول الله ؛ قال الله لابراهيم : أنّ الله اصطفى لكم

---

١ - اشارة الى قوله تعالى : « و وصى بها ابراهيم بنيه و يعقوب (آية ٣١ و ٣٢ سورة البقرة) ».

٢ - أى حكى الله تعالى عن ابراهيم و اسماعيل و نقل قولهما له تعالى .

٣ - اشارة الى قوله تعالى : « و اذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت و اسماعيل (آية ١٢٧ سورة البقرة) » .

٤ - صدر آية ١٢٨ سورة البقرة .

٥ - صدر آية ١٢٩ سورة البقرة .

٦ - آية ٣٤ سورة آل عمران .

٧ - آية ٥٠ سورة المرسلات .

الّذين [1] أفترغب عن ملّته وقد اصطفاه الله في الّدنيا وهوفي الآخرة من الصّالحين [2]؟! أم غير الحكم تبغي حكماً ؟! أم غير المستحفظ منّا تبغي اماماً ؟! الامامة لابراهيم و ذرّيّته والمؤمنون تبعٌ لهم لايرغبون عن ملّته ؛ قال : فمن تبعني فانّه منّي [3] ؛ أدعوك يامعاوية الى الله ورسوله و كتابه ووليّ أمره الحكيم من آل ابراهيم والى الّذى أقررت به زعمت الى الله والوفاء بعهده وميثاقه الّذى واثقكم به اذقلتم : سمعناوأطعنا ولاتكونوا كالّذين تفرّقوا واختلفوا من بعد ماجاءهم العلم بغياً بينهم [4] ولاتكونوا كالّتى نقضت غزلهامن بعدقوّة أنكاثاً تتّخذون أيمانكم دخلاً بينكم أن تكون اُمّة هي أربى من اُمّة [5]، فنحن الاُمّة الأربى فلاتكونوا كالّذين قالوا : سمعناوهم لايسمعون [6] اتّبعنا واقتدينا فانّ ذلك لنا آل ابراهيم على العالمين مفترض فانّ الأفئدة من المؤمنين والمسلمين تهوى الينا [7] وذلك دعوة المرء المسلم [8] فهل تنقم منّا الاّ أن آمنّا بالله وما اُنزل الينا واقتدينا واتّبعناملّة ابراهيم صلوات الله عليه وعلى محمّد وآله [9].

---

١ ـ من آية ١٣٢ سورة البقرة .

٢ ـ اشارة الى قول الله تعالى : «و من يرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه و لقد اصطفيناه فى الدنيا و انه فى الاخرة لمن الصالحين » .

٣ ـ من آية ٣٦ سورة ابراهيم .

٤ ـ الكلام ملفق من آيتين صدره الى قوله : « جاءهم» صدر آية ١٠٥ سورة آل عمران و ذيله من آية ١٩ تلك السورة .

٥ ـ صدر آية ٩٢ سورة النحل .

٦ ـ آية ٢١ سورة الانفال بتبديل الواو فى أولها بالفاء .

٧ ـ اشارة الى قول الله تعالى نقلا عن نبيه ابراهيم (ع) : « فاجعل افئدة من الناس تهوى اليهم » (من آية ٣٧ سورة ابراهيم) .

٨ ـ **قال المجلسى (ره) :** « قوله (ع) : دعوة المرء المسلم ؛ لعل المراد به ابراهيم ـ (ع) حيث قال : ربنا انى أسكنت من ذريتى بواد غير ذى زرع عند بيتك المحرم، ربنا ليقيموا الصلوة فاجعل أفئدة من الناس تهوى اليهم ، و انما عبر هكذا للاشارة الى أن قائله أحد اللذين مر ذكرهما حيث قالا : و اجعلنا مسلمين لك » .

٩ ـ **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب كتبه ـ عليه السلام ـ الى معاوية (ص٥٥٣ ـ ٥٥٤) .

فكتب معاوية

من معاوية بن أبي سفيان الى علي بن أبي طالب :

قد انتهى الي كتابك فأكثرت فيه ذكر ابراهيم واسماعيل وآدم ونوح والنبيين وذكر محمد صلى الله عليه وآله وقرابتكم منه ومنزلتكم وحقك، ولم ترض بقرابتك من محمد صلى الله عليه وآله حتى انتسبت الى جميع النبيين، ألا وانما كان محمد رسولاً من الرسل الى الناس كافة فبلغ رسالات ربه لايملك شيئاً غيره، ألا وان الله ذكر قوماً جعلوا بينه وبين الجنة نسباً [1] وقد خفت عليك أن تضارعهم [2]، ألا وان الله أنزل في كتابه أنه لم يتخذ ولداً ولم يكن له شريك في الملك ولاولي من الذل [3]، فأخبرنا : مافضل قرابتك؟ ومافضل حقك؟ وأين وجدت اسمك في كتاب الله؟ وملكك وامامتك وفضلك؟ ألا وانما نقتدي بمن كان قبلنا من الأئمة و الخلفاء الذين اقتديت بهم فكنت كمن اختار ورضي ولسنا منكم.

قتل خليفتنا أمير المؤمنين عثمان بن عفان وقال الله : ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليه سلطاناً [4]؛ فنحن أولى بعثمان وذريته، وأنتم أخذتموه على رضى من أنفسكم جعلتموه خليفة وسمعتم له وأطعتم [5].

١ - اشارة الى قول الله تعالى : « و جعلوا بينه و بين الجنة نسباً و لقد علمت الجنة انهم لمحضرون » (آية ١٥٨ من سورة الصافات) **و قال الطريحي (ره) في مجمع البحرين** في تفسيره : « قيل : هوزعمهم أن الملائكة بنات الله فأثبتوا بذلك جنسية جامعة له و للملائكة، و الجنة الجن ؛ و سموا جنة لاستتارهم عن العيون، وقيل : هو قول الزنادقة : ان الله خالق الخير، و ابليس خالق الشر ».

٢ - يقال : « ضارع فلان فلاناً = شابهه ».

٣ - اشارة الى قول الله تعالى في آخر سورة الاسراء : « و قل الحمدلله الذي لم يتخذ ولداً ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الذل و كبره تكبيراً ».

٤ - من آية ٣٣ سورة الاسراء .

٥ - **نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب كتبه - عليه السلام - الى معاوية (ص٥٥٤ ؛ س ٢١) .

فأجابه علي عليه السلام

أمّا الّذي عيّرتني به يامعاوية من كتابي وكثرة ذكر آبائي ابراهيم و اسماعيل والنّبيّين فانّه من أحبّ آباءه أكثر ذكرهم؛ فذكرهم حبّ اللهورسوله ، وأنا أعيّرك ببغضهم ؛ فانّ بغضهم بغض الله ورسوله ، واُعيّرك بحبّك آباءك وكثرة ذكرهم ، فانّ حبّهم كفر .

وأمّا الّذي أنكرت من نسبي من ابراهيم واسماعيل وقرابتي من محمّد صلى الله عليه وآله وفضلي وحقّي وملكي وامامتي فانّك لم تزل منكراً لذلك لم يؤمن به قلبك ، ألاوانّما [نحن[1]] أهل البيت كذلك لايحبّنا كافرٌ و لايبغضنا مؤمن .

والّذى أنكرت من قول الله عزّوجل: فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكاً عظيماً[2] فأنكرت أن يكون[3] فينا فقد قال الله : النّبيّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجه اُمّهاتهم واُولو الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله[4] ، و نحن أولى به.

و الّذى أنكرت من امامة محمّد صلى الله عليه وآله زعمت أنّه كان رسولاً ولم يكن اماماً فانّ انكارك على جميع النّبيّين الائمّة ؛ ولكنّا نشهد أنّه كان رسولاً نبيّاً اماماً ـ صلّى الله عليه وآله ـ ولسانك دليلٌ على ما في قلبك و قال الله تعالى : أم حسب الّذين في قلوبهم مرضٌ أن لن يخرج الله أضغانهم * ولونشاء لأريناكهم فلعرفتهم بسيماهم ولتعرفنّهم في لحن القول والله يعلم أعمالكم[5] ألاوقدعرفناك قبل اليوم وعداوتك وحسدك ومافي قلبك من المرض الّذى أخرجه الله .

والّذى أنكرت من قرابتي وحقّي فانّ سهمنا وحقّنا في كتاب الله قسمه[6] لنا

---

١ ـ في البحار : « ألا و انا » .

٢ ـ ذيل آية ٥٤ سورة النساء .

٣ ـ في البحار : « أن تكون » فالتأنيث نظراً الى الاية .

٤ ـ صدر آية ٦ سورة الاحزاب .

٥ ـ آيتا ٢٩ و ٣٠ سورة القتال (سورة محمد) .

٦ ـ في الاصل و البحار « قسمة » .

مع نبيّنافقال: واعلموا أنّماغنمتم من‌شيء فان‌ّلله خمسه و للرّسول ولذى القربى[١]، و قال: فآت ذا القربى حقّه[٢]، أوليس[٣] وجدت سهمنا مع سهم الله ورسوله و سهمك مع الأبعدين لا سهم لك ان[٤] فارقته؟ فقد أثبت الله سهمنا و أسقط سهمك بفراقك.

وأنكرت امامتى وملكى فهل تجد فى كتاب‌الله قوله لآل ابراهيم: واصطفاهم[٥]، على العالمين، فهو فضّلنا على العالمين أو تزعم[٦] أنّك لست[٧] من العالمين أو تزعم أنّا لسنا من آل ابراهيم؟ فان أنكرت ذلك لنا فقد أنكرت محمداً صلى الله عليه وآله فهو منّا ونحن منه، فان استطعت أن تفرّق بيننا و بين ابراهيم - صلوات الله عليه - و اسماعيل و محمد و آله في كتاب الله فافعل[٨].

---

١ - صدر آية ٤١ سورة الانفال.
٢ - صدر آية ٣٨ سورة الروم.
٣ - فى البحار: «و ليس».
٤ - فى البحار بعنوان: «و فى نسخة: اذ».
٥ - **قال المجلسى (ره): «قوله (ع)**: واصطفاهم؛ اشارة الى‌قوله: سبحانه: ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم وآل عمران على العالمين».
٦ - فى البحار: «و تزعم».
٧ - فى البحار: «ليس».
٨ - **نقله‌المجلسى (ره) فى ثامن‌البحار** فى باب كتبه - عليه‌السلام- الى معاوية (ص ٥٥٤؛ س ٢٨).

ثم لا يخفى أن ما أورده المصنف -رضى‌الله عنه- فى كتابه هذا الى هنا كأنه مقدمة لوروده فى أصل‌الموضوع و تمهيد لدخوله فى‌الغرض الذى ألف لاجله هذا الكتاب و ذلك أن المقصود من تأليفه هذا ذكرغارات معاوية على‌أعمال أمير‌المؤمنين والبلاد التى كانت تحت‌أمره عليه‌السلام و نفوذه.

خبر مصر[1]

عن الكلبي[2]، عن محمد بن يوسف[3]، عن العبّاس بن سهل[4] أن محمد بن أبي حذيفة[5]

---

١ - **قال الطبري في تاريخه** تحت عنوان «بعثة علي بن أبي طالب (ع) قيس بن سعدبن عبادة أميراً على مصر» (ج٥ ؛ ص٢٦٦) مانصه : «**وفي هذه السنة** أعني سنة ست و ثلاثين **قتل محمد بن أبي حذيفة و كان سبب قتله** أنه لما خرج المصريون الى عثمان مع محمد بن أبي‌بكر أقام بمصر و أخرج عنها عبدالله بن سعد بن أبي سرح وضبطها ، فلم يزل بها مقيماً حتى قتل عثمان و بويع لعلي و أظهر معاوية الخلاف و بايعه على ذلك عمرو بن العاص ، فسار معاوية و عمرو الى محمد بن أبي‌حذيفة قبل قدوم قيس بن سعد مصر فعالجا دخول مصر فلم يقدرا على‌ذلك ، فلم‌يزالا يخدعان محمد بن أبي حذيفة حتى‌خرج الى عريش مصرفي ألف‌رجل فتحصن بها و جاءه عمرو فنصب المنجنيق عليه حتى نزل في ثلاثين من أصحابه و اخذوا و قتلوا رحمهم الله » .

و أما هشام بن محمد فانه ذكر أن أبامخنف لوط بن يحيى بن سعيد بن مخنف بن سليم حدثه عن محمد بن يوسف الانصاري من بني الحارث بن الخزرج عن عباس بن سهل الساعدي أن محمد بن أبي حذيفة .... هو الذي كان سرب المصريين الى عثمان بن عفان و أنهم لما ساروا الى عثمان فحصروه وثب هو بمصر على عبدالله بن سعد بن أبي سرح » (فذكر الرواية الى آخرها قريبة مما في المتن) .

٢ - المراد بالكلبي هو محمد بن السائب وتأتي ترجمته وترجمة ابنه‌هشام في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٣٢).

ثم لا يخفى أن الكلبي المذكور هنا هو محمد بن السائب أبو هشام لاهشام بن محمدكما في رواية الطبري فان الطبري نقل الرواية عن محمد بن يوسف بواسطة لوط بن يحيى أبي مخنف فان أبامخنف في طبقة محمدبن السائب وهو أبوهشام لكن الثقفي رواها عن الكلبي عن محمد بن يوسف بلا واسطة فان الذي روى عن محمد بن يوسف هو

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »



هو الّذى حرّض المصريّين على قتل عثمان و ندبهم اليه فلمّا ساروا الى عثمان فحصروه و كان هو حينئذٍ بمصر وثب على عبدالله بن أبي سرحٍ [١] أحد بني عامر بن لؤي [٥] و هو عامل عثمان يومئذٍ على مصر فطرده منها و صلّى بالنّاس فخرج ابن أبي سرحٍ من مصر و نزل على تخوم [٢] أرض مصر ممّا يلي فلسطين وانتظر مايكون

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

محمد بن السائب لا هشام بن محمد فتفطن ، وستأتي رواياته أيضاً في موارد من الكتاب ان شاء الله تعالى .

٣ - المراد بمحمد بن يوسف هذا هو محمد بن يوسف بن ثابت الانصارى الخزرجي كما يستفاد من رواية الطبرى هنا و من روايته الاتية بلافصل .

٤ - **في تقريب التهذيب :** « عباس بن سهل بن سعد السعدى ثقة من الرابعة مات فى حدود العشرين [و مائة] و قيل : قبل ذلك / خ م د ت ق » **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :** « أدرك زمن عثمان و روى عن أبيه (الى أن قال) **قلت :** قد أرخ وفاته فى زمن الوليد بن عبدالملك كما قال الهيثم. محمد بن سعد عن شيخه الواقدى وغيره وخليفة بن خياط و يعقوب بن سفيان و ابن حبان وزاد : سنة تسعين ، وزاد ابن سعد : ولد فى عهد عمر وقتل عثمان وهو ابن خمسة عشر سنة ، وكان منقطعاً الى ابن الزبير » و ستأتي روايته أيضاً في غير مورد من الكتاب .

٥ - تأتى ترجمته مفصلة فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٣٣) .

---

١ - **فى الاشتقاق لابن دريد (ص١١٣) :** « و منهم [أى من رجال بنى عامر بن لؤى] عبدالله بن سعد بن أبي سرح منافق وكان من المهاجرين و كتب للنبى (ص) ، وكان اذا أملى النبى (ص) : وكان الله غفوراً رحيماً ؛ كتب : عزيزاً حكيماً ، ثم قال: انكان محمد يوحى اليه فانه يوحى الى ، فنزلت فيه : ومن أظلم ممن افترى على الله كذباً أو قال : اوحى الى ولم يوح اليه شيء ، وأهدر النبى (ص) دمه يوم فتح مكة فأجاره عثمان وهو أخوه من الرضاعة » .

أقول : من أراد البسط فى ترجمته فليراجع الاصابة و غيره من كتب القوم .

٢ - **فى مجمع البحرين :** « التخم حد الارض و الجمع تخوم مثل فلس و فلوس ،

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

من أمر عثمان فطلع عليه راكبٌ فقال: يا عبدالله ما وراءك؟ خبّرنا بخبر النّاس، فقال: اقعد، قتل المسلمون عثمان، فقال ابن أبي سرح: انّا لله وانّا اليه راجعون[1] يا عبدالله ثمّ صنعوا ماذا؟ قال: بايعوا ابن عمّ رسول الله عليّ بن أبي طالب ـ عليه السّلام ـ قال: انّا لله و انّا اليه راجعون قال له الرّجل: كأنّ ولاية عليّ عدلت عندك قتل عثمان؟ ـ قال: أجل، فنظر اليه الرّجل فتأمّله فعرفه فقال: كأنّك عبدالله بن أبي سرح أمير مصر؟ ـ فقال: أجل، قال له الرّجل: ان كانت لك في نفسك حاجة فالنّجاء النّجاء[2] فانّ رأى أمير المؤمنين فيك و في أصحابك شرّ؛ ان ظفر بكم[3] قتلكم أو نفاكم عن بلاد المسلمين، وهذا بعدى أميرٌ يقدم عليكم، قال ابن أبي سرح: و من الأمير؟ ـ قال: قيس بن سعد بن عبادة الأنصارىّ فقال ابن أبي سرح: أبعد الله ابن أبي حذيفة فانّه بغى على ابن عمّه و سعى عليه و قد كان كفله و ربّاه و أحسن اليه فأساء جواره فوثب على عامله و جهّز الرّجال اليه حتّى قتل.

و خرج ابن أبي سرح حتّى قدم على معاوية بدمشق[4].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و عن ابن السكيت الواحد تخوم و الجمع تخم مثل رسول و رسل، و التخوم الفصل بين الارضين، و التخوم أيضاً منتهى كل قرية أو أرض يقال: فلان على تخم من الارض، و داره تتاخم دارى أى تحاذيها، و التخمة كرطبة و الجمع تخم كرطب و بالسكون لغة، وأصل التاء واو لانه من الوخامة».

١ ـ ذيل آية ١٥٦ سورة البقرة و صدرها: « الذين اذا أصابتهم مصيبة قالوا ».

٢ ـ **قال ابن الاثير فى النهاية**: « فيه: و أنا النذير العريان فالنجاء النجاء اى انجوا بأنفسكم و هو مصدر منصوب بفعل مضمر اى انجوا النجاء؛ و تكراره للتأكيد و قد تكررت في الحديث، والنجاء السرعة يقال: نجا ينجو نجاء اذا أسرع، ونجا من الامر اذا خلص؛ و أنجاه غيره ».

٣ ـ فى الاصل: « ان ظفر لكم ».

٤ ـ **قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب الفتن الحادثة بمصر

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ولاية قيس بن سعد بن عبادة الانصارى (ره) مصر [١]

و كان قيس بن سعد ـ رحمه الله ـ من مناصحى على بن أبى طالب عليه السلام فلما قام على استعمله على مصر .

عن سهل بن سعد [٢] قال :

لـمّا قتل عثمان و ولى علىّ بن أبى طالب ـ صلوات الله عليه ـ دعا قيس بن سعد فقال : سر الى مصر فقد ولّيتكها و اخرج إلى رحلك فاجمع فيه من ثقاتك من [٣] أحببت أن يصحبك حتّى تأتيها و معك جند فإنّ ذلك أرهب [٤] لعدوّك و أعزّ لولّيك فإذا أنت قدمتها إن شاء الله فأحسن إلى المحسن ، و اشتدّ [٥] على المريب ،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

(ص٤٦٣ ؛ س١١) : « قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج : **روى ابراهيم بن محمد الثقفى فى كتاب الغارات و وافق مارأيته فى أصل كتابه** روى باسناده عن الكلبى أن محمد بن أبى حذيفة هو الذى حرض المصريين على قتل عثمان وندبهم اليه » الى آخر ما فى المتن لكن على سبيل التلخيص و اسقاط كثير من المطالب ، و لذا قال (أى المجلسى) بعيد ذلك (ص٥٤٤ ؛ س٢٨) :

«أقول : هذه الاخبار مختصر مما وجدته فى كتاب الغارات» و قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج فى ذيل كلام لامير المؤمنين (ع): «لما قلد محمد بن أبى بكر مصر فملكت عليه و قتل (ج٢؛ ص٢٢ ؛ س٢٤) : « ونحن نذكر فى هذا الموضع ابتداء أمر الذين ولاهم على (ع) مصر الى أن ننتهى الى كيفية ملك معاوية لها و قتل محمد بن أبى بكر ، و ننقل ذلك من كتاب ابراهيم بن سعيد بن هلال الثقفى **و هو كتاب الغارات** ؛ ولاية قيس بن سعد على مصر ثم عزله ، قال ابراهيم : حدثنا محمد بن عبدالله بن عثمان الثقفى قال : حدثنى على بن محمد بن أبى سيف عن الكلبى أن محمد بن أبى حذيفة بن عتبة بن ربيعة بن عبدشمس هو الذى حرض المصريين (الى آخر القضايا) » .

---

١ ـ **قال الطبرى فى تأريخه (ج٥ ؛ ص٢٧٧)** : «و فى هذه السنة [أى سنة ست و ثلاثين] بعث على بن أبى طالب (ع) على مصر قيس بن سعد بن عبادة الانصارى فكان من

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و ارفق بالخاصّة و العامّة ، فان الرّفق يمنٌ .

فقال له قيس بن سعد : رحمك الله يا أمير المؤمنين قد فهمت ما ذكرت ، أمّا قولك : اُخرج اليها بجند ؛ فوالله إن لم أدخلها بجند آتيها به من المدينة لا أدخلها أبداً ، فإذاً أدع ذلك الجند لك [1] فإن احتجت إليهم كانوا منك قريباً ، وإن أردت بعثهم إلى وجه من وجوهك كانوا عدّة لك ، ولكنّي أسير إليها بنفسي وأهل بيتي . و أمّا ما أوصيتني به من الرّفق والإحسان ، فإنّ الله تعالى هو المستعان على ذلك .

قال : فخرج قيس بن سعد في سبع نفر من أصحابه [2] حتّى دخل مصر فصعد المنبر فأمر بكتاب معه فقرىء على النّاس ؛ فيه :

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

أمره ما **ذكر هشام بن محمد الكلبي قال : حدثني أبو مخنف عن محمد بن يوسف بن ثابت عن سهل بن سعد قال :** لما قتل عثمان و ولي علي بن طالب (ع) الامر دعا قيس بن سعد (فساق الحديث الى آخره نحو ما في المتن) » .

٢ – **في تقريب التهذيب :** «سهل بن سعد بن مالك بن خالد الانصاري الخزرجي الساعدي أبو العباس له ولابيه صحبة ، مشهور مات سنة ثمان وثمانين و قيل : بعدها وقد جاوز المائة / ع » **و في تهذيب التهذيب في ترجمته :** « روى عنه ابنه عباس » **و في جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلا عن رجال الشيخ (ره) : « انه من أصحاب الرسول و أمير المؤمنين عليهما الصلوة والسلام » .

أقول : من المحتمل ان يكون في هذه الرواية أوقبلها سقط فلعل الصحيح في سند الرواية السابقة « عباس بن سهل عن أبيه » او تكون كلمتا « عباس بن » ساقطتين من هذا السند .

٣ – **في شرح النهج والبحار :** « و اخرج الى ظاهر المدينة و اجمع فيه ثقاتك و من » .

٤ – في شرح النهج والبحار : « أرعب » .

٥ – **في البحار :** « شد » **و في شرح النهج :** « اشدد » .

---

١ – في شرح النهج و البحار بدل العبارة : « قد فهمت ما ذكرت فأما الجند فاني أدعه لك » .

٢ – **في شرح النهج :** « في سبعة نفر من أهله » **و في البحار :** « في سبعة نفر من أهل بيته » .

بسم الله الرّحمن الرّحيم من عبدالله عليّ أمير المؤمنين إلى من بلغه كتابي هذا من المسلمين، سلامٌ عليكم فإنّي أحمد الله إليكم [1] الّذي لا إله إلّا هو. أمّا بعد فإنّ الله بحسن صنعه و تقديره و تدبيره اختار الاسلام ديناً لنفسه و ملائكته ورسله، وبعث به الرّسل إلى عباده [و] خصّ من انتجب من خلقه فكان ممّا أكرم الله عزّوجلّ به هذه الأمّة وخصّهم [به] من الفضيلة [2] أن بعث محمّداً - صلّى الله عليه وآله - [اليهم] فعلّمهم الكتاب والحكمة والسّنّة والفرائض، وأدّبهم لكيما يهتدوا، وجمعهم لكيما [لا] يتفرّقوا، وزكّاهم لكيما يتطهّروا، فلمّا قضى من ذلك ما عليه قبضه الله [إليه فعليه] صلوات الله وسلامه ورحمته ورضوانه إنّه حميدٌ مجيدٌ.

ثمّ إنّ المسلمين من بعده استخلفوا امرأين [3] منهم صالحين عملا بالكتاب وأحسنا [4] السّيرة ولم يتعدّيا [5] السّنّة ثمّ توفّاهما الله [6] فرحمهما الله، ثمّ ولّي من

---

١ - **قال ابن الاثير في النهاية :** « و في كتابه - صلى الله عليه و سلم - أما بعد فاني أحمد اليك الله أي أحمده معك فأقام «الى» مقام «مع»، وقيل : معناه : أحمد اليك نعمة الله بتحديثك اياها » **و قال الطريحي في مجمع البحرين :** « وفي كتاب له (ص) : أما بعد فاني أحمد الله اليك أي أحمد معك فأقام «الى» مقام «مع»، و قيل : أحمد الله اليك نعمة الله بتحديثك اياها ».

وقال ابن منظور في لسان العرب : « و أحمد اليك الله = أشكره عندك، **الازهري : وقول العرب : أحمد اليك الله؛** أي أحمد معك الله، **وقال غيره:** أشكر اليك أياديه و نعمه، **وقال بعضهم :** أشكر اليك نعمه واحدثك بها هل تحمد ذلك الامر أي ترضاه. **قال الخليل:** معنى قولهم في الكتب : أحمد اليك الله ؛ أي أحمد معك الله كقول الشاعر:

ولوحي ذراعين في بركة الى جؤجؤ رحل المنكب

يريد مع بركة الى جؤجؤ. **وفي كتابه عليه السلام :** أما بعد فاني أحمد اليك الله؛ أي أحمده معك؛ فأقام «الى» مقام «مع» وقيل: معناه أحمد اليك نعمة الله عزوجل بتحديثك اياها».

٢ - في شرح النهج والبحار : « من الفضل ».

٣ - في شرح النهج والبحار : « أميرين ».

٤ - في شرح النهج والبحار : « و أحييا ».

٥ - في شرح النهج والبحار : « ولم يعدوا ».

٦ - في شرح النهج والبحار : « توفيا ».

بعدهما وال أحدث أحداثاً فوجدت الأمّة عليه مقالاً ؛ فقالوا ، ثمّ نقموا عليه فغيّروا.
ثمّ جاؤوني فبايعوني،فأستهدي الله الهدى وأستعينه على التّقوى،ألا وإنّ لكم علينا العمل بكتاب الله وسنّة رسوله والقيام بحقّه والنّصح لكم بالغيب ، والله المستعان وحسبنا الله ونعم الوكيل . وقد بعثت إليكم قيس بن سعد [الأنصاري] أميراً فوازروه وأعينوه على الحقّ ، وقد أمرته بالاحسان إلى محسنكم والشدّة على مريبكم والرّفق بعوامّكم وخواصّكم ، وهو ممّن أرضى هديه[1] وأرجو صلاحه ونصيحته . نسأل الله لنا ولكم عملاً زاكياً ، وثواباً جزيلاً ، ورحمةً واسعةً ، والسّلام عليكم ورحمة الله وبركاته .

وكتب عبيدالله بن أبي رافع في صفر سنة ستّ وثلاثين .

وقال : لمّا فرغ من قراءة الكتاب قام قيس بن سعد خطيباً فحمد الله وأثنى عليه وقال : الحمد لله الّذي أمات الباطل وأحيى الحقّ[2] وكبت الظّالمين ، أيّها النّاس إنّا بايعنا خير من نعلم بعد نبيّنا - صلّى الله عليه وآله وسلّم - فقوموا فبايعوا على كتاب الله وسنّة نبيّه ، فإن نحن لم نعمل فيكم بكتاب الله وسنّة رسوله فلا بيعة لنا عليكم ،فقام النّاس فبايعوا ؛

١ - **في النهاية :** « وفيه : الهدى الصالح والسمت الصالح جزء من خمسة وعشرين جزءاً من النبوة ؛ الهدى السيرة والهيئة والطريقة ؛ ومعنى الحديث أن هذه الخلال من شمائل الانبياء و من جملة خصالهم وأنها جزء معلوم من أجزاء أفعالهم و ليس المعنى أن النبوة تتجزء ولا أن من جمع هذه الخلال كان فيه جزء من النبوة فان النبوة غير مكتسبة ولا مجتلبة بالاسباب و انما هي كرامة من الله تعالى ، و يجوز أن يكون أراد بالنبوة ماجاءت به النبوة ودعت اليه ، و تخصيص هذا العدد مما يستأثر النبي بمعرفته ، ومنه الحديث : اهدوا هدى عمار أي سيروا بسيرته و تهيأوا بهيئته ، يقال : هدى هدى فلان اذا سار بسيرته ، ومنه حديث ابن مسعود : ان أحسن الهدى هدى محمد، والحديث الاخر: كنا ننظر الى هديه ودله ، وقد تكرر في الحديث » .

و في مجمع البحرين : « و الهدى كتمر الهيئة و السيرة و الطريقة ؛ ومنه قوله : هدى هدى فلان ، و في حديث علي (ع) : كنت أشبههم برسول الله هدياً ، و مثله : و رغبوا عن هدى رسول الله (ص) ، و فلان حسن السمت و الهدى كأنه يشير بالسمت الى مايرى على الانسان من الخشوع والتواضع لله ، وبالهدى الى ما يتحلى به من السكينة والوقار ؛ والى ما يسلكه من المذهب المرضي ، وفي الخبر : الهدى الصالح والسمت الصالح جزء من خمسة وعشرين جزءاً من النبوة » .

٢ - في شرح النهج والبحار : « الذي جاء بالحق و أمات الباطل » .

واستقامت له مصر وأعمالها فبعث عليها عمّاله إلّا أنّ قريةً منها قدأعظم أهلها قتل[1] عثمان وبها رجلٌ من بني كنانة يقال له : يزيدبن الحارث[2] ، فبعث إلى قيس بن سعد : ألا إنّا لانأتيك فابعث عمّالك والأرض أرضك ولكن أقرّنا على حالنا حتّى ننظر إلى مايصير أمر النّاس . قال : ووثب مسلمة بن مخلّد بن صامت الأنصاري[3] فنعى عثمان ودعى الى الّطلب بدمه فأرسل إليه قيسٌ : ويحك أعليّ تثب ؟ ! والله ماأُحبّ أنّ لي ملك الشّام إلى مصر وانّي قتلتك [فاحقن دمك] فأرسل إليه مسلمة أنّي كافٌّ عنك مادمت أنت والي مصر .

قال : وكان قيسٌ له حزمٌ ورأيٌ ، فبعث إلى الّذين اعتزلوا أنّي لاأكرههكم على البيعة و لكنّي أدعكم وأكفّ عنكم ، فهادنهم وهادن مسلمة بن مخلّد ، وجبا الخراج وليس أحدٌ ينازعه .

قال : وخرج أمير المؤمنين عليٌّ - عليه السلام - إلى الجمل وهوعلى مصر ، ورجع إلى الكوفة من البصرة وهو بمكانه ، فكان أثقل خلق الله على معاوية لقربه[4] من الشام ومخافة أن يقبل اليه عليٌّ - عليه السلام - بأهل العراق ، ويقبل اليه قيسٌ بأهل مصر[5]

---

١ - في الاصل والطبري : « قد أعظموا قتل » ؛ فالاستعمال نظير « واسأل القرية » .

٢ - **في تأريخ الطبري هكذا :** « رجل من كنانة ثم من بني مدلج » و الرجل لم نظفر بترجمته في مظانها .

٣ - **في تقريب التهذيب لابن حجر :** « مسلمة بن مخلد بتشديد اللام الانصاري الزرقي صحابي صغير سكن مصر و وليها مرة ، مات سنة اثنتين و ستين / د » **وفي الاصابة ضمن ترجمته المبسوطة :** « ومخلد أبوه بضم الميم وفتح الخاء المعجمة وتشديداللام » **و في تنقيح المقال :** « ثم انهم عدوا من الصحابة جماعة آخرين مسمين بمسلمة (الى أن قال) : و مسلمة بن مخلد الخزرجي الساعدي وقيل : الزرقي ؛ ومن سبقه مجاهيل ، وهذا الاخير في غاية الضعف، لكونه من أصحاب معاوية بصفين ولم يكن مع معاوية بصفين من الانصار سواه و سوى النعمان بن بشير ، وكونه ممن شهد قتل محمدبن أبي بكر، وكونه عامل معاوية على مصر والمغرب . و توفي سنة اثنتين و الستين و قيل : في آخر أيام معاوية» .

٤ - في شرح النهج والبحار : « لقرب مصر و أعمالها » .

٥ - في الاصل : « ويقبل قيس في أهل مصر » .

فيقع بينهما .

فكتب معاوية إلى قيس بن سعد وعلي - عليه السلام - يومئذ بالكوفة قبل أن يسير إلى صفّين :

بسم الله الرّحمن الرّحيم ، من معاوية بن أبي سفيان إلى قيس بن سعد ، سلامٌ عليك فإنّي أحمد إليك الله الّذي لا إله إلاّ هو ، أمّا بعد فإنّكم إن كنتم نقمتم على عثمان في أثرة رأيتموها ، أو في ضربة سوط رأيتموه ضربها ، أو في شتمة رجل [١] [أو تعييره واحداً [٢]] ، أو في استعماله الفتيان [٣] من أهله [٤] فإنّكم قد علمتم إن كنتم تعلمون أنّ دمه لم يحلّ لكم [بذلك [٥]] فقد ركبتم عظيماً من الأمر وجئتم شيئاً إدّاً [٦] فتب إلى ربّك يا قيس إن كنت من المجلبين على عثمان إن كانت التّوبة من قتل المؤمن [٧] تغني شيئاً ، وأمّا صاحبك فإنّا قد استيقنّا أنّه أغرى النّاس به [٨] وحملهم على قتله حتّى قتلوه ، وأنّه لم يسلم من دمه عظم قومك ، فإن استطعت يا قيس أن تكون ممّن يطلب بدم عثمان فافعل ، وبايعنا على أمرنا هذا [٩] ؛ ولك سلطان العراقين إن أنا ظفرت ما بقيت ، ولمن

---

١ ـ في الطبري : « شتيمة رجل » و في البحار و شرح النهج : « شتمه رجلا » .

٢ ـ هذه الفقرة غير موجودة في الاصل ، و في الطبري : « تسييره آخر » و في البحار : « تمييزه أحداً » .

٣ ـ في الطبري : « الفتى » .

٤ ـ غير موجودة في الاصل و الطبري .

٥ ـ في شرح النهج و البحار فقط .

٦ ـ الاد بالكسر كالادة الداهية و الامر العظيم ؛ ومنه قول الله تعالى في سورة مريم : « لقد جئتم شيئاً اداً » .

٧ ـ كذا في الطبري ، لكن في الاصل و شرح النهج و البحار : « من قبل الموت » .

٨ ـ في الطبري : « أنه الذي أغرى به الناس » .

٩ ـ في الطبري : « تابعنا على أمرنا » و في البحار و شرح النهج : « وبايعنا على علي في أمرنا » .

أحببت من أهل بيتك سلطان الحجاز مادام لي سلطان، وسلني من غير هذا ما تحب فإنّك لاتسألني من شيء إلّا أُوتيته واكتب إليّ برأيك فيما كتبت [به[١]] إليك والسّلام.

فلمّا جاء قيساً كتاب معاوية أحبّ أن يدافعه ولا يبدي [له[٢]] أمره ولا يعجل له حربه. فكتب اليه:

أمّا بعد فقد وصل اليّ كتابك وفهمت ماذكرت من قتل عثمان؛ و ذلك أمر لم أُقاربه، وذكرت أنّ صاحبي هو الّذي أغرى النّاس بعثمان ودسّهم اليه حتّى قتلوه؛ وهذا أمر لم أطّلع عليه، وذكرت أنّ عظم عشيرتي[٣] لم تسلم من دم عثمان؛ فلعمري انّ أولى النّاس كان في أمره عشيرتي، وأمّا ماسألتني من متابعتك [على الطّلب بدمه[٤]] وعرضت عليّ ماعرضت فقد فهمته؛ وهذا أمر لي فيه نظر وفكر، وليس هذا ممّا يعجل اليه[٥] وأنا كافّ عنك وليس يأتيك من قبلي شيء تكرهه حتّى ترى ونرى، والسّلام عليك ورحمة الله وبركاته.

قال[٦]: فلمّا قرأ معاوية كتابه لم يره الّا مقارباً مباعداً ولم يأمن أن يكون له في ذلك مخادعاً[٧] مكايداً، فكتب اليه معاوية أيضاً:

بسم الله الرّحمن الرّحيم، أمّا بعد فقد قرأت كتابك فلم أرك تدنو فأعدّك سلماً، ولم أرك تتباعد فأعدّك حرباً، أنت ههنا كجمل جرور[٨] وليس مثلي من[٩] يصانع

---

١ - في الطبري فقط.

٢ - في شرح النهج و الطبري فقط.

٣ - في الاصل: «عظماء عشيرتي»

٤ - كذا في شرح النهج و البحار.

٥ - في شرح النهج و البحار: «الى مثله».

٦ - في شرح النهج: «قال ابراهيم».

٧ - كذا في شرح النهج و البحار، لكن في الاصل و الطبري: «مباعداً».

٨ - في البحار: «كخيل الحرون» و في شرح النهج: «كجمل الجرور»

«بقية الحاشية في الصفحة الاتية»

بالخدائع [1] ولا يختدع [2] بالمكايد [3] ومعه عدد الرّجال وأعنّة [4] الخيل [5]، فان قبلت الّذى عرضت عليك فلك ماأعطيتك، وان أنت لم تفعل ملأت عليك مصر خيلاً و ورجلاً والسّلام.

قال: فلمّا قرأ قيس بن سعد كتاب معاوية و [علم [6]] أنّه لايقبل منه المدافعة والمطاولة [7] أظهر له مافي قلبه [8] فكتب اليه:

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

و فى الطبرى : «كحنك الجزور» **ففى النهاية :** «فى الحديث: لا صدقة فى الابل الجارة أى التى تجر بأزمتها و تقاد؛ فاعلة بمعنى مفعولة كأرض غامرة أى مغمورة بالماء، أراد ليس فى‌الابل العوامل صدقة، ومنه حديث ابن عمر: أنه شهد الفتح ومعه فرس حرون و جمل جرور هو الذى لا ينقاد؛ فعول بمعنى مفعول» **و فى الاساس :** «فرس جرور ضد قؤود» **و فى‌الصحاح :** «فرس جرور يمنع القياد» **و فى‌القاموس :** «فرس وجمل جرور يمنع القياد» **و فى تاج العروس فى شرح‌العبارة :** «هذا مجاز و فى حديث ابن عمر أنه شهد فتح مكة و معه فرس حرون و جمل جرور قال أبو عبيد: الجمل الجرور الذى لا ينقاد ولا يكاد يتبع صاحبه، **و قال الازهرى :** هو فعول بممنى مفعول، و يجوز أن يكون بمعنى فاعل؛ قال أبوعبيد: الجرور من‌الخيل‌البطيء و ربما كان من اعياء، و ربما كان من قطاف، و أنشد للعقيلي: جرور الضحى من نهكة و سآم».

٩ - كلمة «من» فى الاصل و البحار فقط.

---

١ - فى شرح النهج: «بالخداع» و فى الطبرى: «المخادع».

٢ - فى شرح النهج و البحار: «ولا يخدع».

٣ - فى الطبرى: «ولا ينتزع للمكايد».

٤ - فى الطبرى: «و بيده أعنة».

٥ - من هنا الى «و السلام» غير موجودة فى الطبرى.

٦ - كذا فى شرح النهج و البحار، و فى الطبرى: «و رأى».

٧ - فى الطبرى: «المماطلة».

٨ - فى شرح النهج و البحار: «ما فى نفسه» و فى الطبرى: «ذات نفسه».

بسم الله الرّحمن الرّحيم؛ من قيس بن سعد الى معاوية بن أبى سفيان: أمّا بعد فالعجب من استسقاطك رأيى واغترارك بى وطمعك في أن تسومنى [١] لاأبا لغيرك الخروج من طاعة أولى النّاس بالأمرو أقولهم بالحقّ وأهداهم سبيلاً وأقربهم من رسول الله ﷺ وسيلةً، وتأمرني بالدّخول في طاعتك طاعة أبعد النّاس من هذا الأمروأقولهم بالزّور [٢] وأضلّهم سبيلاً وأبعدهم من رسول الله ﷺ [٣] وسيلةً، ولديك قومٌ ضالّون مضلّون طواغيت ابليس [٤]، وأمّا قولك: انّك تملأ علىّ مصرخيلاً ورجلاً؛ فلئن لم أشغلك عن ذلك حتّى يكون منك [٥] انّك لذوجدٍّ، والسّلام.

فلمّا أتى معاوية كتاب قيس بن سعد أيس منه وثقل مكانه عليه وكان أن يكون بالمكان الّذي هو به غيره أعجب اليه، واشتدّ على معاوية لمايعرف من بأسه ونجدته [٦] فأظهر للنّاس [قبله [٧]] أنّ قيساً قدبايعكم [٨] فادعوا الله له، وقرأعليهم كتابه الّذى

---

١ ـ فى البحار: «تسوقنى» و العبارة فى الطبرى: «فان العجب من اغترارك بى و طمعك فى و استسقاطك رأيى أتسومنى الخروج».

٢ ـ فى الطبرى: «للزور».

٣ ـ فى الطبرى: «و أبعدهم من الله و رسوله». و فى شرح النهج و البحار: «و أنآهم من رسول الله».

٤ ـ فى الطبرى مكان العبارة «ولد ضالين مضلين طاغوت من طواغيت ابليس» و فى شرح النهج و البحار بدل «طاغوت»: «طواغيت».

٥ ـ فى الطبرى: «و أما قولك: انى مالىء عليك مصر خيلا و رجلا؛ فو الله ان لم أشغلك بنفسك حتى تكون نفسك أهم عليك».

٦ ـ فى الاصل: «وبجدته» (بالباء الموحدة التحتانية) و فى البحار: «لما يعلم من قوته و بأسه و نجدته» و فى شرح النهج: «لما يعلم من قوته و تأبيه و نجدته» **و فى الطبرى**: «من حزمه و بأسه». **ففى كتب اللغة**: «وبجدة الامر دخلته و باطنه و منه قولهم: هو عالم ببجدة أمرك» ويقال: «هوابن بجدتها؛ للعالم بالشىء ومتقنه».

٧ ـ فى الطبرى فقط.

٨ ـ فى الطبرى: «تابعكم».

لان فيه وقاربه ، واختلق معاوية كتاباً [نسبه الى قيس] فقرأه على أهل الشام .

بسم الله الرحمن الرحيم ، الى الأمير معاوية بن أبى سفيان من قيس بن سعد ، أمّا بعد فانّ قتل عثمان كان حدثاً في الاسلام عظيماً وقد نظرت لنفسي وديني لم أريسعني[١] مظاهرة قوم قتلوا امامهم مسلماً محرماً برّاً تقيّاً ، ونستغفر الله لذنوبنا ، ونسأله العصمة لديننا ، ألا وانّي قد ألقيت اليك بالسّلم[٢] وأجبتك الى قتال قتلة امام الهدى المظلوم فعوّل عليّ فيما[٣] أحببت من الأموال والرّجال اعجّله اليك ان شاء الله تعالى والسّلام عليك[٤] .

قال : فشاع في أهل الشام [كلّها[٥]] أنّ قيساً صالح معاوية فسرّحت[٦] عيون عليّ بن أبى طالب عليه السلام اليه بذلك ، فلمّا أتاه ذلك أعظمه وأكبره وتعجّب له ودعا ابنيه[٧] الحسن والحسين [وابنه محمداً[٨]] ودعا عبدالله بن جعفر فأعلمهم بذلك ؛ و قال : ماراأيكم ؟ فقال عبدالله بن جعفر : ياأمير المؤمنين دع ما يريبك الى ما لا يريبك ؛ اعزل قيس بن سعد عن مصر ، فقال لهم : انّى والله ما اصدّق[٩] بهذا على قيس فقال له عبدالله بن جعفر : اعزله ياأمير المؤمنين ، فوالله ان كان [ماقد قيل[١٠]] حقاً لايعتزلك ان عزلته .

١ ــ عبارة الطبرى بعد البسملة هكذا : « للامير معاوية بن أبى سفيان من قيس بن سعد ، سلام عليك فانى أحمد اليكم الله الذى لا اله الا هو ، أما بعد فانى لما نظرت رأيت أنه لا يسعنى » و هذا الكتاب المختلق لم ينقله المجلسى (ره) .

٢ ــ فى شرح النهج : « بالسلام » .

٣ ــ كذا فى الطبرى أيضاً ، لكن فى شرح النهج : « فاطلب منى ما » .

٤ ــ فى شرح النهج : « و السلام على الامير و رحمة الله و بركاته » و فى الطبرى : « و السلام » فقط .

٥ ــ فى البحار و شرح النهج فقط .

٦ ــ فى شرح النهج و البحار : « و أتت » .

٧ ــ فى الطبرى : « بنيه » .

٨ ــ فى شرح النهج و البحار فقط .

٩ ــ فى شرح النهج و البحار : « غير مصدق » .

١٠ ــ فى شرح النهج و البحار فقط .

قال : وانّهم لكذلك[١] اذأتاهم[٢] كتابٌ من قيس بن سعد فيه :

بسم الله الرّحمن الرّحيم أمّا بعد فانّى اُخبر أمير المؤمنين - أكرمه الله -[٣] أنّ قبلى رجالاً [معتزلين[٤]] سألونى أن أكفّ عنهم وأن أدعهم على حالهم حتّى يستقيم أمر النّاس فنرى ويرون[٥] وقد رأيت أن أكفّ عنهم وأ لّا أعجل[٦] وأن أتألّفهم فيما بين ذلك لعلّ الله أن يقبل بقلوبهم ويفرّقهم[٧] عن ضلالتهم ان شاء الله والسّلام.

فقال له عبدالله بن جعفر : ماأخوفنى يا أمير المؤمنين أن يكون هذا ممّا اتّهم عليه[٨] [انّك ان أطعته في تركهم واعتزالهم استشرى[٩] الأمر وتفاقمت الفتنة ، وقعد عن بيعتك كثيرٌ ممّن تريده على الدّخول فيها ولكن[١٠]] مره بقتالهم .

فكتب اليه على - عليه السلام :

[بسم الله الرحمن الرحيم[١١]]

أمّا بعد فسر الى القوم الّذين ذكرت ، فان دخلوا فيما دخل فيه المسلمون وا لّا

---

١ - فى الاصل و الطبرى : « فانهم كذلك » .

٢ - فى الطبرى : « اذ جاء » و فى البحار و شرح النهج : « اذ جاءهم » .

٣ - فى شرح النهج و البحار : « أكرمك الله و أعزك » .

٤ - سقطت من الاصل .

٥ - فى الطبرى : « و يروا رأيهم » .

٦ - فى شرح النهج و البحار : « ولا أعجل » و فى الطبرى : « و ألا أتعجل حربهم » .

٧ - هكذا فى النسخ لكن المظنون أنها محرفة عن « يصرفهم » .

٨ - فى الطبرى : « مما لاة لهم منه [عليه] » وأظن عبارة المتن محرفة عن عبارة الطبرى يقال : « ما لاه عليه مما لاة و ملاءاً ساعده و شايعه و ظاهره » .

٩ - **فى القاموس** : « استشرت الامور تفاقمت و عظمت » .

١٠ - ما بين المعقوفتين فى البحار و شرح النهج فقط .

١١ - البسملة فى الطبرى فقط .

فناجزهم والسّلام.

فلمّا أتى قيس بن سعد الكتاب فقرأه لم يتمالك أن كتب الى أمير المؤمنين: أمّا بعد ياأمير المؤمنين فالعجب لك تأمرني بقتال قوم كافّين عنك [و[1]] لم يمدّوا اليك يداً للفتنة ولا أرصدوا لها[2] فأطعني ياأمير المؤمنين وكفّ عنهم فانّ الرّأي تركهم يا أمير المؤمنين والسّلام.

فلمّا أتاه هذا الكتاب قال له عبدالله بن جعفر: يا أمير المؤمنين ابعث محمّد بن أبي بكر الى مصر يكفك أمرها واعزل قيساً فوالله لبلغني أنّ قيساً يقول: انّ سلطاناً لايتمّ الّا بقتل مسلمة بن مخلّد لسلطان سوء، والله ماأحبّ أنّ لي سلطان الشّام مع سلطان مصر وانّي قتلت ابن مخلّد. وكان عبدالله بن جعفر أخاً لمحمّد بن أبي بكر لأمّه، وكان يحبّ أن يكون له امرة وسلطان.

عزل قيس بن سعد عن مصر وتولية محمد بن أبي بكر

قال: فبعث عليّ بن أبي طالب ـ عليه السلام ـ محمّد بن أبي بكر الى مصر وعزل قيساً[3] وكتب معه الى أهل مصر كتاباً فلمّا قدم على قيس قال له قيس: فما بال أمير المؤمنين؟ ما غيّره؟ أدخل أحدٌ بيني وبينه؟ ـ قال: لا؛ و هذا السّلطان سلطانك وكان بينهما نسبٌ [اذ] كانت تحت قيس قريبة بنت أبي قحافة اُخت أبي بكر

---

١ ـ حرف العطف في شرح النهج و البحار فقط.

٢ ـ في الطبري بدل العبارة «فقد عجبت لامرك؛ أتأمرني بقتال قوم كافين عنك مفرغيك لقتال عدوك، و انك متى حاربتهم ساعدوا عليك عدوك».

٣ ـ **في شرح النهج والبحار:** «فاستعمل علي ـ(ع)ـ محمد بن أبي بكر على مصر لمحبته له ولهوى عبدالله بن جعفر أخيه فيه» **وفي الطبري بعدها بقليل:** «فقدم قيس بن سعد على علي فلما أنبأه الحديث و جاءهم قتل محمد بن أبي بكر عرف أن قيس بن سعد كان يقاسي اموراً عظاماً من المكايدة، و أن من كان يحضه على عزل قيس بن سعد لم ينصح له فأطاع علي(ع) قيس بن سعد في الامر كله».

الصدّيق[1] فكان قيس زوج عمّته فقال قيس: لاوالله لا أقيم معك ساعة واحدة وغضب حين عزله عليّ عليه السلام عنها فخرج منها مقبلاً الى المدينة [ولم يمض الى علي عليه السلام بالكوفة[2]].

[وكان قيس مع شجاعته ونجدته جواداً مفضالاً[3].]

عن هشام بن عروة عن أبيه أنّ قيساً لمّا خرج عن مصر فمرّ بأهل بيت من بلقين[4] فنزل بينهم[5] فنحر لهم صاحب المنزل جزوراً فأتاهم بها، قال: دونكم هذه، فلمّا كان الغد نحر لهم أخرى، ثم جستهم السّماء اليوم الثّالث فنحر لهم ثالثة فأتاهم فقال: دونكم [هذه] ثم انّ السّماء أقلعت فلمّا أراد قيس أن يرتحل - وكان جواداً - وضع عشرين ثوباً من ثياب مصر وأربعة الآف درهم عند امرأة الرّجل وقال لها:

١ - **فى القاموس:** « قريبة كجهينة بنت أبي قحافة » **و فى تاج العروس فى شرحه:** « هى اخت الصديق تزوجها قيس بن سعد بن عبادة ؛ فلم تلدله » **و فى الاصابة لابن حجر و تجريد أسماء الصحابة للذهبى:** « قريبة بنت أبى قحافة اخت الصديق ذكرها ابن سعد و ذكر أن قيس بن سعد بن عبادة تزوجها فلم تلدله شيئاً » **وزاد فى الاصابة:** « و هى شقيقة ام فروة ».

٢ - هذه الزيادة من شرح النهج و البحار.

٣ - **فى شرح النهج هكذا:** « **قال ابراهيم:** وكان (العبارة) » **ثم قال بعده:** «فحدثنى على بن محمد بن أبى سيف عن هشام بن عروة عن أبيه (الحديث) » **قال ابن حجر فى تقريب التهذيب:** « هشام بن عروة بن الزبير بن العوام الاسدى ثقة فقيه ربما دلس من الخامسة ، مات سنة خمس أو ست وأربعين [و مائة] و له سبع و ثمانون سنة / ع » **وفى تهذيب التهذيب فى ترجمته:** « روى عن أبيه » **وفى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره)** أن هشام بن عروة بن الزبير بن العوام القرشى المدنى من أصحاب الصادق (ع) » **و أما أبوه ففى تقريب التهذيب:** « عروة بن الزبير بن العوام بن خويلد الاسدى أبوعبدالله المدنى ثقة فقيه مشهور من الثانية مات سنة أربع وتسعين على الصحيح ، و مولده فى أوائل خلافة عمر الفاروق / ع » **و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته:** « روى عنه أولاده عبدالله و عثمان و هشام و محمد و يحيى ».

٤ - فى معجم البلدان: «بلقينة بالضم وكسر القاف و ياء ساكنة و نون قرية من حوف مصر من كورة بنا ويقال لها البوب أيضاً».

٥ - فى شرح النهج: « بمائهم ».

إذا جاء صاحبك فادفعي هذه اليه ، وخرج قيس بن سعد[١] فما أنت عليه إلاّ ساعةٌ حتّى لحقه الرّجل صاحب المنزل على فرس ومعه رمحٌ ، و الثّياب والدّراهم بين يديه ، فقال : ياهؤلاء خذوا ثيابكم و دراهمكم ، فقال قيسٌ : انصرف أيّها الرّجل فا نّا لم نكن لنأخذها ، فقال الرّجل : والله لتأخذنّها ، فعجب قيسٌ منه ثمّ قال : لله أبوك!؟ ألم تكرمنا وتحسن ضيافتنا ؟ فكافأناك ؛ فليس بهذا بأسٌ ، فقال الرّجل : إنّا لانأخذ لقرى ابن السّبيل و الضّيف ثمناً ، و الله لا أفعل ذلك أبداً ، فقال قيسٌ : أمّا إذ أبى [أ ّلا يأخذها] فخذوها . فوالله ما فضلني رجلٌ من العرب قطّ غيره .

قال : وقال أبوالمنذر[٢] : مرّ قيسٌ [في طريقه] برجلٍ من بليّ[٣] يقال له : الأسود[٤] فنزل به فأكرمه فلمّا أراد قيسٌ أن يرتحل وضع عندامرأته ثياباً ودراهم ، فلمّا جاء الرّجل دفعت إليه إمرأته ذلك فلحقه فقال : ماأنا ببائع ضيافتي ، والله لتأخذ ّنها و ا ّلا طعنتك بالرّمح[٥] فقال قيسٌ : ويحكم خذوه[٦] .

ثمّ أقبل قيسٌ حتّى دخل المدينة فجاءه حسّان بن ثابت شامتاً به ، وكان عثمانيّاً فقال له : نزعك عليّ بن أبي طالب وقدقتلت عثمان فبقي عليك الاثم . ولم يحسن لك الشّكر ، فزجره قيسٌ وقال له ، ياأعمى القلب يا أعمى البصيرة[٧] [والله] لولا أن ا ُلقي بين رهطي ورهطك حرباً لضربت عنقك ، اخرج عنّي[٨] .

---

١ ـ في شرح النهج : « ثم رحل » .

٢ ـ المراد بأبي المنذر هنا هو هشام بن محمد الكلبي المذكور ترجمته في رقم ٣٢ من التعليقات .

٣ ـ **في الصحاح** : « بلي على فعيل قبيلة من قضاعة ، والنسبة اليهم بلوي » .

٤ ـ في شرح النهج : « أسود بن فلان » .

٥ ـ في شرح النهج : « أو لانفذن الرمح بين جنبيك » .

٦ ـ هاتان القصتان غير مذكورتين في البحار و الطبري و نقلهما ابن أبي الحديد كما في المتن

٧ ـ في شرح النهج والبحار : « أعمى البصر » .

٨ ـ في شرح النهج و البحار : « ثم أخرجه من عنده » .

ثمّ إنّ قيساً وسهل بن حنيف[١] [خرجا حتّى قدما على عليّ] الكوفة فخبّره قيسٌ الخبر وماكان بمصر؛فصدّقه[٢]] ، وشهدهووسهل بن حنيف مع عليّ - عليه السلام - صفّين.

وكان قيس بن سعد - رحمه الله -[طوالاً أطول النّاس وأمدّهم قامةً وكان سناطاً[٣] أصلع شيخاً[٤]] شجاعاً مجرّباً مناصحاً لعليّ - وولده حتّى توفّي رحمه الله .

وبحذف الاسناد[٥] - قال :كان قيس بن سعد بن عبادة مع أبي بكر وعمرفي سفر [في حياة رسول الله - صلى الله عليه وآله -[٦]]فكان ينفق عليهما وعلى غيرهما ويتفضّل،فقال له أبو بكر :إنّ هذا لا يقوم [به مال أبيك فأمسك يدك] فلمّا قدموا من سفرهم قال سعد بن عبادة لأبي بكر : أردت أن تبخّل[٧] ابني ؟ ! [انّاالقوم لانستطيع البخل[٨]].

و كان قيسٌ يقول [في دعائه] : اللّهمّ ارزقني حمداً و مجداً و شكراً فإنّه لاحمد إلّا بفعالٍ ، ولامجد إلّا بمالٍ ، اللّهمّ [وسّع علّي فإن القليل] لا يسعني ولا أسعه[٩] .

---

١ - جلالة سهل وعظمته وعلو شأنه ومرتبته عند رسول الله(ص) وأمير المؤمنين و الائمة عليهم السلام ، وأنه كان شهد مع رسول الله (ص) مشاهده كلها ؛ وشهد مع أمير المؤمنين (ع) فى صفين ، وما ذكروه من الروايات الكثيرة فى كيفية صلوة أمير المؤمنين عليه ، وشهرة مناقبه عند الفريقين تغنينا عن الخوض فى ترجمته وذكر شرح حاله .

٢ - ما بين المعقوفتين فى البحار و شرح النهج فقط .

٣ - فى البحار : « سبطا » **ففى النهاية :** « فيه ذكر السنوط هو بفتح السين الذى لا لحية له أصلا ؛ يقال : رجل سنوط و سناط بالكسر » .

٤ - ما بين المعقوفتين غير موجود فى الاصل لكنه مذكور فى شرح النهج و البحار .

٥ - **فى شرح النهج :** « قال ابراهيم : حدثنى أبوغسان قال : أخبرنى على بن أبى سيف قال : كان قيس (الحديث) » .

٦ - ما بين المعقوفتين فى شرح النهج فقط .

٧ - من قولهم : « بخله (بتشديد الخاء) اى رماه بالبخل » .

٨ - غير موجود فى الاصل وزيد من شرح النهج .

٩ - **الى هنا تم ما فى شرح النهج و الحديثان الاتيان غير موجودين**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قال : كان قيس على مصر عاملاً لعلي — عليه السلام — فجعل معاوية يقول : لاتسبّوا قيساً فإنّه معنا ، فبلغ ذلك عليّاً فعزله ، وأتى المدينة فجعل النّاس يغرونه[1] و يقولون له : نصحت فعزلك ، فلحق بعلي — عليه السلام — ، و بايعه [ومعه[2]] إثنا عشر ألفاً على الموت ، و أصيب علي — عليه السلام — و صالح الحسن — عليه السلام — معاوية فقال لهم قيس : إن شئتم دخلتم فيما دخل فيه النّاس ، فبايع من معه معاوية الأخثيمة الضّبّي ، فقال معاويه : دعوا خثيمة .

عن هشام بن عروة عن أبيه قال ، كان قيس بن سعد بن عبادة مع علي بن أبي طالب — عليه السلام — على مقدّمته و معه خمسة آلاف قد حلقوا رؤوسهم[3] .

خبر قدوم محمد بن ابى بكر مصر و ولايته رحمه الله [عليها]

عن الحارث بن كعب[4] عن أبيه قال : كنت مع محمد بن أبي بكر حيث قدم مصر

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فيه لكن نقلهما المجلسي (ره) في البحار عن الغارات و قال بعدهما :

أقول : وجدت في بعض الكتب أن عزل قيس عن مصر مما غلب أمير المؤمنين — عليه السلام — أصحابه و اضطروه الى ذلك ولم يكن هذا رأيه كالتحكيم؛ ولعله أظهر وأصوب» .

١ — كذا في الاصل و البحار فهو من الاغراء بمعنى التحريش و أظنه محرفاً من يعيرونه « من التعيير بمعنى التقبيح و التعييب » .

٢ — هاتان الكلمتان مضافتان منا الى الاصل بقرينة السياق .

٣ — **نقل ابن أبي الحديد قصة ولاية قيس على مصر** وعزله عنها بطولها و تفصيلها **عن الغارات** في شرح النهج (ج٢ ؛ ص٢٥ — ٢٧) **و نقلها المجلسي (ره) في ثامن البحار** عن شرح النهج المذكور باسقاط بعض الفقرات مشيراً الى ذلك في آخرها بقوله :

أقول : «هذه الاخبار مختصر مما وجدته في كتاب الغارات» انظر باب الفتن الحادثة بمصر (ص٦٤٣ — ٦٤٤) كما ذكرنا ذلك فيما سبق أيضاً .

٤ — **قال ابن حجر في لسان الميزان :** « الحارث بن كعب الازدي الكوفي

« بقية الحاشية في الصفحة الاتيه »

فلمّا أتاها قرء عليهم عهده.

بسم الله الرّحمن الرّحيم؛ هذا ما عهد عبدالله علىٌّ أمير المؤمنين إلى محمّد بن أبى بكر حين ولّاه مصر، أمره بتقوى الله [و الطّاعة له[1]] في السّرّ و العلانية، و خوف الله في المغيب و المشهد، و [أمره] باللّين للمسلم[2] و بالغلظة على الفاجر، و بالعدل على أهل الذّمّة، و بالانصاف للمظلوم، و بالشّدّة على الظّالم، و بالعفو عن النّاس، و بالاحسان ما استطاع، والله يجزى المحسنين [و يعذّب المجرمين[3]]. و أمره أن يدعو من قبله إلى الطّاعة والجماعة؛ فإنّ لهم في ذلك من العاقبة[4]

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

ذكره الطوسى فى رجال الشيعة» **ففى تنقيح المقال**: «الحارث بن كعب الازدى الكوفى عده الشيخ (ره) من أصحاب السجاد عليه‌السلام و ظاهره كونه اماميا الا أن حاله مجهول».

و قال الطبرى فى هذا المورد (ج ٥ من الطبعة الاولى بمصر؛ ص ٢٣١): «قال هشام عن أبى مخنف قال: حدثنى الحارث بن كعب الوالبى عن أبيه قال: كنت مع محمد بن أبى بكر حين (الحديث)» و قد قال قبل ذلك بقليل: «حدثنى الحارث بن كعب الوالبى من والبة الازد عن أبيه» و صرح بمثله أيضاً فى غير مورد من تاريخه **وفى الاشتقاق لابن دريد عند ذكره قبائل الازد (ص ٤٩٢)**: «و منهم [أى من قبائل نصر بن الازد] بنو والبة فالوالبة الفرخ من الزرع يخرج فى أصل الكبير و يقال: و لب الزرع اذا خرجت له فراخ، و يقال: ألب فلان على فلان و ولب اذا حرش عليه و يقال: الب فلان مع فلان أى ميله معه» **وقال أيضاً فيه (ص ٤٩٥)**: «وجنادبة الازدجندب بن زهير، وجندب بن كعب من بنى والبة (الى آخر ما قال) فتحصل مما ذكرنا أن ما ذكره الشيخ الطوسى (ره) فى رجاله بقوله: «الحارث بن كعب الازدى الكوفى» هو هذا الرجل بعينه.

١ - ما بين المعقوفتين فى الطبرى و تحف العقول فقط.

٢ - كذا فى التحف لكن فى غيره: «على المسلم».

٣ - فى الطبرى و التحف و البحار فقط.

٤ - فى الاصل و البحار: «العافية» بالفاء.

و عظيم المثوبة ما لا يقدرون قدره ، ولا يعرفون كنهه [١] . و أمره أن يجبي خراج الأرض على ما كانت تجبى عليه من قبل ؛ ولا ينتقص [منه [٢]] ولا يبتدع [فيه [٣]] ثمّ يقسمه بين أهله كما كانوا يقسمونه عليه من قبل [٤] ، [و أمره] أن يلين لهم جناحه و أن يساوي [٥] بينهم في مجلسه و وجهه ، وليكن [٦] القريب و البعيد عنده في الحقّ سواء ، و أمره أن يحكم بين النّاس بالحقّ ، وأن يقوم [٧] بالقسط ، ولايتّبع [٨] الهوى ، ولا يخاف في الله لومة لائم ، فإنّ الله مع من اتّقاه و آثر طاعته على ما سواه [٩] ، و السّلام .

و كتبه [١٠] عبيدالله بن أبي رافع [١١] مولى رسول الله - صلى الله عليه وآله - لغرّة شهر رمضان [سنة ستّ و ثلاثين] [١٢] .

---

١ - كذا في الاصل و الطبري و التحف لكن في البحار و شرح النهج : « مالا يقدر قدره ولا يعرف كهنه » .

٢و٣ - كلمتا «منه» و « فيه » في الطبري فقط .

٤ - في البحار بعدها : « و ان لم تكن لهم حاجة » .

٥ - كذا في التحف لكن في غيره : « يواسي » .

٦ - في التحف : « و يكون » و في البحار : « ليكون » .

٧ - في التحف : « بالعدل و أن يقيم » .

٨ - في الاصل و البحار « و أن لا يتبع » .

٩ - في الاصل : « و آثره على ما سواه » .

١٠ - في غير شرح النهج : « وكتب » .

١١ - **في تقريب التهذيب :** « عبيدالله بن أبي رافع المدني مولى النبي (ص) كان كاتب علي و هو ثقة من الثالثة / ع » .

أقول : قد تقدمت ترجمته على سبيل التفصيل (انظر ص ١١٦) .

١٢ - **قال ابن أبي الحديد في شرح النهج تحت عنوان** « ولاية محمد بن أبي بكر على مصر و أخبار مقتله » **مانصه :** « **قال ابراهيم :** و كان عهد علي الى محمد بن أبي بكر

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

قال ؛ ثمّ إنّ محمّد بن أبى‌بكر قام خطيباً فحمد الله و أثنى عليه و قال :

أمّا بعد . فالحمدلله الّذى هدانا و ايّاكم لما اختلف فيه من الحقّ ، و بصّرنا و ايّاكم كثيراً ممّا عمى عنه الجاهلون ، ألا إنّ[1] أمير المؤمنين ولّانى اُموركم ، وعهد إليّ بما[2] سمعتم [وأوصاني بكثير منه مشافهةً] ولن آلوكم خيراً[3] ما استطعت و ما توفيقى الّا بالله عليه توكّلت و اليه اُنيب ، فان يكن ما ترون من آثارى[4] و أعمالى لله طاعةً و تقوى فاحمدوا الله على ماكان من ذلك ؛ فانّه هو الهادى له[5] ، و ان رأيتم من ذلك عملاً بغير حقّ فادفعوه[6] الىّ و عاتبونى عليه[7] ؛ فانّى بذلك أسعد ، و أنتم بذلك جديرون ، و فقّنا الله و ايّاكم لصالح العمل[8] برحمته[9] . ثم نزل[10] :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الذى قرىء بمصر: هذا ماعهد (العهد) » (ج٢ ؛ ص٢٥ ؛ س٢٥) **و نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار عن الغارات** وقال بعده : «روى فى تحف العقول هذا العهد نحواً مما ذكر (ص ٥٤٥ ؛ س٢) » .

أقول: نص عبارة الحسن بن على بن شعبة فى التحف فى باب ماروى عن أمير المؤمنين- عليه السلام - تحت عنوان « وصيته لمحمد بن أبى بكر حين ولاه مصر » : «هذا ما عهد عبدالله أمير المؤمنين (العهد) » .

١ - فى شرح النهج و البحار : « ألا و ان » .

٢ - فى الطبرى : « ما » (بدون الباء) .

٣ - فى البحار : « جهداً » .

٤ - فى الطبرى : « من امارتى » .

٥ - فى شرح النهج و البحار : « اليه » .

٦ - فى شرح النهج و الطبرى و البحار : «فارفعوه» من الرفع (بالراء) .

٧ - العبارة فى الطبرى هكذا : « و ان رأيتم عاملا لى عمل غير الحق زائغاً فارفعوه الى و عاتبونى فيه » .

٨ - فى الطبرى : « الاعمال » .

٩ - « برحمته » غير موجودة فى شرح النهج و البحار .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قال : كتب محمد بن أبي بكر الى علي بن أبي طالب - عليه السلام - وهو اذ ذاك بمصر عاملها لعلي[1] يسأله[2] جوامع من الحرام و الحلال و السنن و المواعظ ؛ فكتب اليه .

لعبد الله أمير المؤمنين من محمد بن أبي بكر :

سلام عليك فانّي أحمد اليك الله الّذى لا اله الّا هو ، أمّا بعد فان رأى أمير المؤمنين - أرانا الله و جماعة المسلمين فيه أفضل سرورنا و أملنا فيه - أن يكتب لنا كتاباً فيه فرائض و أشياء ممّا يبتلى به مثلي من القضاء بين النّاس فعل ؛ فانّ الله يعظم لأمير المؤمنين الأجر و يحسن له الذّخر .

فكتب اليه علي - عليه السلام -[3] :

بسم الله الرّحمن الرّحيم ، من عبدالله أمير المؤمنين - علي بن أبي طالب الى محمد بن أبي بكر وأهل مصر ؛ سلام عليكم فانّي أحمد اليكم الله الّذى لا اله الّا هو ، أمّا بعد فقد وصل اليّ كتابك فقرأته و فهمت ما سألتنى عنه و أعجبنى[4] اهتمامك

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

١٠ - نقله الطبرى في حوادث سنةست و ثلاثين (ج٥ من الطبعة الاولى بمصر ؛ ص ٢٣٢) و ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢ من طبعة مصر ؛ ص٢٥ - ٢٦) و المجلسى (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر ؛ (ص ٣٤٥ ؛ س ٣) .

١ - « لعلى » فى الاصل فقط .

٢ - **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب** الفتن الحادثة بمصر ؛ (ص٦٤٥ ؛ س٦) .

٣ - قال ابن شعبة فى التحف بعد ما ذكر عهده الى محمد بن أبى بكر تحت عنوان : « ثم كتب الى أهل مصر بعد مسيره (اى مسيرمحمد بن أبىبكر الى مصر) مااختصرناه : من عبدالله على أميرالمؤمنين الى محمد بن بكر و أهل مصر (و ساق الكلام الى قوله) و رأى غير مدخول » .

٤ - فى البحار : « فأعجبنى » و هو الاصح .

بما لابدّ لك منه و ما لا يصلح المسلمين غيره، و ظننت أنّ الذى دلّك عليه[1] نيّة صالحة ورأى غير مدخول ولا خسيس و قد بعثت اليك أبواب الأقضية جامعاً لك فيها ولا قوّة الّا بالله و حسبنا الله و نعم الوكيل.

و كتب اليه عمّا سأله من القضاء، و ذكر الموت، و الحساب، و صفة الجنّة و النّار، و كتب في الامامة، و كتب في الوضوء، و كتب اليه في مواقيت الصّلوة، و كتب اليه في الرّكوع و السّجود، و كتب اليه في الأدب، و كتب اليه في الأمر بالمعروف و النّهي عن المنكر، و كتب اليه في [الصّوم و] الاعتكاف، و كتب اليه في الزّنادقة، و كتب اليه في نصراني فجر بامرأة مسلمة، و كتب اليه في أشياء كثيرة لم يحفظ منها غير هذه الخصال، و حدّثنا ببعض ما كتب اليه[2].

قال ابراهيم: فحدّثنا يحيى بن صالح[3] قال: حدّثنا مالك بن خالد الأسدى[4] عن [الحسن بن ابراهيم[5] عن عبدالله بن الحسن بن[6]] الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام[7]

---

١ ـ فى البحار: « دعاك اليه » و فى التحف: « أخرج ذلك منك ».

٢ ـ **فليعلم أن هذا الكتاب و جوابه غير مذكورين** فى شرح النهج بل هو فى البحار فقط كما صرحنا به آنفاً.

٣ ـ المراد به ابوزكريا يحيى بن صالح الحريرى المتقدم ذكره فى الاسناد السابقة.

٤ ـ **فى تنقيح المقال**: « مالك بن خالد الاسدى الكوفى؛ عده الشيخ (ره) فى رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام ».

٥ ـ **فى جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلا عن رجال الشيخ (ره): «الحسن بن ابراهيم بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن على بن أبى طالب عليهم السلام المدنى من أصحاب الصادق عليه السلام» **و فى لسان الميزان**: « الحسن بن ابراهيم بن عبدالله بن الحسن [بن الحسن] بن على بن أبى طالب؛ ذكره الطوسى فى شيوخ الشيعة و قال: كان من رجال جعفر الصادق رحمه الله تعالى ».

٦ ـ ما بين المعقوفتين ساقط من الاصل لكنه موجود فى البحار و شرح النهج.

٧ ـ قد تقدمت ترجمة عبدالله هذا مفصلة فى تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص٩١).

عن عباية[١] .

أنّ عليّاً — عليه السلام — كتب الى محمد بن أبي بكر و أهل مصر[٢] :

أمّا بعد فانّي اُوصيك[٣] بتقوى الله في سرّ أمرك وعلانيته وعلى أيّ حال كنت عليها ، واعلم أنّ الدّنيا دار بلاء وفناء ، والآخرة دار بقاء وجزاء ؛ فان استطعت أن تؤثر ما يبقى على ما يفنى فافعل ، فانّ الآخرة تبقى وانّ الدّنيا تفنى ، رزقنا الله وايّاك بصراً لما بصّرنا وفهماً لما فهّمنا حتّى لا نقصّر عمّا[٤] أمرنا [به] ولا نتعدّى الى ما نهانا عنه ، [فانّه] لابدّ لك من نصيبك من الدّنيا وأنت الى نصيبك من الآخرة أحوج ، فان عرض لك أمران أحدهما للآخرة والآخر للدنيا فابدأ بأمر الآخرة ، ولتعظم رغبتك في الخير ولتحسن فيه نيّتك فانّ الله عزّوجلّ يعطى العبد على [قدر[٥]] نيّته ، واذا أحبّ الخير وأهله ولم يعمله كان ان شاء الله كمن عمله ، فانّ رسول الله — صلى الله عليه وآله — قال حين

---

١ — **فى تقريب التهذيب :** « عباية بفتح أوله و الموحدة الخفيفة و بعد الالف تحتانية خفيفة ابن رفاعة بن رافع بن خديج الانصارى الزرقى أبو رفاعة المدنى ثقة من — الثالثة/ ع » **و فى جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلا عن رجال الشيخ (ره) : « عباية بن رفاعة بن رافع بن خديج الانصارى من أصحاب على (ع) » **ومن المحتمل** أن يكون المراد بعباية هذا هو عباية بن ربعى الاسدى الذى عده الشيخ (ره) أيضاً فى رجاله من أصحاب على و الحسن عليهما السلام و البرقى (ره) من خواصه (ع) **ففى ميزان الاعتدال و لسان الميزان :** « عباية بن ربعى عن على ، وعنه موسى بن طريف كلاهما من غلاة الشيعة له عن على : أنا قسيم النار ؛ (الى آخر ما قالا) » .

٢ — **فليعلم أن المفيد و ابن الشيخ رحمهما الله تعالى فى أماليهما و كذا ابن شعبة فى التحف** قد أدرجوا هذا الكتاب فى طى كتاب مفصل مبسوط جداً يأتى عن قريب مقطعاً بتقديم و تأخير و اختلاف يسير فى الالفاظ غير مضر بالمعنى .

٣ — **فليعلم أن المجلسى (ره)** نقل فى جميع مواضع الضمائر المفردة ضمائر الجمع على أن يكون الخطاب لمحمد بن أبى بكر و أهل مصر ؛ فتفطن .

٤ — فى البحار : « فيما » .

٥ — فى البحار فقط .

رجع من تبوك : لقدكان بالمدينةأقوام[١] ماسرتم من مسير ولاهبطتم من واد الّا كانوا معكم ، ماحبسهم الّا المرض يقول : كانت لهم نيّة .

ثمّ اعلم يا محمّد أنّي ولّيتك أعظم أجنادي[٢] في نفسي[٣] أهل مصر ، واذ ولّيتك ما ولّيتك من أمر النّاس[٤] فأنت[٥] محقوق[٦] أن تخاف فيه على نفسك وتحذر فيه على دينك ولوكان ساعةً من نهار ، فان استطعت أن لاتسخط فيها ربّك لرضى أحد من خلقه فافعل ؛ فانّ في الله خلفاً من غيره وليس في شيء غيره خلف منه ، فاشتدّ على الظّالم، ولن لأهل الخير وقرّبهم اليك واجعلهم بطانتك واخوانك [والسّلام] .

عن الحارث [بن كعب[٧]] عن أبيه قال : بعث عليّ - عليه السلام - محمّد بن أبي بكر أميراً على مصر فكتب الى عليّ - عليه السلام - يسأله عن رجل مسلم فجر بامرأة نصرانيّة ، وعن زنادقة فيهم من يعبد الشّمس والقمر ، وفيهم[٨] من يعبد غير ذلك ، وفيهم مرتدّ

---

١ - في البحار : « ان في المدينة لاقواماً » .

٢ - **قال المجلسي (ره) : « قوله (ع) :** أعظم أجنادي أي عساكري و أعواني أو أقاليمي وبلداني ، **قال ابن أبي الحديد :** يقال للاقاليم والاطراف أجناد **قال الجوهري :** الجند الاعوان و الانصار ، و الشام خمسة أجناد :دمشق ، و حمص ، و قنسرين ، و اردن ، و فلسطين ؛ يقال لكل مدينة منها جند ، **والظاهر هو الاول لقوله (ع) : أهل مصر » .**

٣ - غير موجود في الاصل و موجود في النهج و التحف و المجالسين المشار اليهما في الاتي .

٤ - في الاصل : « من أمر الله » .

٥ - في البحار : « فانك » .

٦ - في مجالس المفيد وأمالي ابن الشيخ: «حقيق» وكلاهما بمعنى **قال الجوهري: « قال الكسائي :** يقال : حق لك أن تفعل كذا ، وحققت أن تفعل كذا بمعنى ، و حق له أن يفعل كذا ، وهو حقيق به و محقوق به أي خليق له و الجمع أحقاء ومحقوقون » .

٧ - كلمتا « ابن كعب » في البحار و المستدرك فقط ، و قد تقدم ترجمتهما [أعني الحارث و أباه] في ص ٢٢٣ .

٨ - في الاصل و الوسائل : « منهم » فالتصحيح بقرينة السياق .

عن الاسلام ، وكتب يسأله من مكاتب مات وترك مالاً وولداً .

فكتب اليه علي ـ عليه السلام ـ :

أن أقم الحدّ فيهم على المسلم الّذي فجر بالنّصرانيّة ، وادفع النّصرانيّة الى النّصارى يقضون فيها ماشاؤوا ، وأمره في الزّنادقة أن يقتل من كان يدّعى الاسلام ويترك سائرهم يعبدون ماشاؤوا ، وأمره في المكاتب ان كان ترك وفاءً لمكاتبته فهوغريم بيد[1] مواليه يستوفون مابقى من مكاتبته ، ومابقى فلولده[2] .

عن عبدالله بن الحسن عن عباية قال[3] :

---

١ ـ في الوسائل : « يبدأ » .

٢ ـ **نقله صاحب الوسائل (ره) فى كتاب الحدود والتعزيرات** فى باب حكم المسلم اذا فجر بالنصرانية (ج٣؛ ص٤٣٦؛ س٣١) . **و نقل المجلسى (ره) الجزء الاخير فى المجلد الثالث والعشرين من البحار** فى باب المكاتبة و أحكامها (ص١٤١ ؛ س٨) **و نقل المحدث النورى (ره) أيضاً هذا الجزء فى المستدرك** فى باب أن المكاتب المطلق اذا تحرر منه شيء تحرر من أولاده بقدره (ج ٣ ؛ ص٤٦ ؛ س٧) . و أما الحديث بتمامه فلم ينقل فى البحار ؛ نعم قال المجلسى (ره) فى باب الزنا باليهودية و النصرانية و المجوسية «كتاب الغارات» و وضع بياضاً بعده حتى ينقل الحديث هناك فلم يمهله الاجل حتى يذكره فى مورده «انظر الاجزاء الساقطة من البحار المطبوع المستدركة المطبوعة باهتمام العالم الجليل الفقيد الحاج ميرزا محمد العسكرى الطهرانى ـ رفع الله درجته ـ ص١٤ من أبواب المعاصى و الكبائر و حدودها » .

٣ ـ **قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج** (ج٢ ؛ ص٢٦ ؛ س١٥) : « **قال ابراهيم :** حدثنى يحيى بن صالح عن مالك بن خالد عن الحسن بن ابراهيم عن عبدالله بن الحسن بن الحسن قال : كتب على الى محمد بن أبى بكر و أهل مصر أما بعد فانى اوصيكم بتقوى الله و العمل بما أنتم عنه مسئولون (الكتاب) » **و قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب الفتن الحادثة بمصر (ص٦٤٥ ؛ س٢٣) بعد نقله هذا السند عن شرح النهج

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

کتب علی - علیه السلام - الی محمد وأهل مصر :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فى صدر حديث ذكره فيه : « **و بهذا الاسناد قال :** كتب على - صلوات الله عليه - الى محمد و أهل مصر : أما بعد فانى اوصيكم بتقوى الله و العمل بما أنتم عنه مسؤولون (الكتاب الى آخره)» **وقال أيضاً فى ذلك** المجلد فى باب الفتن الحادثة بمصر (ص٦٥٦- ٦٥٧) : « **ف -** (يريد به تحف العقول) كتب أميرالمؤمنين (ع) الى أهل مصر بعد تسيير محمد بن أبى‌بكر ما هذا مختصره : من عبدالله أميرالمؤمنين الى محمد بن أبى‌بكر و أهل مصر : سلام عليكم (فذكر ملخص كتاب آخر مع ملخص ذلك الكتاب و قال فى آخره) :

أقول : سيأتى مع شرحه ان شاءالله باسناد آخر فى باب مواعظه- صلوات الله عليه- بتغيير و زيادة و قدمر برواية ابن أبى الحديد أيضاً » **وقال (ره) فى المجلد السابع عشر من البحار** فى باب مواعظ أميرالمؤمنين عليه السلام و خطبه و حكمه (ص١٠١ ؛ س١٩): « **جاما -** عن المفيد ، عن على بن محمد بن حبيش الكاتب ، عن الحسن بن على الزعفرانى **عن ابراهيم بن محمد الثقفى** عن عبدالله بن محمد بن عثمان عن على بن محمد بن أبى سعيد عن فضيل بن جعد عن أبى اسحاق الهمدانى قال : لما ولى أميرالمؤمنين (ع) محمد بن أبى‌بكر مصر و أعمالها كتب له كتاباً و أمره أن يقرأه على أهل مصر و ليعمل بما وصاه به فيه ، وكان الكتاب : بسم‌الله الرحمن الرحيم، من عبدالله أميرالمؤمنين على بن أبى‌طالب الى أهل مصر ومحمد بن أبى‌بكر سلام عليكم فانى أحمد اليكم الله الذى لا اله الا هو ، أما بعد فانى اوصيكم بتقوى الله فيما أنتم عنه مسئولون(الكتاب) » **و قال (ره) فى آخره (ص١٠٣ ؛ س٢٠) : «بشا -** أخبرنا الشيخ الامام أبومحمد الحسن بن الحسين بن بابويه قراءة عليه بالرى سنة عشرة و خمسمائة عن شيخ‌الطائفة مثله الى قوله : فأنتم أتقى لله عزوجل منه و أنصح لولى الامر ثم قال : و الخبر بكماله أوردته فى كتاب الزهد و التقوى » .

أقول : يريد بكلمة « جا » مجالس المفيد والحديث مذكور فيه فى‌المجلس الحادى و الثلاثين (ص١٥١ - ١٥٧ من طبعة النجف سنة ١٣٥١ ﻫ ق) **و بكلمة « ما » أمالى ابن الشيخ** و الحديث مذكور فيه فى آخر الجزء الاول (ص١٦ - ٢٠ من طبعة ايران سنة ١٣١٣ ، وص٢٤ - ٣٠ من طبعة النجف سنة ١٣٨٤ﻫ ق) و يريد بقوله **« بشا » كتاب** بشارة المصطفى لابى جعفر محمد بن أبى‌القاسم محمد بن على‌الطبرى أعلى‌الله درجته

« بقية الحاشية فى‌الصفحة الاتية »

أمّا بعد فانّي اُوصيكم بتقوى الله والعمل بما أنتم عنه مسئولون فأنتم[1] به رهنٌ وأنتم اليه صائرون ، فانّ الله عزّوجلّ يقول : كلّ نفسٍ بماكسبت رهينة[2] ، وقال :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و الحديث مذكور فيه فى (ص٥٢ ـ ٥٤ من النسخة المطبوعة بالنجف سنة ١٣٦٩) .

أقول : قال الشريف الرضى (ره) فى نهج البلاغة فى باب المختار من كتبه ـ عليه السلام ـ (انظر ج٣ شرح النهج لابن أبي الحديد (ص٤٣٩ ـ ٤٤٢) : «و من عهد له (ع) الى محمد بن أبي بكر ـ رضى الله عنه ـ حين قلده مصر» و مراد السيد (ره) من العهد هذا الكتاب فما فيه من المختار مختار منه **و نقله المجلسى (ره)** عن النهج فى ثامن البحار فى باب الفتن الحادثة بمصر (ص٦٥٥) **وليعلم أيضاً أن السيد الجليل المتبحر السيد هاشم البحرانى** قدس الله تربته **نقل الحديث فى كتابه معالم الزلفى و نص عبارته فيه فى الباب الرابع والعشرين من الجملة الثانية هكذا (انظر ص٧٤ـ٧٥) :** « فيما كتبه أمير المؤمنين عليه السلام لمحمد بن أبي بكر فى الموت والقبر ويوم القيامة ـ **أمالى الشيخ الطوسى باسناده عن أبى اسحاق الهمدانى قال :** لما ولى أمير المؤمنين على بن أبي طالب محمد بن أبي بكر مصر وأعمالها وأمره» (الى آخر ما نقلناه عنه قبيل ذلك فى هذه الحواشى فنقل الحديث الى هذه العبارة) «وقام بين أيديهم الغلمان بصحاف من الذهب فيها الفاكهة و الريحان» .

ثم لا يخفى عليك أن الحديث وارد فى الكتب المشار اليها بمعنى واحد و عبارات مختلفة فى بعض الموارد لكن بحيث لايضر بالمعنى فمن ثم لانشير الى جميع موارد اختلاف اللفظ لئلا يطول الكتاب ولئلا نمل القارئين بذلك الاطناب **مضافاً الى أن المأخذ الاصلى للحديث والمصدر القديم له هو نقل الثقفى و كتاب الغارات** فاذا كان الكتاب بين يدى القارئين فليس كثير حاجة الى مراجعة سائر الكتب .

ثم ان هذا العهد لصدوره عن معدن العلم و مهبط الوحى وعيبة المعرفة و خزانة الفضل جامع لما يهدى الى سعادة الدارين و أظن أنه مذكور فى غير ما أشرنا اليه من المصادر المهمة والمآخذ المعتبرة ؛ فتبصر .

١ ـ فى الاصل : « و أنتم » .

٢ ـ آية ٣٨ سورة المدثر .

ويحذّركم الله نفسه والى الله المصير[1]، وقال: فوربّك لنسألنّهم أجمعين عمّا كانوا يعملون[2] فاعلموا عباد الله أنّ الله سائلكم[3] عن الصّغير من أعمالكم والكبير فان يعذّب فنحن أظلم[4]؛ وان يعف[5] فهو أرحم الرّاحمين، واعلموا أنّ أقرب مايكون العبد الى الرّحمة والمغفرة حين يعمل بطاعة الله ومناصحته في التّوبة؛ فعليكم بتقوى الله عزّوجلّ فانّها تجمع من الخير مالايجمع غيرها، ويدرك بها من الخير مالايدرك بغيرها؛ خير الدّنيا وخير الاخرة، يقول الله: وقيل للّذين اتّقوا ماذا أنزل ربّكم قالوا خيراً للّذين أحسنوا في هذه الدّنيا حسنة ولدار الآخرة خير ولنعم دار المتّقين[6].

١ ـ ذيل آية ٢٨ سورة آل عمران.

٢ ـ آية ٩٢ سورة الحجر.

٣ ـ في النهج: «يسائلكم» فهو من «ساءل» بمعنى «سأل» كما صرح به اللغويون.

٤ ـ في شرح النهج و ثامن البحار: «فنحن الظالمون» و عبارة النهج في الفقرتين: «فان يعذب فأنتم أظلم، وان يعف فهو أكرم» و عبارة الاصل و سائر الكتب كما في المتن و أظن أن لفظة «الراحمين» من زيادات الكاتبين و الرواة و الصحيح هكذا: «فان يعذب فأنتم أظلم، وان يعف فهو أرحم» كما **نقله هكذا السيد هاشم البحراني (ره) في معالم الزلفى (انظر ص٧٤ منه) و قال المجلسي (ره) في توضيح عبارة النهج** وتوجيه لفظة «أظلم» **مانصه** (ص٦٥٦ من ثامن البحار): «**قوله (ع):** فأنتم أظلم أى من أن لا تعذبوا، أو لا تستحقوا العقاب، و ان يعف فهو أكرم من أن لا يعفو أو يستغرب منه العفو، أو المعنى أنه سبحانه ان عذب فظلمكم أكثر من عذابه ولا يعاقبكم بمقدار الذنب، و ان يعف فكرمه أكثر من ذلك العفو و يقدر على أكثر منه و ربما يفعل أعظم منه. **و قال ابن أبي الحديد:** أى أنتم الظالمون كقوله تعالى: و هو أهون عليه وكقولهم: الله أكبر. **و قال ابن ميثم:** و يحتمل ان يكون قد سمى ما يجازيهم من العذاب ظلماً مجازاً لمشابهته الظلم في الصورة كما في قوله تعالى: فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم، فصدق اذاً اسم التفضيل لابتدائهم بالمعصية (انتهى)».

٥ ـ في شرح النهج و ثامن البحار: «و ان يغفر و يرحم».

٦ ـ آية ٣٠ سورة النحل.

اعلموا[1] عبادالله أنّ المؤمن يعمل لثلاث ، امّا لخير الدّنيا فانّ الله يثيبه بعمله في الدّنيا ؛ قال الله سبحانه : وآتيناه أجره في الدّنيا وانّه في الآخرة لمن الصّالحين[2] ، [فمن عمل لله تعالى أعطاه أجره في الدّنيا والآخرة وكفاه المهمّ فيهما ، وقد[3]] قال[4] : ياعباد الّذين آمنوا اتّقوا ربّكم للّذين أحسنوا في هذه الدّنيا حسنة وأرض الله واسعة انّما يوفّى الصّابرون أجرهم بغير حساب[5] فما أعطاهم [الله[6]] في الدّنيا لم يحاسبهم به في الآخرة قال : للّذين أحسنوا الحسنى وزيادة[7] ؛ فالحسنى هى الجنّة ، والزّيادة هى الدّنيا ، وامّا لخير الآخرة فانّ الله يكفّر عنه بكلّ حسنة سيّئة ؛ يقول : انّ الحسنات يذهبن السّيّئات ذلك ذكرى للذّاكرين[8] حتّى اذا كان يوم القيامة حسبت لهم حسناتهم وأعطوا بكلّ واحدة عشر أمثالها الى سبعمائة ضعف ؛ فهو الّذى يقول: جزاءً من ربّك عطاءً حساباً[9] ويقول عزّ وجلّ : اولئك لهم جزاء الضّعف بما عملوا وهم في الغرفات آمنون[10] فارغبوا فيه واعملوا به وتحاضّوا عليه .

واعلموا عباد الله أنّ [المؤمنين[11]] المتّقين ذهبوا[12] بعاجل الخير وآجله، شاركوا

---

١ ـ قوله (ع) من « اعلموا » هذه الى « اعلموا » الاتية غير مذكورة فى التحف و شرح النهج .

٢ ـ ذيل آية ٢٧ سورة العنكبوت .

٣ ـ ما بين المعقوفتين غير موجود فى الاصل .

٤ ـ فى البحار : « قال الله تعالى » .

٥ ـ آية ١٠ سورة الزمر .

٦ ـ لفظ الجلالة لم تذكر فى الاصل .

٧ ـ صدر آية ٢٦ سورة يونس .

٨ ـ ذيل آية ١١٤ سورة هود .

٩ ـ آية ٣٦ سورة النبأ .

١٠ ـ ذيل آية ٣٧ سورة سبأ ؛ **فليعلم** أن الخصلة الثالثة المشار اليها فى صدر العبارة بقوله (ع) : « يعمل لثلاث » غير موجودة فى الاصل وسائر موارد نقل الحديث ؛ فتفطن .

١١ ـ فى البحار و شرح النهج فقط .

١٢ ـ أيضاً فيهما : « قد ذهبوا » .

أهل الدّنيا في دنياهم ولم يشاركهم أهل الدّنيا في آخرتهم يقول الله عزّ وجلّ : قل من حرّم زينة الله التي أخرج لعباده والطّيّبات من الرّزق قل هى للّذين آمنوا في الحياة الدّنيا خالصةً يوم القيامة كذلك نفصّل الايات لقوم يعلمون [١]، سكنوا الدّنيا بأفضل ماسكنت، وأكلوها بأفضل [٢] ما أُكلت ، شاركوا أهل الدّنيا في دنياهم؛ أكلوا من أفضل ما يأكلون ، وشربوا من أفضل مايشربون ، ولبسوا من أفضل مايلبسون ، وسكنوا بأفضل مايسكنون ، وتزوّجوا من أفضل مايتزوّجون ، وركبوا من أفضل مايركبون ، أصابوا لذّة الدّنيا مع أهل الدّنيا ؛ مع أنّهم غداً من جيران الله عزّوجلّ يتمنّون عليه ؛ فيعطيهم مايتمنّون، لايردّ لهم دعوة ولاينقص لهم [نصيب من] لذّة ؛ فالى هذا يشتاق [٣] من كان له عقلٌ ، ولاحول ولاقوّة الاّ بالله .

واعلموا عبادالله أنّكم ان اتّقيتم ربّكم وحفظتم نبيّكم في أهل بيته فقد عبدتموه بأفضل ماعبد [٤]، وذكرتموه بأفضل ماذكر، وشكرتموه بأفضل ماشكر ، وأخذتم بأفضل الصّبر ، وجاهدتم بأفضل الجهاد [٥]، وان كان غيركم أطول صلوةً منكم وأكثر صياماً ؛

---

١ ـ آية ٣٢ سورة الاعراف .

٢ ـ **قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى وجه أفضلية فعلهم مانصه (ص٦٥٦) : «وقال ابن ميثم : وانماكان ما فعلوا أفضل** ؛ لانهم استعملوها على الوجه الذى ينبغى لهم وامروا باستعمالها عليه ، وظاهر أن ذلك أفضل الوجوه و هو الاخذ من لذات الدنيا المباحة لهم بقدر ضرورتهم وحاجتهم ، بل نقول : ان لذتهم بما استعملوا منها أتم وأكمل و ذلك أن كل ما استعملوه من مأكول و مشروب و منكوح و مركوب انما كان عند الحاجة و الضرورة ، وكلما كانت الحاجة الى الملذ أتم كانت اللذة أقوى و أعظم .

أقول : و يحتمل ان تكون الافضلية باعتبار أن المتقين لما كان مصروفهم من الحلال لا يخافون عليه عقاباً ، وغيرهم لما كان ماينتفعون به حراماً أو مخلوطاً به يخشون العقوبة عليه ؛ و هذا مما يكدر عيشهم » .

٣ ـ **فى شرح النهج و ثامن البحار :** « أما فى هذا ما يشتاق اليه » وفى مجالس المفيد و أمالى ابن الشيخ : « فالى هذا يا عباد الله يشتاق اليه » .

٤ ـ فى التحف : « بأفضل عبادته » .

٥ ـ فى التحف و المجالسين : « و اجتهدتم بأفضل الاجتهاد » .

اذكتم أتقى لله وأنصح لأولياء الأمر[1] من آل محمد وأخشع[2].

واحذر واعباد الله الموت ونزوله وخذوا له عدته فانه يدخل بأمر عظيم؛ خير لايكون معه شر أبداً، وشر لايكون معه خير أبداً، فمن أقرب الى الجنة من عاملها؟! ومن أقرب الى النار من عاملها؟![3] انه ليس أحد من الناس تفارق روحه جسده حتى يعلم الي أي المنزلين يصير[4]! الى الجنة أو الى النار؟ أعدو هو لله أم هوولي له؟

فان كان ولياً لله فتحت له أبواب الجنة وشرعت له طرقها ورأى ما أعد الله له[5] فيها ففرغ من كل شغل ووضع عنه كل ثقل، وان كان عدواً لله فتحت له أبواب النار وشرعت له طرقها ونظر الى ما أعد الله له فيها[6] فاستقبل كل مكروه وترك كل سرور، كل هذا يكون عند الموت وعنده يكون بيقين[7] قال الله تعالى: الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون[8] ويقول: الذين تتوفاهم الملائكة ظالمي أنفسهم فألقوا السلم ماكنا نعمل من سوء بلى ان الله عليم بماكنتم تعملون * فادخلوا أبواب جهنم خالدين فيها فلبئس مثوى المتكبرين[9].

---

١ - فى بشارة المصطفى: « أتقى لله عزوجل منه و أنصح لاولى الامر » قلت: الى هنا نقل الطبرى (ره) العهد في بشارة المصطفى ثم قال: (ص٥٤ من طبعة النجف سنة ١٣٦٩): «قال محمد بن أبي القاسم [يعني نفسه]: الحديث طويل لكنى أخذته الى ههنا لان غرضى كان فى هذه الالفاظ الاخيرة فانها بشارة حسنة لمن خاف واتقى؛ وتولى أهل المصطفى، و الخبر بكماله أوردته في كتاب الزهد و التقوى ».

٢ - فى التحف: « اذ كنتم أنتم أو فى لله و أنصح لاولياء الله و من هو ولى الامر من آل رسول الله (ص) ».

٣ - فى الاصل: « من أهلها » فقال المجلسى (ره): « عامل الجنة من يعمل الاعمال المؤدية اليها، وكذا عامل النار ».

٤ - فى مجالس المفيد: « الى أى المنزلتين يصل ».

٥ - فى الاصل: « لا وليائه ».

٦ - فى الاصل: « ما أعد الله فيها لاهلها ».

٧ - فى مجالس المفيد: « اليقين ».

٨ - آية ٣٢ سورة النحل.

٩ - آية ٢٨ و ٢٩ سورة النحل.

واعلموا عباد الله أنّ الموت ليس منه فوت فاحذروه قبل وقوعه وأعدّوا له عدّته فانّكم طرداء [1] الموت وجدّوا للثواب [2]، ان أقمتم له أخذكم، وان هربتم منه أدرككم، فهو ألزم لكم من ظلكم، معقودٌ بنواصيكم [3]، والدّنيا تطوى من خلفكم [4]، فأكثروا ذكر الموت عند ما تنازعكم [5] اليه أنفسكم من الشهوات؛ فإنّه كفى بالموت واعظاً، و كان رسول الله صلّى الله عليه وآله كثيراً ما يوصى أصحابه بذكر الموت فيقول: أكثروا

---

١ ـ **قال المجلسی (ره)**: «الطرداء بضم الطاء و فتح الراء جمع طريد أی يطردكم عن أوطانكم و يخرجكم منها» **وقال فی النهاية**: «فيه: كنت اطارد حية أی اخادعها لاصيدها و منه طراد الصيد» **و قال ابن أبی الحديد**: «قوله: طرداء الموت جمع طريد أی يطردكم عن أوطانكم و يخرجكم منها لابد من ذلك؛ ان أقمتم أخذكم، وان هربتم أدركم **و قال الراوندی**: طرداء ههنا جمع طريدة و هی ما طردت من الصيد او الوسيقة و ليس بصحيح لان فعيلة بالتأنيث لا تجمع على فعلاء و قال النحويون: ان قوله تعالى: و يجعلكم خلفاء الارض؛ جاء على خليف لا على خليفة، وأنشدوا لاوس بن حجر بيتاً استعملهما جميعاً فيه و هو:

ان من القوم موجوداً خليفته و ما خليف أبی ليلى بموجود».

٢ ـ هذه الفقرة موجودة بهذه الصورة هنا فی الاصل فقط.

٣ ـ **قال المجلسی (ره)**: «معقود بنواصيكم أی ملازم لكم» وزاد عليه ابن أبی ـ الحديد: «كالشیء المعقود بناصية الانسان أين ذهب ذهب معه، و قال الراوندی أی غالب عليكم قال تعالى: فيؤخذ بالنواصی والاقدام، فان الانسان اذا اخذ بناصيته لايمكنه الخلاص؛ و ليس بصحيح لانه لم يقل: آخذ بنو اصيكم».

٤ ـ **قال ابن أبی الحديد**: «قوله (ع): و الدنيا تطوى من خلفكم؛ من كلام بعض الحكماء: الموت و الناس كسطور فی صحيفة يقرؤها قارىء ويطوی ما يقرأ، فكلما ظهر سطر خفی سطر».

٥ ـ فی الاصل: «نازعتكم» **قال الطريحی (ره) فی مجمع البحرين**: «نازعتنی نفسی الى كذا اشتاقت اليه» **و فی الصحاح**: «نزع الى أهله ينزع نزاعاً ای اشتاق، وبعير نازع و ناقة نازع اذا حنت الى أوطانها».

ذكر الموت فانّه هادم اللذّات[١] حائلٌ بينكم وبين الشّهوات.

واعلموا عباد الله أنّ مابعد الموت أشدّ من الموت لمن لم يغفر الله له ويرحمه، واحذروا القبر وضمّته وضيقه و ظلمته و غربته، فانّ القبر يتكلّم كلّ يوم ويقول: أنا بيت التّراب، وأنا بيت الغربة، و أنا بيت الدّود والهوامّ، والقبر روضةٌ من رياض الجنّة أو حفرةٌ من حفر النّار، انّ المسلم[٢] اذا دفن قالت له الأرض: مرحباً وأهلاً قدكنت ممّن أُحبّ أن يمشي[٣] على ظهري فاذ وليتك فستعلم كيف صنعي[٤] بك، فيتّسع له مدّ البصر[٥]، واذا دفن الكافر قالت له الارض: لامرحباً ولاأهلاً، قدكنت ممّن أُبغض ان يمشي[٦] على ظهري فاذا وليتك فستعلم كيف صنعي[٧] بك؛ فتنضمّ عليه[٨] حتّى تلتقي أضلاعه، واعلموا أنّ المعيشة الضّنك الّتى قال الله تعالى: فانّ له معيشةً ضنكاً[٩] هي عذاب القبر، وانّه ليسلّط على الكافر في قبره تسعةً وتسعين تنّيناً[١٠] تنهش لحمه حتّى[١١] يبعث؛ لوأنّ تنّيناً منها نفخ في الأرض ما أنبتت ريعها[١٢] أبداً.

---

١ ـ نظير قوله الاخر فى نهج البلاغة: «فان الموت هادم لذاتكم، ومنغص شهواتكم». و قوله (ع): «هادم» المعروف أن الكلمة بالدال المهملة و يمكن أن تقرأ بالذال المعجمة كما قيل من قولهم «هذمه أى قطعه بسرعة أو أكله بسرعة» ولا يخفى لطفه.

٢ ـ فى المجالسين: «ان العبد المؤمن».

٣ ـ فى غالب الكتب المشار اليها: «تمشى».

٤ ـ فى الاصل: «و ستعلم ان وليتك كيف صنيعى بك».

٥ ـ فى غير الاصل: «مد بصره».

٦ ـ فى البحار و شرح النهج و أمالى ابن الشيخ: «أن تمشى».

٧ ـ فى الامالى للمفيد: «صنيعى».

٨ ـ فى الامالى للمفيد: «فتضمه».

٩ ـ من آية ١٢٤ سورة طه.

١٠ ـ فى شرح النهج: «حيات عظام» **وفى البحار**: «حيات تسعة و تسعين عظام».

١١ ـ فى أمالى المفيد: «فينهشن لحمه ويكسرن عظمه ويترددن عليه كذلك الى يوم».

١٢ ـ فى شرح النهج: «ما أنبتت الزرع» **وفى البحار**: «ما أنبتت الزرع ريعها».

واعلموا عباد الله أنّ أنفسكم و أجسادكم الرّقيقة النّاعمة[١] التى يكفيها اليسير من العقاب ضعيفة عن هذا ؛ فان استطعتم أن ترحموا أنفسكم وأجسادكم[٢] ممّا لاطاقة لكم به ولاصبر لكم عليه فتعملوا بما أحبّ الله سبحانه وتتركوا ماكره[٣]؛ فافعلوا ، ولاحول ولاقوّة الّا بالله[٤] .

---

١ ـ فى الامالى : « الناعمة الرقيقة » .

٢ ـ فى الامالى : « أن تجزعوا لاجسادكم و أنفسكم » .

٣ ـ فى الامالى من قوله : « فتعملوا » الى هنا غير موجود .

٤ ـ فى الامالى : « فاعملوا بما أحب الله و اتركوا ما كره الله » . **فليعلم أن المجلسى (ره) قال فى ثالث البحار** فى باب أحوال البرزخ و القبر و عذابه و سؤاله (ص١٥٢ ـ ١٥٣) « **ما ـ** [أى أمالى ابن الشيخ] فيما كتب أميرالمؤمنين (ع) لمحمد بن أبى بكر : يا عباد الله ما بعد الموت لمن لا يغفر له (فساق الحديث الى قوله : و اتركوا ما كره الله ثم قال) **بيان ـ قوله ـ** صلوات الله عليه ـ : **« تسعة و تسعين تنينا »** قال الشيخ البهائى ـ رحمه الله ـ قال بعض أصحاب الحال : ولاينبغى أن يتعجب من التخصيص بهذا العدد فلعل عدد هذه الحيات بقدر عدد الصفات المذمومة من الكبر والرياء والحسد والحقد و سائر الاخلاق والملكات الردية فانها تتشعب و تتنوع أنواعاً كثيرة و هى بعينها تنقلب حيات فى تلك النشأة (انتهى كلامه) .

و لبعض أصحاب الحديث فى نكتة التخصيص بهذا العدد وجه ظاهرى اقناعى محصله أنه : قد ورد فى الحديث : ان لله تسعة وتسعين اسماً من أحصاها دخل الجنة، ومعنى احصائها الاذعان باتصافه عزوجل بكل منها ، و روى الصادق عن النبى ـ صلى الله عليه وآله ـ أنه قال : ان لله مائة رحمة أنزل منها رحمة واحدة بين الجن و الانس و البهائم و أخر تسعة و تسعين رحمة يرحم بها عباده ، فتبين من الحديث الاول أنه سبحانه بين لعباده معالم معرفته بهذه الاسماء التسعة و التسعين ، و من الحديث الثانى أن لهم عنده فى النشأة الاخروية تسعة و تسعين رحمة ، و حيث ان الكافر لم يعرف الله سبحانه بشىء من تلك الاسماء جعل له فى مقابل كل اسم رحمة تنيناً ينهشه فى قبره ؛ هذا حاصل كلامه و هو كما ترى » .

واعلموا عباد الله أنّ مابعد القبر أشدّ من القبر يوم[1] يشيب فيه الصّغير و يسكر فيه الكبير ويسقط فيه الجنين وتذهل كلّ مرضعة عمّا أرضعت[2] ، واحذروا يوماً عبوساً قمطريراً[3] يوماً كان شرّه مستطيراً[4] أما انّ شرّ ذلك اليوم وفزعه استطار حتّى فزعت منه الملائكة الّذين ليست لهم ذنوبٌ، والسّبع الشّداد ، والجبال الاوتاد ، والارضون المهاد ، وانشقّت السّماء فهي يومئذ واهية[5] وتغيّرت[6] فكانت وردة كالدّهان[7] وكانت الجبال سراباً[8] بعدماكانت صمّاً صلاباً يقول الله سبحانه : و نفخ في الصّور فصعق من في السّماوات ومن في الأرض الاّ من شاء الله[9] فكيف بمن يعصيه بالسّمع والبصر واللّسان واليد والرّجل والفرج والبطن ان لم يغفر الله ويرحم .

واعلموا عباد الله أنّ مابعد ذلك اليوم أشدّ وأدهى على من لم يغفر الله له من ذلك اليوم ، [فانّه يقضى و يصير الى غيره ؛ الى] نارٍ قعرها بعيد وحرّها شديد وعذابها جديد وشرابها صديد و مقامعها حديد[10] لايفتر عذابها ولايموت ساكنها ، دارٌ ليست لله سبحانه فيها رحمة ولايسمع فيها دعوة .

---

١ ــ فى الاصل « يوماً » .

٢ ــ فى الاصل : « و تذهل فيه المراضع » ؛ مأخوذ من قول الله تعالى فى أول سورة الحج : « يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما أرضعت و تضع كل ذات حمل حملها و ترى الناس سكارى و ماهم بسكارى ولكن عذاب الله شديد » .

٣ ــ ذيل آية ١٠ سورة الدهر .

٤ ــ ذيل آية ٧ سورة الدهر .

٥ ــ آية ١٦ سورة الحاقة .

٦ ــ فى الاصل : «بعثرت» .

٧ ــ ذيل آية ٣٧ سورة الرحمن وصدرها : « فاذا انشقت السماء » .

٨ ــ قال الله تعالى : « و سيرت الجبال فكانت سراباً (آية ٢٠ سورة النبأ) » .

٩ ــ صدر آية ٦٨ سورة الزمر .

١٠ ــ فى سرد الفقرات فى الكتب المذكور فيها الحديث تقديم و تأخير .

واعلموا عباد الله أنّ مع هذا رحمة الله الّتى وسعت كلّ شىء[١] لاتعجز عن العباد وجنّةٌ عرضها كعرض السّماوات والارض أُعدّت للمتّقين[٢] خيرٌ لا يكون معه شرٌّ أبداً، وشهوةٌ لاتنفد أبداً، ولذّةٌ لاتفنى أبداً، ومجمع لايتفرّق أبداً، قوم قد جاوروا الرّحمن وقام بين أيديهم الغلمان بصحاف من ذهب[٣] فيها الفاكهة والرّيحان[٤] فقال رجلٌ: يارسول الله ﷺ انّى اُحبّ الخيل أفي الجنّة خيل؟ - قال: نعم والّذى نفسى بيده انّ فيها خيلاً من ياقوتٍ أحمر عليها يركبون فتدفّ بهم[٥] خلال ورق الجنّة. قال رجل: يارسول الله ﷺ انّى يعجبنى الّصوت الحسن؛ أفي الجنّة الّصوت الحسن؟ - قال: نعم؛ والّذى نفسى بيده انّ الله ليأمر لمن أحبّ ذلك منهم بشجرٍ يسمعه صوتاً بالتّسبيح ماسمعت الاذان بأحسن منه قطّ.

---

١ - قال الله تعالى: « و رحمتى وسعت كل شىء » (من آية ١٥٦ سورة الاعراف).

٢ - قال الله تعالى فى سورة آل عمران: « و سارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السماوات و الارض » (من آية ١٣٣) و فى سورة الحديد: « سابقوا الى مغفرة من ربكم و جنة عرضها كعرض السماء و الارض » (من آية ٢١).

٣ - قال الله تعالى: « يطاف عليهم بصحاف من ذهب » (من آية ٧١ سورة الزخرف).

٤ - قال الله تعالى فى سورة الرحمن: « فيها فاكهة و النخل دات الاكمام * و الحب ذوالعصف و الريحان ».

ثم لا يخفى أن السيد البحرانى (ره) قد نقل الحديث الى هنا من أمالى الشيخ فى معالم الزلفى لكن المفيد و ابن الشيخ لم ينقلا الفقرات الاتية أعنى من قوله (ع): « فقال رجل » الى قوله: « فى الصلوة و الوضوء انظر يا محمد » وسبقهما الى مثل ذلك ابن شعبة فى التحف ثم ان ابن ابى الحديد أيضاً أسقط الفقرات الى قوله « على ما يشتهى » و لذا قال مصحح البحار فى هامشه **مانصه:** « من قوله (ع): « فقال رجل » الى قوله (ع): « على ما أشتهى » لم يكن فى كتاب ابن أبى الحديد و لعله أسقطه لما فيه من التشويش و عدم الانبساط منه (ره) » و يستفاد من العبارة أنها من المجلسى (ره).

٥ - **قال ابن الاثير فى النهاية:** « فى الحديث: ان فى الجنة لنجائب تدف بركبانها أى تسير بهم سيراً ليناً ».

قال رجل: يارسول الله صلى الله عليه وآله: انى أحب الابل - أفي الجنة ابل؟ قال: نعم؛ والذى نفسي بيده ان فيها نجائب من ياقوت أحمر عليها رحال الذهب قدا لحفت بنمارق الديباج يركبون فتزف[1] بهم خلال ورق الجنة، وان فيها صور رجال ونساء يركبون مراكب أهل الجنة فاذا أعجب أحدهم الصورة قال: اجعل صورتى مثل هذه الصورة؛ فيجعل صورته عليها، واذا أعجبته صورة المرأة قال: رب اجعل صورة فلانة زوجته مثل هذه الصورة؛ فيرجع وقد صارت صورة زوجته على ما اشتهى[2].

وان أهل الجنة يزورون الجبار كل جمعة فيكون أقربهم منه على منابر من نور، [والذين يلونهم على منابر من ياقوت[3]] والذين يلونهم على منابر من زبرجد، والذين يلونهم على منابر من مسك[4]، فبينا هم كذلك ينظرون الى نور الله جل جلاله وينظر الله في وجوههم اذ اقبلت سحابة تغشاهم فتمطر عليهم من النعمة واللذة والسرور والبهجة مالايعلمه الا الله سبحانه.

ثم قال: بلى[5] ان مع هذا ما هو أفضل منه رضوان الله الأكبر فلو أننا لم يخوفنا الا ببعض ماخوفنا لكنا محقوقين أن يشتد خوفنا مما لاطاقة لنا به ولاصبر لنا عليه، وأن يشتد شوقنا الى ما لاغنى لنا عنه ولابد لنا منه، فان استطعتم عباد الله أن يشتد خوفكم من ربكم ويحسن به ظنكم فافعلوا؛ فان العبد انما تكون طاعته

---

١ - فى الاصل: «فترف» (بالراء المهملة) وقراءته بالدال أيضاً مناسب كما مر قبيل ذلك وأما المتن من قولهم زف اذا أسرع قال الطريحى (ره) فى مجمع البحرين: «قوله تعالى: «وأقبلوا اليه يزفون اى يسرعون يقال: جاء الرجل يزف من باب ضرب زفيف النعامة وهو أول عدوها وآخر مشيها».

٢ - **ما أشرنا اليه من السقط والنقصان الواقع فى شرح النهج بالنسبة الى الحديث كان الى هنا.**

٣ - ما بين المعقوفتين فى البحار فقط.

٤ - فى الاصل: «من صبك».

٥ - فى الاصل فقط.

على قدرخوفه، انّ أحسن النّاس طاعةً لله أشدّهم له خوفاً[١].

فى الصلوة والوضوء

انظر يا محمّد صلوتك كيف تصلّيها فانّما أنت امامٌ ينبغى لك أن تتمّها [و أن تحفظها بالأركان ولا تخفّفها] و أن تصلّيها لوقتها فانّه ليس من امامٍ يصلّى بقومٍ فيكون في صلوتهم[٢] نقصٌ[٣] الاكان إثم ذلك عليه ولا ينقص ذلك من صلوتهم شيئاً[٤].

ثمّ الوضوء فانّه من تمام الصّلوة[٥]؛ اغسل كفّيك ثلاث مرّات، وتمضمض ثلاث مرّات، واستنشق ثلاث مرّاتٍ، واغسل وجهك ثلاث مرّاتٍ، ثمّ يدك اليمنى ثلاث

---

١ - قال المجلسى فى شرح الفقرة و هى بعبارة النهج هكذا : « و ان أحسن - الناس ظناً بالله أشدهم خوفاً لله » مانصه : « قوله (ع) : و ان أحسن الناس ظناً ؛ التلازم بينهما لكونهما لازمين للمعرفة فكلما صارت المعرفة أكمل و العلم بجلالته سبحانه أتم كان حسن الظن و الخوف أبلغ » .

٢ - فى حاشية الاصل : « فى نسخة : فى صلوته و صلوتهم » و هو هكذا فى شرح - النهج و البحار .

٣ - فى التحف : « تقصير » و فى الامالى و المجالس : « نقصان » .

٤ - فى المجالسين : « و تمها و تحفظ فيها يكن لك مثل اجورهم » .

٥ - نقله المحدث النورى (ره) فى كتاب الطهارة من المستدرك فى باب كيفية الوضوء (ج١ ؛ ص٤٢) قائلا بعده :

« قلت : و رواه الشيخ المفيد فى أماليه عن أبى الحسن على بن محمد بن حبيش الكاتب عن الحسن بن على الزعفرانى عن أبى اسحاق ابراهيم بن محمد الثقفى عن عبدالله بن محمد بن عثمان عن على بن محمد بن أبى سعيد عن فضيل بن الجعد عن أبى اسحاق الهمدانى عن أميرالمؤمنين- عليه السلام- مثله الأن فيه وفى أمالى ابن الشيخ

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

مرّات الى المرفق ، ثمّ يدك الشّمال ثلاث مرّات الى المرفق ، ثمّ امسح رأسك ، ثمّ اغسل رجلك اليمنى ثلاث مرّات ، ثمّ اغسل رجلك اليسرى ثلاث مرّات ؛ فانّى رأيت النّبىّ ـ صلى الله عليه وآله ـ هكذا كان يتوضأ . قال النّبىّ صلى الله عليه وآله[1] : الوضوء نصف الايمان.

انظر صلوة الظّهر فصلّها لوقتها[2] ، لاتعجل بها عن الوقت لفراغ ، ولاتؤخّرها

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

كما فى الاصل «ثم امسح رأسك ورجليك» **فظهر أنما فى الغارات من تصحيف العامة فانهم ينقلون عنه »** .

قال المجلسى (ره) فى كتاب الطهارة من المجلد الثامن عشر من البحار فى باب وجوب الوضوء وكيفيته وأحكامه (ص٦٣ ؛ س٢٢) : « مجالس أبى على بن الشيخ عن الشيخ عن المفيد عن على بن محمد بن حبيش عن الحسن بن على الزعفرانى **عن ابراهيم بن محمد الثقفى** عن عبدالله بن محمد بن عثمان عن على بن محمد بن أبى سعيد عن فضيل بن الجعد عن أبى اسحاق الهمدانى قال : فيما كتب أميرالمؤمنين (ع) لمحمد بن أبى بكر : و انظر الى الوضوء فانه من تمام الصلوة ؛ تمضمض ثلاث مرات ، و استنشق ثلاثاً و اغسل وجهك ثم يدك اليمنى ثم اليسرى ثم امسح رأسك ورجليك فانى رأيت رسول الله (ص) يصنع ذلك ، واعلم أن الوضوء نصف الايمان ؛ **مجالس المفيد** عن ابن حبيش مثله . **بيان ـ** استحباب تثليث المضمضة و الاستنشاق مشهور بين المتأخرين و اعترف بعضهم بانه لا شاهد له ؛ و هذا الخبر يدل عليه » .

و قال أيضاً فى الكتاب المذكور فى باب سنن الوضوء و آدابه من غسل اليد و المضمضة و الاستنشاق (ص٨٠ ؛ س٥) : « **مجالس ابن الشيخ بالسند المتقدم** فيما كتب أميرالمؤمنين (ع) الى محمد بن أبى بكر : وانظر الى الوضوء (وقال بعد تمام الحديث) **بيان ـ** قد مر أن هذا سند تثليث المضمضة و الاستنشاق **لكن رأيت فى كتاب الغارات هذا الخبر** و فيه تثليث غسل سائر الاعضاء أيضاً **وهذا ممايضعف الاحتجاج[به] »** .

١ ـ كذا فى الاصل والمستدرك لكن فى سائر الكتب : «واعلم أن» وفى بعضها :«فان» .

٢ ـ **قال المجلسى (ره) فى المجلد الثامن عشر من البحار فى كتاب الصلوة** و هو يشرح عبارة حديث و هى : « فمن صلاهن لوقتهن » (ص٥٠) : « **توضيح ـ** لوقتهن **قال الشيخ البهائى ـ قدس سره ـ** : اللام اما بمعنى «فى» كما قالوه فى قوله تعالى : ونضع الموازين القسط ليوم القيامة ، أو بمعنى «بعد» كما قالوه فى قولهم : كتب الكتاب لخمس خلون من شهر كذا » .

عن الوقت لشغل ؛ فانّ رجلاً جاء الى رسول الله - صلى الله عليه وآله - فسأله عن وقت الصّلوة ، فقال صلى الله عليه وآله : أتانى جبرئيل فأرانى وقت الصّلوة ؛ فصلّى الظّهر حين زالت الشّمس ، ثمّ صلّى العصر وهى بيضاء نقيّة ، ثمّ صلّى المغرب حين غابت الشّمس ، ثمّ صلّى العشاء حين غاب الشّفق ، ثمّ صلّى الصّبح فأغلس[١] به و النّجوم مشتبكة[٢] ، كان النّبىّ - صلى الله عليه وآله - كذا يصلّى قبلك ، فان استطعت ولاقوّة الاّ بالله أن تلتزم السّنّة المعروفة وتسلك الطّريق الواضح الّذى أخذوا ؛ فافعل ، لعلّك تقدم عليهم غداً[٣] .

ثمّ انظر ركوعك وسجودك فانّ النّبىّ - صلى الله عليه وآله كان أتمّ النّاس صلوةً وأحفظهم لها ، وكان اذا ركع قال : سبحان ربّى العظيم وبحمده[٤] ؛ ثلاث مرّات ، واذا رفع صلبه قال : سمع الله لمن حمده ؛ اللّهمّ لك الحمد ملء[٥] سماواتك وملء أرضك وملء ماشئت

١ - أغلس القوم أى دخلوا فى الغلس؛ والغلس ظلمة آخر الليل، **قال فى النهاية :** « فيه : أنه كان يصلى الصبح بغلس ؛ والغلس ظلمة آخر الليل اذا اختلطت بضوء الصباح ، ومنه حديث الافاضة : كنا نغلس من جمع الى منى أى نسير اليها فى ذلك الوقت ، و قد غلس يغلس تغليساً » .

٢ - **فى النهاية :** « و فى حديث مواقيت الصلوة : اذا اشتبكت النجوم أى ظهرت جميعها و اختلط بعضها لبعض لكثرة ما ظهر منها » .

٣ - **نقله المجلسى (ره) فى كتاب الصلوة من المجلد الثامن عشر من البحار** فى باب الحث على المحافظة على الصلوات (ص٥١ ؛ س٢٣) **والمحدث النورى (ره)فى مستدرك الوسائل** فى كتاب الصلوة فى باب أوقات الصلوات (ج١؛ ص١٨٧) .

٤ - « و بحمده » غير موجود فى الاصل .

٥ - **فى النهاية :** « و فى دعاء الصلاة : لك الحمد ملء السماوات والارض ؛ هذا تمثيل لان الكلام لا يسع الاماكن ؛ و المراد به كثرة العدد يقول : لو قدر أن تكون كلمات الحمد أجساماً لبلغت من كثرتها أن تملا السماوات و الارض ، و يجوز أن يكون المراد به تفخيم شأن كلمة الحمد ، و يجوز أن يريد به أجرها و ثوابها » **و فى مجمع البحرين :** « وفيه : الحمد لله ملء السماوات والارض ؛ هو تمثيل لكثرة العدد لان الكلام لايشغل المكان أى لو قدر الحمد أجساماً لبلغت من كثرتها أن تملاهما ، و قيل : هو تفخيم لشأن كلمة الحمد أو شأن أجرها و ثوابها » .

من شيء ؛ فاذا سجد قال : سبحان ربّي الأعلى وبحمده ؛ ثلاث مرّات[1] .

اعلم يا محمد أنّ كلّ شيء من عملك يتبع صلوتك[2] واعلم أنّ من[3] ضيّع الصّلوة فهو لغيرها أضيع[4] ، أسأل الله الذي يرى ولا يرى وهو بالمنظر الأعلى أن يجعلنا وايّاك ممّن يحبّ[5] ويرضى حتّى يبعثنا وايّاكم[6] على شكره وذكره و حسن عبادته وأداء حقّه وعلى كلّ شيء اختاره لنا من[7] دنيانا وديننا وأولانا وأخرانا[8] جعلنا الله وايّاكم من المتّقين[9] الّذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون[10] .

فى الوصية

ان استطعتم يا أهل مصر ولا قوّة الاّ بالله أن يصدّق قولكم فعلكم وسرّكم

---

١ - **نقله المجلسى (ره) فى المجلد الثامن عشر من البحار** فى كتاب الصلوة فى باب الركوع وأحكامه (ص٣٥٥ ؛ س٢١) **و المحدث النورى (ره) فى المستدرك** فى كتاب الصلوة فى باب استحباب قول « سمع الله لمن حمده » عند القيام فى الركوع (ج ١ ؛ ص ٢٢٣) .

٢ - فى النهج : « تبع لصلوتك » و فى التحف : « تابع لصلوتك » .

٣ - فى شرح النهج و ثامن البحار « فمن » لكن فى الثامن عشر كالمتن .

٤ - فى شرح النهج و ثامن البحار : «أشد تضييعاً» **فليعلم** أن العبارة من قوله (ع) : « اعلم يا محمد الى قوله (ع) : أضيع » نقلت فيهما قبل قوله (ع) : «ثم الوضوء» و لكنها ذكرت فى المجلد الثامن عشر و التحف كما فى المتن .

٥ - فى الاصل : « يحب ربنا و يرضى » و فى البحار : « يحبه الله و يرضاه » .

٦ - « و اياكم » فى الاصل فقط .

٧ - فى البحار : « اختاره لنا فى » .

٨ - فى الاصل : « و آخرتنا » .

٩ - كذا فى الاصل لكن فى شرح النهج : « أن يجعلنا و اياك » **و فى البحار :** « و أن يجعلنا » .

١٠ - ذيل آيات عديدة من القرآن الكريم ؛ منها سورة الاعراف آية ٣٥ .

علانيتكم ولاتخالف ألسنتكم قلوبكم؛فافعلوا ، [عصمنا الله وايّاكم بالهدى وسلك بنا وبكم المحجةّ الوسطى [١] ، وايّاكم ودعوة الكذّاب ابن هند و تأملوا و اعلوا أنّه [٢]] لاسواءٌ امام الهدى وامام الرّدى ووصى ّ النّبى ّوعدو ّ النّبى ّجعلنا الله وايّاكم ممّن يحبّ ويرضى ، وقد قال النّبي ّ صلّى الله عليه وآله : انّى لا أخاف على اُمّتى مؤمناً ولا مشركاً ، أمّا المؤمن فيمنعه الله بايمانه ، وأمّا المشرك فيخزيه الله بشركه ، ولكنّى أخاف عليكم كلّ منافق عالم [حلو [٣]] اللّسان ، يقول ماتعرفون و يعمل ماتنكرون ليس به خفاء [٤] ، وقال النّبى ّ صلّى الله عليه وآله : من سرّته حسناته وساءته سيّئاته فذلك المؤمن حقّاً [٥] ، وقدكان يقول : خصلتان لاتجتمعان في منافق ؛ حسن سمتٍ ، وفقهٌ في سنّة .

اعلم يا محمّد أنّ أفضل الفقه الورع في دين الله والعمل بطاعته أعاننا الله وايّاك على شكره وذكره وأداء حقّه والعمل بطاعته [انّه سميعٌ قريب] .

ثمّ انّى اُوصيك بتقوى الله في سرّ أمرك و علانيته و على أىّ حالٍ كنت عليها ؛ جعلنا الله وإيّاك من المتّقين ، ثمّ اُوصيك بسبعٍ [٦] هنّ جوامع الاسلام اخش [٧]

---

١ ـ فى البحار : « العظمى » و فى شرح النهج : « البيضاء » .

٢ ـ فى الاصل بدل ما بين المعقوفتين : « فانه » **و عبارة النهج هنا بعد نقل** شطر من العهد بنص عبارة السيد هكذا : «**ومن هذا العهد :** فانه لاسواء امام الهدى وامام الردى ، وولى النبى وعدو النبى ، ولقد قال لىرسول الله ـ صلىالله عليهوآله ـ : انى لاأخاف على امتى مؤمناً ولا مشركاً ؛ أما المؤمن فيمنعه الله بايمانه ، و أما المشرك فيقمعه الله بشركه ، و لكنى أخاف عليكم كل منافق الجنان عالم اللسان يقول ما تعرفون و يفعل ما تنكرون » .

٣ ـ فى التحف : « حلو اللسان » و فى النهج : « منافق الجنان عالم اللسان » .

٤ ـ هذه الفقرة فى الاصل و التحف فقط .

٥ ـ **قال المحدث النورى (ره) فى المستدرك** فى باب جواز السرور بالعبادة من مقدمة العبادات (ج١ ؛ ص١٨) : « **كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفى** عن يحيى بن صالح عن مالك بن خالد عن عبدالله بن الحسن عن عباية قال: كتب أميرالمؤمنين عليهالسلام الى محمدبن أبىبكر وأهل مصر و ذكر الكتاب وفيه : قالالنبى صلىالله عليهوآله : من سرته حسناته و ساءته سيئاته فذلك المؤمن حقاً » .

٦ ـ فى التحف : « بسبع خصال » أقول: قوله (ع) : «بسبع» كذا صريحاًفى جميع

« بقية الحاشية فىالصفحة الاتية »

الله ولاتخش النّاس في الله ؛ فإنّ خير القول ماصدّقه العمل [1] ، ولاتقض في أمر واحد بقضائين مختلفين فيتناقض أمرك [2] وتزيغ [3] عن الحق ، وأحبّ لعامّة رعيّتك ماتحبّ لنفسك [وأهل بيتك] [4] واكره لهم ماتكره لنفسك وأهل بيتك ، والزم الحجّة [5] عندالله، وأصلح أحوال رعيّتك ، وخض الغمرات إلى الحقّ ، ولاتخف في الله لومة لائم ، وانصح لمن استشارك ، واجعل نفسك أسوة لقريب المسلمين وبعيدهم .

فى الصوم [والاعتكاف [6]]

[وعليك بالصّوم] فإنّ رسول الله - صلّى الله عليه وآله وسلّم - عكف [7] عاماً في العشر الأوّل من

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الكتب لكن الكلمات تبلغ تسعاً فمن المحمل أن تكون كلمة « بسبع » محرفة عن « بتسع » .

٧ - فى التحف : « تخشى » .

---

١ - فى التحف : « الفعل » .

٢ - فى الاصل « بقضائين فتختلف فى أمرك » وفى التحف : « فيختلف عليك أمرك » .

٣ - فى التحف : « و تزل » .

٤ - فى التحف فقط .

٥ - فليعلم أن عبارة الامالي والمجالس تخالف كثيراً من عبارات المتن لكن بحيث لايضر بالمعنى فلهذا لم نشر الى اختلافها هنا .

٦ - فليعلم أن ما ذكر فى المتن تحت عنوان « فى الصوم و الاعتكاف » غير مذكور فى التحف والامالين و شرح النهج ، ونقله المجلسى (ره) فى المجلد العشرين من البحار فى باب ليلة القدر وفضلها (ص١٠١ س١٧) والمحدث النورى (ره) فى المجلد الاول من المستدرك فى كتاب الصيام فى باب تعيين ليلة القدر (ص٥٨٢ ؛ س٢) و قال أيضاً فى دار السلام (ص٢٥ من الطبعة الاولى) تحت عنوان منامه (ص) فى تعيين ليلة القدر : « فى البحار : عن كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفى عن يحيى بن صالح عن مالك بن خالد عن الحسن بن ابراهيم عن عبدالله بن الحسن عن عباية عن أمير المؤمنين (ع) قال : ان رسول الله (ص) اعتكف عاماً (الحديث) » .

٧ - فى البحار و المستدرك هنا و فى المورد الاتى : « اعتكف » .

العشر الأوّل من شهر رمضان ، وعكف في العام المقبل في العشر الأوسط من شهر رمضان ، فلمّا كان العام الثّالث رجع [من بدر][1] فقضى اعتكافه فنام فرأى في منامه ليلة القدر في العشر الأواخر كأنّه يسجد في ماء وطين فلمّا استيقظ رجع من ليلته و أزواجه[2] وأناسٌ معه من أصحابه ، ثمّ إنّهم مطروا ليلة ثلاث وعشرين فصلّى النّبيّ صلى الله عليه وآله وسلم حين أصبح فرأى في وجه النّبيّ - صلى الله عليه وآله وسلم - الطّين ، فلم يزل يعتكف في العشر الأواخر من شهر رمضان حتّى توفّاه الله .

وقال النّبيّ - صلى الله عليه وآله وسلم - : من صام رمضان ثمّ صام ستّة أيّام من شوّال فكأنّما صام السّنة ، جعل الله خلّتنا و[ودّنا خلّة المتّقين و ودّ المخلصين ، وجمع بيننا وبينكم في دار الرّضوان] إخواناً على سرر متقابلين [ان شاء الله[3]] أحسنوا يا أهل مصر مؤازرة محمّد واثبتوا على طاعتكم تردوا حوض نبيّكم صلى الله عليه وآله وسلم[4] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أقول : عكف أيضاً اذا استعمل مع فى بمعناه يقال : عكف فى المسجد و اعتكف و فى الكتاب العزيز : « ولا تقربوهن و أنتم عاكفون فى المساجد (الاية) » .

١ - « فى بدر » اضيف من المستدرك و البحار و دار السلام و قد سقط من الاصل .

٢ - فى ثامن البحار : « الى ازواجه » لكن فى المجلد العشرين كما فى المتن .

٣ - فى شرح النهج و البحار فقط .

٤ - **نقل المجلسى (ره) هذا العهد والكتاب كملا** فى ثامن البحار فى باب الفتن الحادثة بمصر (ص٦٤٥ - ٦٤٧) .

فليعلم أن المجلسى (ره) قطع الحديث تارة اخرى فجعله قطعة قطعة فأورد كل قطعة فى موضعها المناسب و أشرنا فى ذيل ما ظفرنا به من القطعات فى صدر القطعة أو ذيلها الى مورد نقلها ، أما القطعات المأخوذة من أمالى المفيد او ابن الشيخ اوالتحف فلم نشر اليها لئلا يفضى الامر الى طول ممل **و كذلك لم نشر الى جميع موارد اختلاف عبارة الحديث فى الكتب المشار اليها الا قليلا** فمن أراد المقابلة الدقيقة فليخص فيها و ذلك **لان مأخذ الحديث** كما يستفاد من ملاحظة موارد نقله **هو كتاب الغارات و نقل الثقفى** فاذا وضعنا الكتاب كما وصل الينا بين يدى القارئين سهل عليهم المقابلة والتحقيق وغير ذلك .

قال ابراهيم : حدّثني عبدالله بن محمد بن عثمان ، عن علي بن محمد بن أبي سيف، عن أصحابه أنّ علياً عليه السلام لمّا أجاب محمد بن أبي بكر بهذا الجواب كان ينظر فيه ويتعلّمه ويقضي به ، فلمّا ظهر عليه وقتل[1] أخذ عمرو بن العاص كتبه أجمع فبعث بها الى معاوية بن أبي سفيان ، وكان معاوية ينظر في هذا الكتاب ويعجبه ، فقال الوليد بن عقبة[2] وهو عند معاوية لمّا رأى اعجاب معاوية به ؛ مر بهذه الأحاديث أن تحرق ،فقال له معاوية : مه ، يا ابن أبي معيط انّه لارأى لك،فقال له الوليد : انّه لارأى لك ، أفمن الرّأى أن يعلم النّاس أنّ أحاديث أبي تراب عندك ؟ ! تتعلّم منها و تقضى بقضاءه ؟! فعلام تقاتله ؟ ! فقال معاوية : ويحك أتأمر ني أن أحرق علماً مثل هذا ؟ ! والله ماسمعت بعلم أجمع منه ولا أحكم ولا أوضح ، فقال الوليد : إن كنت تعجب من علمه و قضائه فعلام تقاتله ؟ ـ فقال معاوية : لولا أنّ أباتراب قتل عثمان ثمّ أفتانا لأخذنا عنه ، ثمّ سكت هنيئةً[3] ثمّ نظر إلى جلسائه فقال : إنّا لانقول : إنّ هذه من كتب عليّ بن-

---

١ ـ في شرح النهج و البحار : « ان علياً (ع) لما كتب الى محمد بن أبي بكر هذا الكتاب كان ينظر فيه و يتأدب به فلما ظهر عليه عمرو بن العاص و قتله » .

٢ ـ **في الاستيعاب :** « الوليد بن عقبة بن أبي معيط ، واسم أبي معيط أبان بن أبي عمرو ، و اسم أبي عمرو ذكوان بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف و قد قيل : ان ذكوان كان عبداً لامية فاستلحقه؛ و الاول أكثر ، و امه أروى بنت كريز بن ربيعة بن حبيب بن عبد شمس ام عثمان بن عفان ، فالوليد بن عقبة أخو عثمان لامه يكنى أبا وهب (الى أن قال) : ولا خلاف بين أهل العلم بتأويل القرآن فيما علمت أن قوله عزوجل : «ان جاءكم فاسق بنبأ» نزلت في الوليد بن عقبة وذلك أنه بعثه رسول الله (ص) الى بني المصطلق مصدقاً فأخبر عنهم أنهم ارتدوا و أبوا من أداء الصدقة و ذلك أنهم خرجوا اليه فهابهم ولم يعرف ماعندهم فانصرف عنهم وأخبر بما ذكرنا ، فبعث اليهم رسول الله (ص) خالد بن الوليد و أمره أن يتثبت فيهم فأخبروه أنهم متمسكون بالاسلام و نزلت : يا أيها الذين آمنوا ان جاءكم فاسق بنبأ (الاية) **فساق الكلام الى ان قال :** لما قدم الوليد بن عقبة أميراً على الكوفة آتاه ابن مسعود فقال : ما جاءبك ؟ قال : جئت أميراً فقال ابن مسعود : ماأدرى أصلحت بعدنا أم فسد الناس ؟! و له أخبار فيها نكارة و شناعة تقطع على سوء حاله و قبح أفعاله (الى آخر ما قال من قصة شربه الخمر و غيرها) » .

٣ ـ كذا في شرح النهج و البحار لكن في الاصل : « ساعة » .

أبي طالب ولكنّا نقول : انّ هذه من كتب أبي بكر الصدّيق كانت عند ابنه محمد فنحن نقضي بها ونفتي [1].

فلم تزل تلك الكتب في خزائن بني أميّة حتّى ولّي عمر بن عبد العزيز فهو الّذي أظهر أنّها من أحاديث عليّ بن أبي طالب عليه السلام [2].

فلمّا بلغ عليّ أبي طالب عليه السلام أنّ ذلك الكتاب صار إلى معاوية اشتدّ ذلك عليه [3].

قال أبو إسحاق [4] : فحدّثنا بكر بن بكّار [5]، عن قيس بن الرّبيع [6]، عن ميسرة

---

١ - في شرح النهج و البحار : « ننظر فيها و نأخذ منها » .

٢ - **قال ابن أبي الحديد في ذيل هذه العبارة :** « **قلت :** الاليق ان يكون الكتاب الذى كان معاوية ينظر فيه و يعجب منه و يفتي به و يقضي بقضاياه و أحكامه هو عهد على (ع) الى الاشتر فانه نسيج وحده ومنه تعلم الناس الاداب و القضايا والاحكام و السياسة ، وهذا العهد صار الى معاوية لما سم الاشتر ومات قبل وصوله الى مصر ، فكان ينظر فيه ويعجب منه و حقيق مثله أن يقتنى فى خزائن الملوك » .

٣ - فى شرح النهج و البحار : « اشتد عليه حزناً » .

٤ - المراد به صاحب الكتاب ابراهيم بن محمد الثقفى رضى الله عنه .

٥ - **قال الذهبى فى ميزان الاعتدال :** «بكر بن بكار أبو عمرو القيسي صاحب ذاك الجزء العالى ،قال النسائى : ليس بثقة، وقال ابن معين : ليس بشيء ،وقال أبوعاصم النبيل : ثقة ، و قال ابن حبان : ثقة ربما يخطىء ، و قال أبو حاتم : ليس بالقوى . **قلت :** روى عن ابن عون و مسعر ، و عنه اسماعيل بن سمويه وعدة » .

أقول : قد نقل ابن حجر هذه العبارة عنه فى لسان الميزان و أضاف اليه أشياء أخر فراجع ان شئت . **و قال الحافظ أبو نعيم فى تاريخ اصبهان:** « بكر بن بكار بن الخصيب أبوعمرو القيسى البصرى قدم اصبهان سنةست ومائتين ؛ **روى عن** ابن عون و شعبة و الثورى و مسعر و فطر بن خليفة و حمزة الزيات و قرة بن خالد و عمر بن ذر و عيسى بن المسيب ، **وحدث عنه** أبوداود الطيالسى والحسن بن على الحلوانى والمقدمى، و وثقه أبو عاصم النبيل و أشهل بن حاتم و أثنيا عليه و قالا : هو ثقة توفى باصبهان (**الى أن قال**) حدثنا عبدالله بن محمد بن عطاء ، ثنا محمد بن ابراهيم بن أبان الجيرانى ، ثنا

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ابن حبيب[١]، عن عمرو بن مرة[٢]، عن عبدالله بن سلمة[٣]؛ قال: صلى بنا علي عليه السلام فلما انصرف قال:

لقد عثرت عثرة[٤] لاأعتذر   سوف أكيس بعدها وأستمر

وأجمع الامر الشتيت المنتشر[٥]

قلنا: [ما بالك] ياأمير المؤمنين؟ - سمعنا منك كذا؟ - قال: إني استعملت محمد بن أبي بكر على مصر فكتب الي أنه لاعلم لي[٦] بالسنة؛ فكتبت إليه كتاباً فيه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بكر بن بكار، ثنا فضيل بن مرزوق عن عطية بن سعد عن زيد بن أرقم قال: قال رسول الله (ص): من كنت مولاه فعلي مولاه».

٦ - قد ذكرنا فيما سبق ترجمة قيس بن الربيع (فراجع ص ١١٧).

١ - **في تقريب التهذيب**: « ميسرة بن حبيب النهدي بفتح النون أبو خازم الكوفي صدوق من السابعة/ بخ د ت س » و **في الخلاصة للخزرجي**: « ميسرة بن حبيب النهدي أبو خازم بمعجمتين الكوفي عن عدي بن ثابت وعنه شعبة و اسرائيل؛ و ثقه ابن معين ».

أقول: الرجل من رواة الشيعة و عد من أصحاب الصادق عليه السلام.

٢ - **في تقريب التهذيب**: «عمرو بن مرة بن عبدالله بن طارق الجملي بفتح الجيم و الميم المرادي أبو عبدالله الكوفي ثقة عابد كان لا يدلس و رمي بالارجاء من الخامسة مات سنة ثمان عشرة و مائه، و قيل: قبلها / ع » و صرح **في تهذيب التهذيب** بأنه روى عن عبدالله بن سلمة.

أقول: عد الرجل في كتب الشيعة من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام.

٣ - **في خلاصة تذهيب تهذيب الكمال**: «عبدالله بن سلمة بكسر اللام المرادي الكوفي عن عمر وعلي و معاذ و صفوان بن عسال، وعنه عمرو بن مرة و ابو اسحاق السبيعي وأبو الزبير المكي، قال البخاري: لايتابع في حديثه، و وثقه العجلي».

أقول: عد الرجل في كتب الشيعة من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام.

٤ - كذا في شرح النهج و البحار لكن في الاصل « ألا عجزت عجزة ».

٥ - هذا المصراع الاخير غير موجود في الاصل.

٦ - في الاصل: « فزعم أنه لا علم له ».

السّنّة [1] فقتل وأُخذ الكتاب .

قصة محمد بن أبى بكر

حدّثنا المدائنى [2] عن أصحابه قال :

فلم يلبث ابن أبى بكر شهراً كاملاً حتّى بعث إلى أُولئك المعتزلين الّذين كان قيس بن سعد مواد عاً لهم [3] فقال : ياهؤلاء امّا أن تدخلوا فى طاعتنا وإمّا أن تخرجوا من بلادنا . فبعثوا إليه : إنّا لا نفعل ، فدعنا حتّى ننظر إلى مايصير إليه أمر الناس [4] فلاتعجل حربنا [5] فأبى عليهم ، فامتنعوا منه وأخذوا حذرهم ، ثمّ كانت وقعة صفّين وهم لمحمّد هائبون ، فلمّا أتاهم خبر معاوية وأهل الشّام وصارت أُمورهم إلى الحكومة ، وأنّ عليّاً وأهل العراق قدرجعوا [6] عن معاوية وأهل الشّام [إلى عراقهم] اجترؤوا على محمّد بن أبى بكر وأظهروا المنابذة له ، فلمّا رأى ذلك محمّد

---

١ ــ فى شرح النهج و البحار : « فيه أدب و سنة » .

٢ ــ نص عبارة ابن أبى الحديد فى شرح النهج هكذا (ج٢ ؛ ص٢٨) : «قال ابراهيم: فحدثنى عبدالله بن محمد عن ابن أبى سيف المدائنى قال : فلم يلبث» وعبارة **المجلسى (ره) فى ثامن البحار (ص٦٤٧) :** « قال ابراهيم : فلم يلبث » والمراد بالمدائنى هذا هو على بن محمد بن أبى سيف المدائنى .

٣ ــ فى الاصل : « معاهدهم » .

٤ ــ فى الاصل : « أمرنا » .

٥ ــ فى شرح النهج و البحار : « علينا » .

٦ ــ فى شرح النهج : « قد قفلوا » **ففى النهاية :** « فى حديث جبير بن مطعم : بينا هو يسير مع النبى (ص) مقفله من حنين أى عند رجوعه منها و المقفل مصدر قفل يقفل ؛ اذا عاد من سفره ، وقد يقال للسفر :قفول فى الذهاب والمجيىء ؛ وأكثر مايستعمل فى الرجوع ، و قد تكرر فى الحديث » .

بعث ابن جمهان [١] البلويّ إليهم وفيهم يزيدبن الحارث من بني كنانة فقاتلهم فقتلوه [٢] ثمّ بعث إليهم رجلاً من كلب فقتلوه أيضاً [٣].

وخرج معاوية بن حديج [٤] السّكسكيّ [٥] فدعى الى الطّلب بدم عثمان ، فأجابه

---

١ – **في الجرح و التعديل لابن أبي حاتم الرازي :** « الحارث بن جمهان أبو كثير الزبيدي روى عن علي ، روى عنه عمرو بن مرة ؛ سمعت أبي يقول ذلك » **و في لسان الميزان :** « الحارث بن جمهان عن علي ذكرهما الطوسي في رجال الشيعة » **و في توضيح الاشتباه :** « الحارث بن جمهان بالجيم كعثمان » **و في تنقيح المقال :** « الحارث بن جمهان بضم الجيم و سكون الميم و الهاء و الالف و النون وزان عثمان ، عده الشيخ في رجاله من أصحاب علي عليه‌السلام » .

أقول : قد تكرر في كتاب صفين لنصر بن مزاحم وفي تاريخ‌الطبري اسم الحارث بن جمهان الا أنه وصف فيهما بنسبة « الجعفي » لا « البلوي » كما في الكتاب و شرح النهج و ثامن البحار .

٢ – كذا في الاصل صريحاً لكن في‌البحار و شرح النهج : « و معه يزيد بن الحارث الكناني فقاتلاهم فقتلوهما » .

٣ – **قال الطبري** عند ذكره حوادث سنة ست و ثلاثين (ج٥ من الطبعة الاولى بمصر ؛ ص٢٣٢) : « **و ذكر هشام عن أبي‌مخنف قال:** وحدثني يزيد بن ظبيان‌الهمداني أن محمد بن أبي‌بكر كتب الى معاوية بن أبي‌سفيان لما ولي فذكر مكاتبات جرت بينهما كرهت ذكرها لما فيه مما لايحتمل سماعها العامة ، قال : ولم يلبث محمدبن أبي‌بكر شهراً (كاملافذكر القصة قريبة مما في‌المتن الى أن قال) فلما رأى ذلك محمد بعث الحارث بن جمهان الجعفي الى أهل خربتا و فيها يزيد بن الحارث من بني كنانة فقاتلهم فقتلوه ، ثم بعث اليهم رجلا من كلب يدعى ابن مضاهم فقتلوه » .

٤ – **في تقريب التهذيب :** « معاوية بن حديج بمهملة ثم جيم مصغراً الكندي أبو عبدالرحمن أو أبو نعيم صحابي صغير و قد ذكره يعقوب بن سفيان في‌التابعين/ بخ دس» **و في خلاصة تذهيب تهذيب الكمال :** « معاوية بن حديج بمهملتين و آخره جيم مصغراً الكندي التجيبي المصري الامير قال البخاري : له صحبة شهد فتح مصر و ذهبت عينه يوم دمقلة و ولي غزو المغرب، عن أبي‌ذر ، و عنه ابنه عبد الرحمن و علي بن رباح ،قال ابن

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

[القوم] وناسٌ كثيرٌ آخرون ، و فسدت مصر علی محمّد بن أبی بكرٍ ، فبلغ عليّاً توثّبهم عليه فقال[1] : مالمصر إلّا أحد الرّجلين : صاحبنا الّذي عزلناه عنها بالأمس

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

يونس : مات سنة اثنتين و خمسين » .

و فی الاصابة : «معاوية بن حديج بمهلة ثم جيم مصغراً ابن جفنة بن نجيب أبونعيم يقال : أبوعبدالرحمن السكونی و قال البخاری : خولانی . . نسبه الزهری يعد فیالمصريين و قال البغوی :كان عامل معاوية علی مصر ؛ **قلت :** انما أمره معاوية علی الجيش الذی جهزه الی مصر وبها محمد بن أبی بكر الصديق ، فلما قتلوه بايعوا لمعاوية ثم ولی امرة مصر ليزيد و ذكره ابن‌سعد فيمن ولی مصر من الصحابة» **و فی تهذيب التهذيب :** «ذكره ابن سعد فی تسمية من نزل مصر من الصحابة قال : و كان عثمانياً » و سيذكر فی الكتاب ما يكشف عن سوء حاله و بغضه لامير المؤمنين علی عليه‌السلام .

٥ – **فی القاموس :** «السكاسك حی باليمن جدهم القبل سكسك بن أشرس أوجدهم السكاسك بن وائلة ، أوهذا وهم‌والصواب الاول، والنسبة سكسكی» . **وفی‌معجم البلدان:** « السكاسك هو فی لفظ جمع سكسك ولا أدری ما هو فهو اذاً علم مرتجل لاسم هذه القبيلة التی نسب اليها مخلاف باليمن و هو آخر مخاليف اليمن و هو السكسك بن أشرس بن ثور (الی آخر ما قال) » **و فی اللباب لابن الاثير :** « السكسكی بفتح‌السين و سكون‌الكاف وفتح السين الثانية و فی آخرها كاف اخری ؛ هذه النسبة الی السكاسك و هو بطن من كندة نسب اليه جماعة (الی آخر ما قال) » .

وقال ابن دريد فی‌الاشتقاق عند ذكره قبائل زيد بن كهلان و رجالهم (ص٣٦٨) : «و من قبائلهم السكاسك والسكون قبيلتان عظيمتان و هما ابنا أشرس بن ثور بن كندی ، السكون فعول من سكن فی الموضع ، و السكاسك من قولهم : تسكسك الرجل كأنه ضرب من‌التضرع ، منهم‌معاوية بن حديج الذی‌قتل محمد بن أبی‌بكر الصديق رضی‌الله عنه» .

١ – **أوردالطبری فی تاريخه ضمن‌ذكره حوادث‌السنة الثامنة والثلاثين ما يقرب مما** هنا بل هو فی غالب الفقرات والعبارات يوافقه حرفاً بحرف فمن ثم نستفيد منه هنا فی تصحيح الكتاب **فقال :** «و أما ما قال فی ابتداء أمر محمد بن أبی‌بكر فی مصيره

« بقية الحاشية فی الصفحة الاتية »

يعني قيس بن سعد ، أو مالك بن الحارث [الأشتر] . وكان عليّ عليه‌السلام حين رجع عن صفّين قد ردّ الأشتر إلى عمله بالجزيرة ، وقال لقيس بن سعد : أقم أنت معي على شرطتي حتّى نفرغ من أمر هذه الحكومة ثمّ اخرج إلى آذربيجان ، فكان قيس مقيماً على شرطته ، فلمّا انقضى أمر الحكومة كتب عليّ إلى مالك الأشتر ، وهو يومئذ بنصيبين [١] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الى مصر و ولايته اياها أبومخنف فقد تقدم ذكرنا له ونذكر الان بقية خبره في روايته ما روى من ذلك عن يزيد بن ظبيان الهمداني قال : و لما قتل أهل خربتا ابن مضاهم الكلبي الذي وجهه اليهم محمد بن أبي‌بكر خرج معاوية بن حديج الكندي ثم السكوني فدعا الى الطلب بدم عثمان فأجابه ناس آخرون و فسدت مصر على محمد بن أبي‌بكر فبلغ علياً و ثوب أهل مصر على محمد بن أبي بكر و اعتمادهم اياه فقال : ما لمصر الا أحد الرجلين (القصة) (**انظر ص٥٤ من ج٦ من الطبعة الاولى بمصر**) .

---

١ - **قال المجلسي (ره) بعد الكلمة** (ج٨ ؛ ص٦٤٨ ؛ س٢) : « كتاباً و طلبه . **أقول : لما روى المفيد (ره) في المجالس** هذه القصة و هذا الكتاب قريباً مما أورده [أي الثقفي]: أخرجته منه لكونه أبسط وأوثق الا أن في رواية الثقفي أن بعث الاشتر كان قبل شهادة محمد، قال المفيد : أخبرني الكاتب عن الزعفراني عن الثقفي عن محمد بن زكريا عن عبدالله بن الضحاك عن هشام بن محمد قال : لما ورد الخبر على أمير المؤمنين -(ع)- بمقتل محمد بن أبي‌بكر (ره) كتب الى مالك بن الحارث الاشتر (ره) و كان مقيماً بنصيبين (الحديث) » .

أقول : قد لخص المجلسي (ره) السند على ما هو دأبه في البحار و هو في الامالي في ص٤٨ من طبعة النجف هكذا : « قال أخبرني أبوالحسن على بن محمد بن حبيش الكاتب قال : أخبرني الحسن بن على الزعفراني قال : حدثنا ابراهيم بن محمد الثقفي عن محمد بن زكريا (الحديث) » و ذكر في ضمنه كتاب أمير المؤمنين (ع) الى أهل مصر الذي وجد في ثقله بعد شهادته في رواية الثقفي الاتية و سنشير اليه هناك و قال بعد تمام الرواية .

« **أقول :** في رواية الثقفي في كتابه الى الاشتر : و هو غلام حدث السن ؛ وليس فيه

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

أمّا بعد، فإنّك ممّن أستظهر به على إقامة الدين، وأقمع به نخوة الأثيم، وأسدّ به[1] الثّغر المخوف، وقد كنت ولّيت محمّد بن أبي بكر مصر فخرجت عليه [بها] خوارج، وهو غلامٌ حدث السّنّ، ليس بذي تجربة للحروب ولا مجرّباً للأشياء[2]، فاقدم عليّ لننظر فيما ينبغي، واستخلف على عملك أهل الثّقة والنّصيحة [من أصحابك] والسّلام.

فأقبل مالك إلى عليّ عليه السلام واستخلف على عمله شبيب بن عامر الأزديّ - وهو جدّ الكرمانيّ الّذي كان بخراسان صاحب نصر بن سيّار[3] - فلمّا دخل مالك على عليّ عليه السلام حدّثه حديث مصر وخبّره خبر أهلها وقال: ليس لها غيرك فاخرج اليها رحمك الله

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ذكر شهادة محمد فلاينافي مايظهر من روايته أن بعث الاشتر كان قبل شهادته، وما أورده السيد من الاعتذار من محمد لبعث الاشتر يدل على ذلك أيضاً و هو أشهر عند أرباب التواريخ و لكن رواية الاختصاص أيضاً مؤيدة لهذه الرواية، رجعنا الى رواية الثقفى» فمن أراد الحديث فليراجع ثامن البحار (ص ٦٤٨).

أقول: الحديث فى مجالس المفيد فى المجلس التاسع (انظر ص٢٨).

---

١ - من قوله: « أما بعد » الى هنا موجود فى صدر مكتوب مروى فى نهج البلاغة تحت عنوان « و من كتاب له عليه السلام الى بعض عماله » (انظر شرح النهج لابن أبى الحديد ج ٤ (ص ١١٠).

٢ - فى الطبرى: « ليس بذى تجربة للحرب ولا بمجرب للاشياء » فيمكن أن يقرأ « مجرباً ».

٣ - **قال ابن دريد فى الاشتقاق عند ذكره قبائل زهران بن كعب من قبائل الازد ص٥٠٢**: « ومنهم جديع بن شبيب بن عامر بن برارى بن صنيم الذى يعرف بالكرمانى رأس الازد أيام العصبية بخراسان، و له حديث» **وفى اللباب لابن الاثير فى مادة الكرمانى**: « أما الكرمانى على بن جديع الازدى فلم يكن من كرمان و لكن عرف بهذا الاسم و هو صاحب الفتنة بخراسان مع نصر بن سيار فدخل بينهما أبومسلم الخراسانى صاحب الدولة العباسية و حديثه مشهور فى التواريخ ».

فانّى ان لم اوصك اكتفيت [١] برأيك ، واستعن بالله على ما أهمّك ، اخلط الشّدّة باللّين ، وارفق ماكان الرّفق أبلغ، واعتزم على الشّدّة [٢] حين لايغنى عنك إلاّ الشّدّة .

فخرج الأشتر من عند علي عليه السلام فأتى رحله فتهيّأ للخروج إلى مصر ، وأتت معاوية عيونه فأخبروه بولاية الأشتر مصر ، فعظم ذلك عليه ، وقد كان طمع في مصر، فعلم أنّ الأشتر ان قدم عليها كان أشدّ عليه من محمّد بن أبى بكر فبعث معاوية إلى رجلٍ [٣] من أهل الخراج [يثق به] فقال له : إنّ الأشتر قدولّى مصر فإن كفيتنيه لم آخذ منك خراجاً مابقيت وبقيت ، فاحتل له بماقدرت عليه [٤] .

فخرج الأشتر من عند علي عليه السلام حتّى أتى القلزم حيث تركب السّفن من مصر إلى الحجاز فلمّا انتهى إليه أقام .

خبر قتل الاشتر وتولية مصر

إنّ أهل مصر كتبوا إلى علي عليه السلام أن يكتب عليهم من يكون عليها ؟ فبعث إليهم الأشتر . قال المدائنيّ في اسناده : انّ الأشتر لمّا اتى القلزم أتى الخراخر [٥] الّذي دسّه معاوية فقال: هذا منزلٌ فيه طعام وعلف وانّى رجلٌ من أهل الخراج[فأقم واسترح] فنزل به الأشتر فأتاه الدّهقان بعلفٍ وطعامٍ حتّى إذا طعم أتاه بشربةٍ من

١ ـ فى شرح النهج : « فانى لا اوصيك اكتفاء » .

٢ ـ كذا فى الاصل لكن فى النهج : « واعتزم بالشدة » وذلك أن العبارة من قوله (ع) : « و استعن بالله » الى قوله : « الا الشدة » موجودة فى المكتوب الذى أشرنا اليه قبيل ذلك (انظر الصفحة الماضية بلافصل) .

٣ ـ فى الطبرى : « الى الجايستار رجل من أهل الخراج » (ج ٦ ؛ ص ٥٤ ضمن ذكره حوادث سنة ٣٨) .

٤ ـ فى الطبرى : « فخرج الجا يستار حتى أتى القلزم و أقام به » .

٥ ـ كذا والمراد به الجايستار المذكور فى تاريخ الطبرى .

عسلٍ قدجعل فيها سمّاً فسقاه إيّاه فلمّا شربها مات[١].

عن جابر وذكر ذلك [عن] الشّعبيّ عن صعصعة بن صوحان أنّ عليّاً ـ كتب إليهم : من عبدالله علىّ بن أبى طالب أمير المومنين الى من بمصر[٢] من المسلمين : سلامٌ عليكم فإنّى أحمد إليكم الله الّذى لا إله إلّاهو . أمّا بعد فإنّى قدبعثت إليكم عبداً من عبادالله لاينام أيّام الخوف ، ولاينكل عن الاعداء حذار الدّوائر[٣] ، لاناكلٌ عن قدمٍ ، ولاواهٍ فى عزمٍ[٤] ، من أشدّ عبادالله بأساً وأكرمهم حسباً ، أضرّ على الفجّار من حريق

---

١ ـ ذكره الطبرى عند ذكره حوادث سنة ثمان و ثلاثين (ج ٦ من طبعة مصر ؛ ص٥٧) و ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج٢ ؛ ص٢٩) **و نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب الفتن الحادثة بمصر (ص٦٤٨) نقلا عن أمالى المفيد كما أشرنا اليه سابقاً (ص٢٥٧) **و نص عبارته هكذا :** « و خرج الاشتر حتى أتى القلزم و استقبله ذلك الدهقان فسلم عليه و قال : أنا رجل من أهل الخراج و لك و لاصحابك على حق فى ارتفاع أرضى، فانزل على اقم بأمرك وأمر أصحابك و علف دوابكم و احتسب بذلك لى من الخراج، فنزل عليه الاشتر فأقام له و لاصحابه بما احتاجوا اليه ، و حمل اليه طعاماً دس فى جملته عسلا جعل فيه سماً ، فلما شربه الاشتر قتله ومات » .

٢ ـ فى الاصل : « الى نفر » .

٣ ـ يأتى بيان لهذه الكلمة من المجلسى (ره) عن قريب (انظر ص ٢٦١ـ ٢٦٢).

٤ ـ فى نهج البلاغة فى خطبة لامير المؤمنين (ع) علم فيها الناس الصلوة على النبى (ص) : « غير ناكل عن قدم ولا واه فى عزم » قال ابن أبى الحديد فى شرحه : « غير ناكل عن قدم أى غيرجبان ولا متأخر عن اقدام ، و القدم التقدم يقال : مضى قدماً أى تقدم و سار ولم يعرج . **قوله :** ولا واه فى عزم وهى أى ضعف والواهى الضعيف » **وقال ابن الاثير فى النهاية فى** «نكل» : «نكل عن الامر ينكل ونكل ينكل اذا امتنع ، ومنه النكول فى اليمين و هو الامتناع منها و الاقدام عليها (الى أن قال) و فى حديث على : غير نكل فى قدم أى بغير جبن و اجحام فى الاقدام » و قال فى « قدم » : « فى حديث على : غير نكل فى قدم ولا واهياً فى عزم ؛ أى فى تقدم ، و يقال : رجل قدم اذاكان شجاعاً ، و قد يكون القدم بمعنى التقدم » و قال فى « و هى » : « و فى حديث على : ولا واهياً فى عزم ؛ و يروى : ولا وهى ؛ فى عزم أى ضعيف أو ضعف » .

أقول : و قد مر فى ص١٥٩ و ١٦٠ ماله ربط بالمقام .

النّار ، وأبعد النّاس من دنسٍ أوعار، وهو مالك بن الحارث الأشتر لا نابي الضّريبة ولا كليل الحدّ[1]، حليمٌ في الجدّ[2] رزينٌ في الحرب . ذو رأيٍ أصيل وصبرٍ جميل ، فاسمعوا له وأطيعوا أمره ، فإن أمركم بالنّفر فانفروا ، وإن أمركم بالمُقام فأقيموا، فإنّه لايقدم ولايحجم إلاّ بأمري . وقد آثرتكم به على نفسي نصيحةً لكم وشدّةَ شكيمةٍ على عدوّكم ، عصمكم الله بالهدى وثبّتكم بالتّقى ، ووفّقنا وإيّاكم لما يحبّ ويرضى ، والسّلام عليكم ورحمة الله وبركاته[3].

---

١ ـ **فى نهج البلاغة فى كتاب له (ع) الى أهل مصر** لما ولى عليهم الاشتر (ج٤ شرح النهج ؛ ص٥٨) : « فانه سيف من سيوف الله لاكليل الظبة و لانابى الضريبة » **قال ابن أبى الحديد فى شرحه :** «و الظبة بالتخفيف حد السيف ، و النابى من السيوف الذى لا يقطع و أصله نبا أى ارتفع ، فلما لم يقطع كان مرتفعاً فسمى نابياً **و فى الكلام حذف تقديره :** و لانابى ضارب الضريبة و ضارب الضريبة هو حد السيف ، فأما الضريبة نفسها فهو الشيء المضروب بالسيف ، و انما دخلته الهاء وان كان بمعنى مفعول لانه صار فى عداد الاسماء كالنطيحة والاكيلة » .

٢ ـ فى شرح النهج : « حليم فى السلم » .

٣ ـ **قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٢٩ ؛ س ١٣) :** « قال ابراهيم : و قد كان أمير المؤمنين كتب على يد الاشتر كتاباً الى أهل مصر روى ذلك الشعبى عن صعصعة بن صوحان : من عبدالله على أميرالمؤمنين الى من بمصر من المسلمين » **و قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى آخر باب الفتن الحادثة بمصر (ص٦٦٩) : « قال النجاشى فى كتاب الرجال : صعصعة بن صوحان العبدى روى عهد مالك بن الحارث الاشتر قال ابن نوح : حدثنا على بن الحسين بن سفيان ، عن على بن أحمد بن حاتم عن عباد بن يعقوب عن عمرو بن ثابت عن جابر قال : سمعت الشعبى ذكر ذلك عن صعصعة قال : لما بعث [على] ـ عليه السلام ـ مالكاً الاشتر كتب اليهم : من عبدالله على أمير المؤمنين الى نفر من المسلمين » .

فبعد أن نقل العهد الى آخره باختلاف فى بعض الفقرات قال :

« **بيان ـ** حراز الدوائر فى أكثر النسخ بالحاء المهملة ثم الراء المهملة ثم المعجمة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قال جابر : عن الشّعبيّ : انّه هلك حين أتى عقبة أفيق[١] .

عن عاصم بن كليب[٢] ، عن أبيه : أنّ عليّاً عليه السلام لمّا بعث الأشتر إلى مصر واليّاً عليها وبلغ معاوية خبره بعث رسولاً يتبع الأشتر إلى مصر يأمره باغتياله فحمل معه مزودين فيهما شراب وصحب الأشتر [فاستسقى الأشتر] يوماً فسقاه من أحدهما ثمّ استسقى ثانية[٣] فسقاه من الآخر وفيه سمّ فشرب به فمالت[٤] عنقه ، فطلبوا الرّجل ففاتهم.

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أى الحارس فى الدوائر أو جلابها من قولهم : أحرز الاجر اذا حازه ، والدائرة الغلبة بالنصر والظفر ، وفى بعضها بالجيم و المهملتين وهو أنسب و فى بعضها بالجيم ثم المعجمة ثم المهملة و هو أيضاً مناسب أى القتال فى الدوائر » .

وروى هذا المكتوب فى كتاب الغارات عن الشعبى عن صعصعة : وفيه : حذار الدوائر و هو أظهر « وفيه : وهو مالك بن الحارث الاشتر (الى آخر الفقرات التى فيها اختلاف بين الكتابين) .

١ ـ **فى مراصد الاطلاع :** «أفيق بالفتح ثم الكسر وياء ساكنة وقاف قرية من حوران فى طريق الغور فى أول العقبة المعروفة بعقبة أفيق، ينزل فى هذه العقبة الى الغور وهو الاردن، و هى عقبة طويلة نحو ميلين » **أما الحديث فقال ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج٢ ؛ ص ٢٩ ؛ س ٢٠) :** « قال ابراهيم : و روى جابر عن الشعبى قال : هلك الاشتر (الحديث) » .

٢ ـ **قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٢٩ ؛ س ٢١) :** « **قال ابراهيم :** و حدثنا و طبة بن العلاء بن المنهال الطورى عن أبيه عن عاصم بن كليب عن أبيه (الحديث) » **و نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب الفتن الحادثة بمصر** (ص٦٤٨ ؛ س٢٦) . و أما عاصم و أبوه كليب الواقعان فى السند فقد مرت ترجمتهما (انظر ص ٥٢) .

٣ ـ فى شرح النهج والبحار : « فاستسقى الاشتر يوماً فسقاه من أحدهما ، ثم استسقى يوماً آخر » .

٤ ـ فى البحار : « مال » **ففى الصحاح :** « العنق [كقفل] و العنق [بضم النون

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عن مغيرة الضبي [١] أن معاوية دس للأشتر مولى لآل عمر فلم يزل المولى يذكر للأشتر فضل علي وبني هاشم حتى اطمأن إليه الأشتر واستأنس [به] فقدم الأشتر يوماً ثقله أو تقدم ثقله [فاستسقى ماء] فقال له مولى عمر: هل لك - أصلحك الله - في شربة سويق ؟- فسقاه شربة سويق فيها سم فمات .

قال : وقد كان معاوية قال لأهل الشام لما دس اليه مولى عمر : ادعوا على الأشتر؛ فدعوا عليه ، فلما بلغه موته قال : ألا ترون كيف استجيب لكم .

وبلغنا من وجه آخر عن بعض العلماء [٢] أن الأشتر قتل بمصر بعد قتال شديد ووجه الأمر [٣] أنه سقي السم قبل أن يبلغ مصر .

عن علي بن محمد المدائني ، عن بعض أصحابه : أن معاوية [٤] أقبل يقول لأهل الشام :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أيضاً] يذكر و يؤنث و الجمع الاعناق » **و في المصباح المنير** : « العنق الرقبة و هو مذكر و الحجاز تؤنث فيقال : هي العنق و النون مضمومة للاتباع في لغة الحجاز ، و ساكنة في لغة تميم و الجمع أعناق » .

---

١ - **قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج٢ ؛ ص٢٩ : س٢٤)** : « قال ابراهيم : و حدثنا محرز بن هشام عن جرير بن عبدالحميد عن مغيرة الضبي (الحديث) » **و نقله المجلسي (ره)** في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٤٨ ؛ س ٢٨) و تقدم البحث عن هذا السند (انظر ص٤٤-٤٥) .

٢ - **قال ابن أبي الحديد في شرح النهج و المجلسي (ره) في البحار** : « قال ابراهيم : وقد روي من بعض الوجوه » .

٣ - في شرح النهج والبحار : « و الصحيح » .

٤ - **قال ابن ابي الحديد في شرح النهج (ج٢؛ ص٢٩)** : « **قال ابراهيم** : و حدثنا محمد بن عبدالله بن عثمان عن علي بن محمد بن أبي سيف المدايني أن معاوية (الحديث) » **و نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار** (ص ٦٤٨ ؛ س ٣١) **و نقله الطبري في تأريخه** عند ذكره حوادث سنة ثمان وثلاثين (ج٦ ؛ ص٥٤ من الطبعة الاولى بمصر) و نص عبارته هكذا : « و أقبل معاوية يقول لاهل الشام : ان علياً (الحديث) » .

أيّها النّاس انّ عليّاً قدوجّه الاشتر إلى أهل مصر فادعوا الله أن يكفيكموه، فكانوا [كلّ يوم[1]] يدعون الله عليه في دبر كلّ صلاة، وأقبل الّذي سقاه السّمّ إلى معاوية فأخبره بهلاك[2] الأشتر، فقام معاوية في النّاس خطيباً فقال[3]:

أمّا بعد فإنّه كان[4] لعليّ بن أبي طالب يدان يمينان؛ فقطعت احداهما يوم صفّين يعني[5] عمّار بن ياسر، وقطعت الأخرى اليوم وهو[6] مالك الأشتر.

عن الشّعبيّ، عن صعصعة بن صوحان قال: فلمّا بلغ[7] عليّاً عليه السلام موت الأشتر قال: إنّا لله وإنّا إليه راجعون، والحمد لله ربّ العالمين، اللّهم إنّي أحتسبه عندك؛ فإنّ موته من مصائب الدّهر، فرحم الله مالكاً فقد وفى بعهده، وقضى نحبه، ولقي ربّه، مع أنّا قد وطّنّا أنفسنا على أن نصبر على كلّ مصيبة بعد مصابنا برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فإنّها أعظم المصائب[8].

عن مغيرة الضّبيّ[9] قال: لم يزل أمر عليّ شديداً حتّى مات الأشتر، وكان

---

١ - في الطبري فقط .

٢ - في الطبري : « بمهلك » .

٣ - في الطبري : « فحمد الله و أثنى عليه و قال » .

٤ - في الطبري : « كانت » .

٥ - في الطبري كما في المتن ، و في شرح النهج و البحار : « و هو » .

٦ - في الطبري : « يعني » .

٧ - هذا السند غير مذكور في شرح النهج والبحار وعبارتهما : « قال ابراهيم : فلما بلغ (الحديث) » . راجع شرح النهج (ج٢ ؛ ص ٢٩ ؛ س٣٣ ، والبحار ج٨ ؛ ص٦٤٨ ؛ س ٣٣) .

٨ - في شرح النهج و البحار : « فانها من أعظم المصيبات » .

٩ - **قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج٢ ؛ ص ٣٠ ؛ س١) :** « قال ابراهيم: وحدثنا محمدبن هشام المرادى عن جرير بن عبدالحميد عن مغيرة الضبى (الحديث) ».

أقول : قد أشرنا فيما سبق في تعليقات أوائل الكتاب (ص ٤٤) أن هذا الحديث مذكور هنا ، **و نقله المجلسي (ره)** في ثامن البحار (ص٦٤٨ ؛ س٣٥) الا أنه قال: «وعن معاوية الضبي (الحديث) » .

الأشتر بالكوفة أسود [١] من الأحنف بالبصرة.

عن فضيل بن خديج [٢]، عن أشياخ النّخع [٣] قالوا: دخلنا على عليّ عليه السلام حين بلغه موت الأشتر، فجعل [٤] يتلهّف ويتأسّف عليه ويقول: لله درّ مالك..! وما مالك..! لو كان جبلاً لكان فنداً، ولو كان حجراً لكان صلداً [٥]، أما والله ليهدّنّ موتك عالماً وليفرحنّ [٦] عالماً، على مثل مالك فلتبك البواكي، وهل موجود كمالك؟! [٧].

قال: فقال علقمة بن قيس النّخعيّ [٨]: فما زال عليّ يتلهّف ويتأسّف حتّى

---

١ — **في الصحاح**: «هو أسود من فلان أي أجلّ منه» **و في القاموس**: «الاسود من القوم أجلهم» و في **تاج العروس في شرحه**: «في حديث ابن عمر: ما رأيت بعد رسول الله (ص) أسود من معاوية، قيل: ولا عمر؟ قال: كان عمر خيراً منه؛ و كان هو أسود من عمر، قيل: أراد أسخى و أعطى للمال، و قيل: أحلم منه».

أقول: عبارة تاج العروس مأخوذة من نهاية ابن الاثير.

و أما ترجمة الاحنف فستأتي في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى.

(انظر التعليقة رقم ٣٤).

٢ — تقدمت ترجمته في تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص ٧١).

٣ — في شرح النهج (ج ٢؛ ص ٣٠؛ س ٢): «قال ابراهيم: وحدثنا محمد بن عبدالله عن ابن أبي سيف المدائني عن جماعة من أشياخ النخع قالوا: دخلنا (الحديث)» ونقله المجلسي (ره) في ثامن البحار (ص ٦٤٨؛ س ٣٦).

٤ — في شرح النهج والبحار: «فوجدناه».

٥ — **قال الرضي (ره) في نهج البلاغة** في باب المختار من الحكم والمواعظ: «وقال ـ عليه السلام ـ وقد جاءه نعي الاشتر ـ رحمه الله ـ مالك وما مالك، والله لو كان جبلا لكان فنداً او كان حجراً لكان صلداً لا يرتقيه الحافر ولا يوفي [أو ولا يرقى] عليه الطائر، **قال الرضي** ـ رحمه الله ـ: والفند المنفرد من الجبال» (ج ٢ شرح النهج لابن أبي الحديد؛ ص ٤٧٧ — ٤٧٨).

٦ — في الاصل «ليقرعن» ومن المحتمل أن يكون مصحف: «ليفزعن» أو «ليقرحن».

٧ — في البحار: «وهل مرجو كمالك؟! وهل موجود كمالك؟!».

٨ — **في تقريب التهذيب**: «علقمة بن قيس بن عبدالله النخعي الكوفي ثقة ثبت فقيه عابد من الثانية مات بعد الستين وقيل: بعد السبعين /ع» وترجمته موجوده مبسوطة في كتب التراجم فان شئت فراجع.

ظننّا أنّه المصاب به دوننا ، وقدعرف ذلك في وجهه أيّاماً .

عن فضيل بن خديج ، عن مولى الأشتر[١] قال : لمّا هلك الأشتر وجدنا[٢] في نقله رسالة عليّ إلى أهل مصر :

بسم الله الرّحمن الرّحيم ، من عبدالله أميرالمؤمنين إلى النّفر من المسلمين الّذين غضبوا لله إذ عصي في الأرض[٣] وضرب الجور برواقه[٤] على البرّ والفاجر ، فلاحقّ[٥] يستراح اليه ولا منكرٌ يتناهىعنه ، سلامٌ عليكم فإنّي أحمد إليكم الله الّذي لاإله إلاّ هو .

أمّا بعد فقد وجّهت إليكمعبداً من عبادالله لاينام أيّام الخوف ؛ ولاينكل عن الأعداء حذار الدّوائر[٦] ، أشدّ على الكفّار من حريق النّار، وهو مالك بن الحارث

---

١ – **فيالطبري عند ذكره حوادث سنة ثمان وثلاثين (ج٦ ؛ ص٥٥من الطبعة الاولى بمصر)** : «قالأبومخنف : حدثنى فضيل بنخديج عنمولى للاشتر قال : لما هلك (الحديث) » **وقال ابن أبيالحديد** فيشرح النهج (ج ٢ ؛ ص٣٠ من طبعة مصر ؛ س ٦) : «قال ابراهيم : وحدثنا محمدبن عبدالله عنالمدائنى [ظ : عن فضيل خديج] قال : حدثنامولىللاشترقال: لماهلك (الحديث)» . **وقالالرضى** (ره)فىنهجالبلاغةفىبابالمختار منالكتب (ج٤ شرحالنهج ؛ ص ٥٧) : «ومن كتاب له (ع) الى أهل مصر لما ولى عليهم الاشتر : من عبدالله على أمير المؤمنين الى القوم الذين غضبوا لله (الكتاب الى آخره مع اختلاف يسير فيبعض الكلمات » **واكتفى المجلسى (ره)** بتصريحه فيما سبق (ص ٢٦٢) بنقل الثقفى هذا المكتوب ولم يشرحنا اليه ولوكان بسند آخر .

٢ – فيشرح النهج : « اصيب » .

٣ – فى الاصل : « للامر » فكانه محرف عن : « لله » .

٤ – فى النهج : « سرادقه » .

٥ – فى النهج : «فلا معروف» .

٦ – فيالنهج : « ساعات الروع » و مضى قبيل ذلك بيان للمجلسى (ره) بالنسبة الى هذه الكلمة انظر ص ٢٦١ – ٢٦٢ .

الأشتر أخو مذحج [١] فاسمعوا له وأطيعوا ، فإنه سيف من سيوف الله لا نابى الضريبة ولا كليل الحد ، فإن أمركم أن تقيموا فأقيموا ، وان أمركم أن تنفروا فانفروا وإن أمركم أن تحجموا فأحجموا [٢] ، فإنه لايقدم ولايحجم إلا بأمري ، وقد آثرتكم به على نفسي لنصيحته و شدة شكيمته على عدوه ، عصمكم الله بالحق و ثبتكم باليقين [٣] و السلام عليكم ورحمة الله وبركاته [٤].

وأخبرني ابن أبي سيف ، عن أصحابه [٥] ، أن محمد بن أبي بكر لما بلغه أن

---

١ - **في مجمع البحرين** : « مذحج كمسجد اسم أكمة باليمن ولدت عندها امرأة من حمير واسمها مذلة ثم كانت زوجة أدد فسميت المرأة باسمها ثم صار اسماً للقبيلة منهم قبيلة الانصار وعلى هذا فلا ينصرف للتأنيث والعلمية **قال الجوهري** : مذحج أبو قبيلة من اليمن وهو مذحج بن يحابر بن مالك بن زيد بن كهلان بن سبأ قال سيبويه : الميم من نفس الكلمة » .

٢ - **في الصحاح في فصل الجيم** : «وأجحم عن الشيء كف عنه مثل أحجم» **وفي مجمع البحرين مثله . وفي المصباح المنير** فيما أوله الحاء : «وأحجمت عن الامر بالالف تأخرت عنه وحجمني زيد عنه في التعدي من باب قتل عكس المتعارف ؛ قال أبو زيد : أحجمت عن القوم اذا أردتهم ثم هبتهم فرجعت وتركتهم » .

٣ - في الطبري : «عصمكم الله بالهدى وثبتكم على اليقين» وفي شرح النهج : «عصمكم الله بالتقوى » .

٤ - كأن المجلسي : (ره) لم ينقله هنا لنقله مثله عن أمالي المفيد سابقاً بأدنى تفاوت كما أشرنا اليه هناك ،وأيضاً لنقله عن رجال النجاشي في آخر باب الفتن الحادثة بمصر (ص٦٦٩) مثله مشيراً اليه **بأنه مذكور في الغارات** عن الشعبي عن صعصعة (انظر ص ٢٦٢) .

٥ - **قال ابن أبي الحديد في شرح النهج** : (ج٢ ؛ ص٣٠ ؛ س ١٤) : « قال ابراهيم : وحدثنا محمد بن عبدالله عن المدائني عن رجاله أن محمد بن أبي بكر (الحديث) » **وفي ثامن البحار** (٦٤٩ ؛ س٢) نحوه **وقال الطبري** عند ذكره حوادث سنة ثمان وثلاثين (ج ٦ من الطبعة الاولى بمصر ؛ ص٥٥) : «**قال** [أي أبو مخنف عن فضيل بن خديج عن مولى الاشتر] : ولما بلغ محمد بن أبي بكر أن علياً (الحديث) » **وقال الشريف الرضي (ره)** في باب المختار من الكتب من نهج البلاغة (انظر شرح النهج لابن أبي الحديد ؛ ج٢ ؛ ص٥٣):

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

علياً عليه السلام قدوجدّه الأشتر إلى مصر شقّ عليه ، فكتب عليّ عليه السلام عند مهلك الأشتر الى محمّد بن أبي بكر [وذلك حين بلغه موجدة محمّد بن أبي بكر لقدوم الأشترعليه :

بسم الله الرّحمن الرّحيم ، من عبد الله عليّ أمير المؤمنين الى محمّد بن أبي بكر[1]] سلامٌ عليك[2] [أمّا بعد[3]] .

فقد بلغني موجدتك من تسريحي الأشتر إلى عملك ، ولم أفعل ذلك استبطاءً لك في الجهاد[4] ، ولااستزادةً لك منّي[5] في الجدّ ، ولونزعت ماحوت يداك[6] من سلطانك لولّيتك ماهوأيسر مؤونةً عليك[7] ، وأعجب ولايةً اليك إلاّ[8] أنّ الرّجل الّذي كنت

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

«ومن كتاب له عليه السلام الى محمدبن أبي بكر لما بلغه توجده من عزله بالاشتر عن مصر ثم توفى الاشتر فى توجهه الى هناك قبل وصوله اليها أما بعد فقد بلغنى الكتاب (بأدنى تفاوت فى آخره) » .

١ ـ ما بين المعقوفتين فى الطبرى فقط .

٢ ـ لم يذكر فى شرح النهج و البحار .

٣ ـ غير موجود فى الاصل .

٤ ـ فى النهج : « فى الجهد » .

٥ ـ فى الطبرى والنهج : «ولا ازدياداً منى لك» .

٦ ـ فى الطبرى والنهج : «ماتحت يدك» .

٧ ـ فى الطبرى وشرح النهج : «ماهوأيسر عليك فى المؤنة» . **أما المؤنة ففى الصحاح [فى مأن] :** «المؤنة تهمز ولاتهمز؛ وهى فعولة ،وقال الفراء : هى مفعلة من الاين وهو التعب والشدة ، ويقال : هومفعلة من الاون وهو الخرج والعدل لانه ثقل على الانسان، قال الخليل : ولو كان مفعلة لكان مئينة مثل معيشة ، وعند الاخفش يجوز أن تكون مفعلة» **وفى المصباح المنير للفيومى :** « المؤنة الثقل و فيها لغات ؛ احداها على فعولة بفتح الفاء و بهمزة مضمومة ؛ و الجمع مؤنات على لفظها ، ومأنت القوم أمأنهم مهموز بفتحتين ، و اللغة الثانية مؤنة بهمزة ساكنة قال الشاعر : أميرنا مؤنتهخفيفة ؛ والجمع مؤن مثل غرفة وغرف ، و الثالثة مونة بالواو و الجمع مون مثل صورة و صور ؛ يقال منها : مانه يمونه من باب قال » .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وليته مصر كان رجلاً لنا مناصحاً[١] وعلى عدوّنا شديداً، فرحمة الله عليه وقد استكمل أيّامه ولاقى حمامه ونحن عنه راضون ، فرضى الله عنه وضاعف له الثّواب وأحسن له المآب ، فأصحر[٢] لعدوّك ، وشمّر للحرب، وادع إلى سبيل ربّك بالحكمة والموعظة الحسنة[٣]، وأكثر ذكر الله و الاستعانة به و الخوف منه يكفك ما أهمّك[٤] ويعنك على ماولاّك ؛ أعاننا الله وإيّاك على ما لاينال إلّا برحمته ، والسّلام .

فكتب إليه عليه السلام محمّد بن أبى بكر - رضى الله عنه - جوابه .

بسم الله الرّحمن الرّحيم، لعبد الله أمير المؤمنين [علىّ من محمّد بن أبى بكر] سلامٌ عليك فإنّى أحمد إليك الله الّذي لا إله إلاّ هو . أمّا بعد . فقد انتهى إلىّ كتاب أمير المؤمنين وفهمته وعرفت ما فيه وليس أحدٌ من النّاس أشدّ على عدوّ أمير المؤمنين

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أقول : مجال البحث عن هذه الكلمة واسع بين اللغويين فمن أراد البسط فليراجع المفصلات من كتب اللغة .

١ - كلمة : « الا » فى شرح النهج و البحار فقط .

١ - فى الطبرى : « نصيحاً » . و فى النهج : « ناصحاً و على عدونا شديداً ناقما » .

٢ - فى الطبرى : « اصبر » ؛ **قال ابن الاثير فى النهاية :** « فى حديث على - رضى الله عنه - : فأصحر لعدوك و امض على بصيرتك ؛ أى كن من أمره على أمر واضح منكشف من: أصحر الرجل اذا خرج الى الصحراء » و قال **ابن أبى الحديد فى شرحه :** « و أصحر لعدوك اى ابرز له ولا تستتر عنه بالمدينة التى أنت فيها ، أصحر الاسد من خيسه اذا خرج الى الصحراء » .

٣ - صدر آية ١٢٥ من سورة النحل .

٤ - فى الطبعة الحديثة من شرح النهج : « همك » و هو بمعناه **ففى المصباح - المنير للفيومى :** « الهم الحزن و أهمنى الامر بالالف أقلقنى ، و همنى هماً من باب قتل مثله » .

ولأرأف [وأرقّ][1] لوليّه منّي[2] وقد خرجت فعسكرت وأمّنت[3] النّاس إلاّ من نصب لنا حرباً وأظهر لنا خلافاً ، وأنا متّبع أمر أمير المؤمنين وحافظه ولاجىء[4] إليه وقائم به ، والله المستعان على كلّ حال ، والسّلام[5] .

عن عبدالله بن حوالة الأزدي[6] أنّ أهل الشام لمّا انصرفوا من صفّين كانوا ينتظرون ما يأتي به الحكمان . فلمّا انصرفوا وتفرّقا وبايع أهل الشّام معاوية بالخلافة فلم يزدد معاوية إلاّ قوّة ، واختلف أهل العراق[7] على علي عليه السلام فما كان لمعاوية همّ

---

١ ـ في شرح النهج و البحار فقط .

٢ ـ العبارة في الطبري هكذا : « وليس أحد من الناس بأرضى مني برأي أمير المؤمنين ولا أجهد على عدوه ولا أرأف بوليه مني » .

٣ ـ في الطبري : « آمنت » يقال : « آمن فلاناً و أمنه = جعله في الامن » .

٤ ـ في الطبري : « ملتجيء » .

٥ ـ في الطبري : « و السلام عليك » و في شرح النهج و البحار : « و السلام على أمير المؤمنين و رحمة الله و بركاته » .

٦ ـ في الاصل : « الارنجي » **و في شرح النهج لابن أبي الحديد :** « قال ابراهيم: فحدث محمد بن عبدالله بن عثمان عن ابن أبي سيف المدائني عن أبي جهضم الازدي» **و في ثامن البحار :** (ص٦٢٩ ؛ س١٠) : « و عن أبي جهضم الاسدي » **قال الطبري في تأريخه** ضمن ذكره ما كان في سنة ثمان وثلاثين من الاحداث مانصه (ص ٥٥ من ج٦ من الطبعة الاولى) : « قال أبومخنف : حدثني أبوجهضم الازدي رجل من أهل الشام عن عبدالله بن حوالة الازدي أن أهل الشام لما انصرفوا (الحديث) » **فقال ابن حجر في تقريب التهذيب :** « عبدالله بن حوالة بفتح المهملة و تخفيف الواو الازدي أبو حوالة صحابي نزل الشام و مات بها سنة ثمان و خمسين و له اثنتان و سبعون سنة و يقال : مات سنة ثمانين أخرج حديثه أبوداود » **و قال الخزرجي في الخلاصة :** «عبدالله بن حوالة بفتح المهملة و الواو الازدي أبوحوالة نزل الاردن وقيل : دمشق ، له أحاديث ؛ وعنه جبير بن نفير و عبدالله بن شقيق و مكحول قال الواقدي : مات سنة ثمان و خمسين » فمن أراد التفصيل فليراجع المفصلات .

٧ ـ في الطبري : « و اختلف الناس بالعراق » .

ألا مصر ، وقدكان لأهلها هائباً[١] لقربهم منه وشدّتهم على من كان على رأى عثمان، وقد كان علم أنّ بهاقوماً قدساء هم قتل عثمان [وخالفوا [٢]] علياً مع أنّه كان يرجو أن يكون له فيها معاونة اذاظهر عليها على حرب علي عليه السلام [٣] لعظم [٤] خراجها .

قال : فدعا معاوية من كان معه من قريش ؛ عمروبن العاص السّهمىّ، وحبيب بن مسلمة الفهرىّ ، وبسر بن أرطاة العامرىّ ، والضّحّاك بن قيس الفهرىّ ، وعبد ـ الرّحمان بن خالدبن الوليد، ودعا من غير قريش نحوشرحبيل بن السّمط ، وأبي الاعور السّلمىّ ، وحمزة بن مالك الهمدانىّ ، فقال : أتدرون لماذا دعوتكم ؟ قالوا : لا ، قال : فانّى دعوتكم لامر هولى مهمّ ، وأرجو أن يكون الله قد أعان عليه ، فقال له القوم [كلّهم[٥]] : أو من قال له منهم : إنّ الله لم يطلع على غيبه أحداً؛ومانديى ماتريد ؟ ـ فقال له عمروبن العاص : أرى والله انّ أمر هذه البلاد لكثرة خراجها وعدد أهلها [٦] قدأهمّك ؛ فدعوتنا لتسألنا عن رأينا في ذلك ، فان كنت لذلك دعوتنا وله جمعتنا فاعزم واصرم [٧] ، ونعم الرّأى مارأيت ، إنّ في افتتاحهاعزّك وعزّ أصحابك وكبت عدوّك وذلّ [٨] أهل الخلاف عليك .

فقال له معاوية مجيباً : أهمّك يابن العاص ما أهمّك ؟ [٩] وذلك أنّ عمروبن

---

١ ــ فى الطبرى : « هائباً خائفاً » .

٢ ــ فى الطبرى وشرح النهج الحديدى فقط .

٣ ــ فى الطبرى : «و كان معاوية يرجو أن يكون اذا ظهر عليها ظهر على حرب على» .

٤ ــ فى شرح النهج : « لو فور » .

٥ ــ فى الطبرى فقط .

٦ ــ فى الطبرى : « البلاد الكثير خراجها والكثير عددها و عدد أهلها أهمك أمرها » .

٧ ــ فى الطبرى : « و أقدم » . **و قوله :** « و اصرم » **من قولهم :** « صرم الرجل يصرم (كشرف) صرامة كان صارماً اى ماضياً » **و فى أساس البلاغة :** « رجل صارم ماض فى الامور و قد صرم صرامة و يقال : رجل صرامة وصفاً بالمصدر » .

٨ ــ فى شرح النهج و البحار : « و ذل عدوك و كبت » .

٩ ــ فى الاصل : « ما أهمك ! يا ابن العاص ما أهمك ! » .

العاص كان بايع معاوية على قتال عليّ بن أبي طالب عليه السلام وأنّ له مصر طعمةً مابقي[١]، فأقبل معاوية على أصحابه وقال : إنّ هذا يعني ابن العاص قدظنّ وقد حقّق[٢] ظنّه، قالوا له : لكنّا لاندري، ولعلّ أباعبدالله قدأصاب . فقال عمروٌ : وأنا أبوعبدالله انّ أشبه الظّنون ماشابه اليقين[٣] .

ثمّ إنّ معاوية حمدالله وأثنى عليه وقال :

أمّا بعد فقد رأيتم كيف صنع الله لكم في حربكم هذه على عدوّكم، ولقد جاؤكم وهم لايشكّون أنّهم يستأصلون بيضتكم[٤] . و يحوزون[٥] بلادكم . ماكانوا يرون إلّا أنّكم في أيديهم، فردّهم الله بغيظهم لم ينالوا خيراً وكفى الله المؤمنين القتال[٦] وكفاكم

---

١ ـ في الطبرى : «كان صالح معاوية حين بايعه على قتال على بن أبي‌طالب على أن له مصر طعمة ما بقى» .

٢ ـ فى الطبرى : « ثم حقق » **و فى شرح النهج :** « و حقق » .

٣ ـ **فى الطبرى :** «قال معاوية : فانّ أباعبدالله قدأصاب ، قال عمرو : وأنا أبوعبدالله؛ قال : ان أفضل الظنون ما أشبه اليقين » و فى شرح النهج : « فقال عمرو : و أنا أبو عبدالله ان أفضل الظنون ماشابه اليقين » .

٤ ـ فى الطبرى : «جاؤكم وهم لا يرون الا أنهم سيقيضون بيضتكم» **ففى النهاية :** « فيه: لاتسلط عليهم عدواً فيستبيح بيضتهم ؛ أى مجتمعهم و موضع سلطانهم و مستقر دعوتهم ، و بيضة الدار وسطها و معظمها ، أراد عدواً يستأصلهم ويهلكهم جميعهم. **قيل :** أراد اذا أهلك أصل البيضة كان هلاك كل ما فيها من طعم أو فرخ ، واذا لم يهلك أصل البيضة ربما سلم بعض فراخها ، **و قيل :** أراد بالبيضة الخوذة فكأنه شبه مكان اجتماعهم والتيامهم ببيضة الحديد» .

أقول : يريد بالخوذة المغفر فانها معرب خود بالفارسية . **وأيضاً فى النهاية :** « و فى حديث ابن عباس : اذا كان يوم القيامة مدت الارض مد الاديم فاذا كان كذلك قيضت هذه السماء الدنيا عن أهلها أى شقت من : قاض الفرخ البيضة فانقاضت و قضت القارورة أى أنصدعت ولم تنفلق، و ذكرها الهروى فى قوض من تقويض الخيام وأعاد ذكرها فى قيض» .

٥ ـ فى الطبرى : « يخربون » و هو الاظهر .

٦ ـ مأخوذ من قوله تعالى : « ورد الله الذين كفروا بغيظهم لم ينالوا خيراً و كفى الله المؤمنين القتال (الاية ٢٥ سورة الاحزاب) لكن عبارة الطبرى هكذا : « لم ينالوا خيراً مما أحبوا » .

مؤونتهم ، وحاكمتموهم إلى الله فحكم لكم عليهم [١] ثمّ جمع لنا كلمتنا ، وأصلح ذات بيننا ، وجعلهم أعداء متفرّقين يشهد بعضهم على بعض بالكفر ، ويسفك بعضم دم بعض ، والله إنّي لأرجو أن يتمّ الله لنا هذا الامر . وقد رأيت أن أحاول حرب مصر فماذا ترون ؟! [٢]

فقال له عمروٌ : قدأخبرتك عمّا سألت ، و أشرت عليك بما سمعت .

فقال معاوية للقوم : ماترون ؟ فقالوا : نرى مارأى عمروٌ . فقال معاوية : إنّ عمراً قد عزم وصرم بما قال ، ولم يفسّر كيف ينبغي أن نصنع [٣] .

قال عمروٌ : فإنّي أشيرعليك كيف تصنع ، أرى أن تبعث جيشاً كثيفاً ؛ عليهم رجلٌ صارمٌ تأمنه وتثق به ، فيأتي مصرفيدخلها فإنّه سيأتيه [٤] من كان من أهلها على مثل رأينا فيظاهره [٥] على من كان بها من عدوّنا ، فإن اجتمع بها جندك ومن كان بها من شيعتك على من بها من أهل حربك رجوت أن يعزّ الله نصرك [٦] ويظهر فَلجك [٧] ، قال له معاوية: هل عندك شيءٌ غيرهذا نعمله [٨] فيما بيننا وبينهم [قبل هذا] ؟ قال : ما أعلمه ، قال معاوية : فانّ رأيي غير هذا ، أرى أن نكاتب من كان بها من شيعتنا ومن كان بها من عدوّنا ؛ فأمّا شيعتنا فنأمرهم بالثّبات على أمرهم و نمنّيهم قدومنا عليهم ، و أمّا من كان بها من عدوّنا فندعوهم الى صلحنا و نمنّيهم شكرنا و نخوّفهم حربنا ، فان صلح لنا ما قبلهم بغير حربٍ ولا قتالٍ فذلك ما أحببنا ؛ و الاّ فحربهم بين أيدينا [٩] ، انّك

---

١ ــ في الطبري: « و حا كمناهم الى الله ، فحكم لنا عليهم » .

٢ ــ في الطبري : « أن نحاول أهل مصر فكيف ترون ارتئائنا لها ؟ » .

٣ ــ في الطبري : « فكيف لي أن أصنع » .

٤ و ٥ ــ في شرح النهج : « سيأتينا » و « فنظاهره » كلاهما بلفظي المتكلم مع الغير .

٦ ــ في الطبري : « أن يعين الله بنصرك » .

٧ ــ الفلج بالضم اسم بمعنى الفوز و الظفر من «فلج» أي ظفر بماطلب و فاز به .

٨ ــ في الطبري : « يعمل به » .

٩ ــ في الطبري : « و الا كان حربهم من وراء ذلك كله » .

يا ابن العاص لامرؤٌ بورك لك في العجلة ، وأنا أمرؤٌ بورك لى في التّؤدة ، [١] قال له عمرو : فاعمل بما أراك الله فوالله ماأرى أمرك وأمرهم يصير الاّ الى الحرب العوان [٢] .

قال : فكتب معاوية عند ذلك الى مسلمة بن مخلّد [٣] الأنصارىّ والى معاوية ابن حديج الكندىّ [٤] وكانا قد خالفا علياً عليه السلام :

بسم الله الرّحمن الرّحيم ، أمّا بعد فانّ الله عزّ وجلّ قد ابتعثكما لأمر عظيم أعظم به أجركما ورفع به ذكركما وزيّنكما به في المسلمين ، طلبتما بدم الخليفة المظلوم ، وغضبتما لله اذترك حكم الكتاب ، وجاهدتما أهل الظّلم والعدوان ، فأبشرا [٥] برضوان الله وعاجل نصرة أولياء الله والمواساة لكما في دار الدّنيا وسلطاننا حتّى ينتهى ذلك الى مايرضيكما ويؤدّى به حقّكما ، فالزما أمركما ، وجاهدا عدوّكما ، وادعوا المدبرين عنكما الى هداكما [٦] فكأنّ الجيش قد أظلّ عليكما فانقشع [٧] كلّ ماتكرهان ودام كلّ ماتهويان ، والسّلام عليكما .

وبعث بالكتاب مع مولىً له يقال له : سبيع [٨] فخرج الرّسول بكتابه حتّى

---

١ - فى مجمع البحرين : «التؤدة التأني والرزانة ضد التسرع ، ومنه : صل على تؤدة» .

٢ - الحرب العوان هى الاشد من الحروب ، و **قيل** : الحرب العوان الحرب التى قوتل فيها مرة بعد اخرى فكأنهم جعلوا الاولى بكراً و الثانية عواناً ، فان العوان هى النصف من كل شىء أى الوسط منه .

٣ - قد مرت ترجمته فيما سبق (انظر ص ٢١٢) .

٤ - قد مرت الاشارة الى ترجمته فيما سبق (انظر ص ٢٥٥) .

٥ - فى شرح النهج و الطبرى : « فأبشروا » (بصيغة الجمع) .

٦ - فى الطبرى : « المدبر الى هداكما و حفظكما » .

٧ - فى شرح النهج : « فاندفع » .

٨ - فى الطبرى : « وكتب هذا الكتاب و بعث به مع مولى له يقال له سبيع» والمراد به سبيع بن يزيد الهمدانى كما فى كتاب صفين لنصر بن مزاحم (انظر ص ٥٨١ و ص ٥٨٦) أو الانصارى كما فى الطبرى (ص ٣٠ من ج ٦ من الطبعة الاولى بمصر) و هو الذى شهد من أصحاب معاوية الصحيفة التى كتبت بين على (ع) ومعاوية بصفين فى قصة التحكيم ، و أما الكلمة فصرحوا بضبطها على زنة زبير فهو مصغر .

قدم به عليهما بمصر ومحمّد بن أبي بكر يومئذٍ أميرها قدناصبه هؤلاء النّفر الحرب بها وهم عنه متنحّون يهابون الاقدام عليه ، فدفع الكتاب الى مسلمة بن مخلّدٍ فلمّا قرأه قال له : الق به معاوية بن حديج ثمّ القني به حتّى أُجيب عنّي وعنه ، فانطلق [اليه] الرّسول بكتاب معاوية فأقرأه ايّاه ثمّ قال له: انّ مسلمة قدأمرني أن أردّ الكتاب اليه لكي يجيب معاوية عنك و عنه ، قال : قل له : فليفعل ، فأتى مسلمة بالكتاب فكتب مسلمة الجواب عنه وعن معاوية بن حديجٍ :

الى معاوية بن أبي سفيان :

أمّا بعد فانّ هذا الامر الّذي قدندبنا[1] له أنفسنا وابتعثنا[2] الله به على عدوّنا أمرٌ نرجوبه ثواب ربّنا ، والنّصر على من خالفنا وتعجيل النّقمة على من سعى على امامنا،وطأطأ الرّكض في جهادنا،ونحن بهذه الأرض قدنفينا من كان بها من أهل البغي، وأنهضنا من كان بها من أهل القسط والعدل ، وقد ذكرت مؤازرتك في سلطانك وذات يدك ، وبالله انّه لامن أجل مالٍ غضبنا[3] ولا ايّاه أردنا ، فان يجمع الله لنا ما نريد ونطلب ويؤتنا ماتمنّى[4] فانّ الدّنيا والآخرة لله ربّ العالمين وقديؤتيهما الله [معاً[5]] عالماً من خلقه كما قال في كتابه : فآتاهما الله ثواب الدّنيا وحسن ثواب الاخرة والله يحبّ المحسنين[6] عجّل علينا بخيلك ورجلك فانّ عدوّنا قدكان علينا حرباً وكنّا فيهم قليلاً وقد أصبحوا لنا هائبين و أصبحنا لهم منابذين[7] فان يأتنا مددٌ من قبلك

---

١ - في الطبرى : « قد بذلنا » .

٢ - في الطبرى : « و ابتعنا أمر الله فيه » هذا اشارة الى ما ذكره معاوية في كتابه من قوله : « قد ابتعثكما الله لامر عظيم » فهو من قولهم « ابتعثه » بمعنى « بعثه » .

٣ - في الطبرى : « و بالله ان ذلك لامرماله نهضنا » .

٤ - في الطبرى : « و يؤتنا ما تمنينا » .

٥ - في شرح النهج : « جميعاً » .

٦ - آية ١٤٨ من سورة آل عمران .

٧ - في الطبرى : « مقرنين » .

يفتح الله عليك، ولا قوّة الّا به وهو حسبنا ونعم الوكيل[1].

قال: فجاء هذا الكتاب معاوية وهو يومئذٍ بفلسطين، فدعا النّفر الّذين سمّيناهم من قريش وغيرهم وأقرأهم الكتاب وقال لهم: ماذا ترون؟ - قالوا: نرى أن تبعث اليهم جنداً من قبلك فانّك مفتتحها ان شاء الله.

قال: معاوية: فتجهّز اليها يا أباعبدالله يعني عمرو بن العاص فبعثه في ستّة آلاف رجل فخرج يسير وخرج معه معاوية يودّعه فقال له معاوية عند وداعه إيّاه: أُوصيك بتقوى الله يا عمرو، وبالرّفق فانّه يمنٌ، وبالتّؤدة[2] فانّ العجلة من الشّيطان، وبأن تقبل من[3] أقبل، وأن تعفو عمّن أدبر؛ أنظره فان تاب وأناب قبلت منه، وان أبى فانّ السّطوة بعد المعرفة[4] أبلغ في الحجّة وأحسن في العاقبة، وادع النّاس الى الصّلح والجماعة؛ فان أنت ظفرت[5] فليكن أنصارك آثر[6] النّاس عندك، وكلّ النّاس فأول حسناً[7].

توجيه معاوية عمرو بن العاص الى مصر

انّ معاوية لمّا بلغه تفرّق النّاس عن علي عليه السلام وتخاذلهم أرسل عمرو بن العاص الى مصر في جيشٍ من أهل الشّام فسار حتّى دنا من مصر فتلقّى محمّد بن أبي بكر وكان

١ - في الطبرى مع هذه الزيادة: «و السلام عليك».

٢ - في الطبرى: «و بالمهل و التؤدة».

٣ - في الطبرى: «ممن».

٤ - في الطبرى: «بعد المعذرة».

٥ - في الطبرى: «فاذا أنت ظهرت».

٦ - في شرح النهج: «أبر».

٧ - **نقله ابن أبي الحديد مع ماذكر قبله في شرح النهج** (ج٢؛ ص٣١-٣٢) **أما المجلسي (ره) فهو لخص هنا** أكثر ما نقله ابن أبي الحديد و اكتفى بالاشارة من كل واقعة بجملة قصيرة كما هو دأبه في أكثر الموارد عند نقله القصص التاريخية (انظر ج ٨ باب الفتن الحادثة بمصر؛ ص ٦٤٩).

عامل علي على مصر ، فلمّا نزل أداني مصر اجتمعت اليه العثمانيّة فأقام بها وكتب الى محمّد بن أبي بكر :

أمّا بعد فتنحّ عنّي بدمك يا ابن أبي بكر فانّي لا أُحبّ أن يصيبك منّي ظفرٌ وانّ النّاس بهذه البلاد قد اجتمعوا [١] على خلافك ورفض أمرك ؛ وندموا على اتّباعك وهم مسلموك [٢] لو قد التقت حلقتا البطان [٣] ، فاخرج منها انّي لك من النّاصحين [٤] والسّلام.

قال : وبعث عمروٌ أيضاً مع هذا الكتاب بكتاب معاوية اليه وفيه [٥] :

أمّا بعد فانّ غبّ البغي والظّلم عظيم الوبال ، وانّ سفك الدّم الحرام لا يسلم صاحبه من النّقمة في الدّنيا والتّبعة الموبقة في الآخرة ، و مانعلم أحداً كان أعظم على عثمان بغياً ولا أسوأ له عيباً ولا أشدّ عليه خلافاً منك ، سعيت عليه في السّاعين ، وساعدت عليه مع المساعدين ، وسفكت دمه مع السّافكين ، ثمّ أنت تظنّ أنّي عنك نائمٌ ، ثمّ تأتي [٦] بلدة فتأمن فيها وجلّ أهلها أنصاري ؛ يرون رأيي ويرقبون [٧] قولي [٨] ويستصرخونني عليك [٩] وقد بعثت اليك قوماً حناقاً عليك [١٠] يستسفكون دمك ويتقرّبون

١ ـ في الاصل : « أجمعوا » .

٢ ـ «مسلموك» بتخفيف اللام و تشديدها من الاسلام والتسليم تقول : أسلمته و سلمته اذا خليت بينه و بين من يريد النكاية فيه .

٣ ـ **في الصحاح :** « البطان للقتب الحزام الذى يجعل تحت بطن البعير ، ويقال : التقت حلقتا البطان للامر اذا اشتد ، وهو بمنزلة التصدير للرحل ؛ يقال منه : أبطنت البعير ابطاناً اذا شددت بطانه» .

٤ ـ ذيل آية ٢٠ من سورة القصص .

٥ ـ في غير الاصل : « و هو » .

٦ ـ في الطبرى : « نائم أو ناس لك حتى تأتى » .

٧ ـ في الاصل والبحار : «يرفعون» و في شرح النهج : « يرفضون » والمتن من رقبه أى حرسه ؛ قال الله تعالى : « لايرقبون فيكم الا ولا ذمة » .

٨ ـ في البحار و شرح النهج : « قولك » وهو موافق لكلمة « يرفضون » المذكورة في شرح النهج .

٩ ـ في الاصل : « يستصرخون اليك » **و في البحار :** « يرقبون عليك » .

١٠ ـ هو من قولهم « حنق عليه = اغتاظ ؛ فهو حنق وحنيق » .

الى الله بجهادك [١]، قدأعطوا الله عهداً [٢] ليقتلنّك، ولولم يكن منهم اليك ماقالوا لقتلك الله بأيديهم أو بأيدى غيرهم من أوليائه فاُحذّرك [٣] واُنذرك واُحبّ أن يقتلوك بظلمك و وقيعتك وعدوانك على عثمان يوم الدّار تطعن بمشاقصك فيما بين أحشائه وأوداجه ولكنّى أكره أن تقتل ولن يسلمك الله من القصاص أين كنت والسّلام .

قال : فطوى محمد بن أبى بكر كتابيهما وبعث بهما الى على عليه السلام وكتب اليه :

أمّا بعد فانّ العاصى ابن العاص قدنزل أدانى مصر واجتمع اليه من أهل البلد كلّ من كان يرى رأيهم وقدجاء فى جيش جرّار وقدرأيت ممّن قبلى بعض الفشل، فان كان لك فى أرض مصر حاجة فأمددنى بالأموال والرّجال ، والسّلام [٤].

فكتب اليه على عليه السلام :

أمّا بعد فقدجاءنى رسولك [٥] بكتابك تذكر أنّ ابن العاص قدنزل أدانى مصر فى جيش جرّار ، وأنّ من كان على مثل رأيه قدخرج اليه ، وخروج من كان يرى رأيه خير [٦] لك من اقامته عندك ، وذكرت أنّك قدرأيت ممّن قبلك فشلاً ؛ فلاتفشل وان فشلوا ، حصّن قريتك واضمم اليك شيعتك وأذك [٧] الحرس فى عسكرك، واندب الى

---

١ ـ فى الاصل : « فى جهادك » .

٢ ـ **فى الطبرى :** « و قد أعطوا الله عهداً ليمثلن بك، ولو لم يكن منهم اليك ماعدا قتلك ما حذرتك ولا أنذرتك ، ولاحببت أن يقتلوك بظلمك و قطيعتك و عدوك على عثمان يوم يطعن بمشاقصك بين خششائه وأوداجه ولكن أكره ان امثل بقرشى ، ولن يسلمك الله من القصاص أبداً أينما كنت ، و السلام » .

٣ ـ **فى شرح النهج والبحار :** « و أنا أحذرك و أنذرك فان الله مقيد منك و مقتص لوليه و خليفته بظلمك له و بغيك عليه و وقيعتك فيه وعدوانك يوم الدار عليه، تطعن بمشاقصك فيما بين أحشائه وأو داجه ، ومع هذا فانى أكره قتلك ولا احب أن أتولى ذلك منك ،ولن يسلمك الله من النقمة أين كنت أبداً، فتنح و انج بنفسك ، و السلام » .

٤ ـ فى غير الاصل : « و السلام عليك و رحمة الله » .

٥ ـ فى الاصل : « رسلك » .

٦ ـ فى الاصل : « أحب » .

٧ ـ هو من قولهم : « أذكى عليه العيون أى أرسل عليه الطلائع » .

القوم كنانة بن بشر[1] المعروف بالنّصيحة والتّجربة والبأس؛ وأنا[2] نادب[3] اليك النّاس على الصّعب والذّلول، فاصبر لعدوّك وامض على بصيرتك ، وقاتلهم على نيّتك، وجاهدهم محتسباً لله وان كانت فئتك أقلّ الفئتين ؛ فان الله يعزّ[3] القليل ويخذل الكثير ، وقد قرأت كتابي الفاجرين المتحابّين على المعصية، والمتلائمين[4] على الضّلالة، والمرتشين[5] الّذين استمتعا بخلاقهما[6] فلايهدّنك[7] ارعادهما و ابراقهما ، و أجبهما ان كنت

---

١ - **في الاشتقاق لابن دريد** عند ذكره قبائل بنى زيد بن كهلان (ص ٣٧١) : « ومنهم كنانة بن بشر من بنى قتيرة و هو الذى ضرب عثمان بالعمود يقول فيه الوليد بن عقبة :

ألا ان خير الناس بعد ثلاثة قتيل التجيبى الذى جاء من مصر

و هو من بنى تجيب » **و في القاموس :** « و تجيب بالضم و يفتح بطن من كندة منهم كنانة بن بشر التجيبى قاتل عثمان رضى الله عنه » **وقال المسعودى في مروج الذهب** عند ذكره مقتل عثمان **مانصه :** « و في مقتله تقول زوجته نائلة بنت القرافصة :

ألا أن خير الناس بعد ثلاثة قتيل التجيبى الذى جاء من مصر

و مالى لا أبكى وتبكى قرابتى وقد غيبوا عنى فضول أبى عمرو»

أقول : من أراد التحقيق والتفصيل فيما ذكر فليخض فيه فان المقام لايسع البسط والبحث أكثر من هذا .

٢ - في الاصل : « و اذا أنا » .

٣ - في شرح النهج و البحار : « يعين » .

٤ - في الطبرى : « و المتوافقين » .

٥ - **قال المجلسى (ره) : « توضيح -** قوله (ع): والمرتشين ؛ في بعض النسخ : و المرتئين ؛ اى المنتظرين المترصدين للحكومة أيهما يأخذها ؛ **قال الجوهرى** المربأة المرقبة و كذلك المربأ و المرتبأ ، وربأت القوم ربئاً وارتبأتهم أى رقبتهم ، و ذلك اذا كنت طليعة لهم فوق شرف يقال: ربأ لنا فلان وارتبأ اذا اعتان، وربأت المربأة وارتبأتها أى علوتها، قال أبوزيد : رابأت الشيء مرابأة اذا حذرته و اتقيته » .

أقول : قوله : اعتان أى صار عيناً لهم أى ربيئة .

٦ - كذا في الاصل لكن **في شرح النهج و البحار :** « الذين استمتعوا بخلاقهم

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

لم تجبهما بما هما أهله فانّك تجدمقالاً ماشئت، والسّلام .

قال : [1] فكتب محمد بن أبي بكر الى معاوية جواب كتابه :

أمّابعد فقد أتاني كتابك تذكر من أمرعثمان أمراً لاأعتذراليك منه ، وتأمرني بالتّنحّي عنك كأنّك لي ناصح ، وتخوّفني بالمثلة [2] كأنّك عليّ شفيق ، وأنا أرجوأن تكون الدّائرة عليكم وأن يهلككم [3] الله في الوقعة [4] وأن ينزل بكم الذّلّ وأن تولّوا الدّبر ، فان يكن [5] لكم الأمر في الدّنيا فكم وكم لعمري من ظالم قدنصرتم ، وكم من مؤمن قدقتلتم ومثلتم به، والى الله المصيروإليه تردّ الأمور، وهوأرحم الرّاحمين ، والله المستعان على ماتصفون [6] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

كما استمتع الذين من قبلهم بخلاقهم » **وفى الطبرى :** « المنكرين فى الدنيا قد استمتعوا بخلاقهم كما استمتع الذين من قبلهم بخلاقهم » . وكيف كان فالعبارة مأخوذة من قول الله تعالى فى سورة التوبة من آية ٦٩ : « فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلاقكم كما استمتع الذين من قبلكم بخلاقهم » .

٧ ـ فى الطبرى : « فلايهلك » (من هاله الامر يهوله) **و فى شرح النهج و البحار :** « فلا يضرنك » و المتن من قولهم : « هدنى هذا الامر، و هد ركنى ، و هدتنى المصيبة = اذا بلغ منك الغاية و أوهنت ركنك » .

١ ـ **قال الطبرى :** «قال أبومخنف : فحدثنى محمد بن يوسف بن ثابت الانصارى عن شيخ من أهل المدينة قال : كتب محمد بن أبىبكر الى معاوية بن أبى سفيان جواب كتابه: أما بعد فقد أتانى كتابك تذكرنى من أمر عثمان أمراً لا أعتذر اليك منه (الكتاب) » (انظر ج ٦ ؛ ص ٥٨) .

٢ ـ فى شرح النهج والبحار: «وتخوفني بالحرب » و فى الطبرى : «وتخوفنى المثلة».

٣ ـ فى البحار : « و أن يخذ لكم » .

٤ ـ فى الطبرى : « أن تكون لى الدائرة عليكم فأجتاحكم فى الوقعة » .

٥ ـ فى الطبرى : « و ان تؤتوا النصر ويكن » .

٦ ـ فى الطبرى : « تصفون ، و السلام » .

قال : وكتب محمّد بن أبي بكر الى عمرو بن العاص جواب كتابه :

أمّا بعد فقد فهمت كتابك وعلمت ماذكرت ، وزعمت أنّك لاتحبّ [1] أن يصيبني منك ظفر فأشهد بالله انّك لمن المبطلين ، و زعمت [2] أنّك لي ناصح وأُقسم أنّك عندي ظنين ، وزعمت [3] أنّ أهل البلد قد رفضوني وندموا على اتّباعي فاولئك حزبك وحزب الشّيطان الرّجيم ، حسبنا الله ربّ العالمين [ونعم الوكيل] ، وتوكّلت على الله العزيز الرّحيم، ربّ العرش العظيم [4].

قال : وأقبل عمرو بن العاص [5] فقصد مصر فقام محمّد بن أبي بكر في النّاس فحمد الله وأثنى عليه وصلّى على محمّد صلى الله عليه وآله ثمّ قال :

أمّا بعد يا معاشر المؤمنين [6] فانّ القوم الّذين كانوا ينتهكون الحرمة و ينعشون الضّلالة [7] ويشبّون نار الفتنة [8] ويستطيلون [9] بالجبريّة قد نصبوا لكم العداوة و ساروا اليكم بالجنود ، فمن أراد الجنّة و المغفرة فليخرج الى هؤلاء القوم فليجالد هم [10]

١ ـ في الطبرى : « تكره » .

٢ ـ في الاصل : « أتزعم » .

٣ ـ في الاصل : « و تزعم » .

٤ ـ في الطبرى : « فاولئك لك و للشيطان الرجيم أولياء ، فحسبنا الله رب العالمين، و توكلنا على الله رب العرش العظيم ، و السلام » .

٥ ـ **قال ابن أبي الحديد** في شرح النهج (ج ٢ ، ص ٣٢) **و المجلسي (ره) في البحار (ج ٨ ؛ ص٦٤٩) :** « قال ابراهيم : فحدثنا محمد بن عبدالله عن المدائني قال : فأقبل عمرو بن العاص (القصة) » .

٦ ـ في البحار : «المسلمين» وفي الطبرى : «المسلمين والمؤمنين» .

٧ ـ في الاصل :«يفشون الضلالة» وفي شرح النهج والبحار : «يغشون (بالغين المعجمة) أرض الضلالة» والمتن من قولهم : «نعشه الله ينعشه نعشاً = اذا رفعه وأقامه، وانتعش العاثر اذا نهض من عثرته » .

٨ ـ في الاصل : «ويستعتبون به » أما البحار وشرح النهج فليست الفقرة مذكورة فيهما .

٩ ـ في الطبرى : « يتسلطون » .

١٠ ـ في غير الاصل : « فليجاهدهم » .

في الله ، انتدبوا الى هؤلاء رحمكم الله مع كنانة بن بشر و من يجيب معه من كندة؛ فانتدب معه نحو ألفى رجل ، و [خرج] محمّد في نحو ألفين[١] ، واستقبل عمرو كنانة وهو على مقدّمة محمّد ، فأقبل عمرو نحو كنانة فلمّا دنامنه سرّح نحوه الكتائب كتيبة بعد كتيبة ، فجعل كنانة لا يأتيه كتيبة من كتائب أهل الشّام الّا شدّ عليها بمن معه فيضربها حتّى يلحقها بعمرو ؛ ففعل ذلك مراراً ، فلمّا رأى عمرو ذلك بعث الى معاوية بن حديج الكندى فأتاه في مثل الدّهم[٢] فلمّا رأى كنانة ذلك الجيش نزل عن فرسه ونزل معه أصحابه ؛ فضاربهم بسيفه و هو يقول : و ما كان لنفس أن تموت الّا باذن الله كتاباً مؤجّلاً ومن يرد ثواب الدّنيا نؤته منها ومن يرد ثواب الآخرة نؤته منها و سنجزى الشّاكرين[٣] ثمّ ضاربهم بسيفه حتّى استشهد ؛ رحمه الله .

قتل محمد بن أبى بكر رحمة الله عليه

انّ عمرو بن العاص[٤] لمّا قتل كنانة أقبل نحو محمّد بن أبى بكر وقد تفرّق عنه أصحابه ، فلمّا رأى ذلك محمّد خرج يمضى في الطّريق[٥] حتّى انتهى الى خربة في [ناحية] الطّريق فآوى اليها ، و جاء عمرو بن العاص حتّى دخل الفسطاط ، وخرج

---

١ - فى شرح النهج والبحار : «ثم ندب معه نحو ألفى رجل ، وتخلف محمد فى ألفين».

٢ - **فى النهاية :** « فيه : لما نزل قوله تعالى : عليها تسعة عشر قال أبوجهل : أماتستطيعون يامعشر قريش وأنتم الدهم أن يغلب كل عشرة منكم واحداً ؛ الدهم العدد الكثير».

٣ - آية ١٤٥ سورة آل عمران .

٤ - **فى شرح النهج لابن أبى الحديد(ج ٢ ؛ ص ٣٣؛ س ٧) : « قال ابراهيم :** حدثنا محمد بن عبدالله عن المدائنى عن محمد بن يوسف أن عمرو بن العاص لما قتل (القصة)» **و نقله المجلسى (ره)** فى ثامن البحار فى باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥٠ ؛ س ٦) من دون ذكر السند ، و كذلك أورده الطبرى .

٥ - فى الطبرى : «يمشى» وفى شرح النهج : «فخرج محمد متمهلا فمضى فى طريقه».

معاوية بن حديج في طلب محمد بن أبي بكر حتّى انتهى الى علوج[١] على قارعة الطّريق فسألهم : هل مرّ بكم أحد تنكرونه ؟ - قالوا : لا ؛ فقال أحدهم : انّي دخلت تلك الخربة فاذاً أنا فيها برجل جالس؛ فقال ابن حديج : هو هو وربّ الكعبة ، فانطلقوا يركضون حتّى دخلوا عليه و استخرجوه وقد كاد يموت عطشاً فأقبلوا به نحو الفسطاط .

قال : و وثب أخوه عبدالرّحمن بن أبي بكر الى عمرو بن العاص و كان في جنده فقال : والله لا يقتل أخي صبراً ؛ ابعث الى معاوية بن حديج فانهه عن قتله ، فأرسل عمرو الى معاوية أن ائتني بمحمّد ، فقال معاوية : أقتلتم كنانة بن بشر ابن عمّي و أُخلّي عن محمد ؟! هيهات ؛ أكفّاركم خيرٌ من اولئكم أم لكم براءةٌ في الزّبر[٢] . فقال محمد : اسقوني قطرةً من الماء ، فقال معاوية : لاسقاني الله ان سقيتك قطرةً أبداً ؛ انّكم[٣] منعتم عثمان أن يشرب الماء حتّى قتلتموه ظامياً[٤] محرماً ، فسقاه[٥] الله من الرّحيق المختوم، والله لأقتلنّك يا ابن أبي بكر وأنت ظمآن فيسقيك الله من الحميم والغسلين[٦] . فقال له محمد بن أبي بكر : يا ابن اليهوديّة النّسّاجة : ليس ذلك[٧] اليك ولا الى من ذكرت[٨] ، انّما ذلك الى الله يسقي أولياءه ويظمىء أعداءه وهم أنت و قرناؤك[٩]

---

١ - في المصباح المنير : «العلج الرجل الضخم من كفار العجم ، وبعض العرب يطلق العلج على الكافر مطلقاً ؛ والجمع علوج وأعلاج مثل حمل وحمول وأحمال» .

٢ - آية ٤٣ سورة القمر .

٣ - في الاصل : « انما » .

٤ - في شرح النهج والبحار والطبري : « صائماً » .

٥ - في الطبري : « فتلقاه » .

٦ - في الطبري : « فيسقيك الله الحميم والغساق» .

٧ - في شرح النهج والبحار : «ليس ذلك اليوم» .

٨ - في البحار : « ولا الى عثمان » .

٩ - في الطبري ؛ « وضرباؤك » .

و من تولّاك [و تولّيته [١]] ، و الله لو كان سيفى في يدى ما بلغتم منّى ما بلغتم ، فقال له معاوية بن حديج ـ لعنه الله ـ : أتدرى ما أصنع بك ؟! اُدخلك جوف هذا الحمار [٢] الميّت ثمّ اُحرقه عليك بالنّار ، فقال محمّد : ان فعلتم ذلك بى فطالما فعلتم ذلك بأولياء الله ، وأيم الله انّى لأرجو أن يجعل الله هذه النّار التى تخوّفنى بها [علىّ] برداً و سلاماً كما جعلها على ابراهيم خليله ، و أن يجعلها عليك وعلى أوليائك كما جعلها على نمرود [٣] و أوليائه ، و انّى لأرجو أن يحرقك الله و امامك يعنى معاوية بن أبى سفيان و هذا و أشار الى عمرو بن العاص بنار تلظّى عليكم كلّما خبت زادها الله [٤] سعيراً ، فقال له معاوية : انّي لا أقتلك ظلماً ؛ انّما أقتلك بعثمان. فقال له محمّد : وما أنت وعثمان؟ انّ عثمان عمل بغير الحقّ و بدّل [٥] حكم القرآن و قد قال الله عزّ وجلّ : و من لم يحكم بما أنزل الله فاولئك هم الكافرون ، و اولئك هم الظّالمون ، و اولئك هم الفاسقون [٦] ، فنقمنا عليه أشياء عملها ؛ فأردنا أن يختلع من عملنا [٧] فلم يفعل ؛ فقتله من قتله من النّاس [٨] فغضب معاوية بن حديج فقدّمه فضرب عنقه ثمّ ألقاه في جوف حمار و أحرقه بالنّار .

---

١ ـ فى البحار فقط .

٢ ـ فى الطبرى : « أدخلك فى جوف حمار » .

٣ ـ فى شرح النهج والبحار : «على ثمود » .

٤ ـ فى الاصل : «زدناهم» مطابقاً لما ورد فى القرآن الكريم فى آخر آية ٩٦ من سورة اسرائيل .

٥ ـ فى الطبرى : «عمل بالجور ونبذ » .

٦ ـ ذيل آيات ٤٤ و٤٥ و٤٧ من سورة المائدة .

٧ ـ فى شرح النهج : « أن يخلع نفسه من الخلافة » .

٨ ـ **فى تاريخ الطبرى بعد الايات :** «فنقمنا ذلك عليه فقتلناه وحسنت أنت له ذلك ونظراؤك فقد برأنا الله ان شاء الله من ذنبه وأنت شريكه فى اثمه وعظيم ذنبه وجاعلك على مثاله قال: فغضب معاوية فقدمه فقتله ثم ألقاه فى جيفة حمار ثم أحرقه بالنار،فلما بلغ عائشة جزعت عليه جزعاً شديداً وقنتت عليه فى دبر الصلوة تدعو على معاوية و عمرو، ثم قبضت عيال محمد اليها ؛ فكان القاسم بن محمد بن أبى بكر فى عيالها» .

فلمّا بلغ ذلك عائشة أمّ المؤمنين جزعت عليه جزعاً شديداً وقنتت في دبر كلّ صلوة تدعو علي معاوية بن أبي سفيان و عمرو بن العاص و معاوية بن حديج، وقبضت عيال محمد أخيها و ولده اليها ؛ فكان القاسم بن محمد بن أبي بكر في عيالها[1] .

وكان معاوية بن حديج ملعوناً خبيثاً ، و كان يسبّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام .

قال : حدّثنا داود بن أبي عوف[2] قال[3] : دخل معاوية بن حديج على الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليهما السلام مسجد المدينة فقال له الحسن : و يلك يا معاوية أنت الذى تسبّ أمير المؤمنين عليّاً عليه السلام ؟ ! أما والله لئن رأيته يوم القيامة وما ان أظنّك تراه؛ لترينّه كاشفاً عن ساق يضرب وجوه المنافقين ضرب غريبة[4] الابل[5] .

---

١ – فى شرح النهج : «من عيالها» وفى البحار : «فى حجرها» .

وقال الطبرى بعد نقله قتل محمدبن أبى بكر بروايته عن أبى مخنف :

«أماالواقدى فانه ذكرلى أن سويدبن عبدالعزيز حدثه عن ثابت بن عجلان عن القاسم بن عبدالرحمن أن عمروبن العاص خرج فى أربعة آلاف فيهم معاوية بن حديج وأبوالاعورالسلمى فالتقوا بالمسناة فاقتتلوا قتالا شديداً حتى قتل كنانة بن بشربن عتاب التجيبى ولم يجد محمد بن أبى بكرمقاتلا فانهزم، فاختبأ عند جبلة بن مسروق فدل عليه معاوية بن حديج فأحاط به فخرج محمد فقاتل حتى قتل . قال الواقدى . وكانت المسناة فى صفر سنة ٣٨ » (انظر ج ٦ من الطبعة الاولى بمصر ؛ ص ٦٠) .

٢ – **فى تقريب التهذيب :** «داود بن أبى عوف سويد التميمى ، البرجمى ، بضم الموحدة والجيم ، مولاهم ، أبوالجحاف بالجيم وتشديدالمهملة ، مشهوربكنيته ، وهوصدوق شيعى ، ربما أخطأ ، من السادسة /تمسق» . والرجل من رواة الشيعة ، وعده الشيخ فى رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام ، **و فى تنقيح المقال للمامقانى (ره)** « ونقل فى باب الكنى من القسم الاول من الخلاصة عن ابن عقدة توثيقه» .

٣ – **فى شرح النهج : « قال ابراهيم :** و حدثنى عمروبن حماد بن طلحة القناد، عن على بن هاشم ، عن أبيه ، عن داود بن أبى عوف قال: (الحديث) ».

٤ فى شرح النهج والبحار : «يضرب وجوه أمثالك عن الحوض ضرب غرائب» .

٥ – **نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥٠؛**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عن عبدالملك [١] بن عمير [٢] عن عبدالله بن شدّاد [٣] قال : حلفت عائشة لا تأكل شواءاً أبداً فما أكلت شواءاً بعد مقتل محمّد حتّى لحقت بالله ، وما عثرت قطّ الّا قالت :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

س٢١) بهذه العبارة : « فقد روى عن داود بن أبي عوف قال : دخل معاوية بن حديج (الحديث)» ونقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٣٣) كما أشرنا اليه آنفاً .

أقول : نقل ابن أبي الحديد هذا الحديث أيضاً بسندين آخرين في شرح النهج (ج ٤ ؛ ص٧) ونص عبارته هكذا : «قال المدائني : وروى أبو الطفيل قال :قال الحسن عليه السلام لمولى له:أتعرف معاوية بن حديج ؟ ـ قال: نعم،قال:اذا رأيته فأعلمني ، فرآه خارجاً من دار عمرو بن حريث فقال : هوهذا ، فدعاه فقال له :أنت الشاتم علياً عند ابن آكلة الاكباد؟! أما والله لئن وردت الحوض ولم [ظ : لن] ترده لترينه مشمراً عن ساقيه حاسراً عن ذراعيه يذود عنه المنافقين. **قال أبو الحسن :** وروى هذا الخبر أيضاً قيس بن الربيع عن بدر بن الخليل عن مولى الحسن عليه السلام» .

---

١ ـ **في شرح النهج :** «قال ابراهيم : وحدثني محمد بن عبدالله بن عثمان عن المدائني عن عبدالملك بن عمير عن عبدالله بن شداد (الحديث) » (ج ٢ ؛ ص ٣٣ ؛ س ٣٢) و في ثامن البحار (ص٦٥٠ ؛ س٢٣) وعن محمد بن عبدالله بن شداد» .

٢ ـ في الاصل : «عبدالله بن عمير» **ففي تقريب التهذيب:** «عبدالملك بن عمير بن سويد اللخمي ، حليف بني عدي ، الكوفي ، ويقال له الفرسي ، بفتح الفاء والراء ثم مهملة ، نسبة الى فرس له سابق ، كان يقال له القبطي ، بكسر القاف وسكون الموحدة ، وربما قيل ذلك أيضاً لعبدالملك ، ثقة فقيه ، تغير حفظه ، وربما دلس ، من الثالثة،مات سنة ست و ثلاثين ومائة وله مائة وثلاث سنين /٤» وله رواية في كتب الشيعة وهومذكور في كتب الفريقين ؛ فمن أراد التفصيل فليراجعها .

٣ ـ **في تقريب التهذيب :** « عبدالله بن شداد بن الهاد الليثي ، أبو الوليد المدني، ولد على عهد النبي (ص) ، و ذكره العجلي من كبار التابعين الثقات ، وكان معدوداً في الفقهاء ،

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

تعس معاویة بن أبی سفیان و عمرو بن العاص و معاویة بن حدیج [1] .

عن أبی اسحاق : أنّ أسماء بنت عمیس [2] لمّا أتاها نعی محمد بن أبی بکر وما صنع به کظمت حزنها [3] و قامت الی مسجدها حتّی تشخّبت دماً [4] .

مات بالکوفة مقتولا سنة احدی و ثمانین و قیل : بعدها / ع » . **و فی تهذیب التهذیب ضمن ترجمته** : « کان یأتی الکوفة و أمه سلمی بنت عمیس الخثعمیة أخت أسماء (الی أن قال) : و قال ابن المدینی : شهد مع علی یوم النهروان ، و قال العجلی و الخطیب : هو من کبار التابعین و ثقاتهم . و قال الواقدی : خرج مع القراء أیام ابن الاشعث علی الحجاج فقتل یوم دخیل ؛ و کان ثقة فقیهاً کثیر الحدیث متشیعاً » .

و فی تنقیح المقال ضمن ترجمته المبسوطه : « روی ابن أبی الحدید فی شرح النهج عند ذکره بنی‌امیة وأنهم منعوا من اظهار فضائل علی ـ علیه‌السلام ـ عن عطاء عن عبدالله بن شداد بن الهاد أنه قال: وددت أن‌أترك فأحدث بفضائل علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام و أن عنقی ضربت بالسیف » .

أقول : الرجل من أکابر الشیعة و مذکور فی کتب تراجمهم .

---

۱ ـ ستأتی الاشارة الی بعض هذه الروایات عند ذکرنا مقتل محمد بن أبی بکر (ره) فی تعلیقات آخر الکتاب انشاء الله تعالی .

(انظر التعلیقة رقم ۳۵)

۲ - **قال ابن أبی‌الحدید فی شرح النهج** : «**قال ابراهیم** : و قد روی هاشم أن أسماء بنت عمیس (الحدیث) » **فمن المحتمل** أن یکون‌المراد بأبی اسحاق هوالسبیعی المتقدم ترجمته فی ص ۷۰، أو أن یکون المراد به أبا اسحاق‌الدوسی مولی بنی هاشم ، و ما فی سند ابن أبی الحدید من قوله : « و قد روی هاشم » یؤید الثانی بناء علی أن تکون کلمتا « مولی بنی» ساقطتین من السند ؛ والله العالم بحقیقة الامر .

۳ ـ فی شرح النهج : « غیظها » .

۴ - **کذا فی الاصل لکن‌فی حیوة الحیوان للدمیری** عند ذکره کیفیة قتل محمد بن أبی‌بکر فی باب الحاء المهملة تحت عنوان « الحمار » :

« ولما سمعت امه أسماء بنت عمیس بقتله کظمت الغیظ حتی شخبت ثدیاها دماً » **وفی‌ النهایة لابن‌الاثیر** : « فیه : یبعث الشهید یوم‌القیامة وجرحه یشخب دماً ، الشخب السیلان و قد شخب یشخب و یشخب ، و أصل الشخب ما یخرج من تحت ید الحالب عندکل غمزة و عصرة لضرع الشاة ، ومنه الحدیث : ان‌المقتول یجیء یوم القیامة تشخب أوداجه دماً » .

عن أبي اسماعيل كثير النوّاء[1]: أنّ أبابكر[2] خرج في غزاة فرأت أسماء بنت عميس في منامها وهي تحته كأنّ أبابكر مخضّب[3] بالحنّاء رأسه ولحيته وعليه ثياب بيض فجاءت الى عائشة فأخبرتها، فقالت: ان صدقت رؤياك فقد قتل أبوبكر، ان خضابه الدّم؛ و انّ ثيابه أكفانه ثمّ بكت، فدخل النّبيّ صلى الله عليه وآله وهي كذلك فقال: ما أبكاها؟ فقالوا: يا رسول الله ما أبكاها أحد ولكنّ أسماء ذكرت رؤيا رأتها لأبي بكر فأخبر النّبيّ صلى الله عليه وآله، فقال: ليس كما عبّرت عائشة ولكن يرجع أبوبكر صالحاً[4] فيلقى أسماء فتحمل منه أسماء بغلام تسمّيه محمّداً يجعله الله غيظاً على الكافرين و المنافقين، فكان الغلام محمّد بن أبي بكر - رحمه الله - قتل يومئذ فكان كما أخبر.

قال: وكتب[5] عمرو بن العاص الى معاوية بن أبي سفيان عند قتل محمّد بن أبي بكر و كنانة بن بشر:

أمّا بعد فانّا لقينا محمّد بن أبي بكر و كنانة بن بشر في جموع من أهل مصر

١- **قال ابن الاثير في اللباب**: «النواء بفتح النون والواو المشددة وبعدها ألف؛ هذه النسبة الى بيع النوى؛ و أهل المدينة يبيعونه و يعلفونه جمالهم، والمشهور بهذه النسبة كثير النواء أبو اسماعيل يروى عن عطية، و روى عنه الكوفيون».

أقول: يأتي تفصيل ترجمة الرجل في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى.

(انظر التعليقة رقم ٣٦).

٢ - **قال المجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥٠؛ س ٢٢): «و يروى عن كثير النواء أن أبابكر (الحديث)» **و قال ابن أبي الحديد في شرح النهج**: (ج ٢؛ ص ٣٣ - ٣٤): «**قال ابراهيم**: و روى ابن عائشة التيمي عن رجاله عن كثير النواء أن أبابكر (الحديث)».

٣ - في القاموس: «خضبه يخضبه = لونه كخضبه [أي بتشديد الضاد]» و في الصحاح: «بنان مخضب شدد للمبالغة».

٤ - كذا صريحاً في الاصل و شرح النهج و البحار ولكني أظن أن الكلمة محرفة عن لفظة «سالماً» فان سياق الكلام يقتضي السلامة لا الصلاح كما هو واضح.

٥ - قال ابن أبي الحديد: «قال ابراهيم: و حدثني محمد بن عبدالله عن المدائني قال: «فكتب (الحديث)».

فدعوناهم الى الكتاب و السنّة فعصوا [1] الحقّ وتهوّكوا [2] في الضلال، فجاهدناهم فاستنصرنا الله عليهم، فضرب الله وجوههم وأدبارهم ومنحنا أكتافهم، فقتل محمد بن أبي بكر و كنانة بن بشر، و الحمد لله ربّ العالمين، والسّلام [3].

ورود قتل محمد بن أبي بكر على علي عليه السلام

عن جندب [4] بن عبدالله [5] قال :

---

١ - في الاصل : « فعمضوا » .

٢ - في شرح ابن أبي الحديد : « فتهولوا » (باللام) **ففي النهايه :** « فيه : أنه قال لعمر في كلام : أمتهوكون أنتم كما تهوكت اليهود و النصارى؟! لقد جئت بها بيضاء نقية ؛ التهوك كالتهور وهو الوقوع في الامر بغير روية ، والمتهوك الذي يقع في كل أمر ، و قيل : هو التحير ، و في حديث آخر : ان عمر أتاه (ص) بصحيفة أخذها من بعض أهل الكتاب ؛ فغضب و قال : أمتهوكون فيها يا ابن الخطاب ؟ » .

٣ - **فليعلم** أن ما في المتن من قوله : « وكان معاوية بن حديج ملعوناً خبيثاً » الى هنا كله مذكور في شرح النهج لابن أبي الحديد (انظر ج٢ ؛ ص٣٣ - ٣٤) **أما المجلسي** (ره) **فهو أيضاً نقل كل ذلك** الا خبر اتيان نعي محمد بن أبي بكر امها أسماء بنت عميس وكتاب عمرو بن العاص الى معاوية بن أبي سفيان (انظر ثامن البحار ص٦٥٠ ؛ س٢١-٢٨) .

٤ - **في شرح النهج والبحار: « حبيب » ففي جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلا عن نسخة مصححة معتمدة من رجال الشيخ (ره) : «جندب بن عبدالله الازدي من أصحاب علي (ع) » **و نقل في الثاني منهما عن أسد الغابة** أنه جندب الخير بن عبدالله الازدي ونقل عن اعلام الورى رواية مفصلة عنه تدل على كونه من أصحاب علي(ع) و ممن شهد معه مشاهده فراجع **وفي لسان الميزان :** «جندب بن عبدالله الضبي ؛ ذكره الطوسي في رجال الشيعة» .
أقول : كأن نسخة صاحب الميزان كانت سقيمة والصحيح « الازدي » كما نقلناه .

٥ - **قال ابن أبي الحديد في شرح النهج** (ج ٢ ؛ ص ٣٤ ؛ س ٩) : « قال ابراهيم : و حدثني محمد بن عبدالله عن المدائني عن الحارث بن كعب بن عبدالله بن قعين عن حبيب بن عبدالله (الحديث) » **وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب الفتن الحادثة بمصر (ص٦٥٠ ؛ س٢٨) : « و عن الحارث بن كعب عن حبيب بن عبدالله (الحديث) » **و في الطبري :** «قال هشام عن أبي مخنف قال : وحدثني الحارث بن كعب بن فقيم عن جندب عن عبدالله بن فقيم عم الحارث بن كعب . . . . يستصرخ من قبل (الحديث) » و يأتي ما يتعلق بالمقام في غارة سفيان بن عوف الغامدي ان شاء الله تعالى .

واللّه انّى لعند علىّ جالسٌ اذ جاءه عبداللّه بن قعين جد كعب يستصرخ من قبل محمّد بن أبى بكر وهو يومئذ أميرٌ على مصر، فقام علىٌّ عليه السلام فنادى في النّاس: الصّلوة جامعةٌ فاجتمع النّاس فصعد المنبر فحمداللّه وأثنى عليه وصلّى على النّبىّ صلى الله عليه وآله ثمّ قال: أمّا بعد فهذا صريخ محمّد بن أبى بكر واخوانكم من أهل مصر وقد سار اليهم ابن النّابغة عدوّ اللّه وعدوّكم، فلا يكوننّ أهل الضّلال الى باطلهم والرّكون الى سبيل الطّاغوت أشدّ اجتماعاً على باطلهم وضلالتهم منكم على حقّكم، فكأنّكم بهم قد[1] بدؤوكم واخوانكم بالغزو فاعجلوا اليهم بالمواساة والنّصر، عباداللّه انّ مصر أعظم من الشّام خيراً[2]؛ وخيرٌ أهلاً فلا تغلبوا على مصر، فانّ بقاء مصر في أيديكم عزٌّ لكم وكبتٌ لعدوّكم اخرجوا الى الجرعة [والجرعة بين الكوفه و الحيرة[3]] لنتوافى هناك كلّنا[4] غداً ان شاء اللّه.

فلمّا[5] كان الغد[6] خرج يمشى فنزلها بكرةً فأقام بها حتّى انتصف النّهار يومه ذلك فلم يوافه منهم مائة رجل[7] فرجع، فلمّا كان العشىّ[8] بعث الى الأشراف؛ فجمعهم،

١ – فى شرح النهج و البحار: « و قد ».

٢ – فى الطبرى: « أعظم من الشام وأكثر خيراً ».

٣ – **فى معجم البلدان**: « الجرعة بالتحريك موضع قرب الكوفة المكان الذى فيه سهولة ورمل و اليه يضاف الجرعة المذكورة فى كتاب مسلم و هو يوم خرج أهل الكوفة الى سعيد بن العاص وقت قدم عليهم و الياً من قبل عثمان؛ فردوه و ولوا أبا موسى ثم سألوا عثمان حتى أقره عليهم ».

٤ – فى الطبرى: « فوافونى بها هناك ».

٥ – فى شرح النهج و الطبرى و البحار: « قال: فلما ».

٦ – فى الطبرى: « من الغد ».

٧ – فى الطبرى: « رجل واحد ».

٨ – فى الأصل: «كان العشاء» و فى الطبرى: « من العشى».

فدخلوا عليه القصر وهو كئيبٌ حزينٌ فقال[١].

الحمد لله على ما قضى من أمرٍ[٢]، وقدّر من فعلٍ[٣]، وابتلاني بكم أيّتها الفرقة التي لاتطيع إذا أمرت[٤] ولاتجيب إذا دعوت[٥] لاأباًلغيركم[٦] ماتنتظرون بنصركم[٧] [ربّكم[٨]]، والجهاد على حقّكم؟! الموت أو الذلّ لكم في هذه الدّنيا في غير الحق[٩] والله لئن جاءني الموت ـ وليأتينّي فليفرّقن بيني وبينكم وانّي لصحبتكم لقال[١٠].

الادين يجمعكم، ألاحميّة تغضبكم[١١]، اذ أنتم سمعتم[١٢] بعدوّكم ينتقص[١٣] بلادكم ويشنّ الغارة عليكم، أوليس عجباً أنّ معاوية يدعو الجفاة الظّلمة الطغّام[١٤] فيتّبعونه على غير عطاءٍ ولا معونةٍ، فيجيبونه في السّنة [المرّة و] المرّتين والثّلاث إلى أيّ

---

١ ـ **فليعلم أن الشريف الرضى (ره)** أورد في باب المختار من خطب أمير ـ المؤمنين (ع) من كتاب نهج البلاغة خطبة تشتمل على بعض هذه الفقرات فلنشر اليها و هي: « من خطبة له (ع): منيت بمن لا يطيع اذا أمرت، ولا يجيب اذا دعوت، لا أبا لكم ما تنتظرون بنصركم ربكم، أما دين يجمعكم ولاحمية تحمشكم (الى آخرماهناك انظرج١؛ص٢١٢ من شرح النهج) » و سنشير الى باقيها عن قريب ان شاء الله تعالى.

٢ و٣ ـ في الطبرى: « من أمرى » و « من فعلى ».

٤ و ٥ ـ في شرح النهج و البحار: « أمرتها » و « دعوتها ».

٦ ـ في النهج: « لا أبا لكم ».

٧ ـ في الطبرى: « بصبركم ».

٨ ـ في النهج فقط.

٩ ـ في شرح النهج و البحار: « لغيرالحق »، و في الطبرى: « على غير الحق ».

١٠ ـ في الطبرى: « وأنا لصحبتكم قال، وبكم غيرظنين، لله أنتم؟! » و في شرح النهج « لتجدنني لصحبتكم جد قال » وفي البحار: « ولتجدنني لصحبتكم قالياً ».

١١ ـ في النهج: « تحمشكم » وفي الطبرى: « تحميكم ».

١٢ ـ في شرح النهج و البحار: «ألا تسمعون».

١٣ ـ في الطبرى: « يرد ».

١٤ ـ في الطبرى: «الجفاة الطغام» وفي شرح النهج و البحار: « الجفاة الطغام الظلمة ».

وجه شاء ، ثمّ إنّي أدعوكم وأنتم اولو النّهى وبقيّة النّاس [على المعونة وطائفة منكم على العطاء ١] فتختلفون وتتفرّقون عنّي وتعصونني وتخالفون عليّ.

فقام إليه مالك بن كعب الأرحبيّ ٢ فقال : يا أمير المؤمنين اندب النّاس معي؛ فانّه لاعطر بعد عروس ٣، لمثل هذا اليوم [كنت ٤] أدّخر نفسي، وانّ الأجر لايأتي

---

١ - ما بين المعقوفتين في الطبرى فقط ؛ و سياق الكلام يقتضي وجوده هنا .

٢ - **في الجرح و التعديل :** « مالك بن كعب الارحبي روى عن . . . . و روى عنه . . . . سمعت أبي يقول ذلك » و ورد ذكره في تأريخ الطبرى في موارد و عبر عنه في بعض الموارد : « مالك بن كعب الهمداني ثم الارحبي » **وفي تنقيح المقال للمامقاني (ره):** « مالك بن كعب الارحبي كان عامل علي (ع) على عين التمر و أميره على الجيش الذى سيره الى مصر لنصرة محمد بن أبي بكر (الى أن قال) و يأتي في النعمان بن بشير نقل قصة لنعمان معه و أنه أغار على مالك في ألفين من أهل الشام وكان مع مالك ألف رجل و قد أذن لهم فرجعوا الى الكوفة ولم يبق معه الامائة أو نحوها ؛ فكتب الى علي (ع) يستصرخه فبينما علي (ع) يجهز العسكر له اذ ورد عليه الخبر بهزيمة النعمان ونصرة مالك» **وفي تاج العروس :** «ان يزيد بن قيس و عمرو بن سلمة ومالك بن كعب الارحبيون من عمال سيدنا علي رضى الله عنه» و يأتي ذكره مفصلا في الكتاب في غارة النعمان بن بشير الانصارى على عين التمر فانتظر .

٣ - **قال المجلسي (ره) في المجلد الثامن من البحار (ص٦٥٣) :** « قوله : فانه لاعطر بعد عروس ؛ **قال الزمخشري** بعد ايراد المثل : ويروى : لامخبأ لعطر بعد عروس **و أصله** أن رجلا اهديت اليه امرأة فوجدها تفلة فقال لها : أين الطيب ؟ - **فقالت :** خبأته ؛ فقال ذلك ، **وقيل:** عروس اسم رجل مات فحملت امرأته أواني العطر فكسرتها على قبره وصبت العطر، فوبخها بعض معارفها فقالت ذلك، يضرب على الاول في ذم ادخار الشيء وقت الحاجة اليه ، وعلى الثاني في الاستغناء عن ادخار الشيء لعدم من يدخر له . **وقال الميداني : قال المفضل :** أول من قال ذلك امرأة من عذرة يقال لها : أسماء بنت عبدالله ،وكان لها زوج من بني عمها يقال له عروس؛ فمات عنها فتزوجها رجل من قومها يقال له : نوفل ؛ و كان أبخل أعسر أبخر بخيلا دميماً فلما أراد أن يظعن بها قالت له : لو أذنت لي فرثيت ابن عمي و بكيت عند مسه؟ فقال : افعلي ، فقالت: أبكيك يا عروس الاعراس ، يا ثعلباً في أهله و أسداً عند الباس ، **مع أشياء ليس يعلمها**

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

إلاّ بالكره [١].

[ثمّ التفت إلى النّاس وقال [٢]] : اتقّوا الله وأجيبوا إمامكم وانصروا دعوته وقاتلوا عدوّكم ، وأنا أسير [٣] إليهم يا أمير المومنين .

قال : فأمر عليّ منادية سعداً مولاه فنادى : ألاسيروا مع مالك بن كعب إلى مصر [٤]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الناس ، قال : وما تلك الاشياء ؟ ـ قالت :

كان عن الهمة غير نعاس   و يعمل السيف صبيحات الباس

ثم قالت : يا عروس الاغر الازهر ، الطيب الخيم الكريم المحضر **مع أشياء له لا تذكر ، قال : و ما تلك الاشياء ؟ ـ قالت :** كان عيوفاً للخنى و المنكر ، طيب النكهة غير أبخر ، أيسر غير أعسر ، فعرف الزوج أنها تعرض به ، فلما رحل بها قال : ضمى اليك عطرك ؛ ونظر الى قشوة عطرها مطروحة، **فقالت: لاعطر بعد عروس ؛ فذهبت مثلا .**

و يقال : ان رجلا تزوج امرأة فاهديت اليه فوجدها تفلة فقال لها : أين الطيب ؟ ـ فقالت : خبأته ، فقال لها : لا مخبأ لعطر بعد عروس ؛ فذهبت مثلا ؛ يضرب لمن لا يدخر عنه نفيس » .

أقول : و قال أبو هلال الحسن بن عبدالله بن سهل **العسكرى فى جمهرة الامثال : «قولهم لامخبأ لعطر بعد عروس :** يضرب مثلا للشيء يستعجل عندالحاجة اليه **و أصله :** أن رجلا تزوج امرأة فهديت اليه ؛ فوجدها تفلة فقال : أين الطيب ؟ فقالت : خبأته ، فقال : لا مخبأ لعطر بعد عروس ، و العروس اسم للرجل و المرأة ؛ فاذا كان الرجل فجمعه عرس ، و اذا كانت المراة فالجمع العرائس » **. و فى القاموس :** « تفل كفرح تغيرت رائحته ، و هو تفل ككتف ، و هى تفلة و متفال» .

٤ ـ فى الطبرى فقط .

١ ـ فى البحار : « الا بالكرة » و ضبطها فيه بتشديد الراء أى بالحملة على العدو ، و على تخفيفها أيضاً صحيح ؛ فان مفاد العبارة ما ورد فى الحديث المعروف النبوى : « حفت الجنة بالمكاره و حفت النار بالشهوات » .

٢ ـ فى شرح النهج و البحار فقط .

٣ ـ فى البحار : « انا نسير » .

٤ ـ فى الطبرى : « فنادى فى الناس: ألا انتدبوا الى مصر مع مالك بن كعب » .

وكان وجهاً مكروهاً ؛ فلم يجتمعوا إليه شهراً ، [فلمّا اجتمع له منهم ما اجتمع خرج بهم مالك بن كعب[1]] فعسكر بظاهر الكوفة[2] ، ثمّ إنّه خرج و خرج معه أمير المؤمنين عليٌّ عليه السلام فنظروا فاذاً جميع من خرج معه نحوٌ من ألفي رجل ؛ فقال عليٌّ عليه السلام : سيروا على اسم الله فوالله ما إخالكم[3] تدركون[4] القوم حتّى ينفضي أمرهم .

قال : فخرج مالكٌ بهم وسار بهم خمس ليالٍ .

ثمّ إنّ الحجّاج بن غزيّة الأنصاريّ[5] قدم على عليٍّ من مصر ، وقدم عليه

---

١ ـ مابين المعقوفتين مأخوذ من شرح النهج والبحار .

٢ ـ في الاصل : « فخرج معسكراً » .

٣ ـ **في النهاية لابن الاثير :** « فيه : ما اخالك سرقت أى ما أظنك ؛ يقال : خلت اخال بالكسر والفتح؛ والكسر أفصح وأكثر استعمالا، و الفتح القياس » **وفي المصباح المنير :** « و خال الرجل الشيء يخاله خيلا من باب نال اذا ظنه ، و خاله يخيله من باب باع لغة ، و في المضارع للمتكلم اخال بكسر الهمزة على غير قياس و هو أكثر استعمالا؛ و بنو أسد يفتحون على القياس » **و في الصحاح :** « و تقول في مستقبله : اخال بكسر الالف و هو الافصح و بنو أسد تقول : أخال بالفتح و هو القياس » **و في القاموس :** و تقول في مستقبله [أى خال] اخال بكسر الهمزة و تفتح في لغية » **و قال في تاج العروس :** و اخال بكسر الهمزة هو الافصح كما في العباب ؛ زاد غيره و هو أكثر استعمالا و الفتح هي لغة بني أسد و هو القياس كما في العباب و المصباح ، و قال المرزوقي في شرح الحماسة : الكسر لغة طائية كثر استعمالها في ألسنة غيرهم حتى صار أخال [بالفتح] كالمرفوض ، و زعم أقوام أن الفتح هو الافصح ، وفيه كلام في شرح الكعبية لابن هشام ؛ قاله شيخنا » .

٤ ـ في الطبري : « سر ؛ فو الله ما اخالك تدرك » بالخطاب لمالك فقط .

٥ ـ **في تقريب التهذيب :** «حجاج بن عمرو بن غزية بفتح المعجمة وكسر الزاى و تشديد التحتانية الانصارى المازني المدني صحابي و له رواية عن زيد بن ثابت و شهد صفين مع علي ـ رضي الله تعالى عنه » و ذكره **في تهذيب التهذيب والاصابة** بتفصيل أكثر من ذلك ، **و في تنقيح المقال ضمن ترجمته المبسوطة : «و عن الاستيعاب:** حجاج بن عمرو بن غزية الانصارى من أهل المدينة شهد مع علي (ع) و هو الذي كان يقول : يا معشر الانصار أتريدون أن نقول لربنا اذا لقيناه : انا أطعنا سادتنا وكبراءنا فأضلونا السبيلا ؟ يا معشر الانصار انصروا أمير المؤمنين آخراً كما نصرتم رسول الله أولا ، والله ان الآخرة لشبيهة بالاولى ، ان الاولى أفضلهما [انتهى]».

أقول : الرجل مترجم حاله على سبيل التفصيل في كتب الفريقين؛ فمن أراده فليراجعها .

عبدالرحمن بن المسيب[١] الفزاري من الشام ، فأما الفزاري فكان عينه عليه السلام بالشام، و أما الأنصاري فكان مع محمد بن أبي بكر بمصر فحدثه الأنصاري بما عاين وشهد بهلاك محمد ، وحدثه الفزاري أنه لم يخرج من الشام حتى قدمت البشرى من قبل عمرو بن العاص [تترى[٢]] يتبع بعضها على أثر بعض بفتح مصر و قتل محمد بن أبي بكر و حتى أذن معاوية بقتله على المنبر فقال له : يا أمير المؤمنين ما رأيت يوماً قط سروراً بمثل سرور[٣] رأيته بالشام حتى أتاهم هلاك[٤] ابن أبي بكر فقال علي عليه السلام :

أما إن حزننا على قتله على قدر سرورهم به ، لابل يزيد أضعافاً .

قال : فسرح علي عليه السلام عبدالرحمن بن شريح الشامي[٥] إلى مالك بن كعب فرده[٦] من الطريق .

قال : وحزن علي عليه السلام على محمد بن أبي بكر حتى رئي ذلك فيه و تبين في وجهه ، وقام في الناس خطيباً فحمدالله وأثنى عليه ثم قال : ألاو ان مصر قدافتتحها الفجرة أولياء الجور والظلم الذين صدوا عن سبيل الله وبغوا الاسلام عوجاً ، ألاوان

---

١ ـ كذا في الاصل و شرح النهج والبحار لكن في الطبري : « عبدالرحمن بن شبيب الفزاري » و أما ترجمته فلم نظفر بها في مظانها .

٢ ـ في الطبري فقط ؛ و في المصباح المنير : « قال الازهري : الوتيرة المداومة على الشيء و الملازمة وهي مأخوذة من التواتر و هو التتابع ، يقال تواترت الخيل اذا جاءت يتبع بعضها بعضاً ؛ و منه : جاؤوا تترى أي متتابعين وتراً بعد وتر و الوتر الفرد » و في الصحاح : « و تترى فيها لغتان تنون و لا تنون مثل علقى، فمن ترك صرفها في المعرفة جعل ألفها ألف تأنيث وهو أجود ؛ وأصلها وترى من الوتر وهو الفرد ، قال تعالى : ثم أرسلنا رسلنا تترى أي واحداً بعد واحد ، و من نونها جعل ألفها ملحقة » .

٣ ـ كذا في شرح النهج و البحار لكن في الاصل : « قوماً قط سروراً بمثل سرور » وفي الطبري : « قوماً قط أسر ، ولاسروراً قط أظهر من سرور » وهذا هو الاصح والانسب للمقام.

٤ ـ في شرح النهج و البحار : « قتل » .

٥ ـ كذا في الاصل و لم يذكر « الشامي » في شرح النهج و لكن في الطبري في - الطبعة الاولى بمصر : «اليامي» وفي طبعة اروبا «الشبامي» هنا و في سائر موارد ذكره .

٦ ـ في شرح النهج : « فطرده » .

محمد بن أبى بكر قد استشهد ـ رحمه الله ـ فعندالله نحتسبه ، أماوالله لقدكان ماعلمت[1] [لممّن[2]] ينتظر القضاء ويعمل للجزاء ، ويبغض شكل الفاجر ويحبّ هين[3] المؤمن، وانّى والله ماألوم نفسى على تقصير ولاعجز وانّى بمقاساة الحرب لجدّ بصير[4] وانّى لأقدم على الأمر[5] وأعرف وجه الحزم وأقوم بالرّأى المصيب[6] فأستصرخكم معلناً

١ ـ **قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى (ص٦٥٣): «**قوله** ـ عليه السلام ـ: لقدكان ما علمت ؛ أى مادمت علمته وعرفته،أوعلمت حاله،أو صرت عالماً بتنزيله منزلة اللازم ، **و يحتمل** أن تكون ما موصولة بتقدير الباء أى بالذى علمت منه،أو بجعله خبركان و الافعال بعده بدله ، أواسم كان والافعال خبره ، أى كان الذى علمت منه تلك الصفات والاول لعله أظهر» .

٢ ـ هذه الكلمة فى الطبرى فقط .

٣ ـ كذا فى الاصل، وفى الطبرى : « هدى المؤمن » و فى شرح النهج و البحار : « سمت المؤمن » فكأنه اشارة الى قوله (ص) : « المؤمن هين لين » **ففى النهاية :** « فيه المسلمون هينون لينون ؛ هما تخفيف الهين واللين **قال ابن الاعرابى :** العرب تمدح بالهين اللين مخففين و تذم بهما مثقلين ؛ فهين فيعل من الهون و هو السكينة والوقار و السهولة فعينه و او ، وشيء هين وهين أى سهل، ومنه حديث عمر : النساء ثلاث فهينة لينة عفيفة » .

٤ ـ فى الاصل : « لمقاساة الحرب لجد جدير » وفى الطبرى : «لمقاساة الحرب نجد خبير » وفى البحار : « لمقاساة الحرب مجد بصير » .

ففى القاموس : «هوعالم جد عالم بالكسر متناه بالغ النهاية » **و فى الصحاح :** « و قولهم : فى هذا خطر جد عظيم أى عظيم جداً » **و فى لسان العرب :** « هذا العالم جد العالم ، وهذا عالم جد عالم ؛ يريد بذلك التناهى و أنه قد بلغ الغاية فيما يصفه من الخلال» **و فى المصباح المنير :** «الجد فى الأمر الاجتهاد وهو مصدر يقال منه : جد يجد من بابى ضرب و قتل و الاسم الجد بالكسر و منه يقال : فلان محسن جداً أى نهاية و مبالغة **قال ابن ـ السكيت :** ولا يقال : محسن جداً بالفتح » **و فى معيار اللغة :** « و فلان محسن جداً كضد لاكمد أى متناه بالغ فى الاحسان ، و كذلك فلان عالم جد عالم بكسر الجيم و فتح الدال أى بالغ الغاية فى العلم ، و قولم : فى هذا خطر جد عظيم أى عظيم جداً » .

٥ ـ فى شرح النهج و البحار : « غلى الحرب » .

٦ ـ **فليعلم** أن بقية الخطبة التى نقلنا صدرها قبيل ذلك (انظر ص٢٩١) وقلنا سنشير الى باقيها عن قريب هى هذه : « أقوم فيكم مستصرخاً،وانا ديكم متغوثاً ، فلا تسمون لى قولا، ولا تطيعون لى أمراً ، حتى تكشفت الامور عن عواقب المساءة فمايدرك بكم ثار ولا يبلغ

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وا ناديكم نداء المستغيث معرباً[١] فلاتسمعون لي قولاً ولا تطيعون لي أمراً ، تصيرون الامور الى عواقب المساءة[٢] فأنتم القوم لايدرك بكم الثار ولاتنقض بكم الأوتار[٣] ، دعوتكم الى غياث[٤] إخوانكم منذ بضع وخمسين يوماً[٥] فجرجرتم[٦] على جرجرة الجمل الاشدق[٧] وتثاقلتم الى الأرض تثاقل من ليس له نيّة في جهاد العدو ، ولا

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بكم مرام ، دعوتكم الى نصر اخوانكم فجرجرتم جرجرة الجمل الاسر و تثاقلتم تثاقل النضو الادبر (الخطبة)» **أما قول ابن أبي الحديد في شرح النهج :** « هذا الكلام خطب به أمير المؤمنين (ع) في غارة النعمان بن بشير الانصاري على عين التمر **ذكر صاحب الغارات** أن النعمان بن بشير قدم هو و أبو هريرة (الى آخر ما نقل وسيأتي في الكتاب) فهو كلام صادر عن اشتباه **وذلك** أن هذا الكلام و هذه الخطبة يناسب ما ذكره صاحب الغارات هنا أعني وصول خبر قتل محمد بن أبي بكر؛ لاما ذكره ابن أبي الحديد، مضافاً الى أنه نفسه ذكر هذه الخطبة في قصة وصول خبر قتل محمد بن أبي بكر الى علي (ع) كما أشرنا اليه من قبل، ويستفاد ذلك أيضاً بعد التدبر في القصة **وذلك** أن مالك بن كعب الارحبي كان حاضراً عند قوله (ع) : وابتلاني بكم ؛ وقام اليه (ع) وقال ما قال ، والحال أنه كان في غارة النعمان بن بشير في عين التمر أميراً على مسلحة أمير المؤمنين و كتب من هناك اليه (ع) ما كتب كما سيجيىء مبسوطاً في الكتاب في غارة النعمان بن بشير .

١ ـ في شرح النهج و البحار : « و اناديكم مستغيثاً » و في النهج : « أقوم فيكم مستصرخاً ، واناديكم متغوثا » .

٢ ـ في الطبري و شرح النهج والبحار : «حتى تصير [بي] الامور الى عواقب المساءة » و في النهج : « حتى تكشف الامور عن عواقب المساءة » .

٣ ـ في النهج (بدلها) : « ولا يبلغ بكم مرام » .

٤ ـ في النهج : « الى نصر » .

٥ ـ في غير الاصل : « ليلة » .

٦ ـ في الاصل و الطبري : « تجرجرتم » .

٧ ـ كذا في الاصل والطبري، أما النهج و شرح ابن أبي الحديد و البحار ففيها: «الاسر » **و في النهج بعد العبارة :** « و تثاقلتم تثاقل النضو الادبر » . **ففي الصحاح :** « بعير

« بقية الحاشية في الصفحة الاتيه »

رأيٌ له فى اكتساب الأجر، ثم خرج الىّ منكم جنيدٌ متذائبٌ[1] ضعيفٌ كأنّما يساقون الى الموت وهم ينظرون[2]، فاُفٍّ لكم ثمّ نزل [فدخل رحله[3]].

قال : كتب على عليه السلام الى عبدالله بن العبّاس وهو على البصرة[4]:

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أسر اذا كانت بكركرته دبرة بين السرر قال الشاعر :

ان جنبى عن الفراش لناب كتجافى الاسر فوق الظراب »

و فى القاموس : « و ناقة بها السرر [محركة] و هو وجع يأخذ البعير فى مؤخر كركرته من دبرة ، والبعير أسر » **وقال ابن أبى الحديد :** « الجرجرة صوت يردده البعير فى حنجرته و أكثر ما يكون ذلك عند الاعياء و التعب ، و **الجمل الاسر** الذى بكركرته دبرة ، و **النضو** البعير المهزول ، و **الادبر** الذى به دبر و هى العقور من القتب و غيره » **و قال ابن ميثم البحرانى (ره) فى شرحه على النهج** (ص١٥٧ من الطبعة الاولى بطهران سنة ١٢٧٦) : « الجرجرة ترديد صوت البعير فى حنجرته عند عسفه ، والسرر داء يأخذ البعير فى سرته يقال منه: جمل أسر ، و **النضو** من الابل البالى من تعب السير ، **والادبر** الذى به دبر و هى القروح فى ظهره » **أما الاشدق ففى الصحاح :** « الشدق جانب الفم يقال : نفخ فى شدقيه و الجمع أشداق ، و الشدق بالتحريك سعة الشدق يقال : خطيب أشدق بين الشدق » **و فى أساس البلاغة للزمخشرى :** « هو أشدق واسع الشدقين وهما نهيتا الفم من الجانبين و تقول : غضبوا فانقلبت أحداقهم و أزبدت أشداقهم ، و رجل أشدق واسع الشدق ، وقوم شدق وفيهم شدق ، و من المجاز : خطيب أشدق مفوه كليم ، ومنه قيل لعمرو بن سعيد : الاشدق » .

١ - **قال الرضى** - رحمه الله - بعد تمام الخطبة : «**قوله (ع) :** متذائب أى مضطرب من قولهم : تذاءبت الريح أى اضطرب هبوبها ، و منه سمى الذئب ذئباً لاضطراب مشيته » **و فى النهاية لابن الاثير :** « و فى حديث على - رضى الله عنه - : خرج منكم الى جنيد متذائب ضعيف ؛ المتذائب المضطرب من قولهم : تذاءبت الريح أى اضطرب هبوبها» .

٢ - ذيل آية ٦ سورة الانفال و صدرها : « يجادلونك فى الحق بعد ماتبين » .

٣ - هذه الفقرة فى شرح النهج و البحار فقط .

٤ - **قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج** (ج٢ ؛ ص٣٥) **والمجلسى (ره) فى ثامن البحار** (ص٦٥١ ؛ س١٢) : «**قال ابراهيم :** فحدثنا محمد بن عبدالله عن المدائنى

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بسم الله الرّحمن الرّحيم ، من عبدالله عليّ أمير المؤمنين الى عبدالله بن العبّاس: سلامٌ عليك ورحمة الله وبركاته ، أمّا بعد فانّ مصر قد افتتحت وقد استشهد محمد بن أبي بكرٍ فعندالله عزّ وجلّ نحتسبه . وقد كنت كتبت الى النّاس وتقدّمت اليهم في بدء الأمر وأمرتهم باغاثته[١] قبل الوقعة ، ودعوتهم سرّاً وجهراً ، و عوداً وبدءاً ؛ فمنهم الآتي[٢] كارهاً ، ومنهم المعتلّ[٣] كاذباً ، ومنهم القاعد خاذلاً ، أسأل الله تعالى أن يجعل لي منهم فرجاً [ومخرجاً] وأن يريحني منهم عاجلاً ، فوالله لولا طمعي عند لقاء عدوّي في الشّهادة و توطيني نفسي على المنيّة لأحببت أن لا أبقى مع هؤلاء يوماً واحداً ، عزم الله لنا ولك [على الرّشد و[٤]] على تقواه وهداه ، انّه على كلّ شيءٍ قدير ، والسّلام[٥] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قال : كتب علي (ع) الى عبدالله بن العباس (الكتاب) » . **و قال الطبرى فى تاريخه** فى حوادث سنة ثمان و ثلاثين (ج ٦ ؛ ص ٦٣ من الطبعة الاولى بمصر) : « وكتب الى عبدالله بن العباس (الكتاب) » **و قال الشريف الرضى (ره)** فى باب المختار من الكتب من نهج البلاغة : «ومن كتاب له عليه السلام الى عبدالله بن العباس بعد مقتل محمد بن أبي بكر : أما بعد فان مصر (الكتاب) » .

و لما كان ما نقله السيد مشتملا على زيادات و فوائد أحببت أن أورده بعينه هنا، و بما أن المقام كان لا يسعه أوردناه فى تعليقات آخر الكتاب .

(انظر التعليقة رقم ٣٧) .

ثم لما بنينا الامر على نقل الكتاب عن النهج بتمامه فى تعليقات آخر الكتاب لم نشر هنا الى موارد اختلاف الكلمات و الالفاظ ؛ فتفطن .

١ ــ فى الطبرى : « نحتسبه وندخره ، وقد كنت قمت فى الناس فى بدئه وأمرتهم بغياثه» .

٢ ــ فى الاصل و الطبرى : « من أتى » .

٣ ــ فى الطبرى : « من اعتل » .

٤ ــ فى الطبرى فقط .

٥ ــ فى شرح النهج و البحار : « و السلام عليك و رحمة الله و بركاته » .

فكتب اليه عبدالله بن عبّاس : [بسم الله الرّحمن الرّحيم [1]] .

لعبدالله علىّ أمير المؤمنين من عبدالله بن عبّاس : سلامٌ عليك يا أمير المؤمنين ورحمةالله وبركاته ، أما بعد فقد بلغنى كتابك تذكر فيه افتتاح مصر وهلاك محمّدبن أبى-بكر [2] وأنّك سألت الله ربّك أن يجعل لك من رعيّتك الّتى ابتليت بها فرجاً ومخرجاً ، وأنا أسأل الله أن يعلى كلمتك ، وأن يعينك [3] بالملائكة عاجلاً ، واعلم أنّ الله صانع لك [ذلك] ومعزّك ومجيبٌ دعوتك وكابتٌ عدوّك ، وأخبرك يا أميرالمؤمنين أنّ النّاس ربّما تباطؤوا ثمّ نشطوا [4] فارفق بهم يا أمير المؤمنين ودارهم [5] و منّهم واستعن بالله عليهم كفاك الله المهمّ [6] والسّلام [7] .

قال : وأخبرنى ابن أبى سيف أنّ عبدالله بن عبّاس قدم على علىّ عليه السلام من البصرة فعزّاه بمحمّد [8] بن أبى بكر رحمه الله .

عن مالك بن الجون [9] الحضرمىّ أنّ عليّاً عليه السلام قال :

---

١ ــ فى الطبرى فقط .

٢ ــ فى الطبرى فى هذا الموضع : «فالله المستعان على كل حال ، ورحم الله محمدبن أبى بكر وآجرك ياأمير المؤمنين وقدسألت» .

٣ ــ فى شرح النهج : «وأن يغشيك» وفى الطبرى : «وأن يعزك» وفى البحار : «وأن يأتى بما تحبه» .

٤ ــ فى الطبرى : « تثاقلوا ثم ينشطون » .

٥ ــ فى الطبرى : «وداجنهم» يقال : «داجنه مداجنة = داهنهم» .

٦ ــ فى شرح النهج : «الهم» .

٧ ــ فى شرح النهج والبحار : «والسلام عليك ورحمةالله وبركاته» .

٨ ــ فى الأصل : «على محمد» وفى شرح النهج : «عن محمد» والمتن موافق للبحار .

أماالحديث فنقله ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج٢ ، ص ٣٥) والمجلسى (ره) فى ثامن البحار (ص٦٥١ ؛ س ٢٢) .

٩ ــ فى الطبرى : « مالك بن الجون» من دون وصفه بنسبة «الحضرمى» وغير موجود فى شرح النهج؛ والمتن موافق للبحار **ففى الجرح والتعديل لابن أبى حاتم الرازى (ج٨؛**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

رحم‌الله محمداً ؛كان غلاماً حدثاً ، أما والله لقد كنت أردت أن اُولي المرقال هاشم بن عتبة بن أبي وقاص مصر، والله لو أنه وليها لما خلّى لعمرو بن العاص وأعوانه[1] العرصة، ولماقتل الّا وسيفه في يده بلاذمٍ لمحمد بن أبي بكر، فلقد أجهد[2] نفسه وقضى ماعليه .

قال[3] : فقيل لعلي عليه السلام : لقد جزعت على محمد بن أبي بكر جزعاً شديداً ياأمير المؤمنين ...! قال : ومايمنعني ؟ انه كان لي ربيباً وكان لبني أخاً ، وكنت له والداً أعده ولداً[4] .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ص ٢٠٨ من طبعة حيدراباددكن) : «مالك بن الجوين الحضرمي، و يقال : مالك بن الجون ، ويقال أبوالحجاج الاسلمي وهو خال سلمة بن كهيل ، روى عن علي ـ رضي‌الله‌عنه ـ روى عنه عثمان بن المغيرة الثقفي ؛ سمعت أبي يقول ذلك » .

١ ـ في الطبري : «وأعوانه الفجرة » .

٢ ـ في الاصل : «جهد» وفي الطبري : «اجتهد» .

٣ ـ في شرح النهج والبحار : «قال المدائني» .

٤ ـ **قال السيد الرضي (ره) في نهج البلاغة في باب المختار من الخطب** (ج٢ شرح النهج لابن أبي الحديد؛ ص ٢١) : «ومن كلام له ـ عليه السلام ـ لما قلد محمدبن أبي بكر مصر فملكت عليه وقتل : وقد أردت تولية مصر هاشم بن عتبة ولووليته اياها لما خلى لهم العرصة ولا أنهزهم الفرصة بلا ذم لمحمدبن أبي بكر ،فلقدكان الي حبيباً ، وكان لي ربيباً».

أقول : قد أشرنا فيما سبق في ابتداء ولاية قيس بن سعد الى أن ابن أبي الحديد قال في شرح هذا الكلام ناقلا عن كتاب الغارات مفصل هذه الوقائع الى آخر ما وقع من مقتل محمد بن أبي حذيفة (انظر ص ٢٠٨) .

وليعلم أيضاً أن المجلسي (ره) نقل هذا الكلام في باب الفتن الحادثة بمصر بعد سرد الوقائع بقليل (ج ٨ ؛ ص٦٥٥) وأورد بياناً لما يحتاج اليه الكلام ، وشرحه ابن أبي الحديد على سبيل التفصيل في شرح النهج **فراجعه ان شئت** .

رسالة على[1] عليه السلام
الى أصحابه بعد مقتل محمد بن أبى بكر (ره)

عن عبدالرحمن بن جندب[2] عن أبيه جندب قال: دخل عمروبن الحمق وحجر بن عدى[3] و حبة العرنى[4] و الحارث الأعور و عبدالله بن سبأ[5] على أمير المؤمنين عليه السلام بعدما افتتحت مصر وهو مغموم حزين فقالوا له: بيّن لنا ماقولك في أبى بكر وعمر؟ - فقال لهم علىّ عليه السلام: وهل فرغتم لهذا؟ وهذه مصر قدافتتحت؛ وشيعتى بها

---

١ - **قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج٢؛ ص ٣٥) تحت عنوان:** «خطبة على بعد مقتل محمدبن أبى بكر»: «وروى ابراهيم عن رجاله عن عبدالرحمن بن جندب عن أبيه قال: خطب على - عليه السلام - بعد فتح مصر وقتل محمدبن أبى بكر فقال: أما بعد فان الله (الخطبة)» **و نقلها المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب الفتن الحادثة بمصر (ص٦٥١؛ س ٢٥) كما فى المتن **عن الغارات** قائلا: «وروى ابراهيم عن رجاله عن عبد الرحمن بن جندب (الى آخرمافى المتن)».

أقول: قدأورد الشريف الرضى (ره) بعض فقرات هذه الرسالة فى نهج البلاغة فى باب المختار من الخطب تحت عنوان «ومن خطبة له - عليه السلام -» وهى: «ان الله بعث محمداً -(ص) الى قوله: «والاثام بكم معصوبة» ثم صفح عن ذكر باقى الخطبة وذكر فقرات اخرى منتخبة سنشير اليها فى محلها (انظر شرح النهج لابن أبى الحديد ج١؛ ص١٢١- ١٣٥).

٢ - **فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره):** «عبدالرحمن بن جندب من أصحاب على(ع)» **وفى لسان الميزان:** «عبدالرحمن بن جندب روى عن كميل بن زياد رحمه الله تعالى روى عنه أبو حمزة الثمالى مجهول». **وفى كتاب صفين لنصر بن مزاحم** (ص٢٦٠ من طبعة القاهرة سنة ١٣٦٥ ه ق): «نصر - عن عمر بن سعد، عن عبدالرحمن بن جندب عن أبيه قال: لما كان غداة الخميس [لسبع خلون من صفر من سنة سبع وثلاثين] صلى على فغلس بالغداة، مارأيت علياً غلس بالغداة أشد من تغليسه يومئذ (الى آخر ماقال)».

وأيضاً فى باب مقدم على من صفين الى الكوفة: (ص٦٠٧): «نصر - عن عمر عن عبدالرحمن بن جندب قال: لما أقبل على من صفين أقبلنا معه (الحديث)».

قدقتلت ؟ ! أنا مخرجُ اليكم كتاباً اُخبركم فيه عمّا سألتم ، وأسألكم أن تحفظوا من حقّي ماضيّعتم ، فاقرؤوه على شيعتي وكونوا على الحقّ أعواناً ؛ وهذه نسخة الكتاب:

من عبدالله عليٍّ أمير المؤمنين الى من قرأ كتابي هذا من المؤمنين والمسلمين : السّلام عليكم؛ فانّي أحمد اليكم الله الّذى لا اله الاّ هو .

أمّا بعد فانّ الله بعث محمّداً ﷺ نذيراً للعالمين ، وأميناً على التّنزيل ، وشهيداً على هذه الاُمّة ، وأنتم يامعشر العرب يومئذٍ على شرّ دينٍ وفي شرّ دارٍ ، منيخون على حجارةٍ خشنٍ وحيّاتٍ صمٍّ[1] ، وشوكٍ مبثوثٍ في البلاد، تشربون الماء الخبيث ، وتأكلون الطّعام الجشيب[2] وتسفكون دماءكم ، وتقتلون أولادكم، وتقطعون أرحامكم ، وتأكلون أموالكم [بينكم] بالباطل ، سبلكم خائفة ، والأصنام فيكم منصوبة ، [والآثام بكم معصوبة[3]] ولا يؤمن أكثرهم بالله الاّوهم مشركون[4] فمنّ الله عليكم بمحمّدٍ ﷺ فبعثه اليكم رسولاً من أنفسكم، وقال فيما أنزل من كتابه : هو الّذى بعث في الاُمّيّين رسولاً منهم يتلوعليهم آياته ويزكّيهم ويعلّمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلالٍ مبين[5] ، وقال : لقدجاءكم رسولٌ من أنفسكم عزيزٌ عليه ماعنتّم حريصٌ عليكم بالمؤمنين رؤفٌ رحيم[6]، وقال : لقد منّ الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولاً من أنفسهم[7] ، و قال : ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذوالفضل العظيم[8] . فكان الرّسول اليكم من أنفسكم بلسانكم ، وكنتم أوّل المؤمنين تعرفون وجهه و شيعته

١ - في البحار : « جنادل » .

٢ - في النهج : « تشربون الكدر وتأكلون الجشب » .

٣ - هذه الفقرة في النهج فقط .

٤ - آية ١٠٦ من سورة يوسف .

٥ - آية ٢ من سورة الجمعة .

٦ - آية ١٢٨ سورة التوبة .

٧ - صدر آية ١٦٤ سورة آل عمران وذيلها :« يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين » .

٨ - آية ٤ سورة الجمعة .

وعمارته [١] ، فعلّمكم الكتاب والحكمة [٢] ، والفرائض والسّنّة ، وأمركم بصلة أرحامكم وحقن دمائكم ، و صلاح ذات البين ، وأن تؤدّوا الأمانات الى أهلها [٣] ، وأن توفوا بالعهد ، و لاتنقضوا الأيمان بعد توكيدها [٤] وأمركم أن تعاطفوا و تبارّوا و تباذلوا وتراحموا ، ونهاكم عن التّناهب والتّظالم والتّحاسد والتّقاذف والتّباغى ، وعن شرب الخمرو بخس المكيال و نقص الميزان ، وتقدّم اليكم فيما أنزل عليكم : ألّاتزنوا ، ولاتربوا ، ولاتأكلوا أموال اليتامى ظلماً [٥] وأن تؤدّوا الامانات الى أهلها ، ولاتعثوا في الارض مفسدين [٦] ، ولا تعتدوا انّ الله لايحبّ المعتدين [٧] ، وكلّ خير يدني الى الجنّة ويباعد من النّار أمركم به ، وكلّ شرّ يباعد من الجنّة ويدنى من النّار نهاكم عنه [٨] .

فلمّا استكمل مدّته من الدّنيا توفّاه الله اليه سعيداً حميداً ؛ فيالها مصيبة خصّت الأقربين وعمّت جميع المسلمين ؛ ما اُصيبوا بمثلها قبلها ، ولن يعاينوا بعدا ُختها [٩] .

١ ـ من قوله : «وكنتم أول المؤمنين» الى هنا فى الاصل فقط ولعل الصحيح : «وشعبه و عمارته » **ففى النهاية** : « و فيه : انه كتب لعمائر كلب و أحلافها كتاباً ؛ العمائر جمع عمارة بالفتح و الكسر و هى فوق البطن من القبائل ، أولها الشعب ، ثم القبيلة، ثم العمارة، ثم البطن ، ثم الفخذ ، **وقيل** : العمارة الحى العظيم يمكنه الانفراد بنفسه ؛ **فمن فتح** فلالتفاف بعضهم على بعض كالعمارة العمامة ، **و من كسر** فلان بهم عمارة الارض » .

٢ ـ عبارة شرح النهج هكذا: «فبعثه اليكم رسولا من أنفسكم فعلمكم الكتاب والحكمة».

٣ ـ من آية ٥٨ سورة النساء .

٤ ـ هاتان الفقرتان مأخوذتان من آية ٩١ سورة النحل .

٥ ـ قال الله تعالى فى سورة النساء : «ان الذين يأكلون أموال اليتامى ظلماً انما يأكلون فى بطونهم ناراً » .

٦ ـ هذه الفقرة وقعت فى موارد من الفرقان المجيد ؛ منها آية ٧٤ سورة الاعراف .

٧ ـ من آية ١٩٠ سورة البقرة، وكذا ذيل آية ٧٨ سورة المائدة .

٨ ـ هذا المضمون قدورد فى الخطبة الغديرية التى خطب بها النبى(ص) **ففى المجلد الاول من البحار** فى باب أن لكل شىء حداً (ص١١٤) نقلا عن المحاسن للبرقى (ره) : « محمد بن عبدالحميد عن ابن حميد عن أبى حمزة عن أبى جعفر (ع) قال قال رسول الله(ص) فى خطبته فى حجة الوداع : أيها الناس اتقوا الله ؛ ما من شىء يقربكم من الجنة ويباعدكم من النار الا و قد نهيتكم عنه و أمرتكم به » والمضمون وارد فى سائر الكتب المعتبرة أيضاً .

٩ ـ فى الاصل : « مثلها » :

فلمّا مضى لسبيله ﷺ تنازع المسلمون الامر بعده [١] ، فوالله ماكان يلقى في روعي [٢] ، ولايخطر على بالي أنّ العرب تعدل [٣] هذا الامر بعد محمّد ﷺ عن أهل بيته ولاأنّهم منحّوه [٤] عنّي من بعده ، فماراعني [٥] ألّا انثيال النّاس على أبي بكر

---

١ — **قال الرضي— رضى الله عنه— فى نهج البلاغة** فى باب المختار من الكتب (ج٤ شرح النهج لابن أبى الحديد ؛ ص١٦٤ — ١٩١) :

« و من كتاب له — عليه السلام — الى أهل مصر مع مالك الاشتر — رحمه الله — لما ولاه امارتها: أما بعد فان الله سبحانه بعث محمداً — صلى الله عليه و آله — نذيراً للعالمين و مهيمناً على المرسلين، فلما مضى — صلى الله عليه و آله — تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ما كان يلقى فى روعى ولا يخطر ببالى أن العرب تزعج هذا الامر من بعده — صلى الله عليه وآله — عن أهل بيته ، ولا أنهم منحوه عنى من بعده ، فما راعنى الا انثيال الناس على فلان يبايعونه فأمسكت يدى حتى رأيت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام ؛ يدعون الى محق دين محمد صلى الله عليه و آله فخشيت ان لم أنصر الاسلام و أهله أن أرى فيه ثلماً أوهدماً تكون المصيبة به على أعظم من فوت ولايتكم التى انما هى متاع أيام قلائل يزول منها ما كان كما يزول السراب أو كما ينقشع السحاب فنهضت فى تلك الاحداث حتى زاح الباطل وزهق و اطمأن الدين و تنهنه » .

أقول : قدأورد السيد (ره) قطعة اخرى من هذا الكتاب تشتمل على فقرات من الاصل بعدها و سنذكرها مقطعة فى مواردها عن قريب ان شاء الله تعالى .

و نقل المجلسى (ره) هذا الكتاب من النهج فى ثامن البحار فى باب الفتن الحادثة بمصر (ص٦٥٩ ؛ س١٤) مع توضيح لبعض فقراته التى تحتاج اليه ونحن نذكرها من التوضيح ما يقتضيه المقام نقلا عنه (ره) .

٢ — **قال المجلسى (ره) :** «الروع بالضم القلب أوسواده ، وقيل : الذهن والعقل» .

٣ — فى النهج : « تزعج هذا الامر » **فقال المجلسى (ره) :** « أزعجه = قلعه عن مكانه » .

٤ — **قال المجلسى (ره) :** «نحاه ؛ أى أزاله **و لعل الغرض** اظهارشناعة هذا الامر وأنهممالم يكن يخطر بباله بظاهر الحال فلا ينافى علمه بذلك باخبار الرسول صلى الله عليه وآله ».

٥ — **قال المجلسى (ره) :** « فمار اعنى ؛ قال ابن أبى الحديد : تقول للشىء يفجأك

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وإجفالهم[١] اليه ليبايعوه ، فأمسكت يدي ورأيت أنّي أحقّ بمقام رسول الله صلى الله عليه وآله في النّاس ممّن تولّى الأمرمن بعده فلبثت بذاك ماشاء الله حتّى رأيت راجعة من النّاس[٢] رجعت عن الاسلام يدعون الى محق دين الله وملّة محمّد صلى الله عليه وآله و ابراهيم عليه السلام فخشيت ان لم أنصر الاسلام وأهله أن أرى فيه ثلماً وهدماً يكون مصيبته[٣] أعظم عليّ من فوات ولاية أموركم[٤] التي انّما هي متاع أيّام قلائل ثمّ يزول ماكان منها كمايزول السّراب وكما يتقشّع[٥] السّحاب ، فمشيت عند ذلك الى أبي بكر فبايعته ونهضت في تلك الأحداث حتّى زاغ[٦] الباطل وزهق و كانت « كلمة الله هي العليا »[٧]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بغتة : ماراعنى الاكذا ؛ والروع بالفتح الفزع كأنه يقول : ما أفزعنى شيء بعد ذلك السكون الذىكان عندى و الثقة التى اطمأننت اليها الا وقوع ماوقع **من انثيال الناس** اى انصبابهم من كل وجه كما ينثال التراب على أبىبكر » .

---

١ ـ **قال المجلسى (ره) :** « الاجفال = الاسراع » .

٢ ـ فىالنهج : «حتى رأيت راجعة الناس» **فقال المجلسى (ره)** فى توضيحالفقرة :

« أى الطائفة الراجعة من الناس التى قد رجعت عنالاسلام يعنى أهل الردة كمسيلمة و سجاح و طليحة بن خويلد ، **ويحتمل أن يكون المراد بهمالمنافقين** الجتمعين على أبىبكر فانهم كانوا يغتنمون فتنة تصير سبباً لارتدادهم عن الدين رأساً » .

٣ ـ فىالبحار : «المصيبة بهما على» و فى شرح النهج : «المصاب بهما» و فىالنهج : « المصيبة به » .

٤ ـ فى النهج : « من فوت ولايتكم » .

٥ ـ قال المجلسى (ره) : « كما يتقشع ؛ أى يتفرق و ينكشف » .

٦ ـ فى النهج : « زاح » **فليعلم أن السيد (ره) أورد فى النهج :** بعد قوله « حتى زاح الباطل وزهق » هذه الفقرة : « واطمأن الدين وتنهنه » ولم يذكرمن الخطبة شيئاً حتى قال : « و من هذا الكتاب : انى والله لو لقيتهم » و سنشير الى هذا الامر عند شروعه فى النقل من العبارة المشار اليها .

٧ ـ من آية ٤٠ سورة التوبة .

ولوكره الكافرون[١].

فتولى أبوبكر تلك الامور فيسّر وشدّد[٢] وقارب واقتصد، فصحبته مناصحاً وأطعته فيما أطاع الله [فيه] جاهداً، وماطمعت ان لوحدث بهحدث[٣] وأناحي أن يرد الي الأمر الذى نازعته فيه طمع مستيقن ولايئست منه يأس من لايرجوه، ولولا خاصة ماكان بينه وبين عمر لظننت أنه[٤] لايدفعها عني، فلما احتضر بعث الى عمر فولّاه فسمعنا و أطعنا و ناصحنا و تولى عمر الأمر و كان مرضيّ السيرة[٥] ميمون النقيبة[٦] حتى اذا احتضر قلت في نفسي : لن يعدلها عني فجعلني سادس ستة فما كانوا لولاية أحد أشد كراهية منهم لولايتي عليهم، فكانوا يسمعوني عندوفاة الرسول صلى الله عليه وآله اُحاجّ أبابكر[٧] و أقول : يا معشر قريش انا أهل البيت أحق بهذا الأمر منكم ما كان فينا من يقرأ القرآن و يعرف السنة ويدين دين[٨] الحق فخشي القوم ان أنا وليت عليهم أن لا يكون لهم في الأمر نصيب ما بقوا ؛ فأجمعوا اجماعاً واحداً ؛ فصرفوا الولاية الى عثمان و أخرجوني منها رجاء أن ينالوها و يتداولوها اذ يئسوا

---

١ ــ ذيل آيات منها آية ٣٢ سورة التوبة .

٢ ــ فى شرح النهج و البحار : « و سدد » (بالسين المهملة) .

٣ ــ فى شرح النهج : « حادث » .

٤ ــ فى الاصل : « أن » .

٥ ــ **قال المجلسى (ره)** : «قوله (ع) : فكان مرضي السيرة؛ أى ظاهراً عندالناس ، و كذا ما مر فى وصف أبىبكر، و آثار التقية والمصلحة فىالخطبة ظاهرة ؛ بل الظاهر أنها من الحاقات المخالفين » .

٦ ــ **فى الصحاح** : « **أبو عبيد** : النقية النفس يقال : فلان ميمون النقيبة اذا كان مبارك النفس ، **قال ابن السكيت** : اذا كان ميمون الامر ينجح فيما حاول و يظفر ، **و قال تغلب** : اذا كان ميمون المشورة » **و فى النهاية** : « و فى حديث مجدى بن عمرو : انه ميمون النقية أى منجح الفعال مظفر المطالب ، و النقية النفس ، **وقيل**: الطبيعة و الخليقة » .

٧ ــ فى شرح النهج : « لجاج أبىبكر » .

٨ ــ فى شرح النهج : « بدين » .

أن ينالوا من[1] قبلى ثم قالوا: هلمّ فبايع وإلّا جاهدناك ، فبايعت مستكرهاً وصبرت محتسباً ، فقال قائلهم[2] : يا ابن أبي‌طالب انّك على هذا الأمر لحريص فقلت : أنتم أحرص منّي وأبعد ، أأنا أحرص اذا[3] طلبت تراثي وحقّي الّذى جعلني الله ورسوله أولى به ؟ أم أنتم اذ تضربون وجهي دونه ؟ وتحولون بيني وبينه ؟! فبهتوا[4] ؛ والله لا يهدى القوم الظّالمين[5] .

اللّهمّ انّى أستعديك على قريش[6] فانّهم قطعوا رحمى ، وأصغوا[7] انائى ،

---

١ ـ فى الاصل : « ممن » .

٢ ـ **قال الرضى (ره)** فى باب المختار من الخطب من النهج تحت عنوان : « من خطبة له عليه السلام» : «الحمد لله الذى لا توارى عنه سماء سماءً ولا أرض أرضاً [منها] وقد قال قائل : انك على هذا الامر يا ابن أبى‌طالب لحريص (الخطبة؛ ص ٤٩٥ ج ٢ شرح النهج) » .

وبما أن فى هذه الخطبة و شرحها من ابن أبى‌الحديد فوائد نفيسة ، جديرة بأن تذكرها و كان المقام لا يسعها ذكرناها فى تعليقات آخر الكتاب .

(انظر التعليقة رقم ٣٨) .

٣ ـ فى شرح النهج و البحار : « أينا أحرص ؟ أنا الذى » .

٤ ـ قال المجلسى (ره) : «فبهتوا ؛ فى بعض النسخ : فهبوا ؛ أى انتبهوا لكن لم ينفعهم الانتباه » . **أقول :** هو من : « هب الرجل من النوم = انتبه واستيقظ »

٥ ـ ذيل آية ٢٥٨ سورة البقرة .

٦ ـ **قال الشريف الرضى ـ رضى الله عنه ـ فى نهج البلاغة فى باب المختار من الخطب** تحت عنوان «من كلام له عليه السلام» مانصه (انظر شرح النهج لابن أبى‌الحديد ج ٣ ؛ ص ٣٦) : « **اللهم انى أستعديك** على قريش و من أعانهم فانهم قد قطعوا رحمى ، و أكفؤوا انائى ، و أجمعوا على منازعتى حقاً كنت أولى به من غيرى ، و قالوا : ألا ان فى الحق أن تأخذه ، و فى الحق أن تمنعه ، فاصبر مغموماً أومت متأسفاً ؛ فنظرت فاذا ليس لى رافد ولا ذاب ولا مساعد الا أهل بيتى فضننت بهم عن المنية فأغضيت على القذى وجرعت ريقى على الشجى ، و صبرت من كظم الغيظ على أمر من العلقم وآلم للقلب من حز الشفار » **قائلا بعده :** « وقد مضى هذا الكلام فى أثناء خطبة متقدمة الأانى ذكرته ههنا لاختلاف الروايتين» .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وصغّروا عظيم منزلتي ، وأجمعوا على منازعتي حقّاً كنت أولى به منهم فسلبونيه ، ثمّ قالوا : ألا انّ في الحقّ أن تأخذه و في الحقّ أن تمنعه ؛ فاصبر كمداً [1] متوخّماً [2] أومت متأسّفاً حنقاً [3] فنظرت [4] فاذا ليس معي [5] رافدٌ ولاذابٌ ولا مساعدٌ الّا أهل بيتي

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أقول: يريد (ره) بقوله هذا ما أورده فيما تقدم من نقل المختار فى ذلك الباب تحت عنوان « من خطبة له (ع) » : « الحمدلله الذى لاتوارى عنه سماء سماءاً ولا أرض أرضاً وقد قال قائل : انك على هذا الامر يا ابن أبى طالب لحريص (الخطبة) » كما أشرنا اليه قبيل ذلك .

ثم لا يخفى أن الرضى (ره) قد أورد أيضاً شيئاً من هذا الكتاب فى أوائل باب المختار من الخطب كما أشرنا اليه فيما تقدم (انظر ص٣٠٢) .

٧ ـ فى النهج : « و أكفأوا » **قال الميدانى فى مجمع الامثال :** « ما أصفيت لك اناءاً ولا أصفرت لك فناءاً ، أى ما تعرضت لامر تكرهه يعني لم آخذ ابلك فيبقى اناؤك مكبوباً لاتجد لبناً تحلبه فيه، ويبقى فناؤك خالياً لاتجد بعيراً فتبرك فيه ، **وذكر عن على عليه السلام أنه قال :** اللهم انى أستعديك على قريش فانهم أصغوا انائى وصغروا عظيم منزلتى و قدرى» **وقال ابن الاثير فى النهاية :** « (ه) فى حديث الهرة : انه كان يصغى لها الاناء أى يميله ليسهل له الشرب منه » .

و قال المجلسى (ره) : «قال الجوهرى : صغا يصغو ؛ و يصغى صغواً أى مال ، و أصغيت الى فلان اذا ملت بسمعك نحوه ، و أصغيت الاناء أملته ، يقال : فلان مصغى اناؤه اذا نقص حقه » .

١ ـ **قال المجلسى (ره) :** « قال الجوهرى : الكمد الحزن المكتوم » .

٢ ـ يقال : « توخم الطعام توخماً = استوبله ولم يستمرئه » .

٣ ـ من قولهم : « حنق عليه و منه (من باب تعب) حنقاً اغتاظ فهو حنق ككتف و حنيق » ؛ و فى النهج : فاصبر مغموماً أومت متأسفاً » .

٤ ـ هذه الفقرات قطعة اخرى من مختار كلامه فى النهج التى أوردها الرضى (ره) و أشرنا اليها فيما مضى (انظر ص٣٠٢) و هى على ما أورده ـ رضى الله عنه ـ هذه : « فنظرت فاذاً ليس لى معين الا أهل بيتى فضننت بهم عن الموت وأغضيت على القذى ،وشربت على الشجى و صبرت على أخذ الكظم و على أمر من طعم العلقم » . (انظر شرح النهج لابن أبى الحديد ؛ ج ١ ؛ ص١٢٢)

٥ ـ فى النهج : « ليس لى » .

فضننت بهم عن الهلاك [1] فأغضيت على القذى ، وتجرّعت [2] ريقي على الشّجى،وصبرت من كظم الغيظ على أمرّ من العلقم ، وآلم للقلب من حزّ الشّفار .

حتّى اذا نقمتم على عثمان أتيتموه فقتلتموه ثم جئتموني لتبايعوني ؛ فأبيت عليكم وأمسكت يدي فنازعتموني ودافعتموني، وبسطتم يدي فكففتها ، ومددتم يدي فقبضتها، وازدحمتم عليّ حتّى ظننت أنّ بعضكم قاتل بعضٍ اوأنّكم قاتلي، فقلتم: بايعنا لانجد غيرك ولانرضى الّا بك ، فبايعنا لانفترق [3] ولاتختلف كلمتنا ؛ فبايعتكم ودعوت النّاس الى بيعتي ، فمن بايع طائعاً قبلته منه ، ومن أبى لم اُكرهه [4] وتركته ، فبايعني فيمن بايعني طلحة والزّبير ولوأبيا ماأكرهتهماكمالم اُكرهغيرهما ؛ فمالبثنا [5] الّا يسيراً حتّى بلغني أن خرجا [6] من مكّة متوجّهين الى البصرة في جيشٍ [7] مامنهم رجل الّا

---

١ - فى النهج و شرحه و فى البحار : « عن المنية » .

٢ - فى النهج : « و جرعت » .

٣ - فى الاصل : « لا تنفرق » (من باب التفعل) .

٤ - فى شرح النهج و البحار فقط .

٥ - فى الاصل : « لبثا » .

٦ - فى شرح النهج و البحار : « أنهما قد خرجا » .

٧ - هذه الفقرات أيضاً **نقلها السيد الرضي** - رضى الله عنه - **تارة ضمن خطبة أشرنا اليها قبيل ذلك** و كان عنوانها « الحمد لله الذى لا توارى عنه » **بهذه العبارة** (ج٢ ؛ ص٤٩٦ من شرح النهج لابن أبي‌الحديد) : «منها فى ذكرأصحاب الجمل ؛ فخرجوا يجرون حرمة رسول الله (ص) كما تجر الامة عند شرائها متوجهين بها الى البصرة فحبسا نساءهما فى بيوتهما و أبرزا حبيس رسول الله (ص) لهما و لغيرهما فى جيش ما منهم رجل الا و قد أعطانى الطاعة و سمح لى بالبيعة طائعاً غير مكره ، فقدموا على عاملى بها و خزان بيت مال المسلمين و غيرهم من أهلها ؛ فقتلوا طائفة صبراً و طائفة غدراً ، فوالله ان لو لم يصيبوا من المسلمين الا رجلا و احداً معتمدين لقتله بلاجرم جره لحل لى قتل ذلك الجيش كله اذا حضروه فلم ينكروا ولم يدفعوا عنه بلسان و لايد ، دع ما انهم قد قتلوا من المسلمين

« بقية الحاشية فى‌الصفحة الاتية »

بايعني وأعطاني الطّاعة ؛ فقدما على عاملي وخزّان بيت مالي وعلى أهل مصر كلّهم على بيعتي و في طاعتي فشتّتوا كلمتهم وأفسدوا جماعتهم ، ثمّ و ثبوا على شيعتي من المسلمين فقتلوا طائفةً منهم غدراً ، وطائفةً صبراً ، وطائفةٌ عصّبوا بأسيافهم فضاربوا بها[1] حتّى لقوا الله صادقين ، فوالله لو لم يصيبوا منهم الّا رجلاً واحداً متعمّدين لقتله[2] [بلاجرمٍ جرّه[3]] لحلّ لي به قتل ذلك الجيش كلّه[4] فدع ما انّهم قدقتلوا من المسلمين أكثر من العدّة الّتي دخلوا بها عليهم وقدأدال الله منهم[5] فبعداً للقوم الظّالمين[6].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

مثل العدة التى دخلوا بها عليهم » **و اخرى في** ذلك الباب [أى **باب الخطب**] أيضاً تحت عنوان : « من كلام له (ع) فى ذكر السائرين الى البصرة لحربه عليه‌السلام » بهذه العبارة (انظر ج٣ من شرح النهج الحديدى ؛ ص٤١) : « فقدموا على عمالى و خزان بيت مال المسلمين الذى فى‌يدى‌وعلى أهل‌مصر كلهم فى طاعتى وعلى‌بيعتى ، فشتتوا كلمتهم وأفسدوا على جماعتهم و وثبوا على‌شيعتى ، فقتلوا طائفة منهم غدراً و طائفة عضوا على‌أسيافهم فضاربوا حتى لقوا الله صادقين » .

١ ـ كذا فى‌الاصل **ففى أساس البلاغة :** « عصبه بالسيف‌مثل عممه به قال‌ذوالرمة :

و نحن انتزعنا من شميط حياته جهاراً و عصبنا شتيراً بمنصل »

و العبارة فى شرح النهج و البحار هكذا : « و منهم طائفة غضبوا لله ولى ؛ فشهروا سيوفهم و ضربوا بها » و فى النهج : « و طائفة عضوا على‌أسيافهم» **وقال ابن أبى الحديد فى شرحه :** « و عضوا على أسيافهم كناية عن الصبر فى الحرب وترك الاستسلام ، و هى كناية فصيحة شبه قبضهم على السيوف بالعض و قد قدمنا ذكر ماجرى ، و أن عسكر الجمل قتلوا طائفة من شيعة أمير المؤمنين‌عليه‌السلام بالبصرة بعد أن أمنوهم غدراً ، و ان بعض الشيعة صبر فى‌الحرب ولم يستسلم وقاتل حتى قتل‌مثل‌حكيم بن‌جبلة العبدى وغيره ، **و روى : و طائفة عضوا على أسيافهم ؛ بالرفع ؛** تقديره و منهم طائفة (الى آخر ما قال) » .

٢ ـ فى الاصل و النهج : « معتمدين على قتله » و المتن كشرح النهج و البحار .

٣ ـ مابين المعقوفتين فى النهج فقط كما نقلنا عنه آنفا .

٤ ـ فى شرح النهج‌و البحار : « بأسره » وهو بمعناه .

٥ ـ يقال : «أدال الله بنى فلان من عدوهم = جعل الكرة لهم عليه ، وأدال زيداً من عمرو أى نزع الدولة من عمرو و حولها الى زيد » .

٦ ـ ذيل آية ٤١ سورة المؤمنين .

ثمّ انّي نظرت في أهل الشّام[1] فاذا أعرابٌ أحزابٌ، وأهل طمعٍ جفاةٌ طغامٌ[2] يجتمعون من كلّ أوبٍ[3] ومن كان ينبغي ان يؤدّب ويدرّب أويولّى عليه[4] ويؤخذ على يديه[5]، ليسوا من المهاجرين ولا الأنصار، ولا التّابعين باحسانٍ، فسرت اليهم فدعوتهم الى الطّاعة والجماعة، فأبوا الّا شقاقاً ونفاقاً[6] ونهوضاً[7] في وجوه المسلمين ينضحونهم بالنّبل[8] ويشجرونهم بالرّماح[9]، فهناك نهدت اليهم بالمسلمين[10] فقاتلتهم فلمّا عظّهم[11] السّلاح ووجدوا ألم الجراح رفعوا المصاحف يدعونكم الى ما

---

١ - فی شرح النهج و البحار: «فی أمر أهل الشام».

٢ - فی شرح النهج و البحار: «الطغاة» **و فی الصحاح**: «الطغام أوغاد الناس و أنشد أبو العباس: فما فضل اللبيب على الطغام؟! الواحد و الجمع سواء».

٣ - **قال المجلسی (ره)**: «و قال: جاؤوا من كل أوب أی من كل ناحية».

٤ - **قال المجلسی (ره)**: «أو يولی عليه؛ أی من كان لقلة عقله و سفاهته حرياً لان يقوم عليه ولی يتولی امره».

٥ - فی شرح النهج: «على يده».

٦ - فی شرح النهج و البحار: «فراقاً».

٧ - فی شرح النهج والبحار: «ونهضوا».

٨ - فی البحار: «ينظمونهم بالنبل». **و قال ابن الاثير فی النهاية**: «و فيه انه قال للرماة يوم احد: انضحوا عنا الخيل لا نؤتی من خلفنا؛ أی ارموهم بالنشاب يقال: نضحوهم بالنبل اذا رموهم، و فی حديث هجاء المشركين: كما ترمون نضح النبل».

٩ - **فی النهاية**: «و فی حديث الشراة: فشجرناهم بالرماح أی طعناهم بها حتی اشتبكت فيهم».

١٠ - **فی النهايه**: «فيه: انه كان ينهد الی عدوه حين تزول الشمس أی ينهض، ونهد القوم لعدوهم اذا صمدوا له و شرعوا فی قتاله (ه) ومنه حديث ابن عمر: انه دخل المسجد فنهد الناس يسألونه أی نهضوا».

١١ - **فی شرح النهج و البحار**: «عضهم» (بالضاد المعجمة) **ففی القاموس**:

«بقية الحاشية فی الصفحة الاتية»

فيها ، فأنبأتكم أنهم ليسوا بأصحاب دين ولاقرآن ، وأنهم رفعوها غدراً ومكيدة[١] وخديعة ووهناً وضعفاً؛ فامضوا على حقكم وقتالكم، فأبيتم علي وقلتم : اقبل منهم ؛ فان أجابوا الى ما في الكتاب جامعونا على ما نحن عليه من الحق ، وان أبوا كان أعظم لحجتنا عليهم، فقبلت منكم[٢] ، و كففت عنهم اذ أبيتم و نيتم[٣]، وكان الصلح بينكم وبينهم على رجلين يحييان ما أحيا القرآن ، ويميتان ما أمات القرآن ؛ فاختلف رأيهما و تفرق حكمهما و نبذا ما في القرآن وخالفا ما في الكتاب فجنبهما الله السداد ودلاهما في الضلال[٤] فنبذا حكمهما وكانا أهله[٥]؛ فانخزلت[٦] فرقة منا فتركناهم ما تركونا

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« عظته الحرب كعضته » **و قال الزبيدى فى تاج العروس :** « و نقل شيخنا عن بعض فقهاء اللغة : كل عض بالاسنان فهو بالضاد ، وما ليس بها كعض الزمان فهو بالظاء ، وقال ابن السيد فى كتاب الفرق : العض و العظ شدة الحرب أو شدة الزمان ولا تستعمل الظاء فى غيرهما ؛ قال الفرزدق :

و عظ الزمان يا ابن مروان لم يدع ... من المال الا مسحت او مجلف »

١ – فى الاصل : « مكيدة لهم » .

٢ – فى شرح النهج و البحار : « منهم » .

٣ – فى شرح النهج والبحار : « ونيتم و أبيتم » .

٤ – فى شرح النهج والبحار : « دلاهما فى الضلالة » ؛ **ففى مجمع البحرين :** « ودلاهما بغرور **قيل :** قربهما الى المعصيته ، **وقيل :** أطمعهما ؛ **قال الازهرى :** أصله العطشان يدلى فى البئر فلا يجد ماء فيكون مدلا بالغرور فوضع التدلية موضع الاطماع فيما لا يجدى نفعاً ، **و قيل :** جرأهما على الاكل من الدل والدالة أى الجرأة ، **وقيل :** دلاهما من الجنة الى الارض ، **و قيل :** أضلهما » .

٥ – قوله (ع) : « و كانا أهله » اشارة الى أنهما كانا أهل نبذ حكم الله تعالى كما قال الله تعالى فى عكس هذا المعنى فى وصف المؤمنين : « و ألزمهم كلمة التقوى و كانوا أحق بها و أهلها » .

قال الصدوق – (ره) **فى** باب الشقاق من **كتاب من لايحضره الفقيه** عند البحث عن حكم الحكمين المذكورين فى قول الله تعالى : « فابعثوا حكماً من أهله و حكماً من أهلها »

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

حتّى اذا عثوا في الارض يقتلون ويفسدون أتيناهم فقلنا : ادفعوا الينا قتلة اخواننا ثمّ كتاب الله بيننا وبينكم، قالوا : كلّنا قتلهم ، وكلّنا استحلّ دماء هم و دماءكم ، وشدّت علينا خيلهم ورجالهم؛ فصرعهم الله مصرع [١] الظّالمين. فلمّا كان ذلك من شأنهم أمرتكم أن تمضوا [٢] من فوركم ذلك الى عدوّكم فقلتم : كلّت سيوفنا ، ونفدت نبالنا [٣] ونصلت [٤] أسنّة رماحنا ، وعاد أكثرها قصداً [٥] فارجع بنا الى مصرنا لنستعدّ [٦] بأحسن عدّتنا ،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

مانصه : « قال مصنف هذا الكتاب ـ رضى الله عنه ـ : لما بلغت هذا الموضع ذكرت فصلا لهشام بن الحكم مع بعض المخالفين فى الحكمين بصفين عمرو بن العاص و أبى موسى الاشعرى فأحببت ايراده هنا وان لم يكن من جنس ما وضعت له الباب .

قال المخالف : ان الحكمين لقبولهما الحكم كانا مريدين للاصلاح بين الطائفتين .

فقال هشام: بل كانا غير مريدين للاصلاح بين الطائفتين **فقال المخالف: من أين قلت هذا ؟**

قال هشام : من قول الله عزوجل فى الحكمين حيث يقول :ان يريدا اصلاحاً يوفق ـ الله بينهما ، فلما اختلفا ولم يكن بينهما اتفاق على أمر واحد ولم يوفق الله بينهما علمنا أنهما لم يريدا الاصلاح ، وروى ذلك محمد بن أبى عمير عن هشام بن الحكم » .

٦ ـ فى شرح النهج : « فانحرفت » ؛ و انخزل الشىء اى انقطع .

---

١ ـ فى شرح النهج و البحار : « مصارع » .

٢ ـ فى الاصل : « بأن تمضوا » .

٣ ـ قد تقدمت هذه الفقرات فى أوائل الكتاب (انظر باب قدوم على (ع) الى الكوفة عن حرب الخوارج ص ٢٤-٣٦) .

٤ ـ **قال المجلسى (ره) :** «قال الجوهرى: يقال: نصل السهم اذا خرج منه النصل، ونصل السهم اذاثبت نصله فى الشىء؛ وهو من الاضداد ، ونصلت السهم تنصيلا = نزعت نصله».

٥ ـ **قال المجلسى (ره) :** « قال الجوهرى : القصدة بالكسر القطعة من الشىء اذا انكسر و الجمع قصد يقال : القنا قصد و قد انقصد الرمح و تقصدت الرماح = تكسرت ، **و قال الفيروز ابادى :** « رمح قصد ككتف و قصيد و أقصاد = متكسر » .

٦ ـ فى الاصل هنا و فيما سبق فى أول الكتاب : « نستعد » (بلالام) .

واذا رجعت زدت في مقاتلتنا عدّة من هلك منّا وفارقنا ؛ فانّ ذلك أقوى لنا على عدوّنا فأقبلت بكم حتّى اذا أطللتم[1] على الكوفة أمرتكم أن تنزلوا بالنّخيلة ، وأن تلزموا معسكركم ، وأن تضمّوا قواضبكم[2] ، وأن توطّنوا على الجهاد أنفسكم ، ولاتكثروا زيارة أبنائكم ونسائكم ؛ فانّ أصحاب الحرب المصابروها ، وأهل التّشمير فيها الّذين لاينوحون[3] من سهر ليلهم ولاظمأ نهارهم ولاخمص بطونهم ولانصب أبدانهم ، فنزلت طائفةٌ منكم معي معذّرةً[4] ، و دخلت طائفةٌ منكم المصر عاصيةً ، فلامن بقي منكم ثبت وصبر ، ولامن دخل المصر عاد اليّ ورجع ، فنظرت الى معسكري وليس فيه خمسون رجلاً ، فلمّا رأيت ما أتيتم دخلت اليكم فماقدرت على أن تخرجوا معي الى يومنا هذا .

---

١ ــ في الاصل و في البحار : « ظللتم » فكأنها مصحفة و محرفة عن « أظللتم » .

٢ ــ في الاصل والبحار : «قواصبكم» (بالصاد المهملة والباء المنقطة بنقطتين من تحتها).

٣ ــ كذا في الاصل بالنون من «ناح ينوح نوحاً ونوحة » و لعل الصحيح «يبوخون» بالباء الموحدة والخاء المعجمة ففي الصحاح : «عدا حتى باخ أى أعيا» و في القاموس : « باخ الرجل أعيا ، و باخ اللحم بؤوخاً تغير » فيكون المعنى لا يعيون ولا يفترون ، و في شرح النهج و البحار : «لا ينقادون» [من الانقياد] و عليهذا أيضاً لا يستقيم المعنى الا بتجشم و تكلف كما لا يخفى وأظن ظناً متاخماً للعلم أن «ينقادون» في كتابيهما مصحفة ومحرفة عن «يتفادون» بالفاء من «فدى» ففي الصحاح : «تفادى فلان من كذا اذا تحاماه وانزوى عنه وقال : تفادى الاسود الغلب منه تفادياً » .

٤ ــ في المصباح المنير : « عذر في الامر تعذيراً اذا قصر ولم يجتهد » و في مجمع البحرين : « قوله تعالى (آية ٩٠ سورة التوبة) اى المقصرون أى الذين يزعمون أن لهم عذراً ولا عذر لهم قال الجوهري : المعذرون من الاعراب يقرأ بالتخفيف والتشديد، أما المعذر بالتشديد فقد يكون محقاً و قد يكون غير محق، فأما المحق فهو في المعنى المعتذر لان له عذراً ولكن التاء قلبت ذالا وادغمت فيها وجعلت حركتها على العين [كما قرىء يخصمون بفتح الخاء ؛ و يجوز كسر العين لاجتماع الساكنين ، ويجوز ضمها اتباعاً للميم] ، وأما المعذر على جهة المفعل لانه الممرض والمقصر يعتذر بغير عذر، وكان ابن عباس يقرأ : و جاء المعذرون؛ مخففة من : أعذر ؛ ويقول : والله لهكذا انزلت ، وكان يقول : لعن الله المعذرين ، كأن الامر عنده أن المعذر بالتشديد هو المظهر للعذر اعتلالا من غير حقيقة له في العذر ؛ وهذا لاعذر له ، و المعذر الذي له عذر و قد بينا الوجه الثاني في المشدد » .

فماتنتظرون؟ أماترون [الى] أطرافكم قدانتقصت ، والى أمصاركم[١] قدافتتحت ، والى شيعتي بها بعد قد قتلت، والى مسالحكم تعرى[٢]، والى بلادكم تغزى، وأنتم ذوو عدد كثير ، وشوكة وبأس شديد[٣] ، فما بالكم ؟ لله أنتم ! من أين تؤتون ؟ ومالكم [أنّى] تؤفكون ؟ ! وأنّى تسحرون ؟ ! ولو أنّكم عزمتم و أجمعتم لم تراموا ؛ ألا انّ القوم قداجتمعوا[٤] وتناشبوا[٥] وتناصحوا وأنتم قد ونيتم وتغاششتم وافترقتم ، ماأنتم ان أتممتم عندي على ذي سعداء[٦] فأنبهوا نائمكم واجتمعوا[٧] على حقّكم ، وتجرّدوا

١ - كذا في نهج البلاغة أما الاصل و شرح النهج و البحار : « و الى مصركم » .

أقول : المورد الاول من القطعة التى نقلها السيد (ره) فى النهج و أشرنا اليه فى ص٣٠٥ هذا (و نص عبارته فيج ٢ شرح النهج الحديدى ؛ ص ١٩١) :

« ألا ترون الى أطرافكم قد انتقصت ، و الى أمصاركم قد افتتحت ، و الى ممالككم تزوى ، و الى بلادكم تغزى » .

ولا يخفى أن ما ذكره السيد (ره) من أن علياً عليه‌السلام قد كتب هذا الكتاب الى أهل مصر لما ولى مالكاً عليهم لا يستقيم على نسخة « مصركم » فان قوله (ع) « قد افتتحت » يدل صريحاً على أن هذا الكتاب صادر عنه (ع) بعد فتح مصر و أنت خبير بأن مالكاً (ره) قد استشهد قبل افتتاحها .

لا يقال : ان اضافة مصر تخرجها عن العلمية فيكون المراد من «مصركم» غير مصر المعهود ؛ فانا نقول : الاضافة ليست بقصد التنكير بل الاضافة هنا كما يومى اليه سياق الكلام للاختصاص بمعنى أن مصر قد كانت لكم .

٢ - قال المجلسى (ره) : « قوله (ع) : و الى مسالحكم تعرى ؛ أى ثغوركم خالية عن الرجال و السلاح » .

٣ - فى الاصل : « ذو و عدد كثير و شوكة شديدة اولو بأس مخوف » .

٤ - فى شرح النهج : « قد تراجعوا » .

٥ - فى شرح النهج : «و تناسبوا» **ففى القاموس :** «تناشبوا تضاموا و تعلق بعضهم ببعض ، و نشبه الامر كلزمه زنة و معنى » **و فى النهاية :** « فى حديث العباس يوم حنين : حتى تناشبوا حول رسول الله (ص) أى تضاموا ؛ و نشب بعضهم فى بعض أى دخل و تعلق ، يقال : نشب فى الشىء اذا وقع فيما لا مخلص له منه ، ولم ينشب أن فعل كذا أى لم يلبث ؛ و حقيقته لم يتعلق بشىء غيره ولا اشتغل بسواه » .

٦ - **فى شرح النهج :** «ماان أنتم ان ألممتم عندى على هذا بسعداء» **و فى البحار:**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

لحرب عدوكم ، قدبدت [1] الرغوة عن الصريح [2] وقدبين الصبح لذى عينين [3] انما تقاتلون الطلقاء وأبناء الطلقاء ، واولى الجفاء ومن أسلم كرهاً ، وكان [4] لرسول الله صلى الله عليه وآله أنف [5] الاسلام كله حرباً ، أعداء الله والسنة والقرآن وأهل البدع والأحداث، ومن كانت بوائقه تتقى ، وكان على الاسلام وأهله مخوفاً [6] ، وأكلة الرشا وعبدة الدنيا ، لقد [7] اُنهي إلي أن ابن النابغة لم يبايع حتى أعطاه [ثمناً [8]] وشرط أن يؤتيه أتية هي أعظم مما في يده من سلطانه ، ألاصفرت يد هذا البائع دينه بالدنيا ،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« ما أنتم ان أتممتم عندى على هذا بمنقذين » يقال : تم على أمره أمضاه و منه تم على صومك أى أمضه » و يقال : ألم بالقوم و على القوم أتاهم و نزل بهم و زارهم زيارة غير طويلة » .

٧ ـ فى شرح النهج : « فنبهوا نائمكم و أجمعوا » و فى البحار : « فانتهوا عما نهيتم و أجمعوا » .

١ ـ فى شرح النهج و البحار : « أبدت » .

٢ ـ **قال المجلسى (ره) :** «الصريح اللبن الخالص اذاذهبت رغوته؛ ذكره الجوهرى» .

أقول : هواشارة الى مثل معروف ؛ **قال الميدانى فى مجمع الامثال :** «الصريح تحت الرغوة قال أبو الهيثم : معناه أن الامر مغطى عليك و سيبدولك » .

٣ ـ **قال الميدانى فى مجمع الامثال :** « قد بين الصبح لذى عينين ؛ بين ههنا بمعنى تبين يضرب للامر يظهر كل الظهور » .

٤ ـ فى البحار : « فكان » .

٥ ـ **قال المجلسى (ره) :** «**قال الجوهرى :** أنف كل شىء أوله وأنف البرد أشده» .

٦ ـ فى شرح النهج : « على الاسلام مخوفاً » .

٧ ـ فى الاصل : « فقد » .

٨ ـ **قال السيد الرضى (ره) بعد انتخاب القطعتين** المشار اليهما فيما سبق من تلك الخطبة مانصه (ج١ من شرح النهج الحديدى؛ ص١٣٥) : « منها : ولم يبايع حتى شرط أن يؤتيه على البيعة ثمناً ؛ فلا ظفرت يد البايع ، وخزيت أمانة المبتاع ؛ فخذوا للحرب أهبتها، وأعدوا لها عدتها، فقد شب لظاها و علا سناها ، واستشعروا الصبر فانه أدعى للنصر» .

وخزيت أمانة هذا المشترى نصرة فاسق غادر بأموال المسلمين ، وان فيهم لمن قدشرب فيكم الخمر وجلدالحد في الاسلام ، يعرف بالفساد في الدين والفعل السيئ ، وان فيهملمن لم يسلم حتى رضخ له على الاسلام رضيحة [1].

فهؤلاء قادة القوم،ومن تركت ذكر مساويه من قادتهم مثل من ذكرت منهم بل هوشر منهم ، وهؤلاء الذين [ذكرت] لوولوا عليكم لأظهروا [2] فيكم الفساد و الكبر

---

١ ـ **فى النهاية** : « فى حديث عمر : و قد أمرنا لهم برضخ فأقسمه بينهم ؛ الرضخ العطية القليلة و منه حديث على ـ رضى الله عنه ـ : و يرضخ له على ترك الدين رضيخة هى فعيلة من الرضخ أى عطية » و **عبارة النهاية اشارة** الى ما قاله أميرالمؤمنين عليه السلام فى عمرو بن العاص **و نص تعبيره (ع) على ما نقله الرضى (ره) فى نهج البلاغة** فى باب الخطب تحت عنوان « و من كلام له (ع) فى ذكر عمرو بن العاص » : « عجباً لابن ـ النابغة يزعم لاهل الشام أن فى دعابة و أنى امرؤ تلعابة (الى أن قال) و انه لم يبايع معاوية حتى شرط له أن يؤتيه أتية و يرضخ له على ترك الدين رضيخة » (انظر شرح النهج لابن أبى الحديد ؛ ج٢ ؛ ص٩٩) (و الاتية = العطية ، والايتاء = الاعطاء) .

أقول : المورد الثانى من الموارد المشار اليها فيما سبق (ص ٣٠٥) هذا المورد و نص عبارة السيد فى النهج هكذا (ج ٣ شرح النهج الحديدى ؛ ص ١٩١) .

« فان منهم الذى شرب فيكم الحرام وجلد حداً فى الاسلام ، و ان منهم من لم يسلم حتى رضخت له على الاسلام الرضائخ » .

قال المجلسى (ره) : «**قال ابن أبى الحديد** : المراد بمن شرب الخمر الوليد بن عقبة ، و أما الذى رضخت له على الاسلام الرضائخ فمعاوية و أبوه وأخوه و حكيم بن حزام و سهيل بن عمرو و الحارث بن هشام و غيرهم و هم قوم معروفون لانهم من المؤلفة قلوبهم الذين رغبوا فى الاسلام و الطاعة بجمال و وشاء دفعت اليهم للاغراض الدنياوية و الطمع ، ولم يكن اسلامهم عن أصل ويقين . **وقال القطب الراوندى**: يعنى عمرو بن العاص وليس بصحيح لان عمراً لم يسلم بعد الفتح ، و أصحاب الرضائخ كلهم صونعوا عن الاسلام بغنائم حنين ، و لعمرى ان اسلام عمرو كان مدخولا أيضاً الا أنه لم يكن عن رضيخة و انما كان لمعنى آخر ، و الرضيخة شيء قليل يعطاه الانسان يصانع به عن أمر يطلب منه كالاجرة (انتهى) » .

٢ ـ فى شرح النهج و البحار : « و يود هؤلاء الذين ذكرت لو ولوا عليكم **فأظهروا**» .

والفجور [١] والتسلّط بالجبريّة والفساد في الأرض ، واتّبعوا الهوى وحكموا بغير الحقّ ، ولأنتم على ما كان فيكم من تواكلٍ وتخاذلٍ خيرٌ منهم وأهدى سبيلاً ، فيكم العلماء والفقهاء والنّجباء والحكماء ، وحملة الكتاب ، والمتهجّدون بالأسحار ، وعمّار المساجد بتلاوة القرآن أفلا تسخطون وتهتمّون أن ينازعكم الولاية عليكم سفهاؤكم ، والأشرار الأراذل منكم .

فاسمعوا قولي ـ هداكم الله ـ اذا قلت ؛ وأطيعوا أمري اذا أمرت ، فوالله لئن أطعتموني لا تغوون ، وان عصيتموني لا ترشدون ، خذوا للحرب اُهبتها وأعدّوا لها عدّتها ، وأجمعوا اليها فقد شبّت واوقدت نارها [٢] وعلا شنارها [٣] وتجرّد لكم فيها الفاسقون كي يعذّبوا عباد الله ، ويطفؤوا نور الله .

ألا انّه ليس أولياء الشّيطان من أهل الطّمع والجفاء والكبر [٤] بأولى بالجدّ في غيّهم وضلالهم وباطلهم من أولياء الله ، من أهل البرّ و الزّهادة والاخبات في حقّهم وطاعة ربّهم ومناصحة إمامهم ، انّي والله لو لقيتهم فرداً وهم ملء الأرض [٥] [٦] ما باليت

---

١ ـ فى شرح النهج و البحار : « الكفر و الفساد و الفجور » .

٢ ـ فى شرح النهج : « و أعدوا لها عدتها فقد شبت نارها » .

٣ ـ فى النهج : «فخذوا للحرب أهبتها وأعدوا لها عدتها فقد شب لظاها وعلا سناها» .

٤ ـ فى شرح النهج و البحار : « من أهل الطمع و المكر و الجفاء » .

٥ ـ هذا المورد هو المورد الثالث من الموارد التى أشرنا اليها فيما تقدم من أن الرضى (ره) قد أورده فى النهج و نص عبارته (انظر شرح النهج الحديدى ؛ ج٢ ص١٩١) هذا : « انى والله لو لقيتهم واحداً و هم طلاع الارض كلها ما باليت ولا استوحشت ، و انى من ضلالهم الذى هم فيه والهدى الذى أنا عليه لعلى بصيرة من نفسى و يقين من ربى ، و انى الى لقاء الله لمشتاق ، و لحسن ثوابه لمنتظر راج ، ولكننى آسى أن يلى أمر هذه الامة سفهاؤها و فجارها ، فيتخذوا مال الله دولا و عباده خولا ، و الصالحين حرباً ، و الفاسقين حزباً » .

٦ ـ **فى النهج :** « و هم طلاع الارض كلها » **فقال المجلسى (ره) :** « فى النهاية : طلاع الارض ذهباً أى ما يملاها حتى يطلع عنها و يسيل » .

ولا استوحشت [١] ، وانّى من ضلالتهم الّتى هم فيها والهدى الّذى نحن عليه لعلى ثقة وبيّنة ويقين وصبر ، وانّى الى لقاء ربّى لمشتاق ولحسن ثواب ربّى [٢] لمنتظر ، ولكن أسفاً يعترينى [٣] ، وحزناً يخامرنى [٤] من أن يلى أمر هذه الأُمّة سفهاؤها و فجّارها فيتّخذوا مال الله دولاً [٥] وعباد الله خولاً [٦] [والصّالحين حرباً [٧]] والفاسقين حزباً ، وأيم الله لولا ذلك [٨] ما أكثرت تأنيبكم وتأليبكم [٩] وتحريضكم ، ولتركتكم اذ ونيتم [١٠]

١ - **قال المجلسى (ره) :** « الاستيحاش ضد الاستيناس و هنا كناية عن الخوف » .

٢ - فى النهج و شرحه و البحار : « و لحسن ثوابه » .

٣ - فى الاصل : « يرينى » يقال : « اعترى فلاناً أمر = أصابه » .

٤ - فى الاصل : « يعترينى » فقال المجلسى (ره) : « المخامرة المخالطة » .

٥ - **قال المجلسى (ره) :** « قوله (ع) : مال الله دولا ؛ فى الصحاح أن دولا جمع دولة بالضم فيهما ، **و فى القاموس :** الدولة انقلاب الزمان و العقبة فى المال و يضم ، أو الضم فيه و الفتح فى الحرب ، أوهما سواء ، أوالضم فى الاخرة والفتح فى الدنيا ؛ والجمع دول مثلثة » .

٦ - قال المجلسى (ره) : « **فى النهاية :** «كان عباد الله خولا أى خدماً و عبيداً يعنى أنهم يستخدمونهم و يستعبدونهم » .

٧ - هذه الفقرة غير موجودة فى الاصل و شرح النهج و البحار بل هى فى النهج فقط **فقال المجلسى (ره) :** « حرباً أى عدواً ، و حزباً أى ناصراً و جنداً » .

٨ - هذا المورد أيضاً هو آخر الموارد التى أشرنا سابقاً الى أن السيد الرضى (ره) أوردها فى نهج البلاغة تحت عنوان « من كتاب له (ع) الى أهل مصر مع مالك الاشتر » (انظر ص٣٠٥) ونص عبارة السيد هكذا (انظر شرح النهج الحديدى ج ٤ ؛ ص ١٩١) :

« فلولا ذلك ما أكثرت تأليبكم و تأنيبكم و جمعكم و تحريضكم و لتركتكم اذ أبيتم و ونيتم (ثم ذكر جملات نقلناها سابقاً الى أن قال) انفروا رحمكم الله الى قتال عدوكم ، و لاتثاقلوا الى الارض فتقروا بالخسف و تبوؤوا بالذل ؛ و يكون نصيبكم الاخس ، و ان أخا الحرب الارق ، ومن نام لم ينم عنه ، و السلام » .

٩ - قال المجلسى (ره) : « التأليب = التحريض ، و التأنيب أشد اللوم » .

١٠ - قال المجلسى (ره) : « الونى الضعف و الفتور » .

وأبيتم حتّى ألقاهم بنفسي متى حمّ[1] لي لقاؤهم ،فوالله انّي لعلى الحقّ ، وانّي للشهادة لمحبّ ، فانفروا خفافاً وثقالاً وجاهدوا بأموالكم وأنفسكم في سبيل الله ذلكم خيرٌ لكم ان كنتم تعلمون[2] ولاتثاقلوا[3] الى الأرض فتقرّوا بالخسف[4] وتبوؤوا[5] بالذلّ ويكن نصيبكم الأخسر[6] ، انّ أخا الحرب اليقظان الارق[7]، ومن نام لم ينم عنه[8]، ومن

---

١ - **قال المجلسي (ره) :** « قال الفيروز ابادى : حم الشيء أى قدر ، و أحم أى - حان وقته » .

٢ - آية ٤١ سورة التوبة (اضيفت الى أول كلمة منها الفاء لاقتضاء المقام اياها) .

٣ - **قال المجلسي (ره) :** « ولا تثاقلوا ؛ بالتشديد و التخفيف معاً اشارة الى قوله تعالى : مالكم اذا قيل لكم انفروا فى سبيل الله اثاقلتم الى الارض ؛ الاية، و قال الفيروز ابادى: تثاقل عنه تباطأ ، و القوم لم ينهضوا للنجدة و قد استنهضوا لها » .

٤ - قال المجلسي (ره) : « فى النهاية : الخسف النقصان و الهوان » .

٥ - قال المجلسي (ره) : «في النهاية : أصل البوء اللزوم، وأبوء أى أقر والتزم وأرجع» .

٦ - كذا فى الاصل ، و فى النهج « الاخس » « من الخساسة » أما شرح النهج ففيه: « الخسر » و فى البحار « لاخر » ومن ثم قال مصحح البحار - قدس الله روحه و نور ضريحه - فى هامش الكتاب مشيراً الى الكلمة : « فى النهج : الاخس ؛ لم يتعرض [أى المجلسي (ره)] لشرح هذه الفقرة ، وفيما عندنا من النسخ ليس شيء يطمئن اليه النفس ، و آخر ما انتهى اليه نظرى القاصر أن قوله : يكن ؛ معطوف على : تقروا ؛ أى لا تثاقلوا فيكن نصيبكم لاخر أى غيركم يعنى معاوية » .

٧ - قال مصحح البحار السيد السند الجليل الميرزا محمد خليل - قدس الله روحه و نور ضريحه - فى هامش الصفحة (ص٦٥٣ ج٨) أى ان الرجل المحارب الذى يترك النوم و الراحة ، و قوله : الارق ؛ وصف من قولهم أرقت بالكسر أى سهرت فأنا أرق » **و قال المجلسي (ره)** فى ثامن البحار ضمن توضيحه لعبارات كتاب نقله عن نهج البلاغة (ص٦٦٠) : « **في النهاية :** الارق هو السهر ورجل أرق اذا سهر لعلة ، فان كان السهر من عادته قيل : ارق ؛ بضم الهمزة و الراء ، و أخو الحرب ملازمه » .

أقول : قد مرت هذه الفقرات مع شرح منا فى ص ٣٦-٣٧ ؛ فراجع .

٨ - قال المجلسي (ره) : « و من نام لم ينم عنه ؛ لان العدو لا يغفل عن عدوه » .

ضعف أودى[١]، ومن ترك الجهاد [في الله] كان كالمغبون المهين.

اللّهمّ اجمعنا وايّاهم على الهدى، وزهّدنا وايّاهم في الدّنيا، واجعل الآخرة خيراً لنا ولهم من الاولى، والسّلام[٢].

عن بكر بن عيسى قال: لمّا قتل محمّد بن أبي بكر وظهر معاوية على مصر قوي أمره وكثرت أمواله، وازداد أصحاب عليّ عليه السلام تفرّقاً عليه وكراهيةً للقتال، وكان عامل مصر قيس بن سعد بن عبادة - رضى الله عنه - عزله عليّ وبعث الأشتر - رحمه الله - [اليها] وقد كان له قبل أن يشخصه الى مصر غاراتٌ بالجزيرة؛ وذلك أن معاوية بعث الضّحّاك بن قيس[٣] على ما في سلطانه من أرض الجزيرة وكان في يديه حرّان[٤] والرّقّة[٥] والرّهاء[٦] وقرقيسياء، [وكان من كان بالكوفة و البصرة من العثمانيّة

---

١ - قال المجلسى (ره) نقلا عن الجوهرى: « أودى فلان هلك فهو مود ».

٢ - هنا تم الكتاب الذى ذكرنا سنده فيما سبق (أعنى ٣٠٢).

أقول: الكتاب مذكور فى الامامة و السياسة لابن قتيبة (ج ١؛ ص ١٦١-١٦٦).

فليعلم أن ابن أبى الحديد قد أطال الكلام فى شرح هذا الكتاب و خاض فى بيانه بما يقتضيه المقام من الحل و العقد و النقض و الابرام، فمن أراد الاطلاع على ذلك فليراجع الشرح المذكور (ج ٤؛ ص ١٦٤ - ١٩٩).

٣ - **فى تقريب التهذيب**: « الضحاك بن قيس بن خالد بن وهب الفهرى **أبو - أنيس الامير المشهور** صحابى صغير قتل فى وقعة مرج راهط سنة أربع و ستين / س ».

أقول: قد مر ذكر الرجل وسيأتى أيضاً تحت عنوان «غارة الضحاك بن قيس الفهرى».

٤ - **فى مراصد الاطلاع**: حران بتشديد الراء و آخره نون مدينة قديمة قصبة ديار مضر بينها و بين الرهاء يوم، و [بينها] بين الرقة يومان ».

٥ - **فى المراصد أيضاً**: « الرقة بفتح أوله و ثانيه و تشديده و الهاء .... مدينة مشهورة على الفرات من جانبها الشرقى، بينها و بين حران ثلاثة أيام من بلاد الجزيرة ».

٦ - **و فى المراصد أيضاً**: « الرهاء بضم أوله يمد و يقصر مدينة بالجزيرة فوق حران بينهما ست فراسخ ».

٥ - **و أيضاً فيه**: « قرقيسياء بالفتح ثم السكون و قاف اخرى و ياء ساكنة و سين مكسورة وياء اخرى وألف ممدودة بلد على الخابور عند مصبه وهى على الفرات؛ جانب منها على الخابور و جانب على الفرات ».

قدهربوا فنزلوا الجزيرة في سلطان معاوية[1]] فبلغ الأُشتر فسار يريد الضّحاك بحرّان، فلمّا بلغ ذلك الضّحاك بعث الى أهل الرّقّة واستمدّهم فأمدّوه وكان جلّ من بها عثمانيّة أتوها هرّاباً من عليّ عليه السلام فجاؤوا وعليهم سماك بن مخرمة الأسدى[2]

١ ـ مابين المعقوفتين مأخوذ من كتاب صفين لنصر بن مزاحم (ص١٦) .

٢ ـ **فى الجرح و التعديل لابن أبي حاتم الرازى :** « سماك بن مخرمة الذى ينسب اليه مسجد بالكوفة يقال : مسجد سماك ؛ و هو خال سماك بن حرب ؛ سمعت أبي يقول ذلك » **و فى المشتبه للذهبى ص٢٥١ و تبصير المنتبه لابن حجر (ص٤٦٣) :** « حمنن بسكون الميم و فتح النون الاولى (الى أن قالا) و بالضم و فتح الميم بعدها ياء سماك بن مخرمة بن حمين الاسدى هرب من على الى الجزيرة » **و فى القاموس :** « سماك ككتاب بن مخرمة صاحب مسجد سماك بالكوفة صحابى » **و شرحه الزبيدى بقوله :** « هو سماك بن مخرمة الاسدى الهالكى خال سماك بن حرب ، و هو صاحب مسجد سماك بالكوفة ، ويقال : انه هرب من على فنزل الجزيرة » وأما **مخرمة** فهى كما فى المغنى بفتح ـ الميم و سكون الخاء المعجمة و فتح الراء المهملة **وقال المحدث القمى (ره) فى سفينة ـ البحار :** « سماك بن مخرمة كان رئيس العثمانية التى كانوا بالرقة من قبل معاوية و قد كان فارق علياً عليه السلام فى نحو من مائة رجل من بنى أسد ، **قال نصر :** و بعث معاوية الضحاك بن قيس على ما فى سلطانه من أرض الجزيرة و كان فى يديه حران و الرقة و الرها و قرقيسياء ، وكان من كان بالكوفة و بالبصرة من العثمانية قد هربوا فنزلوا الجزيرة فى سلطان معاوية فخرج الاشتر و هو يريد الضحاك بحران فلما بلغ ذلك الضحاك بعث الى أهل الرقة فأمدوه و كان جل أهلها عثمانية ، **فجاؤوا و عليهم سماك بن مخرمة** وأقبل الضحاك يستقبل الاشتر فالتقى الضحاك و سماك بين حران والرقة ، و رحل الاشتر حتى نزل عليهم فاقتتلوا قتالا شديداً (نقله ـ المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى الباب الثالث و الاربعين ص ٤٦٦-٤٦٧) و مسجد سماك أحد المساجد الاربعة التى بنيت فرحاً لقتل الحسين عليه السلام (انظر عاشر البحار، الباب التاسع و الثلاثين ص ٢٤٠) » .

أقول: نص عبارة البحار هكذا : « يب ـ [أى نقل الشيخ الطوسى (ره) فى التهذيب] محمد بن يحيى عن الحسن بن على بن عبدالله عن عبيس بن هشام عن سالم **عن أبي جعفر عليه السلام قال: جددت أربعة مساجد بالكوفة فرحاً لقتل الحسين عليه السلام؛**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فأمره أهل الرّقّة فعسكروا جميعاً بمرج مرينا [١] بين حرّان والرّقّة وأقبل الاشتر اليهم فاقتتلوا قتالاً شديداً وبنو أسد يومئذ يقاتلون بنيّة و بصيرة وفشت فيهم الجراحات [حتّى كان عند المساء [٢]] وسرع [٣] الاشتر فيهم فلمّا حجز بينهم اللّيل سار الضّحّاك من ليلته حتّى نزل حرّان فلمّا أصبح الأشتر تبعهم فنزل عليهم فحاصرهم بحرّان فأتى الصّريخ معاوية فدعا عبدالرّحمن بن خالد بن الوليد فأمره بالمسير اليهم فلمّا بلغ ذلك الأشتر كتّب كتائبه وعبّأ جنوده وخيله ثمّ ناداهم : ألا انّ الحيّ عزيزٌ ، ألا انّ الذمار منيعٌ ، ألاتنزلون أيّها الثّعالب الرّوّاغة الجحر الجُحر يامعاشر الضّباب [٤] [فنادوا ياعباد الله أقيموا قليلاً علمتم والله أن قد أُتيتم] [٥] ثمّ مضى

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

مسجد الاشعث، ومسجد جرير، ومسجد سماك ، ومسجد شبث بن ربعى لعنهم الله».

وما نقله المحدث القمى (ره) عن ثامن البحار عن كتاب صفين لنصر فهو موجود فى أوائل كتاب صفين لنصر (انظر ص ١٦ من طبعة مصر بتحقيق محمد عبدالسلام هارون وشرحه سنة ١٣٦٥ ه ق).

١ - **فى تاج العروس ممزوجاً كلامه بكلام صاحب القاموس :** « (و أبو - مرينا) بفتح الميم و كسر الراء (سمك ، و بنو مرينا) الذين ذكرهم امرؤ القيس فقال :

فلو فى يوم معركة اصيبوا　　و لكن فى ديار بنى مرينا

هم (قوم من أهل الحيرة) من العباد ، و ليس مرينا كلمة عربية » .

٢ - هذه الاضافة من كتاب صفين .

٣ - كذا ولم نتحقق معناها .

٤ - **فى كتاب صفين لنصر بن مزاحم :** « اجتحرتم اجتحار الضباب » .

أقول : هو من قولهم : « اجتحر له جحراً = اتخذه ،و الجحر بالفتح الغار البعيد القعر» **هذا نص عبارة القاموس و أيضاً فيه :**«الجحر بالضم كل شىء تحتفره الهوام و السباع لانفسها » **وفى تاج العروس فى شرح العبارة :** «قال شيخنا : و فقهاء اللغة كأبى منصور الثعالبى جعلوا الجحر للضب خاصة ، و استعماله لغيره كالتجوز » و الضباب بالكسر جمع الضب بالفتح ، و هو حيوان برى يشبه الورل » .

٥ - ما بين المعقوفتين زيد من كتاب صفين .

حتّى مرّ بالرّقّة فتحصّنوا[1] منه، ثمّ مضى حتّى مرّ على أهل قرقيسياء؛ فتحصّنوا[2] منه، فبلغ عبدالرّحمن بن خالد منصرفه فأقام[3] فلمّا كان بعد ذلك كاتب[4] أيمن بن خريم بن فاتك[5] [الأسدىّ] معاوية فذكر بلاء قومه يوم مرج مرينا فقال في ذلك:

من مبلغٌ عنّي ابن حربٍ رسالةً[6] من عاتبين مساعرٍ أنجاد
منّيتهم ان آثروك مثوبةً فرشدت اذ لم توف بالميعاد
أنسيت اذ في كلّ يومٍ[7] غارة في كلّ ناحيةٍ كرجل[8] جراد
غارات أشتر في الخيول يريدكم بمعرّةٍ و مضرّةٍ و فساد
وضع المسالح مرصداً لهلاككم مابين عاناتٍ[9] الى سنداد[10]

---

١ و ٢ - فى كتاب صفين فى الموضعين: « فتحرزوا ».

٣ - فى كتاب صفين: « انصراف الاشتر فانصرف » فمنصرف مصدر ميمى.

٤ - فى كتاب صفين: « عاتب ».

٥ - فى الاصل: « فارك » **ففى تقريب التهذيب**: « أيمن بن خريم بالمعجمة ثم الراء مصغراً ابن الاخرم الاسدى أبوعطية الشامى الشاعر مختلف فى صحبته، وقال العجلى: تابعى ثقة / ت » **و فى الاصابة فى ترجمته**: « قال ابن عيينة عن اسماعيل بن أبى خالد عن الشعبى: قال مروان بن الحكم لايمن بن خريم يوم المرج: ألا تخرج تقاتل معنا؟ - فقال: ان أبى وعمى شهدا بدراً و عهدا الى أن لا أقاتل مسلماً (الحديث) » **و قال أيضاً فيه فى ترجمة أبيه أبى أيمن خريم بن فاتك بن الاخرم** بعد ذكر الحديث: «قال محمد بن عمر: هذا لايعرف؛ وانما أسلماحين أسلم بنوأسد بعدالفتح فتحولا الى الكوفةفنزلاها، **و قيل**: نزلا الرقة و ماتا بها فى عهد معاوية ».

٦ - فى كتاب صفين: « أبلغ أمير المؤمنين رسالة ».

٧ - فى كتاب صفين: « فى كل عام ».

٨ - : « الرجل بالكسر القطعة العظيمة من الجراد ».

٩ - **فى مراصد الاطلاع**: «عانات = قرى بالفرات وجزائروهى ألوس وسالوس وناووس».

١٠ - **فى كتاب صفين**: « زيداد » فقال مصححه وأصاب: « زيداد؛ لم أجد لها ذكراً فى كتب البلدان و لعلها سنداد » **ففى المراصد**: «سنداد بالكسر ثم السكون و تكرير الدال المهملة؛ و قيل: بالفتح قصر بالعذيب، وقيل: نهر، **وقيل**: هو منازل الاياد أسفل سواد الكوفة، و كان عليه قصر تحج العرب اليه ».

وحوى رساتيق الجزيرة كلّها غصباً بكلّ طمرة[1] وجواد

لمّا رأى نيران قومي اُوقدت وأبو أنيس[2] فاتر الايقاد

أمضى الينا خيله ورجاله وأغذّ[3] لايجري لأمر رشاد

ثُرنا اليهم[4] عند ذلك بالقنا وبكلّ أبيض كالعقيقة صاد[5]

في مرج مرّينا[6] ألم تسمع بنا نبغي[7] الامام به و فيه نعادي

لولا مُقام عشيرتي وطعانهم و جلادهم بالمرج أيّ جلاد

لأتاك أشتر مَذحج[8] لاينثني بالجيش ذا حنق عليك وآد[9]

عن سليم[10] : لمّا قتل محمّد بن أبي بكر أتيت عليّاً عليه السلام فعزّيته وحدّثته بحديث

---

١ ـ **في القاموس :** « الطمر كفلز الفرس الجواد » فالتاء للوحدة .

٢ ـ « ابو أنيس » هو كنية الضحاك بن قيس الفهرى .

٣ ـ **في الصحاح :** « الاغذاذ فى السير = الاسراع » .

٤ ـ من قولهم : ثار فلان اليه أى وثب .

٥ ـ قال عبدالسلام محمد هارون : « العقيقة البرق اذا رأيته فى وسط السحاب كأنه سيف مسلول » **وقوله :** « صاد » أى عطشان الى الدماء .

٦ ـ قال عبدالسلام محمد هارون : « شدد راء مرينا للشعر و أصله التخفيف كما فى ـ القاموس ، و بنو مرينا قوم من أهل الحيرة من العباد ، قال الجواليقى : وليس مرينا بكلمة عربية و أنشد لامرىء القيس :

فلو فى يوم معركة اصيبوا و لكن فى ديار بنى مرينا » .

٧ ـ كذا فيكون المعنى بتقدير مضاف : «أى كنا نطلب خلافة الامام أى معاوية » و أظن أن الكلمة « ننعى » من : نعاه أى أخبر بموته ؛ فيكون المراد بالامام عثمان ؛ فتدبر .

٨ ـ مذحج على زنة مسجد اسم قبيلة ، ويستفاد من البيت انتساب الاشتر اليها .

٩ ـ الاد [بمد الالف على زنة عاد] و الايد القوة **ففى القاموس:** « آد يئيد أيداً اشتد وقوى ، والاد الصلب والقوة كالايد» .

أقول : كانت هذه الايات فى الاصل مشوشة جداً بحيث لو لم تكن مذكورة **فى كتاب صفين لنصر بن مزاحم** لم نتمكن من قراءتها و تصحيحها فان نصر بن مزاحم نقل ـ القصة فى أوائل كتاب صفين عند ذكره تولية أمير المؤمنين على عليه السلام الولاة على الامصار فراجع (ص١٥ ـ ١٧ من الطبعة الاولى بالقاهرة سنة ١٣٦٥ بتحقيق عبدالسلام محمدهارون).

١٠ ـ لم نتمكن من تعيينه، ويحتمل أن يكون هو سليم بن أسود أبا الشعثاء المحاربى الكوفى، أو سليم بن بلج الفزارى ، أو سليم بن قيس الهلالى .

حدّثنيه محمد بن أبي بكر . فقال علي عليه السلام : صدق محمد - رحمه الله - انه حيّ يرزق .

قتل محمد بن أبى حذيفة

ابن عتبة بن ربيعة بن عبد شمس

حدّثنا [عليّ بن] محمد بن أبي سيف [1] أنّ محمد بن أبي حذيفة بن عتبة بن ربيعة بن عبد شمس

---

١ - **قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج٢ ؛ ص ٣٨ ؛ س٢)** : « قال ابراهيم : و حدثنى محمد بن عبدالله بن عثمان عن المدائنى أن محمد بن أبى حذيفة (القصة) ».

و ذكر الطبرى خبر قتل محمد بن أبى حذيفة فى موردين من تاريخه؛ الاول قوله (ج ٥ ؛ ص٢٢٦ عند ذكره حوادث سنة ست و ثلاثين) :

«**وفى هذه السنة قتل محمد بن أبى حذيفة ،وكان سبب قتله** أنه لما خرج المصريون الى عثمان مع محمد بن أبى بكر أقام بمصر وأخرج عنها عبدالله بن سعد بن أبى سرح و ضبطها فلم يزل بها مقيماً حتى قتل عثمان و بويع لعلى (رض) وأظهر معاوية الخلاف ، و بايعه على ذلك عمرو بن العاص ، فسار معاوية و عمرو الى محمد بن أبى حذيفة قبل قدوم قيس بن سعد مصر فعالجا دخول مصر فلم يقدرا على ذلك فلم يزالا يخدعان محمد بن أبى حذيفة حتى خرج الى عريش مصر فى ألف رجل فتحصن بها ، وجاءه عمرو فنصب المنجنيق عليه حتى نزل فى ثلاثين من أصحابه و اخذوا و قتلوا ، رحمهم الله » .

و الثانى قوله (ج٦ ؛ ص٦١ عند ذكره حوادث سنة ثمان و ثلاثين) :

« وفيها قتل محمد بن أبى حذيفة بن عتبة بن ربيعة بن عبد شمس - ذكر الخبر عن مقتله - اختلف أهل السير فى وقت مقتله **فقال الواقدى** : قتل فى سنة ست و ثلاثين ، قال : و كان سبب قتله أن معاوية وعمر أسارا اليه وهو بمصر قد ضبطها فنزلا بعين شمس فعالجا الدخول فلم يقدرا عليه، فخدعا محمد بن أبى حذيفة على أن يخرج فى ألف رجل الى العريش فخرج ، وخلف الحكم بن الصلت على مصر ، فلما خرج محمد بن أبى حذيفة الى العريش تحصن ، و جاء عمرو فنصب المجانيق حتى نزل فى ثلاثين من أصحابه فأخذوا فقتلوا ، قال : وذاك قبل أن يبعث على (رض) الى مصر قيس بن سعد .

و أما هشام بن محمد الكلبى فانه ذكر أن محمد بن أبى حذيفة انما أخذ بعد أن-

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

اُصيب لمّا فتح عمرو بن العاص مصرفبعث به الى معاوية بن أبي سفيان و هويومئذٍ بفلسطين ، فحبسه معاوية في سجنٍ له فمكث فيه غيركثيرٍ ثمّ انّه هرب وكان ابن خال معاوية فأرى معاوية النّاس أنّه كره انفلاته من السّجن فقال لأهل الشّام : من يطلبه ؟ وقد كان معاوية فيمايرون يحبّ أن ينجو ؛ فقال رجلٌ من خثعمٍ يقال له : عبيدالله[1] بن عمروبن ظلام وكان شجاعاً وكان عثمانيّاً : أنا أطلبه ، فخرج في خيله[2] فلحقه [بحوّارين[3] وقددخل] في غارٍ هناك[4] فجاءت حمرٌ تدخله وقد أصابها المطر ، فلمّا رأت الرّجل في الغار فزعت منه فنفرت ، فقال حمّارون[5] كانوا قريباً من الغار : والله انّ لنفر هذه الحمرمن الغار لشأناً ؛ مانفّرها من هذا الغار الّا أمرٌ ؛ فذهبوا

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قتل محمد بن أبي بكر ودخل عمروبن العاص مصر وغلب عليها ، و زعم أن عمراً لمادخل هو و أصحابه مصر أصابوا محمد بن أبي حذيفة فبعثوا به الى معاوية و هو بفلسطين ، فحبسه فى سجن له (فذكر القصة الى آخرها نحو ما فى المتن) » .

١ ـ فى تاريخ الطبرى : « عبدالله » .

٢ ـ فى شرح النهج : « فى خيل » و فى الطبرى : « فى حاله » .

٣ ـ **فى مراصد الاطلاع** : « حوارين بضم أوله و يكسر و يخفف الواو وكسر الراء و ياء ساكنة و نون بلدة بالبحرين **و قيل** : حوارين بلفظ التثنية وكسر أوله ؛ و منهم من يفتحها من قرى حلب معروف ، وحوارين حصن من ناحية حمص، وحوارين اسم القريتين اللتين بين تدمر و دمشق » .

٤ ـ فى الطبرى : « حتى لحقه بأرض البلقاء بحوران و قد دخل فى غار هناك » ففى **مراصد الاطلاع** : « البلقاء كورة من أعمال دمشق بين الشام ووادى القرى قصبتها عمان ، و فيها قرى كثيرة و مزارع و اسعة » .

٥ ـ فى الطبرى : « حصادون » **ففى الصحاح** : « و الحمارة أصحاب الحمير فى السفر ، الواحد حمار مثل جمال و بغال » **و فى القاموس** : « الحمارة أصحاب الحمير » و فى تاج العروس فى شرح العبارة : «ويقال لاصحاب الجمال جمالة ، ولاصحاب البغال بغالة ، ومنه قول ابن أحمر : شلا كما تطرد الجمالة الشردا » فكلمة «حمارون» جمع حمار هنا .

ينظرون،فاذاهم به فخرجوا ؛ فوافاهم عبيدالله بن عمرو بن ظلام فسألهم عنه و وصفه لهم ، فقالوا له : هاهوذا في الغار ، فجاءحتّى استخرجه وكره أن يحمله [1] الى معاوية فيخلّي سبيله ؛ فضرب عنقه ، رحمه‌الله تعالى .

خبر بنى ناجية [2]

فقال [2] : صنّفهم ثلاثة أصناف [وقال] أمّا المسلمون [فخذمنهم البيعة وخلّ

---

١ ــ فى شرح النهج : « و كره أن يصيربه » و فى الطبرى : « و كره أن يرجعه » . و ستأتى ترجمته مفصلة فى تعليقات آخر الكتاب ان شاءالله تعالى كما أشرنا الى ذلك فيما تقدم (ص٢٠٦)

(انظر التعليقة رقم ٣٣) .

٢ ــ **قال السيد الرضى ــ رضى الله عنه ــ فى نهج البلاغة فى باب المختار من خطبه (ع)** تحت عنوان : « و من كلام له عليه‌السلام لما هرب مصقلة بن هبيرة الشيبانى الى معاوية و كان قد ابتاع سبى بنى ناجية من عامل أمير المؤمنين عليه‌السلام و أعتقه فلما طالبه بالمال خاس به وهرب الى الشام **فقال**» :

قبح‌الله مصقلة ،فعل فعل السادة وفر فرار العبيد، فما أنطق ما دحه حتى أسكته ، ولا صدق واصفه حتى بكته ، ولو أقام لاخذنا ميسوره و انتظرنا بما له و فوره » (انظر شرح النهج الحديدى ؛ ج١ ؛ ص٢٦١) **و شرح الكلام ابن أبى الحديد** و ذكر نسب بنى ناجية و مصقلة بن هبيرة الى أن قال :

« و أما خبر بنى ناجية مع أمير المؤمنين عليه‌السلام فقد ذكره ابراهيم بن هلال الثقفى فى كتاب الغارات قال : حدثنى محمد بن عبدالله بن عثمان عن نصر بن مزاحم قال : حدثنى عمر بن سعد عمن حدثه ممن أدرك أمر بنى ناجية قال : لما بايع أهل البصرة علياً عليه‌السلام بعد الهزيمة (الى آخر الخبر) » (انظر ج ١ ؛ ص ٢٦٤) .

و قال الطبرى فى تاريخه (ج٦ من الطبعة الاولى بمصر ؛ ص٦٥) عند ذكره حوادث سنة ثمان و ثلاثين **مانصه** : « و مما كان فى هذه السنة اظهار الخريت بن راشد فى بنى ناجية الخلاف على على عليه‌السلام و فراقه اياه كالذى ذكر هشام بن محمد عن أبى مخنف عن الحارث الازدى عن عمه عبدالله بن فقيم فقال: جاء الخريت بن راشد الى على عليه‌السلام

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

سبيلهم ، وأمّا النّصارى فخذمنهم الجزيةوخلّ سبيلهموسبيل عيالاتهم،وأمّا المرتدّون]
فأغربهم وبعيالاتهم وأموالهم ثمّ ادعهم الى الاسلام ثلاث مرّات ؛ فان أجابوك والّا
فاقتل مقاتليهم واسبذراريهم ، فلم يجيبوه فقتل مقاتليهم و سبى ذراريهم ، فاشتراهم
مصقلة بخمسمائة [1] ألف وأعتقهم ولحق بمعاوية فقال أصحابه [2] : يا أميرالمؤمنين فيئنا،
قال : انّه قد صارعلىغريم من الغرماء فاطلبوه .

قال : لمّا بايع أهل البصرة عليّاً عليه السلام بعد الهزيمة دخلوا في الطّاعة غيربني-
ناجية فانّهم عسكروا ، فبعث اليهم عليّ عليه السلام رجلاً من أصحابه في خيل ليقاتلهم ،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فذكر القصة الى آخرها قريباً مما فى المتن . **و ذكر ابن الاثير فى كامل التواريخ** تحت عنوان « خبر الخريت بن راشد و بنى ناجية » **ملخص ما فى المتن** ولا نشير اليه فىطى كلماتنا الافىبعض الموارد **وذكرأحمد زكىصفوت فىجمهرة رسائل العرب** غالب هذه المكاتيب وسنشير الى مورد نقلكل منها **فى تعليقة رقم٣٩** ان شاء الله تعالى .

و قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ماجرى منالفتن منغارات أصحاب معاوية (ص٦٧٧) بعد نقله كلام أمير المؤمنين فى مصقلة كمامر ذكره ضمن بيانله : «و اختلف الرواية فى سبيهم (أى بنى ناجية) ففى بعضها أنه لما انقضى أمر الجمل دخل أهل البصرة فى الطاعة غير بنى ناجية (الحديث) » .

أقول : لما كان المجلسى (ره) قد نقل عن شرح النهج لابن أبى الحديد هنا مطالب نفيسة تتعلق بالمقام و كان المقام لا يسعها نقلناها فى تعليقاتآخر الكتاب .

(انظرالتعليقة رقم ٣٩) .

٣ ــ كانت عبارة المتن هنا مشوشة ناقصة فأكملناها بكلمات منا يقتضيها السياق .

١ ــ فى الاصل : « بمائة » و الصحيح ما أثبتناه بقرينة ما يأتى .

٢ ــ هذه رواية قد اختلطت هنا بالعنوان و أهمل ذكرها فى موضعها فى آخر القصة كما ذكرها ابن أبى الحديد فى اخريات القصة ناسباً اياها الى كتاب الغارات بقوله (ج ١ ؛ ص٢٧١ ؛ س١٦) : « **وروى ابراهيم أيضاً عن ابراهيم بن ميمون** عن عمرو بن القاسم بن حبيب التمار عن عمارالدهنى قال: لماهرب مصقلة قالأصحاب علىـ عليه السلام ــ له : يا أمير المؤمنين فيئنا (الحديث) » .

فأتاهم فقال [1] : مابالكم عسكرتم وقد دخل النّاس في الطّاعة غيركم ، فافترقوا ثلاث فرق ؛ فرقةٌ قالوا :كنّا نصارى فأسلمنا ودخلنا فيمادخل فيه النّاس من الفتنةونحن نبايع كما بايع النّاس ؛ فأمرهم فاعتزلوا ، وفرقةٌ قالوا : كنّا نصارى ولم نسلم فخرجنا مع القوم الّذين كانوا خرجوا ؛ قهرونا فأخرجونا كارهاً فخرجنامعهم فهزموا [2] فنحن ندخل فيما دخل فيه النّاس و نعطيكم الجزية كما أعطيناهم ؛ فقال لهم اعتزلوا ، وفرقةٌ قالوا : انّا كنّا نصارى فأسلمنا فلم يعجبنا الاسلام فرجعنا الى النّصرانيّة فنحن نعطيكم الجزية كما أعطاكم النّصارى ، فقال لهم : توبوا وارجعوا الى الاسلام ؛ فأبوا، فقتل مقاتلتهم [3] وسبى ذراريهم فقدم بهم على عليّ عليه السلام [4] .

---

١ ـ **قال الطبرى عند ذكره قصة بنى ناجية (ج ٦ ؛ ص٧٣) مانصه :**
« فحدثنى على بن الحسن الازدى قال: حدثنا عبدالرحمن بن سليمان، عن عبدالملك بن سعيد بن حاب ، عن الحر ، عن عمار الدهنى ، قال : حدثنى أبو الطفيل قال :
كنت فى الجيش الذى بعثهم على بن أبى طالب الى بنى ناجية فقال : فانتهينا اليهم فوجدناهم على ثلاث فرق فقال أميرنا لفرقة منهم : ما أنتم ؟ ـ قالوا : نحن قوم نصارى لم نر ديناً أفضل من ديننا فثبتنا عليه ؛ فقال لهم : اعتزلوا . و قال للفرقة الاخرى : ما أنتم ؟ ـ قالوا : نحن كنا نصارى فأسلمنا فثبتنا على اسلامنا ؛ فقال لهم : اعتزلوا . ثم قال للفرقة الاخرى الثالثة : ما أنتم ؟ـ قالوا : نحن قوم كنا نصارى فأسلمنا فلم نر ديناً هو أفضل من ديننا الاول ؛ فقال لهم : أسلموا ؛ فأبوا ، فقال لاصحابه : اذا مسحت رأسى ثلاث مرات فشدوا عليهم ؛ فاقتلوا المقاتلة واسبوا الذرية ؛ فجيىء بالذرية الى على ، فجاء مصقلة بن هبيرة فاشتراهم بمائتى ألف فجاء بمائة ألف فلم يقبلها على (رض) فانطلق بالدراهم و عمد اليهم مصقلة فأعتقهم و لحق بمعاوية ، فقيل لعلى : ألا تأخذ الذرية ؟ ـ فقال : لا ، فلم يعرض لهم » .

٢ ـ فى الاصل : « فهربوا » .

٣ ـ فى البحار : « مقاتليهم » .

٤ ـ **ثم هنا ما نقله المجلسى (ره) من الكتاب قائلا بعده :** « و فى بعضها : أن الامير من قبل على ـ عليه السلام كان معقل بن قيس ـ ولما انقضى أمر الحرب لم يقتل من المرتدين من بنى ناجية الا رجلا واحداً و رجع الباقون الى الاسلام (الى آخر ما قال كما أشرنا اليه فى صدر الحديث) » .

قال[١] : و شهد الخرّيت[٢] بن راشد النّاجيّ وأصحابه مع عليّ عليه السلام صفّين

---

١ - **قال المجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب سائر ماجرى بينه و بين الخوارج (ص ٦١٥ ؛ س ٢٢) : « **قال ابن أبي الحديد** في شرح النهج : **وروى ابراهيم بن محمد الثقفي في كتاب الغارات و وجدته في أصل الكتاب أيضاً** عن الحارث بن كعب الازدي عن عمه عبدالله بن قعين قال : كان الخريت (و نقل الحديث نحو ما مر) » .

٢ - في القاموس : « الخريت كسكيت الدليل الحاذق » فالعلم منقول منه .

و في الصحاح : «الخريت الدليل الحاذق و قال : وبلد يغبى به الخريت ؛ و يروى الاصمعي : يعيا ؛ و الجمع الخرارت ، الكسائي : خرتنا الارض أي عرفناها ولم تخف علينا طرقها » **وقال ابن دريد في الاشتقاق** عند ذكره رجال « سامة بن لؤي » **مانصه (ص١٠٩) : « فمن بني سامة : الخريت بن راشد** و هو الذي خرج على علي بن أبي‌طالب - صلوات الله عليه - ناحية أسياف البحر ، فبعث اليه علي- رضي الله عنه - معقل- بن قيس الرياحي فقتله و هزم اصحابه و لهم حديث ، **و الخريت = الدليل الحاذق** و اشتقاقه من خرت الابرة أي انه من حذاقته يدخل في خرت الابرة ، أي يدخل في ثقبها »

و في لسان العرب : « الخريت الدليل الحاذق بالدلالة كأنه ينظر في خرت الابرة قال رؤبة بن العجاج :

أرمي بأيدي العيس اذ هويت　　　في بلدة يعيابها الخريت

و يروى (يعنى) قال ابن برى و هو الصواب و معنى «يعنى بها» يضل بها ولا يهتدى ، يقال : عنى عليه الامر اذا لم يهتدله والجمع الخرارت و قال : يغبى على الدلامز الخرارت ، و الدلامز بفتح الدال جمع دلامز بضم الدال و هو القوى الماضي .

و في حديث الهجرة : فاستأجر رجلا من بني الديلها دياً خريتاً .

الخريت الماهر الذي يهتدى لاخرات المفاوز و هي طرقها الخفية و مضايقها .

و قيل : أراد أنه يهتدى في مثل ثقب الابرة من الطريق .

شمر : دليل خريت بريت اذا كان ماهراً بالدلالة مأخوذ من الخرت ، و انما سمى خريتاً لشقه المفازة ، **ويقال :** طريق مخرت ومثقب اذاكان مستقيماً بيناً ، و طرق مخارت ؛ **و سمي الدليل خريتاً** لانه يدل على المخرت ، **و سمي مخرتاً** لان له منفذاً لا ينسد على من سلكه . الكسائي : خرتنا الارض اذا عرفناها ولم تخف علينا طرقها » .

فجاء الخرّيت الى علي (ع) في ثلاثين [راكباً [1]] من أصحابه يمشي [2] بينهم حتى قام بين يدي علي عليه السلام فقال له : و الله لا أطيع أمرك ولا اُصلي خلفك ، وانّي غداً لمفارقٌ لك، قال : و ذاك بعد وقعة صفّين و بعد تحكيم الحكمين ، فقال له علي عليه السلام : ثكلتك اُمّك ؛ اذاً تنقض عهدك، وتعصي ربّك، ولا تضرّ الّا نفسك ، أخبرني لم تفعل ذلك ؟ — قال : لأنّك حكّمت في الكتاب وضعفت عن الحقّ اذجدّ الجدّ ، وركنت الى القوم الذين ظلموا أنفسهم، فأنا عليك رادٌّ [3] وعليهم ناقمٌ ، ولكم جميعاً مباينٌ .

فقال له علي عليه السلام : و يحك [4] هلمّ اليّ اُدارسك [الكتاب [5]] واُناظرك في السّنن ، واُفاتحك اُموراً من الحقّ أنا أعلم بها منك ؛ فلعلّك تعرف ماأنت له الآن منكرٌ ، وتستبصر [6] ماأنت به الآن عنه عمٍ وبه جاهلٌ ، فقال الخرّيت : فانّي عائدٌ [7] عليك غداً، فقال له علي عليه السلام : اغد ولا يستهوينّك الشّيطان ولايتقحّمنّ [8] بك رأى السّوء ، ولايستخفنّك الجهلاء [9] الّذين لايعلمون ، فوالله لئن استرشدتني واستنصحتني وقبلت منّي لأهدينّك سبيل الرّشاد ، فخرج الخرّيت من عنده منصرفاً الى أهله .

قال عبدالله بن قعين [10] فعجلت في أثره مسرعاً و كان لي من بني عمّه صديقٌ

---

١ — فى الطبرى فقط .

٢ — فى الطبرى : « يسير » .

٣ — فى الطبرى : « زار » .

٤ — فى شرح النهج و البحار فقط .

٥ — فى الطبرى فقط .

٦ — فى شرح النهج : « و تبصر » .

٧ — فى شرح النهج و البحار : « غاد » .

٨ — فى الاصل : « يقحمن » .

٩ — فى الطبرى : « الجهل » .

١٠— **فليعلم** أن كلمة « قعين » كلما وردت فى تاريخ الطبرى ذكرت بدلها « قفيم » (بضم القاء و فتح القاف بعدها الياء و فى آخرها الميم) .

فأردت أن ألقى ابن عمّه في ذلك فأُعلمه بماكان من قوله لأمير المؤمنين ومارد عليه، وآمر ابن عمّه ذلك أن يشتدّ بلسانه عليه وأن يأمره بطاعة أمير المؤمنين ومناصحته، ويخبره أنّ ذلك خير له في عاجل الدّنيا وآجل الآخرة.

قال: فخرجت حتّى انتهيت الى منزله و قد سبقني فقمت عند باب داره و في داره رجالٌ من أصحابه [1] لم يكونوا شهدوا معه دخوله على علي عليه السلام، فوالله مارجع ولاندم على ماقال لأمير المؤمنين ومارد عليه [2] ثمّ قال لهم: ياهؤلاء إنّي قدرأيت أن أُفارق هذا الرّجل وقد فارقته على أن أرجع اليه من غدٍ ولا أراني الّا مفارقه [3] فقال أكثر أصحابه: لاتفعل حتّى تأتيه؛ فان أتاك بأمرٍ تعرفه قبلت منه، وان كانت الأُخرى فما أقدرك على فراقه، فقال لهم: نعم مارأيتم.

قال: ثمّ استأذنت عليهم فأذنوا لي [4]؛ فأقبلت على ابن عمّه وهو مدرك بن الرّيّان النّاجي وكان من كبراء العرب فقلت له: انّ لك عليّ حقّاً لاخائك وودّك ولحقّ [5] المسلم على المسلم، انّ ابن عمّك كان منه ماقد ذكر لك فاخل به واردد عليه [رأيه [6]] وعظّم عليه ماأتى، واعلم أنّني خائفٌ ان فارق أمير المؤمنين أن يقتلك

---

١ ـ في شرح النهج: «عند باب دار فيها رجال من أصحابه».

٢ ـ في الاصل: «فوالله ما تحرم عما قال وعما رد عليه» و في الطبرى: «فوالله ما جزم شيئاً مما قال و مما رد عليه».

٣ ـ في شرح النهج: «ولا أرى الا المفارقة».

٤ ـ **في الطبرى بعدها:** «فدخلت فقلت: أنشدك الله أن تفارق أمير المؤمنين و جماعة المسلمين و أن تجعل على نفسك سبيلا، و أن تقتل من أرى من عشيرتك، ان علياً لعلى الحق، قال: فأنا أغدو اليه فأسمع منه حجته وأنظر ما يعرض على به و يذكر، فان رأيت حقاً و رشداً قبلت، و ان رأيت غياً و جوراً تركت. قال: فخلوت بابن عمه».

٥ ـ في الطبرى: «لاخائك و ودك ذلك على بعد حق» و في شرح النهج: «لا حسانك و ودك و حق».

٦ ـ في الطبرى فقط.

و نفسه و عشيرته ، فقال : جزاك الله خيراً من أخ [فقد نصحت وأشفقت [1]] ان أراد صاحبي فراق أمير المؤمنين فارقته وخالفته [وكنت أشدّ النّاس عليه [2]] وأنا بعد خال به ومشير عليه بطاعة أمير المؤمنين ومناصحته والاقامة معه وفي ذلك حظّه ورشده، فقمت من عنده وأردت الرّجوع الى علي عليه السلام لا علمه الّذي كان ، ثمّ اطمأننت الى قول صاحبي فرجعت الى منزلي فبتّ به ثمّ أصبحت فلمّا ارتفع النّهار [3] أتيت أمير المؤمنين عليه السلام فجلست عنده ساعةً و أنا اُريد أن اُحدّثه بالّذي كان من قوله لي على خلوة فأطلت الجلوس فلم يزدد النّاس الّا كثرةً فدنوت منه فجلست وراءه فأصغى اليّ برأسه [4] فأخبرته بما سمعت من الخرّيت وما قلت لابن عمّه وما ردّ عليّ [5] فقال عليه السلام : دعه فان قبل الحقّ ورجع عرفنا ذلك له وقبلناه منه ؛ وان أبى طلبناه ، فقلت : يا أمير المؤمنين فلم لا تأخذه الآن فتستوثق منه [6] ؟ - فقال : انّا لو فعلنا هذا لكلّ من نتّهمه من النّاس ملأنا السّجون منهم ، ولا أراني يسعني الوثوب على النّاس والحبس لهم وعقوبتهم حتّى يظهروا لنا [7] الخلاف .

قال : فسكتّ عنه وتنحّيت فجلست مع أصحابي ثمّ مكثت ماشاء الله معهم ثمّ قال لي علي عليه السلام : ادن منّي فدنوت منه ثمّ قال لي مسرّاً [8] : اذهب الى منزل الرّجل

---

١ و ٢ - فى الطبرى فقط .

٣ - فى الطبرى : « ارتفع الضحى » .

٤ - فى الطبرى : « باذنيه » .

٥ - فى الطبرى : « بما سمعت من الخريت و بما قلت له ، و بما رد على و بما كان من مقالتى لابن عمه » .

٦ - فى الطبرى بزيادة : « و تحبسه » .

٧ - فى الاصل و شرح النهج : « لى » .

٨ - **قال الرضى (ره) فى باب المختار من الخطب من نهج البلاغة (ج٢ شرح النهج لابن أبى الحديد ؛ ص٥٢٨) :** « و من كلام له (ع) و قد أرسل رجلا من أصحابه يعلم له علم أحوال قوم من جند الكوفة قدهموا باللحاق بالخوارج و كانوا على

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فأعلم لي مافعل ؟ فانّه قلّ يوم لم يكن يأتيني فيه[1] الاّ قبل هذه السّاعة ، قال :فأتيت منزله فاذاً ليس في منزله منهم ديّار ؛ فدرت[2] على أبواب دور اُخرى كان فيها طائفة اخرى من أصحابه فاذاً ليس فيها داعٍ ولامجيب ، فأقبلت الى علي عليه السلام فقال لي حين رآني : أأمنوا فقطنوا[3] أم جبنوا فظعنوا ؟ - قلت : بل ظعنوا ، قال : أبعدهم الله[4] كمابعدت ثمود ، أما والله لو قد أشرعت لهم الأسنّة وصبّت على هامهم السّيوف لقدندموا ، انّ الشّيطان قداستهواهم[5] فأضلّهم وهوغداً متبرّؤٌ منهم ومخلٍّ عنهم .

فقام اليه زياد بن خصفة[6] فقال : ياأمير المؤمنين انّه لولم يكن من مضرّة

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

خوف منه - عليه السلام - فلما عاد اليه الرجل قال(ع) له : أأمنوا فقطنوا أم جبنوا فظعنوا؟- فقال الرجل : بل ظعنوا يا أميرالمؤمنين، فقال (ع) : بعداً لهم كما بعدت ثمود، أما لو أشرعت الاسنة اليهم وصبت السيوف على هاماتهم لقد ندموا على ماكان منهم ان الشيطان اليوم قد استفلهم و هو غداً متبرؤ منهم و مخل عنهم ، فحسبهم بخروجهم من الهدى ، و ارتكاسهم في الضلال و العمى ، و صدهم عن الحق ، و جماحهم في التيه ».

١ - في الطبرى : « فانه كل يوم لم يكن يأتينى فيه » .

٢ - في الطبرى : « فدعوت » .

٣ - كذا في النهج ، لكن في الاصل و شرح النهج : «أقطنوا فأقاموا» و في الطبرى : « و طنوا فأمنوا أم جبنوا فظعنوا » .

٤ - في الطبرى : « فقلت : بل ظعنوا فأعلنوا ، فقال : قد فعلوها..! بعداً لهم».

٥ - في النهج : « ان الشيطان اليوم قد استفلهم » **و قال ابن أبي الحديد في - شرحه :** « استفلهم الشيطان وجدهم مفلولين فاستزلهم ؛ هكذا فسروه ، ويمكن عندى أن يريد أنه وجدهم فلاخير فيهم ، و الفل في الاصل الارض لانبات بها لانها لم تمطر، قال حسان يصف بعض القرى :

و ان التى بالجذع من بطن نخلة و من دانها فل من الخير معزل

أى خال من الخير ، و يروى « من استفزهم » أى استخفهم » .

٦ - **في تنقيح المقال :** «زياد بن خصفة التيمى من تيم الله بطن من بكر من خلص

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

هؤلاء الآ فرا قهم ايّانا لم يعظم فقدهم علينا فنأسى عليهم فانّهم قلّما يزيدون في عددنا لو أقاموا معنا ولقلّما ينقصون من عددنا بخروجهم منّا ولكنّا نخاف أن يفسدوا علينا جماعةً كثيرةً ممّن يقدمون عليهم من أهل طاعتك ، فاذن لي في اتّباعهم حتّى أردّهم عليك ان شاء الله .

فقال له عليٌّ عليه السلام : اخرج في آثارهم راشداً ؛ فلمّا ذهب ليخرج قال عليه السلام له : وهل تدري أين توجّه القوم ؟ ـ فقال : لاوالله ولكنّي أخرج فأسأل وأتّبع الاثر ، فقال له عليّ عليه السلام : اخرج ـ رحمك الله ـ حتّى تنزل دير أبي موسى[1] ثمّ لاتبرحه حتّى يأتيك أمري فانّهم ان كانوا قد خرجوا ظاهرين بارزين للنّاس في جماعة فانّ عمّالي ستكتب اليّ بذلك ، وان كانوا متفرّقين مستخفين فذلك أخفى لهم ، وسأكتب الى من حولي من عمّالي فيهم .

فكتب نسخةً واحدةً وأخرجها الى العمّال :

بسم الله الرّحمن الرّحيم ، من عبدالله عليّ أمير المؤمنين الى من قرأ كتابي

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام و الحسن (ع) بعده ؛ أرسله على (ع) لقتال الخريت بن راشد الناجي الخارجي بالمدائن فقاتله حتى طرده الى الاهواز وكان ذلك قبل وقعة النهروان» .

أقول : قوله (ره) : « و كان ذلك قبل وقعة النهروان » بمعزل عن الصواب .

١ ـ لم أجد ذكراً لهذا الدير «دير أبي موسى» في مظانه من الكتب التي عندي الا في **كتاب صفين لنصر بن مزاحم** (ص ١٥٠ من طبعة القاهرة سنة ١٣٦٥) :

«نصر ـ عمرو بن خالد ، عن أبي الحسين زيد بن على عن آبائه عن على عليه السلام قال : خرج على و هو يريد صفين حتى اذا قطع النهر أمر مناديه فنادى بالصلاة قال : فتقدم فصلى ركعتين حتى اذا قضى الصلاة أقبل علينا فقال : يا أيها الناس ألا من كان مشيعاً أو مقيماً فليتم الصلاة فانا قوم على سفر ، و من صحبنا فلايصم المفروض ؛ والصلاة [المفروضة] ركعتان ، قال : ثم رجع الى حديث عمر بن سعد قال : ثم خرج حتى **أتى دير أبي موسى** و هو من الكوفة على فرسخين ؛ فصلى بها العصر (الى آخر ما قال) » .

هذا من العمّال :

أمّا بعد فانّ رجالا لنا عندهم بيعة[1] خرجوا هرّاباً فنظنّهم وجّهوا[2] نحو بلاد البصرة فاسأل عنهم أهل بلادك واجعل عليهم العيون في كلّ ناحية من أرضك[3] ثمّ اكتب الىّ بماينتهي اليك عنهم ،والسّلام .

فخرج زياد بن خصفة حتّى أتى داره فجمع أصحابه فحمد الله و أثنى عليه ثمّ قال : أمّا بعد يا معشر بكربن وائل فانأمير المؤمنين ندبني لأمر من أموره مهمّ له وأمرني بالانكماش فيه بالعشيرة حتّى آتي امره و أنتم شيعته و أنصاره و أوثق حيّ من أحياء العرب في نفسه، فانتدبوا معي في هذه السّاعة و عجّلوا .

قال : فوالله ماكان الّا ساعة حتّى اجتمع اليه منهم مائة رجل ونيّف وعشرون أو ثلاثون ، فقال : اكتفينا ؛ لا نريد أكثر من هؤلاء .

قال : فخرج زياد حتّى قطع الجسر ثم أتى دير أبي موسى فنزله فأقام به بقيّة يومه ذلك ينتظر أمر أمير المؤمنين عليه السلام .

قال[4] : حدّثني ابن أبي سيف ، عن أبي الصّلت التّيمي[5] ، عن أبي سعيد[6] ،

---

١ - فى شرح الهنج و البحار : « تبعة » .

٢ - كذا فى الطبرى أيضاً فهو من قولهم : « وجه [من باب التفعيل] اليه أى ذهب فهولازم متعد » .

٣ - فى الاصل : « بلادك » .

٤ - **قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار** فى باب سائر ماجرى بينه و بين الخوارج (ص٦١٦ ؛ س٣) : « و روى [أى ابراهيم الثقفى] باسناده عن عبدالله بن وأل التيمى قال : انى لعند (الحديث) » **و قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج** (ج١ ؛ ص٢٦٥ ؛ س٣٢) : « قال ابراهيم بن هلال : فحدثنى محمد بن عبدالله [بن عثمان] عن ابن أبى سيف عن أبى الصلت التيمى عن أبى سعيد عن عبدالله بن وأل التيمى قال : انى لعند (الحديث) » **و قال الطبرى فى تأريخه عند ذكره أحداث سنة ثمان و ثلاثين** تحت عنوان « اظهار الخريت بن راشد فى بنى ناجية الخلاف على على و فراقه اياه » (ج٦ ؛ ص٦٧) : « قال أبو مخنف : فحدثنى أبو الصلت الاعور التيمى عن أبى سعيد العقيلى عن عبدالله بن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عن عبدالله بن و أل التّيمي [١] قال : انّي والله لعند أمير المؤمنين عليه السلام اذ جاءه فيج [٢] بكتاب يسعى من قرظة بن كعب بن عمرو الأنصاري [٣] [و كان أحد عمّاله] فيه :

بسم الله الرّحمن الرّحيم ، لعبدالله عليّ أمير المؤمنين من قرظة بن كعب : سلامٌ عليك ؛ فانّي أحمد اليك الله الّذي لا اله الّا هو **أما بعد** فانّي أُخبر أمير المؤمنين أنّ خيلاً مرّت بنا من قبل الكوفة متوجّهة [نحو نفّر [٤]]وأنّ رجلاً من دهاقين

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و أل التيمى قال : والله انى لعند أمير المؤمنين (الحديث بأدنى تفاوت) » .

٥ ـ هذا الرجل لم نظفر بترجمته فى مظانها لكنه وقع فى أسناد نصر بن مزاحم فى كتاب صفين والطبرى فى تأريخه فى غير مورد و وصفه الطبرى فى موارد ذكره بلفظة «الاعور» .

٦ ـ تقدمت ترجمته بعنوان « أبى سعيد التيمى المقلب بعقيصا بياع الكرابيس(انظر ص ١١٠) .

١ ـ هو من وجوه التوابين الذين قاموا بطلب ثأر الحسين عليه السلام بعد وقعة الطف، و سنذكر ترجمته فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٤٠) .

٢ ـ **قال الفيروز ابادى :** « الفيج معرب پيك » و عبر الزبيدى عن معناه بقوله : « هو رسول السلطان على رجله» **و قال ابن الاثير فى النهاية:** « فيه ذكر الفيج و هو المسرع فى مشيه الذى يحمل الاخبار من بلد الى بلد و هو فارسى » .

٣ ـ **قال ابن سعد فى الطبقات** فى الطبقة الاولى ممن نزل الكوفة من أصحاب رسول الله ـ صلى الله عليه وآله ـ (ج ٦ من طبعة اروبا ؛ ص ١٠) : « قرظة بن كعب الانصارى أحد بنى الحارث بن الخزرج حليف لبنى عبد الاشهل من الاوس ويكنى أبا عمرو ؛ و هو أحد العشرة من الانصار الذين وجههم عمر بن الخطاب الى الكوفة فنزلها وابتنى بها داراً بالانصار ، و مات بها فى خلافة على بن أبى طالب ـ رضى الله عنه ـ و هو صلى عليه بالكوفة » .

أقول : ستأتى ترجمته مبسوطة فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٤١) .

٤ ـ فى الطبرى فقط ؛ **ففى مراصد الاطلاع :** « نفر بكسر أوله و تشديد ثانيه و فتحه و راء بلدة أو قرية على نهر البرس من بلاد الفرس (الى آخر ما قال) » .

أسفل الفرات قد أسلم و صلّى يقال له : زاذان فرّوخ أقبل من قبل إخوان له [1] [بناحية نفّر [2]] فلقوه [3] فقالوا له : أمسلمٌ أنت أم كافر؟- قال : بل مسلمٌ، قالوا : ماقولك في عليّ بن أبي طالب ؟- قال: قولي فيه خيرٌ أقول : انّه أمير المؤمنين و وصيّ رسول الله ﷺ وسيّد البشر، فقالوا له : كفرت ياعدوّ الله ثمّ حملت عليه عصابةٌ منهم فقطّعوه بأسيافهم وأخذوا [4] معه رجلاً من أهل الذّمّة يهوديّاً فقالوا له : مادينك؟- قال : يهوديٌّ، فقالوا : خلّوا سبيل هذا؛ لاسبيل لكم عليه، فأقبل الينا ذلك الذّمّيّ فأخبرنا هذا الخبر وقدسألت عنهم فلم يخبرني عنهم أحدٌ بشيء، فليكتب الىّ أمير- المؤمنين فيهم برأيه أنتهي اليه، والسّلام.

فكتب اليه عليٌّ عليه السلام :

أما بعد فقد فهمت كتابك وماذكرت من أمر العصابة الّتي مرّت بعملك فقتلت المرء [5] المسلم وأمن عندهم المخالف المشرك [6] وانّ اولئك قوم استهواهم الشيطان فضلّوا [وكانوا [7]] كالّذين حسبوا ألّا تكون فتنةٌ فعموا وصمّوا [8] فأسمع بهم وأبصر [9]

---

١ - فى شرح النهج : « أخوال له » و فى الطبرى : « أخواله » .

٢ - فى الاصل فقط .

٣ - فى الطبرى : « فعرضواله » .

٤ - فى الطبرى : « و وجدوا » .

٥ - فى غير الاصل : « البر » .

٦ - فى الطبرى : « الكافر » .

٧ - فى الطبرى فقط .

٨ - مأخوذ من قول الله تعالى : « و حسبوا أن لاتكون فتنة فعموا و صموا ثم تاب الله عليهم ثم عموا و صموا كثير منهم و الله بصير بما يعملون » (آية ٧١ سورة المائدة) .

٩ - قال الله تعالى : « أسمع بهم و أبصر يوم يأتوننا لكن الظالمون اليوم فى ضلال مبين » (آية ٣٨ سورة مريم) **ففى مجمع البحرين للطريحى** : « قوله تعالى : أسمع بهم و أبصر أى ما أسمعهم و أبصرهم » . **و قال السيوطى فى تفسيره « الجلالين »**

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

يوم تختبر[1] أحوالهم ، فالزم عملك وأقبل على خراجك فانّك كما ذكرت في طاعتك ونصيحتك ، والسّلام.

قال[2] : وكتب علي عليه السلام الى زياد بن خصفة :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فى تفسيرها : « أسمع بهم و أبصر صيغتا تعجب بمعنى ما أسمعهم و ما أبصرهم ، صموا عن سماع الحق و عموا عن ابصاره اى اعجب منهم يا مخاطب فى سمعهم و ابصارهم فى الاخرة بعد أن كانوا فى الدنيا صماً و عمياً » **وقال أبو البقاء فى تفسيره «التبيان فى اعراب القرآن» فى تفسير الاية :** « قوله تعالى : أسمع بهم وأبصر، لفظه لفظ الامر ومعناه التعجب، و«بهم» فى موضع رفع كقولك : أحسن بزيد أى أحسن زيد، وحكى غير الزجاج أنه أمر حقيقة والجار والمجرور نصب، والفاعل مضمر، فهو ضمير المتكلم كأن المتكلم يقول لنفسه: أوقع بهم سمعاً أو مدحاً » **و نظير هذه الاية آية اخرى و هى قوله تعالى :** « له غيب السماوات والارض أبصر به و أسمع ؛ الاية (آية ٢٦ سورة الكهف) » **ففى الصحاح للجوهرى :** « قوله عزوجل : أبصر به وأسمع أى ما أبصره و أسمعه على التعجب » **و فى تفسير الجلالين :** « أبصر به و أسمع أى بالله وهما صيغتا تعجب بمعنى ما أبصره و ما أسمعه ؛ وهما على جهة المجاز ، والمراد أنه تعالى لا يغيب عن بصره وسمعه شىء» **و فى - التبيان لابى البقاء :** « أبصر به وأسمع الهاء تعود على الله؛ و موضعها رفع، لان التقدير أبصر الله ، والباء زائدة و هكذا فى فعل التعجب الذى هو على لفظ الامر، وقال بعضهم : الفاعل مضمر والتقدير أوقع أيها المخاطب ابصاراً بأمر الكهف فهو أمر حقيقة » **وقال البيضاوى فى أنوار التنزيل :** « أبصر به وأسمع ذكر بصيغة التعجب للدلالة على أن أمره فى الادراك خارج عما عليه ادراك السامعين والمبصرين اذ لا يحجبه شىء ولا يتفاوت دونه لطيف وكثيف، و صغير و كبير ، وخفى وجلى ، و الهاء يعود الى الله و محله الرفع على الفاعلية ، و الباء مزيدة عند سيبويه ، و كان أصله أبصر أى صار ذا بصر ثم نقل الى صيغة الامر بمعنى الانشاء فبرز الضمير لعدم لياقة الصيغة له ، أو لزيادة الباء كما فى قوله : و كفى به ، و النصب على المفعولية عند الاخفش ، و الفاعل ضمير المأمور و هو كل أحد ، و الباء مزيدة ان كانت الهمزة للتعدية ، و معدية ان كانت للصيرورة » .

١ - فى الطبرى : « تخبر » و فى شرح النهج و البحار : « تحشر » .

٢ - **فى الطبرى :** « قال أبو مخنف : و حدثنى أبو الصلت الاعور التيمى عن أبى سعيد

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

أما بعد فقد كنت أمرتك أن تنزل دير أبي موسى حتّى يأتيك أمري وذلك أنّي لم أكن علمت [١] أين توجّه القوم وقد بلغني أنّهم أخذوا نحو قرية من قرى السّواد [٢] يقال لها نفّر فاتّبع آثارهم وسل عنهم فانّهم قد قتلوا رجلاً مسلماً من أهل السّواد مصلّياً فاذا أنت لحقتهم [٣] فارددهم الي؛ فان أبوا فناجزهم واستعن بالله عليهم فانّهم قد فارقوا الحقّ، وسفكوا الدّم الحرام، وأخافوا السّبيل، والسّلام.

قال عبد الله بن وأل: فأخذت الكتاب منه وخرجت من عنده وأنا يومئذ شاب حدث فمضيت به غير بعيد فرجعت اليه فقلت: ياأمير المؤمنين ألا أمضي مع زياد بن خصفة الى عدوّك اذا دفعت اليه الكتاب؟ - فقال: ياابن أخي افعل؛ فوالله انّي لأرجو أن تكون من أعواني على الحقّ وأنصاري على القوم الظّالمين، فقلت: يا أمير المؤمنين أنا والله كذلك ومن اولئك، وأنا والله حيث تحبّ. قال ابن وأل:

فوالله ما أحبّ أنّ لي بمقالة عليّ عليه السلام حمر النّعم [٤].

قال: ثمّ مضيت الى زياد بكتاب عليّ عليه السلام وأنا على فرس لي رائع [٥] كريم

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

العقيلي، عن عبدالله بن وأل قال: كتب علي (ع) معي كتاباً الى زياد بن خصفة و أنا يومئذ شاب حدث: أما بعد (الحديث) ».

١ - في الاصل: « لم أكن لاعلم ».

٢ - المراد به سواد الكوفة و تفصيله موكول الى تعليقات آخر الكتاب.

(انظر التعليقة رقم ٤٢).

٣ - في شرح النهج و البحار: « لحقت بهم ».

٤ - **قال الفيومي**: « حمر النعم ساكن الميم كرائمها و هو مثل في كل نفيس » **و في مجمع البحرين**: « و في الحديث: ما أحب بذل نفسي حمر النعم وهي بضم حاء و سكون ميم الابل الحمر و هي أنفس أموال [كذا في النسخ ولعل الصحيح: «أنواع»] النعم و أقواها و أجلدها، فجعلت كناية عن خير الدنيا كله ».

٥ - **في النهاية**: «(ه) و في حديث وائل بن حجر: الى الاقيال العباهلة الاروع؛

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

وعليّ السّلاح ، فقال لي زياد : ياابن أخي والله مالي عنك من غنىً وانّي لأُحبّ أن تكون معي في وجهي هذا ، فقلت له : انّي قداستأذنت أمير المؤمنين في ذلك فأذن لي؛ فسرّ بذلك ثمّ انّا خرجنا حتّى أتينا الموضع الّذي كانوا فيه ، فسألنا عنهم [1] فقيل لنا : انّهم قدأخذوا نحوالمدائن [2] فلحقناهم وهم نزولٌ بالمدائن [3] وقد أقاموابها يوماً وليلة وقد استراحوا وأعلفوا دوابّهم فهم جامّون [4] مريحون ، وأتيناهم وقد انقطعنا [5] ولغبنا [6] ونصبنا ، فلمّا رأونا وثبوا على خيولهم واستووا عليها وجئنا حتّى انتهينا اليهم فواقفناهم ، فنادانا صاحبهم الخرّيت بن راشد : ياعميان القلوب والابصار أمع الله أنتم ومع كتابه وسنّة نبيّه أم مع القوم الظّالمين؟ ـ فقال له زياد بن خصفة : لا ؛ بل والله نحن مع الله وكتابه وسنّة رسوله ومع من الله و رسوله وكتابه آثر عنده من الدنيا ثواباً ، ولو أنّها منذ يوم خلقت الى يوم تفنى لآثر الله عليها ، أيّها العمي الابصار والصّمّ القلوب والأسماع .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الارواع جمع رائع و هم الحسان الوجوه ، و قيل : هم الذين يروعون الناس أى يفزعونهم بمنظرهم هيبة لهم ؛ والاول أوجه ، ومنه حديث صفة أهل الجنة : فيروعه ما عليه من اللباس أى يعجبه حسنه ، ومنه حديث عطاء : كان يكره للمحرم كل زينة رائعة أى حسنة وقيل : معجبة رائقة» .

١ ـ **فى الطبرى :** «حتى أتينا نفر فسألنا عنهم فقيل لنا : قد ارتفعوا نحو جرجرايا» .

٢ و ٣ ـ فى الطبرى فى الموضعين : « المذار » ففى **مراصد الاطلاع :** « المذار بالفتح و آخره راء بلدة فى ميسان بين واسط و البصرة و هى قصبة ميسان بينها و بين البصرة نحو من أربعة أيام ، و بها مشهد عظيم به قبر عبدالله بن على بن أبى طالب » .

٤ ـ **فى النهاية :** « فى حديث الحديبية : و الا فقد جموا اى استراحوا و كثروا ، و حديث أبى قتادة ـ رضى الله عنه ـ : فأتى الناس جامين أى مستريحين قد رووا من الماء » .

٥ ـ كذا فى الاصل فقط **فقال الطريحى :** « انقطع بفلان فهو منقطع به اذا عجز عن سفره من نفقة ذهبت وغيرها » ويقال : « انقطع بالمسافر مجهولا عطبت دابته ، وقيل : نفد زاده فانقطع به السفر دون طيته فهو منقطع به » و فى شرح النهج و الطبرى : « تقطعنا » (من باب التفعل) » .

٦ ـ فى الاصل : « تعبنا » وفى الطبرى : « و لغبنا وشقينا و نصبنا » .

فقال لنا الخرّيت : أخبروني ماتريدون ؟ - فقال له زيادٌ وكان مجرّباً رفيقاً: قدترى مابنا من النّصب واللّغوب [1] والذي جئناله لايصلحه الكلام علانيةً على رؤوس أصحابك ولكن انزلوا وننزل ثمّ نخلو جميعاً فنذاكر أمرنا وننظر فيه ، فان رأيت فيما جئناله حظّاً لنفسك قبلته،و ان رأيت فيما أسمع منك أمراً أرجو فيه العافية لناولك لم أردده عليك ، فقال له الخرّيت : انزل ؛ فنزل ، ثمّ أقبل الينا زيادٌ فقال : انزلوا على هذا الماء فأقبلنا حتّى انتهينا الى الماء فنزلنا به فما هو الّا أن نزلنا فتفرّقنا ثمّ تحلّقنا عشرة وتسعة وثمانية وسبعة يضعون طعامهم بين أيديهم فيأكلون ثمّ يقومون الى ذلك الماء فيشربون ، فقال لنا زياد : علّقوا على خيولكم فعلّقنا عليها مخاليها ، ووقف زيادٌ في خمسة فوارس أحدهم عبد الله بن وأل فوقف بيننا وبين القوم فانطلق القوم فتنحّوا ناحيةً فنزلوا وأقبل الينا زياد فلمّا رأى تفرّقنا وتحلّقنا قال : سبحان الله أنتم أصحاب حرب والله لوأنّ هؤلاء القوم جاؤوكم السّاعة على هذه الحال ماأرادوا من غرّتكم أفضل من حالكم الّتى أنتم عليها ، عجّلوا قوموا الى خيولكم ، فأسرعنا وتحشحشنا [2] فمنّا من يتوضّأ، ومنّا من يشرب ، و منّا من يسقي فرسه ؛ حتّى اذا فرغنا من ذلك كلّه أتينا زياداً واذاً في يده عرق ينهش [3] فنهشه نهشتين أوثلاثاً ثمّ أتي باداوةٍ فيها ماء فشرب منه ثمّ ألقى العرق من يده ثمّ قال : ياهؤلاء إنّا قدلقينا العدوّ وإنّ القوم لفي عدّتكم [4] ولقد حزرتكم [5] وايّاهم فما أظنّ أحد الفريقين يزيد على

---

١ - في الطبرى : « من اللغوب و السغوب » .

٢ - في مجمع البحرين : «التحشحش التحرك للنهوض يقال : حشحشه أى حركه و منه حديث على و فاطمة : دخل علينا رسول الله (ص) و علينا قطيفة فلما رأيناه تحشحشنا فقال : مكانكما » و في النهاية بعد نقل الحديث : «التحشحش = التحرك للنهوض؛ يقال : سمعت له حشحشة و خشخشة أى حركة » .

٣ - العرق بالفتح ثم السكون العظم الذى أخذ عنه معظم اللحم وهبره ؛ و بقى عليه لحوم رقيقة طيبة ، و نهش الشيء أى أخذه بمقدم أسنانه .

٤ - في الطبرى : « ان عدتكم كعدتهم » .

٥ - في مجمع البحرين : « يقال : حزرت الشيء من بابي ضرب و قتل = قدرته ؛ ومنه: حزرت النخل اذا خرصته» .

الآخر خمسة نفر ، ووالله إنّي ما أرى أمركم وأمرهم إلّا يصير إلى القتال ؛ فان كان ذلك فلا تكونوا أعجز الفريقين .

قال : ثمّ قال لنا : ليأخذ كلّ رجل منكم بعنان فرسه حتّى أدنو منهم و أدعو إليّ صاحبهم [١] فأكلّمه فان تابعني على ما أريد وإلّا فاذا دعوتكم فاستووا على متون خيلكم ثمّ أقبلوا إليّ معاً غير متفرّقين ، فاستقدم أمامنا وأنا معه فسمعت رجلاً من القوم يقول : جاءكم القوم وهم كالّون [٢] معيون وأنتم جامّون مريحون [٣] فتركتموهم حتّي نزلوا وأكلوا وشربوا وأراحوا دوابّهم ؛ هذا والله سوء الرّأى ،[والله لا يرجع الأمر بكم وبهم إلّا إلى القتال فسكتوا وانتهينا إليهم [٤]] ودعا زياد بن خصفة صاحبهم الخرّيت فقال له : اعتزل فلننظر في أمرنا فأقبل إليه في خمسة نفر ، فقلت لزياد :أدعو لك ثلاثة نفر من أصحابنا حتّى نلقاهم في عددهم؟ فقال : ادع من أحببت منهم، فدعوت له ثلاثة فكنّا خمسة وهم خمسة . فقال له زياد : ما الّذى نقمت على أمير المؤمنين وعلينا إذ فارقتنا ؟ - فقال له الخرّيت : لم أرض بصاحبكم إماماً ، ولم أرض بسيرتكم سيرةً ؛ فرأيت أن أعتزل وأكون مع من يدعو إلي الشّورى من [٥] النّاس، فاذا اجتمع النّاس على رجل [هو] لجميع الأمّة رضىً كنت مع النّاس .

فقال له زياد : ويحك وهل يجتمع النّاس على رجل منهم يداني عليّاً صاحبك الذّي فارقته علماً [٦] بالله و بكتابه و سنّة رسوله مع قرابته منه صلّى الله عليه وآله وسلّم و سابقته في

١ - فى الاصل : « اذ أدنو منهم و أدعوهم الى صاحبكم فأكلمه» و فى شرح النهج : « فاذا دنوت منهم و كلمت صاحبهم » و المتن من الطبرى .

٢ - يقال : « كل الرجل وغيره من المشى و غيره كلالا وكلولا = تعب وأعيا فهو كال» .

٣ - هو من قولهم : « أراح الرجل اذا نزل عن بعيره ليخفف عنه ، و أيضاً تنفس و رجعت اليه نفسه بعد الاعياء ، و صار ذاراحة » وأما «جامون» فهو من الجمام بمعنى الراحة و قد فسرنا الكلمة قبيل ذلك .

٤ - فى الطبرى فقط .

٥ - فى شرح النهج : « بين » .

٦ - فى شرح النهج : « عالماً » .

الاسلام؟. فقال الخرّيت: ذلك ماأقول لك. فقال له زياد: ففيم قتلت ذلك الرّجل المسلم؟ فقال له الخرّيت: ماأنا قتلته إنّما قتلته طائفةٌ من أصحابي، فقال له زياد: فادفعهم إليّ. فقالله الخرّيت: ماإلى ذلك سبيلٌ، فقال له زياد: و كذلك أنت فاعل؟ قال: هو ماتسمع.

قال: فدعونا أصحابنا، ودعاالخرّيت أصحابه ثمّ اقتتلنا [١] فوالله مارأيت قتالاً مثله منذخلقني الله، لقد تطاعنّا [٢] بالرّماح حتّى لم يبق في أيدينا رمحٌ، ثمّ اضطربنا بالسّيوف حتّى انحنت، و عقرت عامّة خيلنا وخيلهم، وكثرت الجراح فيما بيننا وبينهم، وقتل منّارجلان مولىً لزياد كانت معه رايته يدعى سويداً، ورجلٌ من الابناء يدعى واقدبن بكر، وصرعنا منهم خمسة نفرٍ وحال اللّيل بيننا و بينهم وقد والله كرهونا و كرهناهم، و هرّونا و هررناهم [٣] وقد جرح زياد و جرحت [٤] ثمّ إنّا بتنا في جانبٍ وتنحّوا فمكثوا ساعةً من اللّيل ثمّ إنّهم مضوا وذهبوا، فأصبحنا فوجدناهم قد ذهبوا، فوالله ماكرهنا ذلك، فمضينا حتّى أتينا البصرة وبلغنا أنّهم أتوا الأهواز فنزلوا في جانبٍ منها فتلاحق بهم ناسٌ من أصحابهم نحو مائتين كانوا معهم بالكوفة ولم يكن معهم من القوّة ماينهضهم معهم حين [٥] نهضوا فاتّبعوهم من بعد فلحقوهم بأرض الأهواز فأقاموا معهم.

قال: وكتب زيادبن خصفة إلى عليّ عليه السلام:

أمّا بعد فإنّا لقينا عدوّ الله النّاجيّ وأصحابه بالمدائن [٦]، فدعوناهم إلى الهدى

---

١ - في الطبرى: «أقبلنا».

٢ - في الطبرى: «اطعنا والله».

٣ - «هرونا و هرررناهم» أي كرهونا و كرهناهم ولم تذكر في الطبرى، وفي الاصل: «هزونا و هززناهم» (بالزاى المعجمة).

٤ - في الاصل: «جرحناهم».

٥ - في الاصل والطبرى: «حتى».

٦ - في الطبرى: «بالمذار».

والحقّ وكلمة السّواء فتولّوا عن الحقّ [١] فأخذتهم العزّة بالإثم [٢] وزيّن لهم الشّيطان أعمالهم فصدّهم عن السّبيل [٣] فقصد ونا و صمدنا صمدهم [٤] فاقتتلنا قتالاً شديداً مابين قائم الظّهيرة [٥] إلى أن دلكت الشمس [٦] واستشهد منّا رجلان صالحان وأصيب منهم خمسة نفروخلّوا لنا المعركة وقد فشت فينا وفيهم الجراح ، ثمّ إنّ القوم لمّا ألبسهم [٧] اللّيل خرجوا من تحته متنكّرين [٨] الى أرض الأهواز وقد بلغني [٩] أنّهم نزلوا منها جانباً ، ونحن بالبصرة نداوي جراحنا وننتظر أمرك ـ رحمك الله ـ والسّلام .

١ ــ في الطبري : « فلم ينزلوا على الحق » .

٢ ــ مأخوذ من قول الله تعالى : «و اذا قيل له اتق الله أخذته العزة بالاثم (آية ٢٠٦ سورة البقرة) » .

٣ ــ مأخوذ من قول الله تعالى في سورة العنكبوت (آية ٣٨) : « و عاداً و ثمود وقد تبين لكم في مساكنهم وزين لهم الشيطان أعمالهم فصدهم عن السبيل وكانوا مستبصرين» .

٤ ــ **في النهاية :** « في حديث معاذ بن الجموح في قتل أبي جهل : فصمدت له حتى أمكنتني منه غرة أي ثبت له و قصدته و انتظرت غفلته ، ومنه حديث علي : فصمداً صمداً حتى ينجلي لكم عمود الحق » **و في مجمع البحرين :** « الصمد القصد يقال : صمده يصمده صمداً = قصده ومنه الدعاء : اللهم اليك صمدت من بلدي ، و في حديث : صمدالي جدي أي قصده و من كلام علي (ع) في تعليم قومه الحرب : فصمداً صمداً حتى ينجلي لكم عمود الحق أي فاقصدوا قصداً بعد قصد » .

٥ ــ **قال الجوهري :** «الظهيرة الهاجرة يقال : أتيته حدالظهيرة وحين قام قائم الظهيرة» **و قال الفيومي :** « الظهيرة الهاجرة و ذلك حين تزول الشمس » .

٦ ــ في الاصل : « أدلكت الشمس » و في البحار : «أدركت (و في نسخة : دلكت) » **فقال المجلسي (ره) :** « قوله (ع) : أدركت الشمس ؛ لعله كناية عن الغروب أي أدركت مغربها كأنها تطلبه ، **وفي بعض النسخ :** دلكت و هو أصوب **قال في القاموس :** دلكت الشمس دلوكاً = غربت و اصفرت ، أو مالت ، أو زالت عن كبد السماء » .

٧ ــ كذا في الاصل أي ألبسهم الليل ثوبه و هو الظلام نظير قولهم : جن عليه الليل ، و في الطبري : « لبسهم الليل » و في شرح النهج و البحار : « لما أدركوا الليل » .

٨ ــ في الطبري : « متنكبين » و هو الانسب .

٩ ــ في الطبري : « و بلغنا » .

قال : فلمّا أتيته بكتابه[١] قرأه على النّاس فقام اليه معقل بن قيس[٢] فقال: أصلحك الله يا أمير المؤمنين انّما كان ينبغي أن يكون مكان كلّ رجل من هؤلاء الّذين بعثتهم في طلبهم عشرة من المسلمين فاذا لحقوهم استأصلوا شأفتهم[٣] وقطعوا دابرهم فأمّا أن يلقاهم أعدادهم[٤] فلعمري ليصبرنّ لهم فانّهم قوم عرب، والعدّة تصبر للعدّة وتنتصف منها فيقاتلون كلّ القتال .

فقال له عليّ عليه السلام : تجهّز يا معقل اليهم ، وندب معه ألفين من أهل الكوفة فيهم[٥] يزيد بن المغفّل[٦] وكتب الى عبدالله بن العبّاس بالبصرة :

---

١ - كذا في الطبري أيضاً لكن في شرح النهج و البحار : « فلما أتاه الكتاب » .

٢ - **قال الشيخ الطوسي (ره) في رجاله :** « معقل بن قيس من أصحاب أمير - المؤمنين علي عليه السلام » و سيأتي ترجمة له في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٤٣) .

٣ - **في النهاية :** « فيه : خرجت بآدم شأفة في رجله : الشأفة بالهمز و غير الهمز قرحة تخرج في أسفل القدم فتقطع أو تكوى فتذهب ، ومنه قولهم : استأصل الله شأفته أي أذهبه ومنه حديث علي - رضي الله عنه - قال له أصحابه: لقد استأصلنا شأفتهم ؛ يعنون الخوارج» .

٤ - في شرح النهج : « تلقاهم بأعدادهم » .

٥ - في الطبري : « منهم » .

٦ - **في القاموس :** « المغفل كمعظم من لا فطنة له و اسم » **و في الاشتقاق لابن دريد** عند ذكره الرباب و قبائلها و رجالها (ص١٨١) : « و من رجالهم [أي مزينة] عبدالله بن مغفل له صحبة نزل البصرة ، و اشتقاق مغفل **و هو مفعل من قولهم : غفلت الشيء اذا سترته » و في تهذيب الاسماء للنووي :** « مغفل بضم الميم و فتح الغين المعجمة و الفاء المشددة تكرر في المهذب » فالكلمة اسم مفعول من باب التفعيل من غفل، أما الرجل فلم نظفر له بترجمة ، و في شرح النهج لابن أبي الحديد مكان « مغفل» : « معقل » (بالعين و القاف فهو كمنزل) .

ثم ان نصر بن مزاحم قال في كتاب صفين (ص٢٩٥ - ٢٩٦ من طبعة القاهرة سنة ١٣٦٥ بتحقيق عبدالسلام محمد هارون) مانصه : «فحدثنا عمرو قال : حدثنا الصلت بن

« بقية الحاشية في الصفحة الاتيه »

أمّا بعد فابعث رجلاً من قبلك صليباً شجاعاً معروفاً بالصّلاح في ألفي رجل من أهل البصرة فليتّبع معقل بن قيس. فاذا خرج من أرض البصرة فهو أمير أصحابه حتّى يلقى معقلاً ، فاذا لقيه فمعقل أمير الفريقين فليسمع منه وليطعه ولايخالفه ، ومر زياد ابن خصفة فليقبل الينا ، فنعم المرء زياد ونعم القبيل قبيله[1] [والسّلام[2]] .

قال[3] : وكتب عليّ عليه السلام الى زياد بن خصفة :

أمّا بعد فقد بلغني كتابك وفهمت ماذكرت به النّاجي وأصحابه[4] الّذين طبع الله على قلوبهم[5] وزيّن لهم الشّيطان أعمالهم[6] فهم حيارى عمون[7] ، يحسبون أنّهم يحسنون

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

زهير قال : حدثني عبدالرحمن بن مخنف قال : صرع يزيد بن المغفل الى جنبي فقتلت صاحبه و قمت على رأسه ، و قتل أبو زبيب بن عروة فقتلت صاحبه و جاء ني سفيان بن عوف فقال : أقتلتم يا معشر الازد يزيد بن المغفل؟- فقلت له : اى والله انه لهذا الذى تراني قائماً على رأسه قال : و من أنت حياك الله ؟ - **قلت :** أنا عبدالرحمن بن مخنف ، فقال : الشريف الكريم ، حياك الله و مرحباً بك يا ابن عم ؛ أفلا تدفعه الى ؟ - فأنا عمه سفيان بن عوف بن المغفل فقلت : مرحباً بك، أما الان فنحن أحق به منك ولسنا بدافعيه اليك، و أما ماعدا ذلك فلعمرى أنت عمه و وارثه » .

فعلى ذلك هو رجل آخر غير ما نحن فيه ؛ فتفطن .

أقول : سيجيء لابنه عبدالله ذكر في قصة غارة سفيان بن عوف الغامدى . ولعل كلمتي «عبدالله بن » قد سقطتا هنا من الاصل فعليه يستقيم الكلام بلاتكلف ؛ فتدبر .

١ - في الطبرى : « و نعم القتيل قتيله » .

٢ - في شرح النهج فقط .

٣ - **قال الطبرى :** « قال أبو مخنف : و حدثني أبو الصلت الاعور عن أبي سعيد العقيلي قال : كتب على (ع) (الحديث) » .

٤ - كذا في الاصل وشرح النهج لكن في الطبرى : « وفهمت ما ذكرت من أمر الناجى و اخوانه » .

٥ - مأخوذ من آية ١٠٨ سورة النحل ، أو من آية ١٦ سورة القتال = سورة محمد (ص) .

٦ - مأخوذ من آية ٢٤ سورة النمل ، او من آية ٣٨ سورة العنكبوت .

٧ - في الطبرى : « فهم يعمهون » .

صنعاً[١]، ووصفت ما بلغ بك وبهم الأمر، فأمّا أنت وأصحابك فلله سعيكم وعليه جزاؤكم، وأيسر ثواب الله للمؤمن خيرٌ له من الدّنيا الّتى يقبل الجاهلون بأنفسهم[٢] عليها، فما عندكم ينفد وما عند الله باق ولنجزينّ الّذين صبروا أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون[٣]، وأمّا عدوّكم الّذين لقيتموهم فحسبهم بخروجهم[٤] من الهدى وارتكاسهم في الضلال وردّهم الحقّ[٥] وجماحهم في التّيه[٦] فذرهم وما يفترون، ودعهم في طغيانهم يعمهون[٧]، فأسمع بهم وأبصر[٨] فكأنّك بهم عن قليل بين أسير وقتيل، فأقبل الينا أنت وأصحابك مأجورين، فقد أطعتم وسمعتم وأحسنتم البلاء، والسّلام.

قال: ونزل النّاجيّ جانباً من الأهواز واجتمع اليه علوجٌ من أهلها كثيرٌ ممّن أراد كسر الخراج ومن اللّصوص وطائفة أخرى من الأعراب ترى رأيه.

عن عبدالله بن قعين[٩] قال: كنت أنا وأخي كعب بن قعين في ذلك الجيش مع

---

١ ـ من آية ١٠٤ سورة الكهف.

٢ ـ فى الاصل أنفسهم».

٣ ـ آية ٩٦ من سورة النحل مع زيادة فاء الربط فى أولها.

٤ ـ فى شرح النهج و البحار: «خروجهم».

٥ ـ **هذه الفقرات ذيل كلام أورده الشريف الرضى (ره) فى النهج** و نقلنا صدره فيما سبق (ص٣٣٦) ونص عبارته هكذا: «فحسبهم بخروجهم من الهدى، وارتكاسهم فى الضلال و العمى، و صدهم عن الحق، وجماحهم فى التيه».

٦ ـ فى الطبرى: «و لجاجهم فى الفتنة».

٧ و ٨ ـ مأخوذان من القرآن الكريم.

٩ ـ **قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج١؛ ص٢٦٨؛ س٢): «قال ابراهيم بن هلال** فحدثنا محمد بن عبدالله قال: حدثنى ابن أبى سيف عن الحارث بن كعب عن عبدالله بن قعين قال: كنت أنا (الحديث)» **وقال المجلسى (ره): فى ثامن البحار** (ص٦١٦؛ س٣٦): «قال ابراهيم: و روى عن عبدالله بن قعين قال: كنت أنا (الحديث)» **و قال الطبرى فى تاريخه (ج٦؛ ص٧١): «قال أبو مخنف**: وحدثنى الحارث

«بقية الحاشية فى الصفحة الاتية»

معقل بن قيس فلمّا أرادالخروج أتىعلياً عليه السلام يودّعه[١] فقال له علي عليه السلام : يامعقل اتّق الله مااستطعت فانّها وصيّة الله للمؤمنين ، لاتبغ على أهل القبلة ، ولاتظلم أهل الذمّة ، ولاتتكبّر فانّ الله لايحبّ المتكبّرين ، فقالمعقل : اللهالمستعان، فقال : خير مستعان ثمّ قام فخرج وخرجنا معه حتّى نزل[٢] الأهواز فأقمنا ننتظر أهل[٣] البصرة فأبطؤوا علينا ، فقام معقل فقال : يا أيّها النّاس انّا قد انتظرنا أهل البصرة وقد أبطؤوا علينا وليس بنابحمد الله قلّة ولا وحشة الى النّاس ، فسيروا بنا الى هذا العدوّ القليل الذليل ، فانّي أرجو أن ينصركم الله وأن يهلكهم ، فقام اليه أخي كعب بن قعين فقال : أصبت ان شاءالله ،رأينارأيك وانّي لأرجوأن ينصرنا الله عليهم، وان كانت الاُخرى فانّ في الموت على الحقّ لتعزية عن الدّنيا ، فقال : سيروا على بركة الله ؛ فسرنا ، فوالله مازال معقل بن قيس لي مكرماً موادّاً مايعدل بي أحداً من الجند .

قال : ولايزال يقول لأخي[٤]: كيف قلت : انّ في الموت على الحقّ لتعزية عن الدّنيا ، صدقت والله وأحسنت و وفّقت ـ وفّقك الله ـ قال : فوالله ماسرنا يوماً واذاً بفيج[٥] يشتدّ بصحيفة في يده من عبدالله بن عبّاس الى معقل بن قيس :

أمّا بعد فان أدركك رسولي بالمكان الّذى كنت مقيماً به أوأدركك و قدشخصت منه فلاتبرحنّ من المكان الّذى ينتهي اليك رسولي فيه[٦] حتّى يقدمعليك بعثنا[٧] الّذي

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بن كعب عن عبدالله بنفقيم الازدى قال : كنت أنا (الحديث) » .

أقول : لا يخفى أن الطبرى كما أشرنا اليه مراراً يذكر بدل لفظة « قعين » فى موارد ذكره لفظة « فقيم » .

١ ـ فى الاصل و الطبرى : « فودعه » .

٢ ـ فى الطبرى : « نزلنا » .

٣ ـ فى شرح النهج : « بعث » .

٤ ـ فى الاصل : « لى » و عليه لا يستقيم المعنى .

٥ ـ فى الطبرى : « حتى أدر كنا فيج » .

٦ ـ فى الطبرى : « و اثبت فيه » و فى شرح النهج : « و أنت فيه » .

٧ ـ **فى المصباح المنير** : « البعث الجيش تسمية بالمصدر والجمع البعوث » .

وجّهناه اليك وقدوجّهنا اليك خالدبن معدان الطّائيّ وهومن أهل الدّين والصّلاح والبأس والنّجدة فاسمع منه ، واعرف ذلك له ان شاءالله ، والسّلام .

قال : فقرأ معقل بن قيس كتابه على أصحابه فسرّوا به وحمدوا الله وقدكان ذلك الوجه هالهم .

قال : فأقمنا حتّى قدم الطّائيّ علينا وجاءنا حتّى دخل على صاحبنا فسلّم عليه بالامرة واجتمعا جميعاً في عسكر واحد ، ثمّ خرجنا الى النّاجيّ وأصحابه فأخذوا يرتفعون نحوجبال رامهرمز يريدون قلعة بها حصينة وجاءنا أهل البلد فأخبرونا بذلك، فخرجنا في آثارهم نتّبعهم فلحقناهم وقد دنوا من الجبل[1] فصففنا لهم ثمّ أقبلنا نحوهم، فجعل معقل على ميمنته يزيدبن المغفّل الازديّ ، وعلى ميسرته منجاب بن راشد الضّبّيّ[2] من بني السّيد من أهل البصرة ، فوقف الخرّيت بن راشد النّاجيّ فيمن

١ ـ في الاصل : « البلد » .

٢ ـ **قال ابن دريد في الاشتقاق** عند ذكره **قبائل بني ضبة (ص ١٩٠ ـ ١٩٣) :**

«قبائل بني ضبة بنو صريم ومن قبائلهم **بنو السيد بن مالك** وبنو ذهل وبنو عائذة و بنو جارم ، **و اشتقاق السيد و هو اسم من أسماء الذئب** و هو المسن منها في قول بعضهم و جمعه سيدان (الى أن قال) و منهم منجاب و هو مفعال من النجابة يقال : أنجب الرجل اذا ولد النجباء و هو مدح » **و قال ابن الاثير في اسد الغابة** « **منجاب بن راشد** بن أصرم بن عبدالله بن زياد بن حزن بن بالية بن غيظ **بن السيد بن مالك** بن بكر بن سعد **بن ضبة الضبي** نزل الكوفة، روى عن النبي (ص)، روى عنه ابنه سهم بن منجاب و كان سهم من أشراف أهل الكوفة ، و هو أحد الثلاثة الذين أوصى اليهم زياد بن أبيه حين مات بالكوفة ؛ أخرجه أبو موسى » **و في الاصابة لابن حجر في القسم الاول في حرف الميم :** « منجاب بن راشد بن أصرم بن عبدالله بن زياد الضبي نزل الكوفة ؛ ذكره ابن شاهين في الصحابة ، وأخرج من طريق سيف بن عمر عن أبي خلدة و عطية عن سهم بن

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

معه من العرب فكانوا ميمنة ؛ وجعل أهل البلد والعلوج ومن أراد كسر الخراج وجماعة من الأكراد ميسرة .

قال : وسارفينا معقل يحرّضنا و يقول لنا : يا عبادالله لاتبدأوا القوم و غضّوا الأبصار[١] ، وأقلّوا الكلام ، ووطّنوا أنفسكم على الطّعن والضّرب ، وأبشروا في قتالهم بالأجر العظيم ؛ انّما تقاتلون مارقة مرقت [من الدّين[٢]] وعلوجاً منعوا الخراج، ولصوصاً وأكراداً، انظروني[٣] فاذا حملت فشدّوا شدّة رجل واحد ، قال : فمرّ في الصّف كلّه يقول لهم هذه المقالة حتّى اذامرّ بالنّاس كلهم أقبل فوقف وسط الصّف في القلب ونظرنا اليه مايصنع ؛ فحرّك رايته تحريكتين ، ثمّ حمل في الثّالثة وحملنامعه جميعاً ، فوالله ماصبروا لنا ساعة واحدة حتّى ولّوا وانهزموا ، وقتلنا[٤] سبعين عربيّاً من بني ناجية ومن بعض من اتّبعه من العرب ، وقتلنا نحو ثلاث[٥] مائة من العلوج والأكراد .

قال كعب بن قعين[٦]: و نظرت [فيمن قتل من العرب] فاذاً صديقي[٧] مدرك بن الرّيّان

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

منجاب عن أبيه منجاب بن راشد قال : قدم علينا كتاب النبى صلى الله عليه وآله وسلم عام تبوك فاستنفرنا الى تبوك فنفرت اليه تيم الرباب و أخواتها فكنا ربع الناس ، وكانوا ثمانية وأربعين ألفاً . **و قال الدار قطني :** نزل منجاب الكوفة و روى عن النبى ـ صلى الله عليه و آله و سلم أحاديث ولانعلم [أحداً] روى عنه غير ابنه سهم بن منجاب . **وقال أبو موسى فى الذيل :** كان من أشراف أهل الكوفة » .

١ ـ فى الطبرى : « عباد الله لا تعدلوا القوم بأبصاركم ؛ غضوا الابصار » .

٢ ـ فى الطبرى فقط .

٣ ـ فى الاصل : « و انماهم علوج منعوا الخراج و لصوص وأكراد فما تنتظرون؟» .

٤ ـ فى الطبرى : « شدخنامنهم » **ففى النهاية :** « فيه : فشدخوه بالحجارة ؛ الشدخ كسر الشيء الاجوف ؛ تقول : شدخت رأسه فانشدخ » .

٥ ـ فى الطبرى : « نحواً من ثلاث » .

٦ ـ فى الطبرى : « قعيم » .

٧ ـ فى الطبرى : » فاذاً أنا بصديقى » :

قتيلاً ، وخرج الخرّيت منهزماً حتّى لحق بسيف من أسياف البحر وبها جماعةٌ من قومه كثيرٌ ؛ فمازال يسير فيهم ويدعوهم إلى خلاف عليّ عليه السلام ويزيّن لهم فراقه ويخبرهم أنّ الهدى في فراقه وحربه ومخالفته حتّى اتّبعه منهم ناسٌ كثير .

وأقام معقل بن قيس بأرض الأهواز وكتب الى عليّ عليه السلام معي بالفتح [وكنت أنا الّذي قدم بالكتاب عليه[1]] وكان في الكتاب : بسم الله الرّحمن الرّحيم، لعبدالله عليّ أمير المؤمنين من معقل بن قيس ؛ سلامٌ عليك فانّي أحمد اليك الله الّذي لا اله إلّا هو ، أمّا بعد فانّا لقينا المارقين وقد استظهروا علينا بالمشركين فقتلنا منهم ناساً كثيراً[2] ولم نتعدّ فيهم سيرتك ؛ فلم نقتل منهم مدبراً ولا أسيراً ، ولم نذفّف[3] منهم على جريح ، وقد نصرك الله والمسلمين ، والحمد لله ربّ العالمين، والسّلام .

قال : فقدمت بالكتاب فقرأه أمير المؤمنين على أصحابه واستشارهم في الرّأي فاجتمع رأي عامّتهم على قول واحد فقالوا : يا أمير المؤمنين نرى أن تكتب الى معقل ابن قيس أن يتّبع آثارهم ولا يزال في طلبهم حتّى يقتلهم أو ينفيهم [من أرض الاسلام[4]] فانّا لا نأمن أن يفسد عليك النّاس ، قال : فردّني اليه وكتب معي :

أمّا بعد فالحمد لله على تأييد أوليائه وخذلان أعدائه[5] جزاك الله والمسلمين خيراً،

---

١ - ما بين المعقوفتين غير موجود فى الاصل .

٢ - فى الطبرى : « فقتلناهم قتل عاد وارم » .

٣ - **قال ابن الاثير فى النهاية :** « و فى حديث على : أنه أمر يوم الجمل فنودى أن لا يتبع مدبر ، ولا يقتل أسير ، ولا يذفف على جريح ؛ تذفيف الجريح الاجهاز عليه وتحرير قتله ، و منه حديث ابن مسعود : فذففت على أبى جهل ، و حديث ابن سيرين : أقعص ابنا عفراء أبا جهل و ذفف عليه ابن مسعود ؛ و يروى بالدال المهملة وقد تقدم » .

و قال فى دف : « و فى حديث ابن مسعود أنه داف أبا جهل يوم بدر أى أجهز عليه وحرر قتله ، يقال : دافت على الاسير و دافيته و دففت عليه ، و فى رواية اخرى : أقعص ابنا عفراء أبا جهل و دفف عليه ابن مسعود ، و يروى بالذال المعجمة بمعناه » .

٤ - فى البحار و شرح النهج فقط .

٥ - فى شرح النهج و البحار : « على تأييده أولياءه ، و خذله أعداءه » .

فقد أحسنتم البلاء ، وقضيتم ما عليكم ، وسل عن أخي بني ناجية ، فان بلغك أنّه قد استقرّ ببلد من بلاد المسلين[١] فسر اليه حتّى تقتله أو تنفيه ؛ فانّه لن يزال[٢] للمسلمين عدوّاً وللقاسطين[٣] وليّاً ما بقي، والسّلام .

قال : فسأل معقلُ عن مسيره والمكان الّذي انتهى اليه فنبّىء بمكانه بالأسياف[٤] أسياف فارس[٥] ، وأنّه قد ردّ قومه عن طاعة عليّ وأفسد من قبله من عبد القيس ومن والاهم من سائر العرب ، وكان قومه قد منعوا الصّدقة عام صفّين ومنعوها في ذلك العام أيضاً [فكان عليهم عقالان[٦]] فسار اليهم معقل بن قيس في ذلك الجيش من أهل الكوفة وأهل البصرة فأخذوا على أرض فارس حتّى انتهوا الى أسياف البحر ، فلمّا سمع الخرّيت بن راشد بمسيره أقبل على من كان معه من أصحابه ممّن يرى رأي الخوارج، فأسرّ اليهم انّي أرى رأيكم فانّ عليّاً لم ينبغ له[٧] أن يحكّم الرّجال في أمر[٨] الله، وقال للآخرين من أصحابه مسرّاً اليهم : انّ عليّاً قد حكّم حكماً ورضي به فخلعه[٩] حكمه الّذي ارتضاه لنفسه فقد رضيت أنا من قضائه وحكمه ما ارتضاه لنفسه ، وهذا كان الرّأي الّذي خرج عليه من الكوفة ، وقال مسرّاً لمن يرى رأي عثمان : أنا والله على

---

١ ـ فى شرح النهج و البحار و الطبرى : « فى بلد من البلدان » .

٢ ـ كذا فى الطبرى لكن فى الاصل و شرح النهج و البحار : « لم يزل » .

٣ ـ فى شرح النهج و البحار : « وللفاسقين » .

٤ ـ **فى النهاية :** « فى حديث جابر : فأتينا سيف البحر أى ساحله » **و فى مجمع البحرين :** «فى الخبر : فأتينا سيف البحر هو بكسر السين ساحل البحر، والجمع أسياف » **و فى المصباح المنير :** « و السيف بالكسر ساحل البحر » .

٥ ـ فى شرح النهج و البحار : « بسيف البحر بفارس » .

٦ ـ فى الطبرى فقط .

٧ ـ فى شرح النهج و البحار : « ما كان ينبغى له » وفى الطبرى : «لن ينبغى له» .

٨ ـ فى شرح النهج و البحار : « دين » .

٩ ـ فى البحار : « فخالف » .

رأيكم وقد قتل عثمان مظلوماً [معقولا[١]] ، وقال لمن منع الصّدقة : شدّوا أيديكم على صدقاتكم ثمّ صلوا بها أرحامكم وعودوا بها ان شئتم على فقرائكم فأرضى كلّ صنف[٢] منهم بضرب من القول وأراهم أنّه على رأيهم .

قال : وكان فيهم نصارى كثيرٌ وقد كانوا أسلموا ؛ فلمّا اختلف النّاس بينهم[٣] ، قالوا : والله لديننا الّذي خرجنا منه خيرٌ وأهدى من دين هؤلاء الّذين لاينهاهم دينهم عن سفك الدّماء واخافة السّبل[٤] ، فرجعوا الى دينهم .

فلقي الخرّيت اولئك فقال : ويحكم انّه لاينجيكم من القتل الّا الصّبر لهؤلاء القوم وقتالهم . أتدرون ما حكم عليّ فيمن أسلم من النّصارى ثمّ رجع الى النّصرانيّة؟! انّه لا والله لايسمع له[٥] قولاً ، ولايرى له عذراً ، ولايقبل منه توبةً ، ولايدعوه اليها ، وانّ حكمه فيه لضرب[٦] عنقه ساعة يستمكن منه ؛ فمازال حتّى جمعهم وخدعهم ، وجاء من كان من بني ناجية في تلك النّاحية ومن غيرهم فاجتمع اليه ناسٌ كثير .

قال : وحدّثني ابن أبي سيف عن الحارث بن كعب[٧] عن أبي الصّدّيق النّاجي[٨]

---

١ - فى شرح النهج فقط .

٢ - فى شرح النهج و البحار : « طائفة » .

٣ - فى شرح النهج و البحار : « فلما رأوا ذلك الاختلاف » .

٤ - فى الاصل و الطبرى : « و اخافة السبيل و أخذ الاموال » .

٥ - فى الطبرى هنا و فيما يأتى من الضمائر الراجعة الى « من » الموصول : «لهم» بصيغة الجمع بناءاً على ما هو المقرر فى النحو من قولهم : « و يجوز فى ضمير من و ما رعاية اللفظ و المعنى » .

٦ - فى شرح النهج و البحار : « أن يضرب » .

٧ - قد تقدمت ترجمة الرجل فى تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص ٢٢٣) .

٨ - **فى القاموس :** « الصديق كسكيت الكثير الصدق (الى أن قال) و أبو الصديق كنية بكر بن عمرو الناجي [التابعى] » . **و شرحه الزبيدى بقوله :** « و هو بصرى كذا فى العباب ، و مثله فى الكنى لابن المهندس ، و فى كتاب الثقات : هو بكر بن قيس الناجى

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قال : ففعل هذا الخرّيت بالنّاس وجعهم بالخديعة والمكر وكان منكراً [١] داهياً [٢] .

فلمّا رجع معقل قرأ على أصحابه كتاباً من عليّ عليه السلام فيه :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و هو تابعى **يروى** عن أبى سعيد الخدرى ، **و عنه** ثابت البنانى مات سنة ثمانين و مائة . زاد المزى : من الرواة عنه قتادة » . **و قال الخزرجي فى خلاصة تذهيب تهذيب ـ الكمال :** « بكر بن عمرو أو ابن قيس الناجي بالنون أبو الصديق البصرى عن عائشة و أبى ـ سعيد و ابن عمر ، و عنه الوليد بن مسلم العنبرى و قتادة و زيد العمى [بفتح العين المهملة و تشديد الميم] و عاصم الاحول ، وثقه ابن معين و أبو زرعة ، مات سنة ثمان و مائة ، له فى البخارى فرد حديث ، روى عنه أصحاب الاصول الست » . **و فى تقريب التهذيب فى باب الكنى :** « أبو الصديق بتشديد الدال المكسورة هو بكر بن عمر و الناجي بالنون و الجيم ؛ تقدم » و قال فيما تقدم و هو باب الاسماء من الكتاب : « بكر بن عمرو ، و قيل : ابن قيس أبو الصديق الناجي بالنون والجيم بصرى ثقة من الثالثة ، مات سنة ثمان و مائة/ع» **و قال ابن سعد فى الطبقات** عند ذكره الطبقة الثانية من البصريين (ج ٧ ؛ ص ١٦٤ من الجزء الاول من طبعة اروبا) : « أبو الصديق الناجي واسمه بكر بن عمرو **قال :** ويتكلمون فى أحاديثه و يستنكرونها » **و فى الجرح والتعديل لابن أبى حاتم الرازى :** «بكر بن عمرو أبو الصديق الناجي البصرى ويقال : بكر بن قيس روى عن أبي سعيد الخدرى و ابن عمر ، روى عنه قتادة ومطرف و عامر الاحول وزيد العمى ؛ سمعت أبي يقول ذلك . حدثنا عبدالرحمن ، أخبرنا ابن أبى خيثمة فيما كتب الى قال : سألت يحيى بن معين عن أبى الصديق الناجي فقال: بصرى ثقة . سئل أبو زرعة عن أبى الصديق الناجي فقال: ثقة » **و قال الامير الاجل الحافظ أبو نصر على بن هبة الله الشهير بـ« ابن ماكولا » فى الاكمال** فى دفع الارتياب عن المؤتلف و المختلف من الاسماء والكنى والانساب : «أبو الصديق بكسر الصاد و تشديد الدال الناجي بكر بن عمرو؛ روى عن ابن عمر والخدرى ، حدث عنه قتادة والوليد ـ بن مسلم أبو بشر » .

١ ـ **قال المجلسى (ره) :** « قال فى القاموس : النكر و النكراء و النكارة = الدهاء و الفطنة يقال : رجل نكر كفرح و ندب و جنب و منكر كمكرم أى ذو نكرة » .

٢ ـ **قال المجلسى (ره) نقلا عن القاموس :** «الدهى جودة الرأى كالدهاء يقال: رجل داهية و داه » .

بسم الله الرحمن الرحيم؛ من عبدالله علي أمير المؤمنين الى من قرىء عليه كتابي هذا من المسلمين والمؤمنين والمارقين والنصارى والمرتدين، سلام على من [١] اتبع الهدى وآمن بالله ورسوله وكتابه والبعث بعد الموت وافياً [٢] بعهدالله ولم يكن من الخائنين.

أما بعد فانّي أدعوكم الى كتاب الله وسنّة نبيّه، وأن أعمل فيكم بالحق وبما أمر الله تعالى به في كتابه، فمن رجع منكم الى رحله [٣] وكفّ يده واعتزل هذا المارق الهالك المحارب الّذي حارب [٤] الله ورسوله والمسلمين وسعى في الأرض فساداً فله الأمان على ماله ودمه، ومن تابعه على حربنا والخروج من طاعتنا استعنّا بالله عليه وجعلنا الله [٥] بيننا وبينه وكفى بالله وليّاً [٦]، والسّلام.

قال: فأخرج معقل راية أمان فنصبها وقال: من أتاها من النّاس فهو آمن الّا الخرّيت وأصحابه الّذين نابذوا [٧] أوّل مرّة؛ فتفرّق عن الخرّيت كلّ [٨] من كان معه من غير قومه، وعبّأ معقل بن قيس أصحابه فجعل على ميمنته يزيد بن المغفّل الأزدي وعلى ميسرته المنجاب بن راشد الضّبّي ثمّ زحف بهم نحو الخرّيت وعامّة قومه وقد حضر معه جميع قومه مسلمهم ونصرانيّهم ومانعو الصّدقة منهم؛ فجعل مسلميهم ميمنة، والنّصارى ومانعي الصّدقة ميسرة.

قال [٩]: وجعل الخرّيت يومئذ يقول لقومه: امنعوا اليوم حريمكم، وقاتلوا

---

١ - في الطبرى: «سلام عليكم وعلى من».
٢ - في الطبرى: «وأوفى».
٣ - في الطبرى: «فمن رجع الى أهله منكم».
٤ - في الطبرى: «جاء يحارب».
٥ - في شرح النهج والبحار: «وجعلناه».
٦ - في الطبرى: «نصيراً».
٧ - كذا في الاصل وشرح النهج لكن في الطبرى: «حاربونا وبدؤونا» ولعل الصحيح: «نابذونا».
٨ - في الطبرى: «جل».
٩ - **في الطبرى (ص٧٤ من ج٦)**: «قال أبومخنف: وحدثني الحارث بن كعب عن أبي الصديق الناجي أن الخريت يؤمئذ كان يقول لقومه» فكلمة «قال» هنا اشارة الى تجدد السند كما في الطبرى؛ فتفطن.

عن نسائكم و أولادكم ، فوالله لئن ظهروا عليكم ليقتلنّكم و ليسبنّكم [١] .

فقال له رجلٌ من قومه : هذا و الله ما جرّته [٢] علينا يدك ولسانك ، فقال لهم : قاتلوا ؛ فقد سبق السّيف العذلَ [٣] ، [إيهاً و الله لقد أصابت قومي داهية [٤]] .

قال : و حدّثنا ابن أبي سيفٍ عن الحارث بن كعبٍ عن عبدالله بن قعينٍ قال : سار فينا معقلٌ يحرّض النّاس [٥] فيما بين الميمنة و الميسرة و يقول : أيّها النّاس [المسلمون [٦]] ما تدرون [٧] أفضل ممّا سيق إليكم في هذا الموقف من الأجر العظيم ، إنّ الله ساقكم إلى قومٍ منعوا الصّدقة و ارتدّوا عن الاسلام و نكثوا البيعة ظلماً و عدواناً ، إنّي شهيدٌ [٨] لمن قتل منكم بالجنّة ، و لمن عاش بأنّ الله يقرّ عينه بالفتح و الغنيمة ، ففعل ذلك حتّى مرّ بالنّاس أجمعين ، ثمّ إنّه وقف في القلب برايته ، و بعث إلى يزيد بن المغفّل و هو في الميمنة : أن احمل عليهم ؛ فحمل ، فثبتوا له

---

١ ـ كذافي شرح النهج والطبرى لكن فى الاصل : «ليقتلونكم ويسلبونكم» أما البحار فالعبارة غيرموجودة فيه .

٢ ـ فى الطبرى : «جنته» .

٣ ـ من الامثال السائرة المشهورة ؛ **قال الميدانى فى مجمع الامثال** : «قاله ضبة بن اد لما لامه الناس على قتله قاتل ابنه فى الحرم ؛ و قد مر تمام القصة عند قوله : « الحديث ذوشجون » فى باب الحاء ، و يقال : هو لخريم بن نوفل الهمدانى و قصته ذكرت فى باب الالف عند قوله : ان أخاك من آساك » فمن أراد التفصيل فليراجع الموردين الذين أشار اليهما الميدانى من مجمع الامثال فان المقام لايسع التفصيل .

٤ ـ فى الطبرى فقط .

٥ ـ **فى الطبرى** : « قال أبومخنف : وحدثنى الحارث بن كعب عن عبدالله بن فقيم قال : سار فينا معقل فحرض الناس (الحديث) » .

٦ ـ فى الطبرى فقط .

٧ ـ فى الطبرى : « ما تزيدون » .

٨ ـ فى الطبرى : « فأشهد » .

فقاتلوا قتالاً شديداً [1] ، ثمّ إنّه انصرف حتّى وقف موقفه الّذي كان فيه من الميمنة ، ثمّ بعث إلى المنجاب بن راشد الضبّيّ و هو في الميسرة : أن احمل عليهم ؛ فحمل ، فثبتوا له ؛ فقاتلوا قتالاً شديداً طويلاً ، ثمّ إنّه رجع حتّى وقف موقفه الّذي كان فيه من الميسرة ، ثمّ إنّ معقلاً بعث إلى ميمنته وميسرته : اذا حملت فاحملوا جميعاً ، فحرّك دابّته و ضربها [2] ثمّ حمل و حمل أصحابه جميعاً فصبروا لهم ساعة .

ثمّ إنّ النّعمان بن صهبان [3] الرّاسبيّ [4] بصر بالخرّيت فحمل عليه فضربه

---

١ - فى شرح النهج : « فقاتل طويلا و قاتلوه » .

٢ - فى الطبرى : «فحرك رايته و هزها» وفى شرح النهج «ثم أجرى فرسه و ضربها» .

٣ - **فى توضيح الاشتباه للساروى :** « النعمان بضم النون اسم جماعة ؛ منهم ابن صهبان بضم الصاد المهملة و تقديم الهاء على الباء الموحدة من رجال على عليه السلام الذى قال يوم الجمل : من دخل داره فهو آمن » **و فى تنقيح المقال :** « النعمان بن صهبان ؛ عده الشيخ (ره) فى رجاله من أصحاب أمير المؤمنين (ع) و قال : انه الذى قال أمير المؤمنين (ع) يوم الجمل : من دخل داره فهو آمن (انتهى) و على منواله جرى فى القسم الاول من الخلاصة ، و عنونه ابن داود فى الباب الاول و نقل ما فى رجال الشيخ (ره) **و أقول :** أقل مايفيده القول المذكور هوحسن الرجل ، **وصهبان** بالصاد المهملة المضمومة و قيل : المفتوحة و الهاء الساكنة و الباء الموحدة من تحت و الالف و النون » .

أقول : هو مذكور أيضاً فى جامع الرواة و غيره من كتب علمائنا رضى الله عنهم .

٤ - **فى اللباب لابن الاثير :** « الراسبى بفتح الراء و سكون الالف وكسر السين المهملة و فى آخرها باء موحدة ؛ هذه النسبة الى بنى راسب و هى قبيلة نزلت البصرة ينسب اليها أبوشعبة نوح الراسبى روى عن الحسن و روى عنه زيد بن الحباب (الى أن قال) **قلت:** لم يذكر أبو سعد من أى القبائل هو راسب ؟ وهو راسب بن ميدغان بن مالك بن نصر بن الازد بطن من الازد منهم عبدالله بن وهب الراسبى رئيس الخوارج يوم النهروان و فيه قتل (الى آخر ما قال) » **و فى القاموس :** «بنوراسب حى» **و شرحه الزبيدى فى تاج العروس بقوله :** « منهم فى الازد راسب بن مالك بن ميدغان بن مالك بن نصر بن الازد ومنهم فى قضاعة راسب بن الخزرج بن جد بن حزم بن رباب وجابر بن عبدالله الراسبى صحابى» .

فصرعه عن فرسه ثمّ إنّه نزل إليه وقد جرحه فأثخنه فاختلف بينهما ضربات[١] فقتله النّعمان بن صهبان . و قتل معه في المعركة سبعون و مائة ، و ذهب الباقون في الارض يميناً و شمالاً . و بعث معقل الخيل إلى رحالهم ، فسبى من أدرك منهم فسبى رجالاً و نساءاً و صبياناً ، ثمّ نظر فيهم ؛ فمن كان مسلماً فخلاه و أخذ بيعته وخلّى سبيل[٢] عياله ، و من كان ارتدّ عن الاسلام فعرض عليه الرّجوع إلى الاسلام و الّا القتل[٣] ، فأسلموا فخلّى سبيلهم وسبيل عيالاتهم الّا شيخاً منهم نصرانيّاً يقال له : الرّماجس[٤] ابن منصور فإنّه قال : والله مازللت[٥] مذ عقلت إلّا في خروجي من ديني دين الصّدق إلى دينكم دين السّوء ، لا و الله لا أدع ديني ولا أقرب دينكم[٦] ما حييت ، فقدّمه معقل بن قيس فضرب عنقه ، و جمع النّاس فقال : أدّوا ما عليكم في هذه السّنين من الصّدقه ؛ فأخذ من المسلمين عقالين[٧] ، و عمد إلى النّصارى و عيالاتهم فاحتملهم معه مقبلاً بهم ، وأقبل المسلمون [الّذين كانوا] معهم يشيّعونهم فأمر معقل بردّهم فلمّا ذهبوا لينصرفوا تصايحوا و دعا[٨] الرّجال و النّساء بعضهم إلى بعض .

قال : فلقد رحمتهم رحمة ما رحمتها أحداً قبلهم ولا بعدهم .

قال : وكتب معقل إلى علي عليه السلام أمّا بعد ، فإنّي أخبر أمير المؤمنين عن

---

١ ــ في الطبري و شرح النهج و البحار : « فاختلفا بينهما ضربتين » .

٢ ــ في الطبري : « و ترك له » .

٣ ــ في الاصل : « فمن أبى قتل » .

٤ ــ في شرح النهج : « الزماحسن » و في طبعته الحديثة : « الرماخس » و في كامل ابن الاثير : « الرماحس » (بالحاء المهملة) أما البحار فالكلمة غيرموجودة فيه .

٥ ــ في شرح النهج : « ما ظللت مصيباً » .

٦ ــ في الاصل : « الى دينكم دين المتسول ولا أفترى بدينكم » .

٧ ــ قال المجلسي (ره) : « قوله : عقالين ؛ أي صدقة عامين ، قال الفيروز ابادى : العقال ككتاب زكوة عام من الابل » .

٨ ــ في الطبري : « تصافحوا فبكوا و بكى » و في الكامل : « فلما ودعوهم بكى » .

جنده وعن عدوّه ، إنّا دفعنا إلى عدوّنا بالأسياف فوجدنا بها قبائل ذات عدّة وحدّة[1] وجدّ ، و قد جمعوا لنا[2] فدعوناهم إلى الطّاعة والجماعة وإلى حكم الكتاب والسّنّة و قرأنا عليهم كتاب أمير المؤمنين ، و رفعنا لهم راية أمان ، فمالت إلينا منهم طائفة و ثبتت طائفة أخرى[3] فقبلنا من[4] الّتي أقبلت ، و صمدنا إلى الّتي أدبرت ، فضرب الله وجوههم و نصرنا عليهم ، فأمّا من كان مسلماً فإنّا مننّا عليه و أخذنا بيعته لأمير المؤمنين و أخذنا منهم الصّدقة الّتي كانت عليهم ، و أمّا من ارتدّ فإنّا عرضنا عليهم الرّجوع إلى الإسلام و إلّا قتلناهم ؛ فرجعوا إلى الإسلام غير رجل واحد فقتلناه ، وأمّا النّصارى فإنّا سبيناهم وأقبلنا بهم ليكونوا نكالاً لمن بعدهم من أهل الذمّة لكيلا يمنعوا[5] الجزية ، ولكيلا يجترئوا على قتال أهل القبلة ، وانّهم[6] للصّغار و الذّلة أهل ، رحمك الله يا أمير المؤمنين وأوجب لك جنّات النّعيم ، والسّلام.

ثمّ أقبل بالأسارى حتّى مرّ على مصقلة بن هبيرة الشّيبانيّ و هو عامل لعلي عليه السلام على أردشير خرّة[7] وهم خمسمائة إنسان ، فبكى اليه النّساء و الصّبيان ، و صاح الرّجال : يا أبا الفضل ، يا حامل الثّقل[8] و مأوى الضّعيف ، و فكّاك العناة[9]

---

١ ـ كذا فى الطبرى لكن فى الاصل : «ذات عدد و وجد» و فى شرح النهج والبحار : « ذات حد و عدد » .

٢ ـ فى الطبرى : « و قد جمعت لنا و تحزبت علينا » .

٣ ـ فى الطبرى : « و بقيت طائفة اخرى منابذة » .

٤ ـ فى شرح النهج و البحار : « أمر » .

٥ ـ فى الاصل : « لكيلايضعوا » .

٦ ـ فى غير الاصل: « و هم » .

٧ ـ **فى مراصد الاطلاع :** « أردشيرخرة بالفتح ثم السكون و فتح الدال المهملة و كسر الشين المعجمة و ياء ساكنة و راء و خاء معجمة مضمومة و راء مشددة مفتوحة و هاء هو اسم مركب معناه بهاء أردشير و هى من أجل كور فارس (الى آخر ما قال) » .

٨ ـ فى الطبرى : « يا حامى الرجال » .

٩ ـ **قال فى النهاية :** « و فيه : أطعموا الجائع و فكوا العانى ؛ العانى الاسير

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

امنن علينا فاشترنا وأعتقنا ، فقال مصقلة : اُقسم بالله لأتصدّقنّ عليهم إنّ الله يجزى المتصدّقين [1] فبلغ قوله معقلاً فقال : والله لو أنّي أعلم أنّه قالها توجّعاً لهم و وجداً و إزراءاً عليكم [2] لضربت عنقه ولو كان في ذلك فناء بني تميم و بكر بن وائل .

ثمّ إنّ مصقلة بعث ذهل بن الحارث الذّهلي [3] إلى معقل فقال : بعني نصارى بني ناجية فقال : نعم أبيعكهم بألف ألف درهم [فأبى عليه ، فلم يزل يراوده حتّى باعه أيّاهم بخمسمائة ألف درهم [4]] و دفعهم اليه و قال له : عجّل بالمال إلى أمير المؤمنين ، فقال مصقلة : أنا باعثٌ الآن بصدرٍ [5] منه ثم أبعث بصدرٍ آخر ثمّ

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و كل من ذل و استكان و خضع فقد عنى » **و فى المصباح المنير** : « عنى عنواً من باب قعد خضع و ذل و الاسم العناء بالفتح و المد فهو عان ، و عنى من باب تعب اذا نشب فى الاسار فهو عان و الجمع عناة » .

١ ـ قال الله تعالى فى سورة يوسف « آية ٨٨ » : « فلما دخلوا عليه قالوا : يا أيها العزيز مسنا و أهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فأوف لنا الكيل و تصدق علينا ان الله يجزى المتصدقين » .

٢ ـ فى شرح النهج والبحار : «ازراءاً على» وفى الكامل: «توجعاً عليهم وازراءاً علينا» .

٣ ـ لم نظفر بترجمة الرجل فى مظانها **نعم ذكره الطبرى فى تاريخه** كذكر المصنف (ره) اياه و زاد فى مورد كلاماً يدل على أنه قد كان معاريف بنى ذهل و هو قوله ضمن ذكره وقائع سنة ٧٦ : « قال : ثم مضوا فمروا بمسجد بنى ذهل فلقوا ذهل بن الحارث و كان يصلى فى مسجد قومه فيطيل الصلوة فصادفوه منصرفاً الى منزله فشدوا عليه ليقتلوه فقال : اللهم انى أشكو اليك هؤلاء وظلمهم وجهلهم، اللهم انى عنهم ضعيف فانتصر لى منهم ؛ فضربوه حتى قتلوه» (انظر قصة دخول شبيب الخارجى الكوفة ؛ ج٧ من الطبعة الاولى بمصر ؛ ص٢٣٣) .

٤ ـ ما بين المعقوفتين فى شرح النهج والبحار فقط .

٥ ـ **فى الصحاح و القاموس و غيرهما** : « الصدر الطائفة من الشىء » **و فى محيط المحيط للبستانى** : «الصدر الطائفة من الشىء تقول : أخذت صدراً منه أى طائفة» **و فى مجمع البحرين للطريحى** : « الصدر طائفة من الشىء و منه حديث المكاتب : يعتق منه ما أدى صدراً ، فاذا أدى صدراً فليس لهم أن يردوه فى الرق » .

كذلك حتّى لا يبقى منه شيء إن شاء الله .

قال : و أقبل معقل إلى علي عليه السلام فأخبره بما كان منه في ذلك [١] فقال له علي عليه السلام : أحسنت وأصبت و وفّقت .

قال : و انتظر علي عليه السلام مصقلة أن يبعث إليه بالمال فأبطأ به فبلغ علياً عليه السلام أنّ مصقلة خلّى سبيل الأسارى ولم يسألهم أن يعينوه في فكاك أنفسهم بشيء . فقال : ماأرى مصقلة إلّا قدحمل حمالة [٢] لاأراكم إلّا سترونه عن قريب مبلدحاً [٣] ثم كتب إليه :

أمّا بعد ، فإنّ من أعظم الخيانة خيانة الأمّة و أعظم الغشّ على أهل المصر غشّ الإمام ، و عندك من حقّ المسلمين خمسمائة ألف [درهم [٤]] فابعث إليّ بها حين يأتيك رسولي و إلّا فأقبل إليّ حين تنظر في كتابي فإنّي قد تقدّمت إلى رسولي ألّا يدعك ساعة واحدة تقيم بعد قدومه عليك إلّاأن تبعث بالمال ، و السّلام .

قال : و كان الرّسول أبا حرّة الحنفيّ [٥] فقال له أبو حرّة : إن تبعث بهذا المال و إلّافاشخص معي إلى أميرالمؤمنين ، فلمّا قرأكتابه أقبل حتّى نزل البصرة ، وكان العمّال يحملون المال من كور البصرة إلى ابن عبّاس فيكون ابن عبّاس هو الّذي

---

١ - كذا في الطبري أيضاً لكن في شرح النهج و البحار : « بما كان من الامر » .

٢ - في الطبري : « ما أظن مصقلة الا قد تحمل حمالة ألا أراكم سترونه عن قريب ملبداً » **فقال الفيومي :** « حمل بدين ودية حمالة بالفتح و الجمع حمالات فهو حميل به و حامل أيضاً » **و في النهاية :** « و فيه : لا تحل المسألة الا لثلاثة ؛ رجل تحمل حمالة ؛ الحمالة بالفتح ما يتحمله الانسان عن غيره من دية أو غرامة مثل أن تقع حرب بين فريقين تسفك فيها الدماء فيدخل بينهم رجل يتحمل ديات القتلى ليصلح ذات البين ، و التحمل أن يحملها عنهم على نفسه » **و في مجمع البحرين مثله .**

٣ - **قال المجلسي (ره) في ثامن البحار** بعد نقل الوقعة ضمن توضيح له لبعض الكلمات (ص٦١٨ ؛ س٣٧) : « قال الفيروز ابادي : **بلدح ضرب بنفسه الارض ،** و وعد ولم ينجز العدة » و أما على نقل الطبري فملبد من ألبد بمعنى أقام » .

٤ - في شرح النهج و البحار فقط .

٥ - في الطبري : « و كان الرسول أبو جرة الحنفي » ولم نظفر بشرح حاله .

يبعث به إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال له : نعم أنظرني أيّاماً ، ثمّ أقبل من البصرة حتّى أتى عليّاً عليه السلام بالكوفة ، فأقرّه عليّ عليه السلام أيّاماً لم يذكر له شيئاً ثمّ سأله المال ، فأدّى إليه مائتي ألف درهم ، وعجز عن الباقي [فلم يقدرعليه] .

قال :حدّثني ابن أبي‌سيف عن [أبي] الصّلت عن ذهل‌بن الحارث قال : دعاني[1] مصقلة إلى رحله فقدّم عشاءاً فطعمنا منه ثمّ قال : والله إنّ أمير المؤمنين يسألني هذا[2] المال ووالله لا أقدر عليه فقلت له : لو شئت لا يمضي عليك جمعة حتّى تجمع هذا المال[3] فقال : والله ما كنت لاُحمّلها قومي ولا أطلب فيها إلى أحد .

ثم قال : أما والله لو أنّ ابن هند يطالبني بها[4] ، أو ابن عفّان لتركها لي ، ألم تر إلى ابن عفّان حيث أطعم[5] الأشعث بن قيس مائة ألف [درهم[6]] من خراج آذربيجان[7] في كلّ سنة فقلت : انّ هذا لايرى ذلك الرّأي وماهو بتارك لك شيئاً[8]

---

١ - **قال ابن أبي الحديد في شرح النهج** (ج١ ؛ ص٢٨٠ ؛ س٢٦) : « قال : فروى ابن أبي سيف عن أبي الصلت عن ذهل بن الحارث قال : دعاني (الحديث) » **و قال الطبري (ج٦ ؛ ص٧٥) :** « قال أبو مخنف : و حدثني أبو الصلت الاعور عن ذهل بن الحارث قال: دعاني (الحديث) » **وقال المحدث النوري(ره) في مستدرك الوسائل** في كتاب القضاء في باب من يجوز حبسه(ج٣؛ص٢٠٧ ؛ س١٧): «**ابراهيم بن محمد الثقفي في كتاب الغارات** في سياق قصة مصقلة بن هبيرة عامل أمير المؤمنين عليه السلام على أردشير [خرة] و صرفه مال الخراج في شراء اسارى نصارى بني ناجية و عتقهم قال : حدثني ابن أبي سيف عن [أبي] الصلت عن ذهل بن الحارث قال : دعاني (الحديث الى قوله : ثم سار الى داره فهدمها) » .

٢ - في الاصل : « عن هذا » .

٣ - في الطبري : « حتى تجمع جميع المال » .

٤ - في الطبري : « هو طالبي بها » و في شرح النهج : « مطالبي بها » .

٥ - في شرح النهج : « ألم تر الى عثمان كيف أعطى » .

٦ - في شرح النهج فقط .

٧ - **في معجم البلدان** : « أذر بيجان بالفتح ثم السكون و فتح الراء و كسر الباء

« بقية الحاشية في الصفحة الاتيه »

فسکت ساعةً وسکتُ عنه فما مکث لیلةً واحدةً[1] بعد هذا الکلام حتّی لحق بمعاویة، فبلغ ذلك علیاً علیه السلام فقال :

ماله؟! تَرَحه[2] الله، فعل فعل السّیّد، وفرّ فرار العبد، وخان خیانة الفاجر، أما انّه لوأقام فعجز مازدنا علی حبسه، فان وجدناله شیئاً أخذناه، وان لم تقدر له علی مال[3] ترکناه، ثمّ سار الی داره فهدمها.

و کان أخوه نعیم بن هبیرة [الشّیبانيّ[4]] شیعیاً ولعليّ علیه السلام مناصحاً،

« بقیة الحاشیة من الصفحة الماضیة »

الموحدة و یاء ساکنة و جیم هکذا جاء فی شعر الشماخ .

تذکرتها و هناً و قد حال دونها　　قری أذر بیجان المسالح و الحال

و قد فتح قوم الذال و سکنوا الراء و مد الاخرون الهمزة مع ذلك و روی عن المهلب ولا أعرف المهلب هذا : آذر بیجان ؛ بمد الهمزة وسکون الذال فیلتقی ساکنان و کسر الراء ثم یاء ساکنة و باء موحدة مفتوحة و جیم و ألف و نون (الی أن قال) و قیل : آذر اسم النار بالفهلویة و « بایگان » معناه الحافظ و الخازن فکان معناه بیت النار أو خازن النار و هذا أشبه بالحق و أحری به لان بیوت النار فی هذه الناحیة کانت کثیرة جداً (الی آخر ما قال) »

و قال ابن منظور فی لسان العرب : « أذر بیجان موضع أعجمی معرب قال الشماخ :

تذکرتها و هناً و قد حال دونها　　قری اذر بیجان المسالح و الحالی

و جعله ابن جنی مرکباً ؛ قال : هذا اسم فیه خمسة موانع من الصرف ؛ وهی التعریف و التأنیث و العجمة و الترکیب و الالف و النون » .

٨ - فی الطبری : « یاذل شیئاً » و فی الکامل : « ولایترك منها شیئاً » .

١ - فی الطبری : «فلا والله مامکث الا لیلة واحدة» وفی الکامل : «فهرب من لیلته» .

٢ - فی الطبری : « برحه » و فی الکامل : « نزحه » قال الجوهری : « الترح ضد الفرح ، ترحه تتریحاً أی حزنه » .

٣ - فی شرح النهج و البحار : « و ان لم نجد له مالا ترکناه » .

٤ - فی شرح النهج فقط .

فكتب اليه مصقلة من الشّام مع رجل من النّصارى [من بني تغلب[١]] يقال له : حلوان[٢].

أمّا بعد فانّي كلّمت معاوية فيك فوعدك الكرامة ومنّاك الامارة فأقبل ساعة تلقى رسولي[٣] ان شاء الله ، والسّلام .

فلمّا وصل الكوفة علم به علي عليه السلام فأخذ النّصراني[٤] فقطع يده فمات .

فكتب نعيمٌ الى أخيه مصقلة جواب كتابه ؛ شعر[٥] :

لا ترمينّي[٦] - هداك الله - معترضاً ... بالظّنّ منك فما بالي و حُلوانا ؟

ذاك الحريص على ما نال من طمعٍ ... و هو البعيد فلا يورثك أحزانا[٧]

---

١ - كذا في الطبرى لكن في شرح النهج و البحار : «مع رجل من نصارى تغلب» .

٢ - حلوان بضم الحاء و سكون اللام كبرهان من أعلام الرجال **ففى القاموس :** « حلوان بالضم بلدان وقريتان و ابن عمران بن الحاف بن قضاعة من ذريته صحابيون **و هو بانى حلوان» وفى تاج العروس :** « أي بانى حلوان العراق» **وفى معجم البلدان :** « حلوان بالضم ثم السكون (الى أن قال) فى عدة مواضع حلوان العراق و هى فى آخر حدود السواد مما يلي الجبال من بغداد ، وقيل : انها سميت **بحلوان بن عمران** بن الحاف بن قضاعة كان بعض الملوك أقطعه اياها ؛ فسميت به » .

٣ - فى الطبرى و الكامل : « ساعة يلقاك رسولى » .

٤ - فى الطبرى و شرح النهج و البحار : « فأخذه مالك بن كعب الارحبى فسرح به الى على عليه السلام فأخذ كتابه فقرأه ثم قدمه » .

٥ - **لم ينقل المجلسى (ره)** الاشعار بل قال : « و كتب نعيم الى مصقلة شعراً يتضمن امتناعه و تعييره » و اكتفى بهذه الاشارة (انظر ج٨ من البحار ص ٦١٨ ؛ س٢٤) . **وأما ابن أبي الحديد فنقلها في شرح النهج (ج١ ؛ ص٢٧١) وكذا الطبرى فى تاريخه** عند ذكره وقائع سنة ٣٨ (ج٦ من الطبعة الاولى بالقاهرة ؛ ص٧٦) **و ابن الاثير فى كامل التواريخ** عند ذكره حوادث سنة ٣٨ (انظر ج٣ ؛ ص ١٤٨ - ١٤٩) **وأحمد زكى صفوت فى جمهرة رسائل العرب** (ج ١ ؛ ص ٥١٩ - ٥٢٠) .

٦ - كذا فى شرح النهج وجمهرة رسائل العرب أيضاً لكن فى الطبرى و الكامل : «لا ترمين » (من دون ياء المتكلم) ؛ وقوله : « لا ترميني » من قولهم : «رمى فلاناً بكذا أى عابه وقذفه واتهمه» والمراد بحلوان هو النصراني الحامل لكتاب مصقلة الى أخيه كما مر ذكره قبيل الاشعار.

٧ - فى الطبرى : « فلا يحزنك اذ خانا » و فى الكامل : « ان خانا » و فى الاصل : « فلا يحزنك أحزانا » و المتن مطابق لشرح النهج .

ما ذا أردت إلى إرساله سفهاً | ترجو سقاط امرىء لم يُلف[1] وسنانا
عرّضته لعليٍّ إنّه أسدٌ | يمشي العِرَضنَةَ[2] من آساد خفّانا
قد كنت في منظرٍ عن ذا و مستمعٍ[3] | تحمي العراق وتدعى خير شيبانا

١ - قوله : « لم يلف » مجهول من ألفاه أى وجده ، و الوسنان من به سنة يقال : رجل وسنان و امرأة وسنى أى بهما سنة » .

٢ - **فى الصحاح** : « و ناقة عرضنة بكسر العين و فتح الراء و النون زائدة اذا كان من عادتها أن تمشى معارضة للنشاط ؛ قال الشاعر : عرضنة ليل فى العرضنات جنحاً ؛ أى من - العرضنات كما يقال : فلان رجل من الرجال ، و يقال أيضاً : **هو يمشى العرضنة** و يمشى العرضنى **اذا مشى** مشية فى شق فيها بغى من نشاطه » **و فى القاموس** : «ناقة عرضنة كسجلة تمشى معارضة ، و**يمشى العرضنة** والعرضنى أى فى مشيته بغى من نشاطه» **وفى الصحاح** : « و خفان موضع و هو مأسدة و منه قول الشاعر :

شر نبث أطراف البنان ضبارم | هصور له فى غيل خفان أشبل » .

وفى القاموس : « و خفان كعفان مأسدة قرب الكوفة » **و فى أساس البلاغة** : « و كأنهم ليوث خفان و هى أجمة فى سواد الكوفة » **و فى معجم البلدان** : « خفان بفتح أوله و تشديد ثانيه و آخره نون موضع قرب الكوفة يسلكه الحاج أحياناً و هو مأسدة (الى آخر ما قال) » .

٣ - فى الطبرى والكامل أيضاً كذلك لكن فى شرح النهج لابن أبى الحديد : «قد كنت فى خير مصطاف و مرتبع » **ففى أساس البلاغة** : « و ان فلاناً لفى منظر و مستمع و رى و مشبع أى فى خصب و دعة و فيما أحب أن ينظر اليه و يسمع ؛ قال أبو زيد :

قد كنت فى منظر و مستمع | عن نصر بهراء غير ذى فرس

و قال زنباع بن مخراق :

أقول و سيفى يفلق الهام حده | لقد كنت عن هذا المقام بمنظر »

و فى لسان العرب : «المنظر الشيء الذى يعجب الناظر اذا نظر اليه ويسره ، ويقال : منظره خير من مخبره (الى أن قال) و يقال : ان فلاناً لفى منظر و مستمع و فى رى و مشبع أى فيما أحب النظر اليه و الاستماع ، و يقال : لقد كنت عن هذا المقام بمنظر أى بمعزل فيما

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

حتّى تقحّمت أمراً كنت تكرهه للرّاكبين له [١] سرّاً وإعلانا
لوكنت أدّيت مال الله [٢] مصطبراً للحقّ أحييت [٣] أحيانا وموتانا
لكن لحقت بأهل الشّام ملتمساً فضل ابن هندٍ وذاك الرّأي أشجانا
فاليوم تقرع سنّ العجز [٤] من ندمٍ ماذا تقول وقد كان الّذي كانا
أصبحت تبغضك الاحياء قاطبةً لم يرفع الله بالبغضاء [٥] انسانا

فلمّا وقع [٦] الكتاب إليه علم أنّ النّصرانيّ قدهلك ، ولم يلبث التّغلبيّون

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أحييت ، و قال أبو زيد يخاطب غلاماً قد أبق فقتل :

قد كنت فى منظر و مستمع عن نصر بهراء غير ذى فرس »

أى كنت فى خصب ودعة و عز و منعة فى كنف أمير المؤمنين على (ع) بمعزل عن حلوان و ارساله الى حتى أن ارتكبت خطيئة لو كان غيرك مرتكباً لهالكنت تكرهه كائناً من كان .

١ — قوله : « للراكبين » متعلق بقوله « تكرهه » و هو من قولهم : « ركب الذنب أى اقترفه » فاللام فى « له » للتقوية .

٢ — فى الطبرى : « ما للقوم » و فى الكامل : « مال القوم » .

٣ — فى شرح النهج : « زكيت » و كأنه أصوب و أنسب للمقام ؛ فتدبر .

٤ — فى الطبرى : « سن الغرم (بضم الغين و سكون الراء و فى آخرها الميم) **ففى لسان العرب** : « و قرع فلان سنه ندماً و أنشد أبو نصر :

ولو أنى أطعتك فى امور قرعت ندامة من ذاك سنى

و أنشد بعضهم لعمر بن الخطاب (رض) :

متى ألق زنباع بن روح ببلدة لى النصف منها يقرع السن من ندم

و كان زنباع بن روح فى الجاهلية ينزل مشارف الشام و كان يعشر من مربه فخرج عمر فى تجارة الى الشام و معه ذهبة جعلها فى ديل و ألقمها شارفاً له فنظر اليها زنباع تذرف عيناها فقال : ان لها لشاناً فنحرها و وجد الذهبة فعشرها فحينئذ قال عمر (رض) هذا البيت » .

و زاد عليه فى تاج العروس : « و يقال : انه دخل عليه فى خلافته و قد كبر وضعف و معه ابنه روح فمارهما ، **و قال تأبط شراً** :

لتقرعن على السن من ندم اذا تذكرت يوماً بعض أخلاقى » .

٥ — فى شرح النهج : « بالعصيان » **أقول** : هذه الابيات و كتاب مصقلة مذكورتان **فى جمهرة رسائل العرب لاحمد زكى صفوت** (ج١ ؛ ص٥٢٩ — ٥٣٠) .

٦ — فى شرح النهج : « بلغ » .

إلاّ قليلاً حتّى بلغهم هلاك صاحبهم ، فأتوا مصقلة فقالوا : أنت أهلكت [١] صاحبنا فإمّا أن تحييه ، وإمّا أن تديه ، فقال : أمّا أن اُحييه ؛ فلا أستطيع [٢] ، وأمّا أن أديه ؛ فنعم ، فوداه [٣] .

وحدّثني [٤] ابن أبي سيف عن عبد الرّحمن بن جندب ، عن أبيه [٥] قال : قيل لعليّ عليه السلام حين هرب مصقلة : اُردُد الذين سبوا ولم تستوف أثمانهم في الرّقّ ، فقال : ليس ذلك في القضاء بحقّ ، قد عتقوا إذ أعتقهم الّذي اشتراهم وصار مالي ديناً على الّذي اشتراهم [٦] .

وبلغني أنّ ظبيان بن عمارة [٧] أحد بني سعد بن زيد مناة قال في بني ناجية شعراً :

هلاّ صبرت للقراع ناجياً　　　والمرهفات تختلي الهوا ديا

١ - في الطبري : « انك بعثت صاحبنا فأهلكته » .

٢ - في شرح النهج : «فاما أن تجيئنا به ،واما أن تديه ، فقال : أما أن أجيء به فلست أستطيع ذلك » .

٣ - عبارة الكامل هكذا : « و أتاه التغلبيون فطلبوا منه دية صاحبهم فوداه لهم » ففي **المصباح المنير للفيومي** : « ودى القاتل القتيل يديه دية = اذا أعطى وليه المال الذي هو بدل النفس (الى آخر ما قال) » .

٤ - **قال ابن أبي الحديد في شرح النهج** (ج١ ؛ ص٢٧١ ؛ س١٣) : « قال ابراهيم : وحدثني ابن أبي سيف عن عبدالرحمن بن جندب عن أبيه قال : قيل لعلي عليه السلام حين هرب مصقلة (الحديث) » **و قال المجلسي (ره) في ثامن البحار** في باب سائر ماجرى بينه و بين الخوارج (ص٦١٨ ؛ س٢٥) : « قال ابراهيم : و حدثني ابن أبي سيف (الى آخر الحديث نحوه) » **و نقله المحدث النوري (ره) في المستدرك** في باب نوادر ما يتعلق بأبواب كتاب العتق (ج٣ ، ص٤٤) .

٥ - قد مرت ترجمة عبدالرحمن و أبيه في تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص ٣٠٢) .

٦ - **قال ابن أبي الحديد بعد هذا الحديث بلافصل** : «و روى ابراهيم أيضاً عن ابراهيم بن ميمون عن عمرو بن القاسم بن حبيب التمار عن عمار الدهني قال : لما هرب مصقلة قال أصحاب علي عليه السلام له : يا أمير المؤمنين فيئنا ، قال : انه قد صار على غريم من الغرماء فاطلبوه » و هذا الحديث قد اختلط بعنوان القصة في هذا الكتاب في ابتداء خبر بني ناجية و قد أشرنا اليه هناك (انظر ص٣٣٠) .

٧ - يأتي ترجمته عن قريب في خبر عبدالله بن عامر الحضرمي ان شاءالله تعالى .

والطّعن في نحوركم تواليا　　وصائبات الأسهم القواضيا [١]

وبلغني من حديث عبد الرّحمن بن جندب عن أبيه قال [٢]: لمّا بلغ عليّاً عليه السلام مصاب بني ناجية وقتل صاحبهم قال: هوت أمّه، ما كان أنقص عقله وأجرأه [على ربّه] فإنّه جاءني مرّة فقال لي: إنّ في أصحابك رجالاً قد خشيت أن يفارقوك فما ترى فيهم؟ فقلت له: إنّي لا آخذ على التّهمة، ولا أعاقب على الظّنّ، ولا أقاتل الّا من خالفني وناصبني وأظهر لي العداوة، ثمّ لست مقاتله حتّى أدعوه وأعذر إليه [٣]، فإن تاب ورجع إلينا قبلنا منه [وهو أخونا [٤]] وإن أبى الّا الاعتزام على حربنا استعنّا بالله عليه وناجزناه، فكفّ عنّي ماشاءالله، ثمّ جاءني مرّة أخرى فقال لي: إنّي

---

١ ـ **قال ابن أبي الحديد بعد نقل البيتين** (ج١ ص٢٧١): و«قال ظبيان أيضاً:

ألا فاصبروا للطعن والضرب ناجيا　　وللمرهفات يختلين الهواديا

فقد صب رب الناس خزياً عليكم　　وصيركم من بعد عز مواليا

سما لكم بالخيل جرداً عواليا　　أخو ثقة لايبرح الدهر غازيا

فصبحكم فى رحلكم وخيولكم　　بضرب يرى منه المدجج هاويا

فأصبحتم من بعد عز وكثرة　　عبيد العصا لاتمنعون الذراريا»

أقول: نقل ابن الاثير فى الكامل الابيات الثلاثة الاخيرة باختلاف فى بعض الكلمات وقال بعده: «وقال مصقلة بن هبيرة:

لعمرى لئن عاب أهل العراق　　على انتعاش بنى ناجية

لاعظم من عتقهم رقهم　　وكفى بعتقهم مالية

وزايدت فيهم لاطلاقهم　　وغاليت ان العلى غالية»

٢ ـ **قال ابن أبي الحديد (ج١ ص ٢٧١؛ س ٢٦)**: «قال ابراهيم بن هلال: وروى عبدالرحمن بن حبيب عن أبيه (الحديث)» **وقال المجلسى (ره) فى ثامن البحار** (ص ٦١٨؛ س ٢٦): «قال ابراهيم وروى عبدالرحمن بن جندب عن أبيه (الحديث)»

وقال الطبرى: «قال أبومخنف: وحدثنى عبدالرحمن بن جندب قال: حدثنى أبى؛ قال: لما بلغ علياً (ع) مصاب (الحديث)».

٣ ـ **فى النهاية**: «فى حديث المقداد: لقد أعذر الله اليك، أى عذرك وجعلك موضع العذر وأسقط عنك الجهاد ورخص لك فى تركه لانه قد كان تناهى فى السمن وعجز عن القتال».

٤ ـ فى الطبرى فقط.

خشيت أن يفسد عليك عبد الله بن وهب [1] ، و زيد بن حصين الطّائي [2] . إنّي سمعتهما يذكرانك بأشياء لو سمعتها لم تفارقهما عليها حتّى تقتلهما أو توثقهما ؛ فلا يفارقان محبسك أبداً ، فقلت : إنّي مستشيرك فيهما ؛ فماذا تأمرني به ؟ - قال : إنّي آمرك أن تدعو بهما فتضرب رقابهما ، فعلمت أنّه لاورع له ولا عقل ، فقلت : والله ما أظنّ أنّ لك ورعاً ولا عقلاً نافعاً ، والله كان ينبغي لك أن تعلم أنّي لا أقتل من لم يقاتلني ولم يظهر لي عداوته ، ولم يناصبني بالّذي كنت أعلمتكه من رأيي حيث جئتني في المرّة الاُولى ووصفت أصحابك عندي ، ولقد كان ينبغي لك لو أردتُ قتلهم أن تقول لي : اتّق الله ، لم تستحلّ قتلهم ؟! ولم يقتلوا أحداً ولم ينابذوك ولم يخرجوا من طاعتك .

(قال : انقضى خبر بني ناجية) .

---

١ - **وصف الطبرى** الرجل بنسبة : «الراسبى» **ففى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره):** «عبدالله بن وهب الراسبى رأس الخوارج من أصحاب على عليه السلام ملعون » **و فى ميزان الاعتدال :** «عبدالله بن راسب من رؤوس الحرورية ذكره بعضهم فى كتب الضعفاء وهو فى كتاب أبى اسحاق الجوزجانى من أقران عبدالله بن الكواء وقد أدرك الجاهلية » **وفى لسان الميزان بعد نقله العبارة :** « وهذا الرجل انما اسمه عبدالله بن وهب الراسبى من بنى راسب قبيلة معروفة وهو كان أمير الخوارج بالنهروان لما قاتلهم على - رضى الله عنه - وقتل فى المعركة ولا أعلم له رواية» وقال فى موضع آخر بعد ذلك: «عبدالله بن وهب الراسبى كان من رؤوس الخوارج الحرورية زائغ مبتدع أدرك علياً - رضى الله عنه - وقد بينت أمره فى عبدالله بن راسب » .

٢ - **فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره)** : «زيد بن الحصين [مصغراً] الاسلمى من المهاجرين من أصحاب على عليه السلام» **وفى الاصابة** : «زيد بن حصين الطائى ثم الشيبى ذكره الهيثم بن عدى عن يونس بن أبى اسحاق عن أبى السفر الهمدانى وقال انه كان عامل عمر بن الخطاب على حدود الكوفة ،أخرجه محمد بن قدامة فى أخبار الخوارج له.

قلت : وقد قدمت غير مرة أنهم كانوا لا يؤمرون فى ذلك الزمان الا الصحابة» .

انتهى النصف الاول من كتاب الغارات

لأبي إسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال الثّقفيّ الكوفيّ

رضى الله عنه

و يليه النصف الثانى

ان شاء الله تعالى

لمّا كانت فهارس المجلّد الأوّل

و الثّاني كليهما مستخرجةً ومرتبةً

معاً جعلت في آخِر المجلّد الثّاني

فلتطلب من هنالك

چون فهرستهای این مجلّد با فهرستهای
مجلّد دوم در یکجا استخراج شده و باهم
تنظیم یافته است از این روی در آخر
مجلّد دوم قرار گرفت چنانکه در سر آغاز
بآن تصریح شده است

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری از آثار و ابنیهٔ تاریخی ایران	شهریورماه ۱۳۰۴
۲	آثار ملی ایران (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	مهرماه ۱۳۰۴
۳	شاهنامه و تاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	شهریورماه ۱۳۰۵
۴	کشف دولوح تاریخی در همدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد ــ ترجمهٔ آقای مجتبی مینوی)	اسفندماه ۱۳۰۵
۵	سه خطابه در بارهٔ آثار ملی و تاریخی ایران (از محمدعلی فروغی و هرتسفلد و هانی‌بال)	مهرماه ۱۳۰۶
۶	کشف الواح تاریخی تخت‌جمشید (نوشتهٔ پروفسور هرتسفلد)	بهمن‌ماه ۱۳۱۲
۷	کنفرانس محمدعلی فروغی راجع بفردوسی	بهمن‌ماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر دراحوال وزندگانی فردوسی (بقلم فاطمه سیاح	۱۳۱۳
۹	تجلیل ابوعلی‌سینا در پنجمین دورهٔ اجلاسیه یونسکو درفلورانس	اسفندماه ۱۳۲۹
۱۰	رسالهٔ جودیهٔ ابن‌سینا (بتصحیح‌آقای دکترمحمود نجم‌آبادی)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۱	رسالهٔ‌نبض‌ابن‌سینا (بتصحیح‌آقای سیدمحمد مشکوةاستاد دانشگاه)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۲	منطق دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا (بتصحیح‌آقایان سید محمد مشکوة و دکتر محمد معین اسادان دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۳	طبیعیات دانشنامهٔ علائی‌ابن‌سینا (بتصحیح‌آقای سید محمد مشکوة	۱۳۳۱
۱۴	ریاضیات دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا (بتصحیح‌آقای مجتبی مینوی	۱۳۳۱
۱۵	الهیات دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا (بتصحیح‌آقای دکترمحمد معین	۱۳۳۱
۱۶	رسالهٔ نفس‌ابن‌سینا (بتصحیح‌آقای دکترموسی عمیداستاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۷	رساله‌ای درحقیقت وکیفیت سلسلهٔ موجودات (به‌تصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸	ترجمهٔ رسالهٔ سرگنشت‌ابن‌سینا (ازآقای دکتر غلامحسین‌صدیقی)	—
۱۹	معراج‌نامهٔ ابن‌سینا (بتصحیح‌آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	—
۲۰	رسالهٔ‌تشریح‌اعضاء ابن‌سینا (بتصحیح‌آقای دکترغلامحسین‌صدیقی)	—
۲۱	رسالهٔ قراضهٔ طبیعیات منسوب بابن‌سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۲۲	ظفرنامه منسوب به‌ابن‌سینا (بتصحیح‌آقای دکترغلامحسین‌صدیقی)	۱۳۴۸
۲۳	رسالهٔ کنوزالمعزمین ابن‌سینا (بتصحیح‌آقای جلال‌الدین همایی)	۱۳۳۱
۲۴	رسالهٔ معیارالعقول ــ جرثقیل‌ابن‌سینا (بتصحیح‌آقای جلال‌الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵	رسالهٔ حی‌بن‌یقظان ابن‌سینا با ترجمه و شرح فارسی‌آن از یکی از معاصران ابن‌سینا (به‌تصحیح‌آقای هانری‌کربن)	۱۳۳۱
۲۶	جشن‌نامهٔ ابن‌سینا (مجلد اول ــ سرگنشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن‌سینا) تألیف‌آقای دکتر ذبیح‌الله صفا استاد دانشگاه	۱۳۳۱

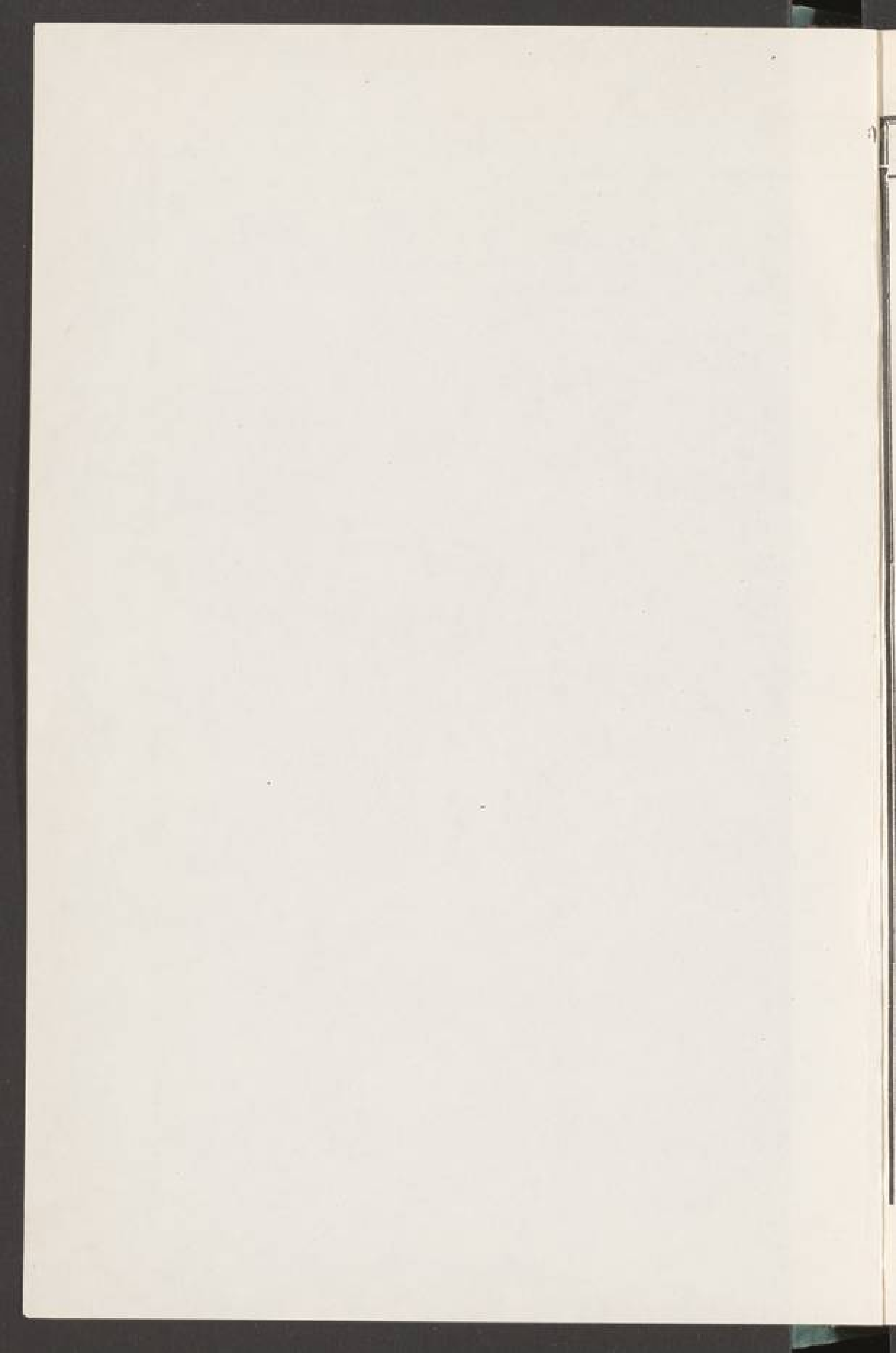
شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۲۷	ترجمهٔ مجلد اول جشن‌نامه بفرانسه (بوسیلهٔ آقای سعیدنفیسی)	۱۳۳۱
۲۸	ترجمهٔ اشارات و تنبیهات (بتصحیح آقای دکتراحسان یارشاطر)	۱۳۳۲
۲۹	پنج رسالهٔ فارسی و عربی از ابن‌سینا (بتصحیح آقای دکتراحسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۳۰	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی بامداد)	بهمن‌ماه ۱۳۳۳
۳۱	جشن‌نامهٔ ابن‌سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضای کنگرهٔ ابن‌سینا)	۱۳۳٤
۳۲	جشن‌نامهٔ ابن‌سینا مجلد سوم (کتاب‌المهرجان لابن‌سینا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگرهٔ ابن‌سینا	۱۳۳۵
۳۳	جشن‌نامهٔ ابن‌سینا مجلد چهارم (شامل خطابه‌های اعضای کنگرهٔ ابن‌سینا بزبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی)	۱۳۳٤
۳۴	نبردهای بزرگ نادرشاه (بقلم سرلشکر غلامحسین مقتدر)	۱۳۳۹
۳۵	جبر ومقابلهٔ خیام (به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترجلال‌مصطفوی)	۱۳۳۹
۳۶	شاهنامهٔ نادری تألیف مولانا محمدعلی فردوسی ثانی (بتصحیح و تحشیهٔ آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۳۹
۳۷	اشترنامهٔ شیخ‌فریدالدین‌عطار (بتصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر مهدی محقق)	۱۳۳۹
۳۸	حکیم‌عمرخیام‌بعنوان‌عالم جبر تألیف‌آقای دکترغلامحسین‌مصاحب	۱۳۳۹
۳۹	نادرشاه تألیف آقای دکتر رضازادهٔ شفق استاد دانشگاه	۱۳۳۹
۴۰	درهٔ نادره تألیف میرزا مهدی‌خان (با تصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر سید جعفر شهیدی)	۱۳٤۰
۴۱	شرح احوال ونقدو تحلیل‌آثار شیخ فریدالدین عطار تألیف‌آقای فروزانفر استاد دانشگاه	۱۳٤۰
۴۲	خسرونامه تألیف شیخ فریدالدین عطار (به‌تصحیح و اهتمام‌آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳٤۰
۴۳	نامه‌های طبیب‌نادرشاه‌ترجمهٔ‌آقای دکترعلی‌اصغرحریری (باهتمام آقای حبیب یغمائی)	۱۳٤۰
۴۴	دیوان غزلیات و قصائد عطار (باهتمام و تصحیح‌آقای دکترتقی تفضلی	۱۳٤۱
۴۵	جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی‌خان استرآبادی (باتصحیح و تعلیقهٔ آقای سید عبدالله انوار)	۱۳٤۱
۴۶	طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام‌نیشابوری) تألیف یار احمدبن حسین رشیدی تبریزی (با مقدمه و تصحیح و تحشیهٔ آقای جلال‌الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳٤۲

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار	
۴۷	نادرهٔ ایام ، حکیم عمرخیام ورباعیات او بقلم آقای اسمعیل یکانی		۱۳۴۲
۴۸	اقلیم پارس (آثار باستانی و ابنیهٔ تاریخی فارس) تألیف سید محمدتقی مصطفوی		۱۳۴۳
۴۹	سفارش‌نامهٔ انجمن آثار ملی	اردیبهشت	۱۳۴۴
۵۰	یادنامهٔ شادروان حسین علاء		۱۳۴۴
۵۱	ذخیرهٔ خوارزمشاهی ، تـألیف زین‌الدین ابوابراهیم اسمعیل جرجانی سنهٔ ۵۰٤ هجری (به‌اهتمام و تصحیح و تفسیر دکتر محمدحسین‌اعتمادی ـ دکتر محمد شهراد ـ دکتر جلال‌مصطفوی) (کتاب نخستین)	۲۵شهریور	۱۳۴٤
۵۲	دیوان صائب ، با حواشی و تصحیح بخط خوداستاد ـ مقدمه و شرح حال بخط و خامهٔ استاد امیری فیروزکوهی		۱۳۴٥
۵۳	عرائس‌الجواهر و نفایس‌الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی بسال ۷۰۰ هجری به‌کوشش‌آقای ایرج افشار		۱۳۴٥
۵۴	ری باستان (مجلد اول) مباحث جغرافیائی شهرری به‌عهدآبادی تألیف دکتر حسین کریمان		۱۳۴٥
۵۵	خیامی‌نامه (جلد اول) تألیف استاد جلال‌الدین‌همائی	آبان	۱۳۴٦
۵۶	فردوسی و شعر او تألیف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه	آبان	۱۳۴٦
۵۷	خردنامه تألیف ونگارش ابوالفضل یوسف‌بن‌علی مستوفی بکوشش آقای عبدالعلی ادیب برومند	فروردین	۱۳۴۷
۵۸	فرهنگ واژه‌های‌فارسی در زبان عربی تألیف‌آقای سید محمدعلی امـام شوشتری	تیرماه	۱۳۴۷
۵۹	کتابشناسی فردوسی . فهرست آثار وتحقیقات دربارهٔ فردوسی و شاهنامه ، تدوین آقای ایرج افشار	مرداد	۱۳۴۷
۶۰	روزبهان‌نامه بکوشش آقای محمدتقی دانش‌پژوه	اسفند	۱۳۴۷
۶۱	کشف‌الابیات فردوسی (جلداول) بکوشش دکترمحمد دبیرسیاقی	اردیبهشت	۱۳۴۸
۶۲	زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه نگارش دکتر محمد علی اسلامی ندوشن	خرداد	۱۳۴۸
۶۳	آثار باستانی‌کاشان و نطنز تألیف آقای حسن نراقی	مهر	۱۳۴۸
۶۴	بزرگان شیراز تألیف‌آقای رحمت‌الله مهراز	آبان	۱۳۴۸
۶۵	آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج‌فارس ودریای عمان تألیف‌آقای احمد اقتداری	آذر	۱۳۴۸
۶۶	تاریخ بناکتی بکوشش دکتر جعفرشعار	دی	۱۳۴۸
۶۷	عهد اردشیر برگرداننده‌بفارسی سید محمد علی امام شوشتری	دی	۱۳۴۸
۶۸	یادگارهای یزد (جلداول) تألیف‌آقای ایرج‌افشار	بهمن	۱۳۴۸

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۶۹	ری‌باستان (مجلد دوم) تألیف‌آقای دکترحسین کریمان	خرداد ۱۳۴۹
۷۰	ازآستارا تا استارباد (جلد اول بخش‌اول) آثار و بناهای‌تاریخی گیلان بیه‌پس، تألیف دکتر منوچهر ستوده	تیر ۱۳۴۹
۷۱	یادنامهٔ فردوسی، حاوی‌مقالات وچکامه‌ها به‌مناسبت‌تجدیدآرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی	آبان ۱۳۴۹
۷۲	فردوسی و شاهنامه او باهتمام آقای حبیب یغمائی	آذر ۱۳۴۹
۷۳	فیلسوف‌ری ـ محمدبن‌زکریای رازی‌تألیف‌آقای دکترمهدی‌محقق	آذر ۱۳۴۹
۷۴	سرزمین قزوین تألیف‌آقای دکتر پرویز ورجاوند	آذر ۱۳۴۹
۷۵	یادنامهٔ شادروان سید حسن تقی‌زاده به‌اهتمام حبیب یغمائی	بهمن ۱۳۴۹
۷۶	ذخیرهٔ خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابوابراهیم‌اسمعیل‌جرجانی، سنهٔ۵۰۴هجری به‌اهتمام وتفسیر وتصحیح دکترجلال مصطفوی ـ (کتاب دوم)	بهمن ۱۳۴۹
۷۷	نظری اجمالی به‌تاریخ‌آذربایجان وآثار باستانی وجمعیت‌شناسی آن تألیف‌آقای دکتر محمد جواد مشکور	بهمن ۱۳۴۹
۷۸	تاریخچهٔ ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران وراهنمای‌کاخ‌گلستان نوشتهٔ‌آقای یحیی ذکاء	فروردین ۱۳۵۰
۷۹	کشف‌الابیات شاهنامهٔ فردوسی جلد دوم ـ بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی	خرداد ۱۳۵۰
۸۰	آثار باستانی و تاریخی لرستان ـ جلد نخست ـ تألیف آقای حمید ایزدپناه	تیر ۱۳۵۰
۸۱	در دربار شاهنشاه ایران ـ تألیف ا. کمپفر آلمانی ـ ترجمهٔ‌آقای کیکاووس جهانداری	مرداد ۱۳۵۰
۸۲	نگاهی به شاهنامه، تألیف‌آقای پروفسور فضل‌الله رضا	شهریور ۱۳۵۰
۸۳	مونس‌الاحرار فی‌دقایق‌الاشعار (جلد۲) تألیف محمدبن‌بدرجاجرمی بسال۷۴۱هجری با تحشیه وتفسیرآقای میرصالح طبیبی	شهریور ۱۳۵۰
۸۴	مقدمه‌ای برشناخت اسناد تاریخی تألیف سرهنگ دکترجهانگیر قائم مقامی	شهریور ۱۳۵۰
۸۵	فرهنگ شاهنامه تألیف دکتر رضازاده شفق	مهر ۱۳۵۰
۸۶	دانش و خرد فردوسی فراهم‌آوردهٔ دکترمحمود شفیعی	مهر ۱۳۵۰
۸۷	وقفنامهٔ ربع رشیدی (چاپ‌عکسی) از روی‌نسخهٔ مورخ به‌سال۷۰۹ قمری زیرنظر آقایان مجتبی مینوی و ایرج افشار	اسفند ۱۳۵۰
۸۸	ذیل جامع‌التواریخ رشیدی‌تألیف‌حافظ ابرو مورخ دوران‌تیموری با مقدمه و تعلیقات آقای دکتر خانبابا بیانی	اسفند ۱۳۵۰

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار	
۸۹	از استارا تا استاریاد (مجلد دوم) آثار وبناهای تاریخی گیلان بیه‌پیش تألیف دکتر منوچهر ستوده	خرداد	۱۳۵۱
۹۰	نصیحة‌الملوك تألیف امام محمد غزالی با مقدمه وتصحیح وتحشیهٔ استاد جلال‌الدین همایی	آذرما.	۱۳۵۱
۹۱	آثار باستانی آذربایجان (جلد اول آثار تاریخی شهرستان تبریز) تألیف آقای عبدالعلی کارنگ	آذرماه	۱۳۵۱
۹۲	مجموعه انتشارات قدیم انجمن	دی‌ماه	۱۳۵۱
۹۳	مجموعهٔ مقالات فروغی دربارهٔ شاهنامه و فردوسی به‌اهتمام آقای حبیب یغمائی	بهمن‌ماه	۱۳۵۱
۹۴	داستان داستانها (داستان رستم و اسفندیار) تنظیم متن وشرح و توضیح به‌کوشش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	اسفندماه	۱۳۵۱
۹۵	فردوس در تاریخ شوشتر تألیف علاء‌الملك حسینی شوشتری (قرن ۱۱هجری) با مقدمه و تصحیح و تعلیق آقای جلال محدث	خرداد	۱۳۵۲
۹۶	تاریخ تبریز تاپایان قرن‌نهم هجری تألیف دکتر محمد جواد مشکور	تیرماه	۱۳۵۲
۹۷	ذخیرهٔ خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین‌ابوابراهیم اسماعیل جرجانی سنهٔ ۵۰۰هجری باهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی (جلد سوم)	شهریور	۱۳۵۲
۹۸	ترجمه یك فصل‌ازآثارالباقیهٔ ابوریحان‌بیرونی‌بخامهٔ‌علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه و ملاعلی محمد اصفهانی بکوشش آقای اکبر داناسرشت با مقدمه والحاقاتی از ایشان	آبان	۱۳۵۲
۹۹	مادها و بنیانگذاری نخستین شاهنشاهی در غرب فلات ایران تألیف آقای جلیل ضیاءپور	بهمن	۱۳۵۲
۱۰۰	سیر فرهنگ‌ایران دربریتانیا یا تاریخ‌دویست‌سالهٔ مطالعات‌ایرانی تألیف آقای دکتر ابوالقاسم طاهری	اسفند	۱۳۵۲
۱۰۱	آثار ملی اصفهان تألیف‌آقای ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی	اسفند	۱۳۵۲
۱۰۲	سیراف (بندر طاهری) تألیف آقـای غلامرضا معصومی	اسفند	۱۳۵۲
۱۰۳	فرهنگ فارسی به پهلوی تـألیف آقـای دکتر بهرام فره‌وشی استاد دانشگاه تهران	فروردین	۱۳۵۳
۱۰۴	کتابشناسی کتابهای‌خطی تألیف شادروان دکترمهدی بیانی استاد فقید دانشگاه به‌کوشش‌آقای حسین محبوبی اردکانی	خرداد	۱۳۵۳
۱۰۵	تاریخ بافت قدیمی شیراز ، تألیف‌آقای کرامت‌الله افسر	مرداد	۱۳۵۳
۱۰۶	فرار از مدرسه ، در بارهٔ زندگی و انـدیشهٔ ابوحامد غزالی ، تألیف دکتر عبدالحسین زرین‌کوب	مرداد	۱۳۵۳
۱۰۷	بیرونی‌نامه ، پژوهش و نگارش آقای ابوالقاسم قربانی	مهر	۱۳۵۳

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۰۸	جامع‌جعفری ، تاریخ یزد در دوران نادری وزندیه وعصر سلطنت فتحعلی شاه ، تألیف محمد جعفر بن محمد حسین نائینی متخلص به « طرب » ، به‌کوشش آقای ایرج افشار	آبان ۱۳۵۳
۱۰۹	کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم ، تألیف ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی ، با تجدید نظر ومقدمهٔ تازه به خامهٔ استاد جلال‌الدین همایی	دی‌ماه ۱۳۵۳
۱۱۰	(دیارشهریاران) آثار و بناهای تاریخی خوزستان جلد نخستین بخش اول ـ تألیف آقای احمد اقتداری	خرداد ۱۳۵۴
۱۱۱	(دیار شهریاران) آثار وبناهای تاریخی خوزستان جلد نخستین بخش دوم ـ تألیف آقای احمد اقتداری	خرداد ۱۳۵۴
۱۱۲	احوال و اقوال شیخ ابو الحسن خرقانی بضمیمهٔ (منتخب نور العلوم) تألیف آن عارف بزرگوار باهتمام استاد مجتبی مینوی	خرداد ۱۳۵۴
۱۱۳	شرح احوال و آثار ودو بیتی های بابا طاهرعریان بـه انضمام شرح وترجمهٔ کلمات قصار وی منسوب بعین‌القضاة همدانی(؟!) با اصل‌وترجمهٔ کتاب «الفتوحات الربانیة» بشرح وتفسیرمحمدبن ابراهیم مشهور به خطیب وزیری بکوشش دکترجواد مقصود	تیرماه ۱۳۵۴



[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٠٨	[illegible]	[illegible]
٢٠٩	[illegible]	[illegible]
٢١٠	[illegible]	[illegible]
٢١١	[illegible]	[illegible]
٢١٢	[illegible]	[illegible]
٢١٣	[illegible]	[illegible]

